

نگاهی به تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان



نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
(سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل)

2020

مشخصات کتاب:

نام کتاب: نگاهی به تاریخچه لویه جرگه ها
در افغانستان

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

محل چاپ:

تعداد چاپ:

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: عقرب 1399 ش (اکتوبر 2020م)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ میباشد و هیچ شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا قسمتی از آنرا ندارد.

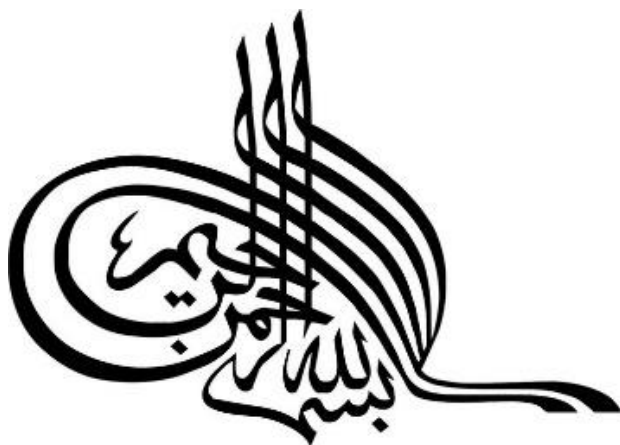
آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

اهداء

به بزرگمرد تاریخ معاصر افغانستان اعلیحضرت شاه امان الله غازی

- محصل استقلال و مُحی نام با افتخار افغانستان،
- پیشگام مبارزه آزادیبخش علیه استعمار،
- بنیانگذار اولین لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی
تقنینی،
- بانی اولین قانون اساسی و
نظام "ملت - دولت" در افغانستان،
- پیشآهنگ معارف عصری،
- راهگشای روابط خارجی افغانستان با بسا کشورهای
جهان،
- حامی حقوق زن در افغانستان،
- مؤسس شیوه حکومتداری عصری و تشکیلات اداری و
نظام مالی درکشور.

روحش شاد و یادش برای همیشه گرامی بادا!



فهرست مندرجات

- 13.....پیشگفتار
- بخش اول
تدویر لویه جرگه های تاریخی به مقصد
27.....پرکردن خلای زعامت
- لویه جرگه "مانجه" قندهار (1088 ق - 1709م)
- جرگه هرات (1096 قمری - 1717م)
- جرگه بزرگ در "مزار شیر سرخ" قندهار (1126ق - 1747م)
- بخش دوم
31.....تدویر لویه جرگه های عنعنوی - تاریخی
مبحث اول
لویه جرگه در عصر امیر شیر علی خان
33.....برای تائید ولیعهدی شهزاده عبدالله جان
مبحث دوم
لویه جرگه در عصر امیر حبیب الله خان
40.....سراج الملت در سال 1293ش (1915م)
- بخش سوم
47.....لویه جرگه های "متناوب" در دوره امانی
مبحث اول
48.....لویه جرگه 1301ش در جلال آباد
- گام اول بسوی تشکیل نظام "ملت - دولت"
- تصویب اولین قانون اساسی افغانستان
- متن مکمل "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان"
مبحث دوم
63.....لویه جرگه 1303ش منعقدہ پغمان - کابل
- گزارش مختصر از اهم رویدادها و تصاویر آن
- آغاز کار و موضوعات مورد بحث
- دلایل مهمه اختلاف نظر ها

- 59..... نمونه هایی از نحوه ای بعضی مباحثات
- 62..... پیشنهادها، تعدیلات و مصوبات
- 74..... مراحل پایانی لویه جرگه
- 78..... ابراز امتنان اعضای لویه جرگه

مبحث سوم

- 105..... **لویه جرگه 1307 ش منعقدہ پغمان - کابل**
 - تأثیرات سفرشاه و ملکه به کشورهای آسیا و اروپا
 - گزارش مختصر لویه جرگه.
 - رویداد های لویه جرگه در جریده "امان افغان"
 - رویداد لویه جرگه در کتاب "لودویک آدامک"
 - جلسات در قصر ستور.
 - ارزیابی عمومی و علل سقوط

بخش چهارم

- 133..... **لویه جرگه 1309 در دوره سلطنت محمد نادرشاه**
 - چگونه محمد نادرشاه به سلطنت رسید؟
 - مشخصه های عمده رژیم جدید
 - اعلام خط مشی اساسی حکومت
 - تدویر لویه جرگه 1309 ش
 - تصاویر لویه جرگه
 - نامه شاه سابق و جواب ناموزون لویه جرگه به آن
 - تشکیل شورای ملی و بیانیه افتتاحیه محمد نادرشاه
 - وظایف، طرز انتخاب و کلاء و اجراءت شورای ملی
 - تسوید و تصویب قانون اساسی 1310 ش
 - نگاهی به نکات عمده قانون اساسی جدید

بخش پنجم

- 179..... **لویه جرگه ها در دوره سلطنت محمد ظاهرشاه**
 - چگونگی رسیدن محمد ظاهر شاه به سلطنت
 - نگاهی مختصر به چهل سال سلطنت
- مبحث اول**
- 184..... **لویه جرگه سال 1320 ش (1941م)**
 - جنگ جهانی دوم و موقف افغانستان در قبال آن

- معضله خروج متخصصین آلمانی و ایتالوی
- تدویر لویه جرگه - شرح و بررسی مسائل
- متن مصوبه لویه جرگه سال 1320

مبحث دوم

- 195.....**لویه جرگه سال 1334ش در مورد معضله پشتونستان**
- نگاه مختصر بر پس منظر معضله
 - متن بیانیة محمد داود صدراعظم در لویه جرگه
 - متن تصویب و فیصله لویه جرگه سال 1334ش
 - مصوبه مجلسین شورای ملی و اعیان
 - رویدادهای بعدی و تیره شدن روابط با پاکستان

مبحث سوم

- 220.....**لویه جرگه "قانون اساسی" 1343ش (1964م)**
- تصمیم بر تغییر قانون اساسی به حیث یک تحول عمده
 - انگیزه تحول: نامه های محمد داود عنوانی پادشاه
 - پیشنهادهای مشخص محمد داود
 - پادشاه پیشنهادها را تائید کرد، اما؟
 - تسوید قانون اساسی جدید و مباحثات در کمیسیون
 - مشورتی و در لویه جرگه
 - ماده 24: نقطه عطف و سرآغاز مشکلات بعدی
 - لویه جرگه و تزئید فقره اخیر در ماده 24
 - اگر راه بروی محمد داود بسته نمی شد،....؟
 - ادامه مباحثات روی دو موضوع دیگر
 - تصویب، توشیح و اعلام انفاذ قانون اساسی

بخش ششم

- 255.....**لویه جرگه 1355 در دوره جمهوری محمد داود**
- نگاهی مختصر به کودتای 26 سرطان و تغییر نظام
 - تشکیل کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید
 - مقدمات تشکیل حزب "انقلاب ملی" و عکس العملها
 - آغاز کار ونحوه انتخاب و انتصاب اعضای لویه جرگه
 - افتتاح لویه جرگه با بیانیه رئیس دولت
 - لویه جرگه و تصویب قانون اساسی دولت جمهوری
 - مصوبه لویه جرگه

– لویه جرگه و انتخاب اولین رئیس جمهور کشور
– نارسائی های قانونی در انتخاب اولین رئیس جمهور

بخش هفتم

299.....**لویه جرگه های حزب دموکراتیک خلق**
– مختصری در باره چگونگی کودتا 7 ثور 1357ش
– از کودتای ثور تا تهاجم شوروی (دوره تره کی - امین)

مبحث اول

310.....**لویه جرگه و اقدامات مشابه در دوره کارمل**
– اولین بیانیه ببرک کارمل و اعلام خط مشی رژیم
– اصول اساسی مؤقت جمهوری دموکراتیک افغانستان
– تدویر جرگه زیر نام "کنگره مؤسس جبهه ملی پدروطن"
– لویه جرگه 3 ثور 1364ش (22 اپریل 1985م)
– جرگه نام نهاد "اقوام و قبایل سرحدی"

مبحث دوم

326.....**داکتر نجیب و تدویر چند لویه جرگه**
– چرا شوروی داکتر نجیب را به قدرت رسانید؟
– لویه جرگه 1366 (1987) برای تصویب قانون اساسی
– نگاهی به نکات مهم قانون اساسی 1366ش
– لویه جرگه و انتخاب داکتر نجیب به حیث رئیس جمهور
– انتخابات پارلمانی
– امضای توافقنامه ژینوا، خروج قوای شوروی
– لویه جرگه دوم - تعدیل بعضی مواد قانون اساسی
– تغییر نام حزب دموکراتیک خلق به "حزب وطن"
– رژیم در سراشیب سقوط

بخش هشتم

تدویر شورای "اهل حل و عقد" در کابل

363.....**(28 قوس 1371ش)**
– سقوط نجیب و تشکیل حکومت "تنظیمهای جهادی"
– تدویر شورای "اهل حل و عقد" بجای لویه جرگه
– شورای "اهل حل و عقد" و انتخاب رئیس جمهور
– مخالفت ها در برابر کاندید شدن استاد ربانی

بخش نهم**طالبان و تدویر شورای علمای دینی قندهار**

385..... (اواخر ماه حوت 1374ش)

- چگونگی ظهور و عروج طالبان
- شورای علمای دینی و تعیین "امیر المؤمنین"
- اعلامیه طالبان بعد از تدویر مجلس بزرگ در قندهار
- نخستن مصاحبه با ملا محمد عمر

بخش دهم**لویه جرگه ها پس از سقوط طالبان و**

409..... (21 جوزا 1381)

- حمله امریکا به افغانستان و سقوط طالبان
- موافقتنامه بن و تشکیل حکومت مؤقت

مبحث اول

420.....

- تلاشها برای انتخاب رئیس دولت انتقالی
- حامد کرزی: برنده انتخابات
- کاندید شدن یک زن برای مقام ریاست دولت
- چرا شاه سابق کاندید ریاست حکومت انتقالی نشد؟
- ارزیابی کلی لویه جرگه اضطراری و مشکلات آن

مبحث دوم

438..... (1382 اساسی 2004م)

- مقدمات تسوید و تدقیق قانون اساسی
- چگونگی انتخاب نمایندگان در لویه جرگه
- نکات مهم جریانات داخلی لویه جرگه
- لویه جرگه و آوردن تغییرات در مسوده نهائی
- توشیح و اعلام انفاذ قانون اساسی جدید
- ابراز نظر شخصیت های مؤثر خارجی در زمینه
- یک مصاحبه مهم با "بارنت روبین"
- اظهارات زلمی خلیلزاد درباره رویدادهای لویه جرگه
- ارزیابی عمومی لویه جرگه و تصویب قانون اساسی

بخش یازدهم

492.....(لویه جرگه های مشورتی.....مبحث اول

مبحث اول

"جرگه ملی مشورتی صلح افغانستان"

493.....12 جوزای 1389 (2 جون 2010م).....

- انگیزه ها برای تدویر جرگه مشورتی صلح
- نکات مهم قطعنامه "این جرگه"
- مخالفت ها با تدویر جرگه ملی مشورتی صلح
- نتایج حاصله از جرگه و پی آمدهای آن

مبحث دوم

(لویه جرگه مشورتی درباره موافقتنامه استراتژیک با

ناتو و اضلاع متحده امریکا (عقرب 1390- و امبر 2011).....511

- کنفرانس "بن" و نقش آیساف در تأمین امنیت
- لزوم موافقتنامه استراتژیک افغانستان با ایالات متحده امریکا
- تدویر لویه جرگه (مشورتی) عنعنوی
- متن قطعنامه جرگه

- طی مراحل موافقتنامه استراتژیک و مواد مهم آن

مبحث سوم

(لویه جرگه مشورتی درباره توافقنامه امنیتی و

دفاعی بین افغانستان و اضلاع متحده امریکا و ناتو

(عقرب 1392 - نوامبر 2013).....532

- مذاکرات طولانی جهت تسوید متن توافقنامه
- نگرانی ها و مباحثات قبل از تدویر (لویه جرگه مشورتی
- تدویر (لویه جرگه مشورتی
- نگاهی به متن نهائی مسوده توافقنامه همکاریهای امنیتی
- قطعنامه لویه جرگه مشورتی.
- کرزی «من آنرا امضاء نمیکنم!!»
- چرا کرزی نمیخواست توافقنامه امنیتی را امضاء کند؟
- بالاخره توافقنامه امنیتی امضاء شد، اما...

مبحث چهارم

(لویه جرگه مشورتی صلح - مذاکره با طالبان

(9 ثور 1398 - 29 اپریل 2019).....560

- مختصری درباره چگونگی تدویر لویه جرگه صلح

- ابراز مخالفت ها و تحریم اشتراک در لویه جرگه
- متن مکمل قطعنامه لویه جرگه مشورتی صلح
- ارزیابی کلی محتوای قطعنامه
- دیپلماسی خلیزاد، اهداف و نگرانی های او

فهرست مأخذ.....576

آثار منتشره نویسنده در نشرات بیرون مرزی.....584

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب.....588



PAGHMAN — Intérieur du Théâtre

تالار بزرگ سینما - تیاتر پغمان، جائیکه لویه جرگه تاریخی
 در حضور شاه امان الله غازی به اشتراک 1054 نفر
 نمایندگان مردم و اراکین دولت دائر گردید



منظر ویرانه آن تالار تاریخی که بعداً حریق و برای سالهای سال
 به قسم مخروبه باقی ماند

پیشگفتار

باآنکه رشته اصلی من اقتصاد و سوسیولوژی (جامعه شناسی) است، ولی حوادث روزگار در وطن طی این چهاردهه ای پرماجرا مرا از رشته اصلی تا حدی دور ساخته و توجهم را بیشتر بسوی مسائلی سیاسی و بررسی موضوعات حاد کشور معطوف کرده است. از سه دهه بدینسو که میدیای افغانی قدم بقدم در دیار غربت انکشاف کرد و زمینه نشر مقالات و بررسی رویدادهای کشور از طریق رادیوها و تلویزیونهای افغانی در خارج فراهم گردید، من هم با این موج همراه شدم و با اشتراک در مصاحبه ها و نیز پیش بردن برنامه های مستقل رادیویی و تلویزیونی مصروف گردیدم و در عین زمان طی همین مدت با انکشاف رسانه های چاپی و انترنتی به نوشتن مقالات و تألیف کتب و رساله ها مبادرت ورزیدم. خوشحالم از اینکه به لطف الهی توانستم جمعاً بیش از 700 عنوان مقاله و تعدادی از رساله ها و نیز چندین عنوان کتاب را در ایام هجرت به نشر برسانم و از این راه خدمت ناچیز برای جامعه افغانی در داخل و خارج کشور انجام دهم. به فرموده استاد بزرگ جناب عبدالرحمن پژواک:

به پیری گرز دستم کار سر افشان نمی آید
 رهین طبع خویشم، خامه را شمشیر می سازم

اکنون که مدتیست خزان عمر در حال برگ ریزان است و قدم در زمستان هستی گذاشته ام، میخواهم تا خاموشی این چراغ توجه خود را بیشتر در راه تحقیق و بررسی حوادث تاریخی کشور که بعضاً مورد تحریف قرار گرفته و حب و

بغض های از هر قبیل برواقعیت ها سایه افکنده است، معطوف دارم که یکی از آنها همین کتاب حاضر در مورد تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان میباشد.

انگیزه اصلی برای نوشتن این کتاب، همانا اهمیت بسزای جرگه ها ، بخصوص لویه جرگه ها است که به حیث یک مرجع مشورتی و تصمیم گیری مشترک برای رسیدگی و حل مشکلات مهم درطول تاریخ کشور محسوب میشوند و تدویر آن در موارد مهم جزو فرهنگ قدیم و جدید ما در بین همه اقوام و قبایل کشور به اشکال مختلف معمول و مروج بوده است که ریشه در عنعنه و نیز پیروی از اصول دینی مردم ما دارد. اگر از نقش جرگه های محلی و قومی بگذریم و توجه را به اهمیت جرگه های بزرگتر ملی که در تاریخ معاصر کشور بنام "لویه جرگه" مسمی شده اند، معطوف داریم و نقش این جرگه ها را در تاریخ بررسی کنیم، آنوقت متوجه می شویم که در بسا مواقع تدویر این جرگه ها به حیث یک مرجع مهم ملی در حل قضایا و اتخاذ تصمیم مهم و حتی ارائه مشوره ها برای حکومت ها در دوره های مختلف از اهمیت بسزا برخوردار بوده است.

با اهمیت خاصی که جریان مباحثات و ابراز نظر ها در همچو لویه جرگه داشته است، متأسفانه تا حال کمتر اثر جامع و تحلیلی در مورد چگونگی تدویر، انگیزه ها و شرح رویداد های مربوطه تا حال به نشر رسیده است. البته یگانه استثناء همانا کتاب "رویداد لویه جرگه دار السلطنه 1303" میباشد که مربوط دومین لویه جرگه عصر فرخنده امانی بود و دربرگیرنده گزارشات مکمل آن لویه جرگه که بوسیله "تیز نویسان" به قید قلم آمد و پس از ختم لویه جرگه در یک کتاب قطور به تعداد یک هزار نسخه به چاپ رسید و در اختیار همه قرار داده شد. عین کار در لویه جرگه 1307 نیز صورت گرفت، اما با وقوع اغتشاش سقوی و سقوط سلطنت

امانی موقع نشر نیافت و اسناد آن نیز بعداً از بین برده شدند. از آنوقت تا حال که چندین لویه جرگه مهم در کشور دائر شده اند، نشریه ای حاوی رویدادهای داخلی لویه جرگه تهیه نگردیده و متأسفانه در دسترس قرار ندارد.

از محترم محمد علم فیض زاد ممنون باید بود که برای بار اول کتاب مهمی در سال 1365 تحت عنوان "جرگه های بزرگ ملی افغانستان" را تألیف کرد که بار اول در سال 1368 در لاهور-پاکستان در 400 صفحه به طبع رسید و با نشر آن خدمت مهمی در این راستا انجام داد. اگرچه این کتاب کمتر ماهیت تحلیلی دارد و نیز قضاوت مؤلف آن در بعضی موارد تحت الشعاع روحیات و اندیشه های زمان جهاد قرار گرفته است، با آنهم این کتاب در نوع خود با نشر نام اشتراک کنندگان تعدادی از لویه جرگه های مهم و مایحصل کار آنها که مشتمل بر قوانین اساسی میباشد، اولین اثر در زمینه محسوب میشود. سپس محترم حبیب الله رفیع رساله کوچکی در 67 صفحه بنام "لویه جرگه" (به زبان پشتو) نوشت و در سال 1381 (2002) در پشاور به نشر رسید که یک قسمت آن به شرح مختصر اهمیت جرگه ها بطور کل در کشور پرداخته و در متباقی قسمت آن از لویه جرگه ها یاد کرده و چند سطری بسیار مختصر درباره هریک نوشته است.

نوشته دیگری که با عمق بیشتر و به شکل تحلیلی در باره مفهوم و نقش لویه جرگه ها در کشور بطور کل نوشته شده، مقاله پر محتوای نویسنده مجرب افغان آقای "ف. هیرمند" تحت عنوان "چرا لویه جرگه...؟" است که بتاريخ 22 نوامبر 2017 در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین اقبال نشر یافت. نشر این مقاله مصادف بود به نشر قسمت اول سلسله مقالات اینجانب در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان که در عین روز در پورتال وزین افغان جرمن

آنلاین به نشر رسید و تا 11 فبروری 2018 در 29 قسمت بصورت متواتر ادامه یافت. نظریه اهمیت مقاله آقای هیرمند، جا دارد که قسمت های مهم آنرا به حیث مقدمه ای موزون در این پیشگفتار بگنجانم:

هیرمند در آغاز مقاله خود می نویسد: «تأسیس لویه جرگه در فرهنگ سیاسی افغانها یک پدیده سیاسی متشکل از اعضای نامعین است که در امور بزرگ عمومی، سیاسی، نظامی، مملکتی، اجتماعی، تعیین رئیس کشور و یا پادشاه و... مرجع عالی تصمیم گیری شناخته شده است. این اعضاء از قوم، مردم و باشندگان محلی نمایندگی میکند که از آن جا فراخوانده میشوند... طوری که تاریخ سایر کشورها گویا است، هر کشوری در مرحله و مراحل معینی از تاریخ خود مجلس (جرگه) داشته است؛ پدیده مجلس کردن بومی، محلی و عنعنه‌یی را از دوران تاریخ قبیله‌ها محسوب میکنند و آنرا مولود جوامع قبیله‌ی و قومی میدانند که در جوامع پیشرفته در سطح عالی تری متکامل و دموکراتیزه شده‌اند، در حالیکه این مجالس در جوامع عقب مانده مشخصه‌های دوران کلاسیک را بیشتر حفظ کرده‌اند. عوامل و عناصری که گویای متکامل بودن چنین تأسیسات سیاسی شمرده میشوند، شاید در هر سیستمی کم و بیش متفاوت باشند، اما [یکی آن] تعیین و انتخاب دموکراتیک اعضاء [است]، یعنی اعضای که در مجلس بزرگ از گروه معین افراد مثلاً باشندگان یک منطقه و یا یک قوم نمایندگی میکنند، به صورت دموکراتیک انتخاب و تعیین گردیده باشند تا منافع، نیازها، خواسته‌ها و افکار اصلی مردم آنجا را پیرامون موضوع مطروحه منعکس ساخته و انتقال بدهند.»

به نظر ف. هیرمند لویه جرگه عنعنوی: «محصول جامعه فاقد قوانین موضوعه نظام مند است و عبارت از مجموعه‌ی همانند یک شوری است که متشکل از سران قومی، منتفدین،

رجال قدرتمند مملکت، بزرگان روحانیون، خان ها، سران حاکمیت و بعضی اشخاصی که در مسایل عمومی کشور اثرگذار می بودند، در این شوری فرا خوانده می شدند. البته هدف تدویر این شوری، طوریکه تاریخ گواه است، عمدتاً تعیین حکمران (شاه، امیر، سلطان و یا رهبر دولت) بوده است. اهداف دیگری برای تدویر این مجموعه کمتر به چشم می خورد، گرچه مقاصد دیگری هم گاه گاهی برای تدویر این مجلس رقم زده می شد، اما غالباً در عقب آن نیت، تقرر و یا استحکام حاکمیت مربوطه مدنظر می بوده است. اما اخیراً مثال های است که این مؤسسه اهداف دیگری را هم دنبال میکرده است مانند لویه جرگه برای تأیید بیطرفی افغانستان در جنگ جهانی دوم، لویه جرگه 1964 که صرف برای تصویب قانون اساسی وقت دایر شد، لویه جرگه تصویب قانون اساسی فعلی، لویه جرگه مشورتی برای تصویب پیمان امنیتی با ایالات متحده امریکا.»

وقتی که باز نویسی کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" را در سال 2016 رویدست گرفتم، در مقدمه آن طی چند صفحه درباره تاریخچه لویه جرگه های مهم کشور با یک تصنیف جدید و کلیات هریک مطالبی مختصر نوشتم که در افغان جرمن آنلاین به نشر رسید. باید اذعان دارم که بعد از مطالعه کتاب فوق الذکر به این فکر افتادم که بررسی و تحقیق پیرامون لویه جرگه ها، تاریخچه و نقش آنها در اخذ تصمیم مهم و ملی و مشوره با مردم یکی از مباحث مهم تاریخ سیاسی کشور میباشد و متأسفانه تاحال کمتر توجه به شرح موضوعات مربوطه صورت گرفته است. به تاسی از این خلاء تصمیم به نوشتن این کتاب گرفتم که نخست به شکل نوشته های مسلسل در وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین از تاریخ 27 نوامبر 2017 تا 11 فبروری 2018 در جمعاً 29 بخش به نشر رسید.

در تصنیف لویه جرگه های افغانستان در سلسله مقالات فوق الذکر و نیز در این کتاب کوشش بعمل آمده تا لویه جرگه ها را بر مبنای هدف و چگونگی فراخواندن اعضا و نیز ضمانت اجرایی مصوبات آنها تفکیک کرد و نکات مهم هریک را در چهار چوب همان تصنیف بطور مختصر بررسی نمود. با این ترتیب در قدم اول میتوان تدویر لویه جرگه ها را بر اساس هدف به دو گتگوری تقسیم کرد:

یک - تدویر لویه جرگه ها به هدف یا مقصد پرکردن خلای قدرت، بخصوص هنگامیکه نظام کشور دستخوش حوادث گردیده و از هم پاشیده و در اثر آن خلای قدرت به وجود آمده است. این جرگه ها بدون آنکه بر آنها رسماً نام "لویه جرگه" گذاشته باشند، اساساً به شکل یک اجماع ملی بطور عنعنوی تشکیل گردیده و چون با تعیین یک شخص در راس دولت اقدام نموده و از هرج و مرج ناشی از خلای قدرت جلوگیری کرده است، لذا به اساس همین وظیفه مهم این اجماع بنام "جرگه های تاریخی" زیر عنوان "لویه جرگه" شناخته شده و درج تاریخ قدیم و معاصر کشور گردیده اند.

دو - لویه جرگه هائیکه با موجودیت دولت به مقصد ایجاد نظم و اداره بهتر امور کشور، اعلام جنگ و صلح، تصویب قوانین اساسی و سائر حالات خاص به فرمان رئیس دولت (امیر یا پادشاه و یا رئیس جمهور) دائر گردیده و مصوبه آن از ضمانت اجرایی برخوردار بوده و دولت مکلف به تطبیق آن بوده است که بیشترین لویه جرگه های کشور به همین مقصد تشکیل شده اند. چند لویه جرگه که به مقصد تصویب قانون اساسی جدید در کشور دائر شده اند، نیز شامل همین گتگوری میشوند.

علاوتاً در ارتباط به چگونگی فراخواندن اعضای و رعایت اصل "نماینده‌گی"، لویه جرگه ها بطور کل به دو شیوه صورت گرفته اند:

یک - فراخواندن اعضا که قسماً بطور انتخابی مرکب از کسانی که ممثل نمایندگی از مردم بوده و یا بطور انتصابی بوسیلهٔ صدور فرمان از طرف رئیس دولت (امیر یا پادشاه) به لویه جرگه اشتراک کرده اند. این شیوه برای انتخاب یا نصب اعضای لویه جرگه از گذشته تا حال معمول ترین شیوه بوده و همچو لویه جرگه ها نظر به قدامت تاریخی بنام "لویه جرگه عنعنوی" یاد شده و نحوه ای انتخاب یا انتصاب اعضای آن بروفق اوضاع تغییر کرده است؛

دیگر - لویه جرگه هائیکه اعضای آن در قانون اساسی مشخص گردیده اند، نه به اساس فرمان رئیس دولت، طوریکه قانون اساسی 1343 (1964م) برای بار اول در افغانستان عضویت در لویه جرگه را مشخص و محدود ساخت، چنانچه ماده هفتاد و هشتم (فصل پنجم) آن قانون اساسی تصریح می‌کند: «لویه جرگه مرکب است از اعضای شوری و رؤسای جرگه های ولایات. در صورت انحلال شوری اعضای آن حیثیت خود را بصفت اعضای لویه جرگه تا دائر شدن شورای جدید حفظ میکنند.»

درج این ماده در قانون اساسی مذکور در حقیقت پایان لویه جرگه های عنعنوی را معنی میدهد که به تاسی از آن فقط نمایندگان شوری اعم از ولسی جرگه و مشرانو جرگه و نیز رؤسای جرگه های ولایات که همه نمایندگان انتخابی مردم هستند (البته به استثنای یک تعداد اعضای انتصابی مشرانو جرگه)، شامل آن بوده میتوانند که به این ترتیب بر طبق قانون اساسی 1343 تعداد مجموعی اعضای لویه جرگه را به 287 نفر محدود و مشخص می‌کند: از جمله 216 عضو ولسی

جرگه، 43 عضو مشرانو جرگه و 28 عضو از رؤسای جرگه های ولایات که در آنوقت تعداد ولایات کشور 28 ولایت بود.

همین موضوع با ترکیب متفاوت در قانون اساسی 1355 (1977م) جمهوری اول مشخص شده است، چنانچه در فصل ششم - ماده شصت و پنجم آن آمده است: «در افغانستان لویه جرگه عالیترین مظهر قدرت و اراده مردم است. لویه جرگه مرکب است از: اعضای ملی جرگه؛ اعضای شورای مرکزی حزب؛ اعضای حکومت و شورای عالی قوای مسلح؛ اعضای ستره محکمه؛ پنج الی هشت نفر نماینده از هر ولایت؛ سی نفر اعضاء که بوسیله فرمان از طرف رئیس جمهور تعیین میشوند.»

همچنان قانون اساسی 1382 ماده 110 در زمینه حکم میکند که: «لویه جرگه عالی ترین مظهر اراده مردم افغانستان میباشد. لویه جرگه متشکل است از: 1- اعضای شورای ملی؛ 2- رؤسای شورا های ولایات و ولسوالیها. وزراء، رئیس و اعضای ستره محکمه و لوی سارنوال میتوانند در جلسات لویه جرگه بدون حق رأی اشتراک ورزند.» در این ارتباط باید خاطر نشان کرد که از سال 1343 تا حال تدویر همچو لویه جرگه بزعم قانون اساسی عملاً پیش نیامده و تحقق نپذیرفته است.

در اینجا میتوان از نوع دیگر لویه جرگه ها نیز بحث کرد که طی 10 سال اخیر چهار بار بطور عنعنوی دائر و اما دارای ماهیت مشورتی بوده اند، یعنی مصوبه های آن که به شکل "قطعنامه" اعلام شده و از ضمانت اجرایی و الزامیت تطبیقی برخوردار نبوده، صرف ماهیت مشورتی را برای دولت داشته اند. به دو دلیل میتوان تدویر همچو اجتماعات را زیر نام لویه جرگه مسمی کرد: یکی به دلیل تعداد بسیار زیاد اشتراک کنندگان و دیگر به دلیل اهمیت بسزای موضوعات

مورد بحث که اکثراً مسایل مهم ملی را احتوا میکردند و چون بیشتر اعضای آن در این ده سال به فرمان رئیس جمهور تعیین شده اند، لذا بعضی ها آنرا زیر نام "لویه جرگه مشورتی عنعنوی" نیز عنوان کرده اند.

علاوتاً نوع دیگری از لویه جرگه ها را میتوان به ارتباط "موقوته" یا "متناوب" بودن تدویر آن در فواصل معین زمان و یا اینکه بطور "عندالافتضاء" به اساس لزوم دید و ایجاب موضوع از هم تفکیک کرد. البته باید گفت که به استثنای سه لویه جرگه عصرامانی که اساساً شکل "موقوته یا متناوب" را داشتند، دیگر همه لویه جرگه ها بطور "عندالافتضاء" به روی ضرورت دائر گردیده اند.

اکنون به اساس تصانیف فوق، در این کتاب سعی بعمل آمده تا موضوع لویه جرگه ها را در دوره های مختلف و هر یک را با شرح انگیزه ها، چگونگی تدویر و نیز نتایج حاصله آن (تا جائیکه معلومات و مأخذ در دست بوده است) در بخش ها و مباحث جداگانه مورد بررسی و تحلیل قراردهم. در بخش اول گزارش مختصر درباره تدویر اجتماعاتی قدیمی است که بصورت فوق العاده برای پرکردن خلای قدرت و تعیین یک شخص در راس دولت و زعامت کشور دائر گردیده و با آنکه این گونه تجمع ها اساساً زیر نام لویه جرگه تدویر نشده بودند، اما بعضی آنها به دلیل اهمیت آن در تاریخ به حیث لویه جرگه های تاریخی شناخته شده اند، از قبیل جرگه مانجه قندهار (در سال 1709م) برای تعیین زعامت میرویس خان هوتکی و جرگه هرات و نیز جرگه بزرگ "مزارشیرسرخ" قندهار (در سال 1747م) که در آن احمد خان درانی (بعداً ملقب به احمدشاه بابا) در راس دولت افغانستان تعیین و قبول گردید. در بخش دوم کتاب از لویه جرگه های عنعنوی - تاریخی بحث میشوند که بوسیله رئیس دولت (خواه امیر، شاه و یا اخیراً رؤسای جمهور) کشور

برای یک هدف مشخص دائر گردیده و پس از اتمام وظیفه منحل شده اند. در این نوع لویه جرگه های تاریخی - عنعنوی از دو لویه جرگه بحث میگردد: یکی در زمان امیر شیر علی خان و دیگر در دروه سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین. بخش سوم که یک دوره خاص تحول در کشور است، به سه لویه جرگه عصرامانی اختصاص یافته که بطور "متناوب" بر طبق اولین قانون اساسی کشور دائر گردیدند. به همین ترتیب لویه جرگه 1309 در دوره سلطنت محمد نادر شاه و سپس سه لویه جرگه منعقد هر یک برای اهداف خاص در دوره چهار سال سلطنت محمد ظاهر شاه از مباحثی اند که در بخش چهارم و پنجم کتاب مورد بررسی قرار میگیرند. پس از سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت توسط محمد داؤد لویه جرگه سال 1355 مبحث بعدی را در بخش ششم کتاب تشکیل میدهد. در اثر کودتای 7 ثور 1357 و تغییر نظام و الغای قانون اساسی 1355، در دوره تره کی و امین رژیم صرف با صدور فرمانهای انقلابی اجراءت میکرد و سخن از تدویر لویه جرگه به میان نیامد و اما بعد از تهاجم قوای شوروی به کشور (5 جدی 1358) و بقدرت رسیدن ببرک کارمل دو نمونه ای از لویه جرگه زیرنامهای متفاوت دائر گردید: یکی "کنگره تشکیل جبهه ملی پدر وطن" و دیگر "جرگه اقوام و قبایل سرحدی" و نیز یک لویه جرگه سومی در ماه ثور 1364. همچنان در دوره داکتر نجیب سه بار لویه جرگه دائر شد: یکی برای تصویب قانون اساسی، دیگر برای انتخاب او به حیث رئیس جمهور و سومین لویه جرگه به مقصد تعدیل بعضی از مواد قانون اساسی. با این ترتیب مبحث لویه جرگه ها در دوره رژیم دموکراتیک خلق شامل بخش هفتم کتاب میباشد. در دوره حکومت تنظیمی و سپس دوره طالبان مجلسی زیرنام لویه جرگه دائر نشد، اما برهان الدین ربانی برای مشروعیت تداوم کار خود مجلسی

را بنام شورای "اهل حل و عقد" دائر کرد و طالبان نیز برای تعیین ملا محمد عمر آخوند به حیث امیر المؤمنین مجلس بزرگ متشکل از ملاها، علمای دینی و طالبان پیرو خود در قندهار دائر نمود که هریک در بخش های هشتم و نهم کتاب مطرح بحث شده اند. در بخش دهم از دو لویه جرگه به تفصیل بحث میشوند که بعد از سقوط طالبان و تعیین حامد کرزی به حیث رئیس دولت انتقالی در کنفرانس "بن" در کابل دائر شدند: یکی بنام لویه جرگه "اضطراری" و دیگر لویه جرگه قانون اساسی 1382. بخش دهم کتاب به یک نوع خاص لویه جرگه اختصاص دارد که قبلاً معمول نبود، یعنی لویه جرگه های مشورتی که طی ده سال اخیر چهار بار دائر گردیدند: دوبار در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی و دوبار در دوره ریاست جمهوری داکتر اشرف غنی و با ختم این بخش کتاب نیز به پایان میرسد.

مطالب فوق بیانگر مسائل مندرجات هر بخش و هر مبحث بود و اما در مورد محتوای کلی کتاب به دو مشخصه ذیل توجه را جلب میدارم:

یک - از آنجا که شیوه ای تحقیق و آفاقیت در بررسی رویداد های تاریخی ایجاد میکند تا وقایع را در بستر زمان وقوع آن مورد تدقیق و مطالعه قرار داد و چون لویه جرگه ها معمولاً در مواقعی دائر گردیده اند که ضرورت برای اتخاذ تصمیم مهم در سطح ملی محسوس بوده است، لذا واضح است که رابطه لویه جرگه ها با رویدادها و شرایطی خاص هر دوره پیوند میخورد. به این اساس در این کتاب کوشش گردیده در قدم اول به رویدادها و مشخصات مهم هر دوره بطور عموم روشنی انداخته شود تا خواننده بتواند به عمق مسایل و مصوبات لویه جرگه ها پی ببرد، در غیر آن خواننده دچار خلای معلوماتی میگردد. در اینجا با ذکر رویدادهای عمومی هر دوره کتاب حاضر در عین زمان قسماً ماهیت یک

کتاب تاریخ عمومی معاصر کشور را نیز تاحدی به خود میگیرد.

دو - چون بیشترین مصوبات لویه جرگه ها مشتمل بر اسناد مهم تاریخی میباشند، بناءً درج این اسناد به کتاب حاضر خصوصیت یک مرجع و یا ریفرنس را می بخشد که محققان تاریخ میتوانند از اسناد مندرجه آن به حیث یک مأخذ معتبر استفاده نمایند.

بنابر همین دو خصوصیت میتوان این کتاب را اولین کتاب تحلیلی مشرح و مستند درباره لویه جرگه های افغانستان و مسایل مربوط به آن طی دوره تقریباً یک و نیم قرن اخیر کشور دانست که در یک مجلد گردآوری و با استفاده از شیوه های تحقیقات علمی تهیه و ترتیب گردیده است.

وقتی کتاب "رویدادهای لویه جرگه دارالسلطنه 1303" را برای باز نشر آماده می کردم، با سخنان و عمق نظر شاه امان الله غازی و کمال دقت و معلومات همه جانبه آن بزرگمرد تاریخ معاصر کشور بیشتر آشنا شدم که در بیانیه های خود چندین بار برای اعضای لویه جرگه اکیداً توصیه فرموده بودند که: «درمباحثات این مجلس همه شما حقوق دارید و هر چه که بفکر شما درست و سودمند و مفید پنداشته شود، آنرا بی کم و کاست آزادانه بگوئید و در اظهار رأی حقانه خویش هیچ کوتاهی ننمائید. اگر رأی شما خوب و افکار تان معقول باشد، همانا که مقبول میگردد و اگر رأی خراب و مسئله ناصواب باشد، در اظهار آن شما مسئول نخواهید بود، فقط منظور نخواهد گشت.» اعلیحضرت در جای دیگر فرمودند: «باید علماء فضلاء، سادات، مشایخ، رؤساء، دانشمندان و پادشاهان کسانی را که از حقایق اطلاع ندارند و خیر و شر خود ها را بطوریکه لازم است بخوبی نمیدانند، نصیحتاً بفهمانند و در زیادت جذبات و زنده نمودن حسیات آنها کوشش ورزند. اگر چه فی الحال برایش در انجام این

خدمت مقدس تکلیفی عاید خواهد شد، لاکن زمانیکه مردم به حقایق و مفاد خویش دانسته شدند، خاکش را توتیای چشم خود مینمایند.» (کتاب "رویداد لویه جرگه ... صفحه 50)

از آنجائیکه این شاه ترقیخواه بانی نظام حقوقی جدید افغانستان بوده و اولین بار لویه جرگه را به حیث عالیترین مظهر اراده مردم و یک مرجع عالی تقنینی کشور دائر و اولین قانون اساسی را در لویه جرگه 1301 به تصویب رسانید، جا دارد این اثر ناچیز خود را با افتخار به پاس خدمات فراموش ناشدنی این شاه مبتکر به نام نامی آن بزرگمرد اهداء کنم و خاکش را توتیای چشم خود سازم.

طوریکه فوقاً اشاره شد، این کتاب نخست در ویبسایت وزین افغان جرمن آنلاین در جمعاً 29 بخش به نشر رسید و حالا بعد از تجدید نظر و اضافات قابل ملاحظه برای چاپ به حیث یک کتاب مستقل آماده نشر میباشد. بدینوسیله از گردانندگان محترم آن ویبسایت ملی کمال امتنان دارم که همچو زمینه را برای قلم بدستان کشور مهیا ساخته اند.

برای سهولت خوانندگان در این کتاب مأخذ و منابع فقط جابجا در ادامه موضوع در بین قوسین گنجانیده شده و اما در اخیر کتاب فهرست مأخذ علاوه گردیده است. آنچه در بین ناخنک «..» آمده اقتباس از متن مأخذ است و آنچه در بین "...." آمده نقل قول در داخل یک نقل قول بوده و آنچه در بین براکت [...] گنجانیده شده، متن توضیحیه در داخل نقل قول میباشد که از طرف نویسنده کتاب در آن علاوه شده و بعضاً به هدف تشریح و تصحیح نظر نویسنده نیز بکار رفته است. همچنان با حفظ احترام به اشخاص مورد بحث در این کتاب از تکرار اسم مکمل و القاب رسمی شان صرف نظر گردیده و با ذکر نام ویا تخلص شان اکتفا شده، البته به استثنای کسانیکه با القاب شهرت یافته باشند.

از این واقعیت نمیتوان کتمان کرد که گردآوری معلومات مستند و تحلیل بعضی مسایل بغرنج هر دوره کار ساده نیست، بخصوص در عالم مهاجرت و دور از کشور و مشکلات دسترسی به سوابق و اسناد لازم، کار تشدید می‌کند و زحمت فراوان و مطالعات گسترده را ایجاب میکند که فقط عشق به وطن مألوف و علاقه به تحقیق میتواند تحمل و قبول همچو زحمت و فشار را جبران کند. نویسنده به هیچ وجه ادعا ندارد که این اثر جامع و کامل است، بلکه کم و کاستی‌هایی در آن وجود خواهد داشت که یا از نظر نویسنده بدور مانده و یا نویسنده اشتباه کرده است. توقع دارم که صاحب نظران وارد در قضایا با ارائه نظریات مستند و مستدل خود کوتاهی‌های این اثر را برشمارند تا ذهن خواننده را بسوی حقایق تاریخی رهنمون شوند و بر این نویسنده منت گذارند که در پی اصلاح آن برآید.

امیدوارم خواننده عزیز با مطالعه این کتاب و سایر آثارم در حق نویسنده دعای خیر را فراموش نفرمایند. با ارادت

داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد - پوهنتون کابل

مورخ 20 سرطان 1399 (10 جولای 2020)

بخش اول

تدویر لویه جرگه های تاریخی به منظور پرکردن خلای زعامت

در مواقعی که نظام دولت از هم پاشیده و کشور بدون سرپرست و یا بزرگ (قاید) ملی بوده و خطرتجاوز دشمن و هدف دفاع از ناموس وطن را در قبال داشته است، این نوع لویه جرگه ها، ولو با تعداد کم، اما در موضوع بزرگ و سرنوشت ساز کشور اتخاذ تصمیم نموده و به نحوی یکی را از میان دیگران برگزیده و او را به زعامت انتخاب کرده است. نمونه های آنرا با تفاوت هایی در چگونگی ترکیب مجالس و اشتراک کنندگان آن میتوان به گونه مثال در حالات ذیل ذکر کرد:

لویه جرگه "مانجه" قندهار در سال 1088 ق (1709م)

میر غلام محمد غبار در کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" در این باره شرحی دارد و در یک قسمت می نویسد: «...دربار [صفوی] ایران که میرویس را طرفدار خود و نقطه مقابل با گرگین تشخیص کرده بود، برای حفظ موازنه به عجله او را به قندهار فرستاد. میرویس در طول راه قندهار، هر جا قبیله و خان و ملایی را دید، فرود آمد و صحبت کرد و از فساد دربار ایران و لزوم اقدام برای تحصیل آزادی سخن راند و فتوای علمای حجاز را [که هنگام زیارت کعبه مکرمه حاصل کرده بود] به حیث سند معتبر دینی به ایشان نشان داد. میرویس اتحاد قبایل، ملا و خان را توصیه میکرد و همه را

منتظر روز اقدام عمومی در قندهار میساخت... و قتیکه میرویس به قندهار رسید، با گرگین ظاهر را رعایت می نمود و در باطن با رؤسای قبایل اعم از ابدالی، غلجائی و غیره در داخل و خارج شهر قندهار مشغول مذاکره و طرح یک قیام عمومی بود. این فعالیت مداوم و عاقلانه میرویس تا سال 1709م طول کشید و بالاخره در جرگه مخفی موضع "مانجه" (30 میلی شمال شرقی شهر قندهار) قرار قطعی اتخاذ گردید که گرگین با قشون ایران یکجا معدوم گردند و حکومت آزاد ملی تشکیل شود.... مساعی دوامدار و قابلیت و ابتکار میرویس سبب شد که این جرگه با خوشی، رهبری میرویس را در سر قوای ملی پذیرفتند. خصوصیت بارز این جرگه تاریخی آن بود که برعکس سابق رؤسای قبایل ابدالی و غلجائی و تاجک و هزاره و ازبک و بلوچ، به شمول ملاهای منتفذ، همه به حیث یک قوه واحد ملی متشکل گردیدند.» (غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، چاپ چهارم، 1368، صفحه 319)

جرگه هرات

در سال 1096 قمری (1717م)

به تعقیب اضمحلال قوای گرگین در قندهار و تأسیس حکومت مستقل ملی توسط میرویس خان هوتکی، حکومت صفوی هرات که از تکرار حوادث قندهار نگران بود، تصمیم گرفت تا عبدالله خان ابدالی را با پسرش در هرات از قدرت برکنار و هردو را محبوس کند و بجای او عباس قلی (صفوی) را به حیث والی آن دیار مقرر نماید. مردم هرات علیه والی جدید شوریدند. دولت صفوی با عجله جعفر خان را به حیث والی به هرات مقرر کرد، اما پیش از آنکه او به هرات برسد، عبدالله خان از محبس فرار و در اسفزار قوای پراکنده ابدالی را منسجم کرد و بعد از اشغال آنجا رو به

هرات آورد و قوای صفوی را در خارج شهر شکست داد. او در سال 1717م به تشکیل حکومت ابدالی هرات پرداخت که با تدویر یک جرگه از طرف تمام رؤسای قبایل ابدالی و خان های هرات موصوف به ریاست حکومت هرات برگزیده شد. (برای شرح مزید و تدویر یک جرگه دیگر در هرات دیده شود: غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، مبحث "تأسیس حکومت محلی ابدالی در هرات"، ... صفحه 238 تا 248)

جرگه بزرگ درساحه "مزارشیر سرخ" قندهار درسال 1126ق (1747م)

حزینکه نادر افشار در سال 1747م در فتح آباد توسط افسران قزلباش و افشار که از ترس جان خود در کمین او بودند و در خیمه اش حمله بردند و او را کشتند، اختلال در اردوی او پدید آمد و با استفاده از این وضع اردوی افغان شامل در اردوی نادر افشار که مرکب از چهار هزار غلجائی و دوازده هزار ابدالی و ازبک بود، زیر قیادت قوماندان عمومی نورمحمد غلجائی و احمد خان ابدالی بطرف قندهار حرکت کردند. غبار می نویسد: «در قندهار که مرکز بین الاقوامی افغانستان بود، نورمحمد خان به خان های غلجائی و ازبک و ابدالی و هزاره و بلوچ و تاجیک پیشنهاد کرد که جرگه ای تشکیل و یکی به پادشاهی انتخاب شود. این جرگه در اکتوبر 1747م در عمارت "مزار شیرسرخ" در داخل قلعه نظامی "نادرآباد" منعقد گردید و 9 روز دوام نمود. در این جلسات اتفاق آراء ممکن نمی شد، زیرا موضوع مهم و هر خان مقتدر طالب سلطنت بود، درحالیکه خان های رقیب (از قبیل نورمحمدخان غلجائی، محبت خان پوپلزئی، موسی خان اسحق زائی، نصرالله خان نورزائی و غیره) همدیگر را رد میکردند. تنها کسیکه در این جرگه راجع به خود حرف

نمیزد، احمد خان ابدالی بود، زیرا عشیره او سدوزائی از حیث کمیت خوردتر از سایر عشایر بود، گرچه جد او دولت خان یک وقتی رئیس ابدالی های ارغستان و پدرش زمان خان رئیس حکومت ابدالی هرات بودند، ولی اختلاف خانهای غلجائی و ابدالی که یکدیگر را نفی میکردند، خلائی تولید کرد که بایستی پر می شد. پس در روز نهم، طرفین یک عضو جرگه را حکم تعیین کردند که هرکی را او به سلطنت انتخاب کند، همه به وی بیعت نمایند. شخص حکم یک مرد روحانی بود که به هیچ قبیله، حتی قندهار تعلق نداشت و او همان صابر شاه نام کابلی پسر متصوف استاد "لایخوار" از اهل کابل بود که طبقات مختلف قندهار به او ارادت و اعتماد داشتند. این صوفی سیاستمدار برخاست و احمد ابدالی را به حیث پادشاه معرفی کرد و هم خوشه گندمی را در عوض تاج به کلاه او نصب نمود. فیودالهای بزرگ اگر خواستند یا نخواستند، مجبور به بیعت و تصدیق سلطنت این مرد جوان گردیدند. اینست که احمد خان ابدالی به عنوان "احمد شاه" [وسپس ملقب به "بابا"] به پادشاهی کشور انتخاب شد.»

(غبار... صفحه 355)

بخش دوم

تدویر لویه جرگه های عنعنوی - تاریخی

قبل از آنکه افغانستان دارای قانون اساسی باشد، نظام شاهی مطلقه در کشور حاکم بود و تمام اختیار در دست شاه یا امیر قرار داشت و در صورتیکه او میخواست نظر مردم را در موضوع جویا شود و یا بر اقدام خود مهر مشروعیت مردمی بگذارد، حسب احوال تعدادی را فرا میخواند که گویا از آنها در مورد لازم مشوره میخواست. این نوع تجمع را به دلیل وفرت تعداد مشمولین و نیز اهمیت موضوع در تاریخ کشور بنام "لویه جرگه عنعنوی" مسمی کرده اند. این جرگه ها عند الاقتضاد و به امر پادشاه و یا امیر برای یک هدف مشخص دائر و پس از اتخاذ تصمیم و ابراز نظر و احیاناً اعطای مشوره به امیر یا پادشاه منحل می شد. تصامیم این لویه جرگه نهائی و الزامی نبود و بعضاً صرف وجه مشورتی داشت که حرف آخر را امیر می زد و اما در بعضی مواقع امیر برای مشروعیت بخشیدن نظر خود همچو جرگه را دائر می نمود تا مسئولیت را از گردن خود ساقط و بدوش جرگه بیندازد.

در قرن 19 و آغاز قرن 20 چند بار این تجمعات زیر نام لویه جرگه دائر گردید که از جمله مهمترین آن یکی لویه جرگه در دوره سلطنت امیر شیرعلی خان برای تعیین ولیعهدی پسر خور دسالش شهزاده عبدالله جان بود و دیگرش لویه جرگه در عصر امیر حبیب الله خان سراج الملة والذین که به هدف تثبیت موقف افغانستان در جنگ عمومی اول مبنی بر بیطرفی و یا شمول در جنگ در سال 1917 در کابل دائر شد.

از نظر ترکیب، اعضای این جرگه ها بیشتر مشتمل بر اراکین دولت (ملکی و نظامی)، خوانین، رؤسای قبایل، شخصیت های سرشناس، سادات، علمای دین، اصناف و بعضی دیگر بوده که پس از منظوری امیر و یا پادشاه آنها جهت اشتراک در جرگه دعوت می شدند. البته تعداد اعضا مربوط به شرایط وقت و اهمیت موضوع بوده است.

قبل از آنکه درباره دو لویه جرگه فوق الذکر مطالبی بیان گردد، لازم است به تدویر دو جرگه تاریخی دیگر مختصر اشاره کرد:

یک - لویه جرگه که امیر دوست محمد خان در آغاز دوره اول سلطنت خود در (1836) به منظور جلب اعانه از مردم و راه اندازی جنگ جهت استرداد پشاور در کرانه دریای کابل در باغ "عَلَم گنج" شهر کابل دائر کرد و در نتیجه نتوانست مبلغ مورد نظر خود را به دلیل بی اعتمادی مردم به اجراءات او بدست آورد؛ به قول موهن لال: «اعانه که قبلاً [امیر] به جمع آوری آن شروع کرده بود، با وجود مساعی زیاد باز هم از پنج لک روپیه تجاوز نکرد و این مبلغ برای برابر کردن 20 هزار عسکر صرف شد که از قوای منظم و غیر منظم مرکب بود و به روز حرکت، امیر بیش از سه لک روپیه در خزینه نداشت» (رشتیا، سیدقاسم: "افغانستان در قرن 19"، چاپ چهارم، پشاور، 1377، صفحه 81)؛

دیگر - چند جرگه ملی متشکل از سران و بزرگان افغان در ایجاد شورش و قیام تاریخی مردم کابل علیه قوای انگلیس که منجر به قتل مکناختن W. Macnaghten در دسمبر 1841م هنگام مذاکره با نمایندگان افغان گردید و متعاقباً تمام سران مجاهدین سردار محمد اکبر خان جوان 24 ساله را به حیث رهبر سیاسی و نظامی خود انتخاب کردند و کسی هم اعتراض نکرد که این شخص تاحال در کجا بود. او تازه

از نظارت بخارا رها شده بود و بلادرنگ در صف رهبران پیوست و سپس عهد نامه بین کارداران انگلیس در کابل و سرداران افغانی مورخ اول جنوری 1842م به درایت او به امضاء رسید. (برای شرح مزید دیده شود: علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"... صفحه 38 تا 42؛ همچنان میرمحمد صدیق فرهنگ: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، چاپ ایران، صفحه 268 تا 281)

مبحث اول

لویه جرگه در عصر امیر شیر علی خان برای تائید ولیعهدی شهزاده عبدالله جان

این جرگه بزرگ که در سال 1290ق - مطابق 1252ش (1873م) در فضای آزاد بر فراز تپه "مرنجان" شهر کابل دائر گردید، هدفی دیگر نداشت، جز گذاشتن مهر تائید بر ولیعهدی شهزاده عبدالله جان پسر خورد سال امیر شیر علی خان که اینک شرح حال آن به استناد دو مأخذ تاریخی ذیلاً بیان میشود:

میرزا یعقوب علی خافی مؤلف کتاب "پادشاهان متأخر افغانستان" شرحی دارد در این مورد و می نویسد که: «از حضور اقدس اشرف [مقصد امیر شیر علیخان است] به وزراء امرشد که باید جمیع وزراء و ارکان دولت یکی نشسته و مصلحت دارند و از فرزندان سرکار یکی را منظور فرمایند تا سرکار والا [امیر] به صوابدید شمایان که خیرخواه دولت قوی شوکت میباشید، ولیعهد سازد، زیرا که هر پادشاه را ولیعهدی لازم است. مقصد از نام ولیعهدی جانشین بودن، مرگ حق است و غافل از مرگ بودن غفلت است و باید و شاید که ولیعهد مامور باشد.» خافی می افزاید: «وزراء یک

هفته مهلت خواستند و عرض کردند که بعد از یک هفته به حضور والا بدون مضایقه عرضداشت میداریم. این بود که تمامی وزیر و وکیل و بزرگان دربار و منیران حضور متفق الکلام سردار عبدالله جان را [که در آن وقت هشت ساله بود - کاظم] به ولیعهدی پسندیده و به دلیل و برهان به حضور پادشاه عدالت پرور عرضه داشت نمودند.»

در این مراسم بعد از ادای نماز عید نخست موضوع پیشنهاد بیعت ولیعهدی شهزاده عبدالله جان از طرف قاضی عبدالقادر خان تهیه و بوسیله قاضی محمد امین خان پشاورى به جهر خوانده شد و بعداً وثیقه که قبلاً تهیه شده بود با این متن قرائت گردید:

«ما کل اکابر و اعظم و افخم خطه کابل اصالتاً از جانب خود و کالتاً از جانب رعایای ماتحت خود اقرار نموده و گزارش داده بودند که این تقرر ولیعهد صاحب حسب تجویز و پسندیده ما جمله رعایا و برایا اراکین خوانین و تجار و ملازم این سلطه خداداد به ظهور رسیده است، مایان جمله حاضرین و غائبین که از جانب اوشان وکیل مطلقیم، اقرار مینمائیم که این ولیعهد مایان را منظور است که در فدای سرومال و جان در خدمت بندگان اشرف امیرصاحب در خدمت ولیعهد به هیچگونه تقصیر دریغ نخواهیم کرد و اگر سرموی ازین عهد مخالف ورزیم، خدا و رسول خدا خصم جان ما باد و در دول دیگر هم بدنام عالم تصور شویم.»

در مرحله بعدی وثیقه دیگر که به این مناسبت از طرف امیر شیرعلی خان عنوانی شهزاده موصوف به این متن آماده شده بود، قرائت شد: «حسب پسندید اراکین و خوانین و رعایا و تجار این دولت خداداد قره باصره حشمت و کامگاری شخصی سلطنت یعنی سردار عبدالله جان را ولیعهد نمودم و اینهم محض بنابر خیرخواهی سلطنت خود که اگر از قضاء

که در آن جز رضا چاره نیست، امری روی دهد در انتظام امور سلطنت به ظهور نرسد، حتی الوسع چیزیکه متعلق بمن بود، بانجام رسانیدم، باقی مفوض به خالق لایزال است. به ولیعهدم نصیحت میکنم که در صورت اطاعت و وفا به عهد بیعت جمله رعایا و برایا و اراکین و خوانین و ملازم و غیرملازم این سلطنت را بمنزله فرزندان خود تصور کرده در رعایت حقوق ایشان که بموجب احادیث بزمه پادشاه وقت واجب میباشد، در ادای آن کوتاهی نورزد که یوم الحساب پرسیده خواهد شد.»

«بعد از آن خود امیر برخاسته بر منبرنشسته شمشیر خاصه شاهی را که امیر دوست محمد خان پدرش بوقت ولیعهدی باو داده بود، به کمرشزاده ولیعهد عبدالله جان بسته و قرآن خاصه شاهی عطیه امیر مرحوم را نیز چون حمایل بگردن او کرده بیان نمود که: "ای فرزند من ترا به عدل و احسان و دوستی به همراه دوستان درستی و بیداری در کار و بار سلطنت فرمایش مینمایم و اشخاصی را که الحال ولیعهدی ترا قبول نموده و اطاعت کرده و وثیقه محکم دادند، در صورت اطاعت، از جانب شما احسان واجب و در صورت نقض عهد قرآن خصم جان شان باد."»

دلیلی که شهزاده عبدالله جان را به مقایسه سردار محمد یعقوب خان پسر ارشد امیر برتر دانستند، به نظر آنها این بود که چون مادر یعقوب خان از پشتونها فقیر [کمتر مشهور] بوده و اما مادر عبدالله جان دختر سردار محمد [میر] افضل خان - برادر سردار کهندل خان صاحب اختیار کل قندهار و از برادران امیر کبیر دوست محمد خان بود، لذا عبدالله جان شخص "نجیب الطرفین" یعنی از دو جانب صاحب نسب بوده و به نظر آنها مستحق ولیعهدی شناخته شد. (برای شرح مزید دیده شود: میرزا یعقوب علی خافی: "پادشاهان متأخر افغانستان"،

چاپ دوم، حوت 1377، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی
میوند، پشاور، از صفحه 441 تا 485)



عکس تاریخی امیر شیرعلی خان حین سفر به هند برتانوی
در امباله (مارچ 1869م)

همراهان: ردیف نشسته از چپ بر راست: منشی بختیار نماینده
انگلیس در کابل، پسر خوردسال صفدرعلی خان،
امیر شیرعلی خان، شهزاده عبدالله جان ولیعهد، صفدرعلی
خان، پسر دوم صفدرعلی خان، ارسلا خان جبار خیل
وزیر خارجه؛ قطار ایستاده: از چپ بر راست: شاه مردخان،
میر محمد نبی خان واصل منشی، خوشدل خان پسر شاغاسی
شیردلخان، عطامحمد سدوزی نماینده انگلیس، جنرال حسین
علیخان، شاغاسی شیردلخان وزیر دربار، سید نورمحمد شاه
خان صدراعظم

بیمورد نخواهد بود شرح دلچسپ و مهمی را که علامه
محمود طرزی از چشم دید خود در آن روز نگاشته است،
در این ارتباط جهت معلومات مزید تقدیم نمود که می نویسد:
«جشن ولیعهدی شهزاده عبدالله جان، که به سن هشتت نه
سالگی پدرش امیر شیرعلی خان او را به صورت رسمی به
همه ملت و عسکریه به ولیعهدی معرفی نمود، نیز از چنان

جشن های بسیار درخشان عمومی بود که تأثیر احساسات آن فراموشم نشده است.»

محمود طرزی برنامه آن روز را چنین شرح میدهد: «مرکز مراسم روز جشن ولیعهدی "تپه مرنجان" و چمن زیر آن اتخاذ گردیده بود که در این ضمن زیر دیوار قلعه "بالا حصار" که در آن وقت مرکز اقامت امیر و دفتر مالییه و دیگر وزارتها و غیره شمرده می شد، واقع شده بود. بر سر تپه یک سایبان بسیار بزرگی برپا شده بود. تخت امیر که به سه پته زینه بریک سطح مربعی بالا می برآمد، در زیر این سایبان وضع شده بود. صبح وقت نماز صدای بوری ها، ترنپته ها [ترومپت - آله موسیقی] و موزیکهای عسکری "داول زورنا" [دهل و سرنا] های ملی به نوا های مخالف [مختلف] آهنگ ولوله شادمانی برپا نمود. اهالی مختلف الاسکان و القیافت، از قبائل متنوعه افغانی ملت، فوج فوج به سوی تپه مذکور به حرکت آمده، سر تپه و اطراف و اکناف تپه را پر کردند. کندکها و غندهای عساکر نظامی با دریشی های خوشرنگ که سه سه کندک به یک رنگ و باز سه سه کندک دیگر به دیگر رنگ اونیفورم در برداشتند، در صنوف ثلاثه پیاده و سواری و طوچی همه میدان چمن و جاده بزرگ پل محمود خان را تا جاده ها و بازارهای بالاحصار به نظام عسکری فرا گرفتند. سرداران قوم محمدزائی و خانها و کلان های دیگر اقوام مملکت زیر سایبان ها جنجاخنج [بهم نزدیک] پر نموده بودند. نگارنده عاجز به معیت حضرت پدر [مقصد سردار غلام محمد خان طرزی است] و رفقای بزم حضور شان در زیر سایبانی که مراسم در آن اجرا می شد، با اهالی جای گرفته بودیم.»

علامه طرزی در ادامه می نویسد: «تا آنکه از سلام های موزیک های عسکری و انداخت طوپهای سلامی و جنبش حرکت سیربینان اهالی معلوم شد که آمد آمد امیر است. امیر

در حالی که ولیعهدش با او بود، با یک الای و الای پردبده و شوکتی آمد و سرراست بر تختگاه خویش برآمده و ولیعهد نیز به پهلویش بایستاد. در این اثنا هر قدر نفری که بودند همه برای احترام یا برای خوبتر تماشا کردن قیام نموده و عموماً به پا ایستادند. حالان امیر می خواهد نطق کند و عبدالله جان را به ولیعهدی معرفی نماید. لهذا به نشستن مردم امر داده می رفت و شاغاسی ها و عمله باشی ها نیز از هر طرف کوشش می ورزیدند که مردم را بنشانند، ولی به قدر ده پانزده دقیقه بالمجبوریه امیر به پا ایستاده بماند. مردم نشستند، آخرین به پا ایستادگان ماند، حضرت پدر بود. خوب به یاد دارم که گفتند: در نشستن راحت آسودگی بیشتر است، نسبت به ایستادن. چون امر نشستن حضرت پادشاه به این دشواری قبول میشود، آیا این ولیعهدی چنان آسان قبول خواهد شد؟ این را گفته، نشستند. امیر نطق بلیغ خود را بیان و ولیعهدی عبدالله جان نُه ساله را معرفی به مردمان نمود. از هر طرف صداهای مبارکبادیها و ولوله های شادمانیها برخاست. موزیکهای عسکری یکسر سلامی امیری و ولیعهدی را نواختن گرفتند. امر به شلیک طوپ و تفنگ داده شد. این شلیک خیلی تماشای خوبی بود. همه عسکر نظامی که در چمن و اطراف تپه و جاده ها و خیابانها صف بسته بودند، کندک بعد کندک به آتش آغاز نمودند. طبیعی است که قور و صیقی - یعنی آتش شلیک بدون گله باشد. دربار جشن رسمی ولیعهدی تمام شد.

سه شبانه روز شهر چراغان و آئینه بندان شده بود، به همان ترتیبی که در دیدنیهای عروسی ها بیان گردید، در میدان دفتر که در بالاحصار بود، چراغان ها و تماشا های داربازها و مدارپها و موزیکها و سازهای میده و سازنده های مردانه، کنجنی های رقاصه و خواننده در هر طرف دیده می شد و برهرجمعیت به صدها سیربین گرد آمده می بود.

در حرمسرای امیری با امر والدۀ ولیعهد عبدالله جان، مراسم پرجوش و خروشی با ساز و نوش زنانه برپا شده بود که آن هم یک عالم دیگری بود. این والدۀ ولیعهد، دختر سردار میرافضل خان بود که میرافضل خان هم پسر سردار پردلخان است؛ از سرداران قندهار، چنانچه پیشتر بیان شد.

این امرچراغان و ساز و سامان سه شبانه روزی مراسم جشن ولیعهدی نه تنها در کابل، بلکه در همه ولایتها با فرامین امیری اجرا گردید. ولی در ایالت "هرات" که محمد یعقوب خان پسر بزرگ امیرشیر علیخان والی آنجا بود، این خبر ولیعهدی عبدالله جان را نپذیرفته و عصیان خود را به حکومت کابل اعلان نموده، به حرکت حربه مستعد گردید. «برگرفته از کتاب: "خاطرات محمود طرزی"، گردآورنده: داکتر روان فرهادی، نشرات انستیتوت دیپلماسی وزارت خارجه، کابل، 1389، صفحه 68 تا 71)



امیر شیرعلی خان حین ایراد بیانیه در دربار امباله م 1869 - لارڈ مایو ویسرای هند برتانوی در وسط و درکنارش شهزاده عبدالله جان به احترام سخنرانی پدر ایستاده و در عقب امیر، شاغاسی شیردل خان وزیر دربار دیده میشود.

مبحث دوم

لویه جرگه امیرحبيب الله خان سراج الملت

در سال 1293 ش (1915م)

در ماه میزان 1294 ش (اکتوبر 1915 م) در آستانه آغاز جنگ عمومی اول یک هیئت سیاسی آلمان و آستریا و ترکیه با نامه های ویلهلم دوم امپراتور آلمان و محمد رشاد خامس سلطان ترکیه وارد افغانستان شدند و میخواستند با دولت افغانستان پیشنهاد ایجاد یک اتحاد نظامی را علیه انگلیس ها ارائه دهند. این هیئت تا 22 می 1916 م برای مدت بیش از هفت ماه مهمان دولت افغانستان بود و در باغ بابر اقامت داشت. در بین بزرگان دربار در زمینه حفظ بیطرفی افغانستان که به مفاد انگلیس بود از یکطرف و پیوستن به اتحاد نظامی سه کشور فوق الذکر که علیه انگلیس بودند از طرف دیگر، اختلاف نظر بود. سردار نصرالله خان نائب السلطنه و سردار عنایت الله خان معین السلطنه و تعدادی زیادی از روشنفکران ضد انگلیس و نیز عده ای از علمای مشهور دینی به تاسی از صدور احکام دینی خلیفه المسلمین سلطان ترکیه از جمله کسانی بودند که مجدانه از اشتراک افغانستان در جناح مخالفان انگلیس و پیوستن با اتحاد نظامی آلمان، آستریا و ترکیه (مسمی به کشورهای "محور") حمایت میکردند و اما امیر شخصاً طرفدار حفظ بیطرفی کشور در جنگ بود. امیر با این وضع در یک موقف دشوار قرار گرفت و نخواست این اختلاف نظرها در داخل موجب بی ثباتی و کشیدگی های ذات البینی گردد، لذا موضوع را به یک لویه جرگه موکول کرد که جوانب مختلف آنرا علامه فیض محمد کاتب - نویسنده "سراج التواریخ" چنین بیان میکند:

«حضرت والا [امیر حبیب الله خان سراج الملة] نمی خواست که اموری به روی کار آید و سمر و مشتهر گردد که برخلاف اظهار بیطرفی دولت افغانستان باشد و دولت انگلیس از آن بدگمان گردد. با این ملاحظاتی که حضرت والا مرعی می داشت، چون عموم ملت افغان و افغانیان از شاه تا وزیر و فقیر و قبطیر و کبیر و صغیر و علماء و فضلاء و اقوام و قبایل همه تا این هنگام سلطان معظم [عثمانی] را برطبق احکام مذهبی خلیفه المسلمین و واجب الاطاعت می دانستند و به اجرای اوامر و ترک نواهی او عقیدت داشتند که امر و نهی تالی امر و نهی امر خدا و رسول است، [امیر حبیب الله خان] از اندیشه این که مبدا از عدم مداخلت دولت افغانستان در محاربات عمومی، جمهور ملت، ذات شاهانه شان را تارک امر خدا و رسول و سلطان معظم و جهاد گفته تکفیرش نمایند و اختلالی در مملکت پدید آرند و خود و دولت را در معرض اضمحلال و استیصال قتال و جدال کشانند، پی به تدبیر رأی رزین و فکر متین دوربین رجوع امر و امضای اشتراک در جنگ عمومی را، مفوض به آراء و امضای رجال دولت که از اعیان ملت و خاندان سلطنت بودند: سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله و شهزاده امان الله خان عین الدوله و قاضی القضاة سعدالدین خان و ملاء عبدالرزاق و خوشدل خان لوی ناب حاکم کابل و سردار فتح محمد خان امین العسس و ایشک آقاسی ملکی علی احمد خان و ایشک آقاسی نظامی محمد سلیمان خان و ایشک آقاسی خارجه و محمود بیگ خان مدیر سراج الاخبار و میرزا محمد حسین خان مستوفی و سپهسالار محمد نادر خان و غیره فرموده، اجرای امر را به مشورت افگند و خود را در مشاورت و امضای لا ونعم، رئیس قرار داد و پس از چند مجلس به استصواب رأی والا و امضای اهالی شورا اجرای منویات و

مستدعیات دول سه گانه و پاسخ شرکت در حرب کردن و بیطرف بودن دولت افغانستان را دادن، برعموم ملت راجع و مرجح داشته، قرار داده شد که سرکردگان تمامت اقوام و قبائل سکنة این مملکت با دیانت از افغان [پشتون] و هزاره و ترک و تاجیک و ازبک و عرب و غیره، برسبیل وکالت ازراه کنگاش ومشورت، دعوت کابل شده، هریک ازدخالت بیطرفی را به امضای آرای جمهور که به منصه ظهور آید، معمول گردد.»

«چنانچه وکلای همه طوائف ازخوست و جلال آباد و قطغن و بدخشان و میمنه و ترکستان و هرات و قندهار و قلات و غزنین و توابع و نواح [جمعاً 540 نفر]، همه گان به ذریعه فرامین عدیده، همه بیک مضمون وعنوان طالب کابل شدند که پس از نوروز وارد کابل آیند و اقامت گاه عسکر نظام واقع جنب شمال غربی علیای دولتی ... جای فرود شدن و اقامت نمودن ایشان معین گشت...و در پایان کار، دولت افغانستان به همان اظهار بیطرفی که کرده بود برقرار مانده، فرستادگان دول عثمانی و آلمانی و اطریش بی نیل مرام مراجعت کردند.»

«اما دراین وقت که سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه، درهفته یک بار و دوبار، به تاریکی شب از راه احترام و اعزاز و اکرام آنان و رسم مهمان نوازی، مخفیانه در باغ مدفن بابر شاه [محل اقامت هیئت] می رفتند و هردو مایل و راغب در شرکت به حرب بودند، از کیفیت مذاکرات شوری و این قرارداد و امضاء به ایشان [نمایندگان سه کشور] گفته، ایشان شاد خاطر شدند، زیرا که تمامت عالم اسلامیت تا این هنگام از شنیدن نام خلیفة المسلمین نیایش کنان او را می ستودند و امر و نهیش را فرض شمرده، راه اطاعت می پیمودند، خصوصاً شجاعان غیورافغان که دراین امرمعروف و مشهود جهان

بودند...» ("سراج التواریخ"، جلد چهارم، بخش سوم، چاپ کابل، 1390، صفحه 588 تا 590)

خلاصه کلام از شرح بالا برمی آید که لویه جرگه شمول افغانستان را با اتحاد نظامی سه کشور علیه انگلیس تأیید و تصویب نمود و اما امیرحبیب الله خان سراج الملة والدين هنوز هم طرفدار حفظ بیطرفی افغانستان بود. در این مورد علامه فیض محمد کاتب رازی را افشاء میکند که کسی قبل از او بیان نکرده است. از آنجا که این موضوع از اهمیت زیاد برخوردار است، ذکر آن را برای علاقمندان تاریخ معاصر کشور لازم میدانم:

فیض محمد کاتب زیر عنوان وقایع ماه شعبان و رمضان 1334 قمری [1295ش - 1916م] در باره "خلوت و مذاکره والا با وفد دول ثلاثه" چنین می نویسد: «در اواخر سال سردار نصرالله خان نائب السلطنه اوراق امضاء یافته هیئت شورای خاص [لویه جرگه] را که امضا به شرکت دولت افغانستان در جنگ عمومی کرده بودند، تقدیم حضور والا نموده، حضرت والا شرکت در حرب را باعث خرابی و بریادی دولت و ملت و مملکت افغانستان می دانست، عذر آورده فرمود که اوراق زیاد است در شب تنها مطالعه کرده امضاء خواهم نمود.»

علامه کاتب ملاقات خصوصی امیر را با سران وفد چنین گزارش میدهد: «حضرت والا در شب کاظم بیگ فرستاده دولت عثمانی و رئیس هیئت وفد آستریا و آلمانی را در قصر دلکشا به خلوت دعوت فرموده، مکتوباً [بصورت تحریری] از ایشان سؤال کرد که دول ثلاثه با دولت افغانستان معاضدند [همکار و کمک کننده] یا معاند [دشمن]؟ ایشان با خامه اظهار دوستی و اتحاد نگار دادند [نوشتند] که اگر مراتب مؤدت و موالفت در میان مربوط نمی بود، از اروپا در آسیا

نمی آمدیم، همانا جذبۀ محبت و مؤالات است که ما را جلب و شرفیاب حضور کرده است.»

«پس از این نگارش ایشان، حضرت والا سؤال فرمود که عساکر و قوه جدالیۀ [تجهیزات نظامی] شما در چه مدت از راه معاونت در افغانستان رسیده و دولت انگلیس و روس را مدافعت میتوانند؟ ایشان نوشتند که از راه ایران تا عرصۀ شش ماه الی یک سال؛ آن هم اگر دولت [ایران] حایل و مانع نشوند و إلا در مدت سه سال می توانند که با قتال و جدال، خود را خسارت ها داده و مصارف زیادی کرده در افغانستان برسانند. حضرت والا سؤال نمود [البته تحریری] که دولت روس و انگلیس که خط تحدید حدود متصلانه [سرحد مشترک] با مملکت افغانستان دارند، در چه مدت داخل خاک این دولت می توانند شوند. ایشان نوشتند که از یک ساعت تا ده ساعت با قوه هرچه تمامتر پا نهاده و داخل این کشور شده چپ و راست را زیر و زبر می توانند.»

«بعد حضرت والا بی اوضاعی [بی وسیله گی] و عدم استطاعت دولت افغانستان را ابراز داده، فرمود با اینکه ملت افغان و افغانیان در مقابل حمله و یورش روس یا انگلیس با نیروی غیرت و شجاعت خویش که در جبلت دارند، [آیا] افزون از یک ماه می توانند اقامت و استقامت کنند و با ایشان مبارزت نمایند؟ ایشان عرض کردند [و نوشتند] که نمی توانند. و حضرت والا خود ایشان را منصف قرار داده صلاح کار جست و ایشان در ذیل تحریرات و تقریرات خود بی طرف بودن و عدم مداخلت در جنگ کردن دولت افغانستان را اصوب و احسن امضاء کرده، عزم مراجعت نمودند.»

علامه کاتب جریان بعدی را چنین شرح میدهد: «در این شب، سردار نصرالله خان از شوق و شعبی که با دیگران در حرب داشتند، به امید امضای حضرت والا برخلاف عادت پیشتر

از ساعت موظفه خود شرفیاب حضور گردیده و عرض استدعای اوراق امضاء شده خود و اهالی شوری کرد و حضرت والا آنها را از بکس خاص برآورده به او سپرد و فرمود که تمام را امضاء کردم و او از مشاهدت سوال و جواب والا و فرستادگان دول سه گانه و امضای ایشان، آتش عشق خود را به آب یأس منطفی [خاموش، فرونشانده] یافته بسی مکدر گشت و به امر والا به تهیه سفر معاودت [برگشت] و بدرقه آنان پرداخته و شجاع الدوله ایشان [هیئت] را با بعضی از در و پنجره چوبین ساخت کابل، که برای موزیم خریده بودند، به سرحد خاک هرات رسانید و ملت و مملکت و دولت افغانستان را از حسن تدبیر حضرت والا در حالت راحت و رفاهت مانده، در جنگ عمومی که تمامت دول بیطرف و باطرف شریک مضرت و منفعت آمدند، افغانستان هیچ آسیبی ندیده به همان حالتی که داشت روز عیش و عشرت به تعمیر عمارات بسر برد.» ("سراج التواریخ" جلد چهارم، بخش سوم... صفحه 599 تا 601) (برای شرح مزید در مورد ورود این هیئت به افغانستان و عکس العمل های انگلیس دیده شود: آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهما، مرکز نشراتی میوند، پشاور، مبحث "جنگ جهانی اول و بیطرفی - هیئت اعزامی نیدرمایر"، صفحه 102 تا 119)

خلاصه اینکه هیئت فوق الذکر که در ماه اکتوبر 1915 وارد افغانستان گردید و تا اواخر ماه می 1916 در کابل ماند، امیر ایشان را به بهانه اینکه باید در زمینه شورای خاص و لویه جرگه تصمیم بگیرد، مدت بیش از هفت ماه منتظر ساخت و بعد بدون دست آورد آنها را مرخص نمود. مقصد امیر از اینکار آن بود تا طی این مدت مقاصد خود را بالای انگلیس از راه مفاهمه بقولاند، اما نمیخواست علیه انگلیس اعلان

جنگ دهد، در حالیکه در افغانستان هیجان عمومی مردم برای اشتراک در جنگ محسوس بود و مردم سرحدات آزاد در همین موقع برضد استعمار انگلیس قیام کردند. به قول غبار: «دولت انگلیس در بدل حفظ بیطرفی در جنگ وعده داد که بعد از ختم جنگ، استقلال سیاسی افغانستان را به رسمیت خواهد شناخت، 60 میلیون کدرا حق السکوت خواهد پرداخت و هم سالانه تا دو نیم میلیون کدرا به دولت افغانستان خواهد داد. در حالیکه بعد از ختم جنگ دولت انگلیس یکی از این وعده ها را ایفا نکرد، تنها 20 میلیون کدرا تا پشاور فرستاد که آنهم همانجا بماند تا امیر کشته شد.» غبار می افزاید: «این روش امیر در داخل افغانستان تولید نفرت و انزجار عمیقی نمود، مخصوصاً روشنفکران و آزادیخواهان جداً در صدد مخالفت برآمدند...» (غبار...، صفحه 739)

از آنچه که فیض محمد کاتب در بالا بیان کرده است، میتوان به عمق نظرامیر حبیب الله خان مبنی بر حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول و دلایل آن پی برد، طوریکه در جریان مذاکره با نمایندگان سه کشور مستدل ساخت و نیز در عین حال کوشید با طولانی ساختن عمدی اقامت هیئت در کابل از انگلیس ها امتیاز شناسائی استقلال و حق السکوت را بگیرد. اما این تصمیم امیر که برخلاف نظر هیئت شوری و فیصله لویه جرگه و نظر سردار نصرالله خان بود، موجب شد تا دامنه مخالفت ها با امیر بخصوص در بین بزرگان دربار و طرفداران سردار نصرالله خان بیش از پیش کسب شدت کند و در جوار دلایل دیگر در پلان هرچه زودتر قتل امیر مؤثر بوده باشد. (برای شرح مزید دیده شود سلسله مقالات داکتر سید عبدالله کاظم: "نگاهی به رویدادهای تاریخی: اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین به استناد سراج التواریخ"، در 22 قسمت، منتشره: افغان جرمن آنلاین، 11 دسمبر 2016 تا 10 جنوری 2017)

بخش سوم

لویه جرگه های "متناب" در دوره امانی

هنگامیکه اعلیحضرت امان الله خان به سلطنت رسید، اقدام اول او نه تنها اعلام استقلال کامل داخلی و خارجی کشور بود، بلکه گفت که میخواید کشور را به شاهراه ترقی رساند و همپایه ممالک پیشرفته جهان سازد. در این راستا تبدیل نظام مطلقه شاهی که پادشاه سایه خدا (ج) در روی زمین شناخته می شد، به یک نظام مقدماتی "ملت - دولت" یکی از مهمترین اقداماتی بود که قبل از آن در تاریخ کشور نظیر نداشت. شاه امان الله خواست در امور جاریه کشور با انفاذ "نظامنامه ها" (قوانین)، از یکطرف قانون را جانشین تصامیم شاهان و امراء سازد و از طرف دیگر با تصویب قوانین از طرف نمایندگان ملت به آن مشروعیت بخشیده و نظر مردم را بطور غیرمستقیم در اجراءات مهمه حکومت شریک گرداند. اگرچه شورای دولت متشکل از یک تعداد شخصیت های آگاه و معتمدان امیر قبلاً هم در عصر امیر حبیب الله خان سراج الملت به حیث یک مرجع مشورتی وجود داشت و امیر را در امور تقنینی و سیاسی مشوره میداد، ولی حرف آخر را امیر میزد، چنانچه قبلاً در مورد تصمیم لویه جرگه مینی براشتراک افغانستان در جنگ عمومی اول ذکر شد که لویه جرگه آنرا تأیید کرد، اما امیر برعکس راه بیطرفی را مغایر بر فیصله لویه جرگه انتخاب نمود. شاه امان الله با حفظ موجودیت شورای دولت و تشکیل مجلس عالی وزراء به یک ابتکار جدید دست یازید و به لویه جرگه برای بار اول ماهیت یک مرجع عالی تقنینی را در

کشور داد که باید هر سال یک بار دائر و همه امور تقنینی و مسائل مهمه دولت را بر طبق مندرجات اولین قانون اساسی کشور تصدیق و تصویب نماید، طوریکه مصوبات آن دارای ضمانت اجرائی بوده و دولت مکلف به تطبیق و رعایت آن باشد. به همین اساس تدویر لویه جرگه بار اول در سال 1301 در شهر جلال آباد دائر گردید و یکی از کارنامه های مهم آن جرگه تصویب "نظامنامه اصول اساسی دولت علیه افغانستان" یعنی اولین قانون اساسی کشور بود و نیز در آن لویه جرگه ضمن تصویب بعضی موضوعات دیگر تصمیم گرفته شد تا نظربه مشکلات عملی لویه جرگه بجای هر سال، در هر سه سال بطور "متناوب" دائر گردد، چنانچه جرگه های 1303 و 1307 به همین سلسله در کابل دائر شدند. اینک رویداد های مهم این لویه جرگه ها را تحت مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهم:

مبحث اول

لویه جرگه 1301 ش در جلال آباد و تصویب اولین قانون اساسی افغانستان

گام اول بسوی تشکیل نظام "ملت - دولت":
شاه امان الله غازی در اواخر زمستان 1301 ش اولین لویه جرگه را به هدف تصویب نظامنامه ها که قبلاً از طرف مجلس وزراء (تا آنوقت وزیر را ناظر امور مربوطه می نامیدند) و شورای دولت تأیید شده و بوسیله فرمان شاهی نافذ گردیده بودند، به اشتراک 872 نفر مشتمل بر اعضای حکومت، تعدادی از نمایندگان کابل و ولایت مشرقی در شهر جلال آباد دائر نمود.

در این لویه جرگه که اولین قانون اساسی افغانستان زیر نام "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" در 73 ماده به تصویب رسید، شاه امان الله غازی گفت که در نظر است همچو مجلس در کابل هر سال یک بار دائر و جمیع مقاولات با کشورهای دیگر، نظامنامه ها و بودجه کشور جهت تصویب نهائی به آن رویت داده شود، اما اعضای لویه جرگه آنرا به هر سه سال پیشنهاد کردند که مورد قبول واقع شد. به این اساس لویه جرگه برای اولین بار از حالت معموله و عنعنوی حسب ضرورت یا "عندالاقضاء" بیرون شد و شکل "موقوته یا متناوب" را به خود گرفت و از نظر ماهیت و وظیفه شباهت بیک نوع "شورای ملی" پیدا کرد.

استاد عزیزالدین وکیلی پوپلزائی در کتاب اخیر خود "سلطنت امان الله و استقلال مجدد افغانستان" در زمینه تدویر این لویه جرگه می نویسد: «بتاریخ دوشنبه 7 برج حوت سال 1301 ش (9 رجب 1341 ق - 25 فبروری 1923 م) در جوار آرامگاه امیر حبیب الله خان بحسب امر امان الله شاه غازی مجلس کبیر (لویه جرگه) انعقاد یافت. در حالیکه میدان از اجتماع اقوام سرحدی و ملکی مملو بود، عموم اعضاء شرکای لویه جرگه از تشریف آوری اعلیحضرت غازی انتظار میبردند، اعلیحضرت به لباس ملی افغانی (دستار، شال، چپلی) تشریف آورده و به مقام مرتفعی که برای ذات شاهانه ترتیب یافته بود، قیام ورزیده بزبان پشتو نطقی ایراد نمود و در ختم ارشادات گفت که: "مزید مکالمه در همچو موقعیکه از کثرت هجوم و اجتماع و استاده شدن برای شما خالی از اشکال نیست و رسیدن صدای من بگوش همه تان امکان ندارد، میخواهم که شما فی هزار نفر یک یک وکیل منتخب کنید که فردا در سراج العمارت به شمولیت دیگر وکلاء و اعزّه ملت و مامورین دولت بهمراه شان در موضوعات پیشرفت و ترقی افغانستان مذاکره بعمل بیاید.»

پوپلزائی می افزاید: «روزسه شنبه 8 حوت علماء، سادات، مشایخ، فضلاء، وکلاء، وزراء و مامورین دولت در سلامخانه سراج العمارت اجتماع نموده انتظار ورود شاهانه را داشتند. اعلیحضرت غازی مانند روز گذشته به لباس ملی افغانی تشریف آورده بعد از احوال پرسی فرمود: "امروز درصدد این امریم که در موضوعات مختلف بحث و مذاکراتی بنمائیم و هرچیز که من میگویم، شما آنرا آنکه بلی صاحب بگوئید از نظر انصاف دوستی و مساوات پسندی نگریسته نقصی در آن باشد، آزادانه اظهار نمائید..." و گفت: "بشرف اجتماع این محفل هر فرد و هر قوم و قبیله که در بین خود شان رنجیدگی و کدورتی داشته باشد، به محبت و صمیمیت مبدل گردانیده و از این سنگ محبت و وفاقی که من به اتفاق علما و سادات و مشایخ حاضر این لویه جرگه در بین تان می گذارم، باید که تا عرصه یکسال تجاوز نکرده در بین خود رویه اخوت و محبت و شفقت را مرعی داشته باشید».

قابل ذکر است که در آنوقت بین بعضی از قبایل مشرقی اختلافات و رنجش های موجود بود و اصطلاح "سنگ ماندن" که یک عنعنه "پشتونوالی" است معنی ختم مخالفت و قبول اصل آشتی را افاده میکند و چون بزرگان حاضر در لویه جرگه پیشنهاد اعلیحضرت را باصدای بلند پذیرفتند، اعلیحضرت با چند تن از علماء و مشایخ متفقاً سنگی را برداشته بنام "سنگ اصلاح" در میان گذاشتند و فرمودند: «خداوند اصلاح و اتفاق شما را پایدار بگرداند تا که افتخاراً جهت یادگار این اصلاح بر سنگ هذا لوحه "اتحاد مشرقی" را کنده بگذاریم.»

تصویب اولین قانون اساسی افغانستان:

اعلیحضرت غازی پس از سنگ ماندن بین بعضی اقوام مشرقی جهت رفع اختلاف و ایجاد اتحاد، درباره مفاد قانون دولت یعنی ترتیب "نظامنامه اساسی افغانستان" سخن گفت

و فرمود: «مجلس شورای ما در این ایام به ترتیب و تدوین چند قاعده از نظامنامه اساسی افغانستان موفق شده، میخوام که آنرا بحضور شما حاضرین مجلس وکلای ملت بیان کنم، تا هرکدام از شما در مواد آن اعتراض و تنقیدی داشته باشد، آزادانه بحث کنید.»

سپس به امر شاه غازی رئیس شورای دولت شیر احمد خان مسوده نظامنامه اساسی افغانستان را شروع بخواندن نمود و اعلیحضرت هر یک مواد مذکور را بزبان پشتو به حاضرین لویه جرگه بیان میکرد و حاضرین لویه جرگه نظریات شانرا، اگر تائید و رد می بود، آزادانه ابراز میداشتند. استاد وکیلی پوپلزائی در ارتباط به تصویب نظامنامه می نویسد: «در این وقت گفته شد که لویه جرگه نظامنامه اساسی را تصویب مینماید و اما انفاذ آنرا حکم نمیدهد، زیرا که هنوز قبل از وقت و بعضی مواد باز هم غور و دقت بیشتر را ایجاب مینماید و بالاخره آنچه را که لویه جرگه بطور عموم قبول نمود، به تصویب رسید. برای اینکه قبایل پشتو زبان خوینتر غور و استفاده بتوانند، دولت مصمم شد که متن پشتو و دری نظامنامه مذکور را طبع و نشر نماید.» (برای شرح مزید دیده شود" وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول، چاپ قندهار، 1396، صفحات 495 تا 498)

جای شک نیست که وکلای لویه جرگه در بعضی موضوعات مندرج نظامنامه به تفاهم کامل نرسیده بودند و اما توشیح نظامنامه توسط اعلیحضرت معنی انفاذ آنرا میدهد، به استثنای مسائل متنازع فیه که یادداشت گردید و گفته شد که در لویه جرگه بعدی باید روی آنها بیشتر صحبت شود. از آنجائیکه بزرگترین دست آورد این لویه جرگه همانا تصویب همین قانون اساسی بود و این رویداد آغاز یک دوره بسیار مهم تاریخی کشور محسوب و ادامه آن تا امروز برسر نوشت

کشور اثر گذار بوده است و چون این قانون اساسی یک سند بزرگ تاریخ کشور میباشد، ایجاب میکند متن "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" در اینجا عیناً نقل و اقتباس گردد:

متن مکمل "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان":

1 - دولت علیه افغانستان، اداره امور داخله و خارجه خود را با استقلال تامه حایز بوده همه محلات و قطعات مملکت به زیر امر و اداره سنیة ملوکانه بصورت یک وجود واحد تشکیل می یابد و به هیچ حیثیت در اجرای مملکت تفریق کرده نمیشود.

2 - دین افغانستان دین مقدس اسلامست، دیگر ادیان مثل اهل هنود، یهودی که در افغانستان هستند، به شرطی که آسایش و آداب عمومی را اخلال نکنند، نیز در تحت تأمین گرفته میشوند.

3 - پایتخت مملکت افغانستان شهر کابل است. اهالی تمام مملکت افغانستان بالمساوی به نظر حکومت هستند که هیچ امتیازی اهالی شهر کابل نسبت به دیگر شهرها و قصبات مملکت محروسه افغانیه ندارند.

4 - بنابر خدمات فوق العاده اعلیحضرت همایون که در راه ترقی و تعالی و استقلال ملت افغانیه ابراز نموده اند، ملت نجیبۀ افغانستان متعهد میشوند که سلطنت افغانستان به اولاد این پادشاه ترقیخواه افغانستان به اصول اولادیت به انتخاب اعلیحضرت پادشاهی و اهالی ملت انتقال میکند و ذات ملوکانه درحین جلوس اریکه سلطنت بالمواجه اشراف و اهالی متعهد میشوند که مطابق شرع شریف و این نظامنامه اساسی اجرای اوامر حکومت نموده و استقلال افغانستان را رعایت و برای وطن و ملت خود صداقت نمایند.

5 - ذات حضرت پادشاهی خادم و حامی دین مبین اسلام و حکم دار و پادشاه عموم تبعۀ افغانستان است.

6 - امور مملکت به ذریعۀ وزرای دولت که به ارادۀ سنیۀ انتخاب و تعیین میشوند، اداره میشود و هرکدام وزراء مسئول امور متعلقۀ شان شناخته میشوند. از این سبب ذات همایونی غیرمسئول میباشند.

7 - درخطبه ها، ذکر نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه و تعیین رتب مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطای نشان و انتخاب صدراعظم و دیگر هیئت وزراء و عزل و تبدیلی شان، تصدیق نظامات عمومیه و اعلام مرعیت شان و محافظه و اجرای احکام شرعیه و نظامیه و قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات و عفو و تخفیف مجازات قانونیه عموماً، بالخصوصاً از حقوق جلیله پادشاهی شمرده میشوند.

8 - همه افرادی که در مملکت افغانستان میباشند، بلا تفریق دینی و مذهبی تبعۀ افغانستان گفته میشوند، صفت تابعیت افغانیه مطابق نظامنامه مخصوص استحصال یا اضعاء کرده میشوند.

9 - کافه تبعۀ افغانستان آزادی شخصی خود را مالک بوده حریت دیگر اشخاص را اخلال و ضایع نمیکند.

10- حریت شخصیت از هرگونه تعرض و مداخلت مصئونست. هیچکس بدون امر شرعی و نظامات مقننه تحت توقیف گرفته و مجازات کرده نمیشود. در افغانستان اصول اسارت بلکل موقوف است. از زن و مرد هیچکس دیگری را بطور اسارت استخدام کرده نمیتواند.

11 - مطبوعات و اخبارات داخلیه مطابق نظامنامه آن آزاد میباشند. نشر اخبار فقط از حقوق حکومت و یا اهالی تبعۀ افغانیه است. درباره مطبوعات خارجه، دولت افغانستان بعضی شرایط و قیود نهاده میتواند.

- 12 - تبعه افغانستان مطابق نظامات موضوعه برای تجارت و صنعت و زراعت هرگونه شرکتها کرده میتواند.
- 13 - تبعه افغانستان مفرداً یا مجتمعاً خلاف شریعت غرا و یا نظامات دولت از طرف مامورین یا دیگری حرکت و رفتاری ملاحظه کنند، به اداره ها عرض میکنند. اگر در دوایر حکومتی مرجوعه اش به باز خواست و استماع عرض شان پرداخته نکنند، علی الترتیب بمافوق شان استغاثه نمایند. در صورتیکه هیچیک بازخواست نکرد، راساً بحضور اشرف پادشاهی عرض نموده میتواند.
- 14 - امر تدریس بلکل آزاد است. مطابق نصاب معارف عمومی هر فرد تبعه افغانستان بطور عمومی و خصوصی برای تدریسات، ماذون و مجاز میباشد. اما اشخاص اجنبی به استثنای نفری که برای تعلیم استخدام میشوند به داخل مملکت افغانستان به افتتاح و اداره مکاتب مجاز نیستند.
- 15 - عموم مکاتب افغانستان در زیر نظارت تفتیش حکومت میباشد. حکومت همه اسباب و تدابیری که برای تربیه علمیه و ملیه همه تبایع افغانستان برسیاق انتظام و اتحاد میباشد، به نظر دقت مینگرد، اما اصول تعلیمیه که به امورات عقادیه و مذهبییه اهل ذمه و افراد مستامنه [امن داده شده به اصطلاح پناهنده] تعلق دارد، اخلاص کرده نمیشوند.
- 17 - کافه تبعه افغانستان به حضور شریعت غرا و نظامات دولت در حقوق و وظایف مملکت حق مساوی دارند.
- 18 - مالیات و محصولات مقرره مطابق نظامنامه های مخصوصه برای تبعه افغانستان به نسبت ثروت و اقتدار [توانائی] شان تعیین و گرفته میشوند.
- 19 - در افغانستان هر شخصی از مال و ملک خویش که در تصرف او باشد، در امن میباشد. اگر ملکی به مقصد منافع عمومی بکار دولت شود، موافق نظامنامه مخصوصه آن اولاً قیمت آنرا به صاحبش تادیه نموده بعد ملک را گرفته میتواند.

20 - مسکن و جای هر فرد تبعه افغانستان از هر گونه تعرض مصئونست و هیچکس از طرف حکومت و سایر بدون احکام نظامات بخانه شخصی جبراً و بلا استیذان داخل شده نمیتواند.

21 - در محاکم عدلیه عرض و داد عمومی مطابق شریعت و اصول محاکم حقوقیه و جزائیه فیصله کرده میشود.

22 - مصادره و بیگار بلکه ممنوع است، اما کار و تکالیفی که در زمان محاربه پیش شود، مطابق نظامنامه مخصوصه آن ازین قاعده مستثنی است.

23 - خارج نظامات دولت از هیچکس چیزی گرفته نمیشود.

24 - شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج نظامنامه جزای عمومی و عسکریه برای هیچکس مجازات داده نمیشود.

وزراء :

25 - در افغانستان وظیفه اداره حکومت مفوض است به هیئت وزراء و اداره مستقله. در حین اجتماع هیئت وزراء ریاست مجلس را ذات ملوکانه ایفا مینمایند. اگر اثبات ذات شاهانه تشریف نداشته باشند، صدراعظم به وظیفه ریاست می پردازد و اگر صدراعظم اثبات وجود نداشت، از جمله وزراء، وزیر اول وظیفه نیابت را اجرا میدارد.

26 - وکیل که در حال غیاب یکی از وزراء تعیین میشود، عیناً اختیارات و حقوق همان وزیر را دارا است.

27 - در هر سال قبل از جشن عمومی استقلال، یک روز مخصوصی که از طرف ذات شاهانه معین فرموده میشود، در زیر ریاست شهریاری یک دربار عالی انعقاد خواهد یافت. دربار مذکور مرکب است از رجال مامورین دولت و اکابر و اشرافی که از طرف ذات شاهانه انتخاب شده باشند، در مواجهه آن هر وزیر و مدیر مستقله اجراءات و خدمات یکساله خود شان را عیناً بیان ایضاح خواهد نمود.

- 28 - صدراعظم و دیگر وزراء از طرف قرین اشرف پادشاهی انتخاب و تعیین میشوند.
- 29 - مجلس وزراء، مرجع امور مهمه داخلی و خارجی دولت است. مذاکرات مجلس وزراء و قرارداد هایی که محتاج تصدیق میشوند، بعد امضای اعلیحضرت همایونی در معرض اجرا گذاشته میشوند.
- مجلس وزراء مرجع امور مهمه:**
- 30 - وزراء امورات مربوطه وزارت متعلقه خود را به اندازه یی که در حوصله اختیارات خود شائست، اجرا و مافوق آنرا آنچه راساً بحضور اشرف ملوکانه تقدیم میشود، بحضور اعلیحضرت پادشاهی و آنچه موافق تفصیل و لایحه و ظایف مجلس وزراء مواد متعلقه مجلس مذکور باشد، به مجلس عالی وزراء تقدیم و القا مینمایند و مجلس وزراء در مواد مقدمه موافق نظامنامه مخصوصه مجلس وزراء مذاکره و مباحثه نموده حل و فصل و آراء خود را امضا مینمایند.
- 31 - هریک وزراء در سیاست عمومیه دولت مشترکاً و در امور مؤظفه وزارت متعلقه خود خصوصاً بحضور اشرف ملوکانه مسئول شناخته میشوند.
- 32 - در اموری که از حضور شاهانه بیکی از وزراء و یا دیگر مامورین امر شفاهی شود، احکام تحریری آنرا به امضای همایونی حاصل دارند.
- 33 - یکی از وزرای دولت اگر از روی وظیفه ماموریت شان تحت محاکمه گرفته شوند، محاکمه آنها به دیوان عالی راجع است و اصول محاکمه شان موافق نظامنامه مخصوصه حل و فصل میگردد و دیگر دعاوی شخصییه وزراء که خارج وظیفه ماموریت شان باشد مانند سائر رعایا به محاکم عدلیه مراجعت مینمایند.

34 - وزیرى که از طرف دیوان عالی تحت اتهام می آید، الی نتیجه محاکمه و برائت وی از وظیفه وزارت معطل میماند.

35 - مقدار وزارت و تشکیلات دوائر و وظایف شان در نظامنامه تشکیلات اساسیه توضیح یافته.

مامورین:

36 - بالعموم مامورین مطابق موادی که در نظامنامه مخصوصه ایضاح گردیده به ماموریت هایی که لایق و مناسب باشند، تعیین کرده میشوند و هیچیک مامورین تا زمانی که از وظیفه خود مستعفی نشوند و یا از سوء رفتار شان موجب عزل نگردند و یا از طرف دولت بنا بر یک امر ضروری لازم تبدیل و موقوفی نباشند، اصلاً عزل و موقوف نمیشوند و مامورینی که حسن سلوک و استقامت خود ها را ابراز نمایند، استحقاق ترقی رتبه و ماموریت و مستمری را دارند.

37 - وظایف مامورین در نظامات مخصوصه تعیین و تفریق گردیده هر مامور موافق نظامنامه های مخصوص از وظایف مؤظفه اش مسئول شناخته میشود.

38 - همه مامورین علی المراتب در اطاعت آمر مافوق نظامات دولت مکلف و مؤظف هستند و اگر از طرف آمر مافوق آنها در اجرای کدام امر خلاف نظامات دولت اصرار شود، مامورین ماتحت شان به مرکز وزارت اطلاع نمایند و هرگاه بدون اطلاع مرکز اوامر خلاف قانون را اجرا کنند، آنها نیز مسئول شناخته میشوند.

مجالس مشوره شورای دولت:

39 - در مرکز دار السلطنه یک هیئت شورای دولت و در نائب الحکومه گی های اعلی و حکومتی های درجه اول و دوم و سوم علاقه داری، یک یک مجلس مشوره موجود است.

40 - اعضای طبیعیہ مجالس مشورہ از مامورینی کہ در نظامنامہ تشکیلات اساسیہ توضیح یافتہ تشکیل می یابد و اعضای طبیعیہ شورای دولت بالمساوی تعداد اعضای منتخبہ شورا اساساً از طرف قرین المشرف اعلیحضرت ہمایونی منتخب و تعیین کردہ میشوند. اعضای منتخبہ تماماً از طرف اہالی معین و مقرر میشوند. در باب صورت انتخاب آنها در نظامنامہ تشکیلات اساسی مواد جداگانہ موجود است.

41 - مجالس مشورہ و شورای دولت علاوہ بروظافی کہ در نظامنامہ تشکیلات اساسی نشان دادہ شدہ بہ وظایف ذیل مؤظف اند: (الف) - برای ترقی صناعات، تجارت، زراعت، معارف ہمہ تکالیفی کہ لازم ببینند بہ دولت عرض مینمایند؛ (ب) - در خصوص مالیات و محصولات دولت و دیگر معاملات حکومت، اگر مخالف اصول نظامات معاینہ نمایند، بہ مقصد اصلاح این چنین امور بہ حکومت عرض و الحاح نمودہ میتوانند؛ (ج) - اگر در حقوق کہ موافق این نظامنامہ برای اہالی دادہ شدہ از یکطرف اخلال و اضاعہ ملاحظہ کنند، در نزد حکومت صلاحیت عرض و استغاثہ را دارند.

42 - فقراتی کہ مجالس مشورہ ولایات و محالات بحضور نائب الحکومہ ہا و حکام عرض و تقدیم مینمایند، آنچه بہ اندازہ اختیارات نائب الحکومہ ہا و حکام باشد، خود شان اجرا و مافوق آنرا بہ وزارت متعلقہ همان شعبہ ارجاع میدارند. از وزارت منسوبہ اش اگر لازم اجرا باشد، اجرا نمودہ و الا بروفق مادہ 30 تعمیل مینمایند و اگر مسئلہ مواد قانونیہ باشد، بہ موجب قاعدہ 46 این نظامنامہ پردازند.

43 - در فقراتی کہ از مجالس مشورہ برای نائب الحکومہ و حکام محلی عرض میشود و از جانب آنها الی یکماہ نتیجہ و جوابی برایشان ظاہر نشود، مجالس مشورہ صلاحیت دارند کہ بہ شورای دولت عرض حوایج خود را بنمایند.

44 - شورای دولت فقراتی که مجلس مشوره شکایتاً مینویسند، رأی خود را در آن باب نوشته به وزارت متعلقه همان فقره اطلاع میدهد. اگر در اجرای آن از طرف وزارت معطلی واقع شود، شورای دولت آن فقره را تقدیم حضور همایونی میتواند.

45 - نظامات دولت از طرف شورای دولت تدقیق گردیده به مجلس وزراء تقدیم میشود و به تصویب مجلس وزراء و منظوری حضور شاهانه در مواقع اجرا در می آید.

46 - علاوه بر اعضای طبیعی دایمی شورای دولت، مامورین ملکی از نایب الحکومه الی حکام اعلی و از منصبداران عسکری تا لوامشر که از ماموریت سبکدوش شده باشند، به استثنای اشخاصی که در تحت محاکمه بیایند، در جمله اعضای طبیعی شورای دولت مؤقتاً الی تعیین ماموریت شان داخل شده میتوانند.

47 - در محاکم عدلیه موضوع محاکمات بطور علنی اجرا و بعضی فقراتی که در نظامنامه مخصوصه محاکم نشان داده شده، محاکمه آنرا قاضی بطور خفیه اجرا کرده میتواند.

48 - بودجه سالانه را که به وزارت مالیه تنظیم و ترتیب میشود، مطابق نظامنامه بودجه عمومی به شورای دولت تدقیق مینمایند.

49 - مقاولات و تعهدات که با اجانب میشود، از طرف شورای دولت مذاکره و تدقیق میگردد.

محاکم:

50 - در محاکم عدلیه هر نوع محاکمات بطور علنی اجرا میشود. بعضی فقرات که در نظامنامه مخصوصه محاکم نشان داده شده، محاکمه آنرا قاضی بطور خصوصی کرده میتواند.

51 - در حضور محاکم هر کس برای محافظه حقوق خود، همه وسایط مشروعه را پیشنهاد نموده میتواند.

- 52 - محاکم عدلیه در رویت و فیصله دعوی که داخل وظیفه شان باشد، تعطیل و ملاحظه کرده نمیتوانند.
- 53 - همه محاکم از هر گونه مداخلت آزاد هستند.
- 54 - صنوف و درجات محاکم و صلاحیت شان به نظامنامه تشکیلات اساسی ایضاح یافته.
- 55 - هیچکس خارج محاکم عدلی برای تصفیه بعضی فقرات مخصوصه یک محکمه فوق العاده تشکیل داده نمیتواند.
- دیوان عالی:**
- 56 - دیوان عالی خاص برای محکمه وزرای دولت عند الاقتضاء موقتاً تشکیل می یابد و بعد از ایفاء و سرانجام نمودن کاری که به او سپرده شده، فسخ میشود.
- 57 - طرزتشکیل دیوان عالی و اصول محاکمه در آن مطابق نظامنامه مخصوص اجرا میشود.
- امور مالیه:**
- 58 - همه محصولات دولت مطابق قانون مخصوص آن اخذ میشود.
- 59 - هر سال برای واردات [عواید] و مصارفات دولت، یک بودجه تنظیم کرده میشود و این بودجه برای واردات و مصارفات دولت اساس بوده همه واردات و مصارف از روی آن اخذ و صرف میشود.
- 60 - بعد از تطبیق و اجرای بودجه سالانه، یک محاسبه قطعی تنظیم کرده میشود و این محاسبه قطعی مقدار حقیقی واردات و صرفیات این سال را حاوی میباشد.
- 61 - برای تحقیق و تدقیق اینکه آیا واردات و مصارفات دولت حقیقتاً بروی نظامنامه ایفا گردیده است یا نه، یک دیوان سنجش تشکیل می یابد (درخصوص دیوان سنجش، نظامنامه مخصوصه موجود است).

62 - برای تنظیم محاسبه قطعیه و برای تنظیم بودجه و صورت تطبیق و اجرای آن نظامنامه مخصوصه موجود است.

اداره ولایات:

63 - اصول اداره ولایات از سه قاعده اساسیه مبنی است:
 1 - توسع ماذونیت؛ 2 - تفریق وظایف؛ 3 - تعیین مسؤلیت؛
 بنابر قواعد مذکور همه وظایف مامورین ولایات مطابق نظامات موضوعه تعیین و تفریق کرده شده است. اختیارات مامورین نیز برطبق نظامات مخصوصه محدود است و هر مامور در وظایف خود علی المراتب نزد مافوقش مسؤل میباشد.

64 - در ولایات از هر شعبه وزارت مامورین جداگانه مقرر هستند. افراد اهالی برای اجرای کار و انجام حوایج خود ابتداء به مامورین شعبات مراجعه نمایند.

65 - اگر اجرای کار اهالی به ماموریتها نشود و یا درباره آنها مامورین خلاف نظامات دولت رفتار نمایند، افراد اهالی از تعطیل کار و سوء رفتار آنها نزد آمر مافوق شان عندالاقضاد نزد نائب الحکومه ها و حکام اعلی عرض و استغاثه کرده میتوانند.

66 - تشکیل دوایر بلدییه و وظایف در نظامنامه مخصوص توضیح یافته است.

67 - هرگاه در یک حصه مملکت آثار عصیان و بغاوت که مخل امنیت عمومیه باشد، حس کرده شود، دولت اعلان حکومت عسکریه مینماید و اداره عسکریه تشکیل میشود.

مواد متفرقه:

68 - برای تبعه افغانستان، درجه ابتدائیه تحصیل معارف حتمی و مجبور است. درجات و تفرعات آن بیک نظامنامه مخصوصه تعیین یافته که برطبق آن معمول میشود.

- 69 - یک ماده این نظامنامه اساسی به هیچ سبب و حیثیت تعطیل و یا حکم اجرای آن ساقط نمیشود.
- 70 - بنابراین اگر از مواد مندرجه این نظامنامه اساسیه لزوم تغییر و تبدیل شود، بعد آرای ثلثان اعضای شورای دولت، تصویب مجلس عالی وزراء، بحضور اشرف همایونی عرض میشود. بعد منظوری حضور شاهانه تغییر و تبدیل آن ممکن است.
- 71 - تشریح و تفسیر یک ماده این نظامنامه اساسی و دیگر نظامات دولت اگر لازم دیده شود، به شورای دولت حواله گردیده بعد از تصحیح و توضیح شورای دولت و تصویب مجلس عالی وزراء طبع و نشر میشود.
- 72 - درحین تنظیم نظامات، معاملات اهالی و مقتضیات زمان، مخصوصاً احکام شرعیه به نظر دقت گرفته میشود.
- 73 - مسئولیت مکاتیب یکی از حقوق اهالی است و همه مکاتیب و مراسلات محصول اهالی که تودیع پوسته میشود تا از طرف محکمه جواز تجسس نشود، در هیچ پوسته خانه و دیگر جا باز کرده نمیشود. همچنان سربسته به مرسل الیه سپرده میشود.
- مواد این نظامنامه اساسی که به اتفاق آرای وزرای دولت و تمامی وکلای ملت در مجلس لویه جرگه سمت مشرقی برای اساس دولت علیه افغانستان تصویب یافته، هشت صد و هفتاد و دو نفر اعیان مجلس مذکور در موافقت آن مهر و امضاء کرده اند، منظور است، ادخال آنرا در جمله نظامات دولت امر و اراده میکنیم. مَهر رسمی: امیر امان الله غازی (خاتمه نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان - نقل کاملاً مطابق اصل است)

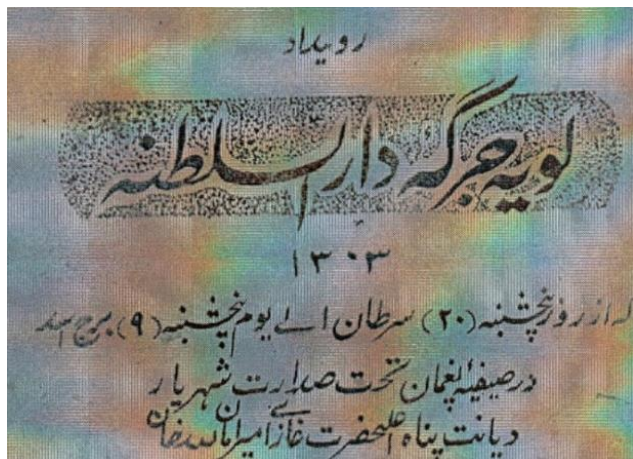
[متن فوق از چاپ اول نظامنامه مذکور که بتاريخ 8 حمل 1302ش در مطبعه دائره تحریرات مجلس عالی وزراء به تعداد 2500 جلد چاپ شد، اقتباس گردیده است. متن پشتوی

آن در 19 حمل سال 1302 در عین مطبوعه و تعداد طبع گردیده که هر دو را با سائر نظامنامه های آنوقت در آرشیف خود موجود دارم.]

مبحث دوم

لویه جرگه 1303ش منعقدہ پغمان - کابل

گزارش مختصر از اهم رویدادها و تصاویر آن:



دومین لویه جرگه عصرامانی بروز 20 سرطان 1303ش (24 جولای 1924م) در پغمان با عضویت 1054 نفر در حضور پادشاه و هیئت وزراء دائر گردید و تا روز 9 اسد دوام کرد که برای اولین بار رویداد آن بطور مکمل به قید قلم آورده شد و بعد از ختم جرگه به شکل یک کتاب قطور تحت عنوان "رویداد لویه جرگه دارلسلطنه 1303" در یک هزار نسخه به شکل سنگی در مطبوعه وزارت حربیه چاپ

گردید. این کتاب یگانه سند مهم تاریخی از جریان مکمل مباحثات آن جرگه بشمار میرود و هیچگاه قبل و بعد از آن در هیچ دوره دیگر چنین کاری صورت نگرفت.

از آنجائیکه این سند تاریخی کاملاً نایاب گردیده بود، لازم دیده شد تا به باز نشر آن مطابق به اصل اقدام گردد و به همت دو همکار توانستم آنرا در جمعاً 28 قسمت (از 10 آگست تا 13 سپتمبر 2016) بطور مسلسل در پورتال وزین "افغان جرمن آنلاین" به نشر برسانم که در رابطه با این لویه جرگه بیشترین مطالب از اصل همین کتاب به حیث مأخذ استفاده شده است.

خانم سنزل نوید در کتاب خود زیر عنوان "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919 - 1929" می نویسد: «اگرچه هدف رسمی اجتماع [لویه جرگه] این بود تا بنای دولت را برسیستم مشورت و شورای اسلامی اعمار کند و برای ملت شرایطی را فراهم نماید تا مردم بتوانند نظریات خویش را روی مسائل ملی و دولتی و مسائلی که به وضع عموم مربوط می شد، آزادانه اظهار نمایند، ولی هدف اصلی امان الله خان از برگزاری جرگه حصول حمایت علمای نخبه کشور از پالیسی های دولت بر علیه انتقادات ملاهای شورشی بود.» (نوید، داکتر سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان، شاه امان الله و علمای افغان 1919-1929"، مترجم: محمدنعیم مجددی، هرات، 1388، صفحه 132)

در این ارتباط باید تصریح کرد که هدف اصلی اعلیحضرت امان الله شاه غازی [از این به بعد با اختصار "اعلیحضرت" یاد میشوند] از تدویر لویه جرگه ها بطور عموم، چنانچه در لویه جرگه 1301 دیده شد، همانا نقش غیرمستقیم مردم در امور دولت و رعایت اصل مشاوره با مردم بود و در لویه

جرگه 1303 بر علاوه هدف اصلی اعلیحضرت میخواست تا ضمناً به جلب نظر و حمایت به اصطلاح "علمای نخبه دینی" بپردازد. اما اعلیحضرت وقتی تدویر لویه جرگه را با صدور یک اعلامیه رسماً به اطلاع مردم رسانید، پس از ذکر آیاه مبارکه "و شاورهم فی الامر" محتوای آن در واقع همانا شرح مختصر نظام دموکراتیک "ملت - دولت" است که تا آنوقت در کشور های همسایه و دور و نزدیک نظیر نداشت؛ در اعلامیه اعلیحضرت چنین آمده است که می فرمایند:

«این کمترین عبادالله از بدو جلوس خود تتبع به پیروی سنت سنیه محمدیه "علیه الاف الثنا والتحیه" اساس سلطنت و وطن عزیز خود را به مشوره وضع نموده در پایتخت عالی بخت مملکت شاهانه خودم تشکیل مجلس شورای دولت که مرکب از وکلای منتخبه شما ملت و اعضای طبیعی مامورین دولت است، نموده همه قوانین و نظامات مملکت داری در آنجا غور و خوض میشود و بعد الاتفاق آراء در معرض اجرا آورده میشود. همچنان در مرکز های همه ولایات و حکومتی ها تا علاقه داریها مجلس مشوره از اعضای منتخبه وکلای شما ملت دایر و همه اجراءات آن مطابق احکامات الهی بواسطه مامورین دولت باتفاق و مشوره وکلای منتخبه اجرا میشود. با وجود اینهمه مجالس مشوره که به پیروی سنت سنیه در همه مملکت شاهانه اجرا است، چون حکومت را از ملت و ملت را از حکومت دانسته و ضرر وطن عزیز خود را بهمه ملت نجیب خود مشترکاً مساوی میدانم، اراده نمودم که مکرراً یک مجلس به اسم «لویه جرگه» که مرکب باشد از علماء و سادات و مشایخ و خوانین و وکلای همه اقوام بدارالسلطنه کابل انعقاد یافته در همه امورات مملکت داری و پیشنهادات ترقی و تعالی و تنظیم نظامات و قوانین دولتی و تمام سیاسیات داخله و خارجه بحث و مذاکره نموده شود و آنچه خیر و بهبود اداره حکومت و فوز و فلاح اهالی ملت را

باتفاق آراء ملاحظه نمایم، متفقاً تنظیم و بعد اتفاق آراء متوکلاً علی الله در اجراءات آن عزم بالجزم نمائیم، تا باشد که باتباع سنت قرون اول دین اسلام و ترقیات دینی و دنیوی خود ها را فائز و نائل شویم.»

اعلیحضرت در ادامه فرمودند که: «برای سالهای آینده بواسطه که انعقاد و مجلس لویه جرگه سمت مشرقی [1301] در ایام سرما واقع شده بود و هم بایست این مجلس بزرگ در شهرکابل که نقطه وسطی و پایتخت مملکت افغانستان است، انعقاد پذیرد، وقت و موضع آنرا تبدیل داده مرکز لویه جرگه را کابل و موقع انعقاد آن امسال بمه ماه ذی الحجة الحرام که هوای کابل ملایم و سازگار و وفور فواکه [میوه جات] و خوراکه باب میشود، قرار دادیم تا سادات و علما و وکلا و کلان شونده های ملت در محفل لویه جرگه بشهر کابل اثبات وجود نمایند و راجع بسعدت و ترقیات شما رعایای صادقه ام و مملکت عزیز تان بهیئت و حیثیت عمومی در مجلس مذکور مذاکره و تظاهر افکار نموده مطالب عمده دولت و ملت را چه در امور خارجی و چه در امور داخلی حل و فصل نمائیم و از خداوند توانا و قدیر در ترقی و تعالی مملکت خود استمداد و کمک بخواهیم.» (کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، چاپ اول، دلو 1303، چاپ مطبعه سنگی وزارت حربیه، صفحه 7 و 8)

آغاز کار و موضوعات مورد بحث:

مراحل مقدماتی این لویه جرگه در قصر سلام خانه ارگ درکابل برگزار گردید. بروز دوشنبه 22 سرطان همه به پغمان رفتند و لویه جرگه از شروع تا ختم در آنجا ادامه یافت که در دو روز اول (25 و 26 سرطان) ملاقاتهای تعارفی هیئت با پادشاه و بروز جمعه (27 سرطان) پس از ادای نماز جمعه، لایحه نظمیه مجلس مشتمل بر نظام مباحثه، چگونگی

رای گیری، قواعد و ضوابط مجلس و غیره مطرح شد، زیرا بسیاری از اعضای لویه جرگه تا آنوقت در چنین مجالس اشتراک نکرده و از صورت بحث آگاهی نداشتند. سپس هیئت را با محل نشستن هریک در داخل سالون و نیز جایگاه پادشاه، محل رئیس مجلس و اعضای کابینه و شورای دولت که همه قبلاً تثبیت شده بودند، آشنا ساختند.

بروز شنبه 28 سرطان اجلاس لویه جرگه با نطق اعلیحضرت رسماً آغاز گردید و ایشان دریک قسمت گفتار خود خطاب به وکلاء تصریح کردند که: «این خادم ملت از اول جلوس بر تخت سلطنت تا حال خیر و بهبود عموم ملت افغانستان را یکسان زیر نظر گرفته هیچگاه بدون صلاح و مشوره کاری را ننموده ام و شما را هم محض بدین مقصد خواستم که صرف جهت مزید منفعت و آسودگی عموم ملت افغانستان با شما مشوره کنم. اقوام دانسته ما خوب میدانند که این کارها و خدمتهای را که ما میکنیم، تماماً برای منافع و رفاهیت عموم سکنه افغانستان است، لکن بعضی از اشخاص که تا حال فکر شان چندان بلند نشده نتایج و ثمره این افکار و خیالات ما و شما را بخوبی احساس و درک کرده نمیتوانند، باز هم ما خود داری نموده فقط بغرض حصول رضای خدای خود و منفعت قوم و سرسبزی مملکت خویش کوشش ها میکنیم، مشوره ها می نمائیم تا ملت خود را بدرجه های بسیار عالی برسانیم.»

اعلیحضرت فرمودند: «بلی! یک مریض دوا نمیخورد، اما بهر طوریکه ممکن باشد او را دوا میخورانند. یک پسر خورد برضای خویش هرگز مکتب نمیروند، مگر پدرش او را برقتن مدرسه مجبور میسازد. اگرچه پسر در آوان نادانی ازین اوضاع پدر خود میرنجد، اما چون فائده او در آتیه بدو عائد است در حق پدر خود دعا گوئی میکند. بایدعلماء فضلاء، سادات، مشایخ، روسا، دانشمندان و پادشاهان کسانی را که

از حقایق اطلاع ندارند و خیر و شر خود ها را بطوریکه لازم است بخوبی نمیدانند، نصیحتاً بفهمانند و در زیادت جذبات و زنده نمودن حسیات آنها کوشش ورزند. اگر چه فی الحال برایش در انجام این خدمت مقدس تکلیفی عاید خواهد شد، لکن زمانیکه مردم به حقایق و مفاد خویش دانسته شدند، خاکش را توتیای چشم خود مینمایند.»

اعلیحضرت باردیگر وکلاء را متوجه رسالت مهم شان ساختند و فرمودند: «درمباحثات این مجلس همه شما حقوق دارید و هرچه که بفکر شما درست و سودمند و مفید پنداشته شود، آنرا بی کم و کاست آزادانه بگوئید و در اظهار رأی حقانه خویش هیچ کوتاهی ننمائید. اگر رأی شما خوب و افکار تان معقول باشد، همانا که مقبول میگردد و اگر یک رأی خراب و مسئله ناصواب باشد، در اظهار آن شما مسئول نخواهید بود، فقط منظور نخواهد گشت.» (کتاب "رویداد لویه جرگه... صفحه 50)

همین آزادی بیان بذات خود میرساند که هدف تدویر لویه جرگه نه تنها مشاوره با مردم، بلکه الزامیت اجرای مصوبات آن از طرف حکومت بود، در غیر آن پادشاه میتواند از قدرت عالیه خود کار گرفته و به نحوی از انحاء وکلای لویه جرگه را تحت نفوذ خود قرار دهد، اما او اینکار را نکرد و گذاشت که هریک آزادانه به ابراز نظر بپردازد و به این اساس تهداب یک نظام "دولت - ملت" برای اولین بار در تاریخ کشور پایه گذاری کرد.

پس از بیانیۀ افتتاحیه اعلیحضرت رئیس شورای دولت (شیر احمد خان) که ریاست جرگه را نیز بعهده داشت، اجندا را به دو قسمت ارائه کرد: قسمت امور خارجی و قسمت امور داخلی.

در قسمت امور خارجی عهد نامه ها و معاهدات جدید دولت افغانستان که با کشورهای متحابه تا آنوقت به امضا رسیده بود، هریک بطور جداگانه مورد بحث قرار گرفت، از جمله: "عهد نامه افغانیه با روسیه"، "معاهده ایتالیا و افغان"، "عهدنامه افغانیه با انگلیس"، "معاهده افغانیه با ترکیه" که در موضوع خلافت با جر و بحث های طولانی همراه بود. ادامه موضوع به اجلاس بعدی روز یکشنبه 29 سرطان موکول گردید که "معاهده ایران با افغانستان"، "معاهده افغانی و فرانسوی"، "معاهده افغانستان با آلمان"، "معاهده افغانستان با بلجیک" و در اخیر موضوع "برقراری مناسبات افغان و جاپان" مطرح بحث شد و در پایان معاهدات مذکور همه از طرف لویه جرگه تائید گردیدند.

موضوع روابط با ترکیه یکی از مباحث داغ این لویه جرگه بود که در قبال آن مسئله "انتقال" دارالخلافة اسلامی" از آن کشور به افغانستان نظر و کلا را به دو گروپ تقسیم کرد: عده ای بر ادامه همکاری با خلافت عثمانی که در حال سقوط و نیز بطرفداری از قوای "متحدین" در جنگ عمومی اول شامل گردیده بود، مخالف بودند و اما عده ای دیگر بحمايت از آن اصرار داشتند.

در این ارتباط باید گفت که منابع متعدد از شاه امان الله غازی تقاضا کرده بودند تا پس از الغای خلافت عثمانی در ترکیه بوسیله کمال اتا ترک، افغانستان، مصر و عربستان (حجاز)، سه کشوری بودند که فکر می شد "دارالخلافة اسلامی" در یکی از آن سه کشور انتقال یابد و امیریا پادشاه آن کشور به حیث "امیرالمؤمنین" جهان اسلام شناخته شود. از آنجائیکه شاه افغان اولین شاه مسلمان بود که در برابر انگلیس ها مبارزه کرد و کشورش را از یوغ کفر بیرون نمود، بعضی ها او را مرجح تر از شاه فواد - پادشاه مصر و شریف حسین - شریف مکه میدانستند و عده ای از بزرگان اسلام،

بخصوص از مسلمانان هند که تعداد شان زیاد و زیر استعمار دیرینه انگلیس قرار داشتند، براین پیشنهاد تأکید و اصرار داشتند.

اما چرا شاه امان الله غازی از قبول خلافت و لقب "امیرالمؤمنین" ابا ورزید؟ جواب این سؤال را میتوان از ورای مباحثات طولانی دراین لویه جرگه که درکتاب "رویداد لویه جرگه دارالسطنه 1303" از صفحه 65 تا 92 به تفصیل بیان شده است، بدست آورد. شاه امان الله ضمن توضیحات مکرر خود در زمینه چنین گفت: «جمعیت علمای اسلامیة بیشتر از دیگر مذاکرات این مسئله را بسنجند که آیا نفس خلافت درین حاضره مفید است، یانه؟ و آیا خلیفه که معین شود، میتواند که تمام مسلمانان روی جهان را اداره کند، یانه؟ و آیا این مسئله قابل یقین است که با اوامر یک خلیفه ترکی، مسلمانان هند که بزیر فشارحکومت انگریزی و مردم مصر که طبعاً طرفدار حکومت محلی و مردم عرب که ذاتاً میلان بسوی مکه شریف و اهالی مراکش که ظاهراً بسوی امیر شان تمایل دارند، اجراءت و رفتار خواهند کرد و یانه؟ بعد فیصله شدن این مسئله و حتمی بودن خلافت، باز متفقاً تعیین موضع خلافت را نموده فیصله نمایند که چقدر قوای مادی و معنوی در خلافت ضروریست. اگرچه بخیالم که علمای هر موضع مساعی جمیله شانرا نسبت به امراء و رؤسای وطن خود این مسئله را لائق و انسب [مناسب تر] خواهند شمرد و مسائل و دلائل را اقامه کرده بجای منافع یک گونه نفاق و تفرقه را دربین اهالی تولید خواهند نمود.» (برای شرح مزید دیده شود: کاظم، داکتر سیدعبدالله: "چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد لقب امیرالمؤمنین را رد کرد؟"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 19 جولای 2017)

با ختم مباحثات روی موضوعات روابط خارجی، نوبت به مسائل داخلی رسید و بحث روی چندین نظامنامه متمرکز شد

که هریک بطور جداگانه با مناقشات و ابراز نظرهای جدی توأم بود. نخست "نظامنامه اساسی" مطرح گردید، با آنکه این نظامنامه در لویه جرگه 1301 جلال آباد به تصویب رسیده بود، اما در موارد مختلف بعضی از اعضای لویه جرگه خواهان تعدیل برخی از مواد آن بودند که ادامه بحث ها برای روز مابعد موکول گردید. همچنان پس از قرائت "نظامنامه نکاح، عروسی و ختنه سوری" بحث ها بر موضوع تعدد زوجات و نکاح صغیره اوج گرفت و تعدیلات قسمی در آن وارد شد. به همین ترتیب در روزهای سه شنبه 31 سرطان، چهارشنبه اول اسد و پنجشنبه دوم اسد بحث ها بر "نظامنامه محصول مال مواشی"، "نظامنامه للمی و مالیه"، "نظامنامه نفوس" که مشتمل بر اخذ عسکر، تعلیمات عسکر، معضله "عوضی" و غیره بود که مورد بحث های طویل قرار گرفت و در اخیر "نظامنامه محصول گمرکی" مطرح گردید و با این ترتیب قسمت مباحثات روی اجندا در امور داخلی بعد از ظهر روز پنجشنبه با پایان لویه جرگه همراه بود. در پایان مجلس اعلام گردید که روز جمعه تعطیل و استراحت برای همه و اما امضای تصاویب از طرف وکلا به روز دوشنبه 6 اسد صورت میگیرد. (برای شرح مزید درباره این مباحثات، بخصوص روابط با ترکیه که بسیار طولانی بود، دیده شود: کتاب "رویداد لویه جرگه... صفحه 59 تا 106)

اگرچه اعلیحضرت در طول جلسات همیشه حاضر مجلس بوده و فعالانه در مباحثات اشتراک داشتند، اما روز شنبه 4 اسد اختصاص داده شد تا گزارشات چند روز لویه جرگه از طرف شورای دولت به حضور اعلیحضرت بطور رسمی ارائه شود. روز یکشنبه 5 اسد تمام اعضای لویه جرگه برای استماع تصاویب و تعدیلات وارده تجمع کردند و گزارش مربوطه را شنیدند. روز بعد (6 اسد) خلاصه مباحثات

و تعدیلات در 18 مورد هریک زیر عنوان جداگانه به اعضا ارائه شد و تصاویب از طرف آنها امضا گردید. در پایان محفل برای هریک نمایندگان یک ورق "اعلان لویه جرگه" داده شد تا حین برگشت به محلات شان آنرا به اطلاع مردم محلات خویش برسانند و نیز وکلای لویه جرگه پیشنهاد اعلیحضرت را مبنی بر تدویر همچو جرگه در هر سال به دلیل مشکلات به هر سه سال تبدیل کردند. روز سه شنبه پایان کار رسمی لویه جرگه بود که با بیانیه وداعیه اعلیحضرت آغاز و با معروضه امتنانیه اعضا پایان یافت و اعضا روز بعد از پغمان به کابل آمده و هریک واپس به محلات خود برگشتند.

دلایل مهمهٔ اختلاف نظرها:

مباحثات طولانی و جدی که در فضای ادب و احترام بطور آزاد اکثراً بین شخص پادشاه و بعضی از علمای دینی از یکطرف و اختلاف نظرها در متون مطروحه بین علمای دینی طرفدار (اغلب فارغان مدرسه شاهی - کابل) و مخالف (اکثر تربیت یافته مدرسه دیوبند) از طرف دیگر و نیز حمایت شخصیت های لیبرال از نظریات پادشاه در طول جلسات لویه جرگه چنان هیجان انگیز بود که نظیر آن قبلاً در هیچ مجتمع ملی دیده نشده بود. لویه جرگه 1303 تحت شرایطی دائر شد که وضع بطور عموم با اغتشاش معروف به "ملای لنگ" و تبلیغات بسیار جدی یک تعداد علمای دینی بخصوص در ساحات جنوبی و مشرقی کشور کسب شدت کرده بود و آنها مدعی بودند که گویا اقدامات دولت و تدوین و انفاذ نظامنامه ها با اصول شرعی و مذهب حنفی همسوئی ندارد و در بعضی موارد خلاف شریعت میباشند. در قبال این وضع، پادشاه خواست با تدویر لویه جرگه و قسماً با اختیار کردن موقف نرم و مسامحت آمیز با علمای دینی مشهور به تفاهم

برسد و تائید آنها را جلب نماید تا بدانوسیله ملاحظات اغتشاشی را سر جای شان بنشانند.

دلیل اعتراضات و مخالفت‌های علمای دینی سرشناس را با دولت میتوان در سه نکته خلاصه کرد:

1 - یک تعداد آنهاییکه قبلاً از نظام حمایت کرده بودند، بعداً متوجه شدند که نظامنامه ها با مذهب حنفی مغایرت دارد و از دولت آزرده خاطر شدند؛ 2 - یک تعداد همین علما موجودیت نظامنامه ها را منافی نفوذ اجتماعی شان میدانستند، بخصوص قضات که اکنون با انفاذ نظامنامه جزای عمومی، استقلال قضائی خود را در مسائل تعزیری از دست داده و مجبور به اطاعت از قانون و رعایت آن بودند؛ 3 - اعتراضات ملاحظه‌های شورشی توجه علمای دینی سرشناس را به خود جلب کرد و با جانبداری از شورشیان، موقف شان در برابر دولت تغییر نمود. با وجود سه دلیل فوق، اما طوریکه بعدها معلوم شد، ریشه های اصلی اختلافات بین علمای دینی و دولت بیشتر از تبلیغات بیرونی توسط ایجنت های انگلیسی آب میخورد. بطورکل میتوان گفت که درمحرار تمام اختلاف نظرها دو موضوع قرار داشت:

یک - محدودیت صلاحیت قضائی قضات در تعیین جزا برای جرایم تعزیری که براساس اصول شرعی از صلاحیت قضای محسوب می شد و آنرا قانون جزا محدود ساخته بود و علما ادعا داشتند که تعیین جزا قبل از ارتکاب جرم برخلاف احکام شریعت است، زیرا نوعیت و اندازه جزا با شرایط زمان و مکان فرق میکند. به همین دلیل تعیین جزا در همچو موارد از صلاحیت قضای پنداشته میشود، نه آنکه قانون جزا قبلاً آنرا تعیین کرده باشد. اما طرفدارن قانون جزا در این لویه جرگه ادعا داشتند که دلیل مشکل همیشه ناشی از نحوه قضاوت قضای ایجاد میگردد که برای یک جرم

مشخص، جزا های متفاوت داده میشود و نیز قضاوت انفسی قاضی در این حالات موجب بیعدالتی میگردد.

دو - موضوع حقوق زنان بطور کل بود که در مخالفت علمای دینی با دولت نقش بارز داشت، چه در ارتباط با محدودیت های موضوعه بر تعدد ازواج، چه در مورد نکاح صغیره و همچنان موضوع تعلیم دختران در مکاتب که علمای دینی میخواستند مکاتب دخترانه مسدود شوند و دختران در خانه های شان به کسب تعلیم بپردازند. اعلیحضرت تا حد امکان کوشید تا در سه مورد فوق از موقف حکومت دفاع نماید، ولی فشار های وارده از طرف علمای محافظه کار دینی در داخل لویه جرگه از یکطرف و مشکلات خارج از لویه جرگه در ارتباط با شورش مسمی به "ملای لنگ" در ساحات جنوبی و مشرقی از طرف دیگر مقاومت شاه را لرزان ساخت و در نهایت با تعدیل برخی از مندرجات نظامنامه ها و بخصوص در امور مربوط به سه فقره فوق تن داد که جریان آنرا میتوان عیناً در کتاب "رویداد لویه جرگه..." از صفحه 106 تا 298 به تفصیل مطالعه کرد، اما برای روشن شدن مزید موضوع بعضی نکات مهم مباحثات را پیرامون شرایط تعدد زوجات، نکاح صغیره و مکاتب دخترانه که در لویه جرگه مورد بحث قرار گرفت و شاه نقاط نظر خود را به صراحت بیان کرد که در اینجا بطور نمونه بعضی مطالب آنرا از کتاب فوق اقتباس میدارم:

نمونه هایی از نحوه ای بعضی مباحثات:

اعلیحضرت در مورد تعدد زوجات و رعایت شرایط شرعی که مورد انتقاد علما قرار داشت فرمود: «ایزد پاک همچنان که در قرآن مجید بما مسلمانها اجازه نکاح را تا به چهار زن اعطا و کرامت فرموده است، همچنان بلکه بیشتر از آن بر بنده گان خود تأکید عدالت و مساوات را در میان ازواج شان نموده است. و اسفا در این زمان اکثر از مسلمانان این حصه

کلام رب العالمین را که (فانکحو ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع) است، تماماً به نظر قبول می بینیم و از آن حصه مهمه آن که (واین خفتم الا تعدلو فواحدة) کاملاً صرف نظر نموده ایم. این عاجز از وضع این نظامنامه بجز از تمویل و تنویر احکام رب قدیر و متوجه نمودن مسلمانان را بسوی این خطای فاحش شان و آنها را موفق داشتن و مکلف نمودن بدین حکم پروردگار، چیزی را در نظر نداشتیم.»

اعلیحضرت پس از آنکه انواع مظالم و مثالهای عملی را در صورت تعدد زوجات بر زنان بیان نمود، علاوه کرد که: «برای دفع این مظالم و قائم شدن عدالتی که خداوند تأکید آنرا در ازدواج فرموده چه کردیم، گفتیم یک شاهد و یک تصدیق نامه آن مردی که میل به نکاح ثانی را دارد، قبل از عروسی بدهد که زن اول و ثانی را بیک نظر دیده عدالت مینمایم، در این نکته من خیرملت خود را میدانم. هزار افسوس بر ناخوانی و جهالت که نظامنامه را نخواند و ندیده چنان گفتند که حکومت امر کرده تا رضای زن اول نباشد، احدی دیگر زن گرفته نمیتواند. نی! آغا مساوات بکن، عدالت بکن چهار تا زن بگیر، لکن از آن چهار زن که همیشه در بین شان جنگ و جدال و قتل و قتال باشد، بخیالم یکزن بهتر است. حکومت شما گاهی نگفته که در گرفتن زن ثانی رضای زن اول بکار است. کدام زن است بگرفتن یک زن دیگر، شوهر خود را امر کند و رضا باشد، حتا اگر یک زن لنگ و کور هم باشد، گاهی به این امر خوش نیست که شوهرش زن دیگر بگیرد. اما در وقتیکه یک مرد عدالت و مساوات نداشته باشد، گاهی راضی نیستم که زن دیگر بگیرد... کسی شما را از چهار زن گرفتن منع نکرده است و گاهی قانون دولت برای شما نشان نمیدهد که بغیر از یک زن به گرفتن دیگر عیال ماذون نمی باشید. این افواه که زبان زد عوام گردیده از تبلیغات اعداء و از بیخبری خود شماست که از یکطرف بقول دشمنان

خود گوش داده اید و از جانب دیگر بطرف نظامات دولت الطفات نمیکنید و دقت را بکار نمی برید که آیا این حکم در کدام ماده و کدام صحیفه نظامنامه مندرج است، ابدأ حکومت شما تعدد ازواج را مانع نشده است. البته یگانه خواهش حکومت آنست که بر طبق فرمایش ایزد پاک عدالت و مساوات حقیقی در بین طبقه ذکور و اناث مرعی و معمول باشد و این از بدیهیات است. اشخاصیکه بیشتر از یک زن را در حباله نکاح میگیرند، ابدأ مراعات عدل و انصاف را نمیکنند و اولاد یک زن، اطفال دیگر زن شوهر خود را که در حقیقت برادر اند، با اقارب و طرفین او به نظر بغض و حسد نگریسته رفته رفته از همین از دواج چنان نفاق و بیگانگی در بین اقارب نزدیک بوجود می آید برضد او امر که ایزد پاک بار بار ما را به اتحاد و اتفاق دعوت کرده است، عملیات ناگوار بمیان می آید. از این رو حکومت تان نه حکم امتناع تعدد از دواج کرده و نه آنها را یکسره اجازه داده است که با وجود مظالم و بی انصافی و اعتساف [ستم کردن] چند زن پیشگی نمایند که بدون مصدق و علامات و شواهد عدالت بیشتر از یک زن را گرفته بتواند. البته اگر کسی تصدیق انصاف و مساوات و عدالت ناکح را بکند، گاهی حکومت او را از تعدد منکوحات مانع نمیشود.» (کتاب رویداد لویه جرگه، صفحه 167 - 172)

در اینجا یک غلغله در لویه جرگه برخلاف تقرر مصدق برپا شد و متفقاً میخواستند تا مصدق و محصول هردو باید لغو شود و اعلیحضرت به کمال بشاشت و خنده حسب النوبه به سخن هرکس گوش میداد و بالاخره حضرت صاحب شوربازار [نورالمشایخ] نتیجه تمام مذاکرات را بخدمت شهریار خویش رسانید و گفت: «در باره مصدق شخص خودم هیچ گفته نمیتوانم که باشد یا نه، لکن آرزو مندم محصولی که

برشوه‌ران به نکاح دوم، سوم و چهارم در این سال مجدداً مقرر شده است، معاف گردد.» (مأخذ فوق، صفحه 173)

نمونه دیگر مباحثه در مورد نکاح صغیره است که اعلیحضرت اضرار آنرا با امثله بیان کردند و فرمودند: «معلوم است که یگانه موجب بغض و عداوت و فرقه بندی در این سرزمین افغانی اکثر از نکاح صغیرات بعمل می آید. دو نفر بالای یک دختر که آن بیچاره قلباً یکی از ایشان را خواستار نیست، دعوی میکنند و هر کدام وسائل جایز و نا جایز را برای بدست آوردن مدعای خود بکار میبرد. اما چون آن دخترک مظلومه در صغارت بصورت مشروع یا غیر مشروع بیکی از این دو نفر از طرف اولیای او به نکاح داده شده است و یا ابداً به احدی از این دو مدعی داده نشده، لکن این مرد ناحق بر آن مظلومه دعوی را اقامه داده بعد تضييع اوقات و مصارف بسیار و مشاجرات و مناقشات زیاد آن دخترک را یکی از آنها بهر ذریعۀ ممکنه که باشد، در حباله نکاح خود می آورد و اثرات آن، حریف مقابل او که زن را باخته است، برین امر وادار میکند که بضرر مالی و جانی این مرد بکوشد، و این مسئله رفته رفته کسب و خامت میکند. از طرف دیگر آن منکوحه مظلومه که جبراً بزور پول و شاهد و گواه و حکم نهاد های حکومتی و محکمه، عیال برای آن مرد قرار داده شده است، چون طبعاً و قلباً این مرد را بنظر اکراه مینگرد و محبت او را بدل نمی پروراند، از این روهمواره عیش و حیات هر دویشان منغض میباشد و نه در مال و نه در اولاد شان برکت و منفعتی چنانچه شاید و باید بعمل می آید.

اکثریه بعد از ایجاب و قبول زمان صغارت بیکی از طرفین عوارض جسمانی و مادی هم رسیده در زمان بلوغ مرد زن را و زن مرد را بواسطه داغهای چیچک که بر رخسارهای شان عائد میشود یا بواسطه سوختگی و یا از بام افتاده گی و

یا بواسطه افلاس و یا دیگر اسبابیکه حتماً در این قدر مدت که طرفین بسن بلوغ میرسند، واقع شدنی است، بنظر نفرت نگریسته نفع و مقصد و انتلافی که از ازدواج است، در آن فوت میگردد، بلکه بجای دوستی و محبت هر روزه، بمنافرت و مشاجرت میپردازند. بسیار دیده شده است با اینکه صغیره را اولیای او در طفلی بنکاح داده است، اما در کلانی این صغیره بهزار حيله و بهانه خود را از همدیگر جدا کرده اند و در بسا اوقات ولی بعد از اعطای صغیره خود بیک نفر وفات میکند و دیگری از این موقع استفاده کنان بر آن دختر دعوی مینماید، چون [ولی] در قید حیات نیست که قول یکی از این دو نفر را تصدیق کند، از این رو مسئله بمنزعه می انجامد. و اکثریه برخی از مردمان دنیا دوست با اینکه صغیره خود را بیک نفر نامزد میکند، اما چون از افلاس و بعضی اعمال او مطلع می شود، علی الفور از وی دلسرد شده بهزار حيله و بهانه آن صغیره خود را از وی خلاص کرده بدیگری که صاحب ثروت و مال وهستی میباشد، او را میدهد. از این رویه نامرضیه، خود را با صغیره مأخوذ عندالله مینماید. بنا بر این فقرات و اسبابیکه به شمه از آن تلمیح رفت، این خیر خواه و منفعت پسند بملت خویش امر نمود که مناکحات صغاری که ما قبل از این شده اند، به سه سال باید خاتمه داده شود و در محاکم عدلیه رفته اگر دعاوی آنها که عموماً ناحق و بجز از ترضیع اوقات دیگر ثمری نمیدهد، شنیده نمیشود و در آتیه باید بنکاح صغیره اقدام ننمایند.» (کتاب "رویداد لویه جرگه"، صفحه 181 - 183)

بعد از جرو بحث زیاد و اصرار تعدادی از علمای دینی بالاخره جناب حضرت صاحب نورالمشایخ گفتند که: «چیزی را که اعلیحضرت غازی فرموده اند از نقطه نظر شفقت وعاقبت اندیشی خیلی درست است، واما نکاح صغیره از مهمات بزرگ مسائل فقهیه است و در آن اباحت مطولی

در معرکته الأرای در کتب فقهیه مرقوم آمده است، حتی عدّه از مرتاضین نکاح صغیره را بر اینکه حضرت رسالت پناهی ام المومنین حضرت عائشه صدیقه (رض) را در صغارت نکاح کرده اند، مسنون [سنت] نیز شمرده اند، لذا رجاء میشود که نکاح صغیره جائز و دعاوی آن در محاکم مسموع گردد.» (کتاب "رویداد لویه جرگه، صفحه 183 - 184)

پیشنهادها، تعدیلات و مصوبات:

چنانکه از جریان مباحثات و بعداً تصاویب لویه جرگه معلوم شد، اعلیحضرت کوشید تا برای جلب رضائیت علمای مشهور شامل درلویه جرگه اکثر تقاضاهای آنها را روی مجبوریت قبول نماید. در نتیجه مباحثات طولانی در لویه جرگه بر 18 موضوع تصمیم گرفته شد که مختصری از نکات مهم آن ذیلاً تقدیم میشوند:

1 - لویه جرگه: هفت نفر علمای دینی را به نمایندگی از خود معرفی کرد تا جهت تطبیق و تحقیق و بازدید فروع و بعضی جزویات نظامنامه ها و تطبیق و تدقیق در نظامات برطبق روایات قوی مذهب حنفی مشوره دهند. علمای منتخبه لویه جرگه عبارت بودند از: مولوی عبدالحی پنجشیری، مولوی محمد ابراهیم خان، ملا میر عبدالباقی، مولوی گلداست قطنی، مولوی محمد رفیق خان سمت شمالی، مولوی فضل ربی سمت مشرقی و مولوی عبدالخالق سرخرودی. اعلیحضرت: من این علمای اعلام را که شما انتخاب نمودید، نه تنها منظور مینمایم بلکه محض مراعات خاطر شما و احترام شرع شریف او شانرا بعوض هیئت عالیّه تمیز سابق مقرر داشتم... تا میتوانند در تدقیق و تطبیق جمیع فروع و جزویات قانونیه با شرع احمدیه بذل مساعی ورزند و در تالیف فتاوی امانیه نیز کوتاهی ننمایند.

2 - لویه جرگه: اگرما کدام مسئله و اساس موضوعه را تحت تصحیح نیاورده باشیم، بایستی آنرا این علمای منتخبه برطبق روایات مفتی بها به مذهب مهذب حنفی فیصله نمایند. **علیحضرت:** ازین مفکوره تان اظهار مسرت میکنم و یگانه تاکید خودم نیز برین حضرات محترم همین است که نقطه نظر شان در ضمن تالیف فتاوی امانیه مسائل مفتی بها روایاتیکه مطابق به مذهب امام همام است باشد.

3 - لویه جرگه: تعزیربالمال برای پادشاه اسلام به مذهب حنیف منیف امام اعظم صاحب علیه الرحمه جائز نیست. **علیحضرت:** قبلاً نظریه خودم را در باره تعزیربالمال برای تان تشریح نمودم و شخص خودم قلباً بدین مسئله بیشتر مائلم که برای جریان مساوات حقیقی و عدالت و انصاف اسلامی حتماً بایستی که تعزیربالمال موقوف گردد.

4 - لویه جرگه: مطابق مسائل کتب شرعیه فقهیه و مذهب حنفی به اتفاق جمیع ائمه کرام نکاح صغیره صحیح است و شرعاً تصرف اولیای صغار است. بنابراین ما علماء در اصلاح فقره مذکور چنین حکم و رأی میدهم که نکاح حالت صغارت جائز و صورت نکاح شان ازطرف ولی عاقد مثل نکاح کبار سراز نو قرار گیرد و دعوای لاحق و سابقه عموماً مسموع باشد.

علیحضرت: ضمن تکرار دلایلی که قبلاً دراین ارتباط بیان کرده بودند، فرمودند که: نظر به مضار و تکالیف و بی اتفاقیهای که از نکاح صغیره دربین ملت محبوب افغانستان ام دیده شده است، خیر خواهانه این نصیحت پدران را برای تان میکنم تا او را بعموم ملت مابلاغ دارید که حتی الامکان از نکاح صغیر تجنب [اجتناب] ورزند و هم از تقریر علمای اعلام یک باریکی دیگریرا نیز در شرع انور درک کردم که حق نکاح صغیر و صغیره تنها از حقوق آب [پدر] و جد

[پدرکلان] است که هرکدام آنها منتهی درجه رأفت و شفقت را نسبت بخردان دارد.

5- لویه جرگه: حین تجدید نظر بر "کتاب فتاوی امانیه" لازم است که یک باب درمسائل تجارت مطابق احکام شریعت درج شود و همه احکام تجارت تحت محکمۀ شرعیه باشد. **اعلیحضرت:** بسیار خوب!

6 - لویه جرگه: برپشت تذکره نفوس نوشته شده که بدون وجود تذکره شاهدهی شاهدان، طلاق و وکالت، بیع و شری [خرید و فروش] و عقد نکاح درست نیست. درج این کلمات شرعاً خوب نیست، لهذا کلمات مذکور از پشت تذکره محو شود.

اعلیحضرت: اگر چه وجود آن قیود شرعی در تذکره نفوس برای بسیاری از مهمات شرعی مفید بود و بسا تسهیلاتی را برای محاکم عدلیه فراهم می آورد، با آنها از آن صرف نظر میشود.

7 - لویه جرگه: تعیین و تحدید جزا قبل از وقوع فعل، شرعاً محدود و مقدور نیست... قاضی شرع شریف حکم فیصله را به محض تعزیر میکند و اقسام تعزیر را مینویسد که وکیل یا نائب اعلیحضرت هرکدامش را چون موزون دانسته سبب امتناع مجرم از ارتکاب آن جنایت ببیند، معین و مقرر میکند. **اعلیحضرت:** تحدید جزاء قبل از وقوع نیز یکی از اقوال مصرحه و متفقۀ همین علمای تمیزاست که حال در مقابل شما حاضرند. البته خیال و فکر من عاجز هم بنابر مصالح ذیل با آنها شرکت داشت. (الف) - اکثریه از مجرمین را چون از مجازات و خیالات حکومت که نسبت بوقوع افعال شنیهه دارد، قبلاً اطلاع بدهند همانا که بدان اقدام نخواهد کرد؛ (ب) - در صورتیکه اولی الامر به تحدید تعزیرات پرداخت، معلوم است که حکام و مامورین در آن دست بازی

و رشوت خوری و لحاظ و خود غرضی نمیتوانستند؛ (ج) - و هم سابق برین دیده و شنیده شده است که اکثری از قضات و حکام بواسطه همین مسئله که حکم آن ظاهراً تحدید نشده بود و آنها تعزیر مجرمین را مینمودند، تلفات از طرف مجرمین دیده اند و هدف اسهام جهال و ارباب غرض گردیده اند. در صورتیکه تحدید تعزیرات از طرف پادشاهی مقرر شود، معلوم است که این غلط فهمی و مغالطه نیز مرفوع و مدفوع میگردد و مجرمین بخوبی میدانند که قاضی و حاکم بجز از ادای وظیفه و تعمیم احکام مقرر از خود بالای آنها چیزی را اجرا کرده نمیتوانند.

اکنون که شما تحدید جزا را قبل وقوع مستحسن نمی بینید و میخواهید که تعزیرات بعد از وقوع واقعه نظر بوقت و زمان و فعل و فاعل و دیگر اشیاء بایستی داده شود، لهذا چنان مستحسن دیده میشود که تحدید جزا بعد از وقوع بعمل آید و تقرر آنرا نه تنها قاضی [بنابر مضرات و اسبابی که بچندی از آن در فوق تلمیح شد] بلکه حاکم و هیئت مجلس مشوره متفقاً بنمایند. درینصورت معلوم است که هم در فیصله جات خود غرضی نمیشود و هم سد باب رشوت و لحاظ و دیگر اسباب میشود و هم قاضیها از تحدید و تخویف نجات می یابند. اگر این مفکوره ام را نیز لویه جرگه ضمیمه این نظریه شان بنمایند، بخیر! که از مفاد خالی نخواهد بود.

لویه جرگه: بسیار خوب! بسیار خوب! ضرور باید همچنین شود.

8 - لویه جرگه: اعلیحضرتا! سیمای صالحین در رنگ و چهره مجرمین مقرر است، ازینرو آرزو مندیم که نیابستی بعد از وقوع فعل، میعاد و حبس اهل جنحه و جنایت را مقرر کرد چه ممکن است بعضی از مجرمین از عادت بد و خوی خرابی که در سرشت دارند تا بر آن موعده براه صلاح نیابند و بر جاده هدایت نپویند و متوقع است که اکثری از اشخاص

بعد از گذراندن چند وقت در محبس قلباً و صدقاً از عملیات ناصواب و رفتار نکوهیده خود تائب و نادم شوندم، باقی شما مختارید.

اعلیحضرت: حضار محترم ببینید که شرع شریف تا کدام اندازه برای اصلاح حال و مال عالم انسانیت پیش بینی نموده است و بکدام مرتبه درجات عالیۀ رحم و راحت و شفقت را نسبت بعباد صالحین و تا چه مقام تهدید و تادیب و گوشمالی را برای مجرمین و گمراهان مقرر داشته است.

این نظریه شما را حاضریم که با چند قیود لازمه قبول و منظور نمایم. لکن ماقبل از آن باید شما را بدانم [آگاه سازم] که حکومت شما بنابر کدام لحاظ زمان حبس جانی را تحدید داشته است. بدیهی است که سارق و قمار باز و زانی و دیگر مجرمین هر وقت برای توبه کردن و سوگند خوردن حاضرند. نه تنها رجال حکومت بلکه ادنا ترین افراد ملت نیز به سوگند خوردن و حلف کردن جنایت کارانیکه درحقیقت به مخالفت اوامر و نواهی همان قرآن پاک که بدان سوگند میخورند، میپردازند اهمیت نمیدهند، لهذا حکومت بعد از وقت تمام سنجید که فلان رقم مجرم بعد از حبس شدن اینقدر ممکن است که اصلاح شود، ازین رو برای آنها مدتی معین شد.

اکنون که شما حبس جانی را الی زمان ظهور صلاح و آثار توبه خواهش دارید، پس لطفاً علمای منتخبه تانرا تاکید کنید که برای ظهور صلاح و آثار توبه چنان قواعد و ضوابطی را مقرر دارند تا که حکومت حقیقتاً همچنان اشخاصی را که واقعاً به صلاحیت آمده و سیمای صالحین و نیکوکاران در وجود آنها ظاهر باشد، رها کند و الا اگر برنگ و روی و هیئت ظاهری باشد، همینکه شما دزدی را به زندان انداختید از یکطرف طعام را بالای خود بند میکند و از جانب دیگر شروع میکند به گذاشتن ریش و هم یک تسبیح بزرگ و

مسواک کلان را با خود میگرداند و به اوراد و وظایف نیز مشاغل میوزرد. پس اگر ما بدین هیئت ظاهری آنها که بنظر کمتر از یک ولی کامل نمی آیند، فریب خورده آنها را بگذاریم، معلوم است که "گرگ" را خوب گرسنه نموده و "شیر" را در موقعیکه برای تناول گوشت اشتها دارد، رها کرده ایم و بجان رمه و دیگر مواشی مظلوم از دست خود قصاب اجل را فرستاده ایم... در صورتی که اختیار وضع قیود و شروط و تحدید تعزیرات از حقوق پادشاه اسلام است، مطمئن باشید که اصول خوبی را برای امتیاز مجرم و غیرمجرم و شخص با دیانت و مرد صاحب خیانت مقرر خواهم داشت.

9 - لویه جرگه: در حدود و حقوق عباد، احکام محاکم عدلیه بعد از اقرار مُقر و گواهی شهود صادر گردد و در تعزیرات قضات مملکت اسلامیة افغانیه حتماً به دلائل قویه و امارات مستنده علم خود شانرا ضم نموده احکام اصدار نماید.

علیحضرت: من ازین روایات و نظریه انصاف و اسلامیت تان اظهار سرور و تشکر دارم، زیرا ماقبل برین در مواقع وجود همه گونه دلائل و قرائن و امارات مستنده قاضی صاحبان در مسئله سارقین و مجرمین از مدعیان گواه میخواستند. چون مدعی مظلوم گواه آورده نمیتوانست، ازین استغاثه خود بجز از پریشانی و یک دشمنی سرباری شخص مدعی علیه، دیگر ثمری را نمی چید. لذا نباید با ارباب جرائم مساهله و نرمی کرده شود. خودم در ابتداء شفقت و عدالت کردم بر ارباب جُنحه، زولانه یک لنگه حکم کردم اما بلاخر آن ظلام از حرکات بدهنچار خود مرا بدین سخنم مجبور کردند که حکم نمودم که زولانه دو لنگه بهر دو پای شان انداخته شود.

لویه جرگه: در اثر آن تمام لویه جرگه بتائید آن پرداخته حکومت را بانواع تشدد و اقسام بازپرس نسبت به اشرار توصیه کنان ازین مبحث گذشتند.

10 - لویه جرگه: سارق ضرور باید بعد ازینکه مکرراً در سرقه گرفته شود و یا بر وی ثابت گردد، سیاستاً بقتل برسد. **اعلیحضرت:** این نظریه را قبول میکنم.

11 - لویه جرگه: قضات و مفتیان در محاکم مامورین نیز باید شامل شده حصه بگیرند تا طرفین ازین اختلاط و نشست و برخاست برای خود شان استفادہ بکنند.

اعلیحضرت: سابق برین ما از محاکم شرعی و قوه عدلیه، دست حکام و مامورین را کاملاً دور کرده و آنها را از هم علیحده و بکارهای مفوضه خودشان یکه و تنها گذارده بودیم تا احدی نتواند که در امورات عدلیه مداخله کند. حال شما چنین خواهش میکنید که باید قضات و مفتیها نیز در محاکم مامورین حصه بگیرند. خوب است من شما را ازین اظهار شما مانع نمیشوم، لکن آرزو میکنم که باید وکلاء منتخبه شما از چنان اشخاص با درایت و صاحب کفایت منتخب و معین شوند تا موجب تضییع اوقات و سرگردانی قاضی صاحبان و محاکم عدلیه ما نشده کارهای اهالی در زاویه تعویق نماند و همان وکیل منتخبه شما که عالم است، در محاکم مامورین حصه بگیرد و مدافعههای لازمه را بر طبق مفکوره تان بنماید. در صورتی که رؤسا و اعضای محترم منتخبه محاکم مامورین اشخاص عالم و دانسته و فهمیده باشند، پس حاجت به لفظ قاضی و مفتی بودن چیست؟

12 - لویه جرگه: عموم افراد افغانی بکمال شوق و رضاء و رغبت خود ها به عسکری می آیند. اشخاصیکه خود شان آمده نتوانند و از دولت خواهش کنند ازوشان بدل نقدی را که حکومت مقرر دارد.... بایستی که حکومت این خواهش شانرا

قبول کند. و اگر خود آن مرد اصالتاً شامل عسکری شده نمیتوانست، امیدواریم که حکومت بشرائط ذیل از وی عوض را قبول کند. [شرایط هشتگانه را میتوان در کتاب "رویداد لویه جرگه... صفحه 323 - 324 مطالعه کرد - کاظم]

اعلیحضرت: بسیار خوب شد حکومت بشرائط فوق هم از شما عوض قبول میکند و هم بدل عسکری را مبلغ چهار صد روپیه از اشخاصی که نه شخصاً خودش شامل نظام شده میتواند و نه عوض برایش دستگیری میکند، قبولدار میشود.

13 - لویه جرگه: توجه به تأسیس دارالعلوم عربی برطبق نصاب دارالعلوم اسلامیة "دیوبند"... و همچنان مکتب حفاظ در کابل و دیگر شهرهای بزرگ.

اعلیحضرت: ...از زمانیست که این عاجز و وزارت معارف تان درچگونگی این دارالعلوم و پروگرام و نصاب تعلیم و طرز اسباق و غیره لوازم آنست، اما تا حال نه بردکدام یک نصاب جامع آن موفق شده ایم و نه یک اصول خوبی از آن بنظر ما رسیده است و نه سرمعلم و معلمی را طوریکه برای یک دارالعلوم اسلامیة در همچو یک مملکت مقدس افغانستان لازم باشد، سراغ نموده ایم.... اینک بهمین نزدیکی ها با اتفاق آراء علمای منتخبه تان وزارت معارف ما به تکمیل این تحریک سراپا تبریک و این معروضه مقدسه تان بنامها میبردازد.... گمان میکنم که برای تعلیم علوم عربیه و کتب اسلامیة طلبه مکاتب عمومیه بعد ازینکه نصاب رشدیه را تمام کنند، داخل شوند بهتر خواهد بود و برای تحصیلات او شان تسهیلاتی بهم خواهد رسید.

14 - لویه جرگه: قرار نوشته "تمسک القضاة امانیه" باینستی یکنفر محتسب دیندار عالم درهرعلاقه مقررشود تا از نماز وامامها و مساجد وامورات شرعیه مطلع بوده تحقیقات و تاکیدات لازمه مذهبی را خوبتریه جریان آورده جمیع امورات دینی را از قبیل امر بالمعروف و نهی عن المنکر و

تبلیغ اعلانها ملت را با خیری داده باشد و هم حُسن توجه شاهانه دربارهٔ مساجد و ائمه و مودنین خواستاریم. **اعلیحضرت:** این مسئله را نیز سابق علمای تمیز و وزارت عدلیه ما تحت تدقیق آورده درین روزها ما در صدد ترتیب نظامنامه احتساب و تقرر محتسبین با دیانت بودیم، خوب شد از حسن معاونت شما علماء نظامنامه مزبور بیک صورت جامع و مانع ترتیب خواهد شد....

15 - لویه جرگه: ...قرار مسائل مسلمة و روایات مفتی بها فقه شریف بآئستی تعلیم و تحصیل نسوان درخانه های خود از اقارب خود محارم شان باشد تا از آن تعلیم دینی که فرض منصبی ما ملت افغان است، محروم نمانند. بنابراین امید میشود که تعلیم جمعیت نسوان در مکتبها نشود تا مسئله حجاب وستر که یک فرض ضروریست، برای نسوان اسلامی خوبتر و بهتر حاصل شود. **اعلیحضرت:** اگرچه در موضوع تعلیم نسوان گفت و شنید ما و شما قبلاً به پایان رسیده و مفکوره تانرا درین مسئله قبول کرده ام، لکن باز هم میخواهم که توجه شما علمای اعلام و فضلاء کرام ملت عزیزم را بسوی این نکته مهمه بنمایم که درین مورد باید ما و شما از عقل و فکر و طرز عمل عموم عالم اسلام کار بگیریم و مزید برآن روا دار نشویم که طبقه انائیه ما در یک عالم جهالت و نادانی و فرومایگی زندگانی کنند. تعلیم طبقه انائیه از حد ضروریست و نباید ما و شما به مخالفت حدیث (طلب العلم فریضته علی کل مسلم و مُسلمته) برائیم و نباید بگوئیم که ما افغانیم باید زنان ما از راه خدا و رسول و مبداء و معاد خود بیخبر بوده در یک عالم جهالت و نادانی باشند. بایستی ما برحال آن اطفال خود که تقریباً تا بعمر هشت سالگی در اطراف و جوانب مادر و خواهر و خاله و عمه و دیگر اقارب انائیه خود زندگانی مفیده اولیه خود شانرا بسر میبرند، ترحم کنیم و محض جهت تعلیم و تربیه آن اطفال

درین مکتب نخستین که مکتب آغوش مادر گفته میشود، آنها را از مسایل ضروریه مطلع کرده اطفال خود را ازین فیض عموم محروم نداریم. بالای ما و شما لازم است که طبقه نسوان خود را عالم و دانسته و مطلع از فرائض و واجبات و سنن و مندوبات و دیگر ضروریات بنمائیم. تا اولاده ما و شما در همان صغارت که تعلیم آنرا پیغمبر ما (کالنفش فی الحجرث) گفته است و اهل سلف همین تعلیم را میگویند: «با شیر اندرون شده با جان بدر شود»، از اخلاق و عادات و اطوار خوب مستفیض وبا آداب و صفات خجسته، متحلی [آراسته] شوند. من گاهی طرفدار این امر نبوده و نمیباشم که صبیاتی که قریب به مراهقی [بلوغ] باشند، در مکتب آمده تعلیم گیرند بلکه مفکوره و نظریه من نظر به مفاد بزرگ و ملحوظات سترگی که به شمه از آن در فوق اشاره شده بود، چنانکه صبیات خورد سال با همه گونه مراعات ستر و پرده در مکتبی که کاملاً محفوظ و مستور است و معلمات آنها نیز نسوانند، آمده تعلیم گیرند. اکنون که شما علماء میگویند که خروج صبیات نیز برای تعلیم مستحسن نیست، بالفعل ما درین مفکوره تان با شما محض مراعات شرع شریف متفقیم، اما گمان نمیکنم که دیگر علمای عالم اسلام و فضلالی هند و سند، مصر، مکه معظمه، مدینه منوره، شام، بیت المقدس، بغداد، بصره، کوفه و ترکیه درین نظریه با شما متفق باشند، زیرا که در هر یکی ازین بلاد معظمه اسلامیه بتعداد غیر واحده مکاتب انائیه موجود است.

این مبحث چنانچه مذکور شد فیصله شده خودم بالفعل برطبق مفکوره همین حضرات تعلیم صبیات را در خانه های شان امر و اراده میکنم. در میان شما غلط فهمی واقع شده، بحث نکنید. من میخواهم که درین ضمن این علمای محترم را بیک امر دیگر دعوت و تکلیف کنم و آن اینست که باید این حضرات معظم که دعوی خانه نشینی صبیات معصوم و طفل

های خورد سال ما را میکنند و ما سمعاً و طاعتاً محض احترام احکام شرع شریف که برای ما درین موضوع از آن نام میبرند، او را قبول میکنیم. در قری و اطراف و قشلاقها برنسوان نو جوان و دوشیزگان و دیگر زنان کوچی و افغانه کوه نشین و عموم سکنه افغانستان نیز بقوه تبلیغیه و وعظ و نصایح لازمه ستر و حجاب را حتمی و لازمی قرار بدهند و تا لویه جرگه آینده در سرتاسر افغانستان آن ستر و حجابی را که شریعت پاک برای زنان مسلمانان مقرر داشته است، جاری و حکم فرما نمایند. اگر درین باب از حکومت اجازت و تسهیلات بخواهند، دریغ نمی شود. فاما اگر تا بموعد لویه جرگه آینده حجاب و ستر در بین عموم رائج نشد و یا احدی ازین زنان که هر روزه به صدها نفر آنها بی حجابانه بنظر میخورند، دیده شده، بار مسولیت آن به همراه ناغگی به گردن شما حضرات معظم است. [مقصد اعلیحضرت از این تذکر اخیر شرطی بود که اگر آنها موفق نشوند حجاب را در محلات خود و حتی در بین کوچی ها برطبق شریعت رعایت و جاری سازند، در انصورت نمیشود که شریعت در یک بام دو هوا را در پی داشته باشد که در کابل و شهر زنان دولاق و چادری بپوشند و اما در اطراف زنان باروی و دست های برهنه بکار و زندگی در بیرون خانه پردازند. لذا اعلیحضرت به خود حق میداد این اصل شرعی را در سرتاسر کشور یکسان تطبیق و به زنان شهری عین حق را اعطا نمایند. و چون علمای حاضر در مجلس به هیچ وجه نمی توانستند که زنان اطراف را مقید به حجاب نمایند، لذا اعلیحضرت راه را برای خود باز نگهداشت که برحجاب شرعی یعنی برهنه بودن روی و دست این حق را برای زنان شهر کابل تثبیت و تفویض نماید - کاظم]

علمای لویه جرگه: ازین تقریر سراپا تاثیر همایونی تحت رقت مزید آمده ازین طرفداری همایونی آثار شادمانی را

نشان داده متعهد شدند که حتی الوسع در ترویج ستر و حجاب در بین عموم طبقه انائیه افغانیه به وعظ و نصایح و تبلیغات مذهبی کامیابی حاصل خواهند کرد و تا موقع انعقاد لویه جرگه آینده در سرتاسر افغانستان زنی بی پرده انشاء الله تعالی بنظر نخواهد خورد.

16 - لویه جرگه: اعلیحضرتا! با اینکه سابق برین نیز تعداد ازواج ممنوع نبود و اشخاص صاحب غرض میتوانستند که بشرط مصدق چهار زن را در حباله نکاح خود می آوردند و محصولی را بحکومت می پرداختند. چون به تصدیق مصدق و محصول هم عدالت حقیقی بوجود نمی آید، ما علمای لویه جرگه چنان مناسب می انگاریم که محصول و مصدق دور شود و بر مردیکه بعدالت و مساوات در بین ازواج خود رفتار نکند، مجازات لازمه مقرر شود و هم بر شخصیکه ازواج عارضات خود را با استغاثه نمیگذارد و این مسئله بحکومت بنوع من الانواع ظاهره شود، تعزیر شدید مقرر دارند. همانا که مطلب اصلی همایونی که تالی احکام ربانی و شرع محمدی (ص) است، به اصول خوب و از طریق مرغوب بعمل می آید.

اعلیحضرت: خوب است! من این نظریه شما را هم پذیرفتم و نکاح ثانی و ثالث و رابع را الان کماکان مانع نمیشوم. ازین امر و اعطای اختیار بازپرس دوامیکه بحکومت اسلامیة دربابت غوررسی نسوان مظلومه شرعیت داده آید که دایماً مترقب احوال نسوان باشد، کمال امتنان و تشکر را ظاهره کنان مصدق و محصول را الغاء نمودم.

17 - لویه جرگه: تعدیل سه ماده نظامنامه اساسی را خواهانیم: تعدیل ماده (2):-. دین افغانستان دین مقدس اسلامی "ومذهب رسمی و عمومی آن مذهب حنیفه حنفی" است. دیگر ادیان اهل هنود، یهودیکه در افغانستان هستند، "به تادیه جزیه و علامات ممیزه تابع بوده" بشرطیکه آسایش و آداب

عمومیه را اخلاص نکنند، نیز تحت تامین گرفته میشوند؛ تعدیل ماده (9):- کافه تبعه افغانستان " در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاستی دولت علیه خود پابند و مقید بوده" آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند؛ تعدیل ماده (24):- شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج " احکام شریف و نظامات دولت که موافق احکام شرعی تنظیم یافته"، برای هیچکس مجازات داده نمیشود. [آنچه داخل ناخنک آمده، تعدیل مواد فوق را نشان میدهد، در ماده 24 متن "خارج نظامنامه جزای عمومی و عسکریه" را حذف و بجای آن متن بین ناخنک را علاوه کردند.]

علیحضرت و لویه جرگه: بسیار خوب شد! ازین تعدیل و توضیح رفع غلط فهمی و رفع رخنه اندازی اعداء [دشمنان] شد. ما از مساعیات همایونی تشکر میکنیم.

18 - توصیه و تاکید لویه جرگه برای حکومت: در انتخاب و تقرر مامورین دولتی دقت و تعمق مزیدی بکار برده شود و هر کار به اهل همان کار تفویض و تسلیم شود.

علیحضرت: بسیار خوب است.

لویه جرگه: ما تعلیمات طلبه موجوده افغانی را که به السنه اجنبی جهت اخذ فنون عالی و تعلیم علوم مروجه حالی مشغولیت دارند، محض بغرض حصول ترقیات حاضره و تعالیات موجوده دنیای امروزه که افغانستان را ما بدان بسیار محتاج و شائق مینگریم، بنظر استحسان نگریسته جائز می شماریم، مشروط بر اینکه در عقیده های متبرکه و اصولات مقدسه دینیة این نو باوگان وطنیه ما خلل و نقصانی وارد نگشته بیشتر از رفع احتیاجات خویش در آن تعلیمات مشاغل نوزند و هم در اصول اسلامیة و عقائد و روایات مذهبیہ خود قبلاً کسب اطلاعات نموده باشند.

علیحضرت: بسیار خوب! حکومت شما نیز بتحصیل و تعلیم السنه غیرمسلم را محض برای رفع ضرورت و دفع

احتیاجات ملت و مملکت و دولت جائز می پندارد و بیشتر مترقب و نگران است که در عقائد و اصول دینیات این فرزندان افغانیه اسلامیة ما خلل و نقصانی بوقوع نه انجامد. برای طلبهٔ مکتب امانیه و امانی که السنه فرانسو و آلمانی می آموزند، در همان مکاتب تعلیمات اسلامی نیز مانند قرائت، دینیات، فارسی، عقاید و حُسن خط اسلامی نیز تعلیم داده میشود و نگران و مترقب حرکات و افعال شان اساتذۀ وطنی شان میباشند و برای آن طلبه افغانی که بخارج جهت تعلیم رفته اند، بهمه شما معلوم است که علاوه بر نگرانی وزراء مختار و سفراء افغانی مفتش علیحده و نگران جداگانه و معلمین اسلامیة نیز مقرر است تا در اخلاق و عادات شان نقص و سوئی وارد نشود.

لویه جرگه: طوریکه از عهد سلاطین ماضیه تا بدین پنج سالیکه در عصر اسلامیت و مدنیت حصرامانیه خرید و فروش و استعمال شراب که أم الخبائث است، درین مملکت افغانستان دیانت نشان ممنوع و ادخال آن مسدود بوده و هست. در آتیه نیز امید داریم که این چیز اخبث مردار درین مملکت ما جداً خرید و فروش و استعمال نشود.

علیحضرت: شرابخانه و خود شراب و خرید و فروش آن نه قبل برین در دولت مقدس افغانستان بود و نه فی الحال میباشد و در آتیه نیز جداً دخول و استعمال و ابتیاع و اشتراء آنرا مثل سابق درین خاک پاک ممانعت میکنیم.

(آنچه تا اینجا از مصوبات لویه جرگه در موارد هژده گانه نقل گردید، مختصر نکاتی بود که از متن کتاب "رویداد های لویه جرگه دار السلطنه 1303 گرفته شده و در بعضی موارد متن آن مختصر گردیده و به ذکر اهم آن بسنده شده است. برای شرح مزید دیده شود: صفحات 302 تا 362 کتاب)

از شرح فوق آشکار میشود که اعلیحضرت به دلیل فشارهای وارده از جانب ملاها و مخالفان سلطنت و نیز با آگاهی از تبلیغات وسیع دشمنان افغانستان از بیرون کشور ناچار شد به قبول شرایطی در این لویه جرگه تن دهد که اصلاً تصور نمی شد.

مراحل پایانی لویه جرگه:

وقتی مباحثات روی فقرات هژده گانه فوق به پایان رسید، اعلیحضرت با استفاده از فرصت ضمن ایراد یک بیانیه مبسوط از یکطرف به موضوع تطابق کلیه نظامات دولت بر مبنای شریعت سخن گفت و از طرف دیگر اشاره به مخالفان دولت کرد که باید به جزای اعمال شان برسند. اعلیحضرت گفتار خود را با این جمله آغاز کرد: «لله الحمد هر آنچه که خاطر میخواست، آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید!» و به تعقیب آن چنین فرمود: «خدائیرا شاکریم که درین قدر مدت قلیل اینطور مباحث طویل باتفاق آراء و اتحاد افکار طوریکه سابق برین نه تنها در افغانستان بلکه تقریباً در تمام روی جهان عدیل و نظیر آن دیده نشده است، بپایان رسید و حاجت به مهره های سفید و سیاه که حاضر کرده بودیم، نیفتاد، زیرا که مقصد همه ما بلندی دین و بهبودی ملت و آبادی مملکت بود. دل دشمنان ترقی و تعالی افغانستان پر خون و چشم های شان ازین اجراءات ما و شما رود جیحون گردیده روسیاه شده خسرالدنیا و الآخره گشتند. انشاء الله که این مجلس برای مادیات و معنویات و ترقیات آتیه ما فوائد عظیم الشانی را بفضل و مرحمت ایزد منان و روحانیت پیغمبر آخرالزمان بوجود می آورد.

لله الحمد که بر رغم اعدای افغانستان و بر خلاف تبلیغات و پروپاگند دشمنان تان در هیچیک قاعده و ماده نظامنامه های دولت متبوعه تان هر چند تحقیق و تدقیق را بکار بردید، مسئله و فقره را که بر خلاف شرع انور باشد، ملاحظه

نمودید و تمام اساس و شالوده حکومت اسلامیة تانرا چنانچه در اول جرگه بشما گفته بودم، بر اساس لایتغیر دین منیف و شرع شریف درک نمودید. آن چند مسئله را که علمای اسبق تمیز از مسائل ضعیفه شرعیه و روایات مرجوحه فقهیه داخل نظامات نموده بودند، نیز از حسن مساعی شما بمسائل قویه و روایات مفتی بها تبدیل یافت.

بلی! اگر بعد ازینکه شما علماء و فضلاء و وکلاء و اعزّه افغانستان تمام نظامات را ورق زدید و بر تمام آن علم آوری نمودید و هیچیک مسئله مندرجه آنرا بر خلاف شرع بیضای احمدی ندیدید، اگر احدی بغرض فساد و القای شقاق و عناد بگوید که نظامنامه خلاف شرع است چون من خودم را خادم شرع می پندارم و سوگند میخورم که بقدریک سر موی تجاوز و تخالف را از مقررات شرعی نمی پسندم، البته کله او را حکومت شما بگله [مقصد گلوله است] از گفتار بدهنچارش سبک خواهد کرد.

شخصیکه بغرض اصلاح و دلسوزی و معاونت با حکومت بعض لغزش و سهو و خطای را که لازم نوع بشر است و درقوانین حکومتی که مقتبس از کتب معتبره شرعی است، بنگرد راساً مجلس عالی شورا و یا وکیل منتخبه خود را که در ریاست شورا موجود است، اطلاع بدهد و رأی و نظریه و تنقید و تعدیل خودش را در هر مسئله و فقره باشد، تقدیم کند، البته موجب مسرت و ممنونیت حکومت است.» (متن مکمل بیانیه در کتاب رویداد لویه جرگه... صفحه 340 تا 342)

به قول نویسنده رویداد (برهان الدین خان کشکی): درینجا با اینکه ذات شاهانه کلام خود را به اتمام نرسانیده بودند، اما جوش و خروش لویه جرگه نطق ملوکانه را قطع کرده، متفقاً بعرض رسانیدند:

لویه جرگه: «اعلیحضرتا! سروجان و مال ما و ناموس ما و هستی ما فدایت و یک قطره خون ما و تمام ملت قربان رکابت! متسلی و مطمئن باشید که ازین مشوره و مفاهمه و تبادلۀ افکاری که در بین ذات شاهانه و رعایای صادقه اش درین ایام لویه جرگه بعمل آمده است، تمام درد های ما دوا شد و تمام شکایات بالا چشم دشمنان کور شد و زخم دل بدخواهان ناسور! ما بر وجود مسعود تو شاهی شاکریم که از ابتدای جرگه الی الآن دو دو ساعت و سه سه ساعت بلکه از اول تا آخر به پیشگاه ما خدام آستان و حاجب دربان خویش بپا ایستاده، بیانات میفرمائی و جهت تنویر افکار و روشنی ابصار ما هدیایات مینمائی و ما را نمیگذاری که به رسم تعظیم تان از جای خود حرکت کنیم و اوامر و هدایات و نظریات اولی الامرانه خود را به لفظ عرض میکنیم، بما خدام مخاطبه میفرمایند. کسیکه بعد ازین از شما و یا از نظامات شما که تالی احکامات شرع بیضای احدی است، شکایت کند معلوم است که آن مرد نه تنها کفران نعمت کرده بلکه معاونت و تائید معاندین و دشمنان افغانستان را نموده است.

اعلیحضرتا! این امر روشن و مبرهن است که سابق برین نیز این افواهات بی سروپا که در سرتا سرافغانستان طنین انداز بود و یا بعد ازین شود، همانا که از طرف خائنین داخلیه است و یا به واسطه تحریک سرانگشت خارج. هر کدام ازین دو فریق که رهسپار این طریق شوند و یا هر کسیکه این کلمات را ورد زبان نماید، ضرور باید وی به کیفرکردارش بدارسیاست کشیده شود.»

همچنان علمای لویه جرگه معروض داشتند: «اعلیحضرتا! الحق که ما در نظامات دولتی هیچیک امری را که خارج از دائره شرع انور باشد، ندیده ایم و آن مسائل ضعیف و روایات مرجوحه را که ما اصلاح و تعدیل نموده ایم نیز از دائره شرع شریف خارج نمی انگاریم. پس هرکسیکه در مقررات

شرعیه ناخن زنی کند، برای مجازات آن خود شهریار جهان درجات از حبس الی قتل سیاستاً مخیر و مختارند و ما جداً چنانچه مکرراً اظهار و اقرار داشته ایم، برای امثال این رجال سراپا وبال که مقصد شان شقاق و نفاق در بین امت ناجیه محمدیه (ص) است، ذات جهانبانی را دعوت به مجازات شدید آن میدهیم.»

در جواب آنها اعلیحضرت فرمودند: «نی! مطلقاً ما خواهش نداریم که احدی چیزی نگوید، بلکه هر مردیکه بغرض اصلاح و تعدیل چیزی بگوید، اول وکیل منتخبه مملکتش که در ریاست شورای است، دوم رئیس صاحب شوری در هروقت و هرزمان حاضر است که آن نظریه اصلاحیه اش را به کمال امتنان بشنود تا اگر نظریه درست قابل قبول باشد، منظور شود و اگر درست نبود او را به دلایل قانع نماید. اما شخصیکه از نقطه نظر فساد و شقاق افگنی و عناد پروپاگند و تبلیغات بیجا نماید، حکومت او را به مجازاتی که شرع شریف میفرماید، دعوت کند.»

در اینجا اعضای لویه جرگه تأکید کردند که: «ضرور باید اینچنین اشخاص مفسد و متعرض و منافق و شیطان منش را حکومت متبوعه افغانی ما به مجازاتی که کمتر از نفی بلد و حبس دوام و اعدام باشد، یاد آوری نفرمایند. ما درین موضوع اعلانی را هم تسوید نموده تماماً آنرا با امضای خود تصدیق کرده خواهشمندیم تا آنرا ذات ستوده صفات پادشاهی نیز استماع ورزیده متعاباً بدستخط انجم نقطه شاهانه خویش او را تزیین داده امر انتشارش را بدهند.» (کتاب: رویداد لویه جرگه... صفحه 342 تا 346)

اعضای لویه جرگه در ادامه، موضوع انعقاد لویه جرگه را مطرح ساختند و معروض داشتند که: نظر به مشکلات سفر اگر لویه جرگه هر پنج سال یک بار منعقد شود و برخی گفتند

که دو سال بدو سال و عموماً استدعا نمودند که نی سه سال بسه سال؛ اما اعلیحضرت فرمودند: «به خیالم که لویه جرگه باید بدون ضرورت سه سال بسه سال منعقد شود، بهتر است زیرا دو سال بعد یک موعد نزدیک است و پنجسال به پنجسال بسیار مدت مدید و سه سال بسه سال بفحواى خیر الامور اوسطها نهایت موزون است.»؛ این نظر مورد تأیید همه قرار گرفت. (شرح مزید: کتاب "رویداد... صفحه 351 تا 353)

اعلیحضرت ضمناً از وکلای لویه جرگه خواستند به چند چیز توجه جدی مبذول دارند و فرمودند: «که در آن هیچ فکر کردن لازم نیست و اجرای آن حتمی و لازم نیست: یکی - آنکه بچه های خویش را بسوی علوم و فنون تشویق بدهید، چرا که خود میدانید ترقیات دینی و دنیوی ما وابسته بعلم است که "بیعلم نتوان خدا را شناخت"، میباید در هر نقطه و هر جائیکه باشید اولاد های تان در آنجا درس بخوانند و فنون لازمه را بیاموزند و بدین الفاظ مختصر که من بحضور شما عرض کردم بیشتر بیشتر تا که میتوانید در تعلیمات اولاد و عائله خود بکوشید در هر جای که رفتید از طرف من وکیل هستید که این توصیه ام را بعموم ملتّم ابلاغ دارید؛

دیگر تأکید بر پوشیدن البسه وطنی است. درین جرگه من بسیار لحاظ شما را کرده ام! زیرا هر کدام تان تکهای [تکه های] خارجی را پوشیده آمده اید. حالآنکه من از مدتی این شیوه رامحض ترغیب اهالی بسوی تکه های ساخته و بافته شده مملکت افغانیه اختیار نموده ام که بدست خود البسه مامورین دولت تان بجز از تکهای صاف و پاکیزه وطن مقدس تان، دیگر چیزیرا نپوشیده اند. درین خصوص از اشخاص هر ائی و ترکستانی که تکهای ساخته و بافته وطنی خود را پوشیده آمده اند، تشکر میکنم. اگر هر کدام تان از هر

جای که آمده اید، تکه همانجا را پوشیده می آمدید، چقدر خوب میشد که هم نمونه تکهای هر ولایت افغانستان را بما نشان میدادید و هم خیلی از شما خوش میشدم. باید در لویه جرگه آینده همه تان لباسهای وطنی خود ها را پوشیده، بیائید.... ازینرو درین مسئله مهمه نیز شما را از طرف خود وکیل میگیرم که کوشش کنید و تمام ملت را ترغیب بدهید در هر جای که باشند، تکهای بافته وطن خود را بپوشند... و پوشیدن تکهای وطنی نیز برای اقتصاد ما سودمند است». اعلیحضرت ضمناً بر اهمیت انکشاف صنایع تأکید کرد و از تدوین یک نظامنامه در این راستا یادآور شد. در پایان فرمود: «الحمد لله همه فقراتیکه درین مجلس مطرح مذاکره گردید، بدون قیل و قال و گفت و شنید بسیار صورت خوبی را انجام گرفت و جای شکر است بهمان طریق که یکی بودیم و یکی هستیم و بجز از ترقی دین و دولت و ملت خود هیچ آرزوی نداریم.» (شرح مزید در کتاب: رویداد... 354 تا 362)

ابراز امتنان اعضای لویه جرگه:

روز دوشنبه 6 اسد برای امضای تعدیلات و مصوبات اختصاص یافته بود که همه اعضای لویه جرگه باید در پای اسناد مرتبه امضاء و مهر نمایند و فردای آن روز وداع عمومی و رسمی تعیین گردید و در این روز اعضای لویه جرگه در مجموع جهت امتنان از اشتراک در لویه جرگه و الطاف پادشاه معروضه خویش را بحضور اعلیحضرت قرائت کردند، به این عبارات: «به توجه شریعت پروری شهریار ذی اقتدار غازی مان اعلیحضرت امیر المومنین امان الله خان تولواک افغانستان خلد الله ملکه مجلس لویه جرگه که عبارت از علماء و سادات و مشائخ عظام و وکلاء و رؤسای کرام کل مملکت محروسه مان افغانستان بغرض تحقیق و تدقیق در امور شرعیه حنفیه و مسائل جزئیه و کلیه فقهیه

مطهره و انجاح و بهبود مهمات ملکیه و سیاسیه در مرکز دولت علیه متبوعه مان دارالسلطنه کابل تحت ریاست اعلیحضرت پادشاه غازی معظم مان منعقد گردیده و در تحت نظر غور و تدقیق مجلس عالی لویه جرگه در آمد، مخصوصاً مهمات شرعیه مبارکه که در نظامات دولت دخل داده شده بود، از نظر عموم ما علما و مشائخ لویه جرگه گذارش یافت. ما خادمان و پیروان دین مبین متین اسلام فرمایشات و نیات و نظریات پادشاه محبوب القلوب خود مان را یگان یگان بگوش خود ها شنیده و بچشم خود ها مشاهده نموده قلباً احساس کردیم که عموم نظامات موضوعه دولت مستند بر اساس شریعت غرای محمدی (ص) و اجرای احکام قرآن مطابق مذهب مهذب حنفی بوده و هست و میباشد و بعضی روایات ضعیفه که در نظامات دولت مطابق آرا و فتوای علمای مرکزیه قبلاً فتوی داده شده در محل اجرا آمده بود، آن گونه مسائل نتیجه روایات ضعیفه بود که از طرف علماء تجویز گردیده بود و ما علمای لویه جرگه آن مسایل را مطابق احکام شرعیه حنفیه و روایات قویه فقهیه اصلاح نمودیم که هیچگونه شبهه در قلب و خاطرهای عموم ما علمای افغانی باقی نمانده و مسائل مشتبّهه را در ذیل اعلان هذا تذکار نمودیم تا باعث اطمینان کلیه خاطرها و قلوب عموم اسلامیان شود و ما علماء، سادات، مشائخ، وکلاء، رؤسا و عموم برادران دین و اسلامی خود مان را اخبار مینمائیم که هر فردیکه بر خلاف حکومت و دولت معظمه و یا نظامات موضوعه دولت علیه مان به تشبثات خائنانه و یا غرضات شخصیانه بالذات و یا تحریکاً اقدام نماید، اولی الامر در اجرای هر گونه مجازات از حبس و ضرب و نفی الی اعدام در باره اش شرعاً مأذون و مختار است و ما عموم علماء، سادات، مشائخ، رؤسا و وکلاء برای رفع و دفع آنگونه خائنانه که لکه در تاریخ

حیات باشان و شرف ما افغانیان میگذارند، بهر گونه فداکاری حاضر و آماده بودیم و هستیم و میباشیم.»

در پایان این بیانیه اعضای لویه جرگه چهار مقصد آتی را پیشنهاد کردند و از حضور اعلیحضرت خواهش قبولی آنرا نمودند:

1 - تحفه دعاست از طرف ما داعیان دین و دولت اسلامی که الهی بعزت بزرگی خود و حرمت روح پرفتوح حضرت خاتم النبیین صلعم، سلطنت اسلامیة غیوره افغانستان را بزیر لوی شریعت غرای محمدیه و امر اولی الامر معظم مان المجاهد فی سبیل الله الغازی امان الله خان از جمیع دست برد حوادث اجانب و اغتشاشات و اضطرابات داخلی مصئون و مامون داشته همه وقت مشفق و متحدمان بدارد. آمین یا رب العلمین.

2 - بیادگار انعقاد این مجلس اسلامیة عالیة لویه جرگه یک نشان ذیشان توثیق عهد است موسوم به "لویه جرگه" را برای حسن خدمت در راه شریعت و مملکت که اولی الامر غازی مان ابراز فرموده اند، از طرف ملت صادقه شاهانه شان تقدیم مینماید تا که ذات شاهانه هر زمان که نشان موصوف را بسینه بی کینه مبارک خویش نصب نمایند، یادگار خدمات مجاهدانه شاهانه شان در راه دین و دولت و مظهر اطاعت و صداقت و وفاداری و عهد ما نسبت ذات شاهانه بوده سبب شرف و افتخار ما باشد. علاوه لویه جرگه یک میل تفنگ و یک قبضه شمشیر را نیز بحضور مبارک تقدیم مینماید تا ذات شاهانه برای حفظ دین و منافع مملکت مقدسه اسلامیة بمقابل غاصبین حقوق بشریت و انسانیت به استعمال آن شرف اسلامیت و شجاعت افغانیت را ابراز نمایند.

3 - چون لفظ امیر در شریعت و در عرف گاه برای شخصیکه زیر حکم پادشاه باشد مثل امیر عسکر و امیر الجیش و امیر السریه و گاه در باره پادشاه کلان که زیر حکم دیگر نباشد، مثل امیر المؤمنین استعمال میشود، جهت دفع این توهم که آیا

دولت ما زیر حکم است، خدا نخواهد الحمدلله سلطنت افغانستان دارای استقلال داخلی و خارجی بوده یک دولت معظم و مستقل آزاد است، لهذا ما ملت افغانستان امید واریم که لفظ امیر بلفظ امیرالمؤمنین (تول واک) که پادشاه گفته شود، تبدیل یافته عموم ملت افغانستان بعوض الغازی امیر امان الله، الغازی امیرالمؤمنین تول واک امان الله بگویند.

4 - چونکه اعلیحضرت پدر شهید سعید و اعلیحضرت جد امجد مرحوم شما از طرف ملت به القاب سراج الملت و الدین و ضیاء الملت و الدین ملقب بودند، "لویه جرگه" تمنا میکند که اعلیحضرت غازی مان ملقب "سیف الملت و الدین" شوند و این لقب را از طرف لویه جرگه قبول فرمایند.

اعلیحضرت در برابر این چهار خواهش اعضای لویه جرگه فرمودند: «این چهار چیز را که برایم پیش میکنید، در جواب هر کدام آن یکایک عرض میکنم: دعای را که برای آبادی ملت و مملکت خود بعمر من عاجز کرده اید، حق تعالی قبول بگرداند و خداوند اینطور عمر مرا ندهد که بی آسائش شما یک نفس بکشم. خدایا! مرا توفیق اینطور خدمتها را بدهی که در عمر خود ترقیاتی را حاصل کنم تا عالم اسلام و قوم من در آسائش باشد. اگر من زنده باشم یا نباشم، شما ملت عزیزم که مرا بدین نظر لطف و مرحمت می بینید و باینطور یک نشان دیشان که در تمام دنیا هیچیک ملت برای پادشاه خود نداده است، ممتاز و سر فرازم میسازید، تشکر میکنم. اما نشان را چکنم! بس است نشان بهبودیها و ترقیات شما که بر دل من است، نه تنها در حیات من بلکه در زیر خاک هم بر سینه من این نشان شما خواهد بود. پیشتر عرض کردم "جنونی گر کنم ای صاحبان عقل معذورم"، اگر چه از ادب دور است، اما معذورم دارید. بعضی از شما خواهید گفت که نشان ما را از بی پروائی و بی اعتنائی قبول نمیکند، نی! تاجی را که شما ملت بخاندان ما از یک خوشه گندم داده اید

و تا به امروز اولاده همان خاندان سلطنت کرده اند، برآن فخر میکنند. فقط بشرف عسکری خود سوگند میخورم، خدماتی را که برای شما آرزو دارم، هزار یک آنرا تا هنوز نکرده ام. هر وقت که خدمتی بشما ملت و این مملکت خود کردم باز خود میگویم که مستحق فلان نشان هستم. حال محبت شما برای من نشان است والله اگر این نشان از یک آفتاب مجلل میبود، آنقدر خوش نمیشدم که ازین جوش و خروش شما امروز خوش شدم.

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چکند

من دیوانه ترفیات شما هستم. من مجنون تعالیات تان میباشم. والله بذات اقدس الهی قسم است که دیگر آرزوی ندارم، مهربانی کرده مرا از گرفتن نشان معاف کنید و بچشمهای گریه پر و اشک ریزم نظر کرده، اضافه برین تکلیف گرفتن او را بمن نکنید. اگر چه از ادب دور است، لکن من بشرف عسکری خویش که خود را یکفرد عسکر میدانم، قسم خوردم که درین اظهارم ناز و تکلف نمی نمایم.

آمدیم بلقی که لویه جرگه بمن ارزانی میفرماید، آیا بنام من عاجز اسم حضرت الهی شامل باشد، خوب است و بدان خورسند و ممنون باشم و یا به "سیف"؟ در وقتیکه من طفل بودم و هیچ فکرم به امن و امان نبود، نامم از زبان جد امجدم "امان الله" نهاده شده است، دیگر لقبی را که خداوند از لطف و مرحمت خود به من مهربانی فرموده "غازی" است. در اول سلطنت، من نیز بقبول نمودن "شمس الملت و الدین" و "سیف الملت و الدین" تکلیف شدم، اما گفتم که قبول کرده نمیتوانم. خدمت شما صادقانه عرض میکنم که "امان الله" خدمتگذار شما و خادم اسلام است! و خیلی دوست دارم که تا آخر عمر خود بنام "بنده عاجز الله" یاد شوم و در خاک

"الله ، الله" گفته بروم. تنها این لقب غازی را که خدا بمن اعطا و ارزانی فرموده است، کفایت میکند. اگر شما میگوئید که اعلیحضرت امیر مرحوم و اعلیحضرت شهید چرا القاب را قبول کرده بودند، عرض میکنم. البته آنها آنرا لازم دیده باشند، خودم هیچیک خدمتی نکرده ام که تقدیر کرده شود و یا سزاوار این نام باشم. باز اگر خدمتی کرده باشم بمقابل آن امروز این صدا های ملت که از هر گوشه و کنار بگوשמ میرسد، کفایت میکند. تشکر میکنم این بار گران را بگردنم نیندازید.

جوهر مرد به تقلید نگردد حاصل
مخترع شو که دیگرها بتو تقلید کنند

من نمیخواهم که در هر کار تقلید کنم، فقط در اسلامیت تقلید میکنم و بس! همین قدر که گفتید کافی است. آنچه در باب امیرالمؤمنین غازی امان الله تولوak فرمودید، خوب میدانم که در افغانی تولوak گل اختیار را میگویند. هر وقتیکه زبان افغانی [پشتو] بهمه نقاط مملکت افغانستان و در بین مامورین ما رواج یافت، البته خودم نیز بقبول کردن آن حاضرم. امیرالمؤمنین: آیا خلفای راشده (رض) امیر گفته نمیشوند؟ میشوند! آیا آنحضرات بزیر حمایه احدی بودند؟ نی! خاندان ما بهمین دلیل امیر یاد شده اند. حالا شما مختارید که این خادم اسلام را "امیر" میگوئید یا "امیرالمجاهدین" یا "امیرغازی" یا "خادم اسلام" هر چه بگوئید خوب است. هیچ پروائی ندارم. اینهمه از محبت شما است، لکن خودم خود را نسبت بشما خوب میشناسم. بخیال من اگر مرا "امیر امان الله" بگوئید خوب است تا زمانیکه یک خدمت شایان تقدیر و قابل تحسین برای شما ملت و عالم اسلام ابراز کنم. فقط وقار و عزتم در آبادی و بهبودی شما است و بس!

نه از دنیا غمی دارم که عقبی است در پیشم
جنون خدمت خویشم، ازین پس کوچه ها دورم

در خصوص شمشیر: قانوناً و شرعاً و عقلاً شما را ملامت میکنم و قبول کرده نمیتوانم، چرا این شمشیر شما از طلاست و بعضی دانه های الماس هم دارد. فقط برای پاس خاطر و خوشنودی تان همین تفنگ را قبول میکنم و با شما عهد میکنم که در انشای محاربه اگر سرم برود، در پهلوی این تفنگ خواهد بود. تا اولاً سر خود را در راه خدمات شما ملت ندهم، این تفنگ را بدشمنان نخواهم داد.

باقی چیزهای شما را منظور می‌کردم، لکن بنابر دلائلی که عرض کردم، قبول کرده نمیتوانم. باقی خاتمه کلام خود را بدعای ترقی و تعالی عالم اسلام مخصوصاً افغانستان نموده میگویم (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر الله اکبر و لله الحمد)

با آنکه اعضای لویه جرگه چند بار خواهش خویش را مکرراً بیان کردند و اما اعلیحضرت با ابراز ممنونیت از آنها و با این سخنان مجلس لویه جرگه را پایان بخشید: «عزیزانم! پیشترگفتم اگرچه خلاف ادب و خلاف تعظیم است، ببخودانه عرض میکنم که علاوه برین نمیخواهم درین خصوص مرا تکلیف دهید و یا چیزی بگوئید. من آرزوی بهبودی و ترقیات شما را که برای این خادم تان نشان حقیقی است، دارم. درینوقت همین حسیات صادقانه و کلمات اخلاصمندانانه شما را برای من، نشان بلکه بالاتر از آن است، زیاده تکلیف ام ندهید. باقی همه شما را امروز رسماً وداع میکنم و از خدای خود امید دارم که در آینده روشن کننده افکار عموم افغانستان و عالم اسلام، شما باشید و از افکار عالی شما عموم عالم اسلام علی الخصوص افغانستان ترقیات فوق العاده را که در آن رضا و خوشنودی حضرت الهی باشد، بدست بیاورد. غیر خوشنودی حضرت الهی دیگر چیزی را نمیخواهم، شما را به خدا سپردم تا بخیر و عاقبت به خانه های خود بروید.»

اعضای لویه جرگه با این دعائیه که: «شما را هم به خدا می سپاریم. دشمنانت در هر دو جهان خوار و مضطر [بیچاره] باد برب العباد!» (برای شرح مزید درباره مراتب امتنانه لویه جرگه و همچنان ارائه چهار خواهش فوق الذکر و اصرار اعضای لویه جرگه بر قبولی آن از طرف اعلیحضرت، دیده شود کتاب: "رویداد... از صفحه 406 تا 418)

با این ترتیب رویداد لویه جرگه مهم و تاریخی افغانستان بتاريخ 9 اسد 1303 به پایان رسید که شرح مختصر آن فوقاً تقدیم گردید.

مبحث سوم

لویه جرگه سال 1307 ش در پغمان - کابل

تأثیرات سفرشاه و ملکه به کشورهای آسیا و اروپا:

شاه امان الله غازی [از این به بعد با اختصار "اعلیحضرت" نامیده میشود] بعد از حصول استقلال و برقراری روابط سیاسی با بسیاری از کشورهای جهان، تمام نیروی خود را متوجه اصلاحات اداری، اجتماعی و سیاسی کشور کرد. اصلاحات عصرامانی را بطور کل میتوان به سه دوره تقسیم کرد: دوره اول از 1298 تا 1302 ش (1919 تا 1923 م)، دوره دوم از 1304 تا اواخر 1306 ش (1925 تا 1927 م) که البته اغتشاش خوست (1303 - 1304 ش) مرحله اول و دوم را از هم جدا کرد و دوره سوم بعد از عودت از سفر اروپا (سرطان 1307 ش - جون 1928) تاختم دوره سلطنت (24 جدی 1307 ش - 12 جنوری 1929).

طی دوره اول بعد از حصول استقلال، اعلیحضرت کوشید تا بر خرابه های نظام کهنه قبایلی شالوده یک دولت عصری را بر مبنای قانون و نظم به وجود آورد: اصلاحات اداری در داخل ارگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه ها در ساحات مختلف (بیش از 50 نظامنامه)، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده ها و القاب شان همه از جمله نوآوریهای مهم و بسیار بحث انگیز بودند. مسلم است که بسیاری از این نوآوریها به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز از جمله خوانین، زمین دارها، خانواده های اشرافی و به خصوص یک عده علمای دینی محافظه کار و متعصب صدمه رسانید و به تحریک انگلیسها که مثل پلنگ زخمی از استقلال خواهی آن پادشاه و اثرات آن در سرزمین هند در صدد انتقام از او بودند و قیام خوست را براه انداختند و آنرا به یک جنگ تمام عیار در مقابل دولت تبدیل کردند تا بدانوسیله افغانستان را از مسیر تحول مزید باز دارند و بار دیگر آتش جنگ داخلی را در کشور شعله ور سازند. (برای معلومات مزید درباره نوآوریها و عکس العمل محافظه کاران افراطی منتج به قیام خوست "جنگ منگل" گردید، مراجعه شود به: غبار: افغانستان در مسیر تاریخ ...، جلد اول، صفحات 789 تا 811)

قیام خوست وقتی آغاز گردید که در کابل لویه جرگه (1303) در حال تدویر بود و نماینده گان روی مسائل حساس مربوط به نوآوری ها مصروف بحث و مناقشه بودند. قیام خوست زنگهای خطر را برای آینده بصدا درآورد، لذا اعلیحضرت مجبور گردید در لویه جرگه 1303 از یک قسمت اصلاحات

منصرف شود و پس از خاموش ساختن اغتشاش توجه را بار دیگر به آوردن اصلاحات معطوف کرد و به رفع نواقص اداری پرداخت. او برای این مقصد به چند ولایت افغانستان سفر کرد و امور حکومتی را مورد بررسی قرار داد و به مشکلات مردم دادرسی نمود.

در ختم دوره دوم اصلاحات که آرام ترین دوره سلطنت محسوب می‌شد، اعلیحضرت بر طبق فیصله مجلس وزراء و دعوت اغلب کشورها تصمیم گرفت در اس یک هیئت رسمی به معیت ملکه ثریا به یک سفر هشت ماهه به 12 کشور بپردازد. سفر به تاریخ هفت قوس 1307 ش (29 نوامبر 1927) آغاز و بتاريخ 10 سرطان 1307 (اول جولای 1028) بابرگشت به وطن پایان یافت. اعلیحضرت و همراهان در این مدت از کشورهای هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، انگلستان، بلژیک، آلمان، سوئیس، پولند، روسیه، ترکیه و ایران دیدن کرد و با سران حکومت آن کشورها ملاقات و با بعضی ها قرارداد های تجارتي و غيره عقد نمود. این سفر از لحاظ روابط خارجی با اهمیت بود که در نهایت افغانستان را به حیث یک کشور آزاد شامل نقشه جهان ساخت. شاه و ملکه در ممالک اروپائی به شمول انگلستان مورد استقبال شاهانه قرار گرفتند و دیگرشکی برای آزادی افغانستان در هیچ جا باقی نماند.

یک نتیجه بسیار مهم این سفر همانا جذبیت بسیار جدی اعلیحضرت به آزادی ها و پیشرفت های صنعتی و جدید آن کشورها بود که هنگام برگشت به وطن بدون تأمل و رعایت شرایط عینی و ذهنی کشور به شدت بسیار به ادامه نوآوری های بیشترشکلی و حساس پرداخت. این روش، در حالیکه در غیاب او مخالفانش قبلاً بساط قیام را هموار کرده و مخفیانه دست به تحریک اقوام زده بودند، آتش اغتشاش را بار دیگر به سرعت شعله و رساخت که موجب سرنگونی

سلطنت گردید. (برای شرح مزید درباره گزارشات سفر اعلیحضرت دیده شود: وکیلی پوپلزائی، عزیزالدین: "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا"، چاپ دوم، پشاور، 1379)

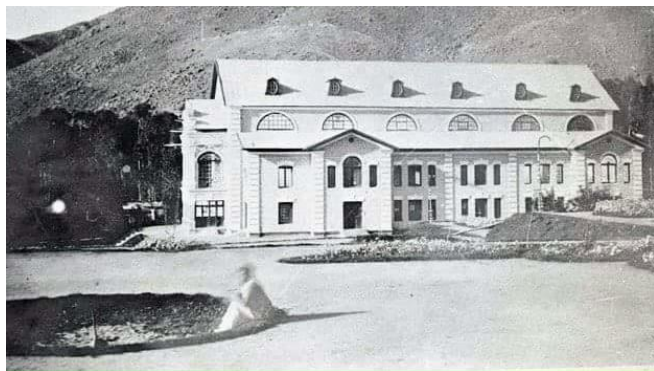
اعلیحضرت به مجرد ورود به کشور در فکر پیاده کردن نوآوری های "انقلابی" خود شد و لویه جرگه را بتاريخ 6 سنبله 1307ش (29 اگست 1928) مشتمل بر یک هزار نماینده جهت ارائه راپور سفر و اقدامات بعدی دولت دریغمان دایر کرد. در این جرگه نمایندگان مجبور شدند تا بجای لباس ملی و محلی، با لباس اروپائی متشمل بردریشی و نکتائی و کلاه شاپوه ملیس شوند و این لباس را دولت به آنها تحفه داد. جرگه پنج روز دوام کرد که بطور کل بحث های آزاد و جدی بین اعضای لویه جرگه و دولت در مسائل مختلف صورت گرفت. جرگه براغلب پیشنهادات دولت با کمی تعدیلات مهر تائید گذاشت، مگر در مورد رفع حجاب زنان، مخصوصاً اینکه شاه از ملکه خواست تا رو بند خود را رسماً در حضور اعضای لویه جرگه از چهره بردارد، مجلس بسیار هیجانی شد و آتش خشم آنها که قبلاً از طریق پروپاگند دشمنان و نشر عکس های جعلی ملکه حین سفر اروپا و عدم رعایت حجاب در "ملک کفر" برافروخته شده بود، به شدت شعله ور گردید. حینیکه اعضای لویه جرگه به محلات خود برگشتند، جریان را به اطلاع مردم رسانیدند و شایعه ای دشمنان را که گویا شاه کافر شده است، بیش از پیش تقویه کردند.

بعد از ختم لویه جرگه اعلیحضرت تصمیم گرفت تابعی از اصلاحات مورد نظر را که در لویه جرگه فرصت ابلاغ نیافته بود، طی یک تعداد جلسات یومیه در قصرستور (عمارت وزارت خارجه) با حضور تعداد کثیر اراکین دولت اعم از ملکی و نظامی و نمایندگان سیاسی دول خارجی

(کور دیپلماتیک) مقیم کابل که با زنان شان دعوت شده بودند، بیان نماید.

گزارش مختصر لویه جرگه:

متأسفانه گزارش مفصل مثل لویه جرگه قبلی درباره رویدادهای مکمل این لویه جرگه در دست نیست و شاید به دلیل اینکه این لویه جرگه در حالی برگزار شد که کشور در یک نوع آرامش قبل از طوفان قرار داشت و جریان لویه جرگه و سپس تدویر کنفرانس ها در قصر ستور از یکطرف و نارضایتی نمایندگان و حلقات محافظه کار مذهبی از طرف دیگر فرصت تدوین و نشر رویداد را میسر نساخت و اگر اسنادی هم در دست بود، با وقوع اغتشاش سقوی و سقوط سلطنت امانی از بین برده شدند. وقتی در چندین کتاب و مأخذ نظر انداختم، جز مطالب مختصر و همسان درباره این لویه جرگه چیزی بیشتر از آن در دستم نرسید، البته با این تفاوت که یک نویسنده با کمی خوشبینی و دیگری با شیوه ای نسبتاً انتقادی ابراز نظر کرده بودند. اینک توجه را به دو مأخذ مهم جلب میدارم:



عمارت "تئاتر و سینما" در پغمان - محل برگزاری لویه جرگه های 1303 و 1307

خلاصه رویداد های لویه جرگه در جریده "امان افغان":

جریده امان افغان در یک شماره مخصوص خود مختصر جریان رویداد های روز اول، دوم و سوم لویه جرگه را چنین به نشر سپرد:

«روز چهارشنبه پنجم سنبله ساعت 9 قبل از ظهر، روز و ساعتی بود که خدای متعال برای افتتاح باب دوم ترقی و تعالی افغانستان مقرر فرموده بود. قبل از ساعت مذکور وکلای ملت دسته دسته به عمارت صحنه تمثیل که برای اجرای جرگه تعیین شده بود، وارد شده و به جاهای خود قرار میگرفتند. در راس مجلس موقع ذات شاهانه قرار داده شده و دوطرف آن وزرای مملکت در عقب آنها وکلاء و در صف وزراء دوطرف تیزنویسان برای قید صورت مجلس نشستند و بداخل تالار وکلاء برکرسی های شان قرار گرفته اند. در لوژها مستمعین ذکور یکطرف و اناث بطرف دیگر جا گرفته همه هدیایات رئیس عزیز شورا را راجع به ترتیبات مجلس می شنیدند. درست ساعت 9 بجه بود که اعلیحضرت عزیز تشریف آوردند و جرگه شروع شد.»

در ادامه گزارش جریده امان افغان آمده است: «صورت مجلس و مذاکرات - اولاً پیشنهاد از طرف رئیس جرگه (ذات همایونی) پیشنهاد و سپس برای همه کس موقع بحث داده میشود، وکلاء هر کدام که بحث میداشتند، از جای خود برخاسته پیشتر آمده در مقابل همایونی ایستاده اعتراضات خود را بیان میکرد. از طرف ذات شاهانه و یا وکلای دیگر دلایل بجواب اعتراض آن اقامه میشد، وقتی که ارباب بحث تمام شده و هیچکس نمی ماند، پس از اکثریت با بلند کردن دست رأی گرفته مسئله تمام میشد. ابتداء افتتاح جرگه با یک نطق غرای ذات شاهانه نموده شد که مبنی بود بر فواید جرگه که اتحاد فکری در مملکت موجود میکند و اینکه وکلاء باید در مصالح مملکت آزادانه بحث کنند و اباحت جرگه تماماً

باساس دین مقدس اسلام موافق است و سائر کلمات زرین شاهانه که فوق العاده مؤثر و جالب دقت بود.»

شاه امان الله غازی پس از مراسم افتتاحیه ضمن سخنرانی مبسوط خود در باره ایجاد تحولات جهت ترقی و تعالی کشور از لزوم تبدیل شورای دولت به شورای ملی سخن گفت و فرمود: «منتظر بودم، همینکه قابلیت مملکت قدری پیش برود و وکلای ملت بتوانند شورای مملکت را اداره کنند، این حق را باوشان بدهم. اینست که امروز این قابلیت را در وکلاء ملاحظه کرده و این حق را بملت میدهم». سپس قانون انتخابات وکلاء طرح و لایحه آنرا سرمنشی حضور غلام صدیق خان [چرخ] قرائت کرد که بعد از بحث و مذاکره مواد ذیل به تصویب و از طرف جرگه تصدیق شد که مختصر آن در جریده امان افغان به نشر رسیده است، از اینقرار:

«1- عده وکلای ملت به شورای ملی یکصد و پنجاه نفر است.
2- تقسیم وکلای از هر سمت به جدول ملحقه این نظامنامه است.

3- شرایط انتخاب کنندگان: تبعه افغانستان باشند، سن شان از 20 سال کم نباشد، در منطقه انتخاب متوطن یا اقلأ شش ماه قبل در آنجا ساکن باشند.

4- کسانی که حق انتخاب ندارند، آنانی که زیر وصایت باشند، تجاری که به تقصیر مفلس شده باشند، محکومین جنایات.

5- کسانی که بواسطه شغل و مقام خود از انتخاب محروم اند: صاحب منصبان و ضابطان و افراد عسکری و پولیس کوتوالی و ژاندارمه.

6- شرایط انتخاب شوندگان یعنی وکلاء: تابعیت افغانی داشته باشند، خارجی هائیکه تبدیل تابعیت کرده اند بعد از اخذ تذکره ده سال در افغانستان اقامت کرده باشند، دارای سواد باشند (اقوامیکه فکر میشود اوشان خواننده ندارند، استثناءً اجازه دارند تا ناخوان [بیسواد] انتخاب کنند و در کابل تعلیم صوتی

غازی [اصول سواد آموزی که شاه آنرا تدوین نموده بود و در کورسهای اکابر تدریس میگردید] را بنمایند، سن شان تا دوره چهارم انتخاب کم از بیست و پنج سال، بعد از آن ازیسی و بیش از هفتاد نباشد، معروف راستکاری و صداقت باشند، متشبتین خاندان شاهی خواه بلاواسطه [مستقیم] مثل پسر، برادر و عم شاه یا با واسطه [غیرمستقیم] مثل برادر زاده و پسر عم شاه در صورت داشتن شرایط فوق از شاه اجازه بگیرند.

7 - محرومین حق انتخاب وکالت: صاحب منصبان و ضابطان و افراد عسکری و پلیس کوتوالی و ژاندرمه، مامورینی که بخواهند وکیل شوند در محل ماموریت خود قبل از اقدام به وکالت از ماموریت استعفی بدهند و اگر در غیر محل ماموریت انتخاب شوند، بعد از انتخاب استعفی بدهند و تاجرهای مفلس به تقصیر هم حق انتخاب ندارند.»

نویسنده جریده امان افغان می افزاید: مواد فوق که در این نظامنامه مهم بود، تصدیق و برای تصویب باقی مواد جزئی آن به مجلس جداگانه مرکب از یک یک نفر از وکلای هر ایالت موکول شد. ساعت دوازده فرا رسید، اعلیحضرت عزیز جرگه را ختم فرمودند و فرمودند که فردا راپورت سه ساله وطن تان یعنی بعد از لویه جرگه 1303 را سمع خواهید کرد و مجلس منحل [تعطیل] شد. فردا روز پنجشنبه مورخ 6 سنبله باز هم بساعت 9 جرگه آغاز شد و قبل از ظهر به قرائت گزارش ترقیات سه ساله و توضیحات اعلیحضرت گذشت بعد از ظهر جرگه روی موضوعات آتی بحث را آغاز کرد: 1- عفو مجازات فقط مخصوص شخص پادشاه باشد و هیچکس دیگر نتواند آثار صلاح و توبه مجرمین را قبول کند، زیرا قبول آثار صلاح و توبه که حق قاضی اول پادشاه است.

- 2 - تشکیل یک اداره تفتیش مستقل به زیر امر مستقیم اعلیحضرت که عندالزوم یا موقع شکایت و کلاهی شورای ملی از کار یک اداره فوری برای تفتیش اعزام شود و نیز تشکیل یک هیئت تفتیش در هر وزارت خانه زیر امر وزیر آن وزارت برای تفتیش اداره های ما تحت آن وزارت.
 - 3 - تأسیس یک دارالعجزه و دارالمجانین و ایتمام به هر مرکز ولایت و حکومتی اعلی به مصارفیکه ملت بدهد.
 - 4 - قرار درباب شمار مال مواشی که به هر سال اجرا شود.
 - 5 - مدت خدمت عسکری برای اشخاصیکه قرعۀ نفوس شان ظاهر شود بعد از این سه سال است.
 - 6 - الغای قبول شدن پول عوض عسکری که هر شخص اسمش ظاهر شود، خودش بالذات رفته خدمت کند و آینده پول قطعاً قبول نشود.
 - 7 - در نظامنامه جزا، جزای مجرمین که به تعزیر محکوم میشوند، بالتصریح تعیین شود.»
- در گزارش جریده امان افغان آمده است که: «در این روز همین مواد بحث از طرف عموم جرگه تصویب و تصدیق شد.»
- بروز سوم جرگه (جمعه 7 سنبله) قبل از ظهر موارد آتی بحث شد که مختصر آن چنین است:
- 1- الغای تمام نشانها از افغانستان که آینده به هیچکس نشان داده نمیشود، غیر از اشخاصیکه در موقع محاربه خدمت کرده باشند، برای آنها نشان استقلال حربی داده شود. کسانیکه از سابق نشان گرفته اند، بطور یادگار نگهدارند؛ حق تعلیق آنها هیچکس از اشخاص داخلی و خارجی ندارند....
 - 2 - الغای تمام لباسهای رسمی، در آینده لباس ملکی سیاه ساده و از نظامی خاکی معمولی با روب و کمر بند سرشانه.
 - 3 - الغای تمام رتبه های ملکی اول، دوم و سوم.

4 - الغای همه القاب رسیمه، که آینده تنها به لفظ "عزیز" کفایت شود، مانند اعلیحضرت عزیز و وزیر خارجه عزیز و سائره.

در جلسه بعد از ظهر نکات ذیل مطرح گردید:

1 - ملاها و خطیب هائیکه در افغانستان میخوانند ملت را رهنمائی کنند، باید برای معلوم کردن مقدار لیاقت آنها... درهرولایت یک هیئت ممتحنه مرکب از قضات محاکم عدلیه و علمای زبده همان ولایت و حکومتی اعلی تشکیل شود. اشخاص مذکور نزد هیئت ممتحنه آمده اول امتحان بدهند و شهادت نامه بگیرند، سپس به رهنمائی و خطابت مجاز خواهند بود.

2 - ملاهای تعلیم یافته که از نزد دیوبند به مملکت ما می آیند، چون ممکن است دربین آنها بسا اشخاص شریر و مفسد بلکه خائن و پروپاغاند چی اجنبی هم باشد، لهذا تعلیم یافته های دیوبند اگر هندی و خارجی باشند، از افغانستان اخراج و آینده حق داخل شدن به افغانستان نداشته باشند؛ اگر از تبعه افغانی باشند، دریک جای مخصوص که حکومت تعیین کند برای یک مدتی سکونت کنند تا حکومت اوشان را تجربه کند و ببیند که خوب هستند یا بد.

3 - مجرمینی که فرار میکنند، محاکمه آنها باید با وکالت مدعی العموم اجرا و تعیین جزا براوشان بشود و اموال او تحت نگرانی حکومت باشد دریک مدتی که حکومت تعیین میکند، اگر حاضر شدند و خود را تبرئه کردند، خوب و الا هروقت گرفتار شوند، بهمان جزا رسانیده شوند.

4 - تأسیس محاکم عصری که با دلائل و قراین و امارات حکم کند.

5 - وکلای شورای ملی باید مستقیماً از هر علاقه و محل برای شورای ملی انتخاب شوند.

6 - در نایب الحکومگی ها و حکومتات اعلی مجلس مشوره موجود بوده پایانتز از آن یعنی در حکومت کلان و حکومتی ها و علاقه داری ها لازم نیست.

7 - برای خرید 50 هزار تفنگ جدید از فرانسه که با یک فابریک فرانسوی فی تفنگ جاغور دار با هزار دانه کارطوس به 8 پوند انگلیسی قرار داد شده و حکومت خریداری مینماید، عموم وکلای ملت با یک احساسات بسیار پرحرارت خواهش کردند که از فی نفر ذکور رعیتی افغانستان که پانزده سال عمر داشته باشد، پنج افغانی و از مامورین یک ماهه معاش بصورت اعانه قبول شود. در این موقع یک جوان جدی و با حرارت که غلام محی الدین خان وکیل شهرکابل بود، پیش آمده و بعد از اظهار بسیار وطنخواهی خواهش کرد که از مال شخصی خود او برای این مقصد که تهیه وسایل محافظه وطن است یک لک افغانی بصورت اعانه قبول شود. از طرف عموم با کف زدن‌ها و تقدیرات خیلی پرجوش استقبال شد که اعلیحضرت در پایان جلسه از او اظهار ممنونیت کرد.

روز یکشنبه 10 سنبله پنجمین روز جرگه بود، جرگه در وقت معینه در حضور اعلیحضرت آغاز گردید و نخست مسئله تعدیل بیرق مطرح شد و ایشان فرمودند که: «رنگ بیرق بیک اصول موزون طوری اصلاح شود که رنگ سیاه را [که در جهاد استقلال برافراشته شده بود - کاظم] ترک کنیم، زیرا آن رنگ ماتمی در زمانی بود که ما تحت الحمايه بوده حیات ما لکه دار بود و هم رنگ و علامت بیرق افغانستان [باید] طوری باشد که به بیرق های دول اجنبی مشابهت نداشته باشد. لهذا قراریکه من بیرق های ممالک اجنبی را دیده ام، یک بیرقی بطور نقشه در کاغذ طرح کرده ام و اینک بشما ارائه میکنم، اگر مناسب دیدید آنرا تصویب کنید.»

نقشه بیرق بعموم ارائه شد؛ رنگ بیرق سه نوع به سه حصه اتخاذ شده بود: اول سیاه، دوم سرخ و سوم سبز. در وسط

بیرق علامت کوه های افغانستان و در راس همه اسم مبارک "الله" بالاتر از آن نوشته شده و دور طلوع آفتاب نشان داده شده، کوه ها به خوشه های گندم مزین شده بود. در این موقع اعلیحضرت در زمینه چنین توضیح دادند: «در این بیرق اساسی تنها اسم مبارک "الله" موجودیت وطن خود را نوشته ام، زیرا ما تنها رضای خدای خود و ترقیات وطن خود را می‌خواهیم. در حصه اول بیرق که رنگ سیاه طرح شده گویا یکنوع از تاریخ افغانستان نمایندگی میکند، زیرا رنگ سیاه علامت اینست که افغانستان استقلال نداشت، حیات ملت افغانستان داغدار و ماتمدار بود. رنگ سرخ نشانه خونریزی ها و جان سپای ملت افغان است که خون خود را جان خود را در راه حصول استقلال مملکت خود نثار کردند و استقلال مملکت خود را با هزاران جان سپاری بکف آوردند. رنگ سبز نمونه اینست که افغانستان جوان بعد از دارا شدن نعمت استقلال رو به وادی ترقی و تعالی گذاشته و بگام های تند و سریع بسوی ارتقای کامل می‌شتابد و امروز از هر حیث این مملکت جوان فوق العاده ترقی کرده هر گوشه و کنار مملکت به نباتات علوم و فنون و سیر تکامل خویش سبز و شاداب گردیده است. کوهها علامت اینست که مملکت ما یک مملکت کوهستانی است و طلوع آفتاب از راست آنها نشان میدهد که جلال و اقبال افغانستان طلوع کرده و مملکت ما جزو ممالک شرق است و از دنیای شرق بشمار می‌رویم. اینهم از آن معلومات میشود. خوشه های گندم دلیل اینست که مملکت ما یک مملکت زراعتی و یک مملکت حاصلداری است. پس اگر شما این بیرق را تصویب میکنید، بفرمائید.»

بیرق مذکور از طرف عموم و کلا تصویب شد و از طرف بعضی و کلا اینقدر پیشنهاد شد که نام "محمد" نیز بعد از نام پاک "الله" به بیرق نوشته و زیاد شود. این فکر از طرف اعلیحضرت منظور شد و خود ذات همایونی اسم "محمد" را

به بیرق رسم نمودند. بعد از آن اعلیحضرت فرمودند: «هرکسی که این بیرق را تصویب کرده و بزیر این بیرق و نام الله و محمد فداکاری میکند و در راه ترقیات مملکت خود خدمت مینماید و در حفاظت استقلال مملکت خود جان سپاری مینماید، به آواز بلند بگوید "الله اکبر"». در این موقع با یک هیجان و هلهله شادمانی از طرف شاملین جرگه نعره "الله اکبر یا محمد" بلند شده و کف زدنها و گریه چنان اظهار احساسات شروع گردید که تا پنج دقیقه همین نعره الله اکبر و کف زدنها و گریه در بین حضار دوام داشت. بعد از آنکه بیرق مذکور از طرف عموم تصویب و احترام شد، اعلیحضرت فرمودند: «این بیرق را همیشه احترام کنید و استقلال مملکت خود را از شرین ترین چیزهای حیات خود بدانید و نگذارید دست اجنبی در مملکت شما دراز باشد.»

پس از این اعلیحضرت توجه را به موضوعات دیگر جرگه معطوف کرد و فرمود: «در جرگه سابق [روز قبل] تنها سه ماده اساسی تصویب شد، باقی مواد لازمه را که تا 250 ماده خواهد شد، البته شورای ملی ترتیب و تصویب خواهد نمود» و با این گفته روی بطرف وکلاء کرد و پرسید که: شما تصویب میکنید چیزهایی را که شورای ملی تصویب کند گویا عیناً در جرگه تصویب شده است؟» [این موضوع] از طرف عموم تصویب گردید. اعلیحضرت فرمودند که: «یک مسئله در باب لویه جرگه بیان میشود که چون وکلاء در پارلمان حاضر شده و مسائل حل و فصل میشود، لهذا وکلای شورای ملی باید اختیاراتام داشته باشد و جرگه بعد از پنجسال در پنجسال بصورتی انعقاد شود که شما وکلای ملت در مرکز بصفت مهمان نزد من آمده و از ترقیات مملکت خود با خبر شوید و استفسار نمائید.» [این موضوع] از طرف عموم تصویب گردید.

با این ترتیب لویه جرگه به پایان رسید و در خاتمه اعلیحضرت فرمودند که: «امروز بساعت یک بجه مجلس خصوصی از تمام شما وکلاء تشکیل میشود و وکلای پارلمان انتخاب میشود. روز دیگر ورقه های مصوبه جرگه بشما داده میشود و روز بعد آن خدماتی را که در مسافرت دول اروپا بشما نموده ام و احتراماتی را که از طرف شاهان و رؤسای جمهور دیده ام، بشما شرح میدهم. در این موقع عموم وکلاء تصویب نموده و جرگه [قبل از ظهر] خاتمه یافت. بعد از ظهر وقتی همه حاضر مجلس شدند، اعلیحضرت در باب انتخاب وکلای پارلمان با اوشان فرمودند که: « همه وکلاء به هر ولایت و محل خود رفته به اصول انتخاب مستقیم مجدداً به پارلمان از طرف ملت انتخاب شوند. اعلیحضرت به تصویب وکلاء موافقت فرموده و بالاخره وکلاء مرخص شدند. (برای شرح مزید دیده شود. آهنگ، پوهاند محمد کاظم: "سیر ژورنالیزم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1378، صفحه 277 - 288، به نقل از: جریده امان افغان، شماره فوق العاده از جریان لویه جرگه سوم 1307 در پغمان)

بیان رویداد لویه جرگه در کتاب "لودویک آدامک":

مأخذ دیگری که بر رویدادهای لویه جرگه 1307 بصورت فشرده و اما جامع روشنی انداخته، کتاب "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، اثر افغانستان شناس معروف امریکائی - اطریشی "لودویک آدامک" است که در یک قسمت فصل چهارم زیر عنوان "سفر و شکست امان الله" مطالبی دارد که اهم آنرا ذیلاً اقتباس میدارم:

وقتی اعلیحضرت پس از سفر به دوازده کشور که بیش از هفت ماه بطول انجامید، از راه قندهار به کابل مواصلت کرد، مردم کابل برای سه روز بازگشت او را جشن گرفتند و از او و هیئت معیتی او به گرمی استقبال کردند. آدامک

می نویسد: «بعد از آن امان الله برای استراحت چندروز به پغمان رفت. پادشاه افغانستان نمیتوانست برای مدت طولانی غیرفعال باشد، زیرا او امر داده بود تا لویه جرگه دایر شود... یک هزارنماینده از سران قبایل، اشخاص برجسته قراء و اعضای علمای دینی گردهم جمع آمده بودند. آنها مجبور ساخته شدند تا دستارها و لباسهای عنعنوی و محلی خود را عوض کنند و به پوشیدن کرتی و پطلون سیاه و پیراهن سفید و نکتائی سیاه و کلاه شاپوه نرم و سیاه وادار شدند. این لباس بطور تحفه از طرف دولت برای نمایندگان ملت تهیه گردیده و در همه اوقاتی که در پغمان بودند، آنرا می پوشیدند.»



یک تعداد اعضای لویه جرگه 1307 پغمان با لباس مخصوص

قابل ذکر است که قبل از تشکیل این لویه جرگه جراید نیمه رسمی پایتخت به تبلیغات آغاز نموده و به مردم توصیه کردند که بجای شخصیت های محافظه کار و متعصب دینی - مذهبی، باید اشخاص خیره و میانه رو را به نمایندگی خویش انتخاب دارند. (نوید، سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان..."، مترجم: محمد نعیم مجددی،

هرات، 1388، صفحه 173 به استناد جریده انیس، مورخ 27 جولای و 5 آگست 1928)

لویه جرگه تحت همان نظم که در لویه جرگه 1303 برطبق نظامنامه خاص دایر شده بود، بار دیگر به همان شکل و نظم برای پنج روز در پغمان ادامه یافت و بروز 29 آگست 1928 [6 سنبله 1307ش] آغاز گردید.

آدامک می نویسد: «امان الله جلسه اول را چنان افتتاح کرد که در آن وانمود ساخت که او به حیث زمامدار افغانستان حرف نمی زند و آنها را به قبول پیشنهادهای خود مجبور نمیسازد. برای آنها گفت که وظیفه شان است تا آزادانه درباره کشور خود تبادل افکار کنند و صحبت نمایند، مگر اصرار ورزید که به فیصله ای که توسط اکثریت آراء گرفته میشود، احترام کرد و به آن پایدار ماند و مخالفت نمایندگان ملت را به تصامیم اکثریت آراء خیانت به خود، به خانواده، به ملت و به پیغمبر (ص) تلقی کرد. امان الله قرار گذاشت که هر چه با دین اسلام مغایرت داشته باشد، نمیتواند مورد بحث قرار گیرد.»

عمده ترین فیصله روز اول اجلاس لویه جرگه، موضوع تشکیل شورای ملی بود. آدامک در زمینه می نگارد: «در جلسه اول فیصله شد که شورای دولت باید با یک پارلمان یا شورای ملی که توسط ملت آزادانه انتخاب شود، تعویض گردد. اشخاص رسمی حکومت نمیتوانند به عضویت شورای ملی انتخاب شوند. شورای ملی باید با لویه جرگه هم آهنگی داشته باشد.» آدامک می افزاید که: «خطابه افتتاحیه امان الله با کف زدن ها و هلله ها بدرقه شد. بعد از آن غلام صدیق خان منشی کابینه و پادشاه مسوده قانون انتخابات اعضای پارلمان یا شورای ملی را قرائت کرد.»

در جلسه روز دوم مورخ 30 آگست نخست راپور فعالیت های وزرای مختلف در ظرف سه سال گذشته خوانده شد و بعد از آن بحث درباره چند موضوع صورت گرفت. آدامک خلاصه این تصاویر را چنین بیان میکند: «لویه جرگه قیود و شرایطی را وضع کرد که قدرت عفو از قضات و حکام گرفته شود و این قدرت تنها برای پادشاه تفویض گردد؛ از رشوه، سوء استفاده و زجر و دشنام دادن جلوگیری شود؛ یک هیئت تحقیق و تفتیش مستقل تشکیل گردد تا به مظالم و شکایات ولایات رسیدگی کند؛ مدت خدمت عسکری از دو سال به سه سال تمديد یابد و برای همه اجباری باشد، در آن استثناء نمیگنجد و نه عوضی گرفتن مجاز دانسته میشود، تطبیق تعزیر ممنوع شود زیرا ساحه آن بسیار وسیع است از پیشانی ترشی تا حکم قتل را در برمیگیرد، لذا جزا ها باید بصورت قاطع تعریف و مشخص گردند؛ بالاخره به تقاضای اعضای لویه جرگه و تطبیق درست مالیات بر مواشی، لازم دیده شد تا هر سال سرشماری و احصائیه گیری مواشی صورت گیرد.»

در اجلاس روز سوم لویه جرگه (مورخه 9 سنبله مطابق 31 آگست) فیصله بعمل آمد که: «جمله عناوین و القاب رسمی را از بین بردارند و همچنان القاب اجتماعی را ملغی سازند و بنابراین همه اشخاص رسمی را بدون در نظر داشت مقام و منزلت به کمال سادگی "عزیز" خطاب نمایند، مثل عزیز محترم، وزیر عزیز و امثالهم. حتی امان الله پادشاه نیز میخواست او را هم "پادشاه عزیز" خطاب کنند، اما اعضای لویه جرگه این پیشنهاد او را قبول نکردند و اصرار ورزیدند که امان الله لقب خود یعنی "علیحضرت" را حفظ نمایند. همچنان فیصله شد که لباسهای مجلل رسمی و یونیفورم های قیمندار باید از بین برود و در اوقات رسمی و مراسم اجتماعی باید لباسهای ساده برای اشخاص ملکی درپیشی سیاه

و برای اشخاص نظامی دریشی خاکی تخصیص داده شود. علاوه بر آن جمیع مدالها و نشانهای تزییناتی از بین برداشته شود، به استثنای نشان استقلال که برای اشخاص بسیار فعال و نافع ملی و فاتحان و قهرمانان نظامی اعطا میشود... و نیز ملاها که به حیث امام، معلم یا واعظ و وظیفه داشتند، باید تابع امتحان دانسته شوند و بعد از امتحان و اخذ تصدیق نامه اجازه دارند تا وظایف خود را انجام دهند. علاوه ملا هائیکه از خارج بودند، بخصوص آنهائیکه از مدرسه دیوبند هند فارغ التحصیل شده بودند، برای شان اجازه داده نشود که داخل افغانستان به گردش بپردازند، زیرا آنها مردمان بد و شریر و پروپاگندچی خارج و خائن شمرده میشوند. کسانیکه از چنگ قانون فرار کرده اند و یا فرار میکنند، باید توسط نمایندگان ملت برحسب قانون دستگیر شود و نیز محاکم عصری که درحال تأسیس اند، باید قرار خود را به اساس سند و شواهد صادر کنند، نه آنکه توسط اصول قدیمه گواهی و شهادت...»

آدامک در ادامه می نویسد: «درپایان جلسه امان الله اعلام کرد که او 53 هزار تنگ خریداری کرده و اراده دارد تا 50 هزار دیگر هم با 50 میلیون گلوله [هرفنگ با یک هزار کارتوس] و مهمات دیگر آن خریداری کند و قیمت آن از درک کمک و اعانه جمیع افراد کشور که بالاتر از سن پانزده باشد فی نفر پنج افغانی و تادیه یک ماهه معاش مامورین دولت برای یک مرتبه پرداخته خواهد شد.» آدامک می افزاید: «برطبق اخبار منتشره درمطبوعات افغانستان این اعلان امیر با شوق و ذوق پذیرفته شد و نماینده کابل - غلام محی الدین گفت که او حاضر است برای این هدف مقدس یک لک افغانی اعانه بدهد و از دیگران هم خواهش کرد تا از او پیروی کنند.»

در جلسه روز چهارم (مورخه دهم سنبله مطابق اول سپتمبر) یک قسمت زیاد وقت صرف مباحثه پیرامون قانون مامورین و مسایل مربوط آن گردید، طوریکه آدامک می نگارد: برای جلوگیری از تخطی باید مامورین دولت در شروع مأموریت، دارائی خود را با عاید سالانه آن ثبت نمایند. این اوراق باید بدسترس هیئت تفتیش گذاشته شود و آنچه اضافه از مصارف آنها باقی می ماند، یا چشمه عایداتی آنها وانمود میگردد و یا آنکه حاصل تخطی و اختلاس آنها بشمار می رود که در اینصورت موجب تنبیه و جزاء پنداشته میشود. همچنان قانون مامورین که زیربحث بود، درباره ترفیعات و مصارف سفریه حین انجام وظیفه، نیز مطالبی را در برداشت که در این مجلس روی آن بحث صورت گرفت و در عین زمان فیصله شد که معاش مامورین دولت توسط شورای ملی تعیین گردد. از همه مهمتر تصمیم گرفته شد که مامورین دولت نمیتوانند بیش از یک زن داشته باشند. علاوه پیشنهاد شد تا حداقل سن ازدواج برای پسران 22 سالگی و برای دختران 18 سالگی تعیین گردد، اما این نظر بعد از مباحثات زیاد به اکثریت مطلق آراء رد شد، زیرا با اصول اسلامی همخوانی نداشت. در اخیر مجلس چهارم، امان الله شاه پیشنهاد کرد که خانم او به حیث ملکه و پسرش شهزاده رحمت الله را که در آنوقت شش ساله بود، به حیث وارث تاج و تخت و ولیعهد افغانستان بشناسند. این پیشنهاد اخیر با کف زدن و هلهله زیاد پذیرفته شد و تصویب گردید.

یکی از پر جنجال ترین اقدامات عصر امانی موضوع رفع حجاب بود که حتی در سقوط رژیم نقش بسیار عمده بازی کرد. در نتیجه همین طرز فکر بود که شاه امان الله در لویه جرگه پغمان (1307) از ملکه ثریا خواست تا به حیث اولین زنان افغان روپوش خود را در حضور نمایندگان مردم بطور رسمی از چهره بردارد و بدینوسیله به رفع حجاب رسمیت

دهد. لویه جرگه نه تنها به رفع حجاب مهر تائید نگذاشت، بلکه اکثر نمایندگان از این پیش آمد شاه و ملکه منزجر گردیدند و حتی بعضی ها صدای اعتراض را نیز بلند کردند. رفع حجاب بزعم شاه امان الله برداشتن برقع (چادری) بود که برطبق عنعنه زنان مکلف به پوشیدن آن بودند. او ستر شرعی را که شامل کف دستها و روی زن نیست و بارعایت آن زن میتواند بکار و مشغله متناسب به حال خود بپردازد، قبول داشت و حتی به قول وکیلی پولزائی شاه در لویه جرگه پغمان گفت: "من مسئله حجاب را آزاد میگذارم" و علاوه کرد: "تنها چیزیکه رعایت آنرا مینمایم مسئله ستر شرعی است، یعنی اگر دیدم بیشتر از حدودیکه در شرع انور آمده است مثلاً دستها الی بند و روی الی زرخ، اگر بیش از این بی ستر دیدم، مجازات و ازان جلوگیری خواهم کرد" (وکیلی پولزائی: "سفرهای غازی امان الله شاه .."، صفحه 277)

قابل ذکر است که به تعداد 12 نفر از خانم ها از جمله اعضای "انجمن حمایت زنان" در لویه جرگه 1307 پغمان به حیث وکلای طبقه نسوان تعیین شدند؛ این اولین بار است که زنان کشور در مجمع بزرگ ملی و تقنینی در کنار مردان با حقوق مساوی، البته در صف جداگانه اشتراک کردند.

مسلم است که مخالفت و برخورد عنعنه گراها و عناصر محافظه کار در برابر تجدد و نوآوریها در جوامع مختلف همیشه با یکنوع مقاومت برضد تحول همراه بوده که حتی بعضاً با قیامهای مسلحانه و سقوط رژیم ها و حکومت کشورها منتج شده است. در جامعه مردسالار افغانستان که زنان جز ملکیت شخصی مرد شناخته میشوند و قادر به دفاع از حقوق خود نیستند، هر نوع تلاش برای رهایی آنها از طرف دولت و اصلاحات دستوری از بالا بطور عموم با مقاومت های نسبی مواجه گردیده است. این مقاومت ها در عصر امانی بیشتر از آنکه در سطح ملی و مردمی تبارز

کند، در سطح قشری و توسط گروپهای علاقمند به قدرت برآه انداخته شد که بدون شک در عقب آن دست قوی انگلیس ها بطور محسوس و اما نامرئی فعال بود.

در روز اخیر اجلاس لویه جرگه (مورخه 11 سنبله مطابق دوم سپتمبر) اعلیحضرت از لویه جرگه تقاضا کرد تا بیرق ملی جدید افغانستان را تصویب نمایند. او گفت که: یکی از الوان رنگ بیرق باید سیاه باشد تا دوره ماتم و بدبختی را که افغانستان کاملاً آزاد نبود، بیاد آورد، همچنان به اساس پیشنهاد او بیرق کشور حاوی سه رنگ سیاه، سرخ و سبز باشد که در آن سمبول آفتاب سرکشیده از قله های پربرف و به دوطرف آن خوشه های از گندم و در وسط آن نام "الله" به حیث نشان بیرق ثبت شود.

آدامک در این باره از شاه مان الله نقل قول میکند که رنگهای بیرق و نشان آنرا چنین تعبیر کرده است: «رنگ سیاه را رنگ ماتم و زمانیکه افغانستان تحت حمایت غیر بود، رنگ سرخ - رنگ قطرات خونی است که برای کسب آزادی ریختانده شده است و از آن نمایندگی میکند که آزادی خون بهای ما است و رنگ سبز - رنگ امیدواری، نوید، آزادی و پیشرفتهایی است که در آینده نصیب مان میشود. کوه ها مثل افغانستان است و طلوع آفتاب پیشرفت و انکشاف افغانستان را به نمایش میگذارد، خوشه گندم علامه است که احمد شاه بابا آنرا در تاجپوشی در سال 1747 (1126ش) بر سر خود نهاد و گفت که من به تاج دیگر ضرورت ندارم.» (آدامک، لودویک: "روابط خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست"، چاپ اول به زبان انگلیسی، پوهنتون اریزونا، 1974، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1377، صفحات 189 تا 193)

با این ترتیب لویه جرگه 1307 به پایان رسید، اما اعلیحضرت فرصت نیافت یا لازم ندید تا راجع به دیگر موضوعات مورد علاقه خود در لویه جرگه ابراز نظر کند و شاید هم به دلیل اینکه فکر میکرد اعضای لویه جرگه به آن چندان علاقمند نخواهند بود. لذا او تصمیم گرفت ادامه موضوعات را در یک فضای دیگر به سمع مردم و به خصوص مامورین عالیرتبه نظامی و ملکی دولت، اعضای شورای دولت و تعدادی از روشنفکران و معاریف و بزرگان شهر کابل با خانم های شان برساند. به همین دلیل اعلیحضرت یک ماه بعد از ختم لویه جرگه بتاريخ 10 میزان (2 اکتوبر) برای چهار روز متواتر الی 13 میزان (5 اکتوبر) جلسات دیگر را با اشتراک در حدود 600 نفر به شمول اعضای کوردپلماتیک و خانم های شان در قصر ستور (وزارت خارجه) دائر کرد.

جلسات در قصر ستور:

در جلسه روز اول قصر ستور اعلیحضرت بیشتر به شرحی درباره سفر خود و موفقیت حاصله از آن پرداخت و نتایج سیاسی سفر خود را چنین بیان کرد: «عقد پیمان دوستی با مصر، ترکیه، سوئیس، پولند، جاپان، فنلند، لاتویا، لایبیریا و همچنان پیمان ترانزیتی به پولند عقد شد. پیمانهای دیگری آماده امضاء با آستریا، هالند، دنمارک، سوئدن، ناروی، چین، یمن، حجاز و مکسیکو شده است. از امان الله در همه جا پذیرائی های شاندار از طرف خانواده های شاهی برتانیای و نیز کشورهای دیگر به شمول بلشویک های اتحاد شوروی صورت گرفت.» (آدامک: روابط خارجی... صفحه 194)

در گزارش مربوط به مصارف سفر و خریداری اسلحه، ماشین آلات و وسائل تخنیکی و فابریکات اعلیحضرت نیز ارقامی را ارائه کرد و گفت که همه اسناد مربوطه جهت

غور و تدقیق حسابی به وزارت مالیه ارائه گردیده و مصارف سفر (بدون خریداریها) به 19 لک و پنجاه و یک هزار افغانی (1.9 میلیون افغانی) میرسد، درحالیکه به ارزش مبلغ یک کرور و 28 لک و 88 هزار افغانی (12.9 میلیون افغانی) از طرف مقامات رسمی کشورها به حیث تحفه و هدایا بما داده شده که بعد از وضع مصارف سفر، به مبلغ یک کرور و 9 لک و 38 هزار افغانی (تقریباً 11 میلیون افغانی) عاید حال ما گردیده است. (برای شرح مزید دیده شود: گزارش مختصر این سفر برگرفته از بیانات شفاهی اعلیحضرت که بعداً به قید تحریر درآمد و به نشر رسید و متن آن با لست مکمل خریداریها درکتاب "سفرهای غازی امان الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا"، ... صفحه 208 تا 220 نیز درج است. آدامک میالغ خریداری ها را برحسب محاسبه آلمانها به مبلغ 14 میلیون مارک نقد در ایتالیا و فرانسه و در حدود 6 میلیون مارک در جرمنی وانمود میکنند، (صفحه 194)

در روز دوم اجلاس درقصر ستورا اعلیحضرت نخست درمورد تعلیمات عسکری صحبت کرد و اراده و نیت خود را مبنی بر انکشاف مکتب حربیه و توسعه تشکیلات آن بیان نمود و گفت که صاحب منصبان عسکری از مرید شدن و دست پیرگرفتن ممنوع میباشند؛ عساکر باید مهارتهای حیاتی و صنعتی را در دوره عسکری خود فرا گیرند که بعد از ختم دوره مکلفیت بتوانند آنها تطبیق و به دیگران بیاموزند و عضو مفید و صالح جامعه شوند. همچنان او بر صاحب منصبان عسکری دستور داد تا یک ماه معاش خود را برای خریداری اسلحه جدید و همچنان یک ماه معاش خود را برای تأسیس کلوپ عسکری اعانه دهند. اعلیحضرت راجع به تزئید معاشات عسکری نیز سخن گفت و در باره انکشاف معارف در ولایات کشور به شکل شعب مکاتب عالی آلمانی

و فرانسوی که در کابل قبلاً تأسیس شده بودند، نیز مطالبی اظهار کرد. در پایان این اجلاس او باردیگر به حداقل سن ازدواج برای جوانان اشاره کرد و گفت که شاگردان در دورهٔ مکتب ازدواج کرده نمیتوانند.

موضوع مهم و جنجال برانگیز را اعلیحضرت در روز سوم اجلاس مطرح کرد و آن عبارت بود از بحث بر لزوم برقع یا چادری برای زنان و گفت: در ظرف دوماه چادری معموله زنان باید به شکل دیگر تعویض گردد، زیرا این چادری مانند "خیمه" بوده و هنگام راه رفتن آنها را با خطر افتادن و به زمین خوردن مواجه می سازد. بجای آن زنان میتوانند به مثل زنان ترکی روبندی را که مثل یک دستمال است و قسمت پایانی آن روی را می پوشاند، استفاده کنند که البته پوشیدن آن اختیاری خواهد بود. او علاوه کرد که چادری و حتی روبند از وجایب اسلامی نیست و با این تذکر از ملکه ثریا خواست تا روبند خود را بردارد و خطاب به خانم های حاضر مجلس گفت تا آنها نیز از ملکه پیروی نمایند، ولی ملکه با تائی اینکار کرد و حضار مجلس به استقبال این امر کف زدند. در پایان اعلیحضرت باردیگر گفتار خود را متوجه ملاحا ساخت و از تعصب و جاهلیت آنها سخن گفت و علاوه کرد که آنها مسئول جمله عوام فریبی ها و منبع تمام تعصبات بیجا و پخش نادانی در جامعه میباشند.

در خطابه روز چهارم که بروز 13 میزان ادامه یافت اعلیحضرت اعلام کرد که قبلاً شیر احمد خان (رئیس شورای دولت) را به حیث صدراعظم تعیین کرده بود تا کابینه خود را تشکیل و برای شورای ملی معرفی دارد، اما چون موصوف موفق نشد تا افغانهای نخبه را شامل کابینه خود سازد، لذا خودم داوطلب اینکار میشوم و تشکیل کابینه را نموده و آنرا به شورای ملی معرفی میدارم. به نقل از آدامک، اعلیحضرت گفتار خود را با چنین جملات خاتمه داد: «من

پادشاه انقلابی هستم و آرزو دارم تا انقلاب را در هر جهت زندگی کشور خود به وجود آورم و از جمله مامورین دولت، کسانی که بصورت شعوری جرأت نمیکنند با من همکاری نمایند، باید از کارشان استعفی دهند.» در این محفل یکی از کسانی که استعفی خود را اعلام کرد، عبدالرحمن خان لودین - رئیس عمومی گمرکات بود. (درباره جریانات قصر ستوردیده شود - آدامک: "روابط خارجی افغانستان... صفحه 193 تا 196)

ارزیابی عمومی و علل سقوط :

علل سقوط دوره امانی یک موضوع مغلق و چندین جانبه است که اگر از دلیل عمده و اساسی آن یعنی توطئه های مکرر انگلیسها از شروع سلطنت تا پایان آن به اشکال و ذرایع مختلف بگذریم و تحلیل شرح و مستند آنرا به کتاب قطور و پرمحتوای داکتر عبدالرحمن زمانی تحت عنوان "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس" (چاپ جلال آباد سال 1391ش) و اگذار شویم، میتوان علل و دلایل دیگر را در امور داخلی نیز در آن نیدخل دانست که از جمله یکی آن مربوط به نوآوریهای بعضاً بی لزوم در کشور میگردد. در این ارتباط نمیتوان از این واقعیت انکار کرد که در یک جامعه عنعنوی و محافظه کار که ذهنیت عامه تحت الشعاع ارزش های قبیلوی قرار دارد، برای مشروعیت و پایداری این ارزشها که رنگ و خصلت دینی و مذهبی بر آن داده شده و اعتبار آن تا سرحد تقدس بالا رفته است، هر نوع نوآوریها و اصلاحات تجدد گرایانه به مثابه نفی این ارزشها و در نهایت توهین به ذهنیت عامه و عنعنات مربوط تلقی میگردد. در قبال این وضع، وقوع برخوردها و جدال عمیق بین عنعنه گرایان و تجدد خواهان تا شعله و روشن شدن جنگ و خونریزی یک پدیده واضح و غیر قابل تردید محسوب میشود، مگر آنکه جناح تجددگرا، چنان قوی و مجهز با وسایل و امکانات جهت

تطبیق نوآوری ها باشد که توان قیام و مقاومت را از محافظه کاران سلب نماید.

در دهه دوم قرن بیستم هنگامیکه سه کشور مسلمان هریک ترکیه، ایران و افغانستان تقریباً همزمان راه تحول و تجدد را پیش گرفتند، دوکشور اول الذکر با استفاده از قدرت نظامی و سرکوب گر دولت، اصلاحات را به منصفه اجراء گذاشتند و عنعنه گراها نتوانستند برضد آن قیام کنند. در افغانستان اعلیحضرت امان الله غازی بدون توجه اساسی به استحکام قوت نظامی، خواست فقط به استدلال و منطق از طریق صحبت و ارشاد پروگرام اصلاحی خود را عملی سازد و گفت: «امروز وقت قلم است، نه شمشیر!»

این روش در جامعه عنعنوی افغانستان که چشم مردم هنوز در روشنی تمدن عصری باز نشده بود و حتی ضدیت شان با استعمار انگلیس، در ضدیت با تجددگرائی غربی بازتاب یافته بود، هر نوع نوآوری غربی معادل به کفر پنداشته شد و بر علیه آن موقف خصمانه اتخاذ گردید. به گفته اولسن: «هرگاه لباس غربی برای شاه و حامیان تجدد طلب او معرف اشاعه تجدد بود، برای عامه مردم هرگاه صریحا در تشابه با کفر نبود، حداقل اهانت به عنعنات آنها تلقی میشد» (اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل زمر، دنمارک، 2001، صفحه 130). بخصوص وقتیکه این نوآوریها منافع گروپی و شخصی سران قبایل و رهبران مذهبی و علمای دینی را مستقیم یا غیرمستقیم تهدید میکرد، آنوقت همه آنها در برابر تجدد دست بهم داده مجدانه در امحای آن وارد میدان عمل میشدند. در افغانستان دوره کوتاه ده ساله سلطنت شاه امان الله مواجه با همین حالت گردید.

هرگاه نقش بعض شخصیتهای سرشناس مذهبی را در تحریک مردم به قیام علیه رژیم امانی بدقت بررسی کنیم،

واضح میگردد که بیشترین تلاش آنها برای اعاده مجدد نفوذ شان در دستگاه دولت به حیث شریک السلطنه بود. آنها دلیل ضد اسلامی بودن اصلاحات را وسیله نیل به هدف خود قرار دادند. چون اعلیحضرت معتقد بود که عناصر محافظه کار و قدرت طلب قومی در برابر اصلاحات او سنگ اندازی میکنند، بناً در صدد آن شد تا از نفوذ آنها در امور دولتی بکاهد. الغای وقف، از بین بردن عنعنه پیری و مریدی در بین منسوبین عسکری، منع فعالیت ملاهای تحصیل کرده در مدرسه "دیوبند" هند و محدود ساختن صلاحیت قضات در جزایای تعزیری و غیره جز همین پالیسی اعلیحضرت بود.

بعضی ها فکر میکنند که اختلاف نظر اعلیحضرت با قشر محافظه کار مذهبی بعد از آنکه او از سفر اروپا برگشت و بعضی نوآورها را اعلام کرد، تقویه شد. این نظر درست نیست، زیرا اعلیحضرت بعد از قیام خوست به مخالفت عناصر مذکور پی برده و بارها علناً در برابر آنها موقف گرفته بود. حتی در روز حرکت به صوب اروپا، خطاب به مردم چنین گفت: «سفرم به خارج خاص برای منفعت شما است و بس. اگر نیامدم، بیاد داشته باشید که از وطن تان دفاع کنید و یک ملت واحد باشید، زیر سلطه و حکمرانی پادشاه مستبد به سر نبرید، به هدایات من گوش کنید، به خرافات عقیده نداشته باشید، زیرا بعضی ملاهای بی خرد دین را یک زنجیر برای تان ساخته و چیزهای غلط برای تان میگویند و شما را فریب میدهند، مطابق اوامر خدا و رسول (ص) رفتار کنید به چیزهاییکه ملاها میگویند، باور نکنید. در مقابل زنان از مدارا و ترحم کار بگیرید، شما همه از یک کشور هستید و با هم برادر میباشید، زنان مانند شما حق دارند و انسان اند، بیشتر از یک زن نگیرید و اطفال تانرا به مکتب بفرستید و ثروت تانرا در تعلیم و تربیه اولاد تان بمصرف برسانید.»

(استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان 1919 - 1929"، مترجم: یارمحمد کوهسار کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380، صفحه 51)

لازم به تذکر است که در این موقع مخالفان به حمایت و هدایت انگلیس ها و با استفاده از غیبت پادشاه دست به تحریکات جدی علیه نظام زده و اوضاع را نا آرام ساخته بودند. اعلیحضرت کوشید طی این لویه جرگه از یکطرف دست آوردهای سفر خود را به اطلاع نمایندگان برساند و از طرف دیگر سعی کرد تا تحریکات مخالفان را علیه نظام و شخص خود حتی المقدور خنثی سازد. لذا در این لویه جرگه شاه حاضر شد از بعضی اصلاحات که پس از مراجعت از سفر به کشور رویدست گرفته بود، تاحدی برگشت نماید. (برای شرح مزید دیده شود: متن اعلامیه مردم شنوار علیه اقدامات شاه و نیز فرمان اعلیحضرت مبنی بر مسامحه و گذشت شامل 18 فقره، در کتاب: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد، از این قلم، چاپ کابل، 2005، صفحه 160 تا 164)

اما برای اینکار بسیار دیر شده بود و اوضاع روبه بحران و وخامت میرفت، تا آنکه در اثر اغتشاش داخلی و عروج حبیب الله کلکانی بتاریخ 28 جدی 1307 ش (17 جنوری 1929م) کابل بدست قوای سقوی سقوط کرد. اعلیحضرت چند روز قبل از سقوط کابل و استعفی از سلطنت به قندهار رفت و با مشاهده خطر تشدید یک جنگ بزرگ داخلی که در آن احتمال خونریزی بسیار و ایجاد درز عمیق بین مردم و شقاق ملی متصور بود، برای جلوگیری از این وضع از اعاده سلطنت منصرف و کشور را ترک نمود.

بخش چهارم

لویه جرگه 1309 در دوره سلطنت محمد نادرشاه

چگونه محمد نادرشاه به سلطنت رسید؟

پس از انقراض دوره امانی و سقوط رژیم سکوی زمام امور کشور بدست یک خانواده جدید افتاد که از احفاد سردار سلطان محمد خان (مشهور به طلائی) و منسوب به پسرش سردار یحیی خان بود و از این سلسله سپهسالار محمد نادر خان اولین کسی بود که پس از تلاشهای زیاد به کمک انگلیسها به مقام سلطنت افغانستان رسید. راجع به چگونگی رسیدن موصوف به سلطنت افغانستان طی تجمع یک تعداد در قصر سلامخانه ارگ کابل که بتاريخ 24 میزان 1308ش (16 اکتوبر 1929م) که هدف آن ابرازخرسندی از ورود سپهسالار و عرض تبریکی اشخاصی معدودی به مناسبت فتح کابل و شکست قوای سکوی بود و به هیچ وجه ماهیت جرگه را نداشت، اما دعوتاً موضوع خلای قدرت درکشور از طرف یکی از همراهان سپهسالار محمد نادرخان مطرح گردید و درخواست شد تا سپهسالار قبول سلطنت کند و در ظرف چند دقیقه منتج به قبولی این پیشنهاد از طرف سپهسالار گردید و به این شکل او به پادشاهی رسید.

دگر جنرال عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوای هوایی و مدافع هوایی در رژیم شاهی که در وقت بیعت به سپهسالار محمد نادر خان به حیث یک صاحب منصب مسلکی و تحصیل یافته در رشته هوایی در محفل بیعت

در "سلام خانه" ارگ حضور داشت، در مورد اینکه چگونه محمد نادر خان به پادشاهی رسید، چشم دید خود را در کتاب خاطرات خود چنین بیان میکند: «بعد از اشغال کابل توسط قوای شاه ولی خان [بعداً مارشال]، سپهسالار محمد نادر خان [از چهلستون - حومه کابل] به کابل تشریف آوردند. بروز تشریف آوری شان یک عده مامورین اسبق ملکی و عسکری و یک تعداد سرشناسان و یک تعداد مردم جنوبی به سلام خانه [سالون بزرگ در داخل ارگ که در زمان امیر عبدالرحمن خان برای محافل بزرگ دربار اعمار شده بود و تا هنوز هم پابرجاست] گردهم آمدند و منتظر تشریف آوری وی شدند. بعد از چندی تخمین ساعت یازده بجه سپهسالار نادرخان با دوبرادر شان مارشال شاه ولی خان و جنرال شاه محمود خان و همچنان محمد گل خان مومند و الله نواز خان داخل سلام خانه شدند و محمد نادرخان لباس ملکی به تن داشت و کرتی اش به طرز عسکری چهار جیبه و برجست و موزه به پا داشت، بر سر خود لنگی خاکی زده بود. مارشال شاه ولیخان و جنرال شاه محمود خان لباس های خاکی پوشیده بودند با چکمه های جاجی که بالای چکمه قطارها به کمر و شانه و لباس خاکی، چپلی، کلاه و لنگی به سر داشتند؛ محمد گل خان لباس وطنی و الله نواز خان لباس ملکی در برداشت. مردم چک چک کرده بعد از آن سپهسالار محمد نادر خان فرمودند که: "وظیفه من بود که آنهایی را که تاج و تخت افغانستان را غصب کرده بودند [گروه مسمی به "سقوی"]، از قدرت براندازم و چنانچه انداختم. حالا وظیفه شما مردم است که پادشاه خود را انتخاب کنید."»

دگر جنرال عبدالرزاق خان در ادامه می نویسد: «پس از این گفتار فیض محمدخان زکریا و غلام محمد خان وردک به وکالت حاضرین گفت که: "همه ما، شما را به پادشاهی خود قبول کردیم!"، سپهسالار نادرخان فرمود که: "شما فکر کنید

امان الله خان هم موجود است و دیگر اشخاص هم موجود است. ممکن شخص دیگری را در نظر بگیرید؛" باز همین دو نفر به وکالت همه گفتند: "نه، ما شما را به پادشاهی خود قبول میکنیم؛" در این وقت سپهسالار کمی عقب رفته با برادر ها و هیئتی که همایش بود، مثل محمد گل خان و الله نواز خان سرگوشی کردند و بعد از یک دو دقیقه سرگوشی پس آمدند و ب مردم [حاضرین] گفتند: "در صورت اصرار شما من پادشاهی شما را قبول کردم." (عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384، صفحه 32)

در این ارتباط قابل ذکر است که قبل از ورود سپهسالار به کابل در اولین مجلس منعقدۀ چهلستون فقط سه نفر - هر یک محمد ولی خان وکیل سلطنت در عهدامانی، شیر احمد خان زکریا (شوهر خواهر نادر خان) و میر هاشم خان وزیر مالیه امانی نظر دادند که بهتر است سپهسالار به حیث وکیل سلطنت شناخته شود و موضوع پادشاهی به لویه جرگه موکول گردد؛ به این نظراهمیت داده نشد و بیان آن بر سرنوشت سه نفر در آینده تأثیر منفی گذاشت. (رشتیاء، سید قاسم: "خاطرات سیاسی 1311-1371"، ویرجینیا، 1997، صفحه 9)

مشخصه های عمده رژیم جدید:

رژیم جدید با توسل به مشخصه های ذیل آغاز به کار کرد:

1 - اعلیحضرت محمدنادر شاه باآنکه به حیث یک شخص به سلطنت رسید، اما او سلطنت را عطیۀ خداوندی برای همه خانواده خود میدانست که در اثر تلاش مداوم برادران و منسوبین خانواده، همه باهم به آن دست یافته بودند. روی این ملحوظ اولین هدف شاه جدید، استحکام پایه های سلطنت خانوادگی بود به این زعم که قدرت دولت باید همه در دست و اختیار انحصاری اعضای خانواده او قرار گیرد و هیچ فرد و خانواده دیگر در آن مدعی و معترض نباشد. لذا شاه جدید

در کابینه خود مقام صدارت را به برادر خود محمد هاشم خان، مقام وزارت حربیه را به برادر دیگر خود شاه محمود خان، وزارت دربار به پسر عم خود احمد شاه خان، وزارت خارجه را به فیض محمد خان زکریا از بنی اعمام خود، وزارت داخله را به محمد گل خان مومند که مثل برادر برای او خدمت کرده بود، تفویض کرد. به همین ترتیب جوانان خانواده را نیز در پست های حساس ملکی و نظامی مقرر نمود که صلاحیت عملی آنها به مراتب بیشتر از آمران ظاهری شان بود.

2 - محمد نادر شاه با تجربه ای که از رژیم امانی آموخته بود یعنی "هر رژیم که با مذهبیهون "سیاسی" سر مخالفت می گرفت، دچار مشکل میشد و برعکس کنار آمدن با آنها موجب سهولت و آسودگی رژیم میگردید"، کوشید تا از یک طرف با رهبران مذهبی و علمای با نفوذ دینی و از طرف دیگر با سران قبایل و شخصیت های قومی البته تا آنجاییکه آنها به شاه و خاندان او سر اطاعت بگذارند، به نحوی کنار آید و آنها را بدور خاندان جا دهد و در مقامهای بلند که بیشتر ماهیت اعزازی داشتند، بکار گمارد. به این اساس فضل عمر مجددی ملقب به نور المشایخ را که از مخالفان سرسخت شاه امان الله غازی بود، به وزارت عدلیه گماشت؛ تأسیس جمعیت العلماء در سال 1931 قدم دیگر در این راه بود که بدانوسیله یک عده علمای دینی بانفوذ به حیث مامور در خدمت دولت قرار گرفتند و دولت از وجود شان نفع تبلیغاتی مبنی بر پابندی بر اصول دینی را از یکطرف و مشروعیت مذهبی اجراءات دولت را از طرف دیگر بر آورده ساخت. رهبران مذهبی و علمای دینی نیز برعکس دوره امانی مجبور بودند که با حکومت از راه همکاری و تقاضای پیش آیند و در بدل مقام، نقش سیاسی را در تائید هدایات حکومت بر عهده گیرند، زیرا آنها دیگر از بیرون حمایت نمی شدند و انگلیسها نیز ضرورت نداشتند از وجود رهبران مذهبی و علمای دینی علیه رژیم بهره برداری

کنند. اکنون انگلیسها می کوشیدند تا این رهبران و علما را در خدمت رژیم جدید و در جهت استحکام آن به خدمت وادارند. (برای شرح مزید دیده شود: اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل زمر، دانمارک 2001، صفحه 175 تا 177)

3- زیر نظر گرفتن سران قبایل و شخصیت های بانفوذ محلی و قومی شیوه ای دیگری بود که دولت آنها را در داخل تشکیل خود جا داد و به حیثیت محلی و قومی آنها افزود و بیشتر به همین منظور اکثر آنها را زیر سقف گویا "شورای ملی" جا داد و نیز با تشکیل "مجلس اعیان" عده دیگر را مصروف کار ساخت. با آنکه به تشکیل آن دو مرجع تقنینی وجه و ماهیت مردمی داده شد و آنرا یک قدم عمده بسوی اشتراک مردم در دولت جلوه دادند، ولی هدف مافی الضمیر آن بود که درشورا و مجلس اعیان سران قبایل و شخصیت های بانفوذ قومی و محلی را مصروف سازند تا آنها را از محلات شان به مرکز آورده و به نحوی تحت مراقبت قرار دهند و در عین زمان آنها را با اشتراک در امور دولتی، به مامور و معاش خور دولت تبدیل نمایند. با این شیوه دیده میشود که تمرکز قدرت در دست خاندان سلطنتی و تأمین منافع خانوادگی در راس همه اهداف و اقدامات رژیم قرار گرفت و در حاشیه آن رهبران مذهبی و دینی و همچنان سران قومی و قبایلی به حیث ستونهای محکم حمایتی، شریک در قدرت دولتی شدند.

4- کابینه در آن زمان 9 عضو داشت که وزارت های کلیدی بدست خاندانی و باقی در دست "مخلصین" بود. تمام قضایای عمده کشور در کابینه "اصلی ارگ" یعنی برادران شاه محرمانه حل و فصل شده و صدراعظم بدون چون چرا تصویب و امضای مجلس وزراء را در فیصله های می گرفت. (دیده شود: غبار: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، صفحه 56)

5 - محمدنادرشاه و "شرکاء" به منظور استحکام سلطنت خاندانی و استقرار اوضاع درکشور از همان روزهای اول به تصفیه مخالفان و سرکوبی آنها پرداختند که یکی هم تصفیه امیرحبیب الله کلکانی و یاران نزدیک او بود که همه درکوه دامن گردهم آمده بودند. محمد نادرشاه هیئتی را نزد کلکانی فرستاد و درحاشیه قرآن تعهد نمود که در صورت ورود به کابل او را عفوخواهد کرد. کلکانی با 12 تن از یاران خود به کابل آمدند، همه زیر نظارت گرفته شدند و عفو آنها اعلان گردید؛ مگر عرایض از طرف مردم (!) به شاه ارسال شد که شاه نمی تواند حق مردم را ببخشد. بهر صورت شاه برای اخذ انتقام این دوازده تن محبوس را به مردم سپرد. همان بود که آنها به تاریخ 24 عقرب 1308 درپای دیوار شمالی ارگ تیرباران گردیدند و اجسادشان برای چند روز درچمن حضوری به دار آویخته ماند.

به همین ترتیب محمد نادرشاه برای از بین بردن مخالفان و رقبای قدرت به تصفیه آنها آغاز کرد، عده ای از شخصیت ها و خانواده های صاحب نفوذ را یکی بعد دیگر زندانی ساخت و تعدادی را کشت و نیز بعضی از خانواده ها را برای همیشه از کار برکنار و خانه نشین کرد و این شیوه سالهای متمادی بعد از شهادت او ادامه یافت. (برای شرح مزید دیده شود مأخذ متعدد از جمله یکی هم: صدیق چرخ، خالد: "برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان"، جلد اول و دوم، هالند، چاپ دوم، 1391)

اعلام خط مشی اساسی حکومت:

اولین اقدام محمد نادرشاه فعال ساختن چرخهای اداری حکومت بود که در قدم اول با صدور یک فرمان بتاریخ 23 میزان 1308 متعاقب رسیدن به سلطنت خط مشی اساسی حکومت جدید را تحت "ده فقره" اعلام کرد و آن درحقیقت

محور عمومی همه اجراءات حکومت را برای سالهای دراز به شمول محتویات قانون اساسی تشکیل میداد.

سالنامه مجله کابل سال 1311 پس از گذشت تقریباً سه سال برای بار اول مشی ده فقره ای فوق الذکر را به نشر سپرد که در آن بعد از ذکر سوانح شاه جدید، چنین آمده است: «ذات همایونی در موقع قبول زمامداری وطن را محتاج اصلاحات بیشماری دیده و چنین مناسب شمردند که بجهت اصلاحات امور ملت و مملکت که هدف آمال ملوکانه قرار گرفته بود، خط مشی یعنی نصب العین خود شان را معین فرمایند. بنابراین در اول امر خط مشی خود شان را که مآل آن قرار آتی است، به عامه ملت اعلام و اظهار فرمودند:

اول - حکومت موجوده موافق باحکام دین مقدس اسلام و مذهب مهذب حنفی امور مملکت را اداره و اجراء خواهد کرد و برای اینکه شریعت غرای محمد(ص) در امور مملکتی قایم و دایم باشد، ریاست شورای ملی و وزارت عدلیه مسؤل میباشند و شعبه احتساب از امور لازمی این حکومت است که به یک صورت منظم این شعبه دائر خواهد شد. موافق به احکام دین، اهالی افغانستان بدون امتیاز قومیت و نژاد باهم برادر و در حقوق مساوی یکدیگر شناخته میشود. حجاب در افغانستان بدین و شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم قایم خواهد بود.

دوم - منع رشوت و شراب نوشی: در حال مامورین حکومت از هر مدارجی که باشند، در وزارت عدلیه به قرآن عظیم الشان عهد خواهند نمود که هیچگاه رشوت و هدیه از اهالی نمی گیرند، بپاک نفسی و پاک دامنی خدمت خلق الله را اجراء میکنند و بدولت متبوعه خویش از امروز به بعد خیانت مالی یا عملی نمی نمایند و صادقانه به وظیفه خویش می پردازند. جزای شراب نوشی موافق به شریعت محمدی (ص)

داده خواهد شد. فروش ظاهر و خفیه شراب در تمام افغانستان ممنوع است. اهالی بساختن شراب مجاز نیست. در خانه که شراب ساخته شود یا دکانیکه شراب بفروشد، دولت چون تحقیق کرد و به ثبوت رسید، ضبط میشود و اشخاص جزای شرعی خواهند دید. اگر به مامور حکو

مت ثابت شد که شراب می نوشد، علاوه از جزای شرعی از ماموریت طرد میشود. تبعه خارجه ازین حکم متنثنی [مستنثی] است.

سوم - امور حربیه افغانستان برای حفظ استقلال و نگهداشت امنیت مملکت: حکومت موجوده میخواید یک قشون منظم با اسلحه ساخت جدید تشکیل کند و نهایت توجه باین مسئله که حیات و ممانت افغانستان وابسته اوست، صرف می نماید و برای اینکه صاحب منصبان نظامی ما تعلیم یافته شوند و از علوم و فنون حربی دنیای متمدن و استعمال آلات و ادوات حرب بدانند، مکتب حربیه زود از زود تشکیل و ترتیب میگردد. مسئله گرفتن عسکر به صورت قومی و خوش برضا جاری میشود.

چهارم - ادامه و برقراری و استحکام مناسبات افغانستان با دول خارجه: مثل زمان امان الله خان مناسبات افغانستان با دول خارجه که جریان داشت، جریان خواهد کرد و حکومت موجوده دوستی و سلوک مرغوب دول متحابه را نسبت به افغانستان آرزو و خواهش دارد و هم حکومت موجوده با تمام موجودیت خود برای حفظ و استقلال افغانستان و ارائه کردن نظر دوستانه و خیرخواهانه خویش با دول معاهدین حاضر و آماده است.

پنجم - امور داخله: وزارت داخله در تعیین حکام و مامورین ولایات و حکومتی های اعلی و کلان و باقی حکام اهتمام و توجه تام خواهد کرد که کار به اهل کار داده شود و فهرست

مامورین خویش را به مجلس انتخاب خواهد داد تا غور و تحقیق کرده شود و هم برای ترمیم و تعمیم تلیفون و تلگراف سعی و کوشش خواهد نمود و انتظام پوسته را بصورت خوبترین و آسانترین تأمین خواهد نمود. برای ترمیم راه های عبور و مرور موتر، گادی زود از زود توجه خواهد نمود.

ششم - مالیات را وزارت مالیه بصورت خوب اداره خواهد کرد و کوشش خواهد نمود که تمام ولایات اقساط مالیه را مثل سابق به خزینة دولت تادیه کنند. محصولات گمرکی هم در گمرک جاهای ولایات مثل سابق گرفته میشود. باقیاتیکه درملک مانده باشد، بطریق مراعات جمع میشود، اما تسهیلات داده خواهد شد تا اشخاص باقی ده خوار و پریشان نشوند، و هم دولت دچار زحمت نگردد، آنچه حکومتهای سابق نسبت به باقیات حکم معافی دراعلانها نموده اند، منظور است.

هفتم - تجارت و زراعت افغانستان امروز از پیشتر بیشتر باین شعبه کار احتیاج دارد و میخواهد با دول ایران، ایتالیا، فرانسه، بریطانیا، اتحاد جماهیر اشتراکیه، امریکا، بلجیم، جرمنی، جاپان و غیره دولیکه آرزو داشته باشند، مناسبات تجارتي خود را باز کند و از دول متمدن درین راه استفاده نماید، راه آهن را زود از زود آغاز کند و معادن افغانستان را بکار بیندازد، نهرهای آب برای زراعت تعمیر نماید، حکومت موجوده میخواهد وسایل زراعتی دنیای متمدن را تا اندازه امکان در زراعت افغانستان تطبیق نماید.

هشتم - علم و فن برای ترقیات دینی و دنیوی افغانستان از اهم ضروریات شمرده میشود و حکومت حاضره این مسئله را خیلی اهم میداند، هر وقتیکه شورای ملی تشکیل و وکلای ملی جمع شوند، امید است راه خوبتری نسبت باین مسئله یافته

شود که تا ملت خود را برای حفاظت خودش علماً مستعد ساخته بتواند.

نهم - شورای ملت: وکلای ملت از تمام اهالی بمرکز میرسند، صورت انتخاب بطور سابق بوده، وکلاء را اهالی از دانشمندان و علما و صادقان و بهی خواهان که ملت بر آنها اعتماد کلی داشته باشد، انتخاب خواهند کرد، وزیرای دولت و حکام مسئول وکلای ملت خواهند بود، ریاست شوری حق تفتیش خواهد داشت و رئیس شورای ملت از طرف وکلای ملت انتخاب میشود.

دهم - صدراعظم با انتخاب و منظوری شاهانه تعیین میشود و صدراعظم کابینه وزراء را تشکیل کرده بحضور شاهانه معرفی مینماید و منظوری حاصل میکند. (پایان خط مشی)

عمده ترین تغییر به مقایسه دوره امانی در فقره اول خط مشی جدید گنجانیده شده است و آنهم در موارد آتی: 1- قدرت قضائی کاملاً در حیطه صلاحیت رهبران مذهبی و علمای دینی قرار گرفت و کود جزا (نظامنامه جزای عمومی 1302) که صلاحیت قضات را در مورد جزاهای تعزیری محدود ساخته بود، دوباره به قضات ارجاع شد؛ 2 - اداره احتساب دوباره به فعالیت آغاز کرد؛ 3- اهالی کشور فقط از نظر قومیت و نژاد حائز حقوق مساوی شناخته شدند؛ 4- در تعبیر حجاب به اساس شریعت عملاً دستور داده شد که از آن به بعد زنان مکلف به پوشیدن برقع (چادری) هستند.

علاوئاً آنچه در خط مشی فوق قابل تعمق به نظر میرسد، همانا فقره هشتم آنست که درباره انکشاف معارف "علم و فن" چنین تصمیم گرفته شد که: «علم و فن برای ترقیات دینی و دنیوی افغانستان از اهم ضروریات شمرده میشود و حکومت حاضر، این مسئله را خیلی اهم میدانند، هر وقتیکه شورای ملی تشکیل و وکلای ملت جمع شوند، امید است راه خوبتری

نسبت باین مسئله ساخته بتواند.» با این عبارت حکومت صلاحیت خود را در موضوع "علم و فن" یعنی معارف علناً به شورای ملی انتقال داد و این نکته میرساند که حکومت در مسائل معارف دچار مشکل بود و جرأت نکرد در زمینه مشی خود را مشخصاً و بطور واضح ابلاغ نماید.

برطبق ماده دهم اعلامیه فوق اولین کاری که محمد نادرشاه کرد بوسیله فرمان مورخ 22 عقرب 1308 برادر خود سردار محمد هاشم خان را به حیث صدراعظم مقرر کرد و موصوف لست 9 نفر اعضای کابینه خود را به شاه تقدیم و منظوری حاصل نمود که بدین ترتیب حکومت به کار آغاز کرد.

تدویر لویه جرگه 1309:

به اساس فقره نهم خط مشی فوق، بتاريخ 18 سنبله 1309 (9 سپتمبر 1930) حکومت با نشر فرمان شاهی لویه جرگه را در کابل دائر نمود که در آن از 207 نفر مامورین عالی رتبه و 18 نفر اعضای کور دپلماتیک مقیم کابل (به حیث سامع و مشاهد) و به تعداد 299 نفر از شخصیت های مطلوب و لایات به حیث نماینده گان مردم دعوت بعمل آمد تا در لویه جرگه اشتراک نمایند که تعداد اشتراک کنندگان به شمول شخص صدراعظم و وزراء در این لویه جرگه جمعاً به 525 نفر رسید. جرگه تحت ریاست صدراعظم محمد هاشم خان که از طرف شاه برای انجام این وظیفه تعیین شده بود، در قصر "ستور" (وزارت خارجه) دائر گردید. با آنکه هدف اصلی تدویر این لویه جرگه بطور غیر مستقیم همانا گذاشتن مَهر مشروعیت بر سلطنت محمد نادرشاه بود، اما در اجندای رسمی آن موضوعات فرعی از جمله تصویب لایحه انتخابات شورای ملی، لایحه وکلای مجلس مشوره و لایات، نشانها و القاب دولت، تصویب رنگ و نشان بیرق) گنجانیده

شده بود. علاوهً یک موضوع دیگر بطور عامدانه و غیرمعمول که طرح آن در لویه جرگه مورد نداشت، نیز مطرح گردید و آنهم تقاضا نامه و خواهش شاه سابق غازی امان الله خان بود که برای مطالبه دارایی شخصی خودش و ملکه ثریا یعنی "عین المال" عنوانی شخص محمد نادرشاه نوشته بود. محمد نادرشاه این نامه را برای بحث به لویه جرگه رویت داد و جرگه نظر خود را مبنی بر رد درخواست شاه سابق با لحن غیرمعمول و تحقیرآمیز به تصویب رسانید و آنرا عنوانی محمد نادرشاه ارسال داشت که محتوای آن عین خصومت رژیم جدید را با شاه سابق بیان میکرد.

تصاویر لویه جرگه:

لویه جرگه پس از ده روز موضوعات ذیل را به تصویب رسانید:

«1 - لایحه شورای ملی بحضور ما قرائت گردید. با توضیحاتی که از طرف مجلس در آن نموده شد، قناعت ما به صحت آن حاصل آمده و اینک از موافقت خود نسبت لایحه مذکور امضاء و امر اجرای آنرا از حکومت عادل خویش تمنا میکنیم.»

این لایحه تحت عنوان "اصول انتخابات وکلای شورای ملی افغانستان" درشش فصل و جمعاً 29 ماده بود که متن آن با تفاوت بسیار کم فقط در دو موضوع از لایحه مصوبه لویه جرگه 1307 پیغمان فرق داشت: یکی تعداد اعضای در دوره قبلی 150 نفر، اما در لایحه جدید به 171 نفر افزایش یافت و دیگر حق کاندید شدن اعضای خانواده سلطنتی به وکالت شورا که در لایحه قبلی به تائید پادشاه مربوط بود، در لایحه جدید این فقره کاملاً حذف گردید. به این اساس لایحه جدید در واقع همان "نظامنامه انتخابات وکلای شورای ملی" بود که در لویه جرگه مورخ 5 سنبله 1307 (9 اگست 1928)

در پغمان به تصویب رسیده بود. (متن مکمل "اصولنامه انتخابات وکلای شورای ملی افغانستان" دیده شود: "آئینه شوری"، تألیف - محمد محسن صابر هروی، جلد اول، صفحه 53 تا 58)

2 - تصویب راجع به وکلای مجالس مشوره ولایات: «تعداد وکلای مجالس مشوره ولایات و حکومت اعلی و کلان مطابق لایحه منضمه 93 نفر است و صورت انتخاب آنهم موافق به انتخابات شورای ملی خواهد بود.»

3 - تصویب راجع به نشان ها و القاب دولت: «نشان رتبه و القاب در افغانستان لازم است، وضع و اجرای آنها را مطابق لوایح مخصوص ایشان تصویب می کنیم.»

در لویه جرگه 1307 پغمان تمام القاب رسمی، نشانها و غیره ملغی گردید و بجای آن صرف کلمه "عزیز" جانشین شد (مثلاً "وزیر خارجه عزیز و امثالهم) و حق استفاده از مدالها و نشانهای رسمی محدود گردید. دلیل عمده این برگشت به این موضوع همانا کسب حیثیت برای مامورین دولت بود که با داشتن القاب پرطننه و یا با اخذ مدالها و نشانهای رسمی و القاب و رتب اعزازی ملکی و نظامی مجذوب خدمت به دولت گردند و یا قدرت دولتی شان به نمایش گذاشته شود، بطور نمونه: عالیقدر (ع) جلالتماب (ج) المراعلی نشان والا حضرت سردار شاه محمود خان غازی وزیر حربیه.

4 - تصویب راجع به رنگ بیرق: «الوان بیرق رسمی افغانستان سیاه، سرخ و سبز و علامت آنرا محراب و منبر و فیتة خوشه گندم تصویب مینمائیم. ما این علم را علم مبارک ملی و رسمی خود میدانیم و عهد میکنیم که زیر سایه آن برای دفاع وطن و حفظ شرف و ناموس خود فداکاری خواهیم کرد و الی آخرین دقایق حیات و آخرین افراد خود او را [آنرا] به نظر احترام دیده در حفظ آن جان های خود را نثار میکنیم.»

در لویه جرگه 1307 پغمان طرح جدید بیرق رسمی کشور که از طرف شاه امان الله به لویه جرگه ارائه گردید، مورد تصویب قرار گرفت و محمد نادرشاه خواست با حفظ سه رنگ بیرق امانی نشان داخل بیرق را بجای کوه و آفتاب و الله اکبر به محراب و منبر و رواق شاهی تغییر دهد که البته خوشه گندم در اطراف نشان صرف با تغییر دیزاین بجای خود باقی ماند.

5 - «تصویب درباره استرداد دارائی های امان الله خان به حکومت و رد خواهشات وی.» (محمد علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"...، صفحه 143 - 144)

در مورد تصاویر فوق الذکر این لویه جرگه غبار در جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ" می نویسد: «منظور این جرگه دو چیز بود: یکی ابطال آن تصاویر مترقی که در جرگه انتخابی سال 1307 شمسی در پغمان شکل قانونی بخود گرفته بود، از قبیل: الغای القاب و لباس رسمی مامورین، تعیین دارائی هنگام دخول در خدمت دولت و از مصارف شخصی خود حساب دادن، قانون استخدام، تجدید اختیارات قضات و حکام، تأسیس اداره تفتیش عمومی، تعیین جزاء بر اساس قانون مدونه قبلی و تعیین جزای نقدی، تشکیل محاکم عصری و مدنی، آزادی مطبوعات و انتقاد، الغای نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج، آزادی رفع حجاب زن، شرط داشتن شهادتنامه برای ملاها، تبدیلی علامت بیرق ملی، تأسیس شورای ملی 150 نفری باسواد و امثالهم. منظور دیگر همانا جرگه را بنام ملت برخ شاه امان الله کشیدن بود...ضد شاه امان الله که درخواست عین المال خودش را از نادرشاه نموده بود، فیصله نمره پنج جرگه منتشر گردید که در این فیصله نامه مورخ 22 سنبله 1309، امان الله خان خاین ملت و دزد دارائی افغانستان موسوم و ثروت برده شده ای او واپس خواسته شده بود.» (غبار: "افغانستان در

مسیرتاریخ"، جلد دوم، تاریخ چاپ 1999، ویرجینیا - امریکا، صفحه 100)

نامه شاه سابق و جواب ناموزون لویه جرگه:

شاه سابق غازی امان الله به دلیل مشکلات اقتصادی که در ایتالیا داشت به مارشال شاه ولیخان (برادر محمد نادرشاه و شوهر خواهر خود) که سفیر افغانستان در لندن بود، نامه خصوصی نوشت و در یک قسمت آن یادآور شد: «از اینکه حاصلات سرمایه من کفاف اعاشه عائله ام را نمیکند، از شما خواهش میکنم که زود برایم معلوم کنید که ثروت عین المال من و جایداد ثریا [ملکه] را در کابل کی اداره میکند و برای ما چطور خواهد رسید و برادر عزیزم نادرشاه چه خیال دارند که بدانم؟...»؛ چون او جوابی قاطعی از شاه ولیخان نیافت، تلگرام مختصر بتاريخ 28 جوزای 1309 رسماً عنوانی محمد نادرشاه ارسال نمود، به این عبارت: «بحضور اعلیحضرت غازی! اموال و املاک و فابریکه های عین المال من و ثریا و اولادهای من در دست کیست و کی اداره میکند؟ آیا حکومت چه نظریه دارد؟ امان الله - روما»؛ در اینجا باید گفت که: «امان الله شاه قبلاً اراضی شخصی خود و ملکه را به دولت داده و فابریکه های پشمینه بافی و چرمگری کابل را بنام عین المال [دارائی شخصی خود] برای خود گرفته بود» (غبار... جلد دوم، صفحه 101)

اعلیحضرت نادرشاه پس از آنکه این نامه های شاه سابق را به لویه جرگه رویت داد، به استناد مصوبه آن جرگه این نامه مختصر را بجواب شاه سابق از طریق حکومت فرستاد: «اعلیحضرت شهریار غازی که خود میدانستند که این پول بنام عین المال از ثروت بیت المال متدرجاً مجزا گردیده و بمصارف مخصوص میرسید، در اول جلوس خود فرمان صادر نمودند که به منبع اصلیش واپس اعاده شود یعنی چون

این ثروت مال بیت المال بود، واپس به بیت المال ملحق گردید.» (غبار...، صفحه 101 به استناد شماره 14 مورخ اول میزان 1309، جریده دولتی اصلاح)

در مورد تقاضای فوق الذکر شاه سابق، اینک متن مکمل مصوبه لویه جرگه را که به شکل یک نامه عنوانی اعلیحضرت محمد نادرشاه نوشته شده بود، نظریه اهمیت تاریخی آن که نشانه ای عمیق از عداوت و کینه حکومت جدید علیه شاه سابق میباشد، عیناً اقتباس میدارم:

«بحضور مبارک اعلیحضرت پادشاه معظم غازی! مقصد محمد نادرشاه است»

والاحضرت صدراعظم [سردار محمدهاشم خان] تلگرام امان الله خان را که بحضور شما مخابره نموده و مکتوبی که به والاحضرت وزیرمختار درلندن نوشته، به مجلس لویه جرگه قرائت فرمودند. درین خواهش و تمنائیکه امان الله خان از اعلیحضرت مینماید، از آن بی انصافی های بزرگیست که برزخم های ملت ستم کشیده نمک می پاشد و درانظار ملل متمدن خود را مفتضح و رسوا میکند.

امان الله خان قبل از آنکه این مطالبه بیجا را از حکومت ما مینمود، باید فکر و سنجش میکرد که عین المال نام که درافغانستان موجود بود، از کدام سرمایه تشکیل یافته و از کدام آمدنی روز بروز در آن می افزود؟ آیا از رهگذرتجارت بود، از زراعت، از آمدنی فابریکه صنعتی بود؟ منابع این عین المال چه بود که بعد از دارائی حکومت افغانستان ثروت درجه اول را احراز مینمود؟ مبرهن است که ازخزینة جواهرات گرانبها و اشیائیکه مهم و ذی قیمت ساخته میشد، بدست پادشاه می بود و بصورتیکه در دنیای امروزه مروج و متداول است، اسباب زیب و زینت انائة خاندان شاهی از دارائی حکومت تشکیل می یافت، اما مالک آن ملت بود.

اشیای مذکور مال حکومت و مال بیت المال مسلمین است. به مناسبتی که در افغانستان یک اصول صحیح در دست موجود نبود، خانواده سلطنتی همه این هستی و دارائی را مایملک خود شمرده عاقبت درذیل عین المال بشمار آوردند. اعلیحضرت امیرشهیید که این نکته را بدرستی فهمیده بودند، بخود امان الله خان و تمام مامورین افغانستان که اکثریت فعلاً موجود است، معلوم میباشد که این اشیاء و جواهرات گرانبها را در قید دفتر آورده، هر وقت اظهار و بیان مینمود که این مال حکومت افغانستان است و برای پنج روز به اهالی حرم عاریت داده شده، آیا امان الله خان که خودش این کیفیت و حقیقت را میداند، به چه صورت این مطلب را به پادشاه و حکومت ما پیشنهاد مینماید!»

در ادامه این مصوبه آمده است: «باز خود امان الله جائیکه فابریکه و جائیکه منابع حاصل خیز و پرمفعت مملکت بود، نام عین المال را بالای آن گذاشته داخل دارائی خود آورد. اگر امان الله خان این چنین عین المال میخوهد، ثابت شد که اولین خائن بیت المال مسلمان ها خود امان الله خان بوده اگر دیگران خیانت میکردند، به تبعیت اجراءت خیانت خودش مینمودند. درحالیکه امان الله خان دوره مسافرت اروپا نموده بود، طلا درکابل باقی نمانده وزارت مالیه شب و روز در خریداری طلا و هندوئی صرف مساعی داشت، پول هنگفتی را بخارج فرستاد که امان الله خان برای افغانستان اسباب ترقی خریداری نماید، اما امان الله خان غازی بجای اینکه پول حکومت را بمصارف حقیقی آن که خریداری اسباب ترقی بود، برساند، پول را دربانک گذاشت. یک اندازه فابریکه هائیکه خریداری نموده بود، پول قیمت آنرا نپرداخته به قرض خریداری کرد و ملت عاجز را قرضدار ساخت. امان الله خان وقتیکه مملکت و حکومت و ناموس ما ملت را بدست سقاوی گذاشت، جمیع جواهرات و خزاین اندوخته

حکومت افغانستان را به خارج برد که جراید دنیا در همان موقع تمام را انتشار داد، حال آنکه امان الله خان در اروپا دارای عمارات متعدد و پول کثیری میبشد و اسهام میخرد و مفاد حاصل میکند، از پول کیست؟»

«اعلیحضرتا! ما از شما استدعا میکنیم و بحضور شما عرض میداریم که شما وکیل و حافظ حقوق قاطبه ملت افغانستان میباشید، آنچه را که از خزینه و فیه حکومت افغانستان امان الله خان غازی در خارج برده و امروز به پول ما عیش و عشرت مینماید، از وی مطالبه شود و ما را بحق برسانند. امان الله خان را در افغانستان مالک خانه، زمین و هستی نمیدانیم و بیت المال مسلمین را که بنام عین المال جمع کرده بود، چنانچه شما در اول جلوس خود به بیت المال ضمیمه نمودید، حقوق خود و ملت خود دانسته به امان الله خان میگوئیم: شما که از ما عین المال مطالبه مینمائید، آیا ما خزانه و جبه خانه و تمام دارائی حکومت خود را که خود بردید و مابقی را بدست طبقه جهال و دزد سپردید، از کدام اشخاص مطالبه کنیم؟ آیا نتیجه اعتمادیکه ما شما را به پادشاهی خود برگزیده بودیم، همین بود که شما حکومت ما را به جماعه قطع الطریق سپرده وطن ما را صحنه خون ریزی و انسان کشی نمائید؟ آیا جناب شما و عائله شما قدر و قیمت داشت یا حیات جامعه که برای سلامت خود حیات جامعه را در خطر انداختید؟ اگر شما حقیقتاً حقوق شناس میباشید، خطبات و بیانات خود را که در میز خطابه و مواقع نطق خون خود و اولاد خود را بزبان در راه ترقی و تعالی ما می ریختانید، بیاد آورده درین حال فقر و پریشانی حکومت ما آرزو های خود پسند و نامشروع شما، ما را با این حال گرفتار نمود و از جهت اخراج طلا و جواهر افغانستان که شما خارج کرده اید، امروز نرخ پول ما بدرجه صفر افتاده، پول ما ملت عاجز را در خارج بعوض قرضه که شما برای ما حاصل کرده اید،

پرداخته باقی آنرا به حکومت متبوع تسلیم کنید تا ثابت کرده باشید که بیانات شما شمه از حقیقت داشت و ما هم بتوانیم برای تأمین حیات آینده خود ثروتی داشته باشیم. ما ملت عاجز از حق خود گذشته نمیتوانیم و باز به حکومت متبوعه خود پیشنهاد میکنیم بهر ذریعه و وسیله که ممکن است حقوق ما را از امان الله خان بگیرید. تحریر یکشنبه 22 سنبله 1309» محل امضای وکلای لویه جرگه (علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، ... صفحه 144 تا 147)

انتشار همین نامه موجب شد تا شاه سابق غازی امان الله در سال 1309 (1930م) مکتوبی را در هند چاپ برساند و بطور محرمانه به افغانستان توزیع کند که در آن همه تهمت هائیکه گفته میشد که او ثروت زیاد اعم از جواهرات و نقدینه را با خود از افغانستان به خارج برده و در حسابات مخفی در بانکهای اروپا گذاشته است، رد میکرد و نادر خان را به فریبکاری متهم می ساخت. همچنان در این نامه حرکات و فعالیت های نادرخان و برادرانش را مبنی بر همدستی آنها با دولت انگلیس به منظور سقوط سلطنت امانی و تصاحب تاج و تخت افغانستان شایع نمود. (متأسفانه متن همچو نامه و یا نشریه اکنون در دست نیست و در هیچ جا باز نشر نشده است. کسانی که درباره معلومات موثق و یا اگر ممکن باشد نقل آنرا داشته باشند و یا دستیاب نمایند، نظر به اهمیت تاریخی این سند لطفاً آنرا به نشر بسپارند.)

غبار در جلد دوم کتاب خود به نامه یا مصوبه فوق الذکر لویه جرگه تماس گرفته می نویسد: «اینکه درباره او [مقصد غازی امان الله شاه است] گفتند نقود و جواهر خزانه ملت را بسرقت برده است، مورد تردید است، زیرا او درحالت اضطراب و به ناگهانی به ترک افغانستان مجبور گردید و فرصت تاراج خزاین را نداشت، جز آنکه مقدار کوچکی را با خود برده

باشد. زندگی آینده او در ایتالیا و شدت احتیاجش به پول، خود مؤید این نظر است.» (غبار... صفحه 102)

غبار باز هم می نگارد: «نادرشاه که کلمه عین المال امان الله خان را بمتابۀ خیانت ملی شمرده بود، از همین عین المال مذموم، تمام زمینهای زراعتی ملکه ثریا را واقع تنگی سیدان کابل به برادر خود شاه محمودخان وزیر حربیه داد، چنانکه باغها و عمارات و اراضی دولت و اشخاص را در کابل و پغمان و جلال آباد به افراد خاندان خود داده بود و این هریک از آنها صدها میلیون دالر و افغانی در خارج کشور "عین المال شخصی" دارند؛ حتی باغ ارگ سلطنتی را نیز این خانواده "دشمن عین المال" بین خود تقسیم و ترکه کردند...» (غبار... صفحه 103)

تشکیل شورای ملی و بیانیه افتتاحیه محمد نادرشاه:

لویه جرگه اولین کاری که کرد، "اصولنامه شورای ملی" را تأیید و تصویب نمود و به رویت آن بعداً لویه جرگه از میان اعضای انتخابی خود به تعداد 110 نفر را به حیث اعضای شورای ملی برای مدت سه سال انتخاب کرد. شورای ملی بتاريخ 18 سنبله 1310 رسماً افتتاح و بکار آغاز نمود. وظایف شورای ملی عبارت بود از: تصویب قوانین، تسویبه امور مالی، تدقیق و تصویب بودجه دولت، تصویب امتیاز تشکیل شرکتهای عمومی، عقد مقاولات و معاهدات، اعطای امتیازات "انحصار" اعم از تجارتي، صنعتی، زراعتی و غیره به اتباع و شرکتهای داخلی و خارجی، استقراض دولتی و غیره که این وظایف بعداً در اصول اساسی دولت - فصل شورای ملی از ماده 40 الی 56 درج گردید. علاوهً وظیفه بس مهم و سرنوشت ساز اولین شورای ملی همانا تصویب قانون اساسی جدید کشور بنام "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" بود که مسوده آن از طرف حکومت ترتیب گردیده

بود. این همان قانون اساسی است که از 1310 تا سال 1343ش یعنی از تاریخ انفاد تا مدت 33 سال در کشور جاری و نافذ بود. در ماه میزان 1310 "مجلس اعیان" نیز تشکیل شد که به تعداد 38 نفر از بزرگان، ملاکین، علمای دینی سرشناس توسط پادشاه به عضویت آن انتصاب شدند و این مجلس دارای عین صلاحیت های شورای ملی بوده و در واقعیت وسیله ای بود برای تحدید صلاحیت و یا به عبارت دیگر به حیث وسیله فشار بر شورای ملی. به این ترتیب شورای افغانستان به سیستم "دو اتاقه" تقسیم گردید: یکی انتخابی بنام "شورای ملی" و دیگری انتصابی بنام "مجلس اعیان" که این دو مرجع تقنینی کشور را تشکیل میدادند.

قبل از اینکه به بررسی خصوصیات و چگونگی تشکیل و کار شورای ملی و انتخاب اعضای آن پرداخته شود، لازم است توجه را محتوای بیانیه تاریخی محمد نادرشاه در روز افتتاح دوره اول شورای ملی جلب کرد.

این بیانیه نسبتاً طویل به دو نکته مهم متمرکز بود: در آغاز بطور عموم به اهمیت و نقش شورا در اسلام و در افغانستان اشاره گردید و در ادامه موضوع سیاست خارجی دولت مطرح شد، چنانکه در اذهان عامه شایع بود که گویا محمد نادرشاه به کمک انگلیسها و بوسیله آنها به مقام سلطنت افغانستان رسیده است. محمد نادرشاه کوشید برای رد این شایعات در بیانیه خود روشنی اندازد. محمد نادرشاه در آغاز بیانیه گفت: «این مجلس شورای اسلامی را بنام خداوند قادر و توانا که بخشاینده سعادت دنیا و آخرت است، افتتاح میکنم و از بارگاه ایزد متعال برای حکومت و ملت افغانستان توفیق میخواهم که بسایه شریعت مطهر حضرت محمد علیه الصلوات و السلام باین خاک پاک اسلام خدمات برگزیده ابراز کنند و بار دیگر در اعتلای کلمه الله و ترقی و تعالی افغانستان موفقیت و کامیابی جاوید حاصل نمایند.»

سپس خطاب به حضار گفت: «عزیزان من الحمدلله که بار دیگر افغانستان را از مصائب و نوائب نفاق و خانه جنگیها مصئون و مأمون می بینم و به خاطر آسوده و دل پر از امید شروع به تأسیس این مؤسسه شورای ملی مینمایم. معنی شورای ملی را به شما بدانانم: "شوری" یا به شما شرح کنم الحمدلله همه ما و شما مسلمان هستیم "مشوره" اساس کارهای ماست، ما بحکم قرآن عظیم الشأن (وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله) مشوره کردن مکلف بودیم و هستیم و خواهیم بود.»

محمد نادرشاه در ادامه افزود: «دراغانستان مشوره از قرنهای مدیدی به این طرف دوام میکند، چنانچه جرگه های افغان ها را حاکم عادل ملت افغانستان گفته میتوانیم. برای ملت ما مشوره چیز نو نیست، سلاطین گذشته اگر به مشوره ملت کار نکرده باشند، مشوره درقبایل و عشائر نافذ است. خیر از خدا میخواهم که باردیگر آنچنان واقعات سیاه درافغانستان رو ندهد و این مؤسسه شورای ملی ما و شما را موقع و فرصت و درایت عنایت فرماید که تمام موجبات شکایات را ازبین ملت و حکومت رفع نماید تا ملت برغم سابق حکومت خویش را از ملت و خادم بهبود و ترقی کار مملکت بداند.»

او ابراز امیدواری کرد و گفت: «روزیکه وکلای ملت حقوق خود را شناخته و خیر و شر را از روی مفاد عمومی متمایز کردند و اعراض تفرقه از میان رفع شد، از همان روز دوره سعادت افغانستان آغاز خواهد شد. خدا قادر است، رحیم است، کریم است! همان طوری که افغانستان را به این فرصت کم از انقلاب خانه برانداز نجات داد و ملت افغانستان امنیت و عزت و توانائی و اتحاد سر از نو بخشید، از درگاه بخشایش ایزد مایوس نیستیم و امید واثق دارم که انقلاب گذشته آخرین دوره فطرت و نکبت ما ملت حساب خواهد شد و انشاء الله و

تعالی برای همیشه خاتمه یافت و این روز افتتاح شورای ملی روز اول دورهٔ سعادت افغانستان خواهد بود که تا ابد دوام خواهد داشت.»

بعد از بیان یک مقدمهٔ طویل که مختصرآن فوقاً ذکر شد، محمد نادر شاه روی سخن را بسوی مسایل روابط خارجی برگردانید و گفت: «فرزندان و برادران عزیز! من آنچه از اجراءات این دوره را میخواهم به شما بیان کنم، سیاست خارجی امروزه افغانستان است تا شما از سیاست خارجی حکومت امروزه خود خوبتر واقف و مسبوق شوید و باقی مسائل را که در ظرف یکنیم سال و چند ماه شده صدراعظم صاحب و وزراء بشما معلومات خواهند داد. میخواهم از ابتداء ورود خود به خاک پاک افغانستان و تا امروز آنچه با دول متحابه معامله و مکاتبه کرده ام، بشما اظهار کنیم تا بر شما سیاست خارجی من پوشیده نماند.»

او گفت: «وقتی که من در خاک افغانستان قدم گذاشتم، خودم شاه ولی خان و شاه محمودخان را در سمت جنوبی و محمد هاشم خان و محمد گل خان را در سمت مشرقی تعیین نمودم. درین موقع در سمت جنوبی آثار نفوذ سقویان ظاهر نبود و هیچ کس حکومت سقوی را اعتبار نمیداد، اما اینکه امان الله خان در حدود قلات و مقر با عساکر قندهار نمودار شد و دوباره عزم استیلای کابل را باطراف و اکناف مشتهر گردانید، اهالی سمت جنوبی قدری متردد شدند و گمان کردند که من با برادران خود بطرف داری امان الله خان خدمت میکنم، هر چند زیاد وانمود کردم که مطلب من شخصیت هیچ کس نیست و برای اثبات شخصیت خود نیامده ایم، ما میخواهیم در افغانستان امنیت قایم شود و خانه جنگی از میان رفع گردد و هر شخص را که تمام قوم و ملت افغانستان به پادشاهی انتخاب کنند، همان شخص پادشاه شود. اما با آنهمه اصرار من اهالی سمت جنوبی باظهار من متردد بودند و

مطمئن نشدند، چه من مجبور بودم که اعلان پادشاهی خود را بدون اعتراف و تصویب تمام اهالی افغانستان رد کنم. هر چند در مواقع بزرگ و در اوقات ظهور ناکامی و شکست این مطلب را بمن تکلیف نمودند و من نسبت بنام پادشاهی بنام خدای توانا توکل می‌کردم و مهربانی و لطف کردگار را بر امدادی که از نام پادشاهی بمن وانمود میشد، ترجیح میدادم. تا اینکه در اکثر طبقات اهالی سمت جنوبی تشدد افکار تولید شد و سقویان در سمت جنوبی قدرت کامله یافتند. گردیز و اکثر حصه خوست و اورگون و غیره جاها را استیلا نمودند و من در اینوقت اراده کردم تا از اقوام افغانیه سرحد آزاد استمداد کنم. میخواستم از قوم اورکزائی استعانت جویم، درین وقت راه مواصلت من و اروکزائی ها در دست انگریزها بود. بواسطه حاجی محمد اکبر خان [نماینده حکومت هند برتانوی] به حکومت انگریز داخل مذاکره شدم. حکومت برتانیه موافقه نکرد، عذر غیرجانبداری را پیش کرده راه دادن اورکزائی را منافی اعلان و غیرجانبداری خود را وانمود کرد و به همین مضمون نامه حکومت برتانیه بمن رسید که این نامه تا هنوز موجود است. باین همه مایوس نشدم و دست از کار نکشیدم. قوم باغیرت جاجی و هم یک حصه منگل احمدزائی در دست من بود، بالاخره فیصله کردیم که از قوم وزیریه که برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند و غیرت اسلامی و افغانی آنها بجوش آمده و استمداد کرده شود، وزیرها دعوت مرا پذیرفتند و به حضورم حاضر شدند. دولت برتانیه برین مسئله بیشتر با من درشتی کرد و به حاجی میرزا محمد اکبر خان برین مسئله بسیار اصرار نمود که باید وزیرها را از جاجی به وزیرستان خارج کنیم و واپس بفرستیم و هم اعلانات مکتوبات خود را اسمی قندهار و اقوام قبائل آنولا بواسطه عبدالغنی خان از راه چمن فرستاده بودم. آنهمه دعوتنامه های من باقوام قندهار

و اچکزائی های غیرتمند رسید، اما خود عبدالغنی خان را حکومت هند مانع شد و انسداد سخت برای پیشرفت او نمود و او را در قندهار نگذاشت. همانست که بمجرد گرفتن اعلانات من اقوام و قبائل قندهار قیام نمودند و عرایض خوشوقت گردیدن شان نسبت به مجاهدات من بسمت جنوبی برایم رسید. با وجود آن همه اعترافات دولت انگریز همینکه حاجی میرزا محمد اکبر خان را برای اظهار دلائل عدم امکان واپس فرستاد، وزیرها را به پاره چنار فرستادم، من و شاه ولی خان، شاه محمود خان و محمد گل خان را با دیگر سرکرده های اقوام وزیریهها و یکعده جاجی و منگل احمدزائی و جدران و طوطاخیل گردیز برای محاربه کابل و لوگر اعزام نمودم. هنوز دولت برتانیه بردلایل عدم امکان واپس فرستادن وزیرها قانع نشده بود که خبر فتح کابل رسید.

خلاصه قبل از فتح کابل بین من و دولت برتانیه بر مسئله مشارکت وزیرها خیلی تیره گی و پیچیده گی موجود بود. من به حکم تقدیر مجبور بودم که از هر قوم و قبیله افغان که امداد گرفته میتوانستم، تشبث میکردم. از من و زندگانی بجزنیم نفس چیزی باقی نمانده بود. تهدید دولت برتانیه نسبت به مشارکه وزیرها و ظلم سقو در نظر من اهمیت داشت، زیرا عرصه حیات بر من تنگ شده بود. من با حیات و شرف با مرگ خود و خاندان خود را تصمیم کرده بودم.»

محمد نادرشاه در بیانیه خود تصریح کرد وگفت: «من امروز بحضور شما وکلای ملت اعلان میکنم که من بجز فضل و رحم خدای قادر مطلق و فداکاری اهالی افغانستان ما با هیچ کدام دولت اجنبی کابل را فتح نکرده ام. موفقیت من در نجات وطن بفضل خاص الهی و همت و غیرت عموم ملت افغانستان بعمل آمده است.»

او افزود: «وقتی که من در کابل رسیدم و شما ملت با اصرار و تأکید مرا پادشاه افغانستان انتخاب کردید، وزارت خارجه فوراً به تمام دنیا اعلان کرد و به جواب اعلان وزارت خارجه از همه دول متحابه تبریک شناسائی حکومت حاضره اعتراف و اعلان شد. سفیر کبیر دولت علیه ترکیه در کابل تشریف داشت و سفیر کبیر دولت بهیه شوروی نیز از همه اولتر بکابل رسید، دول متحابه یکی بعد دیگر نمایندگان خود شانرا به دربار افغانستان فرستادند. من بنابر اصول و قواعد بین المللی تمام معاهدات را که حکومت سابقه با دول متحابه عقد کرده بود، تصدیق کردم. دیگر هیچ معاهده سری و علنی نه نموده ام.»

او در ادامه اذعان داشت: «البته سال گذشته بعضی از دول بما امداد کردند، چنانچه حکومت بهیه بریطانیا بدون کدام شرایط بافغانستان امداد کرد، این امداد عبارت است از یک لک و هفتاد و پنج هزار پوند قرضه بلاسود و ده هزار تفنگ و پنجاه لک کارطوس، و چون این امداد مبرا از هرگونه آلیشات سری و علنی است و بدون شرایط است، من به ممنونیت قبول کرده ام. امان الله خان هم موترها و سیم های تلگراف و غیره اشیاء را از دولت بریطانیا قبول کرده بود و در جنگ ملا عبدالله پنجهزار تفنگ و کارطوس از حکومت هند گرفته است که این مسایل تا امروز اعلان نشده بود و هم در وقتیکه امان الله خان در لندن بود، از طرف دولت بریطانیا مبلغ نقد و ده هزار تفنگ و بعضی ادوات دیگر هدیه شده بود و امان الله خان آن هدیه دولت بریطانیا را قبول کرده بود. من در سیاست خارجی آنچه کرده ام، واضح می گویم و بشما خاطر جمعی میدهم که حکومت من تا امروز امتیاز حقوقی به هیچ دولت نداده است و تا من زنده ام، انشاء الله بقلم من این طور چیزی امضاء نخواهد شد. حکومت من تا امروز امتیاز حقوق به هیچ دولت نداده است و تا من زنده ام، انشاء الله بقلم

من این طور چیزی امضاء نخواهد شد. من قطعاً در سیاست خارجی افغانستان اسرار نمیخواهم داشته باشم و هم حکومت و ملت خود را توصیه میکنم که موقعیت جغرافیائی افغانستان هیچ گاه سیاستهای سری را تحمل ندارد؛ از سیاستهای سری باید همیشه پرهیز کنیم و بار دیگر میخواهم به شما ظاهر کنم که مفیدترین سیاستی که در افغانستان تصور میشود و من همیشه دوام آنرا توصیه میکنم، این است که افغانستان باید بیطرف باشد و با همسایه های خود و تمام دول متحابه روش و سلوک خوب که منافی مفاد افغانستان نباشد، اجراء کند و همسایه های خود را عملاً یقین بدهد که افغانستان موازنه جانبین را کاملاً محافظه نموده و روش دوستانه و مساویانه با همسایه های خود دارد و خواهد داشت و این روش افغانستان برای خود افغانستان و برای همسایه های افغانستان مفید است.»

او در ادامه راجع به اقوام سرحد آزاد چنین ابراز نظر کرد: «مسئله سرحد آزاد یک مسئله حاد سیاست افغانستان و دولت برتانیه است. افغانستان راجع به سلوک و روش باهمی اقوام سرحد و حکومت هند از اندیشه فارغ نیست. میتوانم بگویم اقوام سرحد و ما از حیث مسلمانی و قومیت یک چیز هستیم. دولت برتانیا شاید این همدردی اقدام سرحد را به افغانستان و افغانستان را به سرحد از سالهای دراز تجربه و مشاهده کرده است. ما به هیچ وجه ازین همدردی انکار کرده نمیتوانیم، چرا پریشانی اقوام سرحد آزاد در افغانستان حتماً اثر می اندازد. ازین رو سعادت و رفاهیت اقوام سرحد ازاد همه وقت آرزو و خواهش ماست.»

محمد نادرشاه در پایان سخنرانی خود علاوه کرد: «وکلائی محترم! این است سیاست امروزه حکومت شما که برای تان شرح کردم تا شما کم و کاست از حقایق واقف باشید و در کارها دقیق شوید، هر مسئله را خوب بسنجید و فیصله کنید.

بی پروائی در امور مملکت گناه عظیم است. شما مقدرات یک ملت بزرگ را درین مجلس فیصله میکنید که به سهو و خطای شخص شما حساب خواهد شد، خساره آن بیک ملت و مملکت عظیم الشان اسلامی عاید میشود، بسیار مدققانه و احتیاطانه در حل مسائل پیش شوید. مشاهده کردید که ناعاقبت اندیشی، امتیاز نکردن [تفریق] خیر و شر از طرف حکومت چه خساره عظیم به ما وارد کرد. هر روز این ملت را دچار مشکلات ساختن بجز اینکه بگویم خیانت کردن است، دیگر چه، چون حکومت متبوعه شما زیاده تر به مشوره اهمیت میدهد و میخواهد که دائماً مصدر چنان اجرائتی شود که از آن رضای خالق و خوشنودی مخلوق حاصل و برطبق حسیات عمومی به همه ترقیات مطلوبه خود نائل شود. اینک بکمال مسرت امروز این مجلس عالی شورای ملی را افتتاح کردم و در نظر دارم که به فضل الهی جهت معاونت فکری شورای ملی و حصول دیگر مطالب عالی یک مجلس اعیان را هم در این جا تشکیل کنم.» (متن مکمل این بیانیه نخست در سالنامه 1311 و سپس در کتاب "آئینه شورا"، تألیف محمد محسن صابر هروی، جلد اول صفحه 47 تا 53 مجدداً به نشر رسیده است)

وظایف، طرز انتخاب و کلاء و اجرائت شورای ملی:

غبار در جلد دوم کتاب خود در مورد شورای ملی چنین می نویسد: «قبلاً در دوران امانیه در جرگه کبیر یک هزار نفری پغمان در سال 1307 ش فیصله گردیده بود که یک شورای ملی 150 نفری از وکلای انتخابی و حتی المقدور با سواد افغانستان تأسیس گردد و وکلای این جرگه نمیتوانند خود بحیث وکیل در شورای جدید داخل شوند. در همین سال آتش اغتشاش سقوی در مملکت دامن زده شد و دولت امانی سقوط کرد، لهذا مصوبات این جرگه بزرگ معوق ماند. نادرشاه نه تنها برای نمایش بلکه بغرض تحمیل مسئولیت فیصله های

خود بریک شورای میان تهی درصدد تأسیس شورا برآمد، اما به ترتیبی که قید سواد را از وکیل منتخب برداشت و سند انتخاب را وثیقه شرعی قرار داد یعنی رأی سری و صندوق آراء و تعدد کاندید را معتبر نشمرد. پس هر خان و یا ملاء و متنفذی که دولت آنرا میخواست، درمحل انتخاب، یکعهده اشخاصی را درمحکمه شرعیه حاضر کرده از اقرار علنی آنها خودش را وکیل منتخب میساخت و وثیقه شرعی حاصل مینمود.» (غبار...، جلد دوم، صفحه 104)

کاندید اکادمیسین ابراهیم عطائی درکتاب "تاریخ معاصر افغانستان" می نویسد: «محمد نادرشاه میدانست که درمقابل نظامنامه های دولت امانی حساسیت موجود بود و این هم یک کار پلان شده بود تا با این طریق دولت امانی را از ریشه برکنند و این دستان خارجی و اجیران داخلی بود که بحران را بمیان آوردند، ولی برای نادرخان مشکلی ازخارج متوجه نبود...، پادشاه هوشیار با استفاده از فرصت همان قوانینی را که در دوره امانی بنام "نظامنامه" یاد می شدند، با تغییر اندک بنام "اصولنامه" نافذ کرد... دراین شکی نیست که شورا شکل فورمالیته را داشت و اشخاصی بوکالت می رسیدند که غلام حلقه بگوش صدراعظم و حکومت می بودند. با وجود آن هم حکومت هایی که براساس همین اصولنامه شکلاً تشکیل شده بود، با آنها یک رنگ قانونی داشت.» عطائی می افزاید: «دراولین جلسه شورا که محمد نادرشاه نیز حضورداشت، بین وکلاء خصوصاً عبدالعزیز خان وکیل قندهار و محمد نادرشاه برسر برخی مسائل مشاجره صورت گرفت. ولی بعد ازین واقعه تا پایان شورای دوره صدارت محمد هاشم خان هیچگونه آوازی بلند نشد.» (عطائی، محمدابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، چاپ اول ف پشاور، 1389، صفحه 301 - 302)

برطبق "اصول انتخابات وکلای شورای ملی" (مصوبه لویه جرگه مورخ 28 سنبله 1309) انتخاب 110 نفر از بین اعضای لویه جرگه صورت گرفت و شورای ملی در 15 سرطان 1310 در قصر سلام خانه ارگ از طرف اعلیحضرت محمد نادرشاه افتتاح گردید. به اساس همین اصولنامه کسانی که حق کاندید شدن را برای وکالت داشته اند که: - باید تبعه افغانستان باشند (خارجی هائیکه از گرفتن تذکره تابعیت شان ده سال گذشته و در افغانستان اقامت داشته باشند نیز این حق را دارند)؛ - حتی الامکان دارای سواد باشند؛ - سن شان کمتر از 30 و بیشتر از 70 نباشد؛ - معروف بصدافت و راستکاری باشند. البته باید گفت که نکته اخیر وسیله بود تا از ورود اشخاص نامطلوب حکومت به همین بهانه و دلیل جلوگیری بعمل آید. (برای شرح مزید و متن مکمل "اصول انتخابات وکلای شورای ملی" که دارای 6 فصل و جمعاً 29 ماده میباشد، دیده شود: "آئینه شوری"، تألیف: محمد محسن صابر هروی، جلد اول، "از دوره اول تا دوره نهم، از نشرات ریاست اطلاعات و ارتباط عامه ولسی جرگه، کابل، سال 1386، صفحه 54؛ در اینجا لازم به تذکر است که کتاب "آئینه شوری" در دو جلد، جمعاً در 641 صفحه، به نشر رسیده که جلد دوم آن از دوره دهم تا دوره سیزدهم شوری را احتوا میکند و این کتاب در مجموع حاوی رویداد های مهم شوری بوده و هر دوره را بطور جداگانه با ذکر نام و فوتو های گروهی وکلاء و هیئت اداری و اهم فعالیت های آن درج کرده است. در جلد اول آن در ارتباط با دوره اول شوری که موضوع بحث این نوشته است، بر علاوه یک مقدمه دلچسپ از مؤلف و اصول انتخابات شوری ملی که حوزه های انتخاباتی را در کشور برای بار اول تثبیت کرده است، لایحه وظایف داخلی شوری، مصوبه عقرب 1310 نیز گنجانیده شده است.)

به تأسی از شرح بالا، صابر هروی مؤلف کتاب "آئینه شوری" نیز در یک قسمت مقدمه خود راجع به تشکیل شورا و مجلس اعیان می نویسد: «محمدنادرشاه در سال 1310 بعد از تقویت امور نظامی شورای دولت را که قسماً انتصابی و قسماً انتخابی بود، به دو اتاق شورای ملی و اعیان تقسیم کرد و قسمت انتخابی آنرا "شورای ملی" و قسمت انتصابی آنرا "مجلس اعیان" نام گذاری کرد. در این آوان بود که نظامنامه اصول اساسی دوره امانیه را در شورای دولت و لویه جرگه مطرح و آنرا تعدیل [منسوخ] و یک قانون اساسی جدید را بنام "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" که با ایجابات عصر و زمان و محیط سازش داشت، روی کار آورد و ضمناً یکتعداد نظامنامه های دوره امانیه را تعدیل و یک سلسله اصولنامه های دیگری در ساحات مختلف مملکتی بوجود آورد.»

صابر هروی در جای دیگر مقدمه خود در مورد خصوصیات شورای ملی بطور عموم می افزاید: «شورای ملی بنام وجود داشت. ظاهراً به اساس قانون انتخابات که یک مشت اشخاص درباری آنرا تدوین و ترتیب کرده بودند، انتخابات صورت می گرفت، ولی چون ملت از خود اراده و اختیاری نداشت، هرکس را که عمال دولتی برمی گزیدند، توسط حکام و نایب الحکومه ها تعیین و به مرکز فرستاده میشد تا از ملت در شورای ملی نمایندگی کند. در شورای ملی هم رئیس و اعضای اداری آن به اشاره و صوابدید شخص پادشاه و صدراعظم انتخاب و موضوعاتی هم که در شورای ملی مطرح و تصویب میشد، هم یک جانبه غیرمترقی و گرهی از مشکلات ملت را باز نمیکرد... رؤسای هر دوره از میان کسانی تعیین میگردیدند که در پستهای مهم دولتی کار کرده بودند و کاملاً طرف اطمینان شاه و درباریان بودند و شورای ملی برای یک مدت طولانی در یکی از عمارات داخل ارگ

شاهی نزدیک بدربار و زیر نظر دارالتحریر شاهی جا داده شده بود.» [تا سالهای 1336 - 1337 شورای ملی و مجلس اعیان در محوطه ارگ قرار داشتند و اما از آن به بعد به امر شهید محمد داؤد صدراعظم وقت نخست به قصر دارالامان و سپس در عمارت مهمانخانه اتاق تجارت در کنار جاده دارالامان انتقال یافت تا آنکه عمارت جدید به کمک کشور هند برای پارلمان در جوار قصر دارالامان ساخته شد - کاظم].

«اعضای شورای ملی به اشاره پادشاه و صدراعظم زیر نظر حکام و نایب الحکومه ها از میان کسانی تعیین و انتخاب میشدند که اصلاً به معنی و مفهوم قانون و قانونگذاری آشنائی نداشتند و فقط بنام و معاش و کالت اکتفاء کرده طرف اعتماد پادشاه و حکومت‌های وقت بودند، چنانچه اکثریت اعضای شورای ملی را اشراف زادگان، خانان، اربابان و قریه داران یا ملاکین بزرگ و دلالان کم سواد و بیسواد تشکیل میدادند. همچنان اعضای مجلس اعیان را نیز از میان مامورین بزرگ متقاعد و یا مردان معمر اطمینانی تعیین و انتخاب میکردند تا بصورت غیرمستقیم شورای ملی و اعیان زیر سلطه و اختیار شخص پادشاه و حکومت باشد.»

صابر هروی که عمری را در خدمت شورای ملی کشور به حیث یک مامور اداری صرف کرده بود، در آغاز کتاب خود تحت عنوان "چهره مجلس شورای ملی در دوره اول" به ذکر نکاتی بسیار دلچسپ و حقایقی از چشم دید خود می پردازد که برای اكمال این مبحث بیان آن از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است. او می نویسد: «در دوره اول شورای ملی که ظاهراً یک دوره نمایندگی و فقط نام آن شورا بود، چون در باطن همه و کلاء انتصابی و غیرانتخابی بودند و به حیات قانونگذاری بلدیت نداشتند، فقط از اینکه در دستگاه حاکمه راه پیدا کرده اند و اعزاز و اکرام میشدند، دل خوش کرده بودند

و از دیگر وجائب و وظایفی که یک وکیل به تمام معنی در برابر مؤکلین و منطقه خود دارد، بی اطلاع بودند.»



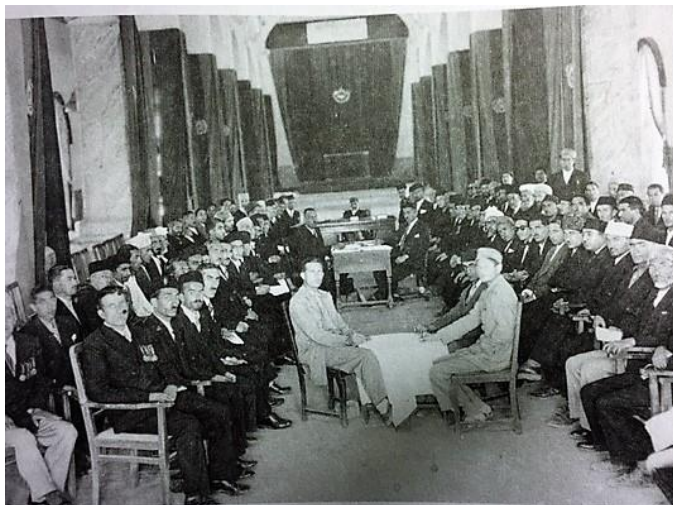
۱ نماینده گان دوره اول شورای ملی

«در آنوقت به وکلاء معاش، کرایه خانه، سالی دو دست دریشی (دریشی ها به شکل یونیفورم مخصوص شورا) توسط خیاطان شورا مطابق به قد و اندام هر وکیل بهاری و زمستانی تدارک و توزیع میگردید و در موقع آمدن از اوطان خود و رفتن بسوی شهرها و مناطق خویش کرایه راه به وکلاء پرداخته میشد و هرروز در موقع اجلاس به وکلاء نان طبخ میگردید که این امتیاز در واقع به وکلایی که حیثیت قانونی خود را نمی دانستند، می فهماند که هر موضوع را که حکومت به شورا می فرستد، در آوای همان امتیازات باید پذیرفته شود.... وکلاء در وقت حاضری صبح هرجا بودند، دریشی متحد الشكل خود را پوشیده دسته دسته و یا انفرادی داخل سلامخانه ارگ شاهی میشدند و مرتب بالای چوکی های یک نفری که در دوسمت تالار سلامخانه مقابل یکدیگر چسبیده شده بودند، قرار می گرفتند و وقتی رئیس شورای ملی

(عبدالاحد خان مایار) و اعضای اداری (معاون و منشیان و مخفف نویسان) داخل تالار می شدند، همه وکلاء بپا خاسته تا وقتی رئیس بچوکی خود می نشست، به اجازه رئیس (مانند طلاب مکتب) دوباره می نشستند و صدای احدی بر نمی خاست، تنها حق حرف زدن را وقتی یک وکیل داشت که رئیس مجلس از او در مورد موضوع مطرح شده چیزی می پرسید، آنهم مشروط به شروط و وقتی که معین میکرد. وکیل مانند یک متعلمی که درسش را بازگو میکند، از جای خود برخاسته و پس از تعظیم و احترام، رئیس را مخاطب قرار میداد و چند کلمه مختصر بی ربط میدانست که به اصل موضوع هم ارتباط نداشت، بی پیرایه و عامیانه می گفت و به اجازه رئیس پس بجای خود می نشست.... منشیان مجلس حیثیت سرجماعت "کفتان" صنوف مکتب را داشتند، هرگاه یک وکیل در جریان مجلس می خندید و یا با دیگری آهسته صحبت میکرد، نامش را منشیان می نوشتند و به رئیس مجلس می سپردند که بعد از ختم مجلس به وکیل موصوف اخطار میکردید.»

«دروقت حضور در مجلس هیچ یک از وکلاء حق بیرون شدن از تالار را، ولو برای قضای حاجت که یک امر طبیعی است، و مطابق به ماده 44 وظایف داخلی حق سگرت کشیدن را نداشتند، ولی در هر قطار از چوکی های که وکلاء قرار میگرفتند، تفدانی ها برای تف کردن نصور موجود بود... مخفف نویسان گزارش کوتاهی از جریان بحث تهیه کرده و آنرا به چند پراگراف تقسیم و بنام هر وکیل مورد نظر که صحبت کرده بود، نسبت میدادند و منشی مجلس آنرا فوراً بشکل فیصله قطعی و رأی اکثریت می نوشت. همینکه صدای رئیس مجلس بلند میشد، چون فضای مجلس کاملاً ساکت و خموش بود و همه وکلاء می دانستند که وقت رأی گیریست، بعد از اعلان رأی گیری در موضوع دست خود را

از شانه بالاتر کرده، رأی قطعی خود را ابراز می نمودند. در اینوقت چون هیچ وکیل پیدا نمیشد که مخالف باشد، زیرا مخالف در موضوعات مطروحه گناه نابخشودنی بود، پس از اعلان تصویب موضوع به اکثریت، جلسه را خاتمه میداد. در این فرصت بود که وکلاء مانند متعلمین مکتب از تالار بیرون می پریدند و دربرنده ها و روی چمن باغ سلامخانه به صحبت و مزاح پرداخته سپس دیوانه وار به اطاق نانخوری هجوم برده و در ظرف چند دقیقه محدودنان خوردن ختم و پس از ادای نماز ظهر متفرق میشدند.» ("آئینه شوری"، جلد اول، صفحه 14 تا 16)



شورای ملی حین اجلاس در قصر سلامخانه

تسويد و تصویب قانون اساسی (1310):

شورای ملی پس از افتتاح وظیفه یافت تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. در ماه میزان مجلس اعیان با عضویت 27 نفر شخصیت های انتصابی از طرف شاه به میان آمد. شورا با همان وضعی که فوقاً تشریح شد، اولین اجلاس خود

را بتاريخ 14 سرطان 1310 (5 جولای 1931) دائر نمود تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. هردو مجلس به شمول 38 نفر دیگر به انتخاب حکومت در قصر دلکشا مسوده مرتبه قانون اساسی جدید را که اصلاً از طرف حکومت قبلاً تهیه گردیده بود، تحت عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" بدون مشکل و تعدیل به اتفاق آراء تائید و تصویب نمودند. به این ترتیب تصویب قانون اساسی مذکور نه از طرف لویه جرگه، بلکه از طرف یک جمعیت مرکب از اعضای شورای ملی و اعیان و 38 نفر دیگر (جمعاً 175 نفر) تصویب شد. این قانون اساسی بعد از توشیح شاه به تاریخ 8 عقرب 1310 (30 اکتوبر 1931) نافذ و قانون اساسی امانی "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" ملغی گردید، قانون اساسی جدید تا سال 1334 نافذ و پایرجا ماند.

نگاهی به نکات عمده قانون اساسی جدید:

این قانون که جمعاً در 110 ماده تدوین شده، بطور عموم از قوانین اساسی ترکیه، ایران و فرانسه و همچنان قانون اساسی دوره امانی الهام گرفته که در آن شریعت اسلامی به اساس مذهب حنفی از یک طرف و عرف "پشتونوالی" از طرف دیگر باهم ممزوج گردیده بود. به اساس این قانون دین افغانستان اسلام و مذهب رسمی آن حنفی بوده، دولت در امور داخلی و خارجی کاملاً مستقل و به شیوه متمرکز اداره میشود، تمام اهالی مملکت به نظر حکومت مساوی بوده اهالی کابل هیچ امتیاز نسبت به دیگر شهرهای کشور ندارند. «ملت افغانستان عموماً ذات شاهانه شانرا پادشاه صحیح و لایق مملکت خود شناخته ... و ملت متعهد میشود که سلطنت افغانستان به خاندان (اولاد نکورکبیر و برادر) این پادشاه با انتخاب اعلیحضرت و اهالی ملت افغانستان انتقال میکنند». حقوق پادشاه در ماده 7 چنین بیان گردیده است: «تعیین رتب و منصب، تعیین صدراعظم، اعطای نشان، منظوری وزراء،

عزل و تبدیل شان، تصدیق اصولات مصوبه شورای ملی، اعلان مرعیت و محافظت آنها، حفاظت و اجرای احکام شرعیه و اصولیه، قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات، عفو و تخفیف مجازات تعزیری مطابق شرع شریف». به این ترتیب دیده میشود که شاه کاملاً از مسئولیت مبراء بوده و برطبق ماده 76 مسئولیت همه اجراءات بدوش حکومت و وزراء قرار داشت. در مورد حقوق اتباع کشورطی ماده 9 تا ماده 26 نکات عمده ذیل درج گردیده است:

ماده 9: «همه افرادی که در مملکت افغانستان میباشند، بلا تفریق دینی و مذهبی تبعه افغانستان گفته میشوند»؛

ماده 10: «کافه تبعه کشور در امور دینی و مذهبی و اصولات سیاسی دولت متبوعه خود مکلف و مقید بوده، آزادی حقوق مشروعه خود را مالک هستند». در مورد این ماده باید گفت که: اگر در اینجا "اصولات دولت" ذکر میشود، مقصد واضحاً اطاعت به قوانین بود، اما مقید بودن به "اصولات سیاسی دولت" در حقیقت سلب تمام آزادیهای سیاسی افراد را به شمول آزادی بیان و مطبوعات معنی میدهد که هیچکس حق ابراز نظر را در مورد اجراءات حکومت ندارد و هر آنچه را حکومت در جمله اصولات سیاسی خود ارائه و اعلام دارد، همه بدون استثناء "مکلف و مقید" به اطاعت از آن بوده و هیچ کس و هیچ مرجع به شمول شورای ملی و وکلای آن حق ابراز نظر مخالف با خواسته های حکومت را ندارند.

ماده 11: «حریت شخصیه از هرگونه تعرض مصئون است، هیچ کس بدون امر شرعی و اصولنامه های موضوعه، توقیف و مجازات نمیشود؛ در افغانستان اصول اسارت ممنوع است، از زن و مرد هیچ کس دیگری را بطور اسارت استخدام کرده

نمی‌تواند.» اما عملاً هزارها نفر بدون جرم مشخص سالهای طولانی را زندانهای مخوف رژیم سپری کردند و تعداد زیاد خانواده ها به شمول زنان، اطفال و پیرها بيموجب سالهای دراز را در زندان با تحمل مشکلات زیاد گذشتاندند.

ماده 14: «عموم تبعه افغانستان نظربه قابلیت و اهلیت بقدر ضرورت حکومت، استخدام میشوند». در اینجا از عموم تبعه کشور ذکر شده است، اما به زنان که نصف تبعه افغانستان را میسازند، نه تنها در حکومت کار داده نشد، بلکه برای سالهای متمادی با جبری ساختن چادری، چانس هر نوع کار در بیرون خانه از زنان سلب گردید.

مواد 15 تا 18 تصریح میدارند که: در افغانستان مال و ملک هر شخص مصئون میباشد... مسکن و جای هر فرد تبعه کشور از هر گونه تعرض مصئون است... ضبط املاک و اموال اهالی ممنوع میباشد، البته «به استثنای کسانی که در خارج مملکت متوقف بوده و بر علیه حکومت افغانستان تحریکات و تشریحات مینمایند». در اینجا دیده میشود که بر علاوه ممنوعیت فعالیت های سیاسی در داخل، هر نوع تشبیه و اقدام سیاسی علیه حکومت در خارج نیز ممنوع بوده و جزای آن ضبط دارائی آنها در کشور میباشد. درج این استثناء واضحاً بر میگردد به فعالیت های طرفداران شاه امان الله غازی در خارج و نیز اقدامات احتمالی او برای اعاده مجدد سلطنت.

ماده 19: «شکنجه و دیگر انواع زجر تماماً موقوف است و خارج احکام شرع شریف و اصولنامه های دولت برای هیچکس مجازات داده نمیشود». باید خاطر نشان کرد که زجر و شکنجه های طاقت فرسا که بعد از انفاذ این قانون تا سالهای متمادی بر مردم بیگناه روا داشته شد و صدها نفر حتی بدون تحقیق از ده تا بیست سال حبس پر مشقت را گذرانیدند و بسیار

شان در زندان جان سپردند، نقض کامل این ماده را توسط حکومت و عمال آن در عمل بیان میکند.

ماده 20 مشعراست: «تعلیم ابتدائیه برای اطفال تبعه افغانستان واجبی وحتمی است». بازهم نصف این اطفال را دختران تشکیل میدهند واما حکومت نه تنها دختران خوردسال را مجبور به رفتن به مکتب نساخت، بلکه دروازه های مکاتب دخترانه را برای مدت چندین سال یک دم بست و جلو تعلیم و تربیه آنها را گرفت.

قسمت های بعدی این قانون اساسی به تشکیلات، وظایف طرز کار شورای ملی و مجلس اعیان، همچنان وظایف و حقوق وزراء و مامورین دولت و امورمالیه اختصاص دارد. درشورا نفوذ حکومت و شخص شاه بسیار برجسته است: دراثنای تعطیل شورا، حکومت می تواند ضرورت قانونی خود را با تصویب مجلس وزراء توسط فرمان "تقنینی" که از طرف شاه صادر میشود، اجراء کند که البته هیچ گاه اتفاق نیفتاده که همچو فرمان تقنینی از طرف شورا رد شده باشد. علاوه نصاب قانونی به اساس مناصفء اعضاء تعیین شده و تصویب به اساس اکثریت ساده آرای حاضر مجلس گرفته می شد که در اینصورت اخذ تصاویب از نظر تخنیکی بسیار سهل و بدون مشکل صورت میگرفت. هرگاه به ماده 37 راجع به متن سوگندنامه اعضاء شورا نظر انداخته شود، واضح می گردد که نماینده گان به اساس اعتماد "ملت و حکومت" ایفای وظیفه میدارند و تعهد میکنند که برای ملت و حکومت خود صادق میباشند. پس وکلاء ناگزیر بودند از خواستهای حکومت کاملاً اطاعت کنند. همچنان مواد 52 و 53 برآزادی اظهار نظر وکلاء (ماده 38) محدودیت جدی وضع کرده بود.

مجلس اعیان که همه اعضای آن از طرف شاه برگزیده میشدند، و اعضا زیراراده و هدایت شاه و به حیث یک مرجع وسیط بین حکومت و شورا عمل میکرد. در صورتیکه بین شورا و اعیان روی یک موضوع خاص تفاوت نظر پیدا میشد و کمسیون مشترک آن دو مجلس قادر به حل موضوع نمیگردید، شاه تصمیم نهائی را اتخاذ می نمود. در این حالت شاه میتوانست هر مصوبه شورا را که مطابق به میل او نباشد، از طریق مجلس اعیان به مخالفت بکشاند و در نهایت تصمیم آخر بدست شاه بود که به این اساس شورا به حیث نمایندگان ملت مفهوم خود را عملاً از دست میداد. در مورد وزراء نیز همین طور بود که چون وزراء از طرف شاه مقرر و معزول میشدند، بناءً آنها جز اطاعت از امر پادشاه راه دیگر نداشتند و اما در برابر شورا مسئول بودند.

نکته بسیار مهم در این قانون اساسی از یکطرف در مغشوشیت و ابهام برخی مواد و کلمات آنست و اما از طرف دیگر تفاوت بسیار صریح آنچه در متن آمده با واقعیت های عملی در تطبیق و رعایت مواد مهمه این قانون اساسی میباشد، به این معنی که قانون اساسی مذکور در ظاهر و در متن یک نظام شاهی مشروطه را به تمثیل می گذاشت چنانکه در مواد فوق الذکر به آن اشاره گردید، اما حکومت مغایر با متن قانون اساسی یک نظام خشن مطلقه را در عمل پیش می برد.

در این ارتباط قابل ذکر است: دولت افغانستان وقتی به عضویت ملل متحد بتاريخ 27 عقرب 1325 (19 نوامبر 1946) پذیرفته شد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفت، مثل سایر کشورهای عضو آن مؤسسه مکلف گردید تا همه ساله گزارشی را در مورد اجراءات حکومت برای بهبود و رفاهیت حال و حقوق مردم به تاسی از منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر در کشور جهت نشر در سالنامه حقوق

بشر به آنجا ارسال نماید. برای اینکار حکومت شاه محمود خان به ریاست مستقل مطبوعات هدایت داد تا همچو راپور را تکمیل و از مجرای وزارت خارجه به دارالانشاء ملل متحد ارسال دارد. ریاست مستقل مطبوعات گزارش بسیار مشروح را تحت عنوان "معلومات راجع به حقوق بشر در افغانستان" به استناد مواد قانون اساسی تهیه کرد که متن دری آن در سالنامه 1327 در بیش 60 صفحه به نشر رسید؛ در مقدمه آن چنین آمده بود: «شکر حکومت ملی افغانستان دارای قانون اساسی مکتوبه ای است که در 31 اکتوبر 1931 [9 عقرب 1310] قبول و اتخاذ شده، مطابق این قانون اساسی رژیم حکومت رژیم شاهی مشروطه بوده، همه مواضع و قسمت های مملکت یک هستی و تمامیت واحده را تشکیل میدهد. مملکت منقسم به ولایات بوده و هر ولایت بذریعه یک نایب الحکومه (گورنر) و یک مجلس مشوره اداره میشود. حکومت برای حفظ امنیت و تطبیق قانون دولت بتمام معنی مقتدر است. یک قانون اساسی مکتوبه در 1931 و قانون اساسی دومی در 19 اپریل 1932 تنفیذ شده بود. قانون اساسی جدید بذریعه "لویه جرگه" که در جولای 1931 اجتماع نموده بود، تنفیذ گردید.» (سالنامه کابل 1327، صفحه 50)

راجع به تاریخ لویه جرگه و تصویب قانون اساسی در متن فوق الذکر سالنامه کابل اشتباهاتی صورت گرفته است که باید در اینجا تصحیح گردد، از اینقرار که: لویه جرگه بتاريخ 18 سنبله 1309 (9 سپتمبر 1930) قانون اساسی را تصویب نکرده، بلکه همین لویه جرگه به تعداد 110 نفر را از بین خود به مثابه اعضای شورای ملی انتخاب کرد، تا مسوده قانون اساسی جدید را تدوین نماید. سپس با تشکیل مجلس اعیان (27 نفر عضو انتصابی) به شمول 38 نفر دیگر (جمعاً 175 نفر) مجلسی در قصر دلکشا دائر گردید که ماهیت

لویه جرگه را نداشت و این مجلس مسوده مرتبه قانون اساسی جدید را تحت عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" تصویب نمودند که بعد از توشیح شاه، قانون اساسی به تاریخ 8 عقرب 1310 (30 اکتوبر 1931) نافذ اعلام شد. در اینجا باید تصریح کرد که بتاريخ 19 اپریل 1932 قطعاً لویه جرگه دیگر دائر نشده است تا قانون اساسی دومی (؟) را، آنچه در متن فوق ذکر شده است، تنفیذ بدارد.

به هر صورت اگر از اشتباه فوق بگذریم، باید گفت که گزارش فوق الذکر که ترجمه دري آن منتشره سالنامه کابل 1327 از نظر متن بیشتریک تفسیر دلخواه حکومت از محتوای آن قانون بوده و طوری تهیه و ترتیب شده که برویت آن هر خواننده فریفته نظام قانونی افغانستان میگردد، در حالیکه در مدت 17 سال اول حکومت خاندانی اجراءات حکومت عملاً در تناقض با محتوای قانون اساسی قرار داشته است.

در اینجا فقط به ذکر یک پراگراف آن گزارش بطور نمونه پرداخته میشود که به حیث یک مقدمه بر موضوع "حقوق ملت" نوشته شده و در آن آمده است که: «قانون اساسی حاوی یک اعلامیه مبسوط و مفصلی راجع به حقوق اتباع افغانستان میباشد: همه باشندگان مملکت مساوی بوده، فرق و تبعیض دین و مذهب وجود ندارد، اما اتباع افغانی را که شامل همه باشندگان و ساکنین مملکت میباشد، لازم است به قیود و شرایط حکومت در معاملات مذهبی و سیاسی مقید و پابند باشند. قانون اساسی اعلام مینماید که: (به آزادی شخصی مداخلت و مزاحمتی نبوده) و هیچکس بدون امر (که مطابق به شریعت اسلام و یا قوانین مربوط نباشد) محبوس یا جزا داده نمیشود، هکذا قانون اساسی مذکور بردگی و غلامی را ممنوع قرار داده وضع تکالیف با اخذ بیگار (جز در اثنای وقت جنگ) ممنوع بوده و هر نوع شکنجه و عقوبت لغو و

باطل قرار داده شده است. آزادی تجارت، صنعت و زراعت در حدود قانون گارانتی و ضمانت شده، جایداد و مایملک که از طرف حکومت گرفته شود (جز در مورد اشخاص که به خارج سکونت پذیر و مشغول پروپاگند و دسیسه بر علیه حکومت افغانستان باشند) تلافی و عوض داده میشود. مصونیت مسکن و مکاتبات، آزادی مطبوعات (با تحدیدات جزئی بمذهب) و توريد آزاد همه جرايد خارجي (که مسایل بر علیه مذهب و پالیسی حکومت افغانستان را حاوی نباشد) تأمین شده و مسلم میباشند. تعلیمات ابتدائی اجباری است، مدارس و مکاتب عامه بمنظور حفظ و صیانت تعالیم مذهبی در تحت نظارت حکومت بوده، خارجی ها به بازنمودن مکاتب جز در مورد آموختن آرت و صنعت و السنه خارجی مجاز نمیباشند. اتباع افغانی بخدمات حکومتی طرف احتیاج قبول شده، مامورین ملکی از حمایت وسیعی مطابق قانون اساسی برخوردار میباشند» (سالنامه کابل 1327، صفحه 52)

محمد نادرشاه شخص متعصب مذهبی نبود، برعکس موصوف و برادرانش همه با ورود خود به افغانستان از تجددگرایی وافکار جدید حمایت میکردند، چنانچه در عصر سراجیه وامانی همه ای آنها با گروپهای مشروطه خواهان وتجدد گرایان محشور بودند. اینکه او پس از رسیدن به سلطنت تغییر روش داد، انگیزه آن بیشتر سیاسی و تاکتیکی بود تا برطبق مفکوره. او میخواست بدین وسیله صف خود را از صف امانی جدا سازد و از ترس برگشت شاه امان الله خواست تا به تبلیغات خود علیه او و هوادارن او شدت بخشد و بناءً در قدم اول بر همه اصلاحات دوره امانی خط بطلان کشید. در عین زمان محمد نادرشاه برای استقرار رژیم خود میکوشید تا با منتقدین اصلاحات امانی، بخصوص کسانی که بر رفع حجاب و موجودیت مکاتب نسوان انگشت اعتراض

گذاشته بودند، به نحوی کنار آید. روی همین دلیل محمد نادرشاه با ابراز یک جمله آن هم به حواله شریعت محمدی که میتواند تعبیر وسیع داشته باشد، اکتفاء کرد و زنان را مکلف به پوشیدن چادری ساخت و مکاتب دختران را کاملاً بست.

اینکه چرا محمد نادرشاه و سلف او بخصوص محمد هاشم خان صدر اعظم به انکشاف معارف کمتر علاقه گرفتند، سؤال نیست که جواب آنرا باید در رابطه به تلاش جدی آنها به منظور استحکام سلطنت خاندانی جستجو کرد، زیرا آنها در این مورد به نظر معروف سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله معتقد بودند که: «معارف مشروطه می زاید» و مشروطه خواهی مطلقیت قدرت شاه را مواجه با خطر میسازد و در نتیجه قدرت خانواده سلطنتی نیز محدود میگردد.

خلاصه با آنکه قانون اساسی 1310 همه مشخصه های یک نظام شاهی مشروطه را در روی کاغذ بیان میکرد، ولی در حقیقت همه صلاحیت ها در قوای ثلاثه دولت در دست شاه و در مجموع در دست شورای خانوادگی سلطنت قرار داشت که عملاً یک نظام مطلق العنان شاهی را تبارز میداد. در این قانون اساسی تلاش بعمل آمد تا همه گروپها اعم از تجدد طلبان، رهبران مذهبی، علمای دینی و قبایل را با استفاده از مفاهیم و ارزشهای جداگانه شان بطور موازی راضی و امیدوار نگهدارد.

در اینجا بيمورد نخواهد بود که نگاهی مختصر به مقایسه کلیات قانون اساسی 1303 عصرامانی و قانون اساسی 1310 نادرشاهی انداخته شود. این دو قانون در موارد آتی از هم تفاوت دارند:

- 1 - قانون 1303 از جانب لویه جرگه و اما قانون 1310 از طرف یک مجلس منتخبه لویه جرگه زیر نام "شورای ملی" به تصویب رسید؛
- 2 - در قانون 1303 قوانین فرعی به نام "نظامنامه" و در قانون 1310 به "اصولنامه" مسمی شدند؛
- 3 - در قانون 1303 مواد مربوط به امور ملکی و نظامی به تفصیل بیان شده، در قانون 1310 امور مذکور به قوانین جداگانه رویت داده شده اند؛
- 4 - در قانون 1303 پادشاه خادم و مدافع دین مبین اسلام و حکمران و پادشاه تمام اتباع افغانستان اعلام شده که چنین چیزی در قانون 1310 وجود ندارد؛
- 5 - در قانون 1303 پادشاه رئیس حکومت بود، اما در قانون 1310 این وظیفه به صدر اعظم سپرده شده است؛
- 6 - در قانون 1303 وزراء همه در برابر شاه رسماً مسئول بودند، در قانون 1310 وزراء در برابر شورا مسئولیت دارند؛
- 7 - در قانون 1303 شورای دولت به حیث یک مرجع مشورتی و تنظیم امور سیاسی دولت ایفای وظیفه میکرد و مستقیماً مؤظف تنظیم امور تقنینی نبود و اما در لویه جرگه 1307 تشکیل شورای ملی و نظامنامه آن تصویب گردید که به دلیل اغتشاش عملی شده نتوانست، در قانون 1310 شورای ملی و اعیان امور مقننه را متکفل شدند؛
- 8 - در قانون 1303 در مسایل قضائی بیشتر به قوانین موضوعه رویت داده میشد، در قانون 1310 در همچو مسائل قوانین شرعی مذهب حنفی بیشتر مدار اعتبار بود؛
- 9 - قانون 1303 در مورد قانون اتباع ساحه وسیعتر را احتوایمیکرد، در حالیکه قانون 1310 در زمینه بامحدودیت های مستقیم و غیر مستقیم توأم بود؛

10 - قانون 1303 رویهمرفته به حیث یک سند انقلابی
تغییر کلی جامعه را در نظر داشت و اما قانون 1310 بیشتر بر
وضع موجود کشور صحنه می گذاشت؛

11 - در قانون 1303 قوای ثلاثه دولت به وضاحت از هم
تفکیک نشده بودند، در قانون 1310 این تقسیم با آنکه مصداق
عمل نداشت، اما در روی کاغذ به تفکیک واضح قوای ثلاثه
دولت پرداخته بود و به عقیده بعضی ها همین خصوصیت
موجب دوام این قانون در شرایط نسبتاً متفاوت بعدی برای
مدت بیش از سه دهه گردید. (برای شرح مزید دیده شود:
اولسن، آستا: "اسلام و سیاست در افغانستان"، مترجم: خلیل
زمر، دانمارک، 2001، صفحات 168-175؛ همچنان:
چشتی، مهروز نگهت: «انکشاف قانون اساسی در
افغانستان»، به زبان انگلیسی، کراچی - پاکستان، 1998،
صفحات 41-68)

بخش پنجم

لویه جرگه ها در دوره سلطنت محمد ظاهرشاه

چگونگی رسیدن محمد ظاهر شاه به سلطنت:

قرار بود به روز 16 عقرب 1312 بعد از توزیع انعامت برای شاگردان ممتاز مکتب، مسابقه فوتبالی بین لیسسه های نجات و استقلال صورت گیرد. به همین مناسبت عده ای زیادی شاگردان و مدعوین در چمن قصر دلکشا گرد آمده و متعلمین مکاتب دو قطاره برای پذیرائی محمدنادرشاه صف بسته بودند. هنگامیکه شاه از جلو شاگردان مکتب نجات میگذشت، یک متعلم آن مکتب بنام عبدالخالق که پدرش در خدمت خانواده چرخنی قرار داشت، ناگهان از صف دوم به پیش آمد و بطرف شاه تیراندازی کرد. همان بود که محمد نادرشاه به زمین افتاد و اوضاع در قصر متشنج گردید. شهادت شاه ساعتی بعد رسماً اعلام شد و دیگری نگذشت که برطبق قانون اساسی پسر ارشد شاه - شهزاده محمد ظاهر که در آن وقت فقط 19 سال داشت، جانشین پدر گردید و به حیث پادشاه افغانستان شناخته شد.

محمد ظاهر شاه دومین پسر نایب سالار محمد نادرخان در 22 میزان 1293 (15 اکتوبر 1914) در شهر کابل در حالی که به دنیا آمد که پدر و همه اقارب نزدیکش در اوج قدرت بودند و عمه اش خانم محبوب امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین بود. او از همان او آن کودکی با ناز و نعمت در خانواده اشرافی و صاحب منزلت بار آمد، چهار سال مکتب ابتدائیه را در کابل

خواند و هنوز ده سال داشت که با برادر بزرگتر خود (محمدظاهر که بعداً در سن 14 سالگی در پاریس وفات کرد) همراه با پدرش که در عصرامانی به حیث وزیرمختار افغانستان در پاریس مقرر شده بود، به آن کشور رفت. طی شش سال اقامت در پاریس و شمول در مکتب توانست با زبان و فرهنگ آن کشور آشنا شود. او به سن 16 سالگی به حیث شهزاده به وطن برگشت و با گذشت کمتر از دو سال به پادشاهی رسید.

به این اساس او تاهنگام سلطنت از رقابت ها و زد و بند های درباری فارغ بود. با هیچ کس دشمنی و عداوت نداشت، با هیچ کس حرف زشت نگفته و از هیچ کس همچو حرفی نشنیده بود؛ مشکل اقتصادی را نمی شناخت و هرآنچه میل داشت به آن دسترسی پیدا میکرد. وقتی بوطن برگشت بعد از یک سال تعلیم نظامی فوراً به امر پدر به مقام بلند کفالت وزارت حربیه رسید و سپس به حیث وزیر معارف مقرر شد و بدون سابقه کار و تجربه در امور شروع به کار کرد.

خلاصه این همه عوامل و رویداد ها در تشکل شخصیت بعدی او نقش بسزا داشتند. نا آشنائی با زبان و محیط، او را شخص خاموش و کم حرف و فاقد قدرت نطق و بیان که لازم یک زمامدار است، بار آورد؛ او هنگام سلطنت مردخوش قلب و رؤف، صاحب وقار و وجاهت خاص و درعین زمان بسیار شکسته و پرتواضع بود که هیچگاه در صدد اذیت و آزار کس نشد. هنگام شهادت پدر او شاهد حادثه بود و درد ریختن خون پدر را در وجود خود احساس کرد و بجای آنکه انتقام جو و کینه دل گردد، از خونریزی و کشتار بیزار شد. چون به یکبارگی و بطور غیر مترقب پادشاه شد و هیچ تجربه و آمادگی قبلی برای سلطنت نداشت، لذا ناگزیر قدرت را به عموهای خود سپرد که همه آنها با پدرش به اصطلاح شریک السلطنه بودند و همه در رموز مملکت داری آشنا و کلید قدرت

را در دست داشتند. در این حال شاه جوان فقط بطور سمبولیک شاه بود و این موقف را سالهای دراز حفظ نمود، تا آنکه بعد از تقریباً سه دهه به حکومت خاندانی پایان داد و خود زمام امور را بدست گرفت.

نگاه مختصر به چهل سال سلطنت:

محمد ظاهرشاه به مجرد رسیدن به سلطنت خط مشی پدر خود را با صدوریک فرمان تأیید و امور مملکت را بیشتر به عموها و بنی اعمام خود در راس آن سردار محمد هاشم خان صدراعظم سپرد. قضاوت در مورد سلطنت چهل ساله محمدظاهرشاه ایجاب موشگافی دقیق را می نماید، زیرا در این دوره طولانی که مهمترین برهه ای تحولات بزرگ جهان بود، برداشت ها و قضاوت ها از هم دور میروند، برخی این دوره را با نگاه انتقادی بررسی میکنند و بعضی با خوشبینی همه کوتاهی را نادیده میگیرند، ولی واقعیت امر واضحاً در بین این دو قضاوت قرار دارد. قابل ذکر است که بطورکل چهار دهه سلطنت او به مقایسه هر دوره دیگر در منتهای آرامش و فارغ از هر جنگ داخلی و خارجی در ثبات و امنیت روز افزون با مساعدت شرایط بطور تدریجی پیش رفت و هر چه شاه بیشتر با مسایل کشور محشور شد، به همان اندازه راه تحول نیز فراختر گردید.

دوره سلطنت محمد ظاهر شاه را میتوان بدو بخش تقسیم کرد: بخش اول - حکومت های خاندانی که شامل سه دوره بود و جمعاً سی سال دوام کرد. صدارت محمد هاشم خان (عم شاه) از آغاز سلطنت محمد نادرشاه تا جوزای 1325 (1946) برای مدت 17 سال، دوره صدارت شاه محمود خان (عم دیگرشاه) از جوزای 1325 (1946) تا سنبله 1332 (سپتمبر 1953) مدت 7 سال و بالاخره دوره صدارت محمد داؤد (پسرعمو و شوهر خواهر شاه) از سنبله 1332

(سپتمبر 1953) تا حوت 1341 (مارچ 1962) که مدت تقریباً 10 سال دوام کرد. هر دوره مذکور خصوصیات جداگانه دارد که شرح هریک را در اینجا نمی‌گنجد و میتوان در مآخذ متعدد مطالعه کرد.

پس از استعفای محمد داؤد بتاریخ 18 حوت 1341 (8 مارچ 1963) از صدارت و تقرر داکتر محمد یوسف به آن مقام، مرحله دوم سلطنت محمد ظاهر شاه یعنی دوره حکومت های غیرخاندانی شروع میشود که با تصویب قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه در سنبله 1343 و انفاذ آن یک دوره متفاوت زیر نام "دهه دموکراسی و یا مشروطه" آغاز گردید که ده سال بطول انجامید. طی این دوره پنج بار مقام صدارت از یکی به دیگری تغییر یافت: در اثر مظاهره معروف "سه عقرب" داکتر محمد یوسف استعفی داد و شاه در 30 اکتوبر 1964 محمد هاشم میوندوال را به تشکیل کابینه توظیف کرد. میوندوال نیز بعد از مدت سه سال در کشمکش پارلمان و برخوردهای سیاسی بین احزاب که هر روز شدیدتر میشد و این موضوع رابطه او را با شاه جریحه دار میکرد، از صدارت مستعفی شد و بجایش نوراحمد اعتمادی مقرر گردید. دوره صدارت او نیز زیر تأثیر امواج خروشان مظاهرات پیروان احزاب چپ و راست افراطی دست و پا میزد تا آنکه پس از دوره جدید انتخابات ولسی جرگه دوباره به اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه با مشکلات زیاد موفق شده و برای دوره دوم به حیث صدراعظم بکار ادامه داد، اما دیری نگذشت که در ماه می 1971 زیر فشار شورا از کار کناره گرفت. صدراعظم بعدی داکتر عبدالظاهر نیز به عین سرنوشت وحتى بدتر گرفتار شد، زیرا بر علاوه مشکلات جاری آنوقت، خشکسالی و قحطی شدید در ساحات غربی و شمالی کشور حکومت او را سخت زیر انتقاد برد، تا آنکه موصوف بتاریخ 24 سپتمبر 1972

مجبور به استعفی شد. آخرین صدراعظم غیرخاندانی محمدموسی شفیق بود که با کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) تحت قیادت محمد داؤد هنگامی صورت گرفت که شاه جهت تداوی در خارج کشور بود. شاه بعد از کودتا به ایتالیا مسکون شد و بتاريخ 24 اگست 1973 از سلطنت استعفی داد و با این رویداد سلطنت چهل ساله او نیز به پایان رسید.

محمد ظاهر شاه پس از استعفی از سلطنت به اقامت در روم - ایتالیا ادامه داد و از آن تاریخ تا سال 1381 مدت 29 سال را در آنجا در هجرت گذرانید. شاه اسبق چند ماه بعد از حمله امریکا و سقوط اداره طالبان و نیز تشکیل اداره مؤقت تحت ریاست حامد کرزی در اپریل 2002 دوباره به وطن عودت کرد و در یک قسمت ارگ ریاست جمهوری که در زمان سلطنت خود به انکشاف آن بسیار زحمت کشیده بود، اقامت گزید. موصوف در لویه جرگه اضطراری مورخ 21 جوزای 1381 ش (10 جون 2002) اشتراک نمود و لویه جرگه را با بیانیه خود افتتاح کرد و انصراف خود را از کاندید شدن برای ریاست دولت اعلام داشت. محمد ظاهر شاه بتاريخ اول اسد 1386 ش (23 جولای 2007م) به عمر تقریباً 93 سالگی به رضای حق پیوست و در حوضیره آبائی و سلطنتی شان در بالای تپه مرنجان - کابل با اعزاز و احترام خاص در جوار پدرش محمد نادر شاه شهید به خاک سپرده شد.

محمد ظاهر شاه در 17 سالگی با حمیرا (15 ساله) صبیبه ارشد سردار احمد شاه خان (وزیر دربار) در خزان 1310 در ارگ کابل از دواج کرد. ملکه حمیرا نواسه سردار محمد آصف خان (عم محمد نادر شاه) است و از طرف مادر به خانواده شاغاسی شیردلخان لویناب نسبت دارد. حاصل از دواج ملکه حمیرا با محمد ظاهر شاه دو دختر و شش پسر میباشد که از جمله دو دختر و سه پسرشان تاحال حیات دارند و سه پسر وفات کرده

اند. ملکه حمیرا نیز در سال 2002 بعمر 86 سالگی در روم چشم از جهان پوشید و جنازه او به کابل منتقل و در حضیره آبائی شان بخاک سپرده شد.

در طول چهل سال سلطنت محمدظاهر شاه سه بار لویه جرگه بطور عنعنوی در کابل دائر گردید: یکی در سال 1320، دومی در سال 1334 و سومی در سال 1343 که اینک هریک این لویه جرگه ها را تحت مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم.

مبحث اول

لویه جرگه سال 1320 ش (1941م)

این اولین لویه جرگه است که در دوره سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بتاريخ 4 عقرب 1320 ش (5 نوامبر 1941) در کابل تحت الشعاع رویدادهای مغلق و پیچیده ای مربوط به سرنوشت یک عده آلمانی هائیکه در افغانستان مصروف خدمت بودند، دائرشد. این لویه جرگه مصوبه قبلی شورای ملی را در موضوع بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی دوم مکرراً تصدیق نمود و به تاسی از اینکه افغانستان به هیچ کشور حق نمیدهد که از زمین و فضای آن به مقاصد و اهداف جنگی و نظامی استفاده نماید، تصمیم گرفت. همچنان لویه جرگه از اقدام حکومت افغانستان که یک عده اتباع آلمانی و ایتالوی را به دشمن تسلیم نکرد، بلکه بطور مطمئن به کشورشان اعزام نمود، استقبال نمود. برای وضاحت بیشتر موضوع و حساسیت های مربوطه در آن موقع دشوار که افغانستان با آن مواجه بود، لازم است مختصر در مورد موقف افغانستان در جنگ عمومی دوم صحبت کرد تا به انگیزه های تدویر این لویه جرگه عمیقاً پی برد.

جنگ جهانی دوم و موقف افغانستان در قبال آن:

جنگ جهانی دوم که در سال 1939 آغاز گردید و تا سال 1945 مدت شش سال ادامه یافت، یکی از خونبارترین جنگ ها در تاریخ جهان بشمار میرود که قدرت های بزرگ آنوقت در دو جناح: از یک جانب آلمان، ایتالیا، جاپان و چند کشور کوچک اروپای شرقی زیر نام کشورهای "محور" و از جانب دیگر انگلستان، فرانسه، اتحاد شوروی و بعداً ایالات متحده امریکا و یک تعداد کشورهای اروپائی مسمی به "متحدین" در برابر هم قرار گرفتند. این جنگ خانمانسوز نه تنها اروپا را به ویرانه تبدیل کرد و ملیونها انسان را به کام مرگ سپرد، بلکه اثرات آن به قاره های دیگر بخصوص آسیا و افریقا نیز سرایت کرد و خسارات مالی و جانی بی شمار را بار آورد.

با آنکه در دوران این جنگ روسیه شوروی در شمال افغانستان، ایران در غرب و هند برتانوی در جنوب کشور از این جنگ سخت خساره مند شدند، اما افغانستان توانست با تدبیر سردار محمد هاشم خان صدراعظم که در آغاز جنگ بتاريخ 6 سپتمبر 1939 م طی صدور یک فرمان پادشاهی از حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه توانست بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام نماید و کشور را از شعله های مدتش این آتش در امان نگهدارد.

بعد از آنکه قوای مجهز آلمانی اکثر کشورهای اروپائی را به شمول فرانسه تسخیر کردند و سپس موضوع حمله به شوروی از طریق اروپای شرقی را در پیش گرفتند، قوای محور کوشیدند تا شوروی را از طرف جنوب نیز زیر فشار قرار دهند که البته بعد از اشغال ایران توسط قوای انگلیس و روسیه و تقسیم ایران بین آنها بتاريخ 3 سنبله 1320 (25 تا 29 اگست 1941) آنها را متوجه افغانستان ساخت تا در ایجاد

تسهیلات انتقال قوا همکاری افغانستان را با خود جلب کنند و بدینوسیله شوروی را از طرف جنوب نیز زیر فشار قرار دهند. در عین زمان قوای محور که در اواسط سال 1937 تاحدی نیز موفق شده بودند به همکاری شخصی بنام "فقیر ایپی" و نیز شخصی دیگر بنام محمد سعید الگیلانی مشهور به "پیرشامی" که هر دو خویشان را به حیث رهبران دینی جا زده بودند، توانستند فعالیت‌های وسیع ضد انگلیسی را در مناطق مختلف آزاد قبایلی ماورای سرحد با ایجاد یکنوع مقاومت‌ها راه اندازی نمایند تا از آن طریق قوای هند برتانوی را در آن ساحات مصروف نگهدارند که آنها نتوانند از قوای خود در سائر میدان‌های جنگ استفاده کنند.

تسلط روس و انگلیس بر ایران و اوضاع نا آرام در مناطق قبایلی از یکطرف و فشارهای وارده قوای محور بر اینکه باید شوروی از سمت جنوب زیر فشار قرار گیرد، وضع دشواری را برای سیاسیون افغانستان به وجود آورد که باید در بین دو مشکل یک موقف میانه را انتخاب نمایند: از یک جانب فشار متحدین، بخصوص برتانیای و روسیه تا افغانستان در همکاری با کشورهای محور قرار نگیرد و از جانب دیگر فشار مردم اعم از عوام و بعضاً خواص در داخل کشور مبنی بر اینکه باید افغانستان از کشورهای محور حمایت کند.

حکومت افغانستان در بین این دو قطب فشار- یکی داخلی و دیگر خارجی باز هم موقف بیطرفی کشور را بتاريخ 28 جولای 1941، زمانیکه جنگ جهانی به شدت زیاد در جریان بود، بار دیگر از طریق مصوبه شورای ملی اعلام نمود و به تعقیب آن بتاريخ 4 عقرب 1320 (5 نوامبر 1941م) لویه جرگه را در کابل دائر کرد و بوسیله آن بیطرفی افغانستان را مکرراً از نظر ملی مشروعیت بخشید.

اینکه چرا آلمانها در بین مردم افغانستان از محبوبیت زیاد برخوردار بودند، سؤال است که جواب آن به چند دلیل عمده بر میگردد، از جمله:

1 - بین آلمان و انگلستان در طول تاریخ روابط رقابتی و بعضاً دشمنانه موجود بوده و افغانها بطور کل در برابر انگلیس ها عقده مند بوده اند، لذا "دشمن، دشمن را دوست شمردن" باید

یک پدیده طبیعی محسوب کرد؛

2 - استقبال صمیمانه حکومت آلمان از هیئت افغانی برای برسمیت شناختن استقلال افغانستان و مساعدت های لازم سیاسی و اقتصادی آن کشور در ذهن مردم افغانستان اثرات مهم و دوستانه را در برابر آلمانها ایجاد کرده بود؛

3 - اشتراک متخصصین آلمانی در عصر آلمانی در پروژه های بزرگ و ابراز صمیمیت و اخلاص آنها در برابر افغانها در آنوقت بر محبوبیت آلمانها بطور کل در افغانستان افزوده بود؛

4 - استقبال بسیار گرم و بی نظیر از شاه امان الله شاه غازی حین سفرش به آلمان هنوز در اذهان بعضی ها باقی مانده بود؛

5 - ادعای نازیها مبنی بر منسوبیت خود به نژاد "آریائی" احساس غرور هم نژاد بودن را با آنها نزد بسا حلقهات افغانی تقویه کرد؛

6 - پیشرفتهای تکنیکی و نظامی آلمان، بخصوص در سالهای آغاز جنگ عمومی دوم این روحیه را نزد افغانها بار آورده بود که گویا فتح و ظفر در نهایت از آلمانها است.

نگاهی به سوابق روابط گرم سیاسی و اقتصادی بین افغانستان و آلمان در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه و بعد از آن نیز گواه بر همین دوستی عنعنوی بین دوکشور بود، چنانچه شاه محمود خان وزیر حربیه در سال 1936 برای تماشای مسابقات بین المللی المپیک به آن کشور

رفت و سپس صدراعظم محمد هاشم خان نیز جهت تداوی عازم آنجا گردید؛ فیض محمد خان زکریا وزیر خارجه و عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و شخصیت مقتدر کشور به خاطر خریداری اسلحه، ماشین آلات صنعتی، استخدام متخصصین و دریافت قرضه به آلمان رفتند و حکومت آن کشور حاضر شد به مبلغ 21 میلیون مارک به افغانستان قرضه دهد، حتی گفته شد که هیئت افغانی در آنوقت با هیتلر نیز دیدار داشته است. در سال 1937 پرواز طیاره های شرکت هوایی "لوفت هنزا" هفته یک بار بین کابل و برلین نشانه ای دیگر از حسن روابط بین دو کشور محسوب میشد و در همان سال با امضای قرارداد تجارتي زمینه استخدام یک تعداد زیاد متخصصین آلمانی در پروژه های انکشافی افغانستان مساعد گردید که ورود آنها با فامیلهای شان قدم مهم دیگر در راه تشنید مناسبات بود.

مسلم است که توسعه روز افزون روابط افغانستان با آلمان برای انگلیسها خوش آیند نبود، ولی هر بار که یک قدم پیشتر در این راه گذاشته میشد، صدراعظم وقت محمد هاشم خان به انگلیسها این اطمینان را میداد که افغانستان از تعهد حفظ بیطرفی خود هرگز پا فراتر نخواهد گذاشت و با برقراری روابط با آلمانها دلیل می آورد که در دوستی افغانستان به روی همه کشورها باز است و به همین دلیل از ادامه کار متخصصین آلمانی در افغانستان حمایت میکرد.

این وضع تا زمانی ادامه یافت که در ماه جون 1941 قوای آلمانی بر شوروی حمله کرد. شوروی در اکتوبر همان سال طی یک یادداشت رسمی موجودیت آلمانها را در افغانستان برای آنکشور غیر قابل تحمل دانست و به تعقیب آن انگلیس نیز به حکومت افغانستان اخطار داد تا آلمانها را هرچه زودتر از خاک خود خارج سازد. افغانستان ناگزیر با قبول

بعضی شرایط درصدد اخراج و برگرداندن آنها به وطن شان با عزت و حرمت و با اطمینان خاطر پرداخت.

معضله خروج متخصصین آلمانی و ایتالوی:

محبوبیت آلمانها در افغانستان بحدی زیاد بود که حتی دربین بسیاری از مردان کابل و اطراف کشور بروتهای "هیتلری" مود روز شده بود و درهرخانه صحبت از پیشرفت آلمانها درجنگ بود. دراین حال آوازه خروج آلمانها از افغانستان بین مردم یک هنگامه را ایجاد کرده بود و همه این اقدام را به مثابه "بی غیرتی" و مغایر به عنعنه افغانی میدانستند. حکومت برای تسکین خاطر مردم ناگزیر شد از روی فشارهای وارده برحکومت افغانستان ازطرف برتانیه و شوروی پرده بردارد و واقعیت ها را برای مردم تشریح و توضیح دهد. همان بود که بتاريخ 20 میزان 1320 (15 اکتوبر 1940) برای رفع نگرانی مردم، نجیب الله خان مدیرعمومی سیاسی وزارت خارجه از طریق رادیو کابل آنوقت بیانیه مفصل خود را پخش کرد. او ازهمه اولترین موضوع را گویا راه خواستن انگلیس ها جهت انتقال قوای شان بخاک شوروی ازطریق افغانستان وتقویه بنیه دفاعی شوروی و مقاومت علیه تهاجم آلمانها به آن کشورکه ذهنیت مردم عوام افغانستان را دچار تشویش و نگرانی شدید ساخته و فکر می شد که باردیگرقوای انگلیسی به افغانستان رو خواهد آورد، آنرا فقط یک شایعه بی اساس خواند و ضمناً به حساسیت های سیاسی در ارتباط با لزوم خروج متخصصین آلمانی از افغانستان توضیحات ارائه کرد و نیز رسیدن به یک تفاهم با مقامات برتانوی و روسی را در زمینه برای مردم تشریح نمود و برای مردم خاطرجمعی داد.

به اساس مذاکرات متواتر مقامات افغانی با سفرای برتانیه، روسیه و آلمان درکابل قرار براین شد که سفیر برتانیه

بصورت تحریری تضمین کند تا آلمانها و ایتالوی ها را با فامیل‌های شان از طریق هند بوسیله کشتی به بصره و از طریق عراق به انقره، جائیکه قوای محور در آن مسلط بود، صحیح و سالم برسانند. برطبق همین ضمانت بتاريخ 8 و 9 عقرب 1320 (30 و 31 اکتوبر 1940) جمعاً به تعداد 180 نفر آلمانی و 8 نفر ایتالوی به شمول فامیل‌های شان بوسیله چند سرویس "بس" و چندین لاری کابل را ترک گفته رهسپار پشاور گردیدند. آنها بتاريخ 8 نوامبر بوسیله ریل از پشاور بطرف کراچی رفته و سپس ذریعه کشتی به بصره و بتاريخ 25 نوامبر از طریق بغداد توسط ریل به انقره رسیدند. (برای شرح مزید دیده شود - آدامک: "روابط خارجی افغانستان در اوایل قرن بیست" - ترجمه دری صفحه 368 تا 374)

تدویر لویه جرگه - شرح و بررسی مسائل:

در طول مدتیکه مذاکرات سیاسی بین حکومت افغانستان، شوروی، انگلیس و سفارت آلمان در کابل در جریان بود و حکومت افغانستان زیر فشار سه جانب قرار داشت، ترتیبات مقدماتی برای تدویر یک لویه جرگه رویدست گرفته شد. حکومت به ولایات هدایت داد تا از هرولسوالی سه نفر و از مراکز هرولایت دو دو نفر نمایندگان را در جرگه انتخاب و به کابل اعزام دارند. محل اقامت نمایندگان در کابل در عمارت لیسه حبیبیه در جوار دریای کابل و مقبره اعلیحضرت تیمورشاه (فعلاً مکتب عایشه درانی) تعیین گردید. قبل از افتتاح لویه جرگه صدراعظم محمد هاشم خان به معیت حضرت فضل عمر مجددی "نورالمشایخ" از نمایندگان دیدن کرده و مشکلات وارده، اهمیت و حساسیت موضوع را برای آنها توضیح کردند و درقبال آن مجبوریت خروج آلمانها را با وجودیکه خلاف عنعنه افغانی و اصول بیطرفی کشور بود، به آنها بیان نمودند. لویه جرگه با حضور

یک هزار نفر متشکل از نماینده های انتخابی و اعضای مجلسین شورای ملی، مامورین عالیرتبه ملکی و نظامی و بعضی شخصیت های سرشناس به تاسی از همین هدف بروز موعود یعنی 14 عقرب 1320 دائر شد که با بیانیه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه افتتاح گردید.

شاه در بیانیه خود خطاب به حاضرین لویه جرگه فرمود: «شما همه میدانید که به اثر این جنگ در مدت کم تغییرات بزرگ نه تنها در اوضاع جهان، بلکه در تمام جوانب زندگی ملل پیش شده محارب و غیرمحارب را یکسان متأثر کرده است. مخصوصاً درین چند ماه جنگ از غرب بجانب شرق کشانیده شده است و آن مملکت هائیکه قبل ازین خود را از جنگ نسبتاً دورنگهداشته بودند، به صدمات شدیدی دچار شده اند. بنابراین لازم شد که افغانستان که درین وقت نازک در سیاست خارجی خود که بااساس بیطرفی و صلح بود و هست، در مقابل این حوادث موجود طوریکه باید و شاید غور و دقت کند و ملت و حکومت که هیچ وقت از یکدیگر جدائی نداشتند و در مسائل جزئی و کلی مملکت یک دست بودند، تبادل افکار و تصمیم لازم بگیرند. اینست که امروز بنام خداوند بزرگ این جرگه را افتتاح میکنم و از خداوند بکمال عجز آرزومندم که تصمیم های این جرگه بزرگ را باعث سعادت و بهبودی این خاک پاک گرداند و ملک را به برکت اتفاق، یک دستی و همدستی به آن سعادت و افتخارات که آرزوی قلبی من است، برساند و از وقایع بد زمانه نگهدارد.»

به تعقیب بیانات پادشاه نوبت به علی محمدخان وزیر امور خارجه رسید و او ضمن ایراد یک بیانیه مفصل برای حاضرین لویه جرگه معلومات لازم ارائه کرد و بر زوایای مختلف اوضاع جاری و فشارهای وارده از جانب مقامات شوروی و برتانوی مبنی بر خروج آلمانها از افغانستان روشنی انداخت که اهم نکات بیانات او چنین است:

علی محمدخان گفت: «بعد از اشتعال نائره جنگ دوم جهانی حکومت افغانستان بارها و بصورت جدی بیطرفی خود را اعلان کرده است؛ اخیراً بنابر توسعه دامنه جنگ و نزدیک شدن به سرحدات مملکت ما اوضاع کسب وخامت کرد. حکومت افغانستان تلاش ورزید تا موازنه را در میان دول درگیر جنگ حفظ و بیطرفی واقعی خود را همچنان دوام دهد و چنانچه دوام داده است. اما متأسفانه از آوانیکه آلمان به روسیه حمله کرد، جراید و رادیو های برتانیه و هند برتانوی علیه افغانستان شایعات و پروپاگند هائیرا به نشر میرسانند. منابع برتانوی و هند برتانوی یک تعداد متخصصین آلمانی را که در پروژه های افغانستان کار میکنند، متهم به اقدامات و فعالیت های سیاسی علیه متحدین (انگلیس و روس) کرده اخیراً مطالبی درباره آنها و حکومت افغانستان نشر میکنند و جراید مذکور از حکومت های خود همواره خواسته اند تا به افغانستان فشار آورده شود که خانواده های آلمانی و ایتالوی از افغانستان خارج گردند.»

وزیر خارجه علی محمد خان در بیانیه خود تصریح کرد که: «بتاریخ 9 اکتوبر (17 میزان) سفارت بریتانیای عظمی و بتاریخ 11 اکتوبر (19 میزان 1320) دولت روس کتباً از حکومت [افغانستان] خواستند تا متخصصین آلمانی و ایتالوی که در افغانستان کار میکنند، از افغانستان خارج گردند. آنها دلالتی را ارائه کردند که متخصصین آلمانی را در تحریکات مردم و فعالیت های سیاسی علیه متحدین متهم کرده بودند؛» علی محمد خان همچنان به اطلاع اعضای لویه جرگه رسانید که بعد از چند بار مذاکرات با سفرای برتانیای و شوروی در کابل واضح شد که حکومت آنها غیر از اخراج متخصصین آلمانی و ایتالوی دیگر کدام خواهشی از افغانستان ندارند، لذا او به مشوره کمسیون امور خارجی شورای ملی و موافقه سفرای کشور های مربوطه به این اقدام متوسل شد تا بعد از

تفاهم و اخذ ضمانت تحریری از سفیر برتانیای متخصصین آلمانی و ایتالوی را با فامیل‌های شدن از طریق هند و عراق به ترکیه بطور محفوظ و مطمئن به کشورشان انتقال دهند که اینکار بتاريخ 8 و 9 عقرب موفقانه به پایان رسید.

بعد از علی محمد خان نوبت سخنرانی به حضرت نورالمشایخ، حضرت چهارباغ و آخندزاده صاحب تگاو و یک تعداد دیگر رسید. جلسه روز اول درحوالی عصر پایان یافت و روز بعد جلسه بریاست محمدهاشم خان صدراعظم دائر شد که پس از بیانات صدراعظم فرصت سخنرانی به شاه محمود خان غازی وزیر حربیه و بعضی از علمای دینی داده شد. اینکه چرا لویه جرگه را بعد از خروج آلمانها دائر نمودند، دلیل آن برمیگردد به حساسیت هایی که بین مردم در زمینه ایجاد و شایع شده بود که گویا حکومت افغانستان زیرپرده با انگلیس ها روابط محرمانه داشته و در واقع برطبق هدایت انها عمل میکند. لذا پخش این شایعات مردم عوام را بار دیگر به فکر کمکهای انگلیس حین ورود محمد نادرخان به افغانستان و رسانیدن او به سلطنت انداخته بود. حکومت تصمیم گرفت تا این لویه جرگه را از یکطرف مؤید سیاست خود سازد و از طرف دیگر به همچو شایعات که گویا حکومت تابع نظر انگلیس ها عمل میکند، پایان دهد و به همین دلیل پای علمای دینی و شخصیت های بانفوذ مذهبی را پیش کشیدند و خواست شایعات بین مردم را بوسیله بیانات آنها تکذیب نماید. لویه جرگه در پایان متن ذیل را به تصویب رسانید و با بیانیه محمدهاشم خان صدراعظم جرگه در ساعات عصر خاتمه پذیرفت. (برای شرح مزید دیده شود - علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی"... صفحه 198 تا 205)

متن مصوبه لویه جرگه سال 1320ش:

نحمد و نصلی علی رسوله الکریم الحمد لله رب العالمین
و العاقبة للمتقین.

ما نمایندگان ملت افغانستان بموجب اختیاراتیکه از مؤکلین ما به ما داده شده است و برای لویه جرگه بکابل آمده ایم، بعد از آنکه بیانات عالیقدر جلالتمآب وزیر امور خارجه را راجع به گزارشات عالم و جریانات سیاسی افغانستان تا امروز استماع و درآن غور و دقت نمودیم، بیان میداریم: خط مشی سیاسی که حکومت المتوکل علی الله تاکنون تعقیب نموده، مطابق آرزوی ما بوده کاملاً درست است. لذا ما نمایندگان لویه جرگه سیاست بیطرفی کامل را که تاحال نگهداشته شده و درآینده هم بطور قطعی و حکم باید حفظ شود، تصدیق مینمائیم.

افغانستان میخواهد درسایه صلح با دول متعاهد و مخصوصاً همسایگان خود زندگی کند، اما ما نمایندگان بموجب اختیاراتیکه از مؤکلین خود داریم، این امر را بصورت قاطع و حتمی بیان میداریم که ملت افغانستان حاضر نیست هیچ خواهش یا مطالبه ای را که مستقیم یا غیرمستقیم متضاد شرف و عنعنات و استقلال تام ما باشد و از هرطرفی که باشد، مورد بحث یا قبول قرار دهد یعنی به هیچ حکومت خارجی بهیچ صورت و بهانه اجازه و موقع داده نخواهد شد که تمام یا حصه از مملکت افغانستان را اشغال نماید یا برای مقصد عسکری از زمین و یا فضای مملکت محبوب ما استفاده کند و یا کدام امتیازی در دوران جنگ از ما خواهش نماید و قطعاً لازم نمیدانیم که حکومت ما با یکی از دول خارجی داخل معاهده جدیدی شود که سیاست بیطرفی مملکت ما را اخلال نماید و همچنین به هیچ حکومت به هیچ صورت و بهانه موقع داده نمیشود و نخواهد شد که به کوچکترین

حقوقی که در معاهدات افغانستان و در حقوق بین المللی برای یک مملکت مستقل که افغانستان یکی از آنها است، معین شده است، تصرفات و مداخله نماید. علاوه بر آن افغانستان حق داشته و حق دارد و حق خود را محفوظ خواهد داشت که با هر مملکتی که میخواهد روابط سیاسی خود را محفوظ نگهداشته و در آینده هم روابط سیاسی خود را قایم کند که نمایندگان ملت افغانستان بموجب اختیاراتیکه از مؤکلین خود داریم، برخط مشی فوق فیصله قطعی و حتمی مینمائیم.

ملت افغانستان هیچ وقت زیر بار هیچ یکی از حکومت های خارجی نرفته و نخواهد رفت، همیشه زندگی آزاد نموده و در آینده هم آزاد و مستقل زندگی خواهد کرد. ملت افغانستان بعون الله و تعالی متحداً حاضر هستند که خود را محافظه نموده باشرف زیست و حیات نمایند.» پنجشنبه 15 عقرب 1320؛ امضای وکلاء و نمایندگان ملت. (متن فوق برگرفته شده است از کتاب: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، ... صفحه 202 و 203، به استناد شماره 75 روزنامه اصلاح، مورخه 25 عقرب 1320)

مبحث دوم

لویه جرگه سال 1334 ش در مورد معضله پشتونستان

این لویه جرگه با در نظر داشت تیره شدن روابط بین افغانستان و پاکستان بنابر پیشنهاد محمد داؤد صدراعظم و موافقت حضور اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بساعت 2:30 بعد از ظهر 22 عقرب در تالار قصر "ستور" با اشتراک 371 نفر دائر شد. لویه جرگه با تلاوت آیات قرآن مجید و نطق شاهانه

افتتاح گردید و حضور اعلیحضرت به محمد نوروزخان (رئیس دوره نهم شورای ملی) هدایت داد تا جرگه یکنفر را به نیابت شاه به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب کند و محمد گل خان مهمند وکیل "ترنگ" و "باسول" ولایت مشرقی به نیابت رئیس لویه جرگه برگزیده شد. در قدم بعدی محمد داؤد صدراعظم در عصر همان روزبیاپه خود را ایراد کرد. لویه جرگه بعداً بروزهای 23 و 24 عقرب مباحثات خود را پیرامون بیانات صدراعظم ادامه داد و یک کمسیون را توظیف نمود تا فیصله نهائی لویه جرگه را تسوید و به مجلس آخر یعنی 27 عقرب جهت تصویب ارائه کند.

در اینجا برای درک بهتر موضوع قبل از آنکه به محتوای تصویب نهائی لویه جرگه پرداخته شود، جا دارد تا مختصری درباره چگونگی بروز معضله پشتونستان و مشکلات ناشی از آن در روابط بین دو کشور افغانستان و پاکستان و لزوم تدویر لویه جرگه مطالبی بعرض رسد. اگرچه بیانیه مبسوط و همه جانبه محمد داؤد صدراعظم در روز افتتاح لویه جرگه بذات خود شرح مستند موضوع است، اما با آنهم مقدمه ذیل میتواند در وضاحت مزید معضله کمک کند.

نگاه مختصر بر پس منظر معضله:

در 15 اگست 1947 دولت پاکستان تأسیس شد و اما انگلیس تا سال بعد اداره مستقیم سرحدات آزاد و بلوچستان را در اختیار داشت. در حالیکه انگلیس در سال 1950 پاکستان را وارث خویش در آنطرف دیورند اعلام نمود و مقارن به همین وقت ایالات متحده امریکا خط دیورند را به حیث سرحد بین المللی بین افغانستان و پاکستان شناخت که در اینصورت قبایل آزاد و بلوچستان شامل خاک پاکستان تلقی شد. حکومت افغانستان از مدت تقریباً پنج سال (از 1943 تا 1947) که

مقدمات تقسیم نیم قاره بین هند و پاکستان مطرح بحث بود، ادعای جدی در مورد آینده سرزمین های پشتون آنطرف خط دیورند به زبان نیاورد و فقط با ارسال دو نامه به حکومت برتانیه و مذاکرات سفیر افغانستان با وزارت خارجه آن کشور که فقط بازی با وقت بود و حکومت برتانیه موضوع را با حکومت پاکستان ارجاع و از خود دور کرد، نتیجه ای بار نیاورد. اما وقتی ريفراندمی که به این منظور از تاریخ 3 تا 17 جولای 1947 رویدست گرفته شد که در جوار صندوق پاکستان قرآن مجید و در جوار صندوق هندوستان کتاب "گرنگ" را گذاشتند، موضوع قدری جدی شد، زیرا به مردم پشتونستان این حق را ندادند تا در این ريفراندم در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند که میخواهند زیر سلطه پاکستان باشند، یا برای خود یک دولت مستقل را تشکیل نمایند و یا اینکه خواستار پیوستن با برادران خود در افغانستان شوند. انگلیس ها احساسات مسلمانان هند و نیز پشتونهای ماورای دیورند و بلوچ ها را به بازی گرفتند و پشتونها البته با فیصدی کم در این ريفراندم اشتراک کردند و به حرمت کلام الله مجید به نفع پاکستان رأی دادند.

دولت افغانستان بعد از انجام ريفراندم ملاحظات خود را با پاکستان مطرح کرد، و قتیکه کار از کار گذشته بود. اولین عکس العمل حکومت افغانستان وقتی بروز کرد که موضوع عضویت پاکستان در ملل متحد مطرح شد، آنوقت نماینده دائمی افغانستان عبدالحسین خان عزیز یگانه کسی بود که به نمایندگی از افغانستان رأی منفی داد. اگرچه متعاقباً زیر فشارهای وارده از هر طرف، رأی منفی را برگرفت، اما مخالفت بین افغانستان و پاکستان از همانجا آغاز گردید.

در همین موقع مردم پشتونستان آرام نگرفتند و به احتجاج پرداختند. در 21 جون 1947 به تعقیب اعلامیه انگلیس مبنی بر تخلیه هند، در "بنو" جرگه عظیمی برپا نمودند که در آن

نمایندگان تمام پشتونستان اعم از آزاد، محکوم و بلوچستان به شمول احزاب خدائی خدمتگاران، جمعیت العلماء سرحد و زلمی پشتون شرکت کردند و فیصله نمودند که: «پشتونها نه هند می‌خواهند و نه پاکستان، بلکه می‌خواهند درین کشور یک حکومت آزاد پشتون براساس جمهوریت اسلامی تشکیل شود». در همین حال تعداد کثیر جوانان زلمی پشتون (بیش از 20 هزار نفر) حاضر شدند برای این هدف جان های خود را فدا کنند، لاکن خان عبدالغفار خان به تاسی از سیاست عدم خشونت گاندی مانع آنان شد.

روز نهم سنبله 1327 (مطابق 30 اگست 1948) اولین جرگه عمومی و مهم قبایل مومند، صافی آزاد، چارسنگ، شموزائی، افریدی، اورکزائی، شینوار، لوارگی، شلمان، وزیر، مسعود (میسود) در "چهار سده" دائر گردید و آنها معاهده مهم اتحاد ملی و تشکیل پشتونستان را اعلام نمودند. در این جلسه میرزا علی خان مشهور به "فقیر ایپی" به حیث رئیس انتخاب شد که مشی خود را طی سه ماده چنین بیان کرد:

1- از حکومت پاکستان مطالبه می‌کنیم که به تمامیت و استقلال پشتونستان خاک هفت ملیون افغان را از راه صلاح و امن اعتراف کند و از امروز تمام مامورین و ایجنت های ملکی و لشکری خود را امر کند به صورت فوری از تمام نقاط پشتونستان بیرون روند. اگر چنین نکنند، مسئولیت عواقب وخیمی که در اثر این لجاجت حکومت پاکستان واقع شدنی است، هم نزد خدا و هم نزد مؤسسه ملل متحد بدوش حکومت پاکستان خواهد بود.

2- چون وسایل نشراتی ما ناقص است از دولت برادر خود افغانستان که همواره با پشتونستان همدردی صمیمی دارند، خواهش داریم اطلاعات و پروگرام ما را مربوط به

پشتونستان درجرايد و راديو افغانستان نشر کنند. [به این اساس پروگرام "دا پشتونستان زمونږ" از طریق رادیوکابل بعداً رادیو افغانستان به نشرات آغاز کرد. بعضی ها فکر میکنند که شعار "دا پشتونستان زمونږ" ادعای افغانستان را معنی میدهد، درحالیکه چنین نبود بلکه آواز وندای مردم پشتونستان را بیان میکرد - کاظم]

3 - از مؤسسه ملل متحد و مراکز عدالت پسند دنیا خواهشمندیم پشتونستان را بحیث یک مملکت آزاد و یک عضو حساس خود بشناسد و حکومت پاکستان را مجبور سازند تا به تمامیت و آزادی خاک پشتونستان اعتراف کند. (برای شرح مزید در این باره دیده شود: بینوا، عبدالرؤف: "نظری به پشتونستان"، سالنامه کابل، 1329، صفحه 326 - 332؛ همچنان رساله: "آیا پشتونستان هنوز هم یک داعیه است؟"، نوشته داکتر مهدی که در نشریه "همبستگی" و بعد در نشریه "میزان" - سال پنجم شماره 68، مورخ 20 حوت 1379ش مطابق 11 مارچ 2001، چاپ دهلی تجدید طبع شده است)

به استقبال از این اعلامیه و متعاقباً بمبارد منطقه "مُغلی" در پکتیا که بوسیله طیارات پاکستانی صورت گرفت در اوایل سرطان 1328 در شهر جلال آباد جرگه بزرگی با شرکت تعدادی از نمایندگان دولت، مردم پشتونستان و مردم افغانستان دائر شد و اما آنها در شعارهای خود پا فراتر گذاشتند و اعلام کردند که «خط مرده دیورند» را قبول ندارند. به تأسی از این اعلامیه، شورای ملی (دوره هفتم) بتاريخ 10 سرطان 1328 (مطابق 30 جون 1949) مَهر تائید بر این ادعا گذاشت و معاهده دیورند را فاقد اعتبار دانست. این همان فیصله است که بعدها در اذهان عامه و حتی بسیاری از سیاسیون افغان تا امروز در ارتباط برسمیت نشناختن خط دیورند مورد استناد قرار میگیرد، درحالیکه این داعیه در لویه جرگه 1334 که

مشخص بر موضوع پشتونستان دائر گردیده بود، مطرح نشد و شامل تصویب و فیصله نامه آن نگردید و فقط در فیصله نامه شورای ملی مورخ 23 میزان همان سال ضمناً تذکر یافت.

در این ارتباط باید خاطر نشان کرد که فیصله فوق الذکر شورای ملی بطورکل بر مبنای دلائل ذیل استوار بود: - تحمیلی بودن معاهدات گذشته؛ - جانشین نبودن دولت پاکستان و نداشتن امتیاز آن دولت از مزایای "حقوق جانشینی"؛ - و عدم موجودیت دولتی بنام پاکستان در زمان امضای معاهدات قبلی.

در این مورد بعضی ها از جمله محمد اکرام اندیشمند - مؤلف کتاب "ما و پاکستان" به این نظر اند که تصویب همچو موضوع از طرف شورای ملی خارج از صلاحیت آن شورا بوده و در هیچ یک از 37 ماده (از ماده 40 تا ماده 66) مربوط به وظایف و صلاحیت های شورای ملی مندرج قانون اساسی سال 1310 که تا سال 1343 نافذ بود، الغای معاهدات دولت های گذشته افغانستان با دول و ممالک خارج تذکار نیافته است، چنانکه اندیشمند می نویسد: «در ماده 46 اصول اساسی دولت علیه افغانستان (قانون اساسی 1310) وظیفه و صلاحیت شورای ملی در مورد عقد معاهدات اینگونه تبیین میشود: "عقد مقاولات و معاهدات، اعطای امتیازات (انحصار) اعم از تجارتي و صنعتی و فلاحتی و غیره خواه از طرف داخله باشد یا خارجه بتصویب شورای ملی میرسد."» از این گفته برمی آید که در مورد صلاحیت الغای همچو معاهدات به وسیله شورای ملی در قانون اساسی آنوقت هیچ تذکری داده نشده است. (برای شرح مزید دیده شود: اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، چاپ دوم، کابل، 2009، صفحه 172 تا 175)

با وجود همچو مصوبه و اعلام الغای معاهده دیورند از طرف شورای ملی، باز هم دولت افغانستان نخواست تا موضوع را به حیث یک ادعای ارضی و به عبارت دیگر بطلان خط دیورند پیش ببرد، بلکه دولت در مطرح ساختن حق تعیین سرنوشت و خود مختاری قبایل آزاد یعنی آنهاییکه بین خط دیورند و "سرحد اداری" مسکون بودند، تلاش میکرد. اما حکومت پاکستان از اوضاع استفاده کرده به سرعت جرگه بزرگ "چهار سده" را درهم کوبید و رهبران سیاسی را به زندان افکند و تمام فشار خود را برای حذف هویت پشتونستان محکوم یعنی "شرق سرحد اداری" وارد نمود و پشتونهای وفادار به پاکستان را به مقامهای بالا تا ریاست جمهوری ارتقا داد.

متن بیانیة محمد داؤد صدراعظم در لویه جرگه:

(این بیانیه بطورمکمل بعد از نشر بار اول در همان سال در هیچ جای دیگر به نشر نرسیده و از آن به بعد دیگران فقط با نشر دو پراگراف اخیر آن اکتفا کرده اند. اینک بعد از گذشت چندین دهه میخواهم آنرا به حیث یک سند مهم تاریخی خدمت علاقمندان تقدیم دارم)

بسم الله الرحمن الرحيم

شاغلی محترم رئیس لویه جرگه و نمایندگان محترم مردم! زمانیکه حس گردید نیم قاره هند آزاد شدنی است، از همان وقت حکومت افغانستان در مذاکرات خود توجه و دقت اولیای امور حکومت برطانیه را در تعیین سرنوشت برادران پشتونستانی خود پیش از پیش جلب و هنگامیکه مذاکرات وفد برطانیه با زعمای هند آغاز میگردد، حکومت افغانستان موضوع سرنوشت این مردم را باز بحکومت برطانوی یادآوری نمود و در وقتیکه حکومت انگلستان تصمیم خود را برای بیرون شدن از هند اعلان کرد، وزارت خارجه

افغانستان توسط یادداشت هائیکه بوزارت خارجه انگلستان در لندن و ادره امور خارجه حکومت مؤقتی هند در دهلی سپرد، موضوع حقوق مردم پشتونستان را بسمع هر دو حکومت رسانید.

متأسفانه پس از خارج شدن انگلیس ها از هند نه تنها در تعیین سرنوشت آنها اعتنائی بعمل نیامد، بلکه برخلاف میل و آرزوی مردم دو شرط غیرطبیعی بالای شان تحمیل گردید که ایشان یا بکشور هندوستان و یا با پاکستان ملحق شوند. حالانکه ملت پشتونستان بیکی از آنها ملحق شدن را آرزو نداشت و برای خود مختاریت و آزادی میخواست. از آنجا که حق و عدالت متأسفانه در دنیای کنونی کمتر دیده میشود، طبعاً باین آرزو و حقوق حقه آنها موقع داده نشد و بطور تصنعی درمقابل دوسؤال الحاق به هند یا با پاکستان از آنها رایگیری بعمل آمد. مردم پشتونستان مطالبه نمودند که برای آنها یک سؤال دیگر هم که عبارت از انتخاب کشور آزاد خود شان باشد، گنجانیده شود، ولی این مطالبه آنها نیز پذیرفته نشد.

ایشان با ريفراندم تجویز شده مقاطعه خود را اعلان نمودند. درین وقت در تحت اداره حاکم انگلیس قوای اردوی مسلح آمپایر هند برتانوی و پولیس اشغالی آنها این ريفراندم قطعی و یا به اصطلاح خود شان آزاد و عادلانه بعمل آمد و نتیجه آنها هم که طبعاً پیش از پیش معلوم بود، در حالیکه قسمت اعظم مردم پشتونستان از شمول به آن انکار ورزیدند، [انگلیسها نتیجه را] با فیصدی بسیار ضعیفی بنفع خلف خود یعنی پاکستان اعلان کردند و باین ترتیب وانمود ساختند که سرنوشت یک قسمت پشتونستان یعنی صوبه سرحد به پاکستان مربوط شد.



محمد داؤد صدراعظم افغانستان حین ایراد بیانیه در لویه جرگه 1334ش منعقدہ قصر "ستور" - شہر کابل

در همان وقت حکومت افغانستان اعلان کرد که این فیصله را قطعاً برسمیت نمی شناسد. راجع به قسمت دیگر آن که عبارت از علاقه های قبائلی یعنی پشتونستان آزاد باشد، نیز حکومت برتانیه و حکومت پاکستان اعلان نمودند که با آنها قرارداد های سابقه را معتبر خواهند شمرد. اعتبار آن قراردادها چیز نیست که امروز بچشم نتیجه عملی آنرا در پشتونستان آزاد مشاهده میکنیم.

حکومت افغانستان جدائی علاقه های پشتونستان و الحاق جبری صوبه سرحد را برخلاف آرزوی مردم پشتون هم برای ملت پشتون و هم از نظر صلح و سلامت این گوشه جهان مضر و وخیم دانسته عواقب ناگوار آنرا [متواتر] بتوجه اولیای امور پاکستان میرسانید.

دروقتیکه مرحوم محمدعلی جناح گورنر جنرال فقید پاکستان نواب زاده سعیدالله را به حیث نماینده خصوصی خود بکابل فرستاد، حکومت افغانستان تشویش خود را نسبت به عدم فیصله سرنوشت مردم پشتونستان به نامبرده اظهار و علاوه

نمود که پیشنهاد او برای امضای معاهده مؤدت در صورتیکه سرنوشت مردم پشتونستان معین نشود، عملی شناخته نمیشود. نماینده موصوف عدم صلاحیت خود را در باره مذاکرات مربوط به سرنوشت مردم پشتون وانمود کرد.

حکومت برای این مطلب نماینده مخصوصیکه عبارت از شاغلی دکتور نجیب الله خان باشد، به کراچی فرستاد. در مذاکراتیکه اولیای امور پاکستان با نامبرده نمودند، خلاصه آن نشر شده است. آنها حل این مسئله را برای آینده وعده داده و مشکلات موجوده خود را بحیث یک کشور نو تأسیس از قبیل مسئله پناه گزینان و امثال آن عذر های آوردند.

چون حکومت افغانستان حل قضیه پشتونستان را متماداً از راه مذاکره و مفاهمه دوستانه تصمیم داشت، بنابراین یک شخصیت بارز خود را به حیث سفیرکبیر و نماینده فوق العاده به پاکستان اعزام نمود تا این موضوع را طی مذاکرات معموله دیپلوماسی با اولیای امور پاکستان مطرح نماید.

حکومت پاکستان به والاحضرت مارشال شاه ولیخان نیز از فیصله موضوع وعده هایی میدادند؛ تا اینکه مرحوم محمد علی جناح قائد اعظم پاکستان که مرد مدبر و کار آگاهی بود، وفات یافت و وعده های او را نیز زمامداران پاکستان فراموش کردند، تاجائیکه گورنر جنرال جدید پاکستان [خواجه ناظم الدین] علاقه های قبائل آزاد را نیز جزء پاکستان اعلان کرد.

حکومت افغانستان اعتراض شدید خود را نسبت باین خلاف ورزی به اطلاع حکومت پاکستان رسانید و بیانیه گورنر جنرال را درباره علاقه های قبائلی تردید نمود و بصورت پروتست سفیر کبیر خود را بکابل احضار داشت.

تا اینوقت مردم پشتونستان وعده های حکومت پاکستان و اقدامات حکومت افغانستان را انتظار میبردند و چون دیدند که انتظار سودی ندارد، به تشکیلات ملی خود پرداختند، درعلاقه های آزاد پشتونستان شورای های ملی و ایالتی تشکیل گردید. این شوراها بین هم ارتباط قایم نمودند و حکومت مؤقتی تشکیل دادند و به نشر جراید و تشکیلات ملی آغاز نمودند. در پشتونستان محکوم نیز آزادی خواهان و حزب خدائی خدمتگار که قبلاً ارتباط خود را با احزاب سابق هند قطع نموده بودند، به مطالبه ملی خود آغاز نمودند، حزب انجمن وطن بلوچستان نیز با آزادی خواهان صوبه سرحد اشتراک هدف و مطالبه خود را اعلان کرد.

حکومت پاکستان در برابر این نهضت به اقدامات عنیف و شدید پرداخت؛ اولاً درمقابل افغانستان به تولید مشکلات ترانزیتی و اقتصادی و پروپاگند های مطبوعاتی آغاز نمود [از طریق نشر برنامه معروف مهرخان]، آزادیخواهان پشتونستان محکوم را در محابس افگند، مؤسسات ملی، جراید ملی و زعمای ملی آنها را از بین برد، درمقابل حرکات آزادی خواهانه پشتونستان آزاد به بمباری و تجاوز مسلحانه پرداخت، حتی دامنه این بمباری ها تا خاک افغانستان نیز رسید، چنانچه از واقعه "مُغلی" (1) نمایندگان محترم اطلاع دارند.

حکومت پاکستان از بدگویی و اقدامات علیه حکومت افغانستان نیز خودداری نورزید و بعضی از مطرودین ملی [مقصد احتمالاً از پوهاند عبدالحی حبیبی است که در آنوقت از کشور فرار و به پاکستان پناهنده شده بود] را در سرحدات مملکت بصورت آله پروپاگند بر علیه افغانستان استعمال نمود که نتیجه نه بخشید.

این کشیدگی اوضاع را حکومت افغانستان آرزو نداشت و چون عواقب آن ناگوار بود، وخامت آنرا به اطلاع دول متحابه و دوست هردو کشور میرساند، شخصیت های افغانی هنگام مسافرت به خارج و یا مؤسسه ملل متحد هم به اولیای امور پاکستان و هم دول متحابه نتایج ناگوار این وقایع را خاطر نشان میساختند.

در اینوقت حکومت امریکا به هردو حکومت پیشنهاد دوستانه نمود که به تبادلۀ سفرا و توقف نشرات مخالفانه و اعمال نفوذ برای آرامی در سرحد و مذاکره درباره آن توصیه می نمود. حکومت افغانستان این پیشنهاد را با جزئی تعدیل قبول ولی پاکستان آن را رد کرد.

هنگامیکه پاکستان اگریمان سفیر کبیر کنونی خود را مطالبه نمود، حکومت افغانستان توأم با حسن نیت آمادگی خود را برای آمدن مذکور اظهار کرد. نامبرده بیک سلسله مذاکراتی آغاز نمود که بالاخره در آن هیچگونه اطمینان درباره فیصله سرنوشت مردم پشتونستان دیده نشد و چون حکومت پاکستان برای مذاکره درین مسئله حاضر نمی شد، حکومت افغانستان از فرستادن سفیر کبیر به کراچی خودداری می نمود، چونکه این اقدام را بیضرورت [بی لزوم] می دانست.

هنگامیکه "فلیپ جسیپ" سفیر کبیر سیار حکومت امریکا برای یک مسافرت موقتی بکابل آمد و نیز هنگامیکه "جارج مکی" معین امور شرق در وزارت خارجه امریکا مسافرتی به افغانستان نمود، حکومت افغانستان گذارشات [گزارشات] موضوع را برای شان کاملاً حالی گردانید. هنگامیکه والاحضرت مرحوم سردار محمد هاشم خان برای معالجه بخارج عزیمت مینمودند، دو مرتبه از طرف حکومت مامور گردیدند که در کراچی با اولیای امور پاکستان مذاکراتی بنمایند. همچنان والاحضرت سپهسالار غازی سردار شاه

محمود خان حین مسافرت شان بخارج درهرجائیکه رسیدند و با اشخاص مهمی که برخوردند، از اظهار این حقیقت خودداری نفرمودند و توجه شانرا در حل مسالمت کارانه این قضیه مهم جلب نمودند. هنگامیکه شاعلی وزیرخارجه امریکا به مسافرات آسیائی خود آغاز نمود، ازطرف افغانستان سفیرکبیراعلیحضرت دردهلی مامور گردید که عواقب این اوضاع را به اطلاع او برساند.

پس از آنکه عم محترم من والاحضرت سپهسالارغازی سردار شاه محمود خان ازعهده صدارت استعفا دادند و بنده متصدی امور حکومت گردیدم، کوشش نمودم که مساعی ممکنه از راه دیپلوماسی بعمل آورده شود. چنانچه با اعزام یکنفر شارژدافیر به کراچی اقدام نمودم و منتظر بودم که وعده های حکومت پاکستان برای آغاز مذاکره صورت عمل بگیرد. هنگامیکه آقای ریچارد نکسن معاون ریاست جمهوری امریکا بکابل آمد، با او هم نقطه نظر و حسن نیت حکومت افغانستان را واضح ساختم، ولی متعاقب آن واقعاتی بعمل آمد که حل مسئله پشتونستان را هنوز مشکل تر ساخت.

حکومت امریکا وعده کمک نظامی را رسماً به پاکستان امضا کرد. این اقدام ازیک طرف موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زد و ازطرف دیگر حکومت پاکستان را به مقابل مردم بیدفاع پشتونستان جدی تر ساخت و هکذا اندیشه تهدید پاکستان را برای افغانستان قویتر گردانید. درهمان وقت حکومت افغانستان این اندیشه خود را به اطلاع حکومت امریکا رسانید. وزیرامورخارجه [افغانستان] حین مراجعت خود ازمسافرت امریکا دراثردعوت حکومت پاکستان از کراچی دیدن کرد و در موقع توقف خود با اولیای امور پاکستان و مخصوصاً صدراعظم سابق آن مملکت مذاکراتی بعمل آورد و طرفین به مفاهمه رسیدند که مشکلات خود را با تعیین هیئت های مسئول تحت بحث قرار دهند. متأسفانه

این مفاهمه بنا بر ابا ورزیدن حکومت پاکستان از عملی ساختن آن عقیم ماند.

همچنان وزیر امور خارجه در مسافرت فوق و مسافرت مابعد خود در امریکا اندیشه های حکومت افغانستان را در این مورد به اطلاع ذوات مسئول دولت امریکا رسانیده است. حکومت پاکستان با استفاده از اوضاع برای ادغام قطعی و نهائی علاقه های پشتونستان کمر بست و پلان "یک یونت"⁽²⁾ را بوجود آورد و عکس العمل این اقدام در مردم افغانستان بسیار شدید بود.

چنانچه واقعه "پرچمها"⁽³⁾ بمیان آمد. علی الرغم اظهارحسن نیت حکومت افغانستان برای حل این حادثه حکومت پاکستان سیاست عنودانه را پیش گرفت و نه تنها یک تهدید رسمی به افغانستان سپرد، بلکه بشتراز پنج ماه طبعی ترین حق این ملت را که حق تجارت و کسب معیشت است، تلف نمود و راه ترانزیت طبیعی دولت افغانستان را بکلی مسدود ساخت.

باوجود آنکه حکومت افغانستان قضیه "پرچمها" را باحسن نیت خاتمه داد، ولی حکومت پاکستان با اعلان عملی نمودن پلان یک یونت که در آن شمول جبری پشتونستان نیز داخل بود، دوباره هرگونه امکان بهبود علایق را بین مملکتین مختل ساخت. من برای جلوگیری از عواقب وخیم این امر ملاقات مستقیم را از صدراعظم پاکستان خواهش کردم و چون نامبرده موضوع پشتونستان را مستثنی گردانید، این کوشش هم نتیجه نداد.

از آنجا که قضیه پشتونستان مربوط تعیین سرنوشت برادران پشتون ماست و در آن احساسات هرفرد ملت افغانستان دخیل است، برعلاوه حالات عادی حکومت ضروری دانست نمایندگان بیشتر ملت را به واسطه لویه جرگه نیز از حقایق آگاه [سازد] تا در این مورد تصمیم خود را صادر کنند. پس

موضوع را حکومت بحضور اعلیحضرت معظم همایونی معروض داشته و احضار این جرگه بزرگ را استدعا نمود.

از گزارشات فوق، وکلای محترم لویه جرگه فهمیده خواهند بود که درین مدت طولانی و مخصوصاً در این ظرف هشت سال اخیر [از ایجاد پاکستان در 1947 تا 1955 تدویر لویه جرگه] از طرف حکومت افغانستان اقداماتی بعمل آمده و تا حد ممکن کوشش شده از راه مفاهمه دوستانه اهمیت موضوع را به زمامداران مسئول پاکستان حالی سازند و برای حل مسالمت جویانه آن به فیصله برسند. متأسفانه که تمام مساعی حکومت مختلف افغانستان بجای نرسید، بلکه نتیجه آخرین آن ادغام جبری مردم پشتونستان در یونیت غربی پاکستان گردید و به این صورت آخرین امید ملیون ها برادر پشتونستانی ما به یأس مبدل گردید.

با این اقدام خود زمامداران پاکستان ثابت ساختند که تصمیم گرفته اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را خدای ناخوسته برای همیشه از بین برده و علاقه های آن را برخلاف میل آن مردم جزء لایتجزای پاکستان بسازند.

از طرف دیگر با کمکهای نظامی و اقتصادی که به پاکستان بعمل آمده و می آید، بکلی موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زده و خطرات مدهشی را برای امروز و آینده افغانستان تولید کرده است، چنانچه همین تقویه نظامی به پاکستان موقع داده است تا از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پایمال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارند.

بنده به حیث صدراعظم و خدمتگار قوم و وظیفه وجدانی و ملی خود را ایفا کرده نخواهم بود، اگر حقایق و خطراتی را که نظر به شرح فوق افغانستان در آینده به آن مواجه شدنی است،

پیش از پیش به اطلاع نمایندگان محترم ملت افغانستان رسانیده نمی باشم [نرسانم].

با توضیحات فوق بهتراست خدمت وکلای محترم ملت با کمال وضاحت روشن سازم که درین موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض وجود میکند:

1 - آیا حکومت افغانستان صدای تظلم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط حمایه حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لیبیک بگوید و حقوق مشروع و مسلم شانرا حمایه کند، یا نه؟

2 - چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی که با پاکستان کرده شده و میشود، دراین منطقه کاملاً بهم خورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویه دفاعی مملکت اقدام نماید، یا خیر؟

درخاتمه باید گفت: تصمیماتی که وکلای محترم لویه جرگه درین موقع تاریخی گرفتنی هستند، تأثیر مهم و بزرگی درحالت و سر نوشت آینده ملت دارد و من از خدای بزرگ و توانای خود تمنا دارم تصمیم نمایندگان ملت آن چیزی باشد که درآن سعادت، شرافت و ناموس ملت افغان تأمین و محافظه شده باشد. پاینده باد افغانستان - زنده باد شاه ما [پایان بیانیه محمد داؤد درلویه جرگه 1334] (کاظم، داکترسید عبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد، جلد اول، کابل، 2019، صفحه 126 تا 136)

متن تصویب و فیصله لویه جرگه سال 1334ش:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين و الصلوة و السلام على خير خلقه

محمد و آله و اصحابه اجمعين

به توفیق خدای دانا و توانا و به دعای طول عمر المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و به سعادت و بخت یاری افغانستان، لویه جرگه یعنی مجلس بزرگ ملی که به پیشنهاد شاغلی سردار محمد داؤد صدراعظم و اراده سنیة اعلیحضرت معظم همایونی المتوکل علی الله محمد ظاهر شاه در مرکز مملکت اجتماع نمود.

بتاریخ 22 عقرب 1334 ساعت 2:30 بعد از ظهر درتالار قصر "ستور" به تلاوت قرآن کریم و نطق شاهانه که رئیس مجلس بزرگ ملی می باشند، افتتاح گردید و به سببی که ذات ملوکانه در تمام جلسات لویه جرگه حضور بهم رسانیده نمی توانستند، به شاغلی محمد نوروز رئیس دوره نهم شورای ملی امر فرمودند که مجلس را به انتخاب یکنفر نائب رئیس دعوت نماید. هنگامیکه اعلیحضرت معظم همایونی از سالون اجتماع لویه جرگه تشریف فرما گردیدند، حسب الامر او الامر معظم مجلس به انتخاب نائب رئیس دعوت شد و در نتیجه شاغلی محمد گل مهندس وکیل نرنگ و باسول ولایت مشرقی به نیابت ریاست مجلس لویه جرگه منتخب گردید.

سپس به اجازه شاغلی نائب رئیس شاغلی صدراعظم بیانات مفصل خود را در موضوع حقوق مردم پشتونستان بحضور مجلس قرائت نمود و خاطر نشان ساخت که حکومت افغانستان در مدت هشت سال سعی و کوشش نمود تا از راه مفاهمه دوستانه اهمیت موضوع را به زمامداران پاکستان حالی سازد و برای حل مسألت جویانه آن به فیصله برسد. متأسفانه که تماماً مساعی حکومت افغانستان بجائی نرسید، بلکه آخرین نتیجه آن ادغام جبری خاک پشتونستان در یونت غربی پاکستان گردید.

با این اقدام خود زمامداران پاکستان ثابت ساختند که تصمیم [اتخاذ] نموده اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان

شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را برای همیشه از بین برده و علاقه های آن را برخلاف میل آن مردم جزء پاکستان بسازند. از طرف دیگر با کمک های نظامی و اقتصادی که به پاکستان از طرف بعضی ممالک بزرگ بعمل آمده و می آید، بکلی موازنه قوا را درین قسمت آسیا برهم زده و خطرات مدهشی را برای امروز و آینده افغانستان تولید کرده است، چنانچه همین تقویه نظامی به پاکستان موقع داده است تا از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پایمال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارند.

شاغلی صدراعظم بعد از دادن توضیحات مفصل اظهار نمود که بنده به حیث خدمتگار قوم وظیفه وجدانی و ملی خود میدانم: حقایق و خطراتی را که افغانستان به آن مواجه شدنی است، به اطلاع نمایندگان محترم ملت برسانم و با کمال وضاحت روشن بسازم که درین موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض وجود میکند:

1 - آیا حکومت افغانستان صدای تظلم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط حمایه حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لبیک بگوید و حقوق مشروع و مسلم شانرا حمایه کند، یا نه؟

2 - چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی که با پاکستان کرده شده و میشود، دراین منطقه کاملاً بهم خورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویه دفاعی مملکت اقدام نماید، یا خیر؟

بعد از شنیدن بیانات شاغلی صدراعظم اعضای لویه جرگه با اجازه شاغلی نایب رئیس به مذاکرات و اظهارنظر پرداختند و از روز اول انعقاد مجلس تا روز سوم که 24 عقرب است، سه روز متوالی با حضور 271 نفر وکلاء ملت

در اطراف پیشنهاد حکومت بحث و مذاقه بعمل آمد و بعضی از نمایندگان ملت از نزد شاغلی صدراعظم سؤالاتی نمودند و جوابات قناعت بخش گرفتند.

بتاریخ 26 عقرب لویه جرگه باز تحت ریاست نایب رئیس انعقاد یافت و بعد از مذاکرات و بیانات و پرسشات و کلاء و توضیحات شاغلی صدراعظم و سائر اعضای حکومت کمسیونی از طرف لویه جرگه تعیین گردید تا فیصله آخری لویه جرگه را تسوید و به مجلس عمومی حاضر دارند و به تاریخ 27 عقرب مجلس لویه جرگه مکرراً طبق معمول تشکیل جلسه داد و به اتفاق آراء باین نتیجه رسید:

1 - حمایت حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان که برادران همکیش و همنژاد ما هستند، بنابر درخواست عامه توده مردم پشتونستان وظیفه ملت و حکومت افغانستان است بناءً علیهذا لویه جرگه بحکومت توصیه میکند که مطابق ایجابات اوامر شرعی و اشتراک تاریخ و عرق و کلتور از درخواست عامه مردم پشتونستان برای حق تعیین سرنوشت آنها حمایت نمایند.

2 - نظر به سیاست موجوده حکومت پاکستان مخصوصاً بهم خوردن توازن قوا درین منطقه که در اثر گرفتن کمکهای نظامی از ممالک بزرگ از طرف پاکستان بوجود آمده، اضرار اراده سوء و اقدامات خطرناک پاکستان به افغانستان نیزمتوجه گردیده است، پس در چنین موقع پرخطر وظیفه حکومت است مملکت را نظر بفریضة حفاظت استقلال و تمامیت ملی تقویه کند. بناءً علیه لویه جرگه بملاحظه ایجابات و ضرورت وقت حکومت را توصیه میکند تا بهر گونه طرق و وسایل که ممکن باشد و بهر قسمیکه بصورت شرافتمندانه که میسرشود، مملکت را بغرض دفاع مجهز و تقویه نماید.

3 - لویه جرگه به نمایندگی از ملت افغانستان اعلام میدارد که بهیچ وجه صورت علاقه های پشتونستان را برخلاف میل و آرزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و درین مورد تصویب نمبر 72 تاریخی 23 میزان 1334 مجلسین شورای ملی و اعیان را تأیید و تصدیق مینماید.

در خاتمه لویه جرگه به پشتیبانی هرسه مقصد فوق آمادگی ملت را بحکومت وعده و اطمینان میدهد. و من الله التوفیق و علیه التکلان. (پایان متن تصویب و فیصله لویه جرگه سال 1334)

مصوبه مجلسین شورای ملی و اعیان:

به ملاحظه محتوای فقره شماره 3 "تصویب و فیصله لویه جرگه" که در فوق ذکر شد، موضوع به یک تصویب دیگر تحت شماره 72 تاریخی 23 میزان 1334 مجلسین شورای ملی و اعیان رویت داده شده و در تصویب مورد نظر چنین آمده است:

بتاریخ روز دوشنبه 23 میزان 1334 در حالیکه وکلای شورای ملی و اعیان با روسای مجلسین محمد نوروز خان رئیس شورا و فضل احمد خان مجددی رئیس اعیان حضور داشتند، در اثر اعلامیه یک شب قبل از دارالانشای شورای ملی در قصر سلامخانه جلسه فوق العاده تشکیل دادند.

بساعت 11 قبل از ظهر شاغلی سردار محمد داؤد صدراعظم با هیأت کابینه به اجازه مجلسین داخل مجلس گردیده به اجازه شاغلی رئیس شورای ملی قضایای تاریخی پشتونستان را باتمام اجراءات دیپلماتی و سیاست حکومت افغانستان که اخیراً در راه تأمین حقوق مردم پشتونستان و تعیین سرنوشت آنها طبق آرای عام خود پشتونستانی ها اتخاذ نموده بود، با اقدامات غیرقانونی تجاوز کارانه حکومت پاکستان

مخصوصاً اقدامات اخیر آن که خاک پشتونستان را بدون مراجعه به آرای عامه و رضایت مردم پشتونستان در یونت غربی پاکستان مدغم کرده است، به مجلس مفصلاً گزارش و نظریه مجلسین را نسبت به خط مشی و تعقیب سیاست آینده افغانستان در مسئله پشتونستان خواستار شد که بعد از استماع راپور شاغلی صدراعظم مجلس به اتفاق آراء چنین تصویب کرد:

1 - اقداماتی که حکومت افغانستان تا امروز در مسئله پشتونستان به عمل آورده کاملاً موافق بروی تصویبی است که قبلاً به تاریخ 10 سرطان 1328 از طرف شورای ملی افغانستان اعلان گردیده و به آرزو و آمال ملت توافق کامل دارد.

2 - امروز حکومت پاکستان خلاف عدالت بشری و مغایر منشور ملل متحد به حقوق میلیون ها مردم پشتونستان دست تخطی دراز کرده و بدون مراجعت به آرای عامه سرنوشت اهالی پشتونستان را جبراً با یونت پاکستان غربی مربوط میگرداند، تجاوز سریع دانسته، تقبیح میکند و یک بار دیگر اعلام میکند که ملت افغانستان به هیچ صورت خاک پشتونستان را بدون رأی آزاد خود اهالی آنجا جزء خاک پاکستان نشناخته و نمی شناسد.

3 - ارتباط ملت افغانستان با مردم پشتونستان از نقطه نظر دین، تاریخ، کلتور، نژاد و یک رشته قوی و ناگسستگی بوده و هیچ قدرتی به یاری خداوند این میلان طبیعی و علائق لاینقطع را از بین برده نمی تواند، اینست که پشتیبانی خود را از حقوق حقه آنها یکبار دیگر تائید می کند.

لهذا مجلسین شورای ملی و اعیان به نمایندگی از تمنیات عموم طبقات ملت افغانستان سیاست حکومت شاغلی سردار محمد داؤد صدراعظم افغانستان را در مورد پشتونستان با

اعتماد کامل تائید و پشتیبانی خود را نسبت به هر اقدام که برای رسیدن به این هدف ملی از طرف حکومت مقتضی دیده شود، اظهار میدارند. پایان فیصله مجلسین (صابر هروی، محمد محسن: "آئینه شوری"، جلد اول، صفحه 260 تا 262 - به استناد سالنامه 1334)

رویدادهای بعدی و تیره شدن روابط با پاکستان:

مردم بلوچ از اینکه حکومت افغانستان تأکید خود را بیشتر به حق تعیین سرنوشت مردم پشتونستان معطوف کرده بود و از حقوق بلوچ ها کمتر یادآوری میکرد، گلایه داشتند، بخصوص زمانیکه قیام بلوچ ها کسب شدت و مارشال ایوب خان آنرا با بیرحمی سرکوب نمود، این گلایه ها بیشتر شد. همان بود که حکومت افغانستان سردار محمد نعیم وزیر خارجه را در ماه جنوری 1960 به پاکستان اعزام کرد، اما بجای اینکه چنین مذاکرات به نتیجه برسد، برعکس مارشال ایوب رئیس جمهور پاکستان که به پشتو صحبت میکرد با ابراز این مطلب که گویا اردوی پاکستان این قدرت را دارد که در ظرف چند ساعت کابل را اشغال کند، فضای مذاکره را به بن بست کشانید و حتی منظور قادر وزیر خارجه وقت پاکستان بعداً بیان داشت که: «چون دو سوم پشتونها در پاکستان ماوا دارند و فقط یک سوم در افغانستان بسر می برند، برای اقلیت معقول تر خواهد بود که به اکثریت ملحق شوند.» (اندیشمند: "ما و پاکستان"، صفحه 243، برگرفته از کتاب: "تاریخ روابط خارجی پاکستان" صفحه 99)

در ادامه همین کشیدگی ها بتاريخ 13 آگست 1960 دو طیاره پاکستانی وارد فضای افغانستان شدند که توسط طیارات جنگی افغانستان مجبور به نشست در میدان هوایی قندهار گردیدند. با آنکه یک ماه بعد طیاره ها با معذرت خواهی حکومت پاکستان به دلیل اشتباه پیلوتها دوباره به پاکستان

مسترد شدند، اما روابط بین دو کشور پس از بروز شورش پشتونها و بلوچ ها در حواشی سرحدات افغانستان علیه حکومت پاکستان رو به تیره شدن گذاشت، زیرا حکومت پاکستان انگیزه شورش ها را به حکومت افغانستان نسبت میداد و حکومت افغانستان آنرا تردید میکرد. در همین احوال در 6 جون 1961 محمد داؤد پاکستان را متهم به بمبارد مناطق سرحدی افغانستان کرد و ادعا نمود که حکومت پاکستان بیش از هزار تن مبارزان پشتون را به زندان افکنده است و نیز اینکه حکومت پاکستان بر ورود کوچی های افغان به پاکستان قیود ویژه را وضع کرد، شکایت داشت. در قبال این رویداد ها تبلیغات سوء بین دو کشور به اوج خود رسید و در نتیجه پاکستان بتاريخ 23 اگست 1961 قونسلگری های افغانستان را در آن کشور مسدود کرد و اعلام نمود که توافقات ترانزیتی را با افغانستان لغو میکند. این عوامل موجب شد که محمد داؤد صدراعظم افغانستان از پاکستان تقاضا کند تا در ظرف یک ماه قونسلگری های افغانستان در آن کشور را مجدداً باز کند، در غیر آن روابط سیاسی بین دو کشور را قطع خواهد کرد. متأسفانه وضع دوام یافت و محمد داؤد پس از برگشت از کنفرانس کشورهای غیرمنسلک منعقد بلگراد تصمیم خود را مبنی بر قطع روابط سیاسی با پاکستان بتاريخ 6 سپتمبر 1961 اعلام نمود که این تصمیم او نه تنها در حل معضله کمک نکرد، بلکه افغانستان را در یک موقف دشوار بخصوص از ناحیه ترانزیت اموال تجارتي قرار داد که به نظر بعضی ها مشکلات ناشی از این تصمیم در استعفی محمد داؤد از مقام صدارت نقش داشت که این نظرممکن است تاحدی درست باشد، اما دلایل استعفی محمد داؤد بیشتر در ارتباط به نامه های او عنوانی حضور پادشاه مبنی بر ایجا تحول بود که متأسفانه پادشاه به آن جواب لازم نداد. (برای شرح مزید دیده

شود - (1- غوث، عبدالصمد: "سقوط افغانستان"، مترجم: طغیان ساکایی، پشاور، چاپ دوم، 2000، صفحه 122 تا 130؛ 2- کاظم، داکتر سیدعبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد، جلد اول، کابل، 2019، صفحه 142 تا 150)

پاورقی ها:

(1) اراکین دولت پاکستان به کمک مشاوران انگلیسی که تا آنوقت در پاکستان خدمت میکردند، وقتی جدیت موقف افغانستان را در قضیه پشتونستان مشاهده کردند، به این فکر افتادند تا حکومت افغانستان را با تهدید تغییر رژیم به صرف نظر کردن از ادعای پشتونستان وادار سازند. به همین مقصد سردار امین جان برادر شاه امان الله را که از رنگون به پاکستان آمده بود و در آنجا می زیست، مورد نظر قرار دادند. موصوف به تحریک پاکستان به حواشی سرحد آمد و در صدد جمع آوری لشکر از قوم مسعود (میسود) برآمد و در ظرف چند روز با یک لشکر ده هزار نفری بطرف افغانستان حرکت کرد. در این موقع پاکستانی ها جهت تقویه او طیارات خود را فرستادند و قریه مغلکی را که در آن عساکر افغانی و قوای قومی تمرکز داشتند، بمبارد کردند که در اثر آن عده ای مقتول و مجروح شدند. این واقعه در سال 1947 (مصادف با خزان 1328) در زمان صدارت شاه محمود خان غازی صورت گرفت. (برای شرح مزید دیده شود کتاب: "خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا"، صفحه 66 و 67)

(2) - در سال 1954 حکومت افغانستان سعی کرد تا در موضوع پشتونستان با پاکستان به موافقه برسد و حکومت پاکستان هم در اول بی میل نبود، زیرا آنها درگیر یک موضوع بزرگتر یعنی معضله کشمیر با هند بودند. اما اوضاع داخلی پاکستان طوری بود که آزادی عمل شانرا محدود می ساخت، چون پاکستان در هنگام تأسیس به دو قسمت غربی و شرق منقسم شده بود که از هم در فاصله بیش از 1600 کیلومتر قرار داشتند. قسمت بیشتر نفوس پاکستان در بنگال [بنگله دیش امروزی] در پاکستان شرقی زندگی میکردند که همه شان را بنگالیان تشکیل میداند، در حالیکه پاکستان غربی دارای نفوس

کمتر و متشکل از اقوام سندی، پنجابی، بلوچ و پشتون بودند و به ولایات صوبه سرحد، بلوچستان، سند و پنجاب تقسیم شده بودند و اما حکومت مقیم در پاکستان غربی در نظر داشت تا قدرت بیشتر در آنجا در دست داشته باشند و لذا این موضوع مشکلات را بین پاکستان غربی و شرقی بار آورده بود. زعمای پاکستان تصمیم گرفتند تا هر چهار قسمت پاکستان غربی را به زیر نام یک واحد اداری یعنی یک "یونت" در آورند تا تعادل نسبی را بین شرقی و غربی تا حدی حفظ کنند. این تغییر که در آغاز 1955 اعلام شد، در واقع حق تعیین سرنوشت پشتون ها را که افغانستان از آن حمایت میکرد، بکلی نادیده گرفت و پشتون ها را مدغم در یونت واحد پاکستان غربی ساخت. اینکار موجب بروز کشیدگی های جدی بین افغانستان و پاکستان گردید.

(3) - مقصد از حادثه "پرچمها" همانا جریانی است که متعاقب اعلام تشکیل یک "یونت" در پاکستان غربی مظاهره بزرگی در کابل براه افتاد (البته به رهنمائی غیرمستقیم حکومت) که در نوع خود قبلاً در افغانستان نظیر نداشت. امر شده بود که متعلمین صنوف متوسطه و بالاتر لیسه های کابل را نیز به مظاهره سهم سازند. اینجانب در آن سال در صنف هفتم لیسه حبیبیه قرار داشتم و مظاهره از شروع جاده میوند آغاز گردید و تا وقتی به مسجد پل خشتی رسید، آنقدر جمع و جوش مردم زیاد شد که راه های مسدود گردیدند. بهرحال تعداد کثیری در برابر سفارت پاکستان که در مقابل وزارت خارجه قرار داشت، بیشتر تجمع کرده و معلوم نشد که چگونه چند جوان از دیوار سفارت بالا رفته و پس از شکستادن شیشه های سفارت بیرق (پرچم) پاکستان را فرود آورده و توهین کردند که در آن زمان یک عمل بس جدی تلقی می شد و اینکار در قونسولگریهای پاکستان در جلال آباد و قندهار نیز صورت گرفت. سپس عین عمل را پاکستانی ها به حیث رویه بالمثل در سفارت افغانی و قونسلگر های آن در پاکستان انجام دادند و به بیرق افغانستان توهین نمودند که در اثر آن روابط بین دو کشور منقطع شد و عواقب بعدی آن به شمول بستن راه ترانزیت و غیره برای افغانستان دردآور بود.

مبحث سوم

لویه جرگه "قانون اساسی" 1343ش (1964م)

تصمیم به تغییر قانون اساسی جدید - یک تحول عمده:
هدف تدویر این لویه جرگه که بتاريخ 18 سنبله 1343 (9 سپتمبر 1964م) با بیانیۀ اعلیحضرت محمدظاهر شاه در عمارت سلامخانه ارگ کابل افتتاح شد و تا روز 28 آن ماه یعنی مدت ده روز دوام کرد، تصویب مسوده نهائی قانون اساسی جدید کشور بود. این مسوده که قبلاً توسط یک کمیته هفت نفری تهیه گردیده و از نظر یک کمسیون 21 نفری گذشته و به لویه جرگه رویت داد شد، یکی از مهمترین و سرنوشت سازترین کارنامه های تقنینی در تاریخ معاصر افغانستان محسوب میگردد که بوسیله این لویه جرگه به تصویب رسید. اهمیت تاریخی این لویه جرگه مبتنی است بر نکات ذیل:

- 1 - این لویه جرگه قانون اساسی 1310 را که مدت 33 سال از انقضاء آن می گذشت، تغییر داد و بجای آن یک قانون اساسی جدید را با ارزشهای دموکراتیک مطابق به ایجابات عصر و زمان جاگزین ساخت؛
- 2 - در قانون اساسی جدید بارعایت اصل جدائی سلطنت از حکومت، کوشش بعمل آمد تا سلطنت مشروطه جانشین سلطنت مطلقه گردد؛
- 3 - ترکیب اعضای آن از لویه جرگه های گذشته فرق داشت و با تعجب قبل از آنکه مسوده قانون اساسی شکل قانون را به خود بگیرد یعنی تصویب و توشیح گردد، حکم مسوده را در نحوه تعیین اعضای آن شکل قانونی دادند و برطبق آن

اعضای لویه جرگه را به این ترتیب مشخص ساختند: اعضای انتخابی شورای ملی دوره یازدهم (176 نفر)، اعضای انتصابی مجلس سنا (19 نفر)، اعضای کابینه (14 نفر)، ستره محکمه (5 نفر)، کمیته تسوید قانون اساسی (7 نفر)، کمیسیون مشورتی قانون اساسی (21 نفر) و اعضای انتصابی به فرمان پادشاه (34 نفر) که جمعاً 452 نفر؛

4 - در این لویه جرگه جمعاً 6 خانم (4 نفر انتصابی و 2 نفر عضو کمیسیون مشورتی) شامل بودند که البته پس از اشتراک چند تن از خانمها در لویه جرگه 1307 پغمان در عصر امانی، این دومین بار بود که خانمها حق عضویت در لویه جرگه را کسب کردند؛

5 - نقطه عطف در این لویه جرگه تصویب ماده 24 قانون اساسی بود که برطبق آن خانواده شاهی مشتمل بر پسر و دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه نمیتوانند در احزاب سیاسی شمولیت داشته و وظایف صدارت، وزارت، عضویت شورا و ستره محکمه را عهده دار شوند و نیز اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را به صفت عضو خانواده پادشاهی مادام الحیات حفظ میکنند.

از جمله خصوصیات فوق، همین مشخصه اخیرالذکر که برای نیل به هدف و مقصد خاص تدوین شده بود، با الحاق جبری منسوبیت به خانواده شاهی، حق طبیعی یک تعداد از تبعه یا "شهروند" را جهت اشتراک در امور سیاسی کشور بصورت قطعی سلب کرد و همین موضوع بعداً بر سرنوشت کشور اثر گذاشت. اینکه چرا شاه با درج این محدودیت ها در قانون اساسی موافقه کرد، هدف و اثرات بعدی آن چه بود، هریک سؤالی است که جواب آن برمیگردد به موقف بعدی شهید محمد داؤد و پیشنهاد های او مبنی بر ایجاد تحولات

عمیق سیاسی و اجتماعی در کشور که طی دو نامه عنوانی پادشاه ارسال کرده بود.

متأسفانه اکثر محققان تاریخ معاصر کشور به محتوای این دو نامه که ارتباط مستقیم با تحولات بعدی داشته اند، کمتر توجه کرده و یا عمداً از آن طفره رفته اند. از آنجائیکه نادیده گرفتن این نامه ها، کتمان برخی از حقایق تاریخی را معنی میدهد، لذا سعی کردم با نشر یک تعداد مقالات بر زوایای تاریک این موضوع مهم تاریخی تا حد توان روشنی اندازم و موضوعات مربوطه را با تحلیل این دو نامه به حیث یک نقطه عطف مورد بررسی قرار دهم. (برای شرح مزید دیده شود - دیده شود - کاظم، داکتر سید عبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام"، کابل 1398، جلد اول، صفحه 369 تا 380)

انگیزه تحول: نامه های محمد داؤد عنوانی پادشاه:

محمد داؤد صدراعظم در نهمین سال صدارت خود دو نامه بحضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تقدیم کرد: یکی بتاريخ 9 سرطان 1341 (30 جون 1962م) و دیگر بتاريخ 24 جدی همان سال که اعلیحضرت به نامه اول او جواب مختصر ارائه کرد و نامه دوم را لاجواب گذاشت. در نامه اول محمد داؤد نکات مهمی را ذکر کرد که از ورای آن میتوان هدف او را بعد از 9 سال صدارت به وضاحت درک کرد. او در آغاز نامه اول عنوانی شاه چنین نوشت:

«نمیخواهم عریضه من طولانی باشد. کوشش میکنم بصورت بسیار مختصر چیزها را که بعقیده خود که همیشه عقیده من بوده و خواهد بود، خیر و سعادت ملت افغانستان و اقدام بزرگ و تاریخی دوره سلطنت شما میدانم، بحضور شما بعرض برسانم. موجبات و دلایل اینکه چرا تحول اجتماعی باید درین مملکت بعمل آید، ضرور نیست درین جا توضیح

کنم، زیرا در اطراف آن همیشه صحبت نموده ایم. افکار و نظریات بنده درین خصوص گمان میکنم کافی روشن و بحضور شما معلوم است..... هر قدم که برای خیر و سعادت ملی برداشته میشود، به هر وقت و زمانیکه باشد، یقیناً مفید و مؤثر است، مشروط بر اینکه بسیار ناوقت نشده باشد».

در متن فوق محمد داؤد آوردن یک «تحول اجتماعی» را هدف اصلی و انگیزه مهم نوشتن نامه بحضور پادشاه میداند و معلوم میشود که در زمینه بین ایشان قبلاً تعاطی افکار صورت گرفته و پادشاه از نظریات محمد داؤد آگاه بوده است، ولی پادشاه در مورد اینکه چه وقت این تحول رویدست گرفته شود، نظر قاطع خود را در برابر پیشنهاد او ابراز نکرده و به همین دلیل محمد داؤد خواسته است بر لزوم تحول اجتماعی تا دیر نشده تأکید نماید و با نوشتن نامه به پادشاه موضوع را از تبادل نظر شخصی بیرون و شکل رسمی دهد.

او در پراگراف دیگر نامه اول خود پیرامون لزوم تحول اجتماعی در ادامه تحولات اقتصادی که از تطبیق پلان پنجساله اول و رویدست گرفتن پلان پنجساله دوم و نیز تحول مهم در عرصه نهضت زنان در کشور به وجود آمده بود، یاد کرده و نوشته است:

«بعقیده من جریانات عصر و زمان تحولی را ایجاب میکند و حضور شما چنین یک تحولی را به حال مملکت موزون و مفید میشمارید که بنده از هر نقطه نظر آنرا لازم میدانم، پس تصور میکنم عملی ساختن همچو یک مفکوره اگر بوقت و دریک فضای نسبتاً مساعدتر صورت بگیرد، تأثیر آن عمیقتر و انعکاسات آن خوبتر خواهد بود. ازین لحاظ بنده همین موقع را برای شروع این کار به وقت و بجا میدانم. شک نیست که تطبیق پلان پنجساله اول از هر جهت نزد اکثر طبقات بی تأثیر نبود و نهضت نسوان که یک قدم مهم اجتماعی بود،

مخصوصاً نزد طبقات منور و جوان طرف تقدیر واقع شد و روی هم رفته تا اندازه یک فضای امید و خوشبینی تولید نمود. اما باید دانست که انکشاف اقتصادی، افکار و ذهنیت های جدید اجتماعی را حتماً با خود آوردنی است و اگر در قسمت حیات معنوی که به عقیده من فوق العاده مهم، ضروری و خالی از اشکال نیست، توجه و سنجش عمیق بعمل نمی آید و به غرض رهنمائی یک ملت به مقصد رسیدن به هدف مطلوب، موازی با پلان اقتصادی، پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نمی گردد، روزی خواهد رسید که موازنه بکلی بر هم بخورد، دفعتاً این مملکت به مشکلاتی دچار گردد که ممکن است در آن وقت حل آن آنقدر سهل و ساده نبوده و به منفعت ملی افغانستان تمام نشود، چه مردم، مخصوصاً طبقه منور، از نقطه نظر اجتماعی آرزومند تحول بوده و به آن انتظار دارند و درخفا اقسام افکار و عقاید و ذهنیها موجود است. اجانب برای مقاصد سیاسی خود مشغول فعالیت اند، این طرز حکومت برای مردم مخصوصاً طبقات منور چندان خوش آیند نیست و خسته شده اند».

در متن فوق محمد داؤد اشاره به اینکه اگر تحول اجتماعی با تحولات اقتصادی همگام نشود، در آن صورت با نا رضایتی مردم و بخصوص طبقه منور زمینه بروز اقسام عقاید و ذهنیت ها بطور مخفی فراهم خواهد شد که دست اجانب در شکل دادن آن نقش بسزا خواهد داشت». محمد داؤد تصریح میکند که: «برای حضور اعلیحضرت و بعضی دیگران، اگر این طرز قابل تحمل است، برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم، چون عاقبت آنرا به ضرر مملکت و ناکامی سلطنت می بینم، برآستی عرض میکنم که بعد از این قابل دوام نیست».

او با اشاره به جاه طلبی ها و رقابت ها در داخل خاندان سلطنتی در ادامه این نامه بحضور شاه چنین نوشت: «اعلیحضرتا! صفحات گذشته افغانستان بهترین درس است

که میتوان از آن عبرت گرفت، تاریخ گذشته افغانستان و آنچه را که خود در حیات دیدیم و تجربه کردیم، به ما واضح ساخت که جاه طلبی ها و رقابت ها و شخصیات و خودسری های افراد در خاندان سلطنتی و یا در دستگاه حکومت و چه در بین طبقات با نفوذ مملکت، جز ناکامی و بربادی خود آنها، خساره مالی و برهم خوردن مصئونیت مملکت نتیجه نداشت و ندارد. خدا نکند که آن وقایع تلخ در این عصر و دوره سلطنت اعلیحضرت شما دوباره تکرار شود».

محمد داؤد در نامه خود با جدیت توجه پادشاه را به این مطلب جلب کرد که: «من بارها بحضور شما عرض نموده ام، از صمیم قلب یکبار دیگر عرض میکنم که این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آن ها تربیه شده اند، بعد ازین با هر تعبیری که از آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت و وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی برای من قابل تحمل نیست».

قابل ذکر است که در طول صدارت محمد داؤد رقابت های محسوس بین او و سردار عبدالولی (پسر عم داماد پادشاه) آغاز شد که شرح آن در این مختصر نمیگنجد. پادشاه درقبال این کشیدگی های خاندانی در یک موقف بسیار حساس قرار گرفت و برایش مشکل بود بین دو پسر عم خود که یکی شوهرخواهرش و دیگری دامادش که هر دو خواهان قدرت بودند، موازنه را نگهدارد و یکی را بردیگری ترجیح ندهد. با نقش روزافزون سردار عبدالولی در اردو، محمد داؤد به این فکر افتاد که مبارزه خود را نه از طریق نفوذ در اردو، بلکه از مجرای فعالیت های آزاد سیاسی در پرتو قانون عملی سازد. به همین دلیل او پیشنهاد تعدیل قانون اساسی و تغییر نظام سلطنتی را به نظام شاهی مشروطه به پادشاه ارائه کرد. اعلیحضرت پس از گذشت تقریباً دو ماه (12 سنبله 1341) به مکتوب محمد داؤد جواب گفت که متن آن در دست نیست،

ولی محتوای آنرا میتوان از ورای مکتوب دوم محمد داؤد (مورخ 24 جدی 1341) عنوانی اعلیحضرت به وضاحت استنباط کرد: متن مکتوب دوم

«حضور اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان! بجواب مکتوب مورخه 12 سنبله 1341 اعلیحضرت احتراماً بعرض میرسانم: برای من و رفقایم جای بس مسرت است که اعلیحضرت همایونی دراصل پرنسیپ میفرمایند که یکی از آرزوهای دیرین شان است، الحمدلله توافق نظر موجود است، همچنین اعلیحضرت به نکته مهم دیگری تماس فرمودند و می نویسند که این: یک هدف مقدس و مشخص است که ازافکار و آرزوهای عالی مؤسس این دوره یعنی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید سرچشمه میگیرد و امانتی است که بردوش ما گذاشته شده است...».

محمد داؤد طی این نامه به جوابیه اعلیحضرت اشاره نموده و نوشته است: «اینکه اعلیحضرت درپاراگراف اخیر بیان خویش به وقت و زمان و اشخاص و رجالی که فردا مسئولیت عملی ساختن این آرزو را بدون تردید بدوش گیرند، اشاره فرموده و آنرا دو عامل مهم، بلکه شرط اساسی تطبیق نمودن این آرزوها شناخته، فرمایش اعلیحضرت بجا است. درطی پیشنهاد به عرض میرسد که وقت آن رسیده است و ما به این عقیده رسیده ایم که چنین نهضتی آغاز گردد و هم بوجود آمدن اشخاص و رجالی که بایست اداره مملکت را در آینده به آنها تفویض نمود، مربوط به این است که چنین نهضتی موجود باشد و چنین محیطی ایجاد گردد تا استعداد مردم موقع بروز و انکشاف بیابد. من معتقدم که اگر چنین حرکتی نباشد، رجالی که مسئولیت اداره آینده را به عهده بگیرد، اصلاً بوجود نخواهد آمد».

موصوف در مکتوب دوم خود با تأکید بر لزوم همچوتحول می افزایش: «آرزوی یک تحول اجتماعی از دیر زمان به این سو نزد همه ما موجود است. به ساقیه این آرزوها درین چند سال اخیر در ترقی و تعمیم معارف، انکشاف عمومی اقتصادی و آماده ساختن محیط برای اصلاحات اجتماعی و نشو و نما افکار ترقی خواهی حتی الامکان سعی و مجاهدت بعمل آمده است که در نتیجه این مجاهدت و انکشاف مذکور طبقه معتابه جوانان و منورین در وطن بوجود آمده که حالا آرزوی این تحول به یک عقیده قابل تطبیق منجر گشته است. بنابراین وقت آن رسیده است که بر آن غور بیشتر بعمل آید و سعی جمیل بکار رود تا برای مردم افغانستان یک محیط اجتماعی و سیاسی مناسبتر و مترقی تر ایجاد شود که در آن سیر تکامل جامعه و افراد این وطن در شرایط موافق با عصر و زمان و مطابق تعینات مردم امکان پذیر باشد. خوشبختانه این اهداف ما را دین اسلام تأیید میکند و از سوی دیگر سنن و روایات باستانی و ملی ما هم مؤید آنست.»

محمد داؤد در پایان نامه دوم خود بحضور پادشاه چنین عرض میکند: «اعلیحضرتا! در اخیر میخوام عقیده شخصی خود را به عرض حضور شما برسانم. باید بدانیم که این اقدام تحولی بزرگی است و هر قدم بزرگ مخصوصاً در مملکت ما شک نیست که مشکلات بزرگ هم دارد. اما گذشتن از مشکلات و رسیدن بمنزل مقصود در صورتی ممکن است که انسانها اولاً به آن مفکوره عقیده کامل داشته مشکلات و خطرات آنرا به تمام معنی قبول کرده باشند. پس از آن در تطبیق و عملی ساختن آن باعزم راسخ، از خودگذری، صمیمیت و حسن نیت کامل به توکل خدای بزرگ بکوشند و بیاری خدای متعال پیش بروند. در خاتمه صحت، موفقیت و سعادت دارین اعلیحضرت را از درگاه خالق بی نیاز تمنا دارم. با احترام فایقه.»

متأسفانه این بار اعلیحضرت در برابر نامه دوم محمد داؤد سکوت اختیار کرد و به جواب آن نپرداخت تا اینکه محمد داؤد تصمیم گرفت استعفای خود را از مقام صدارت رسماً با ارسال نامه سوم (مورخ 11 حوت 1341) بحضور اعلیحضرت تقدیم نماید که پس از یادآوری خدمات خود طی 9 سال صدارت بخصوص طرح و اجرای پلانهای پنجساله اول و دوم و آماده ساختن زمینه های پیشرفت مادی و معنوی در این استعفی نامه چنین نوشت:

«اعلیحضرتا! بعقیده من از خدمت باصداقت مملکت و خدمت خلق مقدس تر چیزی نیست و اگر حیات برای یک انسان ارزشی دارد، باز هم ارزش و قیمت حقیقی آن در همین است و بس. این عقیده مخصوصاً در پست های حساس و پرمسئولیت تا زمانی ارزش دارد که اشخاص بتوانند طور شایسته وظایف و مسئولیت های اداری و وجدانی خود را انجام دهند، ولی همینکه یک شخص بفهمد و حس کند که نظر بمعاذیری دیگر قدرت ایفای وظیفه را ندارد و باز هم بوظیفه دوام بدهد، بعقیده من گناه است. امروز نظر به فردا معاذیری که حضور شما خوبتر هر کدام آنرا میدانید و از سالیان دراز هیچکدام آنرا از شما پوشیده نگذاشته ام، حس میکنم که بیش ازین دوام بوظیفه چه از نقطه نظر طرز فکر و چه نظربه وضع صحی بسیار دشوار است.

نظریات و پیشنهادات آخرین خود و بعضی از رفقای کابینه را در مورد غور بر ترمیم قانون اساسی مملکت و ایجاد تحولی در وضع اجتماعی مردم افغانستان برای یک آینده پا برجای دیموکراسی در وطن ما به تاریخ 24 جدی بحضور شما تقدیم نمودم. 47 روز از آن گذشت تا حال کدام جوابی نیست و منظور از گرفتن آن هم نیست، بلکه یگانه مقصد اینست که آن چیزی را که بحضور شما پیشنهاد نموده بودم، از صمیم قلب و به عقیده ما قدم بزرگ و مفیدی برای خیر و سعادت

آینده ملت افغانستان و موفقیت تاریخی دوره سلطنت شما بود که رشد اجتماعی ملت افغانستان و ایجابات عصر و زمان حتماً چنین تحولی را آوردنی است. پس از تجارب چندین ساله در خدمت این مملکت و با آنهمه حقایق اوضاع مملکت باز هم اگر چوکی صدارت عظمی را غنیمت شمرده به این وظیفه دوام بدهم، نه تنها از اعتماد شما سوء استفاده کرده، بلکه برخلاف اصلهای عقیدوی و هدف زندگی خود رفتار کرده خواهم بود.

لذا با کمال احترام از اعتمادی که در تمام دوره های ماموریت بمن فرموده اید از صمیم قلب اظهار شکران و سپاسگذاری نموده توسط این نامه استعفای خویش را بحضور اعلیحضرت شما تقدیم میدارم. سعادت و تعالی وطن عزیز و موفقیت اعلیحضرت شما را در راه خدمت افغانستان از درگاه خالق بی نیاز تمنی دارم. بااحترام فایقه». (پایان استعفی نامه)

دارالتحریرشاهی بتاريخ 18 حوت 1341 (8 مارچ 1963) از طریق رادیو افغانستان اعلام کرد که «اعلیحضرت معظم همایونی استعفای سردار محمد داؤد صدراعظم را قبول و شاغلی دکتور محمد یوسف را برای تشکیل حکومت جدید مامور فرمودند». با این ترتیب دوره صدارت محمدداؤد پس از 9 سال و 9 ماه و چند روز به پایان رسید.

از توضیحات فوق به سهولت میتوان دریافت که محمد داؤد از طریق این تحول می خواست به حیث رهبر یک حزب سیاسی از طریق کسب اکثریت پارلمانی بقدرت برسد، بدون آنکه اردو در همچو تغییر نقش بازی کند و این خود نشانه ای واضح از آنست که محمد داؤد تا آنوقت هیچگاه ب فکر کودتا بر علیه رژیم نبود.

پیشنهاد‌های مشخص محمد داؤد:

محمد داؤد نظر و پیشنهاد خود را بحضور اعلیحضرت درمکتوب اول با اختصار در دو بدیل چنین ارائه کرد:

در بدیل (الترناتیف) اول: تغییر نظام از سلطنتی به جمهوری مطمح نظر او بود که محتاطانه آنرا در لفاقه و بدون ذکر نظام "جمهوری" بیان داشت و از مشکلات عملی این تغییر تذکر داد به این عبارت که: «اینکه ملت افغانستان چه شکل اداره را برای مملکت مفید و مناسب میداند، توسط یک ريفراندم عمومی رأی آزادانه ملت افغانستان خواسته شود. درجه فهم و تطبیق عملی ساختن همچو یک رأیگیری نظر به سویه فعلی مردم ما چه خواهد بود، خیلی مجهول و در ظاهر غیرعملی به نظر میرسد. از طرف دیگر چون در همچو یک ريفراندم طبیعتاً حرف از سیستم های مختلف بمیان خواهد آمد، لذا فیصله و قرار آخرین آنها تنها و تنها به شخص اعلیحضرت شما بحیث پادشاه افغانستان مربوط است و بس». و اما در (الترناتیف) یا بدیل دوم: محمد داؤد از تغییر قانون اساسی و تعدیل رژیم سلطنتی به شاهی مشروطه صحبت کرد و مواد آتی را در پیشنهاد خود با اختصار گنجانید:

- 1 - کمیونی مرکب از متخصصین حقوق و اشخاص با صلاحیت و باتجربه تعیین گردد تا در قانون اساسی تجدید نظر نموده، پروژه های قانون اساسی جدید را به اساس سلطنت مشروطه ترتیب و به حکومت تقدیم دارند.
- 2 - همچنین عین کمیون یا کمیون دیگر قانون انتخابات و دیگر قوانین مهم که به قانون اساسی رابطه نزدیک دارد، تدوین و بغرض غور و مطالعه بحکومت تقدیم دارند.
- 3 - پس از غور و تصویب دولت لویه جرگه انعقاد یافته و قوانین مذکور بغرض غور و تدوین و تصویب به لویه جرگه تقدیم گردد.

4- پس از تصویب قانون اساسی از طرف لویه جرگه آمادگی برای انتخابات گرفته شده و به اساس قانون جدید انتخابات عملی گردد.

5- باختم انتخابات و افتتاح شورای جدید (به اساس یک حزب و دو حزب) حکومت فعلی مستعفی و حکومت جدید تشکیل و زمام امور مملکت را بدست خواهد گرفت. این اجراء باید به اساس این پروگرام بوقت معین عملی گردد.»

طوریکه از مکتوب دوم محمد داؤد برمی آید: اعلیحضرت به تاریخ 12 سنبله 1341 مکتوب فوق الذکر را پاسخ داد و در اصول با بدیل دوم پیشنهاد موافقت کرد و حتی آنرا یکی از آرزوهای پدر شهید شان اعلیحضرت محمد نادرشاه خواند، ولی عملی شدن آنرا به وقت و زمان مناسب و افرادی که بتوانند مسئولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند، موکول نمود. با آنهم محمد داؤد در جواب اعلیحضرت پرداخته و پیشنهادات خود را در جهت تحول اجتماعی جامعه افغانی درنامه دوم مورخ 24 جدی همان سال مکرراً با تفصیل بیشتر به حضور پادشاه تقدیم نمود و مراحل اجراء و پیشبرد این تحول را چنین بیان داشت:

«قانون اساسی افغانستان که در وقت و زمان دیگر و شرایط و ایجابات جداگانه ترتیب و تدوین شده است، باید تجدید گردد. نقاط اهم و هدفهای برجسته این قانون که پیشبینی میشود، چنین است: رژیم شاهی مشروطه و طرز حکومت پارلمانی و دیموکراسی خواهد بود؛ حقوق جلیله پادشاهی در آن تثبیت خواهد شد؛ پادشاه نشانه وحدت و سلطه ملی و شیرازه تمام مملکت است؛ پادشاه بالاتر از قوای سه گانه قرار دارد؛ پادشاه به صفت فرد اول کشور غیر مسئول شناخته میشود.

قانون اساسی تصریح خواهد کرد که اعضای خانواده سلطنتی کدام اند و چه حقوق و مزایا دارند؛ آزادی های فردی

و حقوق شخصی درین قانون اساسی تثبیت خواهد شد؛ درقانون اساسی جدید بوجود آمدن دو حزب پیشبینی خواهد شد که در سیستم پارلمانی دو حزب فعالیت خواهد کرد و برای اشغال کرسی های شورا جد و جهد خواهند نمود؛ حزب اکثریت را پادشاه به تشکیل حکومت مامور خواهد ساخت؛ قانون اساسی جدید تثبیت خواهد کرد که دولت عبارت از قوای سه گانه تقنینیه، قضائیه و اجرائیه می باشد؛ قوای تقنینیه از جرگه شورایی است که نمایندگان آن از اعضای حزب تثبیت شده از حوزه های معینه انتخابی خواهند آمد؛ قوه قضائیه متشکل از محاکم ثلاثه: ابتدائیه، مرافعه و تمیز است که بکلی از تأثیر و اعمال نفوذ قوه اجرائیه محفوظ و مصئون خواهد بود؛ قانون انتخابات طبق شرایط یک نظام پارلمانی دیموکراسی ترتیب خواهد شد».

محمد داؤد درنامه دوم خود، درصورت منظوری پیشنهاد فوق، به اقدامات بعدی چنین اشاره کرد:

«الف - نشر یک ابلاغیه ازطرف دولت که آغاز این تحول را با پروگرام آن به اطلاع عامه برساند؛

ب - یک عده علماء و متخصصین برای تثبیت و تدوین مسوده قانون اساسی مؤظف خواهند شد که مسوده متذکره را در مدت 12 ماه ترتیب نمایند؛

ج - بعد از تهیه مسوده، لویه جرگه دعوت شود که به حیث مجلس مؤسسان، قانون مذکور را تدقیق و تصویب نماید؛

د - بعد از تصویب قانون اساسی ازطرف لویه جرگه، حکومت فعالیت حزبی را سهولت خواهد بخشید تا نمایندگان خود را از راه مرام حزبی به شورای ملی بفرستند. برای اینکه این فعالیت صورت بگیرد، حد اکثر شش ماه فرصت داده خواهد شد؛

هـ- در چنین سیستمی که آزادی عقیده و بیان، آزادی اجتماع و فعالیت سیاسی بیشتر میشود و رونق زندگی گرم تر میگردد، حکومت سرپرست و حکومت‌های مابعد دیگر برای حفظ امنیت و حفظ مصالح ملی به توجه و مراقبت جدی تر و مسئولیت بیشتر مواجه خواهند شد. لذا در خلال مدتی که قانون اساسی تدوین میشود، مسوده این قانون نیز تهیه میگردد.

این است مفکوره و پیشنهاد ما یعنی من و رفقایم که فوقاً بحضور شما رسانیده شد».

پادشاه پیشنهاد ها را تائید کرد، اما؟

این اما سؤال است که جواب آنرا نه با قاطعیت، بلکه به احتمال قوی میتوان ارائه کرد، زیرا پادشاه (طوریکه از ورای مکتوب دوم محمد داؤد خان برمی آید) عملی شدن پیشنهاد را به وقت و زمان مناسب و افرادی که بتوانند مسئولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند، موکول کرد، درحالیکه پس از مدت کوتاه به داکتر محمد یوسف صدراعظم جدید هدایت داد تا در تسوید قانون اساسی جدید کمیته ای را بگمارد و چنانکه بعدتر دیده شد، مسوده قانون اساسی جدید (به استثنای ماده 24) تقریباً به عین محور می چرخید که در پیشنهاد محمد داؤد مبنی بر تعدیل نظام شاهی به نظام شاهی مشروطه شکل گرفته بود. مسلم است که هریک از خود می پرسد که چرا اعلیحضرت به پیشنهاد محمد داؤد وقعی نگذاشت، آیا از عروج مجدد او در قدرت هراس داشت و یا دلیلی دیگری موجود بود؟

در اثر رقابتهای و اختلاف نظرها در داخل خانواده سلطنتی (خاصاً بین محمد داؤد و سردار عبدالولی داماد شاه) از یکطرف اعلیحضرت در یک حالت حساس قرار گرفته بود تا بین دو عضو مهم خانواده کدام موقف را اختیار کند و از

طرف دیگر به احتمال قوی گروپ های بیرون ارگ که از تداوم قدرت محمد داؤد و گروپ اوخشنود نبودند، ذهنیت پادشاه را در برابر ادامه کار محمد داؤد و عملی ساختن برنامه پیشنهادی تحت قیادت موصوف تغییر داده باشند.

نکته مهم دیگر در ارتباط با موکول کردن پیشنهاد محمد داؤد توسط پادشاه بیک وقت دیگر و توسط کسانی دیگر به احتمال بسیار قوی در این خواهد بود که پادشاه نمیخواست کریدت اینکار مهم و تاریخی را مثل پلانهای پنجساله و عملی ساختن موفقانه نهضت زنان بار دیگر به محمد داؤد بدهد، درحالیکه هر دو تحول مذکور در عصر سلطنت اعلیحضرت شان صورت گرفته بود، ولی امتیاز آن عملاً به دوره صدارت محمد داؤد و شخص او نسبت داده می شد.

بعضی ها بر این نظراند که اعلیحضرت بعد از سه دهه حکومت های خاندانی که اختیار بیشتر در دست صدراعظم ها قرار داشت، به مرحله رسیده بود که میخواست خودش به تنهایی عنان امور را در دست گیرد و آنچه را در گذشته بنام صدراعظم ها ثبت شده بود، از آن به بعد بنام خودشان درج تاریخ گردد، چنانکه دهه قانون اساسی و تحولات مهم آن محصول اندیشه و افکار مستقل اعلیحضرت شان محسوب میشود.

از توضیحات فوق میتوان به انگیزه و دلایل استعفای محمد داؤد از صدارت نیز پی برد، به این زعم که جدیت او در ایجاد تحول برطبق پیشنهادش که در نامه های او منعکس گردیده بود، این نکته واضح میشود که تماس های مکررش با اعلیحضرت نتیجه دلخواه بار نیاورد و شاید هم در دیدارهای خصوصی او با پادشاه بحث های جدی صورت گرفته باشد که شایعاتی را از قبل مبنی بر کناره گیری محمد داؤد از صدارت به همراه داشت.

توجه به این متون که از نامه اول و دوم او عنوانی پادشاه برگرفته شده است، به وضاحت میرساند که استعفی بر محمد داؤد بطور مستقیم از طرف پادشاه تحمیل نگردیده، بلکه از تصمیم قاطع و جدی خود محمد داؤد منشاء گرفته بود، چنانچه از این عبارات بر می آیند: «من بارها بحضور شما عرض نموده ام، از صمیم قلب یکبار دیگر عرض میکنم که این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آن ها تربیه شده اند، بعد از این با هر تعبیری که از آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت و وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی برای من قابل تحمل نیست». (نامه اول)

«امروز نظر به فردا معاذیریکه حضور شما خوبتر هر کدام آنرا میدانید و از سالیان دراز هیچکدام آنرا از شما پوشیده نگذاشته ام، حس میکنم که بیش از این دوام بوظیفه چه از نقطه نظر طرز فکر و چه نظر بوضع صحی بسیار دشوار است... پس از تجارب چندین ساله در خدمت این مملکت و با آنهمه حقایق اوضاع مملکت باز هم اگر چوکی صدارت عظمی را غنیمت شمرده به این وظیفه دوام بدهم، نه تنها از اعتماد شما سوءاستفاده کرده، بلکه برخلاف اصلهای عقیدوی و هدف زندگی خود رفتار کرده خواهم بود». (نامه دوم)

تسويد قانون اساسی جدید و مباحثات

درکمیسیون مشورتی و نیز درلویه جرگه:

پس از آنکه اعلیحضرت استعفای محمد داؤد را از مقام صدارت در 18 حوت 1341 (8 مارچ 1963) قبول کرد، داکتر محمد یوسف را که مدت مدیدی به حیث وزیر معادن و صنایع در کابینه محمد داؤد کار کرده بود، به حیث صدراعظم جدید مأمور تشکیل کابینه ساخت. او بتاريخ 23 حوت لست چهارده نفری اعضای کابینه خود را بحضور اعلیحضرت تقدیم و پس از تائید آن، خط مشی حکومت خود

را از طریق رادیو افغانستان اعلان نمود که به مقایسه دوره قبلی در دو نکته بیشتر متمرکز بود: یکی رفع کشیدگی با پاکستان و دیگر تعدیل قانون اساسی.

داکتر محمدیوسف مسئولیتی را که در مورد تغییر قانون اساسی بر وی گذاشته شده بود، در اولین روزهای کار خود با تعیین یک کمیسیون هفت نفری جهت تسوید قانون اساسی جدید رویدست گرفت و از جمله شخصیت های مجرب داکتر عبدالصمد حامد، داکتر میرنجم الدین انصاری، محمد موسی شفیق، سید قاسم رشتیا، میرمحمد صدیق فرهنگ و حمیدالله علی (پسر علی محمد خان بدخشی سابق معاون صدارت) را که هر یک مورد اعتماد حکومت و پادشاه بودند، تحت ریاست سید شمس الدین مجروح به اینکار توظیف نمود. این کمیسیون در مدت تقریباً یک سال توانست مسوده قانون اساسی را البته به مشوره پادشاه تکمیل و آنرا پس از گزارش در مجلس وزراء به یک کمیسیون مشورتی 28 نفری تحت ریاست داکتر عبدالظاهر (معاون دوم صدارت و وزیر صحنیه، بعداً رئیس ولسی جرگه) بسپارد. قابل ذکر است که از جمله اعضای کمیسیون مشورتی، سه عضو هر یک میرغلام محمد غبار، استاد صلاح الدین سلجوقی و داکتر محمدآصف سهیل به دلایلی از اشتراک در آن معذرت خواستند. در بین اعضای شامل این کمیسیون بحث های جدی در موارد مختلف مواد مسوده صورت گرفت که یکی آن مخالفت با ماده 24 مسوده قانون اساسی بود که بیشتر از طرف دو عضو کمیسیون مشورتی (نوراحمد اعتمادی و خانم معصومه عصمتی) پیش گرید و جریان چند بار به اطلاع اعلیحضرت نیز رسانیده شد. همچنان مسئله رسمیت دو زبان پشتو و دری، نقش دولت در اقتصاد و معارف و نیز اساس قرارداد احکام فقه حنفی در اداره قضاء و تقنین از جمله مباحث جدی بودند که در کمیسیون مشورتی مورد

مناقشه بین اعضاء قرارگرفت. متن مسوده پس از تفاهم کمسیون مشورتی بتاريخ 24 اسد 1343 (14 آگست 1964) به زبانهای پشتو ودری تهیه و در روزنامه های دولتی به مقصد نظریایی به اطلاع مردم رسانیده شد. (برای شرح مزید دیده شود: م.م. صدیق فرهنگ - "افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ پشاور، صفحه 717 تا 722)

به همین سلسله لویه جرگه بتاريخ 18 سنبله 1343 (9 سپتمبر 1964) بوسیله اعلیحضرت محمد ظاهرشاه و ایراد بیانیه ایشان در عمارت سلامخانه ارگ با حضور 454 نفر عضو افتتاح گردید. این اولین بار بود که اعلیحضرت بطور رسمی یک بیانیه مطول را ایراد کرد و ضمن شرحی از خدمات پدر شهید خود و نیت و تلاش شان برای استقرار مجدد اوضاع پس از غائله سقوی و تدویر لویه جرگه، تأسیس شورای ملی و تصویب قانون اساسی 1310 صحبت نمود و در ادامه گفت: «با ملاحظه این پیشرفتها احساس شد وقت آن فرا رسیده است که مشروطیت افغانستان را که توسط اعلیحضرت شهید سعید بنیان گذاری شده بود و پیوسته در آرزوی تکمیل آن بودیم، توسعه بخشیده امور حکومت را که بحکم ضرورت و براساس اعتماد ملت توسط افراد خانواده ما اداره میشد، بعد ازین از خانواده سلطنت مجزا گردانیده باین صورت یکی از اساسات دموکراسی را جامه عمل ببوشانیم. بنابراین اساس شاغلی داکتر محمد یوسف که از جوانان منور و با تجربه و شخصیت شان مورد اعتماد ما و مردم افغانستان است، مؤظف نمودیم که به تشکیل کابینه پرداخته اصلاحات قانونی را که ضرورت آن محسوس بود، رویدست بگیرد.....»

اعلیحضرت در ادامه بیانیه خود فرمود: «یک و نیم سال قبل در آستانه تحول نوین تصمیم اتخاذ گردید در قانون اساسی افغانستان تجدید نظر بعمل آمده اساسات جدید تنظیم و انکشاف

ملی در یک وثیقه نوین ملی ثبت گردد. بنابراین کار تسوید و تهیه قانون اساسی به عده از دانشمندان کشور سپرده شد. در پایان یک سلسله مطالعات عمیق مسوده قانون اساسی آماده شد، به مقصد مذاقه مزید به هیئت دیگری مرکب از اشخاص خبیر مملکت تفویض گردید و اینک مسوده مذکور از مطالعه مجلس وزراء نیز گذشته به این جرگه بزرگ سپرده میشود. تصور نمیکنم احتیاج آن محسوس گردد که بار دیگر عظمت و اهمیت وظیفه را که شما در دوران این روزها به دوش دارید، خاطر نشان سازم. وثیقه که بالاخره در اثر غور و تعمق شما تصویب میگردد، خط مشی دولت و مسیر زندگانی ملت را بسوی آینده تعیین خواهد کرد. نیاز من به بارگاه پروردگار توانا اینست که قانون اساسی جدید افغانستان ضامن سعادت و اعتلای امروز و فردای ملت عزیز ما گردد.» (متن مکمل بیانیه دیده شود - فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی..."، صفحه 235 تا 237)

بعد از بیانیه اعلیحضرت لویه جرگه به انتخاب نائب رئیس پرداخت و داکتر عبدالظاهر به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب گردید. سپس داکتر محمد یوسف صدراعظم به ایراد بیانیه خود پرداخت و در یک قسمت بیانیه خود گفت: «نقطه اساسی در تهیه و تنظیم مسوده قانون اساسی افغانستان عبارت است از حفظ توازن در بین منافع عالی جامعه از یکطرف و تأمین حقوق و منافع افراد از طرف دیگر حفظ این موازنه برای انکشاف سالم شئون ملی افغانستان حتمی و ضروری بوده تثبیت آن به سویه قانون اساسی میتواند از تشنجاتی که جوامع در دوره انتقال و تحول به آن مواجه میگرددند، جلوگیری نماید. بر علاوه از مراعات این موازنه مهم و ضروری مراعات ارکان اصلی یک قانون اساسی رژیم های شاهی مشروطه عصری که عبارت از تنظیم آزادی و عدم مداخله قوای ثلاثه در فعالیت های همدیگر، احترام به پادشاه و نیز

صیانت حق خلق میباشد، به درستی حمایت کرده است، طوریکه در متن مسوده ملاحظه می فرمائید، حفظ این توازن هم درمرا م و هم در احکام قانون اساسی منظور بوده مبنای بسی ارزش های جدید این قانون اساسی را تشکیل میدهد...» (متن مکمل بیانیه دیده شود - فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی.."، صفحه 238 تا 242)



پس از آن محمدموسی شفیق آمرسکرتیریت جرگه و یکی از اعضای کمیته تسوید قانون اساسی مقررات و طرز العمل جرگه را به هر دو زبان دری و پشتو قرائت کرد و داکتر عبدالظاهر اعضای جرگه را دعوت کرد تا هر ماده را جداگانه ملاحظه و ابراز نظر کنند و با این ترتیب اعضای

لویه جرگه به بحث روی مواد مسوده آغاز نمودند که شرح مزید هر ماده و مباحثات نمایندگان در زمینه متأسفانه با آنکه یادداشت و ثبت گردید، اما هیچگاه به نشر نرسیده است، چنانکه در لویه جرگه 1303 با وجود مشکلات تخنیکی اینکار صورت گرفت و اکنون آن کتاب از اهمیت خاص تاریخی برخوردار است.

ماده 24 : نقطه عطف و سرآغاز مشکلات بعدی:

طوریکه در بالا تذکار رفت، اعلیحضرت در بیانیه خود به این نکته مهم اشاره کرد و گفت: «امور حکومت را که بحکم ضرورت و بر اساس اعتماد ملت توسط افراد خانواده ما اداره میشد، بعد ازین از خانواده سلطنت مجزا گردانیده باین صورت یکی از اساسات دموکراسی را جامعه عمل بیوشانیم.» و همچنان داکتر محمد یوسف در لافافه بیان کرد که: «حفظ توازن در بین منافع عالی جامعه از یکطرف و تأمین حقوق و منافع افراد از طرف دیگر حفظ این موازنه برای انکشاف سالم شئون ملی افغانستان حتمی و ضروری بوده تثبیت آن به سویه قانون اساسی میتواند از تشنجاتی که جوامع در دوره انتقال و تحول به آن مواجه میگرددند، جلوگیری نماید.»

از فحوای نکات فوق واضح میگردد که ماده 24 به حیث یک نقطه عطف و یک تحول جدی آنها به هدف خاص و مشخص در مسوده قانون اساسی جدید گنجانیده شده و حین بحث در لویه جرگه بیشترین توجه را در مباحثات به خود جلب کرده بود. به اساس این ماده: «پسر، دختر و برادر و خواهر پادشاه و ازواج و زوجات و ابناء و بنات شان و عم و ابنای عم پادشاه خانواده شاهی را تشکیل میدهند. در تشریفات رسمی دولت خانواده شاهی بعد از پادشاه و ملکه اخذ موقع مینمایند.

مصارف خانواده شاهی در بودجه مصارف پادشاهی تعیین میشود، القاب مختص به خانواده شاهی میباشد و مطابق باحکام قانون تعیین میشود.

اعضای خانواده پادشاهی در احزاب سیاسی شمولیت نمی ورزند و وظایف آتی را اجرا نمیکند:

1 - صدارت عظمی یا وزارت.

2 - عضویت شورا.

3 - عضویت ستره محکمه.

اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.»

قابل ذکر است که جمله اخیر در مسوده قید نشده بود و اما وقتی مسوده جهت تصویب به لویه جرگه رویت داده شد، جمله فوق بر متن افزود گردید و مورد تصویب قرار گرفت.

ماده 24 چه در کمیسیون تسوید و کمیسیون مشورتی و چه در لویه جرگه یک ماده بسیار متنازع فیه بود و بحث های بسیار جدی را بین طرفداران و مخالفان این ماده بار آورد. نظر به اهمیت موضوع لازم است تا نخست به بعضی جنجالهای این ماده حین تسوید و بعد هنگام تصویب در لویه جرگه پرداخته شود و سپس به تحلیل و بررسی جوانب حقوقی و سیاسی آن توجه مبذول گردد.

سید قاسم رشتیا (عضو کمیته تسوید و متکفل امور اداری لویه جرگه که یکی از حامیان بسیار جدی ماده 24 بود) درباره اینکه پیشنهادات محمد داؤد مندرج نامه هایش بحضور پادشاه از جمله اولین مآخذی بود که در اختیار کمیته تسوید قرار داده شد، در کتاب خاطرات خود می نویسد: «کار مطالعه قانون اساسی از طرف رفقا به جدیت روی دست گرفته شده و بر طبق مفاهیم ابتدائی از یکطرف به جمع آوری تمام سوابق از دوره امانی تاحال و از طرف دیگر به

مطالعه و تحلیل پیشنهادات سردار محمد داؤد خان که قبل از استعفی به حضور شاه تقدیم نموده و درحقیقت تردد شاه در قبول آن موجب کناره گیری سردار گردیده بود، و اکنون به قسم یک مأخذ قابل مطالعه بدسترس کمیته گذاشته شده بود، آغاز کرده اند...». (رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی ..."، ویرجینیا، 1997، صفحه 177)

در باره عکس العمل پادشاه در زمینه ماده 24 سید شمس الدین مجروح - یکی دیگر از حامیان آن ماده در کتاب خاطرات خود شرحی دارد به این عبارات: «قانون اساسی بعد از تدوین پیش از آنکه به نشر سپرده شود، یک نسخه آن بحضور پادشاه تقدیم گردیده بود. پادشاه بعد از ملاحظه آن مرا بحضور خود خواست و صرف در دو مورد نظر خود را اظهار کرد: اول در ماده 24 که حاوی تعریف خانواده سلطنتی و ممنوع قرار دادن آنها از صدارت و وکالت و قضا بود، اندیشه خود را اظهار کرد و گفت عملاً ما باید اینکار را بکنیم، اما اگر به صراحت مذکور باشد، برای من مشکلات خانوادگی ایجاد میکند، بهتر است مسکوت گذاشته شود؛ من [مجروح] دلایل خود را اظهار کردم و به آن اصرار ورزیدم تا او متقاعد شد و نظر ما را پذیرفت. دوم در مورد جانشین پادشاه که به تفصیل [در مسوده] ذکر شده بود. او به این عقیده بود که مواد مذکور کاملاً از بین کشیده شود و جانشین آینده سلطنت را به اختیار مردم افغانستان بگذارید تا خود مردم هرچه مناسب بدانند، عملی کنند. درین مورد هم من دلایل خود را گفتم و به او قناعت دادم که در این کار منظور استقرار مملکت است، نه تنها استحکام خانواده سلطنت، زیرا اگر بعد از مرگ پادشاه مدعیان سلطنت با یکدیگر بهم بیاویزند، هرج و مرج خانه جنگی در مملکت رخ خواهد داد و باز واقعات قرن نزده خانواده سدوزانی و محمدزائی ها تکرار خواهد شد و اگر به سویه قانون تثبیت شود و جانشین سلطنت پیش از

پیش معلوم باشد، احتمال جلوگیری از این واقعات بیشتر است. درین مورد هم به قناعت او پرداختیم». (س.ش.مجروح: "سرگذشت من"، مهمتم: سید فضل اکبر، کابل 1391، صفحه 145 و 146)

رشتیا از مناقشه جدی که با نوراحمد اعتمادی (بعدها وزیر خارجه و صدراعظم) در جریان بحث روی ماده 24 در کمسیون مشورتی داشت، بحثی دارد که قابل دقت و بررسی میباشد. او می نویسد: «درموضوع عدم اشتراک اعضای نزدیک خانواده سلطنتی به امور دولتی، خصوصاً احراز عهده های وزارت و وکالت شورا، نمایندگان خانواده صدای اعتراض بلند کردند و این محدودیت را به منزله محرومیت یک عده اشخاص معین از حقوق اساسی که برای تمام افراد درهمین قانون اساسی در نظر گرفته شده است، تلقی نمودند و اصرار کردند که درین قحط الرجالی یک عده استعداد های برجسته بی جهت و قهراً از خدمت مملکت محروم ساخته میشود. مباحثه بالا گرفت و اما عجیب این بود که هیچکدام از اعضای باقیمانده مجلس در زمینه از آنها و طرز استدلال شان طرفداری نکردند». البته دلیل آن برمیگردد به نحوه ترکیب اعضای لویه جرگه که ماهیت عنعنوی خود را قبل از آنکه قانون اساسی جدید نافذ گردد، ترکیب اعضا تغییر داده شد و بیشتر مامورین دولت در آن سهم ساخته شدند که در قانون اساسی 1310 که تا آنوقت نافذ بود، مامورین دولت صرف به حیث سامع و ناظر در لویه جرگه های قبلی حضور می یافتند و اما حق رأی را نداشتند.

رشتیا در ادامه موضوع می افزاید: «بحث جدی درین قسمت بین من و آقای اعتمادی که سخنگوی گروپ بود، صورت گرفت. آقای اعتمادی پس از اینکه تمام دلالتش رد گردید، تغییر لهجه داده گفت که وضع امروزه افغانستان و مصلحت مملکت ایجاب میکند که از چنین اقدامی که خطرات مهمی

را دربر دارد، خودداری شود و خطاب به من علاوه کرد که شما خود مورخ می باشید، حوادث گذشته تاریخ دور و نزدیک به شما معلوم است. در جواب گفتم که آقای اعتمادی برخلاف گفتار شما من فکر میکنم که غرض اصلی از طرح و تدوین قانون اساسی جدید جلوگیری از تکرار همین حوادث تلخ گذشته می باشد تا مقام سلطنت را از کشمکش ها و دسته بندی های سیاسی بلندتر قرار داده، دوام و استقرار نظام شاهی مشروطه را در مملکت تامین نماید و از طرف دیگر سنگ تهداب این قانون اساسی به طوریکه مشاهده می کنید، روی تفکیک قواء و استقلال هر یک از قوای ثلاثه اجرائیه، قضائیه و تقنینیه قرار گرفته است. پس در صورتیکه افراد نزدیک به مقام سلطنت عهده های صدراعظم و یا وزیر و وکیل را احراز نمایند، تفکیک قواء از بین میرود و سلطنت مثل گذشته با حکومت یعنی قوه اجرائیه یکجا میشود و در آن صورت حکومت نزد شورای ملی مسئول و عملاً طرف مؤاخذه قرار گرفته نمیتواند. از اینرو در صورت قبول نظر شما اصلاً ضرورتی برای تدوین قانون اساسی جدیدی که اکنون ما و شما مشغول بحث و مشاجره درباره آن می باشیم، باقی نمی ماند» (خاطرات سیاسی رشتیا...، صفحه 181 و 182)

رشتیا که یکی از طرفداران سرسخت ماده 24 قانون اساسی بود، در شیوه استدلال خود تا حدی زیاد واقعیت های عینی جامعه افغانی را شاید عمداً و روی ملحوظات خاص خودش از نظر دور داشته و ادعاهای خود را بیشتر با ارائه مثال از کشورهای دیگر شاهی مشروطه مثل انگلستان، سویدن و بعضی دیگر کشورها مستدل می سازد و بدینوسیله به قناعت پادشاه می پردازد، درحالیکه خودش بهتر از هرکس دیگر از حقایق عینی کشور اطلاع داشته و بخوبی میدانسته است که این راه ممکن است به ترکستان برود. او میدانست که محروم

ساختن قهری محمد داؤد از فعالیت آزاد سیاسی مندرج ماده 24 قانون اساسی چه عواقبی را در بر خواهد داشت، چنانکه نوراحمد اعتمادی به وضاحت خطرات ناشی از آنرا برایش بیان کرد، اما رشتتیا با جدیت متن این ماده را موجب استقرار نظام مشروطه در کشور وانمود کرد و مدعی شد که همین ماده میتواند نظام را از کشمکش ها و دسته بندی های سیاسی در امان نگهدارد. اما او متوجه نشده بود که اولین قربانی این کشمکش ها شخص خودش و داکتر محمد یوسف خواهد بود و ادامه آن سرتاسر دهه دموکراسی را به نحوی تحت تأثیر خود قرار خواهد داد.

محروم ساختن خانواده سلطنتی از دخالت در امور سیاسی و مقامهای حساس با وضع قیود مندرج ماده 24 نتوانست عملاً از نقش خانواده سلطنتی در امور مهمه دولت جلوگیری کند، چنانچه دیده شد که ستر جنرال خان محمد خان در طول ده سال به حیث وزیر دفاع باقی ماند، اما در پشت پرده تمام امور وزارت در دست سردار عبدالولی بود و ستر جنرال فقط یک پرده پوش قدرت واقعی در آن وزارت محسوب می شد. همین نفوذ عبدالولی تنها در ساحه نظامی منحصر نبود، بلکه امر او در اکثر حالات بالاتر از صدراعظم ها واجب التعمیل پنداشته می شد.

در مورد تفکیک قوای ثلاثه دولت که رشتتیا آنرا پدیده مبراء از نفوذ خانواده سلطنتی میدانست، باز هم این امر تحقق نیافت، بلکه بجای آنکه قوای ثلاثه مستقلانه عمل کنند، برعکس مداخله آنها یکی در امور دیگر بحدی رسید که برای هر سه قوه به حیث یک عامل بحران تبدیل شد. اختلافات داخلی پارلمان و مداخله وکلاء در امور حکومت و دست زدن قضا در امور سیاسی تقریباً از آغاز تا انجام دهه دموکراسی رو به افزایش بود و این تشتت زمینه نموی احزاب افراطی راست و چپ را که هر یک حمایت های بیرونی با

خود داشتند و نظم عامه را با راه اندازی مظاهرات و نیز تخریبات غیرمستقیم اخلال میکردند، فراهم می ساخت که تفصیل مزید آن در این مختصر نمی گنجد، ولی نمیتوان از آن چشم پوشی کرد.

در این میانه تبدیل کردن یک شخصیت با نفوذ مثل محمد داؤد و محروم ساختن او از فعالیت آزاد سیاسی زیر نام "عضو خاندان پادشاهی" واقعیت تلخی بود که عده ای او را عمداً به اصطلاح عوام به یک "پلنگ زخمی" تبدیل کردند و بدانوسیله او را به سمتی کشانیدند که این انتقام را به شیوه دیگر بگیرد. تفاهم بعدی او با جناح چپ افراطی بخصوص نزدیکی "تاکتیکی"، نه "ایدئولوژیکی" با عده ای از پرچمی های عیان و پنهان در راه اندازی کودتای 26 سرطان 1352 یکی از پی آمدهای خطیر همین ماده 24 بود که نور احمد اعتمادی در آغاز به اشاره کرد. به همین دلیل بود که دهه قانون اساسی با نمایش "طلائی" خود در هر سالی که میگذشت متأسفانه تغیر رنگ میداد و تجلی "مس" را به خود میگرفت و بحران های سیاسی و اقتصادی بیشتر را بار می آورد که سقوط پیهم پنج حکومت در ظرف ده سال خود گواه این وضع است. (برای شرح مزید دیده شود: صباح الدین کشککی: "دهه قانون اساسی - غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها"، پشاور، چاپ اول 1365)

لویه جرگه و تزئید فقره اخیر در ماده 24 :

روابط "کجدار و مریز" که از چندی بدانسو بین دو جناح خانواده سلطنتی برقرار بود، وقتی به شدت برهم خورد که لویه جرگه موادی را در قانون اساسی جا داد که محمد داؤد آنرا به حیث یک توطئه آشکار علیه خود پنداشت. تصویب ماده 24 در شش فقره که فوقاً جزوار ذکر گردید، در اول پنج فقره داشت و فقره ششم از طرف لویه جرگه به آن اضافه

شد، به این عبارت که : «اعضای خانواده پادشاهی حیثیت خود را بصفت عضو خانواده پادشاهی مدام الحیات حفظ میکنند.» (کابل تایمز، 12 سپتمبر 1964، صفحه اول)

برطبق پنج فقره اولی اعضای خانواده سلطنتی بشمول محمد داؤد از احراز مقام صدارت، وزارت، عضویت شوری و ستره محکمه محروم شدند. کشکی مؤلف کتاب "دهه قانون اساسی.." در زمینه شرح ذیل را ارائه میدارد: «محمد داؤد اصلاً در نظر داشت تا در صحنه سیاست ملی از طریق تأسیس یک حزب سیاسی که خودش در راس آن قرار داشته باشد، وارد گردد، نه به حیث رئیس دولت یا حکومت. ماده 24 به شکل اولی آن، مانع بازگشت او بقدرت نمیگردید، ولی در اثر اصرار و تحریک یک تعداد شخصیت های مخالف محمد داؤد، نمایندگان لویه جرگه واداشته شدند تا درین ماده دو تعدیل دیگر را نیز علاوه کنند. نخستین تعدیل این بود که اعضای خانواده سلطنتی نمیتوانند در احزاب سیاسی اشتراک ورزند. تعدیل دوم گفت که اعضای خانواده سلطنتی مدام الحیات به عضویت خاندان باقی مانده و حق نخواهند داشت این لقب و حیثیت خود را ترک بگویند. تعدیل اخیر در برابر شایعاتی صورت گرفت که گفته میشد محمد داؤد (هرگاه بخواهد) میتواند خود را از عضویت خاندان سلطنتی خارج گرداند. ازین مرحله به بعد محمد داؤد یک خصم سوگند خورده نظام جدید گردید.»

کشکی در ادامه می افزاید: «محمد داؤد در برابر نظام جدید و کسانیکه در رویکار آوردن آن نقش داشتند، یک تنفر شدید را در خود پرورش داد. درین وقت بود کسانیکه منافع خود را در نظام جدید در خطر می دیدند [به شمول هواداران جریانهای ضد سلطنت و عده ای از چپگراها] در اطراف او جمع شدند و محمد داؤد زیرچتر مصئونیت خاندان سلطنتی توانست بسا فعالیتهای تخریبی را علیه حکومت، در شوری،

مطبوعات غیرحکومتی، شاگردان معارف و حتی خود کدرهای حکومت رهنمائی کند...» (کشکی: دهه قانون اساسی...، صفحه 17 و 18)

رشتیا نیز بدون آنکه بر موجبات این وضع که در قدم اول نتیجه تلاشهای ناعاقبت اندیشانه خودش و معتمدینش بخصوص داکتر محمد یوسف صدراعظم بود، به این واقعیت اعتراف میکند و می نویسد: «باتمام موشگافی ها باز هم حکومت نتوانسته بود، جلو نفوذ سرداران را در دستگاه دولت در هیچ یک از مواقع و مراحل بکلی مسدود نماید که این ضعف در اوقات مابعد بیشتر نمایان و موجب تولید پروبلم های جدی برای حکومت های مابعد گردید.» (خاطرات سیاسی رشتیا...، صفحه 202)

اگر راه بروی محمد داؤد بسته نمی شد، چه حالتی پدید می آمد؟

این سؤال است که هر هموطن به آن پاسخ متفاوت خواهد داد و هریک بزعم خود درباره ابراز نظر خواهد کرد، ولی اگر رویداد های بعدی را بطور درست مورد بررسی قرار دهیم و آنرا مبراء از حب و بعضی ها فقط بطور منصفانه ارزیابی کنیم، شاید بتوانیم بیک "سناریوی" نزدیک به واقعیت دسترسی پیدا نمائیم:

اگر فقره ششم ماده 24 مانع اعلام قطع منسوبیت یکی از اعضای خانواده شاهی از عضویت آن نمیگردید، درآنصورت زمینه برای محمد داؤد فراهم می شد (اگر میخواست)، میتوانست از این راه به هدف خود که تشکیل یک حزب بود، به فعالیت سیاسی آزاد و قانونی بپردازد که در اینصورت به نظر اینجانب جریان به یک شکل مثبت تغییر میکرد و آینده کشور و نظام را به خطر نمی انداخت، انهم به دلایل ذیل:

- 1 - محمد داؤد با نظام دشمن نمی شد، بلکه برای حفظ نظام و سلطنت مشروطه میکوشید؛
- 2 - او میتوانست با سابقه کار و شناختی که با مردم داشت، بزودی بنیاد یک حزب میانه (بین راست و چپ افراطی) را بر بنیاد یک مفکوره ملی و اسلامی ایجاد کند؛
- 3 - پادشاه در آنصورت بدون نگرانی میتوانست قانون احزاب را توشیح کند و به فعالیت احزاب در حدود قانون اجازه فعالیت دهد؛
- 4 - در اینحال امکان داشت یک عده جوانان که نسبت فقدان یک حزب ملی و اسلامی معتدل ناچار به گروپهای چپ و راست افراطی پیوسته بودند، به حزب میانه ملی و اسلامی محمد داؤد ملحق شوند که از اینطریق از قوت احزاب افراطی و نفوذ روزافزون حامیان خارجی شان کاسته می شد؛
- 5 - به احتمال زیاد تشکیل همچو حزب ملی و مترقی میتوانست حمایت جهان غرب را برای تشیید روابط نزدیک با افغانستان و تقویه همچو حزب موجب میگردد که در برابر نفوذ روز افزون پیروان مارکسیزم - لنینیسم در کشور به خوبی مبارزه میکرد؛
- 6 - احتمال داشت یک تعداد جوانان مخالف چپگرایان بجای آنکه از روی مجبوریت به احزاب راست افراطی روی آورند، در وسط قرار میگرفتند و به حزب میانه ملی و مترقی جلب و جذب می شدند.
- 7 - امید آن موجود بود که در ظرف چند سال سه حزب قوی تبارز نمایند: حزب متمایل به چپ، حزب متمایل بر راست (گروپ جوانان مسلمان) و در بین آنها حزب ملی و مترقی میانه؛
- 8 - با این وضع دلائلی برای راه اندازی کودتا از بین میرفت و احتمال وقوع آن کمتری شد؛

- 9 - برهم زدن نظم عامه از طریق مظاهرات گروپ های چپ و راست افراطی و تخریبات آنها علیه نظام به حداقل پائین می آمد که بیشتر قابل کنترل و رهنمائی میبود؛
- 10 - رخنه کردن جناح های افراطی در داخل حکومت به منظور تخریب نظام کم می شد؛
- 11 - احتمال داشت که با موجودیت یک نوع نظم سیاسی قوای ثلاثه دولت به وجه بهترکار میکرد و تخریبات ذات البینی آن ها و نیز مداخلات شان در امور یکدیگر به حداقل میرسید.

بهرحال "سناریوی" احتمالی فوق شاید به نظربعضی ها ترسیم یک حالت بیش از حد خوشبینانه باشد، ولی اگر از حق نگذریم که یک تعداد این احتمالات البته با درجات کمتر میتوانستند تحقق پذیرند و بدانوسیله کشور از وقوع کودتا و سرنگونی نظام درامان می ماند.

ادامه مباحثات روی دو موضوع دیگر در لویه جرگه:

موضوع زبان رسمی در کشور که در مسوده پشتو و دری درج گردیده بود، مورد بحث قرار گرفت. انجنیر غلام محمد فرهاد وکیل کابل اصرار داشت که باید تنها زبان پشتو به حیث زبان رسمی شناخته شود، مگر تعدادی از وکلاء نه تنها در مورد زبان دری در جوار پشتو به حیث زبان رسمی تأکید داشتند، بلکه فراتر از آن میخواستند تا از نقش سائر زبانها کشور نیز به نحوی در قانون اساسی تذکر داده شود. بعد از مباحثات داغ در زمینه بالاخره به پیشنهاد عبدالهادی داوی متن مسوده به این عبارت تعدیل گردید که "از جمله زبانهای افغانستان، پشتو و دری زبانهای رسمی میباشند." و به این صورت سائر زبانهای کشور نیز به عنوان زبان افغانستان شناخته شدند.

نقش مذهب حنفی و آزادی قوای قضائیه یکی دیگر از مباحث داغ و جدی بود که محافظه کاران دینی از یکطرف و علمای دینی جدید با حمایت سائراعضاء در این موضوع به بحث و جدل پرداختند. این موضوع یکی از معضلات همیشگی لویه جرگه ها بوده، چنانکه در لویه جرگه های 1303 و 1307 منعقد پغمان در عصرامانی روی آن بسیار پافشاری بعمل آمد و درلویه جرگه 1309 عصر نادرشاهی در این مورد برگشت قاطع به فقه حنفی صورت گرفت که به اساس آن در جرایم تعزیری صلاحیت تعیین جزاء به قاضی داده شد. در مسوده قانون اساسی جدید با ذکر اینکه دین اسلام به حیث دین کشور شناخته شده و قانون باید مطابق با آن باشد و نیز اجرای شعایر دینی در دولت مطابق به احکام مذهب حنفی صورت گیرد، اما در اداره قضاء نقش اساسی را به قانون داده بودند. علمای محافظه کار دینی می گفتند که قانون در مسوده بر احکام فقه حنفی مقدم دانسته شده، لذا اینکار خلاف شریعت است. علمای جانب مقابل استدلال میکردند که برطبق ماده 64 "هیچ قانون نمیتواند مناقض اساسات دین اسلام باشد" و در عین زمان چون یک تعداد قابل توجه مردم افغانستان مسلمانهای غیرحنفی اند و حق دارند که نظر ایشان هم در قانونگذاری و قضاء رعایت شود، لذا در زمینه مشکلی فقه و شرعی ایجاد نمیگردد. این بحث بخصوص بین مولوی غلام نبی کاموی و پسرش محمد موسی شفیق بطور بسیار دلچسپ ادامه یافت و پسر توانست با کمال احترام پدر را قناعت دهد و از متن مسوده دفاع نماید. به این ترتیب متن مسوده مورد تأیید اکثریت اعضای لویه جرگه قرار گرفت. (برای مزید معلومات در دو موضوع فوق و بعضی نکات دیگر مورد مناقشه دیده شود - فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، چاپ تهران، 723 تا 727)

تصویب، توشیح و اعلام انفاذ قانون اساسی:

در پایان لویه جرگه متن تعدیلات وارده در مسوده بوسیله یک کمیسیون مختلط به اشتراک چند عضو کمیته تسوید و چند عضو انتخابی لویه جرگه مورد بررسی قرار گرفت و صحت آن تصدیق و تعدیلات مذکور درج مسوده نهائی گردید که متعاقباً در مجلس مورخ 29 سنبله 1343 ش (20 سپتمبر 1964م) متن جدید قانون اساسی بطورکل تصویب و از طرف 454 نفر عضو لویه جرگه امضاء شد. اکثر نمایندگان که در جریان مباحثات با تغییرات وارده در متن موافق نبودند، در مرحله اخیر در ذیل متن امضاء کردند، به استثنای نور احمد اعتمادی که مخالفتش را با ماده 24 در زیر سند نهائی ثبت نمود. با این ترتیب لویه جرگه 1334 پس از ده روز مباحثه به پایان رسید و متن نهائی مصوبه قانون اساسی جدید بتاريخ 9 میزان 1343 (اول اکتوبر 1964) از جانب اعلیحضرت محمد ظاهر شاه توشیح و سر از آنروز انفاذ آن اعلام گردید.



اعلیحضرت محمد ظاهر شاه حین توشیح قانون اساسی مورخه 9 میزان سال 1343 با حضور داشت اکثر اعضای کمیته تسوید

قانون اساسی جدید از نظر شکلی دارای یک مقدمه، یازده فصل و جمعاً 128 ماده میباشد:

فصل اول زیر عنوان "دولت" از ماده اول تا ماده پنجم نظام سیاسی کشور را یک نظام شاهی مشروطه دانسته که در آن حاکمیت به ملت تعلق دارد و نیز دین کشور را دین مقدس اسلام، مذهب آنرا حنفی و از جمله زبانهای افغانستان زبانهای دری و پشتو را زبانهای رسمی کشور و بیرق افغانستان را به همان شکل سابقه تثبیت نموده است.

فصل دوم از ماده ششم تا ماده بیست و چهارم بالترتیب از نقش پادشاه، حقوق و وظایف او و دیگر خصوصیات مربوط به حق وراثت به سلطنت، امتیازات و محدودیت های مربوط به خانواده سلطنتی بحث میکند.

فصل سوم به حقوق و وظایف اساسی مردم تعلق دارد که از ماده بیست و پنجم تا ماده چهارم را در بر میگیرد.

فصل چهارم به شوری اختصاص یافته که متشکل از دومجلس - یکی ولسی جرگه و دیگر مشرانو جرگه بوده و تمام موضوعات مربوطه را از ماده چهل و یکم تا ماده هفتاد و هفتم بصورت مشرح بیان میکند.

فصل پنجم از ماده هفتاد و هشت تا ماده هشتاد و چهارم به موضوعات مربوط به لویه جرگه می پردازد.

فصل ششم به موضوع حکومت اختصاص یافته که از ماده هشتاد و پنجم تا ماده نود و ششم را دربرمیگیرد.

فصل هفتم مربوط به امور قضاء میباشد که از ماده نود و هفتم تا ماده یکصد و هفتم را احتوا میکند.

فصل هشتم زیر عنوان اداره از ماده یکصد و هشتم تا یکصد و دوازدهم مسائل ادارات محل و شاروالیها را مطرح می سازد.

فصل نهم به حالت اضطرار اختصاص یافته و شامل مواد یکصد و سیزدهم تا یکصد و پانزدهم میباشد.

فصل دهم موضوعات مربوط به تعدیل را طی ماده یکصد و بیستم تا یکصد و بیست و سوم در بر میگیرد و بالاخره فصل یازدهم از ماده یکصد و بیست و سوم تا ماده اخیر یکصد و بیست و هشتم احکام انتقالی را از تاریخ انفاذ قانون اساسی تا افتتاح شورای جدید قید کرده است. (متن مکمل این قانون اساسی هم بصورت نشریه مستقل قابل دسترسی میباشد و هم درمآخذ متعدد به نشر رسیده است، از جمله در کتاب: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان" تألیف فیض زاد... از صفحه 248 تا 277)

بخش ششم

لویه جرگه 1355 در دوره جمهوری محمد داؤد

نگاهی مختصر به کودتای 26 سرطان و تغییر نظام:

برای بررسی این موضوع باز هم لازم است به حیث یک مقدمه کوتاه به چند نکته در باره تحول در نظام یعنی سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت پس از کودتای 26 سرطان 1352 بوسیله محمد داؤد اشاره کرد. طوریکه در مبحث گذشته بیان شد، پادشاه افغانستان که در سه دهه اول سلطنت با موجودیت حکومت های "خاندانی" خود را در امور کشور درحاشیه احساس میکرد، تدریجاً تصمیم گرفت تا زمام امور را بدون "شریک السلطنه" در دست گیرد، لذا از قدرت روزافزون محمد داؤد طی سالهای اخیر صدارتش در اندیشه بود. در عین زمان بروز اختلاف در داخل خاندان بین سردار عبدالولی و محمد داؤد، پادشاه را در یک موقف بسیار حساس بین دو پسر عمش که یکی داماد و دیگر شوهر خواهرش نیز بودند، قرار داد. محمد داؤد در قبال این اختلاف خاندانی عین احساس را داشت و میخواست سلطنت را از حکومت جدا سازد و با تشکیل یک حزب سیاسی با کسب اکثریت پارلمانی در راس حکومت قرار گیرد. او به همین منظور در آخرین سال صدارت خود دو نامه بحضور پادشاه نوشت و پیشنهاد تغییر نظام شاهی عنعنوی (نیمه مطلقه) را به نظام شاهی مشروطه ارائه کرد. وقتی این پیشنهاد از طرف شاه جواب مثبت نیافت، محمد داؤد از مقام صدارت استعفی داد.

اما طوریکه دیده شد، جریان طوری چرخید که به حکم ماده 24 این حق از محمد داؤد که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطور قطعی سلب گردید و حتی اگر او انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، ازین حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی را که در حدود چهل سال به نحوی دربالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن بود، او را به حکم ماده 24 قانون اساسی از این حق محروم کردند و بیک "پلنگ زخمی" تبدیل نمودند. با اینکار او را سخت دربرابر نظام و کسانیکه چنین وضع را براه انداخته بودند، عقده مند ساخت و حتی روابط عادی خود را با پادشاه و خانواده در حالت تعلیق قرار داد.

با آنکه محمد داؤد در طول ده سال "عزالت" همان وقار و حیثیت همیشگی خود را کاملاً حفظ کرد و در هیچ مجلس سیاسی اشتراک نوزید و با هیچ روزنامه مصاحبه نکرد و در هیچ جا و هیچ مناسبت به سخنرانی نپرداخت و کوشید بیشتر اوقات خود را با فرزندان و فامیل خود بگذراند، اما در دل برای نیل به هدف اصلی خود مینی بر تغییر نظام بطور غیرمستقیم از انتقاد برنظام خودداری نکرد و با وجودیکه ظاهراً به اصطلاح "خانه نشین" بود، اما از کار و فعالیت های سیاسی بطور مخفی به مقصد رسیدن بقدرت دست نکشید و با استفاده از نفوذ و شناخت قبلی، در پیشبرد پلانه های بعدی مصروف بود. در اینحال کسانیکه با نظام بطور کل مخالف بودند، به شمول گروپ های ضد سلطنت و عده ای از چپگراها بعضاً مستقیم و اما بیشتر غیرمستقیم از طریق دوستان با او ارتباط برقرار کردند و او توانست بعضی فعالیت های تخریش کننده را از آن طریق در شوری، مطبوعات غیرحکومتی، در بین شاگردان معارف و

حتی در داخل کدرهای رسمی علیه حکومت های آن دوره رهنمائی کند.

همان بود که محمد داؤد به کمک یک تعداد افسران نظامی بیشتر از کدر متوسط و پایان اردو در شب 26 سرطان 1352 با راه اندازی یک کودتا نظام سلطنت را سقوط داد و بجای آن نظام جمهوری را در افغانستان اعلام کرد. او در اولین بیانیه خود صبح همان روز که از رادیو افغانستان مستقیماً پخش گردید، بعد از یک مقدمه مختصر چنین گفت: «من برای سعادت آینده وطن خود، جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت، ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را به حضور شاه پیش و تحقق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی برتقلب و دسایس و بردروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم ورژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنان مبدل شد..... لذا همه وطن پرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی رهائی یابد.» او علاوه کرد که: «باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید.» بانشر این بیانیه عمر چهل سال سلطنت در ظرف چند ساعت پایان یافت، قانون اساسی 1343 ملغی و نظام

جمهوری با این کودتای "سفید" زیر نام "انقلاب!" در کشور حکمفرما شد.

یک روز بعد از موفقیت کودتا (27 سرطان) کمیته مرکزی تشکیل شد که محمد داؤد در راس آن و داکتر حسن شرق به حیث منشی و اعضای آنرا اشخاص ذیل تشکیل میدادند: دگروال حیدر رسولی، دگروال سرور نورستانی، دگرمن قدیر نورستانی، دگرمن یوسف فراهی، جگرن مولا داد، جگرن خلیل الله، دگرمن غوث الدین فایق، جگتورن فیض محمد، جگتورن پاچاگل وفادار، جگتورن ضیاء مجید، جگتورن عبدالحمید محتاط و سید عبدالاله. کمیته مرکزی طی اولین اجلاس خود محمد داؤد را به حیث رئیس دولت و صدراعظم تائید کرد و یک هفته بعد بتاریخ 11 اسد همین کمیته تحت ریاست محمد داؤد 12 نفر اعضای کابینه پیشنهادی را تائید نمود و وظیفه وزارت دفاع و خارجه را به محمد داؤد سپرد و چندی بعد سه نفر دیگر وزراء را تعیین کردند. به این اساس اعضای کابینه به 15 وزیر رسید و در آن داکتر شرق حیثیت معاون صدراعظم را داشت.

حضور آشکار تعدادی از اشخاص طرفدار شوروی در مقامات بلند ملکی و نظامی، در شروع آوازه های نفوذ غیرمستقیم شوروی را در کودتا سرزبانها انداخته بود که این موضوع از طرف هواداران نظام جدید به شدت رد می شد، ولی مخالفان نظام به آن مهر تائید می گذاشتند. البته واقعیت بین این دو حالت قرار داشت: بدین معنی که هر دو جانب یعنی گروپ محمد داؤد از یکطرف و گروپ چیگرایان متشکل از عناصر خلقی و پرچمی شامل کودتا از طرف دیگر در آغاز برای یک هدف مشترک یعنی سقوط نظام سلطنت و بسررساندن کودتا همکار شدند، درحالیکه هدف بعدی آنها از هم کاملاً متفاوت بود. محمد داؤد خواست به کمک آنها بقدرت برسد و بعد از استحکام نظام آنها را تدریجاً از قدرت

دور سازد، چنانکه محمد داؤد بتاریخ 27 سپتمبر 1975 کار را از تصفیه پرچمیها از کابینه آغاز کرد و بعداً بیانیۀ او درهرات مبنی بر مخالفت با هرگونه "ایدئولوژی های وارداتی" به کشور، راه او را با همکاران چپگرای کودتائی اش از هم کاملاً جدا ساخت.

پس از آنکه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بتاریخ 21 اسد 1352 استعفای خود را از مقام سلطنت رسماً ابلاغ کرد و اعضای خانواده شاهی در ایتالیا با پادشاه سابق پیوستند، رئیس دولت محمد داؤد به مناسبت سالگرد استقلال کشور بیانیۀ معروف "خطاب به مردم" را با شرح و بسط همه جانبه به حیث خط مشی کلی نظام جمهوری از طریق رادیو افغانستان پخش نمود. در یک قسمت این بیانیۀ او در باره قانون اساسی جدید کشور چنین گفت: «باید قبل از همه اعلام داشت که در اوضاع و احوال کنونی وظیفۀ عمده، میرم و ضروری دولت جمهوری جوان افغانستان تحکیم پایه های رژیم جمهوری، تأمین امنیت و مصئونیت و رعایت قانون در کشور است تا شرایط سالم، مطمئن و دیموکراتیک برای مردم سراسر افغانستان، بدون تبعیض و امتیاز مساعد گردد و در زودترین فرصت کمیونی بغرض مطالعه و تدوین مسودۀ قانون اساسی جدید جمهوریت تعیین و پس از طی مراحل قانونی و تصویب آن از طرف لویه جرگه افغانستان به مرحلۀ انفاذ درآید و دیموکراسی واقعی ملی تحقق یابد.»

تشکیل کمیون تسوید قانون اساسی جدید:

محمد داؤد تقریباً مدت سه سال و هشت ماه را به حیث رئیس دولت ایفای وظیفه کرد و کشور را توسط فرامین تقنینی و هدایات شخصی اداره کرد، اما به گفته داکتر حسن شرق: «به سال دوم جمهوری طبق فیصلۀ کمیته مرکزی جمهوریت، هیئتی تحت ریاست نویسنده [داکتر شرق] جهت تسوید قانون

اساسی جمهوریت تشکیل میشود که بیشتر از قانون اساسی ترکیه، مصر و الجزایر و تجارب شان در باره دموکراسی که تشابهی به وضع کشور داشتند، استفاده شده بود.» او در ادامه می افزاید که: «متأسفانه نظریه ملحوظات از نشر نام نویسنده و اعضای معیتی طوریکه مشاهده خواهید کرد، جلوگیری میشود. چنانچه روزی که مسوده قانون اساسی گفته شده تکمیل و به حضور رئیس دولت تقدیم میگردد، اوشان را خیلی خسته و نا آرام یافتم. علت را پرسیدم، فرمودند: "داکتر جان صبح که از خواب بیدار میشوم، تا شب وقت خوابیدن از در و دیوار خانه تا دفتر یک صدا شنیده میشود و آن اینکه تو به رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری، اما هیچ گوینده هیچ دلیل قانع کننده و یا مدرکی برای اثبات ادعای خویش ندارند که مرا به صداقت و دوستی تو مشکوک نمایند، ولی متأسفانه این گفته ها تکرار و باز هم تکرار میشود...» (داکتر شرق، محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان.."، مهتم: خان آقا سعید، مرکز نشرات سعید، چاپ دوم 1384، صفحه 205 - 206)

از گفته فوق چند نکته آشکار میشود و در عین زمان مورد پرسش قرار میگیرد: یکی اینکه آغاز کار تدوین مسوده قانون اساسی با توظیف یک هیئت از طرف "کمیته مرکزی" تحت ریاست داکتر شرق در سال دوم جمهوری آغاز گردیده بود، در حالیکه همه میدانند که کمیته مرکزی (نام نهاد) پس از تأیید مقرری کابینه و تشکیل رسمی دولت به حیث یک اورگان مافوق عملاً نقش خود را در تصمیم گیریها از دست داد و همه اعضای آن جزء مامورین حکومت شدند؛ دوم اینکه چرا نام و تعداد اعضای آن هیئت را داکتر شرق در کتاب خود نظر به "ملحوظاتی" یاد نکرده و در هیچ جای دیگر هم نام آنها ذکر نشده است، دلیل اصلی آنرا باید پیدا کرد؛ سوم چرا روزی که مسوده به رئیس دولت تقدیم میشد،

رئیس دولت به نحوی نگرانی و شک و شبهه خود را نسبت به وفاداری داکتر شرق بیان کرد. بزعم قول معروف: "تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها"، این چیزک ها چه بودند؟! چرا این هیئت از طرف کمیته مرکزی تعیین گردیده بود، درحالیکه اینکار از صلاحیت رئیس دولت بود؟! پنجم امکان دارد در آن مسوده نکاتی بوده باشد که رئیس دولت با آن موافق نبود. بهر حال امید است تا دیر نشده محترم داکتر شرق به این نکات روشنی اندازد.

اینکه بعداً روی مسوده مطروحه داکتر شرق و هیئت مربوطه کی و یا کی ها کار کردند و یا اینکه شخص خود محمد داؤد آنرا مورد غور شخصی با بعضی از معتمدان نزدیک خود قرار داده خواهد بود و اینکه مسوده اولی قانون اساسی چگونه و بوسیله کی تدوین گردید، کمتر معلومات در دست است. اما این موضوع روشن است که رئیس دولت بتاریخ 26 حوت 1354 (16 مارچ 1976) با صدور یک فرمان عنوانی داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه کمسیونری را تعیین نمود تا مسوده قانون اساسی جدید را مورد غور و بررسی قرار دهد. رئیس دولت در این فرمان بعد از یک مقدمه مختصر چنین تذکر داده است: «با در نظر داشت این واقعیت مسلم که در طول تاریخ معاصر وطن خود با بسا کشور های دیگر آنچه تجارب تلخ نشان داده و بر همگان آشکار است که نه استبداد و نه مطلق العنانی و نه لجام گسیختگی و انارشی هیچ کدام نتوانسته و نمی تواند دردهای حقیقی یک ملت در حال انکشاف را مداوا سازد. من معتقد هستم مردم افغانستان در وضع کنونی هرچه بیشتر به همبستگی کامل، وحدت فکر و عمل، کار و زحمت خستگی ناپذیر در محیط برابری و برادری و آمیخته با یک احساس قوی دسپلین ملی ضرورت دارد. لذا از تجارب گذشته باید آموخت و برای سعادت آینده وطن در جهت رشد طبیعی راهی را باید جستجو کرد که

در شرایط فعلی، خالی از افراط و تفریط و تقلید نا آگاهانه بوده و برای انکشاف سریع و سالم کشور مفید و مؤثر واقع گردد. طوریکه سالها قبل گفته بودم و این عقیده خود را تکرار میکنم: هدف نهائی هرتحول جز قایم ساختن دموکراسی معقول که بنای آن بر تأمین حقوق اکثریت مردم و اصل حاکمیت ملی استوار باشد، چیزی دیگری بوده نمیتواند. به تأسی ازین مفکوره و بعد از تحقق ثبات انقلاب به توفیق خداوند با همکاری کمسیون که باین منظور تعیین شده بود، مسوده قانون اساسی جمهوری افغانستان ترتیب و اینک حسب وعده به کمسیون با صلاحیت تری که مرکب از بیست نفر عضو بوده توسط شما [مقصد داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه است] که در راس قوه قضائیه دولت قرار دارید، می سپارم.»

در ادامه فرمان رئیس دولت آمده است: «اعضای کمسیون عبارت اند از: - داکتر حسن شرق معاون صدارت؛ - سید عبدالاله وزیر مالیه؛ - داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه؛ - داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور؛ - عزیز الله واصفی وزیر زراعت؛ - وفی الله سمیعی معین معارف؛ - داکتر غلام صدیق محبی [رئیس پوهنتون کابل]؛ - برید جنرال شاهپور؛ - برید جنرال یحیی نورو؛ - محمد اکبر عبقری قاضی؛ - محمد اسمعیل قاسمیار قاضی؛ - داکتر ضامن علی؛ - یار محمد دلیلی قاضی؛ - داکتر سید مخدوم رهین استاد پوهنتون؛ - پوهنمل داکتر بشیر و هابزاده استاد پوهنتون؛ - پوهنمل عالیه حفیظ استاد پوهنتون؛ - فاطمه کیفی؛ - دکتور محمد اعظم و هاب زاده [این شخص و هابزاده تخلص نمیکرد؟]؛ - داکتر محمد آصف سهیل؛ - سید ناصر سادات [معلم لیسه حبیبیه]

[یک تصحیح ضروری: در ارتباط با تعداد اعضای کمسیون بررسی مسوده قانون اساسی که برطبق فرمان فوق منتشره سالنامه 1355 بیست نفر با اسمای شان ذکر شده است،

میر محمد صدیق فرهنگ مؤلف کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" مشمولین کمیسیون مذکور را به تعداد 40 نفر درج کرده و اسمای بیست نفر دیگر را نیز بر آن علاوه نموده است و به همین ترتیب بعضی نویسندگان بعدی از جمله داکتر عاصم اکرم در کتاب "سردار محمد داؤد" (ضمیمه هفتم) شمار اعضای کمیسیون را چهل نفر تذکار داده که این یک اشتباه بوده است.]

رئیس دولت در قسمت پایانی فرمان خاطر نشان ساخته است که: «طرز انتخاب رئیس و طرز العملی که کمیسیون برای انجام وظیفه ترتیب مینماید، مربوط به خود کمیسیون است، صرف آنچه را من میخوام توصیه کنم اینست که در کمیسیون، مسوده قانون اساسی به شیوه کاملاً دیموکراتیک و آزاد مورد غور و مذاقه قرار گیرد. امیدوارم قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان به حیث مشعل فروزان انقلاب افغانی دستور العمل شایسته برای دولت بشمار آید، تا در پرتو هدیای آن ملت نجیب افغان بتواند شالوده یک افغانستان قوی و مستحکم، مترقی و آبرومند را بنیان گذاری کند. و من الله التوفیق» محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان (علم فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان" ... صفحه 305 تا 307؛ به استناد سالنامه 1355)

برطبق فرمان فوق کمیسیون بررسی و مطالعه مسوده قانون اساسی کارش را در مدت چهار ماه به پایان رسانید و در ماه دلو 1355 (جنوری 1977) به مجلس وزراء ارائه گردید و پس از تائید آن مجلس، مسوده نهائی آماده شد و متعاقباً به منظور اطلاع عامه و نظریابی در جراید رسمی به نشر رسید تا بعد از آن به لویه جرگه جهت تصویب تقدیم شود.

مقدمات تشکیل حزب "انقلاب ملی" و عکس العمل ها:

محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان از تاریخ 6 تا 10 ثور 1354 بنا به دعوت رسمی پادشاه ایران به آن کشور سفر کرد و پس از ختم سفر بوسیله هلیکوپتر بتاریخ 11 ثور به مقصد دیدار با همشریان هرات به آن ولایت آمد و در جم غفیری از شهریان هرات که از وی بطور شاندار استقبال کردند، به سخنرانی پرداخت. رئیس دولت در بیانیه کوتاه خود خطاب به جوانان هرات گفت: «خود را آماده خدمت سازید و وقتی شایسته خدمت شده میتوانید که علم بیاموزید و صاحب یک ایدئولوژی ملی و وحدت فکر و عمل باشید. ایدئولوژی های وارد شده هیچگاه به تنهایی به درد یک ملت نمیخورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از آن همه ایدئولوژی ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی آن باشد، استخراج و جمع آوری نموده، به فکر و دماغ خود برای خویشتن و وطن خویش ایدئولوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلاء را ببیماید.»

آنچه محمد داؤد در بیانیه خود در هرات مبنی لزوم یک ایدئولوژی ملی و دوری جستن از ایدئولوژی های وارد شده بیان کرد، درحقیقت صاعقه ای بود که هم احزاب چپ افراطی و راست افراطی و هم کشورهای حامی آنها را به شورانداخت. البته به تعقیب آن نرمش با ایران و پاکستان موجب خشم مزید جناح های چپ طرفدار شوروی و سازمان دادن مجدد آنها زیر یک چتر بوسیله عمال سفارت شوروی و برحسب هدایت مقامات عالییه آن کشور گردید.

در این موقع حساس تلاش برای تشکیل یک حزب میانه و ملی به حیث یک ضرورت مبرم، موضوعی بود که باید در رقابت با احزاب راست و چپ افراطی تشکیل می شد.

محمد داؤد از همان دورهٔ صدارت خود تعدد احزاب را در کشور تارسیدن بیک مرحله رشد اقتصادی و اجتماعی پیش از وقت و غیر مفید میدانست و معتقد بود که تا آن مرحله باید یک حزب ملی مبتنی بر «یک ایدئولوژی ملی موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی» تأسیس و استحکام یابد، لذا تشکیل یک حزب را بنام "ملی غورخنگ" یا "انقلاب ملی" در اواخر سال 1354 مطرح ساخت. محمد داؤد معتقد بود که در شرایط فعلی نخست باید به تحول اجتماعی و اقتصادی توجه بیشتر مبذول گردد، زیرا به نظر او دموکراسی سیاسی، بدون دموکراسی اقتصادی و اجتماعی موجب انارشی می‌گردد. او ثبات و حاکمیت قانون را مبنای اصلی دموکراسی میدانست و عقیده داشت تا آن زمان دولت باید نقش رهبری کننده را بعهده گیرد و برای یک مدت فقط برای استحکام یک حزب ملی تلاش بعمل آید و وقتی این زمینه ها مساعد گردید، آنوقت با تعدیل قانون اساسی میتوان به تعدد احزاب جواز داد.

برطبق فرمان رئیس دولت چهار وزیرکابینه (داکتر عبدالمجید وزیر دولت، پوهاند عبدالقیوم وردک وزیر معارف بعداً وزیر سرحدات، سید عبدالاله وزیر مالیه و جنرال حیدر رسولی وزیر دفاع) مؤظف شدند تا مراحل مقدماتی تشکیل حزب انقلاب ملی را رویدست گیرند. آنها طی چند هفته اول برای جلب و جذب در این حزب با جدیت اقدام کردند و اما بزودی تلاشها تاحدی فروکش کرد و توجه بیشتر به منظور بسیج کردن یک تعداد زیر نام این حزب در جهت راه اندازی لویه جرگه معطوف شد. تا آنوقت حزب فاقد اساسنامه و تشکیلات بود و تماسها فقط از طریق روابط انفرادی بطور بسیار محدود با بعضی اشخاص، بخصوص کسانیکه با چهار وزیر فوق الذکر در ارتباط بودند، صورت میگرفت. این فعالیت ها بیشتر دور محور جنرال رسولی و دامادش نجیب

(رئیس شرکت هوایی آریانا) و درعین زمان بوسیله سیدعبدالاله با همکاری قدیر نورستانی می چرخید. داکتر عبدالمجید و پوهاند قیوم وردک در این راستا چندان فعالیت چشمگیر نداشتند.

تمرکز فعالیت ها در دست رسولی و سیدعبدالاله از یکطرف موجب شد تا دیگر شخصیت های نزدیک به رئیس دولت از جمله وحید عبدالله معین سیاسی وزارت خارجه و تعدادی از وزرای کابینه، خود را در این حرکت در حاشیه احساس کنند و بر طرز کار رسولی و عبدالاله انتقاد نمایند. اینکار حتی منتج به استعفای یک تعداد وزراء (از جمله عزیزالله واصفی وزیر زراعت، داکتر عبدالله عمر وزیر صحت عامه، عبدالکریم عطائی وزیر مخابرات، عبدالنواب آصفی وزیر معادن و صنایع و یکی دو وزیر دیگر) در محور وحید عبدالله گردید که در اثر وساطت محمد نعیم خان معضله از شدت باز ماند و موقوف به تحولات بعد از تدویر لویه جرگه شد. از طرف دیگر اعلام حزب انقلاب ملی به حیث یگانه حزب قانونی، بر شیشه امیدهای جناح چپ سنگ بزرگ را حواله کرد و از همه مهمتر بر موقف پرچمی های داخل نظام بخصوص گروپ داکتر حسن شرق اثر گذاشت و امیدی را که آنها در دل پرورانده بودند، به یکبارگی به یأس تبدیل کرد. حتی در همین موقع آوازه های کودتا علیه محمد داؤد از جانب همین گروه در پیوند با خلق و پرچم مطرح شد، اما رئیس دولت بزودی تعدادی از آنها را از وظایف حساس به وظایف غیر حساس تبدیل کرد و بعداً خود داکتر شرق را نیز از حلقه قدرت بیرون و به حیث سفیر به جاپان اعزام نمود.

وقتی آوازه راه اندازی یک کودتا در برابر محمد داؤد در اواخر سال 1354 بلند گردید، بيموجب نیست تا از یک اعتراف جگرن خلیل معروف به "سگ باز" (یکی از پرچمی های شناخته شده و فعال) یاد کرد، طوریکه موصوف در

زندان پلچرخى در حضور چند نفر از روى يك راز مهم پرده برداشت و چنین گفت: «ما يكتعداد پرچمها بسرکردگی ببرک کارمل به این دشت پلچرخى می آمدیم و جلسات محرمانه خود را در زیرسایه یکی از درختان همین دشت دائر میکردیم.... در این جلسات فیصله شد که برای گرفتن قدرت و از بین بردن رژیم و خاندان سلطنتی باید آنرا از داخل و به وسیله خود آن خاندان از بین ببریم. بنابراین شخص داؤدخان بهترین کسی بود که این مأمول را به وسیله وی برآورده میتوانستیم. داؤدخان خودش هم میخواست قدرت را بدست آورد. او همیشه تحت مراقبت و کنترل سردار عبدالولی که دشمن و رقیب وی بود، قرار داشت، از طرفی داؤدخان میخواست در نظام دولتی و سلطنتی تغییر بیاورد و رژیم شاهی را ساقط سازد. از آنجائیکه وی یک شخص بسیار وطندوست و ترقی خواه بود، و همیشه در راه از بین بردن رژیم فعالیت داشت، ما هم زیرکانه و با احتیاط کامل با وی یکجا شده و پلان کودتا را متفقاً با داؤد خان طرح نمودیم و موفق شدیم. ما میخواستیم در آینده پلان جمال عبدالناصر را در افغانستان پیاده کنیم.»

جگرن خلیل در ادامه گفتار خود افزود: «جمال عبدالناصر وقتی با رفقای خود مشوره کرد تا رژیم سلطنتی ملک فاروق را از بین ببرد و خودشان قدرت را بدست بگیرند، بین خود فیصله کردند که چون خودشان مورد تائید ملت نبوده از شناسائی لازمه در بین مردم بهره مند نیستند، باید جنرال نجیب را که یک شخصیت شناخته شده مصر و هم مورد تائید ملت مصر بود، به منظور کودتای خود انتخاب کنند؛ طوریکه او رهبری کودتا را به ظاهر بدست گیرد، ولی در خفا و یا در پشت پرده تمام امور دولتی را تیم جمال ناصر خود به عهده داشته باشد. چنانچه وقتی کودتای ناصر موفق شد، افراد این تیم در تمام نقاط حساس و کلیدی کشور مصر

مقرر و جایجا شدند و یکسال بعد زمانی که فهمیدند مملکت را خود اداره میتوانند و مردم نیز از ایشان پشتیبانی خواهند کرد، جنرال نجیب را برکنار و خود مستقیماً زمام امور را بدست گرفتند... شما می بینید که در واقع ما هم عین پلان ناصر را عملی نمودیم، چنانچه داؤد خان را که ظاهراً در راس کودتا قرار گرفته بود، به نام رهبر جمهوریت به تمامی مملکت معرفی کرد... خلاصه ما هم به مثل تیم ناصر اعضای حزب خود را در داخل و خارج مملکت به پست های کلیدی و مهمی توظیف کردیم تا در آینده از آنها کار گرفته بتوانیم. دوسال بعد بود که تصمیم گرفتیم داؤد خان را از بین ببریم تا حزب بتواند مستقیماً قدرت را بدست گیرد. باید بگویم که هرچند داؤد خان به اهداف ما پی برده بود، ولی ضرری به ما نرسانید و یا کسی از ما را نکشت و حتی بندی نکرد. تنها کاری که کرد رفقای سرشناس حزبی ما را از چوکی فعال به پستهای غیرفعال دولتی توظیف کرد. چنانچه حسن شرق را سفیر جاپان، ضیاء قومندان گارد را اتاشه نظامی هند، فیض محمد وزیر داخله را به وزارت سرحدات و دیگران را هم به جاهای دیگر مقرر نمود...» (مقاله داکتر فضل احمد عبدیانی: "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغانی در شمال کالیفورنیا، سال 2008، به اهتمام محمد نعیم مجددی، صفحه 16 تا 28)

داکتر حسن شرق در کتاب "کرباس پوشهای برهنه پا" اعتراف میکند که: «تشویق و پشتیبانی بسیاری از کودتاجیان از من و مخالفت آنها با حزب انقلاب ملی این ذهنیت را تقویه بخشیده بود که بضد محمد داؤد کودتایی درحال تکوین است و شاید تکرار این گفته ها سبب تشویش محمد داؤد شده باشد. اما نویسنده [داکتر شرق] هرگز چه در حضور و چه در غیاب جنبه احترام و احتیاط را از دست نداده ولی با تمام این [احتیاط]، آوازه مخالفت بنده با محمد داؤد از حلقه های داخلی

به مطبوعات خارجی راه یافته بود... شاید بروی همین اصل و کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی بوده باشد که به حوت 1354 در اثنای ملاقات با جلالتماب پوزانف سفیر اتحاد شوروی در قصر صدارت آقای ایرشف مستشار سفارت که با وی جهت ترجمانی آمده بودند، به من پیشنهاد کردند که: تعدادی از صاحب منصبان اردو و شخصیت های سیاسی که با سیاست و روابط نیک میان دو کشور علاقه خاص دارند و در صورت تمایل شما سفارت حاضر است آنها را به شما معرفی نمایند تا به مشوره شما مبارزه کنند.» (داکتر شرق، محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1991، صفحه 139)

اگرچه داکتر شرق از قبول این پیشنهاد طفره می‌رود، اما این سؤال باقی می‌ماند که سفیر شوروی روی کدام اعتماد و انگیزه همچو پیشنهاد مهم و خطرناک را به داکتر شرق ارائه می‌دارد، مگر آنکه روابط نهانی در میان بوده باشد، چنانکه این عبارت او «کناره گیری اینجانب از دسته مخالفین شوروی» معنی میدهد که موصوف با موافقان شوروی روابطی داشته و به همین دلیل به مخالفت با حزب انقلاب ملی پرداخته بود.

داکتر شرق می‌نویسد: «با گفتگوهای دلسرد کننده و اتهامات دور از حقیقت و به کنار گذاشتن تعداد زیاد از کودتاجیان از جریان حزب انقلاب ملی، خوشبختانه اکثریت شاملین کودتا بدون توجه به آنها بمقابل محمد داؤد بی حرمتی نکردند...، ولی برای کودتاجیان جوان و سرسپردگان 26 سرطان تحمل چنین بی اعتنائی‌ها... و بی توجهی شخصی محمد داؤد به آنها سبب گردید تا به احزاب و گروه های مخالف روی آورند و یا از همکاری و اشتراک به حزب انقلاب ملی صرف نظر نمایند.» (کرباس پوشها... صفحه 132)

جای تعجب است که کودتا چیان جوان به حیث "سرسپردگان 26 سرطان؟؟" چطور به خود اجازه دادند که به دلیل بی اعتنائی و یا بی توجهی شخص رئیس دولت از اصل اعتقاد و "سرسپردگی" خود به 26 سرطان به یکبارگی منصرف و خود را در دامن دشمنان 26 سرطان بیندازند؟ واضح است که این "روی آوردن ها" نه یک پدیده آنی، بلکه ادامه همان سازماندهی های مخفی قبلی بود.

یکی از دلایل مخالفت این کودتا چیان گویا "جوان" و نیز مخالفت داکتر شرق با تأسیس حزب انقلاب ملی آن بود که آن حزب بر طبق ماده چهل قانون اساسی به حیث یگانه حزب قانونی در کشور پنداشته می شد و بدین ترتیب جلو فعالیت احزاب دیگر را مهار میکرد، لذا جناح خلق و پرچم با اهدافی که در آینده در نظر داشتند، ادامه فعالیت های حزبی خود را در پرتو ماده مذکور غیر قانونی میدانستند و در برابر آن باید به مبارزه می پرداختند. گروه های چپ بخصوص پرچم در اول وهله کوشیدند یک تعداد عناصر وابسته بخود را به نحوی از انحاء داخل حزب انقلاب ملی سازند تا از آن طریق به لویه جرگه راه یافته و علیه ماده چهل صدای اعتراض خود را بلند کنند، ولی آنها نتوانستند به این هدف نائل آیند. باید خاطر نشان ساخت که در بحبوحه این اوضاع متشتت و جناح بندیهای چند جانبه، تدویر لویه جرگه به دو دلیل از اهمیت خاص برخوردار بود: یکی تصویب قانون اساسی جدید و دیگر انتخاب اولین رئیس جمهور در تاریخ کشور.

آغاز کار و نحوه انتخاب و انتصاب اعضای لویه جرگه:

به منظور تشکیل و تدویر لویه جرگه فرمان ذیل بتاريخ 7 جدی 1355 از طرف محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم صادر گردید:

«خواهران و برادران عزیز! مطابق عرف جامعه ما لوی جرگه ها در افغانستان در مواقع مهم و حساس تشکیل گردیده و موضوعات حیاتی ملی را مورد غور و مداقه قرار داده اند. ولی لویه جرگه آینده افغانستان خاصیت ممتاز دیگری را نیز دارا است و آن اینکه این لویه جرگه ای است که بعد از الغای نظام شاهی تشکیل میشود. لذا علاوه بر اینکه مسوده قانون اساسی دولت جمهوری بغرض غور و تصویب به پیشگاه این مجلس کبیر ملی ارائه خواهد گردید، پالیسی و اجراءات عمده دولت جمهوری نیز در آن جرگه ملی گزارش خواهد یافت. باتوجه به نکات فوق آرزو مندم ملت نجیب افغانستان مطابق به تعاملی که ترتیب و طرز العمل آن به حکومت هدایت داده میشود، درانتخاب نمایندگان خود اقدام خواهند کرد با توجه باین امانت بزرگ ملی از خدای توانا نیاز مندم تا ملت نجیب افغانستان را در انتخاب نمایندگان شان که حیات مستقل و آبرومند افغانستان باطرز اجرای آنها پیوند ناگسستنی دارد، موفق و کامگار گرداند.»

محمد داؤد رئیس دولت جمهوری افغانستان

به تاسی از اعلامیه فوق الذکر ریاست دولت مبنی بر انعقاد لویه جرگه در کابل حکومت ابلاغیه ذیل را به اطلاع مردم افغانستان رسانید:

«1 - انتخاب نمایندگان ملت مطابق تعامل لویه جرگه های سابق بمنظور اشتراک در اولین لویه جرگه دولت جمهوری افغانستان از تاریخ 19 جدی [دلو] آغاز و بتاریخ 30 جدی [دلو] خاتمه می یابد؛

2 - از مرکز کابل سه نماینده بمنظور اشتراک در لویه جرگه انتخاب میگردد. از مراکز ولایات بلخ، پکتیا، غزنی، قندهار، قندوز، هرات، ننگرهار، دو دو نفر و از سایر مراکز ولایات یک یک نفر بحیث نمایندگان لویه جرگه از طرف مردم انتخاب میگرددند. همچنان از لوی ولسوالی و ولسوالی ها یک

یک نفر نماینده بغرض اشتراک در لویه جرگه انتخاب میشوند؛

3 - لوی جرگه دولت جمهوری افغانستان از ارگانهای آتی متشکل میباشند:

الف - نمایندگان انتخابی؛ ب - اعضای حکومت و کمیته مرکزی؛ ج - رئیس و اعضای شورای عالی قضاء؛ د - رئیس و اعضای کمیته تدقیق و غور برمسوده قانون اساسی؛ ه - صاحب منصبانیکه به فرمان ریاست دولت از اردو تعیین خواهند شد؛ و - اشخاصیکه از مقام ریاست دولت جمهوری توسط فرمان بصفت اعضای لویه جرگه تعیین میگردند.»

در اعلامیه فوق الذکر نحوه انتخاب نمایندگان مطابق به "تعامل لویه جرگه های سابقه" یعنی حضور کاندید ها در مرکز ولایت، لوی ولسوالی و یا ولسوالیها و اجتماع مردم و تهیه یک وثیقه شرعی مشخص گردید که با این شیوه طوریکه درلویه جرگه 1343 تذکر رفت، حکومت میتواند به سهولت کاندید مورد نظر خود را به پیش بکشد و به حیث نماینده محل درج وثیقه و معرفی نماید. همچنان طوریکه از کتگوریهای بعدی برمی آید، سائز اعضای لویه جرگه همه به نحوی شامل مأمورین دولت اعم از ملکی و نظامی و قسماً متشکل از اشخاص انفرادی بودند که به اساس فرمان رئیس دولت عضویت لویه جرگه را حاصل کردند.

به این اساس تعداد نمایندگان لویه جرگه جمعاً به 351 نفر میرسید که مشتمل بودند بر 221 نفر (به شمول چهار خانم) نمایندگان انتخابی و 130 نفر نمایندگان انتصابی که در آن 15 صاحب منصب اردو، 23 دهقان، 26 کارگر، 7 خانم و 52 تن افراد ذکور شامل بودند. در ارتباط با شیوه انتخاب نمایندگان در مرکز کابل و نیز در ولسوالیهای میربچه کوت، قره باغ، مرکز ولایت پروان و لوی ولسوالی کاپیسا شکایات و انتقادهایی مبنی بر نفوذ اراکین دولتی سرزبانها افتاد که مقام

ریاست دولت امر کرد تا انتخابات در محلات مذکور دوباره صورت گیرد و بعضی از مسئولان امور را از کار برطرف نمود. اما همچو وضع تنها منحصر به محلات فوق نبود، بلکه بیشتر وجه عام را در همه جا داشت. دلیل عمده آن البته یکی آن بود تا اشخاص مورد اعتماد دولت به نمایندگی انتخاب شوند و نیز دست های دراز جریانهای چپی از یکطرف و رقابت های داخل نظام از طرف دیگر در اینکار نقش داشتند.

افتتاح لویه جرگه با بیانیه افتتاحیه رئیس دولت:

لویه جرگه بر طبق فرمان ریاست دولت با حضور 351 عضو در وقت موعود یعنی بتاريخ 19 دلو با بیانیه محمد داؤد رئیس دولت در ادیتوریم صحت عامه در کابل افتتاح گردید و تا روز 30 دلو ادامه پیدا کرد که طی یازده روز نخست قانون اساسی جدید به تصویب رسید و سپس لویه جرگه به انتخاب اولین رئیس جمهور کشور پرداخت. قابل ذکر است که در بعضی مأخذ و همچنان اسناد راجع به روز آغاز و انجام لویه جرگه اختلاف نظر موجود است در اعلامیه مقدماتی حکومت تاریخ آغاز 19 دلو و ختم در روز 30 آن ماه گفته شده، در حالیکه در مصوبه اخیر لویه جرگه شروع و ختم آن از تاریخ دهم تا بیست و هشتم ماه دلو 1355 ذکر شده است.

در اولین لحظات شروع لویه جرگه محمد داؤد رئیس دولت بیانیه افتتاحیه خود را ایراد کرد و در آغاز به زبان پشتو نمایندگان را در این مجمع بزرگ ملی خوش آمدید گفت و آنها را متوجه مسئولیت تاریخی شان ساخت و موفقیت شانرا در اجرای این وظیفه مهم که با سرنوشت آینده افغانستان پیوند دارد، آرزو نمود. رئیس دولت پس از ختم بیانیه طویل خود قاضی عبدالحکیم حقانی را به حیث رئیس مؤقت لویه جرگه تعیین کرد و گفت: «نمایندگان محترم ملت! به اجازه شما

برای انتخاب رئیس این لویه جرگه ملی ما، من از جناب استاد محترم که شاگردان زیادی را از جوانان این مملکت به پوهنتون افغانستان تربیه کردند، از استاد حقانی خواهش میکنم که چوکی مؤقت ریاست را برای تعیین رئیس اصلی این لویه جرگه اشغال بفرمایند.» استاد عبدالحکیم حقانی یکی از استادان مشهور پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل و یک شخصیت عالم و فقیه بود، طبق درخواست رئیس دولت با وجود کبر سن و عدم توانائی لازم باز هم به جایگاه ریاست مجلس قرار گرفت و پس از ابراز امتنان و چند سخن کوتاه، از اعضای لویه جرگه خواست تا علاقمندان خود را به مقام ریاست لویه جرگه کاندید کنند که در نتیجه یکی از کاندیدها عزیز الله واصفی وزیر زراعت و عضو کمیسیون غور و تدقیق مسوده قانون اساسی به اکثریت آراء به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب گردید و قرار بر آن شد تا سراز فردا روی مسوده نهائی قانون اساسی و تصویب آن، کار را آغاز نمایند که جمعاً 8 روز (از بیستم تا بیست و هشتم دلو 1355) را در بر گرفت. جلسات هر روز پیهم از صبح تا عصر ادامه داشت و در پایان، قانون اساسی که مشتمل بر یک دیباچه، سیزده فصل و جمعاً 136 ماده بود، به تصویب رسید.

در باره محتوای بیانیه تاریخی محمد داؤد باید گفت که چون این بیانیه طویل است و متن مکمل آن بر طول کلام می افزاید، لذا به ذکر اهم نکات آن در اینجا بسنده میشود، طوریکه محتوای بیانیه را میتوان بطورکل در چند بخش تقسیم کرد: لزوم تغییر و تحول در کشور و اهداف "انقلاب"، مشکلات جاری در کشور، پلان اقتصادی هفت ساله و پیشرفت های ناشی از آن، توضیحاتی پیرامون سیاست خارجی دولت جمهوری و روابط با دول متحابه و در پایان اشاره مختصر به مکلفیت های مردم در برابر این تحول.

رئیس دولت در باره لزوم تحول گفت: «انقلاب عملیه تغییر، اصلاح و تحول در اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه است، به نحوی که منافع اکثریت مردم را به شیوه های مثبت و مترقی آن مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علماً و عملاً تأمین نماید. 26 سرطان 1352، این تاریخ بزرگ و فراموش ناشدنی نقطه حرکت ملت ما پسوی پیروزی، نقطه درست و اصولی حرکت ما و تاریخ شکوهمند انقلاب ما بود. انقلاب در هر جامعه مولود شرایط و عوامل ناهمگون و غیر عادلانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میباشد که استمرار، دوام و بقای آن، ملت را به ادبار، انحطاط و چنان خطرات جبران ناپذیری می کشاند که بی علاقه‌گی عناصر ملی وطن پرست را در برابر آن میتوان گناه عظیم شمرد.»

محمد داؤد پس از آن روی سخن را بطرف نارسائی های دوره قبل چرخانده و گفت: «راجع به جامعه قبل از انقلاب 26 سرطان در بیانیه های سابق خود توضیحاتی به اطلاع عموم هموطنان عزیز رسانیده ام که دوباره توضیح مفصل آنرا تکرار میدانم و به خلاصه آن اکتفاء میکنم.» او با ذکر خلاء ها و نا رسائی های گذشته در ساحات اداری، خودسریها، عدم رعایت قانون، سوء استفاده از مقام و نیز در وضع اقتصادی ازکندی رشد اقتصادی، افزایش فقر، بیماری و بیکاری یاد کرد و در ساحه سیاسی بر پیروی نسل جوان از افکار افراطی و تفریطی کورکورانه و تضاد های فکری در دوره گذشته انتقاد نمود. همچنان او اجراءات قوای مقننه را در دوره گذشته مورد نکوهش قرار داد و گفت: «قوه تقنینیه کشور خصلت و ماهیت اصلی خود را از دست داده بود و به عوض دفاع از منافع و حقوق واقعی مردم و احترام به قانون، عده ای آنها خود قانون شکن گشته و به اعمال ضد مردمی آغشته و آلوده شدند»، او گفت: «قوه قضاء یعنی رکن

مهم دیگر دولت، در تحت چنین شرایط و فضا ممکن نبود، تحت تأثیر قرار نگیرد و به راستی بتواند، طوری شاید و باید عدالت را بمفهوم حقیقی آن در کشور برقرار نگهدارد.»

رئیس دولت گفت: «نتایج تلخ و ناگوار آن دوره، امروز نصیب ما گردید و سالیانی بکار است تا این همه انارشی، تفرقه، فساد اجتماعی و اداری، رکود اقتصادی و بی عدالتی اجتماعی یکی بعد دیگری اصلاح گردد، وضع اقتصادی و اجتماعی کشور به منفعت اکثریت مردم بهبود یابد که این عملیه بذات خود تغییر ذهنی افراد این کشور را از سوابق کهنه و فاسد گذشته ایجاب میکند و آنرا موافق با روحیه ملی، اصول خلاق و انسانی یک جامعه متری، موافق با عصر و زمان حتمی و لازمی می سازد.»

او تصریح کرد که: «متکی بشرح مختصر فوق، انقلاب 26 سرطان یک ضرورت حیاتی و رسالت تاریخی و ملی بود... منظور آن تنها تغییر رژیم به رژیم دیگر و یا انتقال قدرت از یک دست به دستی دیگر نبود، بلکه پاسخ راستین به نیازهای مبرم داخلی و خواسته های عصر و زمان ماست... و از همان آغاز از یکطرف پلانهای بنیادی و اصلاحات اساسی را در زمینه اقتصاد و نیروی تولید برق سردست گرفت و از جهتی هم در بخش قوانین، ریفورم های را که محتوی و ماهیت آن بر اساس ایدئولوژی و هم آهنگ با شرایط عینی و ذهنی جامعه و متناسب با واقعیت های تاریخ است، نافذ ساخت.»

نکته بسیار مهم دربیانات رئیس دولت همانا نام بردن از "سوسیالیزم" بود که بار اول آنرا بزبان آورد، و لوکه محتوی آنرا درلرافه با عبارات عدالت اجتماعی و ازبین بردن تفاوت های اقتصادی و غیره، قبلاً دربیانات خود چه در وقت صدارت و چه بعد از آن بار بار بیان کرده بود، ولی این بار

صریحاً از آن یاد کرد و گفت: «سوسیالیزمی را که ما بحیث روش اقتصادی بمنظور سازماندهی جامعه نوین افغانی برگزیده ایم، در حقیقت امر راه توصل به عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت و تضاد طبقاتی به شیوه های مثبت و مترقی و به طرق مسالمت آمیز آن است و این همان روش و راهیست که منابع آنرا واقعیتهای تاریخی فرهنگ ملی و شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما و روحیه حقیقی و واقعی اسلام تشکیل میدهد و از اصول عمده و اساسات مترقی آن در جهت تأمین حق و عدالت، آزادی و مساوات، برادری و برابری و محکوم نمودن تبعیض و ریشه کن ساختن استثمار و از بین بردن هر نوع بهره کشی انسان از انسان استفاده میکند.» در این ارتباط قابل ذکر است که در بین زعمای افغانستان قبلاً شهید میوندوال حین شرح برنامه های کاری خود هنگام صدارت به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد استرداد استقلال کشور که از رادیو افغانستان پخش گردید، از "سوسیالیزم" نام برد و هدف خود را در قبال آن شرح داد. (برای شرح مزید به دو مقاله از این قلم مراجعه شود: یکی - "سوسیالیزم - وجه مشترک بین نظریات میوندوال و داؤد خان"، منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین، مورخ 25 مارچ 2015، و دیگر "تبصره دوستانه بر دو مقاله درباره نظریات داؤد خان و میوندوال"، افغان جرمن آنلاین، مورخ 25 اپریل 2015)

مطلب مهم دیگر در بیانیه رئیس دولت اشاره به فعالیت ها و عملیات تخریبی مخالفان نظام جمهوری بود. او گفت: «در این دوره حساس و تاریخی کشور... یک اقلیت مرتجع، ضد ملی و ضد انقلاب وجود دارد که زیرافکار و عناوین مختلف و شعارهای ظاهراً مترقی، اما کاذب و فریبنده میخوانند بین طبقات مختلف ملت از یکطرف و بین ملت و دولت ازطرف دیگر بدبینی، تفرقه و نفاق تولید نمایند و در نتیجه از مقاصد

شوم خود بهره برداری ناجایز نمایند. اما به شهادت تاریخ اطمینان کامل دارم که در برابر شعور طبیعی مردم افغانستان و تجارب گذشته، اغراض شوم، ضد مردمی و ضد ملی همچو عناصر مثل همیشه به شکست مواجه خواهد شد.» اشاره به "شعارهای ظاهراً مترقی" می‌رساند که هدف رئیس دولت در اینجا بیشتر جریان‌های چپ و بخصوص خلق و پرچم بود که در آنوقت شواهدی از احتمال راه اندازی یک کودتا علیه رژیم در دست بود.

محمد داؤد در عین زمان از تبلیغات و تخریصات جناح دیگر مخالف رژیم به تحریک پاکستان نیز یاد کرد و اذعان داشت که: «در این ظرف سه و نیم سال دولت جمهوری با دل فراخ و با کمال حوصله و خونسردی پروپاگند و تبلیغات سوء و اتهامات غرض آلود که بر ما بستند، شنیدیم و می‌شنویم، از اهداف و مقاصد شوم آنها آگاه هستیم، تخریصات و تخریبات که بر ضد انقلاب و سلامت ملی بعمل آوردند و می‌آورند بی اطلاع نیستیم و نخواهیم بود، لذا به آنها خاطر نشان می‌سازیم که هیچگونه تبلیغات سوء، تخریصات و تخریبات آنها مانع حرکت ما بسوی پیشرفت و به ثمر رسانیدن اهداف انقلاب ملی ما که خدمت به اکثریت مردم افغانستان است، نخواهد گردید...»

از این به بعد رئیس دولت اهداف انکشافی را که در پلان هفت ساله اقتصادی کشور منعکس گردیده بود، مطرح بحث قرار داد و نکات عمده آنرا با ذکر ارقام به تفصیل بیان داشت که ذکر آن از حوصله این مختصر بدور است. همچنان در بخش اخیر گفتار خود در ارتباط با سیاست خارجی نظام جمهوری همه نکاتی را بیان کرد که اصولاً در بیانیته خطاب به مردم گفته شده بود. او با تأکید بر سیاست بیطرفی فعال و مثبت بر اساس عدم انسلاک، قضاوت آزاد در مسائل بین المللی، همزیستی مسالمت آمیز، احترام متقابل با همه ملل

صلح دوست جهان و احترام به منشور ملل متحد گفت که سیاست خارجی و روابط ما با هر یک کشور های صلح دوست جهان بر مبنای حفظ استقلال، منافع ملی و حاکمیت ملی و براساس روحیه ناسیونالیزم و آزاد منشی مردم ما استوار است. او بر روابط نظام جمهوری با کشورهای مختلف از جمله اتحاد شوروی، ایران، چین، پاکستان، هند و ایالات متحده امریکا روشنی انداخت و ضمناً یادآور شد که: «افغانستان به حیث یک کشور اسلامی با اعتقاد خاصی که به ارزش های عالی و ارشادات مقدس اسلامی دارد و تمایل آنها را متضمن سعادت جامعه اسلامی میداند، مساعی صادقانه خود را در راه تأمین نزدیکی و همبستگی بیشتر و همکاری های وسیعتر بین کشورهای اسلامی ادامه داده است.»

رئیس دولت در پایان بیانه خود روی سخن را بر اصل موضوع برگردانید و گفت: «برهمگان آشکار است که نه استبداد و مطلق العنانی و نه لگام گسیختگی و انارشی هیچکدام نتوانسته و نمیتواند دردهای حقیقی یک ملت روبه انکشاف را مداوا سازد... طوریکه سالها قبل گفته بودم و این عقیده خود را تکرار میکنم که هدف نهائی هر تحول جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که بنای آن بر تأمین حقوق اکثریت مردم و اصل حاکمیت ملی استوار باشد، چیزی دیگری بوده نمیتواند و به تأسی از این مفکوره بعد از تحقق ثبات انقلاب با توفیق خداوند و با همکاری کمسیون هائیکه به این منظور تعیین شده بودند، مسوده قانون اساسی جمهوریت افغانستان ترتیب و اینک حسب وعده بحضور شما وکلای محترم لویه جرگه افغانستان تقدیم میکنم. صرف آنچه را من از اعضای محترم این مجلس بزرگ ملی آرزو و تمنا دارم اینست که مسوده قانون اساسی به شیوه کاملاً دموکراتیک و آزاد مورد غور و مذاقه قرار گیرد.» او

سخنان خود را با این گفته به پایان رسانید: «این رسالت تاریخی و انسانی انقلاب عظیم جمهوریت ماست و این هم وجدان های خبیر و آگاه و نیروهای ملی که باید به آن لیبیک بگویند. اینها محض حماسه و مجرد شعار نیست، واقعیت تاریخ است، رسالت است و بالاخر آینده روشن و تابناک و راه نجات است؛ بدون یک تعهد انقلابی مجهز با ایدئولوژی مترقی، تحقق بخشیدن هر نوع عدالت اجتماعی در کشور از حدود یک شعار تجاوز نخواهد کرد.

ای ملت که درسخت ترین پیکارتاریخ پرافتخار خود همت عالی و غرور ملی خود را از دست ندادید، چرا امروز بخود احساس ضعف و ناتوانی می نمائید؟

قبای زندگانی چاک تاکی

چو موران زیستن در خاک تا کی

به پرواز آ و شاهینی بیاموز

تلاش دانه در خاشاک تا کی

تل دی وی افغانستان، پاینده باد ملت، ژوندی دی وی

جمهوریت

(متن مکمل این بیانیه دیده شود. کاظم، داکتر سیدعبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام"، کابل، 1398، جلد دوم، ضمیمه دوم، صفحه 947 تا 963)

لویه جرگه و تصویب قانون اساسی دولت جمهوری:

متأسفانه باید گفت که در تاریخ افغانستان فقط یکبار در لویه جرگه سال 1303 پغمان در عصر امانی رویداد مکمل جریان صحبت ها به قید قلم آمد و متعاقباً در یک کتاب قطور به تعداد یکهزار نسخه به نشر رسید، ولی از آن به بعد تا امروز اینکار مهم صورت نگرفته و اینکه مباحثات در داخل لویه جرگه چگونه بود، کمتر کسی از آن اطلاع دارد. اگر چه گفته

میشود که در لویه جرگه 1343 مدیریت قوانین وزارت عدلیه (زیر نظر: محمد یوسف روشنفکر) موظف اینکار شده بود و قرار مسموع که متن مباحثات نیز تهیه گردید، اما به دلایل نامعلوم هیچگاه به نشر سپرده نشد. در عصر حاضر پیشرفت تکنالوژی این مشکل را حل کرده و جریانات را به سهولت میتوان ثبت کرد، و اما در سابق نسبت فقدان وسایل تخنیکی باید این وظیفه از طریق محرران و تیزنویسان انجام می یافت که با تأسف به استثنای همان لویه جرگه 1303، در دیگر لویه جرگه ها اغماض صورت گرفته است. ثبت و درج رویدادها و جریان صحبت ها در همچو محافل مهم تقنینی از آن جهت مهم است که از طریق مرور مجدد آن در بسا موارد معلق که قانون به تفسیر نیاز پیدا کند، روحیه "واضع قانون" را میتوان از روی آن استنباط کرد.

محمد داؤد چه در زمان صدارت طی نامه های خود عنوانی پادشاه آنوقت و چه در بیانیه های خود بعد کودتای 26 سرطان 1352 بار بار به "شرایط عینی و ذهنی جامعه" اشاره کرده و در بیانیه اخیر در لویه جرگه نیز دو سه بار این موضوع را با تأکید بیان کرده است. بسا کسانی که این قانون اساسی را با قانون اساسی 1343 مقایسه میکنند، حق دارند به این نتیجه برسند که قانون اساسی جمهوری در بعضی موارد در برابر "آزادی های دموکراتیک" آنچه در کشورهای پیشرفته معمول میباشد، محدودیت هایی را وضع نموده است. اما عده ای دیگر به این نظر اند که مشکلات و بی لجامی های دوره "دهه قانون اساسی" بیشتر از همان نوع آزادی های نشأت کرده که در قانون اساسی آن دوره فراتر از شرایط عینی و ذهنی جامعه درج گردیده بود. یکی از دلایلی که پادشاه وقت از توشیح قانون احزاب خودداری کرد، همین موضوع بود که فقدان یک حزب وسط با ماهیت ملی موجب گردید تا احزاب بیشتر با افکار وارد شده و با حامیان خارجی شان از

این فرصت زیادتر بهره مند شوند. اگرچه تشکیل حزب دموکراتیک مترقی (مسمی به "مساوات") به حیث یک حزب میانه و ملی که شهید میوندوال آنرا در زمان صدارت خود تأسیس کرد، به موافقه پادشاه به روی همین کمبود بنا یافته بود، ولی آن حزب نتوانست در میان دو مفکوره راست و چپ افراطی مقاومت کند.

قانون اساسی جمهوری نیز تحت همین فشارها تدوین و تصویب گردید و هدف آن مساعدت زمینه‌ها برای ایجاد یک حزب میانه ملی و مترقی بود. در این رابطه بعضی‌ها به ماده چهارم قانون اساسی جمهوری سخت انتقاد می‌نمایند. این ماده حکم میکند: «برای انعکاس خواسته‌های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تازمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسد، سیستم یک حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی که بانی و پیش‌آهنگ انقلاب مردمی و مترقی 26 سرطان سال 1352 مردم افغانستان است، برقرار خواهد بود.»

در حالیکه بطور عموم وقتی پای صحبت برانکشاف صنایع ملی در میان می‌آید، همه از سیاستهای حمایتی دولت طرفداری میکنند و توصیه میدارند که برای تقویه صنایع نوپای ملی باید محصولات گمرکی بیشتر بر اموال وارداتی همان ساحه ای تولید وضع گردد تا زمینه رشد صنایع داخلی فراهم شود. به همین ترتیب در امور سیاسی نیز باید عین اصول رعایت گردد، در غیر آن احزاب ملی نمیتوانند در برابر هیولای احزاب وارد شده از خارج تبارز نمایند. این خلاء نه تنها در دوره مشروطه ثابت شد، بلکه از آنروز تا حال این مشکل سد راه ما است. احزاب جهادی بعد ورود به کابل و از آنوقت تا امروز نتوانستند به خود تغییر ماهیت دهند و بیشتر با همان خصوصیات دوره جهاد تا هنوز عمل میکنند و حتی در این چند سال از ماهیت جهادی به شیوه‌های

قومی، سمتی، مذهبی و زبانی تغییر موقف داده اند که با ماهیت یک حزب سیاسی واقعی بیشتر از پیش فاصله گرفته اند. به جرأت میتوان گفت که اگر ماده 24 در قانون اساسی 1343 قیود را وضع نمیکرد و محمد داؤد میتوانست با تشکیل یک حزب ملی مترقی در وسط موفق شود، وضع کشور بسیار متفاوت از امروز می بود و یا اینکه اگر کودتای 7 ثور همه چیز را دگرگون نمیکرد، با آمدن ثبات و امن در کشور با موجودیت همان حزب واحد، احتمال بهبود تدریجی در اوضاع بسیار متصور بود که اقلأ در جوار احزاب راست و چپ افراطی، یک حزب ملی در وسط تبارز میکرد و در میدان رقابت های سیاسی توانائی قابل ملاحظه را کسب کرده میتوانست.

بعضی ها بر متن و عبارات ماده دوم این قانون اساسی انتقاد میکند که در آن آمده است: «اجرای قدرت توسط مردم که اکثریت آنرا دهقانان، کارگران و منورین و جوانان تشکیل میدهند»؛ همچنان بر ماده هشتم که حکم میکند: «از بین بردن استثمار بهر نوع و شکلی که باشد» و آنها ذکر کلمات "دهقانان، کارگران و استثمار و غیره" را دلیل بر میلان نظام جمهوری بسوی شوروی وانمود میدارند. گذشته از آن محتوای مواد مندرج فصل دوم "اساسات اقتصادی" را از ماده سیزدهم تا نهم، نشانه های از "سوسیالیسم" می پندارند.

بلی! محمد داؤد در بیانیه افتتاحیه خود برای بار اول از "سوسیالیسم" یاد کرد و گفت: «سوسیالیسمی را که ما بحیث روش اقتصادی بمنظور سازماندهی جامعه نوین افغانی برگزیده ایم، در حقیقت امر راه توصل به عدالت اجتماعی و از بین بردن تفاوت و تضاد طبقاتی به شیوه های مثبت و مترقی و به طرق مسالمت آمیز آن است و این همان روش و راهیست که منابع آنرا واقعیت های تاریخی فرهنگ ملی و

شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه ما و روحیه حقیقی و واقعی اسلام تشکیل میدهد و از اصول عمده و اساسات مترقی آن در جهت تأمین حق و عدالت، آزادی و مساوات، برادری و برابری و محکوم نمودن تبعیض و ریشه کن ساختن استثمار و از بین بردن هر نوع بهره کشی انسان از انسان استفاده میکند.»

در این ارتباط بغرض معلومات مزید ناگزیر هریک از مواد مربوط به فصل دوم "اساسات اقتصادی" را باید ذکر کرد: ماده سیزدهم: «منابع از قبیل معادن، جنگلات و انرژی، صنایع بزرگ، مخابرات، تأسیسات مهم ترانسپورت هوایی و زمینی، بندر، بانکها، بیمه ها، تأسیسات مهم تهیه ارزاق، آثار باستانی و تاریخی، مطابق به احکام قانون، جزء دارائی ملت و اداره آن متعلق به دولت است»؛ ماده چهاردهم: «حد نهایت ملکیت زراعتی توسط قانون اصلاحات ارضی تعیین و تثبیت میگردد.»؛ ماده پانزدهم: «ملکیت و تشبثات خصوصی متکی به اصل عدم استثمار توسط قانون تنظیم میشود»؛ ماده شانزدهم: «کوپراتیف ها و شرکت های تعاونی تولید و مصرف با اشتراک مردم به منظور تأمین منافع اکثریت مردم مطابق باحکام قانون از طرف حکومت تشویق، حمایت و رهنمائی میشود.»؛ ماده هفدهم: «سرمایه گذاریها و تشبثات خصوصی صنایع متوسط، کوچک و دستی مطابق به احکام قانون تشویق، حمایت و رهنمائی میشود.»؛ ماده هجدهم: «تجارت کشور به اساس تجارت رهبری شده بروی منافع اکثریت مردم مطابق باحکام قانون تنظیم میشود.»؛ ماده نوزدهم: «مالیات بر اساس عدالت اجتماعی مطابق به احکام قانون اخذ میگردد.»

دردوکتورین محمدداؤد اصل "عدالت" بطور عام و "عدالت اجتماعی" بطور خاص بیشتر از اصل "آزادیهای فردی و جمعی" مطمح نظر بوده است و آنها به دلیلی که او معتقد

بود تحولات اقتصادی و اجتماعی میتوانند زمینه های مؤثر را برای استفاده از اصل آزادی های فردی و جمعی بوجود آورد و اگر جامعه از نظر اقتصادی و اجتماعی رشد لازم نیابد، بسا انواع آزادی های سیاسی مورد تحریف قرار گرفته و جامعه را بسوی انارشی می کشاند. لذا اگر کسانی به این طرز تفکر و اندیشه محمد داؤد انتقاد دارند، واضح است که هرکس مسائل را از زوایه دید خود می بیند و بر مبنای نظر خود قضاوت میکند. محمد داؤد وقتی اقدام به کودتا علیه رژیم کرد و مرگ را قبول نمود، بخاطر عملی ساختن همین افکار و نظریات خود بود تا از آنطریق بتواند به اکثریت نادر کشور کمک کند. اگر به مواد متذکره فوق دقت شود، در محتوی هر ماده و بند آن واضحاً میتوان هدف تأمین عدالت اجتماعی و در عین زمان تقویه بنیه اقتصاد ملی را در کشور به نفع اکثریت مردم مشاهده کرد.

در اینجا لازم به تذکر است که بسیاری مخالفان نظام، وقتی کلمه "سوسیالیزم" را از زبان محمد داؤد به استناد میگیرند و یا ذکر کلمات "کارگر"، "دهقان"، "استثمار"، "پلان گذاری" و غیره را در متن قانون اساسی جمهوری مشاهده میکنند، بدون تأمل آنرا نشانه های از تمایل نظام اقتصادی جمهوری به اقتصاد نوع نظام شوروی توجیه میدارند، در حالیکه سوسیالیزم نوع شوروی و سوسیالیزم نوع اروپائی از هم بسیار فرق دارند. سوسیالیزم مطمح نظر محمد داؤد نوعی از سوسیالیزم اروپائی بود که در بسا کشورهای جهان سوم برای تأمین عدالت اجتماعی و رشد سریع اقتصادی در نظر گرفته شده بود. حتی در فرانسه دولت سهم فعال در تعیین اساسات اقتصادی کشور داشته و دولت دربانکها، فابریکه های موتور سازی، شرکت های بیمه، طیاره سازی، هوانوردی و غیره سهم بود و به گفته داکتر عاصم اکرم: «انحصارات دولتی در فرانسه به حدی زیاد بود که بطور

مقایسوی در افغانستان در طول دوره مورد نظر نقش دولت در ساحه اقتصادی محدودتر تخمین میشود.»

در مورد ماده سی و هشتم قانون اساسی جمهوری آنچه راجع به آزادی فکرو بیان آمده است و بعضی ها بر آن انگشت انتقاد میگذارند، باید تصریح کرد که آن ماده هیچ تفاوتی با مواد سی ام و سی و یکم قانون اساسی 1343 ندارد.

در قانون اساسی جمهوری قوای مقننه به یک "جرگه" خلاصه شده و آنهم بنام "ملی جرگه" و مشرانو جرگه از بین رفته است یعنی قوای مقننه از "دو اتاقه" در قانون اساسی 1343 و قانون اساسی 1310 در قانون اساسی 1355 جمهوری، به "یک اتاقه" تغییر کرده است، اما در ترکیب اعضای ملی جرگه یک نقص مهم وجود دارد، زیرا در فقره اول ماده چهل و نهم ذکر شده است که: «اعضای ملی جرگه که پنجاه فیصد آنرا دهقانان و کارگران تشکیل میدهد، از جانب حزب پیشنهاد و از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم مطابق به احکام قانون برای مدت چهار سال از طرف مردم انتخاب میشوند.»

در فقره فوق دیده میشود که شرایط عینی و ذهنی جامعه طور لازم در نظر گرفته نشده، چیزی که محمد داؤد همیشه بر آن تأکید داشته است، به این زعم که در شرایط آنوقت و حتی امروز بیش از 90 فیصد دهقانان و کارگران و وطن از نعمت سواد لازم محروم بوده و هنوز هم محروم میباشند، لذا چگونه امکان دارد تا از جمع این طبقه "کم سواد" نصف اعضای قوای مقننه را پرنمود، مگر آنکه از این طریق دولت عمال خود را در ملی جرگه بفرستد. اینکار دو نقص دارد: یکی شمولیت در قوه مقننه بنابر حکم وظیفه ایجاب تحصیلات نسبتاً بالاتر را میکند تا یک وکیل پارلمان اقلأ قادر به درک یک پروژه قانون باشد، چه رسد به ارزیابی، تغییر و تعدیل

آن، و دیگر معرفی یا انتخاب نصف اعضای ملی جرگه از طرف حزب، بطور آشکار به استقلالیت قوه مقننه به حیث یک اصل مهم در تفکیک قوای ثلاثه دولت صدمه میرساند و قوای مقننه را بیک مجمع زیر نظر قوای اجرائیه مبدل میسازد. همچنان موضوع کسب رأی اعتماد از ملی جرگه برای حکومت در این قانون اساسی شرط گذاشته نشده است که در اینحال یک رکن عمده از وظایف قوای مقننه که شامل کنترل اجراءات قوای اجرائیه است، ملتوی گذاشته شده و نقش قوای مقننه را صرفاً به وظیفه قانون گذاری محدود ساخته است.

اگر بطورکل دیده شود، در قانون اساسی 1355، رئیس جمهور عملاً دارای اقتدار عام و تام میباشد، زیرا بر علاوه ریاست دولت، مقام صدارت، قیادت حزب و قوماندانی اعلی اردو را نیز بدست دارد. تفویض این صلاحیت وسیع برای یک دوره که شخص عامل، با دیانت و آگاه و دلسور به ملت و کشور در راس قدرت قرار داشته باشد، به نحوی قابل نگرانی نخواهد بود، ولی این تضمین وجود ندارد که پس از همچو یک شخصیت کرسماتیک، شخصی دیگری به این مقام برسد که فاقد توانائی لازم در امور باشد، آنگاه با داشتن همچو صلاحیت های وسیع احتمال دارد کشور به سمت دیکتاتوری و در نهایت خود کامگی و اقتدارگرایی شخصی کشانیده شود. چنانکه در صورت وفات محمد داؤد، چانس جانشینی احتمالاً به کسانی میرسید، که مثل محمد داؤد صاحب کرسما و قدرت اداره و حفظ دسپلین نبودند، در اینصورت تمرکز صلاحیت های بیش از حد در دست شخصیت های بی کفایت و کم تجربه آینده کشور را با خطرات بزرگ مواجه میکرد. قانون اساسی 1355 جمهوری در ارتباط با انتخاب اولین رئیس جمهور دارای بعضی خلاء

ها و حتی تضاد در متن بوده که البته در مبحث بعدی در زمینه صحبت خواهیم کرد.

توجه به این نکته حائز اهمیت است، وقتی محمد داؤد یکبار به صراحت بیان کرد که: «قانون اساسی کلام آسمانی نیست که تغییر نکند، بلکه هر وقت به اقتضای زمان و شرایط حاکم بر اوضاع باید تغییر نماید.» از این گفته و نیز از متن ماده چهل یکم که حکم میکند: «برای انعکاس خواسته های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تازمانیکه این آرزو برآورده گردد و به رشد طبیعی خود برسد، سیستم یک حزبی در کشور به رهبری حزب انقلاب ملی... برقرار خواهد بود»، به وضاحت میتوان استنباط کرد که این قانون اساسی ماهیت یک قانون اساسی انتقالی را خواهد داشت. به این زعم که پس از ایجاد ثبات و امنیت سرتاسری و رسیدن بیک مرحله رشد اجتماعی و اقتصادی که در آن حاکمیت قانون جایگاه خاص خود را قایم سازد، فرصتی آن فرا میرسد که باید محتوای قانون اساسی بر طبق شرایط و احوال جامعه تعدیل گردد.

وقتی جامعه به این مرحله برسد، آنوقت است که آزادی های فردی و اجتماعی لازمه دموکراسی واقعی باید مرعی گردد و قانون اساسی بر طبق آن تعدیل شود، بجای نظام "تک حزبی"، تشکیل احزاب البته چند حزب بزرگ بوجود آید و در قبال آن نقش پارلمان وسیعتر گردد. رسیدن به همچو مرحله بدون شک از یکطرف وقت و زمان و از طرف دیگر تلاش های پیگیر را جهت آوردن تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی ایجاب میکند. یک مثال بسیار مهم همانا رویدست گرفت برنامه به اصطلاح "رفع حجاب" در عصر امانی بود که به دلیل عدم مساعدت شرایط عینی و ذهنی جامعه موجبات سقوط آن دوره را فراهم کرد و اما وقتی شرایط در زمان صدارت محمد داؤد مساعد گردید، این

تحول بدون کدام برخورد جدی به سرعت عملی شد. اینجاست که رعایت شرایط عینی و ذهنی جامعه و آماده ساختن زمینه ها برای هر تحول یک اصل عمده در موفقیت تحول محسوب میشود.

اگر به دقت دیده شود، تحولات آنی طوریکه در نتیجه کنفرانس بن پس از سقوط طالبان به منصفه اجراء درآمد و اقداماتی عجولانه زیر نام "دموکراسی" و "اقتصاد بازار آزاد" رویدست گرفته شد، نه تنها مشکلات موجود کشور را حل کرده نتوانست، بلکه انواع مشکلات جدید را با خود بهمراه آورد. لذا تلاش برای ترویج دموکراسی تقلیدی غربی در فضای نامساعد جنگ در افغانستان با شرایط عینی و ذهنی جامعه سازگار و هماهنگ نبود و همین نقیصه یکی از دلایل عمده به هدر رفتن امکانات بسیار مساعد جامعه جهانی محسوب میشود. این ها همه مثالهای تاریخی اند که وجوب تحول و موفقیت آنرا در عمل تابع شرایط عینی و ذهنی جامعه می سازد.

مصوبه لویه جرگه:

بروز بیست و هشتم دلو یعنی یک روز قبل از ختم لویه جرگه مرحله تصویب قانون اساسی پایان یافت و متن مسوده نهائی البته پس از بیانات و کلاء طی اجلاس روزمره برهه یک از مواد مندرجه مسوده و تعدیلات جزئی، مورد تصویب اعضای لویه جرگه قرار گرفت. در عین زمان لویه جرگه به تاسی از محتوای بیانیه افتتاحیه رئیس دولت متن اعلامیه ذیل را نیز تائید و تصویب نمود:

«ما نمایندگان ملت در اولین لویه جرگه ای که بفرمان مقام ریاست جمهوری افغانستان از تاریخ دهم [نزد هم] تا بیست و هشتم دلو 1355 ش در شهر کابل مرکز افغانستان جهت غور بر مسوده قانون اساسی دولت جمهوری و اتخاذ تصمیم بر آن

اجتماع نموده بودیم، بیانیه شاغلی محمد داؤد خان رئیس دولت و صدراعظم را که مبنی بر توضیح علل انقلاب 26 سرطان 1352 و اجراءات سه ساله و هفت ماهه دوره جمهوریت و مسائل مربوط به امور داخلی، سیاست اقتصادی، سیاست خارجی افغانستان و دورنمای خطوط اساسی پلان انکشاف اقتصادی و اجتماعی آینده کشور بود، استماع نمودیم. از آنجائیکه این پالیسی را تماماً موافق به تمنیات ملت میدانیم، آنرا تائید و از آن پشتیبانی مینمائیم.

درمورد مناسبات افغانستان و پاکستان مربوط به موضوع پشتونستان اظهار مینمائیم که افغانستان به حیث یک کشور صلح دوست همواره طرفدار حل شرافتمندانه اختلاف سیاسی خود با پاکستان بوده است. ازاینکه تماسهای مستقیم و تبادل افکار بین زعمای طرفین و در فضای تفاهم و صمیمیت صورت گرفته و نمایانگر آرزومندی رفع یگانه اختلاف سیاسی شان شمرده میشود، باحسن نظر استقبال میکنیم. ما دوام همچو تماسها و تبادل افکار را بین جوانب ذیعلاقه مفید و مؤثر میدانیم و تا رسیدن بیک حل نهائی و شرافتمندانه ما نمایندگان ملت افغانستان به تائید از خط مشی حکومت درین مورد یک بار دیگر بصورت مداوم و مسالمت آمیز از احقاق حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ پشتیبانی نموده و مینمائیم و آرزومندیم که این اختلافات سیاسی مطابق خواسته های مردم و زعمای آنان حل گردد.» «محل امضای وکلای لویه جرگه»

(متن اعلامیه فوق از کتاب "جرگه های بزرگ ملی..."، تألیف: علم فیض زاد... صفحه 310 گرفته شده است. قابل ذکر میدانم که چون کتاب مذکور در فضای سیاسی حاکم در سالهای جهاد درپشاور نوشته و در آنجا چاپ شده است، لذا مؤلف کتاب در مورد این لویه جرگه و شخص محمد داؤد

رئیس دولت با همان ذهنیت منفی که خاصه تنظیمهای جهادی مقیم پشاور در آنوقت بود، ابراز نظر کرده است.)

لویه جرگه و انتخاب اولین رئیس جمهور کشور:

قبل از پرداختن به موضوع فوق، لازم به تذکر است که در باره تاریخ دقیق آغاز و انجام لویه جرگه 1355 اختلاف نظر در مآخذ دست داشته وجود دارد. در اعلامیه حکومت منتشره 6 جدی همان سال که قبلاً متن آن نگارش یافت، تاریخ آغاز 19 دلو و ختم 30 دلو گفته شده، درحالیکه در متون دیگر تاریخ آغاز لویه جرگه 10 دلو و ختم آن 28 دلو گزارش گردیده، چنانکه در ماده 133 قانون اساسی تاریخ آغاز لویه جرگه نیز دهم دلو 1355 ذکر شده است. داکتر حق شناس در کتاب "جنایات و دسایس روس در افغانستان..." به استناد شماره های 26 و 27 دلو 1355 روزنامه انیس تاریخ های قرین به واقعیت را در موارد رویداد های مختلف این لویه جرگه چنین تذکار می دهد: کمیون تسوید بتاریخ 26 حوت 1354 اولین مسوده قانون اساسی را به دفتر ریاست دولت تسلیم کرد؛ رئیس دولت بتاریخ 29 حوت همان سال مسوده را به کمیون 20 نفری غور و تدقیق تحت ریاست داکتر عبدالمجید وزیر عدلیه سپرد که کمیون در ظرف چهار ماه وظیفه تدقیق را به پایان رسانید و پس از تائید مجلس وزراء، مسوده شکل نهائی را به خود گرفت؛ بتاریخ 7 جدی 1355 محمد داؤد طی فرمانی از مردم خواست برای لویه جرگه نمایندگان خود را انتخاب کنند؛ بتاریخ 6 دلو 1355 (26 جنوری 1977) متن مسوده نهائی در جراید به نشر رسید؛ بتاریخ 10 دلو لویه جرگه در تالار کفرانس های صحت عامه در کابل دائر شد و 15 روز دوام کرد و سرانجام قانون اساسی را با ایزاد 5 ماده و یک مقدمه بتاریخ 25 دلو در 13 فصل و 136 ماده به اتفاق آراء تصویب کرد؛ بتاریخ 26 دلو محمد داؤد به حیث اولین رئیس جمهور افغانستان از

طرف لویه جرگه انتخاب شد و در همان روزحلف وفاداری یاد کرد. (داکتر حق شناس، ش. نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک، چاپ دوم، پاکستان، 1368، صفحه 443 - 444)

فصل هفتم قانون اساسی 1355 از ماده 75 تا ماده 95 به موضوعات مربوط به "رئیس جمهور" اختصاص دارد. بنا برحکم ماده هفتاد و پنجم: «رئیس جمهور در رأس دولت افغانستان قرار داشته، وظایف قوه اجرائیه و حزبی را که مطابق باحکام این قانون اساسی و اساسنامه حزب مستقیماً بعهدہ دارد، توسط اورگانهای مربوط اداره و رهنمائی میکند.» برطبق این ماده رئیس جمهور در عین حالیکه رئیس دولت است، رئیس قوه اجرائیه و نیز رئیس یگانه حزب در کشور میباشد و امورمحوله را به تاسی از این قانون اساسی و اساسنامه حزب پیش می برد. صلاحیت ها و وظایف عمومی او در ماده هفتاد و هشتم تحت 15 فقره مشخص گردیده که به مقایسه صلاحیت ها و وظایف پادشاه در قانون اساسی 1343، بیشتر به نظر میرسد.

ماده هفتاد و ششم مربوط طرز انتخاب رئیس جمهور است که چنین حکم میکند: «رئیس جمهور پس از نامزد شدن از طرف حزب از طریق لویه جرگه باکثرت دوتلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب میگردد.» به تاسی از همین ماده موضوع انتخاب رئیس جمهور یک روز بعد از تصویب قانون اساسی در لویه جرگه یعنی بتاریخ 26 دلو صورت گرفت که مختصر جریان آنرا امین الله دریخ در کتاب "افغانستان در قرن بیستم" چنین گزارش میدهد:

«گرچه رئیس دولت و صدراعظم محمد داود خان بحیث کاندید یکتا وبی بدیل این مقام از قبل معلوم بود، با آنهم بمنظور طبیعی و دموکراتیک جلوه دادن این انتخابات

عزیزالله واصفی از اعضای جرگه خواست تا خود یا کاندید خود را چه در داخل جرگه و یا خارج آن غرض احراز این مقام معرفی نمایند. در حالیکه همه اعضاء فورمالیتی [شکلی] بودن این پیشنهاد را درک میکردند، عده ای از محمد داؤد خان نام بردند و عزیزالله واصفی بدون ضیاع وقت از فراز تریبون اعلان کرد که همه اعضای لویه جرگه از رهبر انقلاب میخواهند تا خود را به حیث اولین رئیس جمهوری افغانستان کاندید نمایند.» (دریخ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم، پشاور، 1379، صفحه 566)

درین اثنا محمد داؤد در حالیکه از قبول این پیشنهاد ابا می ورزید، اما عزیزالله واصفی در بین شور و هلهله جرگه و تقاضا های مکرر این جمله را چند بار تکرار کرد که: «شاغلی محمد داؤد خود را کاندید نمیکند. او این حق را به ملت داده است.» محمد ابراهیم عطائی مؤلف کتاب "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان" می نویسد: «سخنان بسیار گفته شد و شخص محمد داؤد نیز گفت که نمیخواهد خود را کاندید کند. درین وقت وکیل خوست که به سفارش حیدر رسولی وزیر دفاع آمده بود و بنام وریشمین خان و افسر پولیس بود، بخاطر اینکه اخلاص خود را به رسولی ظاهر ساخته باشد، به آواز بلند گفت: "اگر رئیس صاحب دولت نمیکند، باید رسولی صاحب کاندید شود."؛ چنین صدا از جانب حاجی عبدالوهاب وکیل حصارک نیز بلند شد که موجب خنده حاضرین گردید و در پایان محمد داؤد خود را کاندید کرد.» (عطائی، محمد ابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان"، بنگاه نشراتی میوند، 1389، صفحه 398)

رئیس دولت پس از اصرار زیاد و شور و هلهله اعضای لویه جرگه چنین گفت: «قبول میکنم! اما بیک شرط، بیک شرط!» و شرط خود را چنین توضیح داد: «من حاضرم خواست

شما وکلای محترم را بپذیرم، ولی بیک شرط که این وظیفه بزرگ ملی را تا زمانی برعهده خواهم داشت که روحاً و جسماً توان پیشبرد آنرا داشته باشم و بدانم که مردم افغانستان از اساسات خود، از اساسات دولت و از آنچه خودشان تصویب کرده اند، پیروی مینمایند و تا دمی که همکاری مردم نجیب افغانستان میسر باشد، تا آخرین توان و قدرت خویش از اجرای این وظیفه ملی سرپیچی نخواهم کرد، ولی هنگامی بدانم جسماً و فکراً توان اجرای این وظیفه بزرگ را ندارم، معذرت خود را به پیشگاه ملت افغانستان تقدیم خواهم کرد.» (دریخ: "افغانستان در قرن بیستم"، صفحه 566، به استناد سالنامه افغانستان، شماره 43، سال 1355 و 1356)

پس از اظهارات محمد داؤد مبنی بر قبولی کاندید شدن به مقام ریاست جمهوری کشور، عزیزالله واصفی رئیس لویه جرگه موضوع رأی گیری را مطرح کرد و اعضای لویه جرگه بلافاصله این درخواست را پذیرفته و رأی گیری بطور آزاد و مستقیم با بلند کردن دست صورت گرفت که در نتیجه محمد داؤد به اتفاق کامل آرای اعضای لویه جرگه به حیث اولین رئیس جمهور کشور انتخاب گردید و با هلهله و کف زندهای ممتد بدرقه شد. با ختم این رویداد وظیفه لویه جرگه سال 1355ش نیز به پایان رسید.

نگاهی به بعضی نارسائی های قانونی درانتخاب اولین رئیس جمهور:

بنابر حکم ماده هفتاد و ششم قانون اساسی: «رئیس جمهور پس از نامزد شدن از طرف حزب از طریق لویه جرگه باکثرت دوتلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب میگردد.» این ماده هنگامیکه مسوده نهائی قانون اساسی بتاريخ 6 دلو 1355 به منظور آگاهی عامه در روزنامه های دولتی به نشر رسید، کسانیکه متن منتشره را با موشگافی

لازم مطالعه کردند، چند خلاء وحتى تناقضی را در ارتباط با انتخاب اولین رئیس جمهور دریافتند و یکی هم آنرا از روی حسن نیت با یکی از مقامات عالیه دولت در میان گذاشت تا در صدد اصلاح آن شوند. معضله از اینقرار بود:

طوریکه قبلاً ذکر شد، حزب "انقلاب ملی" تا آن وقت نه اساسنامه داشت و نه به حیث یک حزب اصولاً تشکیل شده بود و نه جمعیتی از اشخاص که نمایندگی قانونی از حزب کرده بتوانند، موجود بود تا بزعم ماده 76 کاندید ریاست جمهوری را قبل از آنکه در لویه جرگه مطرح شود، از طرف حزب معرفی و اعلان نمایند. علاوه بر فصل دوازدهم "احکام انتقالی" مسوده نهائی هیچ تذکری در مورد انتخاب اولین رئیس جمهور قبل از تشکل قانونی حزب وجود نداشت که به استناد آن بدون تثبیت نامزدی از طرف حزب، اولین رئیس جمهور انتخاب گردد.

در عین زمان ماده 130 حکم میکرد: «در دوره انتقال، مطابق بحکم ماده چهارم این قانون اساسی، "اساسنامه حزب انقلابی ملی بحیث اولین حزب که بانی و پیشاهنگ انقلاب ملی و مترقی 26 سرطان سال 1352 "مردم" افغانستان است، از طرف رئیس جمهور نافذ و اعلام میگردد.» در اینجا مقصد از دوره انتقال بزعم ماده 124 فقره دوم همانا: "مدت بین انفاذ این قانون اساسی و افتتاح ملی جرگه" میباشد. این ماده تصریح میکند که حزب انقلاب ملی تا آنوقت که رئیس جمهور انتخاب گردید، هنوز رسمیت نداشت، لذا این موضوع حکم ماده 76 را در یک خلای قانونی قرار میداد، به این زعم که اول باید رئیس جمهور انتخاب شود تا او اساسنامه حزب را نافذ و اعلام دارد، در حالیکه در ماده 76 بر عکس تصریح شده که کاندید ریاست جمهوری باید نخست از طریق حزب به لویه جرگه معرفی گردد. این موضوع

عمده ترین خلای قانونی را درانتخاب اولین رئیس جمهور تشکیل میداد.

وقتی اولیای امور متوجه این خلاء گردیدند در طول اجلاس لویه جرگه از جمله پنج ماده که برمسوده اضافه گردید، یکی هم ماده 133 در فصل سیزدهم "احکام عمومی" گنجانیده شد، به این عبارت: «نخستین لویه جرگه ای که در نظام جمهوری بتاريخ دهم دلو 1355 ش در کابل مرکز افغانستان دائر میشود، اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان را با اکثریت دو ثلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب میکند.»

ایزاد این ماده با آنکه ظاهراً یک راه حل پنداشته میشود، اما در واقع بطور دقیق مشکل را حل نکرد، زیرا این ماده در چار چوب قانون اساسی وقتی قابلیت انفاذ را پیدا میکند که مصوبه قانون اساسی طی مراحل کرده، توشیح و قانوناً نافذ اعلام شده باشد. متأسفانه که هیچکس متوجه این باریکی دیگر موضوع نگردید.

واضح است که قوانین بطورکل بعد از توشیح، نافذ اعلام میشوند و قبل از آن ماهیت قانونی آن تکمیل نمیشد و فقط به حیث مصوبه قانون پنداشته میشوند. قانون اساسی جمهوری بعد از تصویب لویه جرگه بتاريخ 25 دلو و پس از انتخاب رئیس جمهور بتاريخ 26 دلو 1355 به دفتر ریاست جمهوری جهت توشیح ارائه گردید. رئیس جمهور آنرا بتاريخ 5 حوت 1355 توشیح کرد که در فرمان توشیحیه چنین آمده است:

متن فرمان توشیح قانون اساسی 1355:

«بنام خداوند بزرگ و به آرزوی سعادت مردم نجیب افغانستان، من محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان به

تأسی از وظیفه ایکه نمایندگان نخستین لویه جرگه دولت جمهوری به استناد مصوبه تاریخی 25 دلو 1355 هجری شمسی به اتفاق آراء بمن سپرده است، این قانون اساسی را الیوم پنجشنبه 5 حوت 1355 هجری شمسی در کابل مرکز افغانستان توشیح و انفاذ آنرا اعلام مینمایم.»

امضای: محمد داؤد اولین رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان - مورخ پنجم حوت 1355

به این ترتیب دیده میشود که قانون اساسی بعد از توشیح سراز تاریخ 5 حوت نافذ گردید، در حالیکه به استناد مصوبه قانون اساسی که تاهنوز ماهیت قانون را نداشت، انتخاب اولین رئیس جمهور بتاريخ 25 دلو صورت گرفت که این معضله بر میگردد به همان گفته مشهور: "مرغ یا تخم، کدام یک اول به وجود آمده است!"



عکس تاریخی: محمد داؤد حین توشیح قانون اساسی جمهوری با اعضای کابینه و بعضی از اراکین دولت

بهرحال پس از انفاذ قانون اساسی بتاريخ 7 حوت 1355 حکومت نظامی لغو گردید، کمیته مرکزی که فقط به نام بود و همه اعضای آن در همان آغاز کودتا به پست های دولتی مقرر و به مامور حکومت تبدیل گردیده و بناً فاقد قدرت تصمیماتی مستقل بودند، نیز رسماً منحل شد و برطبق ماده 123 قانون اساسی فرمان انحلال حکومت نیز صادر گردید و تا اعلان کابینه جدید، معین های وزارت های مربوطه به حیث سرپرست مؤظف به اجرای امور شدند.

بخش هفتم

لویه جرگه های حزب دموکراتیک خلق

از آنجائیکه در اثر کودتای ثور 1357 فضای سیاسی افغانستان با یک تغییر کلی مواجه گردید و در قبال آن پدیده های جدید در کشور بروز نمود که در گذشته نظیر نداشت، لذا بررسی موضوع مورد بحث ایجاب میکند تا نخست نگاهی مختصر به تطور و چگونگی نشیب و فراز این رژیم طی دوره چهارده ساله آن انداخته شود. در این ارتباط باید خاطر نشان کرد که بنابر ماهیت اینولوژیک این رژیم در یک سال هشت ماه اول در دوره "تره کی - امین" هیچ مجمع بزرگ که شکل لویه جرگه را داشته باشد، دائر نگردید و تمام تصامیم رژیم در مجمع حزبی بنام "شورای انقلابی"، "کمیته مرکزی حزب" و بعضاً در "شورای وزیران" و "بیروی سیاسی حزب..." گرفته می شد، چنانکه در آن دوره با صدور فرمانهای هشتگانه این تصامیم اعلام و در اجرای آن تلاش بعمل آمد. اما بعد از سقوط امین و رویکار شدن ببرک کارمل زیر نفوذ مستقیم قوای نظامی شوروی تدویر بعضی محافل و تجمعات که از نظر شکلی ماهیت لویه جرگه را دارا بودند، زیر نامهای دیگر از جمله "جبهه ملی پدر وطن"، "جرگه بزرگ اقوام" و غیره عنوان شدند. در دوره داکتر نجیب با درک لزوم برگشت تاکتیکی به عقب و آوردن بعضی تغییرات بر طبق دستورهای مسکو، بار دیگر همچو مجالس زیر نام لویه جرگه دائر گردیدند که شرح مزید هریک آن، البته تا جائیکه مآخذ در دسترس نویسنده قرار دارد، در این مبحث تقدیم میگردد:

مختصری درباره چگونگی کودتا 7 ثور 1357:

رویداد های سیاسی در آن مقطع زمان بطور محسوس بیانگر یک بازی مغلّق و نهایت خطیر بود که بین هردو جانب افغانستان و شوروی جریان داشت. آنچه ظاهراً در دو سال اول جمهوری گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هردو طرف نبود. جای شک نیست که محمد داؤد به همکاری تعدادی از گماشتگان گمنام افغانی شوروی نخست پایه های رژیم جدید را استحکام بخشید و اما به تدریج در صدد تقلیل نقش آنها برآمد و حتی در نظر داشت آنها را از صحنه کاملاً بیرون کند و قدرت را بدست خود و گروپ وفادار خود گیرد.

در حالیکه شوروی به این فکر بود که محمد داؤد را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی تا آماده شدن شرایط برای گماشتگان خود بر سر اقتدار نگهدارد و این دوره به نظر آنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که محمد داؤد برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع شود.

واضحاً که این دو خواست متضاد روزی در یک نقطه تصادم خواهد کرد و یک انفجار خونین را بار خواهد آورد، چنانکه در روز 7 ثور 1357 این حادثه بوقوع پیوست. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی محمد داؤد روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکار میساخت. ایجاد تشنج و تیره ساختن روابط سیاسی افغانستان با دو کشور همسایه ایران و پاکستان یکی از اهداف برجسته استراتژیک سیاست شوروی در افغانستان بود تا به وسیله آن افغانستان را نخست از نگاه اقتصادی و تدریجاً سیاسی و ایدئولوژیکی وابسته به اتحاد شوروی سازد. مسکو طی بیست سال گذشته اینکار را با موفقیت پیش برد و اما وقتی در اواخر سلطنت و صدارت شفیق روابط با دو همسایه رو به بهبود گذاشت و روسها خطر

بیرون شدن افغانستان را از حلقه نفوذ خود احساس کردند، فوری به دست اندرکاران افغانی خود، دستور دادند تا با حمایت از داؤد خان برای سرنگونی سلطنت دست بکار شوند. البته در این میان داکتر حسن شرق و گروپ چیگرای او شامل در "کمیته مرکزی" برای رسیدن به قدرت بر طبق مدل مصر در کودتای 26 سرطان 1352 نقش مرموز و مخفی را برای آینده بازی کردند که بعداً داکتر شرق همین گروپ را بنام "جمهوری خواهان" مسمی کرد و به دلیل اینکه محمد داؤد آنها را از مقام های فعال به غیر فعال تبدیل کرده بود، به گفته شرق آنها به دامن حزب دموکراتیک خلق پناه بردند و در کودتای 7 ثور شریک شدند (برای شرح مزید دیده شود - کاظم، سید عبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داؤد..."، جلد دوم، فصل هشتم، از صفحه 721 تا 744، همچنان شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت...، صفحه 195 - 196)

محمد داؤد با آنکه از پلان شوروی مبنی بر تطبیق شیوه کودتا در مصر یعنی تعویض ملک فاروق بوسیله جنرال نجیب و برکنار کردن نجیب بعد از یک سال و سپردن قدرت به یکی از حامیان متمایل به چپ مصر یعنی جمال عبدالناصر آگاهی داشت، ولی در آغاز کوشید تا به کمک نظامیان جوان که تعدادی از آنها متمایل به چپ بودند، کودتا را به ثمر رساند. او از همان اول در نظر داشت که به مجرد استحکام نسبی نظام جدید، نقش چیگرایان کودتایی را کمرنگ سازد و کمیته مرکزی را عملاً از قدرت کنار زند و با تصفیه عناصر چپ از کابینه پلان اصلی خود را که مبتنی به ایجاد یک نظام جمهوری بر پایه یک ایدئولوژی ملی بود، تحقق بخشد.

در همان روزهای اول کودتای 26 سرطان 1352 یک خبرنگار خارجی که از محمد داؤد پرسیده بود: آیا این تحول

بعنوان یک پیروزی برای مسکو تلقی نمیشود و آیا افغانستان اکنون به اقمار شوروی پیوسته است؟ او با آرامش و خونسردی به این سؤال چنین جواب گفت: «افغانستان به اقمار هیچ کشور نیپیوسته، بلکه قمریست که بر محور ناسیونالیزم خویش می چرخد.» (حفیظ الله خالد: "پاسخ مرحوم داؤد خان به یک خبر نگار خارجی"، منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ 15 نوامبر 2009)

این پاسخ در آن وقت دربی بی سی و اکثر رسانه های بین المللی انعکاس وسیع یافت و این خود نشانه ای از آن بود که محمد داؤد از همان بدو مرحله آرزومند ایجاد یک نظام با اندیشه ملی در کشور بود و صراحت در ابراز این نظر، نخستین تکان برای چیگرایان و حامیان بیرونی شان محسوب می شد که آنرا با سکوت تحمل کردند. این ابراز نظر محمد داؤد تنها حرف نبود که بزبان آورد، بلکه او عملاً در همان روزهای اول برای اراکین وزارت دفاع هدایاتی داده بود که در قبال آن میتوان به عمق نظر او در زمینه کاهش وابستگی کشور به شوروی بیشتر آشنا شد. دگر جنرال کبیر سراج می نویسد: وقتی لست بوریسیه های نظامی را برای رئیس دولت ارائه داشت، محمد داؤد: «این لست را به سه حصه تقسیم کرد و [گفت] 2/3 آنرا به مصر و هند و متباقی 1/3 را به شوروی بفرستید و در سالهای آینده کوشش شود که تعداد زیادتر صاحب منصبان به دو مملکت اول الذکر فرستاده شده و از سهمیه شوروی تاحد ممکن کاسته شود.» (شرح مزید دیده شود - کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویداد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، 1997، صفحه 83 تا 85)

به همین ترتیب بعداً وقتی محمد داؤد طی دو سال اول از استحکام نظام جمهوری مطمئن گردید، کوشید تا روابط خارجی خود را بر پایه تعادل بین شرق و غرب و فرا تر

از آن در بهبود مناسبات با ایران و پاکستان، میلان را بسوی غرب مخصوصاً امریکا و کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی قدم بقدم استوار سازد. تعقیب این "چرخش بزرگ" از تحمل سران شوروی فراتر رفت و تدریجاً بر روابط بین افغانستان و شوروی سایه افگند، تا حدی که رویداد سفر دوم محمد داؤد به مسکو و برخورد لفظی بین او و برژنف فضای بی اعتمادی را از عمق به سطح بالا آورد.

محمد داؤد از اول به این فکر بود که با تحکیم پایه های جمهوری، افغانستان را تدریجی از وابستگی و نفوذ یک جانبه شوروی از لحاظ اقتصادی و نظامی که بخصوص طی سالهای دهه دموکراسی بیش از پیش ریشه دوانیده بود، هرچه زودتر کاهش دهد. او نمیخواست روابط دوستانه را با شوروی قطع نماید، بلکه هدفش کشاندن سیاست خارجی کشور بسوی توازن با سایر کشورهای جهان بود و نیز میدانست که هر قدر به سیاست وابستگی با شوروی بیشتر ادامه داده شود، به همان اندازه بیشتر این وابستگی دامنگیر کشور خواهد شد و به همان اندازه گروه های طرفدار شوروی در داخل کشور بیشتر نفوذ کرده و تدریجاً قوام یافته و قدم بقدم در راه رسیدن بقدرت گام برداشته و روزی فرا خواهد رسید که دیگر مجال نجات کشور از قدرت آنها میسر نخواهد بود. لذا او تصمیم داشت با حفظ روابط دوستانه با شوروی، در عین زمان میلان خود را در جهت بهبود روابط با دو کشور همسایه ایران و پاکستان و همچنان با جهان غرب و امریکا و نیز با کشورهای اسلامی گسترش دهد. از طرف دیگر برای تطبیق اهداف پلان هفت ساله انکشافی دولت به مقدار بیشتر منابع مالی و تکنیکی ضرورت داشت که تکافوی این ضرورت به هیچ وجه از توان شوروی بر نمی آمد. این عامل دیگر بود که محمد داؤد را به جستجو و جلب امداد از کشورهای دیگر کشانید (صیقل، داکتر امین: "افغانستان

معاصر - تاریخ مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمدمنعیم مجددی، کالیفورنیا، 2014، صفحه 226)

مسلماناً مسکواين پيش آمدها را بارديگر تخطی از "دوکتورين برژنف" دانسته و مصمم به عين اقدام شد که در زمان شفيق متوسل به آن گردیده بود، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری توسط یک کودتای دیگر. برای این منظور ماموران سفارت شوروی در کابل در اواخر سال 1355 (1976) کوشیدند تا در قدم اول بين دوجناح رقيب پيرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. در نتیجه این تلاشهای پیگیر بتاريخ 12 سرطان 1356 سران هردو شاخه حزب پس از جر و بحث های زیاد زیر فشار سفارت شوروی و دیگر احزاب کمونیستی منطقه به وساطت اجمل ختک برای ایجاد وحدت حزب ظاهراً به تفاهم رسیدند.

عبدالقادریپلوت (رئیس ارکان قوای هوایی در زمان جمهوری و وزیر دفاع بعد از کودتای 7 ثور) که یکی از گماشتگان خاص شوروی و شخص فعال در کودتای ثور بود و اساساً کودتا را به ثمر رسانید، در کتاب خاطرات خود راجع به انگیزه و لزوم کودتا در ارتباط با سیاست خارجی محمد داؤد، اعتراف میکند و می نویسد: «داؤد خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داؤد خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داؤد خان را دعوت کرد. داؤد خان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داؤد خان انحراف کرده است و به اسلامیست ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (کتاب: "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر

درگفت و گو با دکتور پرویز آرزو" ، چاپ اول، 1392ش،
(صفحه 158)

دستگیر پنجشیری در کتاب "ظهور و زوال حزب ح.د.خ.ا" (جلد دوم - صفحه 51) پس از توافق دو جناح مبنی بر ایجاد وحدت، از قول نورمحمدتره کی می نویسد: «در حال حاضر ح.د.خ.ا مخالف رویا روئی و اعمال قهریه علیه دولت است، در سال آینده باید سکوت شکسته شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن تظاهرات مطرح گردد. شعار ح.د.خ.ا حداقل تا ماه اسد 1357 همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن بسود خلق خواهد بود»؛ مگر قتل مرموز میراکبر خیبر در شام 28 حمل 1357 به مثابه "یک تیر و دو فاخته" جریان را از ماه اسد به ماه ثور پیش انداخت.

اگرچه بعضیها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند و عده دیگر انگیزه قتل را انشعاب در داخل پرچم و مخالفت خیبر با بیرک کارمل و انمود کردند، ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال آن به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار مییابد.

روز تشییع جنازه خیبر (جمعه 29 حمل 1357) اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها در برابر حکومت قبلاً سابقه نداشت، چنانچه نورمحمد تره کی به مناسبت قتل خیبر اعلام کرد که: «باید از این مرگ و قربانی عظیم به نفع دموکراسی و آزادی استفاده صورت گیرد. حالا وقت آن رسیده است تا ح.د.خ.ا قصابان مستبد تاریخ را لجام

زند و با شکستن توطئه سکوت و اختناق، فریاد اعتراض توده های مردم را بلند و دشمن را به عقب نشینی آشکار وادار نماید. حزب ما باید برای امتحان جدید و قربانی های تازه آمادگی بگیرد». (پنجشیری، جلد دوم، صفحه 63)

اکنون با شرح فوق واضح میگردد که زمینه همچو «جرقه سیاسی» از دو سال قبل فراهم گردیده بود و محمد داؤد و سران شوروی آنرا یکی به روی دیگر نمی آوردند و اما در طی دل هردوجانب از رویداد ها ناراضی بودند. مسلم است که تشدید نگرانی ها یک روز باید علنی می شد.

مراسم خاکسپاری خیبر به گونه ای یک نمایش قدرت، موجب زندانی شدن یک عده سران خلق و پرچم (البته به استثنای حفیظ الله امین) گردید. دو روز بعد از آن یعنی صبح 7 ثور 1357 (27 اپریل 1978) قوتهای نظامی کودتاجیان به حرکت افتاد. حوالی ساعت ده قبل از ظهر با فیر اولین مرمی تانک در برابر وزارت دفاع در جوار قصر ریاست جمهوری در کابل کودتا آغاز شد. عملیات در حال پیشرفت بود، ولی تا ساعات بعد از ظهر هیچکس از عوام قاطعانه نمی دانست که کودتا از طرف کی و کدام گروه صورت گرفته است. هوا هنوز تاریک نشده بود که جهان امیدهای مردم سیاه گشت و دهن به دهن همه آگاه شدند که گروه اجیر خلق و پرچم، گماشتگان شوروی با افکار مارکسیست - لنینستی در راس این کودتای ننگین قرار دارند. دیری نگذشت که نامهای آشنا روی زبانها افتاد و ماتم عمیق در چهره همشهریان از عاقبت کار هویدا گشت و آرامش همه را برهم زد. بدون شک عده ای با یأس و پریشانی از شنیدن اخبار، از خود می پرسیدند که عاقبت مردم و کشور چطور خواهد شد و آیا می توان کشور را از این آتش نجات داد؟

از کودتای ثور تا تهاجم شوروی (دوره تره کی - امین):

یک روز بعد از موفقیت کودتای منحوس 7 ثور 1357، اعلام شد که نظامیان قدرت را به حزب دموکراتیک خلق و شورای انقلابی انتقال دادند و حکومت ائتلافی خلق و پرچم به زعامت نورمحمد تره کی (خلقی) و معاونیت ببرک کارمل (پرچمی) زمام امور را بدست گرفت. حفیظ الله امین - چهره دیگر خلقی که گفته میشود قیادت کودتا را بعهدہ داشت، به حیث معاون دوم و وزیر امور خارجه مقرر شد. کشورهای جهان نیز یکی پی دیگری رژیم را به رسمیت شناختند و گیر و گرفت مخالفان از همان روزاول آغاز گردید.

تره کی با صدور فرمان ها از شماره 1 تا 5 دیکتاتوری حزبی را درکشور اعلام نمود و از فرمان 6 تا 8 تغییرات به اصطلاح بنیادی درزمینه رفع دیون دهقانان از ملاکان، حقوق مساوی زنان و اصلاحات ارضی را به منصه اجرا گذاشت و نیز بیرق سرخ را جانشین بیرق سیاه سرخ و سبز ساخت. این اقدامات که با زور و فشار و توسط جوانان مغرور و کم دانش حزبی در اطراف و اکناف کشور مغایر به رسوم و عنعنات مردم به منصه اجراء گذاشته می شد، موجب انزجار مردم گردید و ماهیت الحادی رژیم را برای مردمانی عادی که تا آنوقت کمتر از آن آگاه بودند، آشکار کرد و توأم با آن سلسله مقاومت ها و قیام های مردمی نیز از گوشه و کنار کشور علیه رژیم آغازیافت. رژیم برای سرکوب مردم از شدت عمل بیش از حد کارگرفت، بزودی زندان ها از مخالفان پر شدند و دیری نگذشت که اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" مبدل شد و ریاست "اگسا" متکفل این وظیفه خونبار گردید.

بتاریخ 31 سنبله 1357 (22 سپتمبر 1978) تره کی شش تن سفرای پرچمی (سابق اعضای کابینه) را از سفارت های منسوبه برطرف کرد و تصفیه پرچمی ها را در رده های پایان و وسط ادامه داد. دوماه از کودتا نگذشته بود که

عناد خلق و پرچم باردیگر از زیر روپوش سربردر کرد و در قدم اول ببرک و پنج تن پرچمی عضو کابینه را بنام سفیر از کشور بیرون کردند و پس از آن سه عضو فعال رژیم (قادر، کشتمند و رفیع) را به اتهام کودتا علیه رژیم زندانی ساختند؛ گویا با اینکار میدان برای خلقی ها خالی شد و تره کی به حیث استاد بزرگ و امین شاگرد وفادارش قدرت را در دست گرفتند.

در همین حال تره کی بتاريخ 15 قوس آن سال (5 دسمبر) به مسکو سفر نمود و قرارداد دوستی و همکاری را با شوروی امضا کرد. در 14 فبروری 1979 ادولف دابس- سفیر امریکا در کابل به قتل رسید و این یک خطاری بود به حکومت امریکا مبنی بر این ادعا که گویا امریکا مخالفان رژیم را در پاکستان کمک میکند. بروز 24 حوت 1357 (16 مارچ 1979) قیام مشهور هرات به وقوع پیوست و پایه های رژیم را لرزان ساخت و زنگهای خطر سقوط رژیم را به صدا درآورد. (برای شرح مزید در باره قیام خونین هرات دیده شود - کاظم، داکتر سید عبدالله: "هرات از قیام حوت تا امروز"، کالیفورنیا، 2011، از فصل هفتم صفحه 143 تا فصل یازدهم صفحه 235)

همان بود که بتاريخ اول اپریل 1979 امین به حیث صدراعظم مقرر و به تشکیل کابینه مؤظف گردید تا با شدت عمل خطر را مرفوع سازد. اما حادثه خونبار "چنداوول" در 23 جوزا (13 جون) و متعاقبا حادثه بالاحصار در 13 اسد 1358 (5 اگست 1979) شهر کابل را تکان داد.

در این موقع شوروی تعداد بیش از 16000 تن به اصطلاح مشاور در افغانستان داشت که با وقوع این حوادث تعداد آنها به سرعت افزایش یافت و میدان هوایی بگرام زیر نظر این مشاورین قرار گرفت. در همین احوال تره کی به کیوبا سفر

کرد و در راه برگشت در مسکو توقف نمود. طی این توقف با سران شوروی از خطر سقوط رژیم صحبت خصوصی داشت و موافقه شد تا امین از کار معزول و بجایش ببرک گماشته شود. امین از جریان توسط داکتر شاه ولی (وزیر خارجه امین) خبر شد و تصمیم گرفت تا تره کی را قبل از اجرای پلانش از بین ببرد. در اثر یک بخورد در ارگ (آنوقت مسمی "به خانه خلق") با حضور سفیر شوروی امین موفق شد قدرت را بطور "یکه تاز" در دست گیرد و بروز 16 سپتمبر خبر مریضی تره کی و متعاقبا خبر مرگ او رسماً اعلام گردید. در عین زمان امین لست 12000 کشته را به دیوار وزارت داخله نصب کرد و مسئولیت آنرا بدوش تره کی انداخت، در حالیکه مسئولیت این قتل ها را هردو بدوش داشتند.

مدت زمامداری امین بیش از سه ماه و ده روز دوام نکرد، زیرا او با دوشکل عمده روبرو بود: یکی بی اعتبار شدن روزافزون رژیم و شهرت بد او به حیث یک شخص سفاک و همچنان شعار بی محتوای "مصنوعیت، قانونیت و عدالت" مثل گذشته در سمت معکوس آن اجراء گردید و مؤسسه استخباراتی "کام" مثل "اگسا" به مرکز دهشت و مرگ مشهور گشت؛ و دیگر خدشه دار شدن مناسبات او با شوروی در ازای نافرمانی و سرکشی از اراده آنها مبنی بر قتل تره کی. از همه مهمتر قیام هرات و قیام های بعدی خطر سقوط رژیم دست نشانده را با گذشت هر روز بیشتر و بیشتر قرین به واقعیت ساخته بود. لذا شوروی دست به اقدام نظامی در افغانستان زد و در قدم اول با اعزام قواء در میدان هوایی شیندند و بگرام، کنترل کامل آنجا را در دست گرفت. پس از آن بروز 12 دسمبر 1979 به انتقال قوای تهاجمی پرداخت و در ظرف سه روز توسط طیاره های غول پیکر بیش از چندین هزار عسکر مسلح را در کابل

پایده نمود. در نتیجه بتاريخ 6 جدی 1358 (27 دسمبر 1979) جنگ بین قوای اعزامی شوروی و قوای طرفدار امین در تپه تاج بیگ (در حاشیه قصر دار الامان) که جدیداً به محل کار و اقامت امین اختصاص یافته بود، در گرفت و امین توسط قوای مهاجم به قتل رسید و با این طریق افغانستان زیر اشغال مستقیم قوای سرخ درآمد.

مبحث اول

لویه جرگه و اقدامات مشابه در دوره کارمل

با ورود قوای سرخ به افغانستان ببرک کارمل - چهره شناخته شده ای پرچم و معتمد خاص برژنف با جمعی دیگر از اراکین پرچم از شوروی به کابل آمدند. برژنف برای نجات رژیم دست نشانده از خطر سقوط و تهاجم بر افغانستان بزرگترین اشتباه تاریخی را مرتکب شد. او فکر میکرد که در اثر تعویض یک گماشته بجای دیگر، میتواند رژیم دست نشانده را با اعزام قوای نظامی سرپا نگهدارد و زیر چتر این قوا کارمل خواهد توانست رژیم در حال سقوط را نجات دهد. برژنف عواقب این تهاجم را در افغانستان اندک ارزیابی کرده بود، درحالیکه با اینکار پس از چند سال جنگ های خونین و تحمل خسارات فراوان مادی و معنوی پایه های قدرت شوروی در جهان برای اولین بار لرزان شد و دیری نگذشت که شوروی باخشم مردم افغانستان و عکس العمل جدی جهان مواجه و عواقب آن برای آنکشور خیلی گران و حتی به قیمت وجود آن تمام شد. تهاجم شوروی به افغانستان بجای آنکه موجب نجات رژیم شود، برعکس

مقاومت مردمی را در برابر رژیم بیش از پیش تشدید کرد و ببرک کارمل و گروپ او نتوانستند با وجود استفاده از تکنیک های مختلف و حمایت نظامی و مالی شوروی وضع را بهبود بخشند.

اولین بیانیه ببرک کارمل و اعلام خط مشی رژیم:

یک روز پس از ورود قوای سرخ و کشته شدن امین هنگامیکه ببرک کارمل بتاريخ 7 جدی 1358 (27 سمبر 1979) در راس قدرت قرار گرفت، در اولین بیانیه خود که از جانب کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح دخ ا) و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان ایراد کرد، گفت: «پرنسپ های اساسی که نظام سیاسی افغانستان باید بر آنها متکی باشد و حکومت جمهوری دموکراتیک به اساس یک جبهه متحد ملی به رهبری طبقه کارگر و کافه زحمتکشان یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، آنرا تأمین و از آن دفاع خواهد کرد، از اینفرار اند: خود ارادیت ملی، استقلال ملی، تمامیت ارضی، دموکراسی حقیقی، ایجاد حکومت دموکراتیک و یک نظام اداری دموکراتیک، تقویه اساسات دموکراسی انقلابی، قانونیت در حیات جامعه و دولت و توسعه سازمانهای ملی.» او افزود: «در حالیکه تحت شرایط موجود و جاری وظیفه مستقیم ما نیست تا سوسیالیزم [نمونه شوروی] را در عمل پیاده سازیم، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان وظیفه تاریخی ملی خود میداند تا موفقیتهای انقلاب بزرگ ثور یعنی پایه های مترقی سیاسی و اجتماعی جمهوری دموکراتیک افغانستان را تحکیم بخشد و آنها را عریض تر سازد. حکومت باید انقلاب ملی، دموکراتیک، ضد فئودالی، ضد امپریالیستی و ضد کومپرادوری را به پیروزی نهائی برساند....»

کارمل سیاست خارجی رژیم را چنین توضیح کرد: «حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مشترکاً با قوای صلح دوست در یک جبهه عریض جهانی ضد جنگ و جنگ طلبان، استعمار کهنه و نو، امپریالیزم، صیهونیزم، فاشیزم و نژاد گرایی، اپارتاید و تبعیض نژادی مبارزه خواهد کرد و همبستگی بین المللی خود را با نظام جهانی سوسیالیزم جنبش های کارگران در سراسر جهان و آزادی طلبی ملی کشورهای آسیائی و افریقائی و امریکای لاتین تقویه خواهد کرد. ملت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان تحت رعایت کامل پیمان دوستی و همکاری مورخه 5 دسمبر 1978 با اتحاد شوروی، کشور بزرگ صلح که طبیعتاً صلح دائمی و امنیت را در منطقه تضمین میکند، دوستی برادرانه و خلل ناپذیر خود را با یک سویه عالیتر به شیوه نوین و در تمام ساحات تقویه میکند...»

همچنان او در یک قسمت دیگر بیانیه خود گفت: «اساس قدرت جمهوری دموکراتیک افغانستان (ج. د. ا.) از جانب ملت ساخته میشود و آن به ملت تعلق دارد. قدرت سیاسی آن از نمایندگان ملت در جرگه های منطوقی و ملی به اساس یک قانون اساسی قابل تطبیق بشری، دموکراتیک و مترقی که به زودی ممکنه طرح و تسوید خواهد شد، سرچشمه میگردد. نمایندگان ملت به اساس حق انتخابات عمومی از طریق رأی مردم مستقیم و سری انتخاب میشوند. جمهوری دموکراتیک افغانستان از نگاه سازمان به حیث یک جمهوریت متحده افغانستان، به اساس مساوات حقوق و الحاق آزاد و اختیاری تمام اقوام برادر و ملیت های که دریگانه وطن مادری و مشترک شان افغانستان زندگی دارند، تأسیس میشود. با تصمیم و اراده راسخ و واضح اعلام میگردد که هدف نهائی ما امحای هر نوع استثمار فرد از فرد، درهم شکستن بی امان مقاومت مرتجعین، ستمگران

و استنثار گران و ایجاد یک جامعه نوین و مترقی در افغانستان است.» (متن مکمل این بیانیه کارمل بتاریخ اول جنوری 1980 در روزنامه کابل تایمز به نشر رسیده است، دیده شود: کتاب "کودتای کمونیستی ثور- آیا افغانستان یک جمهوریت شوروی خواهد شد؟"، تألیف K.H. Rudersdorf مترجم از آلمانی به دری: جنرال میرمحمد آصف انصاری، چاپ کالیفورنیا، 2012، صفحه 162 - 165)

ببرک کارمل با بیانیه فوق نکات مهم ذیل را به حیث مشی اساسی آن رژیم تصریح کرد که عبارت بودند از:

- 1 - همبستگی بین المللی خود را با نظام جهانی سوسیالیزم جنبش های کارگران در سراسر جهان وضاحت داد؛
- 2 - بر تقویه دوستی برادرانه و خلل ناپذیر با اتحاد شوروی کشور بزرگ صلح تأکید ورزید؛
- 3 - جمهوری دموکراتیک افغانستان از نگاه سازمان به حیث یک جمهوریت متحده افغانستان [؟؟]، به اساس مساوات حقوق و الحاق آزاد و اختیاری [؟] تمام اقوام برادر و ملیت های [؟] که دریگانه وطن مادری و مشترک شان افغانستان زندگی دارند، تأسیس میشود؛
- 4 - هدف نهائی امحای هر نوع استنثار فرد از فرد، درهم شکستن بی امان مقاومت مرتجعین، ستمگران و استنثار گران و ایجاد یک جامعه نوین و مترقی در افغانستان است.

کارمل در نخستین بیانیه خود که اساساً از تاشکند پخش شد، اعلام کرد که بزودی زندانیان سیاسی را رها خواهد کرد. همان بود که سه هفته بعد به تعداد چند هزار زندانی از محبس مخوف پلچرخی و دیگر زندانها رها شدند. فکر می شد که این اقدام موجب خوشی و رضایت خاطر مردم خواهد شد، اما برعکس ورود قوای مهاجم همه کشور را بیک زندان بدون دیوار تبدیل کرد و موج عمیق و گسترده ای نا

رضایتی را در برابر کارمل و رفقایش برانگیخت که به زودی منجر به تشدید قیام ها و مقاومت های جدی مردم در سرتاسر کشور گردید. به هر اندازه که قیام ها کسب شدت کرد، رژیم و قوای مهاجم نیز به شدت عملیات سرکوبگرانه خود افزودند. دیری نگذشت که باز زندان ها پر شدند و سلسله کشتارها مثل دوره تره کی و امین از سر گرفته شد و آتش جنگ در همه جا بیشتر شعله ور گردید.

اصول اساسی مؤقت جمهوری دموکراتیک افغانستان:

پس از تهاجم شوروی و رویکار آمدن ببرک کارمل به تاسی از خط مشی رژیم که فوقاً گزارش یافت، بتاريخ 26 حمل 1359 (14 اپریل 1980) قانون اساسی مؤقت زیرنام "اصول اساسی ج د ا" نافذ گردید و بوسیله آن خلای قانونی که از کودتای ثور تا آنوقت موجود بود، به نحوی پرشد. مسوده این قانون به هدایت حکومت از طرف یک کمیسیون مؤظف در وزارت عدلیه در 68 ماده تدوین گردید و پس از تأیید کمیته مرکزی حزب و شورای وزیران به ملاحظه هیئت رئیسه شورای انقلابی رسید و در نهایت بوسیله شورای انقلابی تصویب شد که به این ترتیب اصول اساسی مذکور یک مصوبه حزبی بود، نه ملی.

برطبق این اصول اساسی و بزعم سلطانعلی کشتمند: «افغانستان به حیث یک دولت مستقل [؟؟] و دموکراتیک از منافع کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و صاحبان ملکیتها و سرمایه های متوسط، نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه کشور، تمام ملیتها واقوام و تمام مسلمانان زحمتکش افغانستان نمایندگی میکرد. در اصول اساسی گفته میشد که قدرت نیروهای دموکراتیک و ملی بر جبهه وسیع ملی "پدروطن" متکی میباشد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان در آن نقش پیشاهنگ را ایفاء

خواهد کرد، چنانکه در بخشی از ماده سوم آن چنین آمده بود: "جبهه ملی پدر وطن مؤظف است تا در امر اتحاد تمام نیروهای خلق جهت فعالیت مشترک در تعمیم وظایف انکشاف ملی و دموکراتیک کشور، در تربیه مردم به روحیه وطنپرستانه و جلب وسیع اتباع در اداره امور دولت و جامعه مساعدت کند."؛ بنابراین در اصول اساسی به شورای انقلابی و حکومت وظیفه سپرده شده بود که اساسات حقوقی تشکیل چنین جبهه را طرح نمایند.»

کشتمند می افزاید که در اصول اساسی گفته شده است: «روند توسعه و تحکیم جبهه ملی پدر وطن و شرکت گسترده نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران انقلابی در اداره دولت متکی بر سهم و فعالیت وسیع سازمانهای سیاسی اجتماعی خواهد بود. برپایه آن بویژه دولت مؤظف بود تا از تشکیل و فعالیت گسترده اتحادیه های کارگری، سازمانهای زنان و جوانان و روشنفکران و سائر سازمان های اجتماعی و دموکراتیک حمایت نماید.» (برای شرح مزید، دیده شود: کشتمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویداد های تاریخی"، جلد دوم، چاپ دوم، 2003، صفحه 650 - 655)

پس از انقاد اصول اساسی د ج ا، رژیم به تشکیل سازمانهای "اجتماعی - توده ای" پرداخت و محافل رسمی را به مقصد بنیان گذاری "جبهه ملی پدر وطن" در قصر سلامخانه ارگ و قصر ستور دائر کرد که از جمله میتوان از سازمانهای مهم ذیل نام برد: کنفرانس زراعتی به مقصد تشکیل کوپراتیف های دهقانی؛ کنگره معلمان بخاطر تشکیل اتحادیه های معلمان کشور؛ کنگره کارمندان طبی جهت ایجاد اتحادیه داکتران طب؛ کنفرانس علماء و روحانیون کشور به خاطر تأسیس شورای عالی علماء و روحانیون؛ شورای اقتصادی به مقصد تشکل متشبیثین ملی؛ جلسه بزرگ روشنفکران شهر کابل برای تشکیل اتحادیه های مسلکی؛ کنگره مؤسس

اتحادیه ژورنالیستان؛ سازمان سرتاسری دموکراتیک زنان افغانستان؛ کنگره مؤسس اتحادیه هنرمندان؛ سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان؛ کنگره مؤسس اتحادیه نویسندگان؛ کنگره اول اتحادیه های صنفی افغانستان و چندین سازمان و اتحادیه دیگر که همه آنها در طول سال 1359 و سال بعد آن ایجاد گردیدند.

روسی شدن تمام دستگاه اداری دولت و نقش مشاوران روسی آنچنان در این دوره بالا گرفت که حتی اداره ارگ و حیات روزمره کارمل در دست روسها بود. آنها بخصوص تمام قدرت را در امور حزبی قوای مسلح، استخبارات و معارف کشور در اختیار داشتند. شعار "برادر بزرگ" به معیار وطندوستی مبدل شد. مؤسسه خاد (خدمات اطلاعات دولتی) زیر نظر داکتر نجیب از لحاظ سلاح، تجهیزات، پول و صلاحیت چنان پر قدرت شد که بیک حکومت در داخل حکومت تغییر شکل داد. کارمل به منظور شروع جلوه دادن رژیم، دست به تشکیل یک مجمع بنام "جبهه ملی پدر وطن" زد که تدویر آن از نظر شکلی شباهت بیک لویه جرگه داشت. شرح مختصر آن چنین است:

تدویر جرگه زیر نام "کنگره مؤسس جبهه ملی پدر وطن"

طوری که گفته شد، هدف از تشکیل سازمانها و اتحادیه های فوق قدمه های نخستین برای ایجاد "جبهه ملی پدر وطن" بود که کنگره مؤسس آن بتاريخ 25 سرطان 1360 (15 جولای 1981) در تالار قصر سلامخانه به اشتراک تقریباً 944 نفر- بزعم خودشان "نماینده های اقشار گوناگون اجتماعی کشور از بین مناطق و ملیت های مختلف کشور، هیئتهای رهبری سازمانهای اجتماعی و سیاسی و شخصیت های مستقل اجتماعی و سیاسی" دائر شد. در این کنگره که از لحاظ تعداد اشتراک کنندگان شباهت به لویه جرگه داشت،

مرامنامه جبهه ملی پدر وطن تصویب شد و نیز به تعداد بیش از 95 نفر از بین اعضای آن به حیث "کمیته ملی" آن جبهه انتخاب گردیدند. از بین اعضای کمیته ملی 23 تن به حیث اعضای هیئت اجراییه برگزیده شدند که شامل رئیس، معاونین و سکرتر جبهه بودند.

از جمله اعضای سرشناس حزبی اشخاص ذیل را میتوان در کمیته فوق الذکر نام برد: داکتر اسدالله حبیب، داکتر اناهیته راتب زاد، برهان غیاثی، داکتر خداداد بشرمل، سلیمان لایق، سیداکرام پیگیر، صالح محمد زیری، عبدالرحیم هاتف، عبدالغفار لکنوال، فرید احمد مزدک، فضل احمد طغیان، داکتر محراب الدین پکتیاوال، محمد حیدر مسعود، داکتر موسی آتش، نسیم جویا، نجم الدین کاویانی، نور اکبرپایش، نجیبه هوتکی، داکتر محبوبه هوتکی، زینب، سخی مرجان، خلیل الله کوهستانی و تعدادی دیگر از حزبی ها؛

در جمله شخصیت‌های سرشناس غیر حزبی: احمد علی کهزاد، زلیخا نورانی، داکتر سعید افغانی، صالحه فاروق اعتمادی، عبدالقیوم بیسد، عبدالکریم حقانی، لطیف ناظمی، عبدالله بختیانی، عبدالهادی داوی، علی محمد زهما، غوث الدین رسام، فتح محمد فرقه مشر، فیض الله ذکی، گل احمد فرید، استاد محمد حسین سرآهنگ، محمد دین ژواک، رفیق صادق، صدیق راهپو طرزی، محمد نعیم شایان، هاشم کاموال، میر محمد افضل میرگازرگاه، داکتر محمود حبیبی، سیدنادر شاه نادری کیانی، واصف باختری و تعدادی دیگر. (لست مکمل اعضای کمیته ملی، دیده شود: کثمتند، "یادداشتهای سیاسی... صفحه 673 - 677)

البته قابل ذکر است که از میان اعضای کمیته ملی، تعدادی هم با آنکه در جمله غیر حزبی ها ردیف گردیدند، اما در واقع

از علاقمندان حزب بودند و بعضی شان بعداً با رژیم همکار نزدیک شدند و عده ای دیگر بدون رغبت، روی ترس و اجبار تن به قبول عضویت در جرگه مؤسس و نیز در کمیته ملی جبهه دادند. علم فیض زاد در کتاب "جرگه های بزرگ ملی" اشخاص ذیل را نیز در زمره اعضای کمیته ملی جبهه پدروطن ذکر میکند: داکتر عایشه امیر [پرچمی]، پوهاند عبدالحی حبیبی، عبدالرؤف بینوا، غلام علی امید، داکتر عبدالواحد سرابی، میر محمد صدیق فرهنگ، داکتر مجاور احمد زیار [خلق]، داکتر نجیب الله [پرچمی]، نور احمد نور [پرچمی] و عده ای دیگر. (فیض زاد: "جرگه های بزرگ ملی..."، صفحه 364 - 365)

گفته میشد که جبهه ملی پدر وطن وظیفه داشت تا کلیه سازمانهای اجتماعی و سیاسی آنوقت را در یک سیستم مجتمع سازد که در آن تمام اقدار اجتماعی تحول طلب و نیروهای ملی و مذهبی وطن پرست و دموکراتیک با اشتراک کارگران و دهقانان به مثابه حامی رژیم عمل کند تا به آن ماهیت مردمی بخشد و به حیث تشکیل دهنده دولت، پایه های دموکراسی ملی نام نهاد را به نمایش بگذارد. اما با وجود همه تبلیغ و تلاش باز هم این جبهه نتوانست به هدف خود نایل آید و کشتمند دلایل ذیل را در عدم موفقیت آن چنین بیان میکند: «شرایط ناهنجار ادامه جنگ در کشور؛ تسلیح، تمویل، تشویق و تشجیع روز افزون نیروهای مسلح مخالف در خاک پاکستان و تشدید حملات آنها در داخل افغانستان؛ ادامه حضور نظامی اتحاد شوروی در کشور؛ عدم آمادگی نیروهای گوناگون و خیلی ها پراکنده سیاسی موجود برای همکاری؛ نبود احزاب سیاسی به مثابه نمایندگان واقعی طبقات و اقدار اجتماعی و ملیتهای گوناگون در کشور؛ فقدان اراده لازم سیاسی از بالا برای تقسیم قدرت و عدم

پذیرش کثرت گزائی سیاسی "پلورالیزم سیاسی"» (کشتمند: "یادداشت‌های سیاسی ...، صفحه 678)

ناگفته پیدا است که دلیل عمده ناکامی همچو تشکیلات نه تنها در این جبهه، بلکه در سائر سازماندهی های بعدی آنوقت از فقدان اعتماد و عدم همکاری مردم با رژیم منشاء میگرفت، آنهم از یکطرف به دلیل موجودیت قوای نظامی شوروی و وابستگی قاطعانه رژیم به آن کشور و از طرف دیگر مبنای ایدئولوژیک رژیم به اصول مارکسیزم - لنینیزم که در ضدیت با اصول دینی مردم افغانستان یعنی دین اسلام قرار داشت. داکتر حسن شوق در کتاب "کرباش پوشهای برهنه پا" شرحی مبسوطی توأم با انتقادات زیاد بر شخصیت های سرشناس و بخصوص بر علمای دینی دارد که در خدمت رژیم زیر فرمان شوروی در آمده بودند. انتقادهای او بسیار بجا و وارد است و به خواننده این انتباه را میدهد که گویا نظر یک تحلیلگر مخالف نظام را مطالعه میکند، و اما در عین زمان این سؤال را در ذهن خواننده ایجاد میکند که شخصی با همچو طرز دید، چگونه نخست برای شش سال به حیث سفیر کبیر در دهلی و بعداً به حیث صدراعظم در خدمت همان نظام گماشته شده بود. (شوق، داکتر حسن: "کرباش پوشها ..."، صفحه 202 - 205)

لویه جرگه 3 ثور 1364 ش (22 اپریل 1985م):

پس از تهاجم قوای نظامی شوروی به کشور و قرار گرفتن ببرک کارمل در راس قدرت، بر شدت قیامهای مردمی نه تنها علیه رژیم دست نشانده، بلکه در برابر قوای مهاجم هر روز بیش از پیش افزوده شد و فعالیت مجاهدین در جبهات مختلف کسب شدت کرد. برای سرکوب قیام و جهاد، قوای مهاجم نیز بیش از حد دامنه عملیات خود را از زمین و هوا گسترش دادند. قوای جهادی نیز تاحدی در حال پیشرفت بود که حتی

شهرکابل از گزند حملات راکتی شان در امان نماند، چنانکه در اثر اصابت یک راکت در ماه سنبله 1363 به مرکز فرهنگی شوروی درکنار جاده دارالامان - قریب چارراهی دهمزنگ چندین نفر کشته شدند. تلفات افغانی همچو رویدادها در رسانه ها پخش میگردید، اما از کشته شدگان روسها ذکری به میان نمی آمد.

شدت روزافزون مقاومت مردمی و عملیات نظامی مجاهدین که در نشرات خارجی پخش میگردید، حاکی از آن بود که مردم افغانستان از موجودیت قوای شوروی ناراض بوده و تا پای جان در برابر شان می جنگند. رژیم کابل البته به توصیه مقامات شوروی برای تغییر این ذهنیت تصمیم به تدویر یک لویه جرگه بزرگ گرفت تا بدانوسیله نشان دهد که مردم افغانستان از حضور شوروی در کشور شان استقبال میکنند و بردوستی با آن کشور تأکید می ورزند. در این لویه جرگه ضمناً کوشش بعمل آمد تا موقف ببرک کارمل را به حیث به اصطلاح "زعیم" رژیم بالا ببرند و عناصر حزبی رقیب او را مجبور قبول این موقف سازند.

لویه جرگه بتاريخ 3 ثور 1364 (22 اپریل 1985) برای دو روز در تالار پولیتخنیک در شهرکابل (به قول منابع رژیم) با اشتراک 1796 نفر نمایندگان مردم و شخصیت های سرشناس افغان دائر گردید. داکتر ارماکورا Dr. Armacora - نماینده کمیسیون حقوق بشر ملل متحد که در اثنای تدویر این لویه جرگه در کابل بود، در گزارش خود به دو نکته اشاره میکند: یکی اینکه به دلیل فقدان سلطه رژیم به اکثر مناطق افغانستان، وکلای حاضر در لویه جرگه از تمام ملت نمایندگی نمیکردند و دیگر اینکه تعداد واقعی اشتراک کنندگان آن جرگه به 472 نفر میرسید که 176 نفر اعضای انتخابی (معرفی شده از جانب حزب)، 247 نفر اعضای قبایل مختلف، 38 نفر اعضای قوای مسلح و 11 نفر علمای

دینی بودند. (برطبق گزارش کتاب "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، تألیف فیض زاد، صفحه 371)

گفته میشود که: گاه گاهی که نمایندگان لویه جرگه را بغرض دیدن بعضی جاها می بردند، به تعداد بیش از 150 عراده بس نوع 302 دارای پرده به روی کلکین ها در خدمت آنها قرار داشت و اما در این بس ها با کلکین های پرده کشیده، در هر بس که ظرفیت 60 الی 70 نفر را داشت، 8 یا 9 نفر می نشست و با این ترتیب تعداد بس ها و نفر در نظر مردم زیاد نشان داده میشد تا برای لویه جرگه از روی تعداد نفر اهمیت قایل شوند. (فیض زاد.... صفحه 373)

در اصول اساسی جمهوریت دموکراتیک افغانستان تصریح شده بود که: «انتخابات بطور آزاد، سری و مستقیم» صورت میگیرد، اما دلچسپ است تا به گوشه های واقعی انتخاب نمایندگان در این لویه جرگه به قول شاهدان عینی با ذکر یک مثال به اصطلاح عوام "مشت نمونه خروار" اشاره شود. علم فیض زاد در کتاب "جرگه های بزرگ ملی" می نویسد: «در بهارک بدخشان چند دقیقه قبل یک هلیکوپتر در نزدیکی مکتب آنجا بزمین نشست و چند نفر از سرنشین آن راساً به مکتب رفته یک چپراسی (ملازم مکتب) را که شاید قبلاً از طرف کدام عضو جبهه پدروطن یا خاد در غیابش به وکالت نامزد شده بود، صدا کردند. او پیش آمد و بجانب هلیکوپتر رهنمائی شد. بیچاره چپراسی که از هیچ چیز اطلاع ندارد، فکر میکند که او را به محبس انتقال میدهند یا میکشند، شروع به داد و فریاد میکند: "از برای خدا گناه ندارم، خدا خانه شیطان را خراب کند، بچه هایم صغیر و یتیم میشوند، بیگناه هستم، چه کرده ام..!"؛ هرچه برایش گفته میشود: "خیریت است، اینکار برایت فایده دارد، تو نمی فهمی، به لویه جرگه فرستاده میشوی، در فیض آباد همه چیز را می فهمی، ترا عزت میدهند!" ولی بیچاره باور نمیکند و همچنان

داد و فریاد میزند. یکی از آن اشخاص با تأکید و اصرار زیاد او را به هلیکوپتر رهنمائی میکند. از روی تصادف یکی از مشاوری روسی که او هم بغرض رفتن به فیض آباد در همان هلیکوپتر بود و یا آنجا وظیفه دیگر داشته، از مامور پولیس مؤظف به اشاره به چپراسی میپرسد که او را چه شده؟ افسر پولیس میگوید: "او را میخواهند بحیث وکیل در لویه جرگه کابل ببرند، نمی فهمد گمان میکند او را به محبس می برند."؛ چون هرکسی را که در هلیکوپتر، جیب یا تانک و یا دیگر وسایط نقلیه حکومتی برده اند، دیگر اثری از او معلوم نشده است. این چپراسی بیچاره فکر میکند که بهمان سرنوشت مواجه خواهد گردید، زیرا قتل عام منصور هاشمی که خود یک بدخشی است، در بدخشان زیاد شهرت دارد. ملازم مکتب وقتیکه نزد والی برده میشود، با برخورد مشفقانه والی روبرو میشود و چیزی برایش سفر خرچ هم میدهند. اگر چه او از زنده ماندن خود و یتیم نشدن اطفالش مطمئن میشود، ولی باز هم همین قدر به والی میگوید: "صاحب مه بیچاره ناخوان را به جرگه چه بود!"؛ خلاصه او با دیگران که قبلاً آماده شده بودند، به ذریعه طیاره بکابل اعزام میشوند، وثیقه ای که قبلاً آماده شده بود، به مرجع آن یعنی کمسیون مؤظف اعتبار نامه های جرگه تسلیم داده میشود که خود وکیل آنرا به چشم خود نمی بیند. «(فیض زاد، محمد علم: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان" ... صفحه 368)

پس از ذکر مثال فوق بیمورد نخواهد بود تا به گوشه ای دیگر این "نمایشنامه" توجه کرد، طوریکه علم فیض زاد نحوه رأی گیری و تصویب یک موضوع را به این عبارات شرح میدهد: «اگر کدام قطعنامه ای صادر شود، تعامل در مجالس کمونیستها چنین است: رئیس مجلس صدا میکند که یک کمسیون برای تهیه مسوده قطعنامه تعیین شده است که عبارت اند از..... [ذکر نام های اشخاص]، اکنون رأی گیری

میشود، کسانی که به اعضای کمیسیون موافق اند، لطفاً دست بالا کنند، همه دست بالا میکنند، مخالف؟ کسی نیست، مستتکف؟ کسی نیست؛ بعد صدا میکند: کمیسیون به اتفاق آراء تعیین و تصویب شد. اعضای کمیسیون بعد چند دقیقه از تالار ناپدید میشوند، گویا برای تسوید قطعنامه میروند. بار دیگر در فاصله ده دقیقه یا کمتر به مجلس حاضر میشوند. در این وقت رئیس جرگه اعلان میکند که قطعنامه آماده است، در حالیکه قطعنامه مذکور چندین روز قبل آماده شده بود. قطعنامه قرائت میشود، باز به همان تعامل رأی گیری میشود که رئیس صدا میکند: هر کس به قطعنامه موافق است، دست بالا کند، در حالیکه رئیس دست خود را قبلاً بالا کرده است، همه دست ها را بالا میکنند، مخالف؟ کسی نیست، مستتکف؟ کسی نیست. صدا میکند: قطعنامه به اتفاق آراء تصویب شد. بعد این قطعنامه در رادیو، تلویزیون و جراید مسلسل نشر میگردد.» (مأخذ فوق الذکر... صفحه 369 - 370)

جرگه نام نهاد "اقوام و قبایل سرحدی" :

این جرگه فقط چهار ماه بعد از لویه جرگه قبلی به هدف جلب همکاری بعضی از سران اقوام و قبایل سرحدی باز هم در تالار پولیتخنیک بناریخ 25 سنبله 1364 (15 سپتمبر 1985) دائر گردید تا با ذرایع مختلف آنها را تشویق نماید که نگذارند قوای مخالف رژیم از مناطق شان عبور و به داخل افغانستان عملیات نظامی را علیه رژیم براه اندازند. جنرال نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" در زمینه چنین می نویسد: «در سال 1985 جرگه اقوام و قبایل که در حدود سه هزار نفر از بزرگان، متنفذین، صاحب رسوخ ها این طرف و آنطرف سرحد دعوت شده بودند، دائر گردید. آنها به سخنرانی های ببرک کارمل که در مورد تحکیم سرحدات دولتی با حمایت و پشتیبانی اقوام و قبایل کشور جنبه عمل پیدا کرده میتوانست و بسیج همگانی آنها را در مورد بستن

مناطق تحت نفوذ شان بر روی عناصر ضد انقلاب دربرمیگرفت، گوش میدادند و خود نیز صحبت میکردند. رئیس این جلسه چمکنی [حاجی محمد چمکنی از ولایت پکتیا] بود و در همین جلسه بود که پسر ولی خان کوکی خیل با بیشتر از پنجمصد نفر افراد خویش از آنطرف سرحد به افغانستان آمده بود و وقتی داخل تالار پولیتخنیک کابل شد، از برابر ببرک کارمل برسم احترام رژه رفتند. در همین جلسه اعمال جنگ افروزانه مخالفین محکوم گردید، به پاکستان اخطار داده شد تا جلو مداخلات خود را بگیرد و به ملل متحد اعتراضه یی مبنی بر دخالت خارجی ها بصورت یک قطعنامه ترتیب گردید. در همین جرگه شاملین آن اعلام نمودند که سرحدات و مناطق بود و باش خود را به روی مخالفین می بندند.» (عظیمی، جنرال محمد نبی: «اردو سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»، پشاور، چاپ دوم، 1377، صفحه 308)

داکتر حسن شرق در این ارتباط می نویسد: «در این جرگه پر طنطنه سفرای مقیم کابل و تعدادی از خارجیها و ژورنالیستان کشورهای خارجی نیز اشتراک کرده بودند. تدویر جلسات با نشریات وسیعی در تلویزیون و رادیو، روزنامه ها و مجلات و نصب شعارهای گوناگون به تمام نقاط شهر بگوش و چشم باشندگان کابل و جهانیان پخش میگردد. تلویزیون مسکو پروگرام خاص برای نشر این هنگامه در سراسر دنیا ترتیب داده بود. اعضای جرگه که قبلاً بدقت تنظیم و دعوت شده بودند، درختم جلسه اعلامیه ای نشر و در آن اعمال مجاهدین را تحت نام "اشرار" تقبیح و قانونی بودن حکومت ببرک کارمل و هجوم عساکر شوروی را تحت عنوان کمک های برادرانه و دوستانه ستایش و تائید کردند.» داکتر شرق در ادامه می افزاید: «توسط این نمایشنامه که به قیمت گزاف ترتیب شده بود،

بزعم خودشان به جهانیان نشان دادند که: لویه جرگه عنعنوی افغانستان، پیروی از نظام کمونیستی و موجودیت عساکر شوروی را پذیرفتند و جهاد مجاهدین را تحت نام "عصیانگر" محکوم نمودند و ضمناً اعضای جرگه به حکومت تعهد سپردند که سرحدات میان افغانستان و پاکستان و ایران و افغانستان را بروی مجاهدین می بندند.» (حسن شرق: "کرباس پوشهای برهنه پا" ... صفحه 208)

علم فیض زاد که خود شاهد این همه رویدادها در کابل بود، در کتاب "جرگه های بزرگ ملی..." درباره اشتراک کننده گان این جرگه می نویسد: «بالاخره معلوم شد که بجز عطاء الله پسر عبدالولی خان کوکی خیل و چند نفر همراهان او و قاچاقبرانی که از عملیات قوای امنیتی پاکستان فرار کرده بودند، دیگران اکثراً اعضای جبهه پدر وطن از داخل افغانستان از بغلان، پلخمیری، مزارشریف، پکتیا، ننگرهار، چهاردهی کابل، هرات، اورزگان و غیره مناطق بودند که به همان تعامل قبلی از طرف شعبات خاد معرفی و پولهای فراوان برای شان داده شد، در جرگه اشتراک کردند.»

فیض زاد می افزاید: «جرگه افتتاح شد، پسر ولی خان کوکی خیل بعد از جریان مجلس ناوقت تر مستقیماً وارد تالار شد. برخلاف تمام مقررات و تدابیر امنیتی با چند نفر همراهان مسلح خود وارد اطاق مجلس گردید. ببرک کارمل او را در بغل گرفت و به گرمی پذیرائی کرد. عطاء الله گفت: "ما وقتی می آمدیم، سرراه ما را گرفته بودند"، این گفته او شاید اشاره به برخورد قوای امنیتی پاکستان با قاچاقبران بوده باشد. طوریکه بعداً روزنامه انگلیسی زبان "مسلم" (3 فبروری 1986 نوشت که: "ولی خان کوکی خیل با دستگاه جاسوسی خاد افغانستان رابطه دارد". دیری نگذشت که عبدالولی خان کوکی خیل با ندامت از اعمال گذشته اش خود را به حکومت

پاکستان تسلیم و یک بار دیگر وفاداری جدی خود را بدولت پاکستان ابراز کرد و گویا به ریش ببرک و رژیم او خندید.»
(فیض زاد....صفحه 382)

مبحث دوم

داکتر نجیب و تدویر چند لویه جرگه

چرا شوروی داکتر نجیب را به قدرت رسانید؟

درباره اینکه نجیب چگونه به قدرت رسید و قدم بقدم از ریاست خاد تا ریاست جمهوری کشور ارتقا داده شد، در این قسمت به چند نکته عمده اشاره میشود تا از یکطرف هدف شوروی در تغییر مقام رهبری رژیم از کارمل به نجیب روشن شود و از طرف دیگر دست دراز و مستقیم آنها در گماشتن پیروان شان وضاحت مزید یابد. همچنان اینکه چگونه او امر صادره مقامات عالی شوروی را گماشتگان شان در افغانستان مطیعانه به منصفه اجراء میگذاشتند و آنرا در قالب پلینومها، لویه جرگه ها، انتخابات و غیره جلوه گر می ساختند، موضوع دیگریست که باز هم در اینجا به اختصار بیان میشود. امروز بعضی ها میکوشند تا از نجیب یک شخصیت ملی بتراشند و از سخنانی های آتشین او یاد میکنند تا برای او در تاریخ جایگاه یک قهرمان را خالی سازند، ولی این تلاش ها مثل خاک خشک است که به دیوار نمی چسبید. اگرچه ذکر بعضی مطالب در این ارتباط از اصل موضوع یعنی مبحث لویه جرگه ها کمی دورتر میرود، اما به منظور روشن شدن حقایق تاریخی بیان آن لازمی پنداشته میشود:

وقتی "گرباچف" به حیث پیرو خط "اندروپوف" در 1985 رویکار آمد، با آنکه جنگ هنوز هم در افغانستان به شدت ادامه داشت، ولی اوضاع سیاسی روبه تغییر گذاشت، زیرا شوروی دیگر توان پیش بردن جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی با امریکا را دارا نبود و بحران عمیق اقتصادی آن کشور را به خطر سقوط تهدید میکرد. تنها مصارف جنگ در افغانستان بیش از یک میلیارد دالر در سال بالغ می شد و نیز تلفات روزافزون قوای شوروی در جنگهای افغانستان، موجب تحریک مردم آن کشور علیه حکومت شان گردیده بود. گرباچف برای نجات کشورش از این بحران خطیر راهی نداشت جز کنار آمدن با امریکا و ختم جنگ سرد، مگر مانع عمده در این راه موضوع افغانستان بود. تطبیق سیاست بازسازی (پروستاریکا) و روش آشکار ساختن حقایق (گلاسنوست) ایجاب میکرد تا در قدم اول شوروی قوای خود را از افغانستان بیرون کند، ولی آنها ترس داشتند از اینکه مبادا بعد از خروج شان یک رژیم ضد شوروی متشکل از اسلام گراهای افراطی در افغانستان حاکم شود و در اثر آن جهاد به جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی سرایت کند.

روی این دلیل گرباچف در نوامبر 1985 کارمل را با هیئت معیّتی او که نجیب رئیس خاد و عضو بیروی سیاسی برای اولین بار جزو همچهیئت بلند پایه بود، به مسکو فراخواند و با او مشکلات کشورش را مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان مطرح کرد که کارمل با آن چندان توافق نشان نداد. گرباچف در این رابطه به راه دراز مفاهمه که از طریق ملل متحد در "ژینوا" از ماه جون 1982 آغاز شده و نتیجه نداده بود، چشم امید داشت تا از آن طریق به نحوی آبرومندانه پای کشورش را از این گرداب مهیب و خونبار بیرون کشد. اما امریکائی ها در آن وقت میخواستند تا انتقام جنگ ویتنام

را از شوروی در افغانستان بگیرند و بناءً طرفدار خاموش کردن این شعله به زودی نبودند. (دیده شود: هریسن، سیلیگ - کوردوویز، دیاگو: "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، مترجم: عبدالجبار ثابت، چاپ دوم، پشاور 1377، صفحه 148-186)

گرباچف افغانستان را یک "زخم خونبار" برای شوروی خواند و زعامت آن کشور بعد از هفت سال جنگ و کشتار بیرحمانه، معترف به این حقیقت شد که افغانستان را نمیتوان با فشار نظامی تسخیر کرد و زیر سلطه خویش قرار داد. گورباچف با طرح پالیسی جدید، خواست تا سلطه و نفوذ شوروی را در افغانستان به شکل دیگر ادامه دهد که این پالیسی بطور کل شامل نکات ذیل بود:

- 1 - خروج رسمی قوای شوروی از افغانستان تا فشار بین المللی بر شوروی تقلیل یابد و راه تفاهم با امریکا و غرب بازگردد،
- 2 - انتقال جنگ از دوش قوای شوروی بدوش مردم افغانستان یعنی جنگ افغان با افغان،
- 3- نفوذ بین اقوام تحت نام ملیت ها و تشکیل قطعات نظامی قومی بنام ملیشه در خدمت رژیم و بر علیه مخالفان،
- 4 - تعویض جنگ حزبی به جنگ قومی از طریق دامن زدن به اختلافات قومی، زبانی و مذهبی یعنی پیش گرفتن روش "تفرقه بینداز و حکومت کن"،
- 5- تربیه کدر حزبی از طریق اعزام تعداد بیشتر اطفال و نوجوانان افغان به منظور مغزشوئی و تربیه نظامی و سیاسی بر طبق ارزشها و اصول حزبی شوروی،
- 6 - نفوذ در تنظیم های جهادی و اغوای آنها به منظور تضعیف جبهه مقاومت و بی اعتبار ساختن جهاد،
- 7- پیش کشیدن سیاست توطئه، خدعه و تقنین و جلوه گرساختن اراکین حزبی در لباس اسلام،

- 8- ارائه پیشنهاد های فریبنده و ظاهری به منظور جلب و جذب قوه های جهادی و فراهم آوری زمینه های همکاری و ائتلاف با آنها،
- 9- پیشنهاد تشکیل یک حکومت ائتلافی با عده ای از مخالفان بنام حکومت "وحدت ملی" که در مرکز آن باز هم گماشتگان شوروی قرار داشته باشند،
- 10- هرگاه این اقدامات نتیجه مطلوب بار نیاورند، آن وقت افغانستان مثل ویتنام و کوریا به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردد که در شمال گماشتگان شوروی و در جنوب مخالفان حکومت کنند.
- گر بچاف به منظور عملی کردن پالیسی فوق، قیل از آنکه خروج قوای شوروی را از افغانستان رسماً مطرح سازد، اقدامات مقدماتی ذیل را رویدست گرفت:
- وارد کردن تغییر ظاهری در اداره رژیم کابل و نصب نجیب بجای کارمل؛
- اتخاذ روش مسالمت آمیز با امریکا و ایجاد فضای تفاهم جهت امضای موافقتنامه "ژینوا" و به تاسی از آن خروج بی درد سر قوای شوروی از افغانستان؛
- ارسال مقادیر بزرگ اسلحه و مهمات حربی مدرن به رژیم کابل تا آتش "جنگ افغان با افغان" را در افغانستان مشتعل نگهدارد؛
- اعزام یک تعداد عساکر از جمهوریتهای آسیای میانه به لباس ملکی بنام تبعه افغان در داخل کشور؛
- توظیف تعداد زیاد نظامی ها بنام "مشاورین ملکی" تا رژیم کابل را از خطر سقوط آنی نجات دهند؛
- فراهم آوری کمک های مالی و جنسی برای ثبات و استقرار رژیم از جمله تیل، مواد خوراکی و لوازم لوژستیکی؛
- اكمال کمربند دفاعی کابل و ماین گذاری ساحات ستراتیژیک.

گر با چف بعد از آنکه نجیب را در ماه می 1986 بجای کارمل گماشت، کارمل را به بهانهٔ مریضی به مسکو فراخواند و در آنجا زیر نظارت گرفت. او به مقصد ابلاغ پالیسی جدید، نجیب را در اواسط ماه دسمبر آن سال به مسکو دعوت کرد و او را از تصمیم خود مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان آگاه ساخت و برایش توصیه کرد تا ملایمت و سازش را با مخالفان زیر نام "آشتی ملی" درپیش گیرد و آمادگی رژیم را برای قبول بعضی تغییرات اعلام دارد. نجیب با شنیدن این تصمیم بقای رژیم کابل را در آینده ای نه چندان دور، در خطر دید. هنگامیکه او در لویه جرگه مورخ 3 جنوری 1987 به حیث رئیس جمهور انتخاب شد، برای حفظ ما تقدم آخرین دستور العمل مسکو را به حیث اولین اقدام عملی کرد به این معنی که: طرح افغانستان شمالی و جنوبی را با دستیاری سلطانعلی کشتند (صدراعظم) به منصفه اجرا گذاشت و 9 ولایت (میمنه، شبرغان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان) را بنام حکومت شمال با تشکیل صدارت در مزار شریف به گفته حسن شرق (در کتاب: کرباس پوش های برهنه پا): «از پیکر حکومت واحد و مرکزی افغانستان در کابل جدا نمود و آقای نجیب الله مسیر عضو کمیته ج د خ را در حوت 1366 (مارچ 1988) به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با 16 نفر معاونین وزارت های کابینه او مقرر و آنها در مزار شریف بکاراغاز کردند». این اقدام از یک طرف با عکس العمل جدی مردم در شمال مواجه شد و از طرف دیگر مسکو آنرا یک اقدام پیش از وقت و نشانهٔ ضعف رژیم دانسته و خواهان تغییر فوری آن گردید. لذا رژیم به زودی از این اقدام منصرف شد و اعضای کابینهٔ شمال را به کابل فراخواند. حامیان نجیب این ادعای داکتر شرق را بی اساس و عاری از حقیقت میدانند. (والله اعلم)

بعد از آن نجیب بر طبق دستور مسکو پیشنهاد تشکیل یک حکومت بنام "وحدت ملی" را به مخالفان یعنی تنظیم های جهادی ارائه کرد که از طرف آنها رد شد. اما کوردوویز- نماینده سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان به تلاش خود در این راه ادامه داد. در ماه جنوری 1988 "شوردنازی"- وزیر خارجه شوروی طی سفر خود به کابل برای اولین بار از خروج قوای کشورش از افغانستان یاد نمود و متعاقباً گریباچف تاریخ آغاز آنرا در صورت امضای توافقات "ژنیوا" به 15 می همان سال پیشبینی کرد.

در همین وقت تنظیم های جهادی در پشاور تشکیل "حکومت مؤقت" را اعلام داشتند. همان بود که بعد از انتظار طولانی این توافقنامه در 25 حمل 1367 (14 اپریل 1988) از طرف رژیم کابل و پاکستان بدون اشتراک نمایندگان مجاهدین با ضمانت شوروی و امریکا در ژنیوا - سویس به امضا رسید که بر طبق آن بتاريخ 25 جوزای 1367 (15 می 1988) شوروی به خروج عساکر خود از افغانستان بعد از 9 سال پرماجرا مبادرت ورزید و بتاريخ 26 دلو 1367 (15 فبروری 1989) با خروج آخرین عسکر آن کشور از خاک افغانستان دوره خونبار اشغال ظاهراً به پایان رسید.

با خروج عساکر شوروی، نفوذ آن کشور در افغانستان پایان نیافت، زیرا آنها مقادیر عظیم اسلحه و مهمات را در اختیار رژیم کابل قرار دادند و تعداد کثیر نظامیان شوروی بنام مشاورین باقی ماندند. با وجود آن هم قوای نظامی رژیم با خروج عساکر تاحدی معنویات جنگی خود را باخت و اما حمله ناکام مجاهدین بر جلال آباد که بسیار ناعاقبت اندیشانه از طرف پاکستان به توصیه امریکا بتاريخ 14 حوت 1367 (5 مارچ 1989) براه انداخته شد و به کمک همین مشاوران روسی ناکام گردید، روحیه نظامی رژیم کابل را مجدداً تقویه کرد. از آن به بعد نجیب باز هم به توصیه مسکو راه

مفاهمه را با مخالفان ادامه داد، نه تنها با تنظیم های جهادی، بلکه با یک تعداد شخصیت های سرشناس افغان در خارج و بخصوص با پادشاه سابق افغانستان نیز تماس برقرار کرد و خواهان تشکیل یک حکومت ائتلافی گردید که هیچگاه مورد قبول آنها واقع نشد.

نجیب به تاسی از پالیسی جدید مسکو نخست حسن شرق را به مقام صدارت گماشت، ولی بزودی گمان کرد که با اینکار احتمال جاگزینی او را بجای خودش افزوده است، لذا بعد از 8 ماه دوباره این مقام را به سلطانعلی کشتمند سپرد. در همین احوال حکومت مؤقت تحت ریاست صبغت الله مجددی و صدارت سیاف درپشاور تشکیل گردید و تنظیمهای جهادی بجای مساعی مشترک، به تلاش های منفردانه جهت رسیدن بقدرت پرداختند و هر یک با جناحهای مختلف حکومت کابل روابط خصوصی را برقرار نمودند.

عبدالوکیل - یکی از فعالان مشهور شاخه پرچم (وزیر مالیه و وزیر خارجه - دوست ببرک و مخالف نجیب) در فصل هفتم کتاب خود "از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان" راجع به سبکدوشی ببرک کارمل و نصب نجیب بجای او توسط مقامات شوروی اعترافاتی دارد که درخور دقت و تأمل است. او در یک قسمت می نویسد: «گارباچف بعد از ملاقات با نجیب الله و کسب اطمینان از مسئولین KGB، در مورد جانشین ساختن نجیب الله به جای ببرک کارمل تصمیم گرفت تا هر چه عاجلتر دست به کار شود. ابتداء گارباچف بنابر پیشنهاد گریچکوف KGB، به سر مشاوخاد کلیاگین، سفیر اتحاد شوروی تأیید و سرمشاور کمیته مرکزی ویکتور پتروویچ در کابل دستور داد تا نجیب الله را بعوض ببرک کارمل بقدرت برسانند. در گام اول آنها دست بکار شدند که ببرک را تشویق و اغفال نمایند تا بخاطر بهبود هر چه بیشتر تحرک در کار

ارگانهای قوای مسلح یکی از اعضای جوانتر و با انرژی تر نیروی سیاسی را به دارالانشای کمیته مرکزی بیاورد و آنها برای این پست نجیب الله را سفارش کردند و ببرک کارمل بدون آنکه بداند در عقب این پیشنهاد مسئولین اتحاد شوروی چه نهفته است، با آنها موافقت نشان داد، زیرا به آنها سخت باور داشت. بنابراین نجیب در اواخر سال 1985 در جلسه پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی بحیث منشی کمیته مرکزی در امور نظامی و عدل و دفاع برای رهبری وزارت‌های قوای مسلح توظیف گردید و غلام فاروق یعقوبی بجای او بحیث وزیر امنیت دولتی تعیین شد.» (عبدالوکیل: "از پادشاهی مطلقه الی سقوط ج.د.ا"، جلد اول، کابل، چاپ اول، 1395، صفحه 452)

عبدالوکیل می افزاید: «قبل از دائر شدن پلینوم هژدهم، ببرک کارمل در ماه اپریل 1986 به بهانه تداوی غرض ملاقات به مسکو فرا خوانده شد و در آنجا راجع به ضرورت کناره گیری اش از مقام رهبری حزب با وی مذاکره صورت گرفت... ببرک از دوستان اتحاد شوروی خود وقت خواست تا به کابل برود و با رفقای رهبری حزب مشورت‌های را در این مورد انجام دهد. اما رهبری شوروی به این پیشنهادات کارمل وقعی نگذاشتند و قبل از آنکه ببرک کارمل به کابل برسد، معاون KGB با عده‌یی از همکاران خود پیشتر از وی به کابل رسیده بودند و زمینه را برای سبکدوشی ببرک کارمل آماده نموده بودند. روزیکه کارمل از مسکو به کابل رسید، هواخواهان او که در حزب کم نبودند، از موصوف پذیرائی گرم به عمل آوردند و این یک مانوری بود تا به شورویها نشان دهند که دست به تغییرات پیش از وقت در رهبری حزب نزنند، ولی گارباچف تصمیم خود را گرفته بود.» (مأخذ فوق... صفحه 454)

عبدالوکیل در مورد چگونگی جانشینی نجیب بجای کارمل در پلینوم هژدهم حزب مورخ 15 ثور 1365 (4 می 1986) چنین می نویسد: «در بیرون ارگ طرفداران زیاد کارمل در روز آمدن موصوف از مسکو تجمع نموده بودند و دست به تظاهرات زدند و نیروهای امنیتی یک عده بی را برای مدت مؤقت دستگیر نمودند و با نشان دادن قوت و زور آنها را وادار به عقب نشینی از موضع شان نمودند. پلینوم در فضای متشنج، فشار و تهدید به کار خود آغاز نمود. جلسه را نوراحمد نور و صالح محمد زیری رهبری مینمودند. متن استعفی نامه ببرک کارمل قرائت شد. عبدالمجید سربلند و نظام الدین تهذیب در جلسه به پا خاستند و خواستار شدند که ببرک کارمل خود در جلسه باید حضور یابد و استعفی نامه خویش را خود تقدیم جلسه نماید و هم دلایل آنرا برای ما توضیح دهد. محمود بریالی و داکترانهیتا راتب زاد اعضای بیروی سیاسی در جلسه حاضر نشدند. وضع روحی و روانی اکثریت پرچمی ها بسیار خراب بود و رأی خود را بنابر ترس از نمایندگان ارگانهای شوروی تبارز داده نمی توانستند. بالاخره نجیب الله از جانب اشتراک کنندگان پلینوم هژدهم به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید.» (مأخذ فوق... صفحه 455 - 456)

[طرفدارن نجیب این گفته های عبدالوکیل را بی اساس میدانند- والله اعلم]

ببرک کارمل تا تاریخ 20 نوامبر 1986 در مقام ریاست شورای انقلابی قرار داشت، ولی موجودیت او در کابل در این مقام برای نجیب درد سر ساز بود. باز هم به قول عبدالوکیل: «سرانجام ببرک کارمل بطور اجبار علیرغم خواست خودش، بنابر تقاضای مکرر و پافشاری نجیب الله، رهبری اتحاد شوروی و شخص گارباچف موافقه نمودند که به مسکو فرستاده شود. حاجی محمد چمکنی یکی از شخصیت

های غیرحزبی [؟؟] بحیث کفیل رئیس شورای انقلابی از تاریخ 20 نوامبر 1986 تا تاریخ 30 سپتمبر 1987 در این مقام قرار گرفت. بعداً نجیب الله بحیث رئیس شورای انقلابی اعلام گردید و حاجی محمد چمکنی بحیث معاون شورای انقلابی برگزیده شد. سپس بزودی در لویه جرگه که بتاريخ 29 و 30 نوامبر 1987 دائر گردید، نجیب الله برای هفت سال بحیث رئیس جمهور افغانستان [؟؟] انتخاب شد.» (مأخذ فوق ... صفحه 466)

اعتقاد و باورمندی ایدئولوژیک و سیاسی نجیب را به سوسیالیسم و اتحاد شوروی میتوان از وراى بیانات او پس از اعلام مشی مصالحه ملی به وضاحت درک کرد که به مناسبت هفتاد دومین سالگرد انقلاب سوسیالیستی اکتوبر در کاخ کرملن در مسکو ایراد نمود. او در یک قسمت بیانیه خود گفت: «رفیق عزیز گارباچف! انقلابیون و لنینست های پرافتخار! در اکتوبر سال 1917 آفتاب زندگی جدید در سیاره ما درخشید که اشعه آن قلب میلونها انسان را گرمی بخشید و راه آنان را بسوی جامعه مبتنی بر برابری و برادری و عدالت روشن ساخت. هفتاد سالگی انقلاب اکتوبر کبیر جشنی است که سرحد و مرز نمی شناسد. انقلابیون و وطن پرستان افغانستان یکجا با تمام انسان های صادق جهان، قلوب خویشرا در برابر آن می گشایند... در وطن ما میگویند "دوست پدر، میراث فرزند است"، فرزندان جسور افغانستان که درفش انقلاب ملی و دموکراتیک ثور را در کشور برافراشته اند، به عنعنات پدران و نیاکان خویش پابند بوده و از قلبی به قلبی دوستی خلل ناپذیر مردمان ما را انتقال میدهند. این دوستی منبع فنا ناپذیر تفکر لنینی و غنی ترین تجربه هفتاد ساله مبارزه و کار مردم اتحاد شوروی را در برابر ما می گشاید. ما افتخار میکنیم که سیاست مصالحه ملی از نخستین فرمان لنین "درمورد صلح"

سرچشمه میگیرد و بر آموزش لنین درمورد سازشها بنا یافته است. ما ادعای این سیاست را نمیکنیم، ما صرف به تحقق کامل آن در عمل می پردازیم.»

نجیب در ادامه گفت: «برادران و خواهران عزیز! کمکهای شما بمعنی قهرمانی های جاودان سربازان انترناسیونالیست شما در سرزمین افغانستان میباشد. مردم ما برای قرنهای سپاسگذاری عمیق خود را در برابر سرباز اتحاد شوروی که هزاران کودک، زنان، پیرمردان را از مرگ خونین و خودکشور را از نابودی حتمی نجات داده اند، حفظ خواهند نمود... بگذار نام لنین در دل قرون جاودانه باشد. بگذار دوستی خلل ناپذیر مردمان افغانستان و اتحاد شوروی چون صخره محکم و استوار باشد. بگذار نام حزب لنینی حزب بلشویکها، حزب کمونیستها که تاریخ را به نفع انسان زحمتکش و بشریت تکان و تغییر داده است و در پیشاپیش آن قرار گرفته است، همیشه در دستان توانا و نیرومند باشد.» (مأخذ فوق، صفحه 460، متن مکمل بیانیه منتشره روزنامه انیس همان وقت)

اولین سفر رسمی نجیب و هیئت معیتی او به مسکو که بتاريخ 20 الی 23 قوس 1365 (10 الی 13 دسمبر 1986) صورت گرفت، گرباچف راجع به تصمیم کشورش مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان طی دو سال آینده اطلاع داد. او ضمناً با شرح پالیسی جدید شوروی که گفت حتی پس از خروج قواء بازهم افغانستان را تنها نمی گذارند، نکاتی را برای نجیب گوشزد نمود که باید در اجرای آن تلاش کند.

نجیب پس از برگشت از سفر خود از مسکو به تأسی از پالیسی جدید شوروی و هدایات گرباچف بتاريخ 14 جدی 1365 (3 جنوری 1987) سیاست به اصطلاح "مصالحه

ملی" را ضمن پیشنهاد تشکیل یک حکومت ائتلافی با مخالفین اعلام کرد. نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" در مورد مصالحه ملی می نویسد: «در پلینوم های کمیته مرکزی حزب که یکی بعد دیگر دائر میگردید، مخصوصاً در پلینوم نهم کمیته مرکزی حزب تصمیم داکترنجیب مبنی بر دعوت از تمام نیروهای درگیر جنگ و روشنفکرانی که در غرب زندگی میکردند، بخاطر اشتراک در ساختمان یک دولت [حکومت] ائتلافی با پایه های وسیع اجتماعی مورد تأیید تمام اعضای پلینوم قرار گرفت و آن به سیاست جاری حزب و دولت جمهوری افغانستان تبدیل گردید. کلمه مصالحه ملی که اساسات آن توسط کارمل در "تیزس ها ده گانه" از موضع قدرت مطرح شده بود، برای اولین بار از موضع ضعف و سازش که کارمل با آن مخالفت میکرد، توسط وی استعمال شد و پروگرام مصالحه ملی مقدمات سازش داکترنجیب را با رهبران مجاهدین تشکیل داد. این پروگرام در روز اول [سوم] جنوری سال 1987 اعلام شد که نکات اساسی آن قرار ذیل بود: - آتش بس یک جانبه شش ماهه؛ - تشکیل یک حکومت "وحدت ملی" که نمایندگان اپوزیسیون نیز در آن اشتراک داشته باشند؛ - بازگشت پنج میلیون مهاجر از پاکستان و ایران.»

نبی عظیمی در ادامه می افزاید: «برای تطبیق مصالحه ملی یک کمیسیون عالی مصالحه تأسیس شد که دارای شعبات متعدد در سرتا سر افغانستان بود. تبلیغات وسیع مطبوعات و رسانه های گروهی بکار افتاد. وزارت عودت کنندگان تأسیس شد. به کمیسیون های مصالحه وظیفه داده شد تا از طریق مذاکرات، فرستادن نامه ها، پیام ها با دوستان و خویشاوندان در حال جنگ و تبعید خویش پیام صلح حکومت به آنها رسانیده شود. نجیب الله آماده گردید تا با رهبران در حال جنگ با دولت [رژیم] خویش در یک کشور بیطرف

ملاقات نماید.» (عظیمی، نبی: "اردو و سیاست"، صفحه 331 - 332)

با وجود تلاش زیاد نجیب برای جلب تفاهم در قبال مصالحه ملی، نه تنها تنظیمهای هفتگانه جهادی اشتراک در همچو حکومت ائتلافی را رد کردند، بلکه این پیشنهاد از طرف یک تعداد شخصیت ها حزبی و دولتی بخصوص تعدادی از خلقی ها و نیز طرفداران ببرک کارمل در داخل رژیم نیز مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

لویه جرگه 1366 برای تصویب قانون اساسی:

نجیب خواست بر طبق هدایت مقامات شوروی اقدامات بعدی را از مجرای قانونی مشروعیت بخشد تا برای اطمینان خاطر تنظیمهای جهادی زمینه اعتماد را فراهم سازد و از طرف دیگر زبان انتقاد مخالفین حزبی را کوتاه سازد. همان بود که او موضوع تدوین قانون اساسی را مطرح ساخت و بتاريخ 26 فبروری 1986 بر اساس یک فرمان شورای انقلابی یک کمیسیون 75 عضوی را تعیین کرد تا مسوده قانون اساسی را تهیه و آنرا به لویه جرگه ارائه نماید. اعضای این کمیسیون متشکل بودند از: نمایندگان یگانه حزب برسر اقتدار (حزب دموکراتیک خلق) و تعدادی از وابستگان گروپ های اقتصادی و اجتماعی به شمول عده ای زیر نام علماء و روحانیون و نیز شخصیتهای محلی که همه به نحوی از انحاء تحت تأثیر حزب قرار داشتند. در ماه مارچ 1986 کمیسیون یک کمیته کاری را برگزید تا متن مقدماتی مسوده را ترتیب دهد که اینکار در ماه اپریل 1987 تکمیل گردید و متن مسوده بغرض نظر دهی عوام به نشر رسید.

همچنان نجیب از مجاهدین نیز تقاضا کرد تا در این کمیسیون شرکت کنند، اما آنها نپذیرفتند. در اینجا قابل ذکر است که

داکتر عزیزالله لودین - در آنوقت به حیث مشاور ارشد سیاسی حکومت ائتلافی مجاهدین درپشاور، وظیفه گرفت تا پیشنهاد مصالحه ملی نجیب را مورد بررسی قرار دهد و نظر خود را درزمینه ابراز دارد. او رساله در 42 صفحه نوشت و به تاریخ 22 فبروری 1987 به حکومت مجاهدین تقدیم نمود. به نظر او پیشنهاد "مصالحه ملی" در واقع یک ترفند سیاسی بیش نبود که از طرف رژیم کابل به هدایت مسکو و به هدف فریب مردم تهیه شده بود. داکتر لودین دلایلی را ارائه کرد که رژیم کابل آنچه میگوید، خود در آن عمل نمیکند. (یک کاپی این بررسی نزد من موجود است - کاظم).

بتاریخ 21 ثور 1357 (10 مارچ 1978) یعنی دو هفته بعد از کودتای ثور، نورمحمد تره کی برطبق فیصله شورای انقلابی با صدور فرمان شماره سوم قانون اساسی دوره شهید محمد داؤد، مصوبه لویه جرگه سال 1355 دولت جمهوری افغانستان را لغو کرد. اگرچه در ماه جدی سال 1359 هنگامیکه ببرک کارمل بقدرت رسید و شورای انقلابی اصول اساسی مؤقت ج.د.ا. را در 68 ماده تصویب کرد، اما افغانستان طی مدت ده سال فاقد قانون اساسی و فاقد پارلمان بود. در این مدت تمام قوانین از طریق مراجع حزبی بخصوص شورای انقلابی به تصویب میرسید و با امضای رئیس آن شورا که در راس رژیم قرار داشت، نافذ میگردید. این اولین بار بود که داکتر نجیب روی مجبوریت های ناشی از تغییرات در اتحاد شوروی و بنابر توصیه مقامات آن کشور بخصوص هدایات گرباچف، آوردن یک تحول جدی را در افغانستان حین خروج قوای شوروی از افغانستان و نیز بعد از خروج قواء لازم دید و خواست به تاسی از اجرای برنامه مصالحه ملی و جلب اعتماد مردم به رژیم، لویه جرگه را دائر کند. نجیب برای اینکار دستور داد تا مقدمات تدویر یک لویه جرگه فراهم شود. همان بود

که لویه جرگه با اشتراک 1500 نفر بتاريخ 8 و 9 قوس 1366 (29 و 30 نوامبر 1987) در شهر کابل دائر گردید و اولین قانون اساسی رژيم خلقی - پرچمی را تحت زعامت داکتر نجیب به تصویب رسانید.

نگاهی به نکات مهم قانون اساسی 1366 (1987):

قانون اساسی این دوره مشتمل بریک مقدمه، 13 فصل و جمعاً دارای 149 ماده بود. دریک قسمت مقدمه البته بعد از ذکر "بسم الله الرحمن الرحيم" آمده است: «تحولاتی که درسالهای اخیر رونما گردیده، شرایطی مساعدی را برای انکشاف واقعی کشور و رفاه مردم به بار آورده است. دراین مرحله حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حیث بنیان گذار و انسجام دهنده پالیسی مصالحه ملی فعالانه با دیگر نیروهای سیاسی، ملی و دموکراتیک میکوشد این پالیسی انسانی را به پیش ببرند..... ما نمایندگان مردم افغانستان در لویه جرگه با آگاهی از تحول تاریخی که در کشور و در جهان به وقوع پیوسته و با درنظرداشت اساسات دین مقدس اسلام، حفظ و تقویه میراث جنبش قانون اساسی در کشور، احترام به منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر، این قانون اساسی را بتاريخ نهم قوس 1366 در 13 فصل و 149 ماده به تصویب رسانیدیم.»؛ چنانکه مصوبه بعداز توشیح داکتر نجیب به حیث رئیس جمهور افغانستان نافذ اعلام شد.

ماده اول تا ماده 12 فصل اول این قانون اساسی زیر عنوان "اساسات نظام سیاسی" حاکی از تحولاتی است که با تفکر قبلی حزب دموکراتیک خلق بسیار تفاوت دارد. در ماده اول آمده است: «جمهوری افغانستان یک دولت مستقل، متحد و غیرقابل تجزیه و دارای حاکمیت در سرتاسر ساحه آنست. حاکمیت ملی در جمهوری افغانستان به ملت تعلق دارد.

مردم حاکمیت ملی را از طریق لویه جرگه، پارلمان ملی و شوراهای محلی تمثیل میکنند.»

در این ماده کلمه "دموکراتیک" از نام رسمی دولت برداشته شد و به دولت "جمهوری افغانستان" مبدل گردید. اصطلاح "دموکراتیک" در ادبیات حزبی معنی خاص از طرز تفکر و نوعی از وابستگی ایدئولوژیکی را بانظام شوروی افاده میکرد. حذف این کلمه ظاهراً برای توجیه این مطلب بکار رفته بود که گویا رژیم خود را از چنین وابستگی رهانیده است. علاوه بر این ماده بر نقش شورای انقلابی و دیگر سازمانهای حزب دموکراتیک خلق که طی ده سال گذشته همه صلاحیتهای تقنینی را در کشور در انحصار مطلق خود داشتند، پایان داد.

ماده دوم حکم میکرد که: «دین مقدس اسلام دین افغانستان است. در جمهوری افغانستان هیچ قانون برخلاف اساسات دین مقدس اسلام و ارزشهای این قانون اساسی نافذ نمیگردد.»؛ درحالیکه قبلاً به ارزش های اسلامی کوچکترین وقعی گذاشته نمیشد و حتی بعضاً به تمسخر از آن یاد میکردند.

ماده سوم: «جمهوری افغانستان یک کشور غیرمنسلک است که با هیچیک از بلاک های نظامی هم پیمان نیست و تأسیس پایگاه های نظامی خارجی را در داخل خاک خود اجازه نمیدهد.»؛ با ذکر این ماده چنین وانمود میگردد که گویا خروج قوای شوروی از افغانستان به استناد همین ماده شکل گرفته است که اینرا به اصطلاح عوام میگویند: "بینی خمیری"!

ماده چهارم: «دفاع از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی یکی از وظایف اساسی دولت است. دولت امنیت و توانائی دفاعی کشور و تدارک تجهیزات قوای مسلح را

تضمین میکند.»؛ سؤال در اینجاست که با موجودیت چنین ماده در قانون اساسی چگونه میتوان بر تأسیس و موجودیت قطعات مسلح مشهور به "غندهای قومی" و نحوه فعالیت شان که اقوام افغانستان را یکی در برابر دیگری به جنگ و امیداشت، مهر تائید گذاشت؟

ماده پنجم: «در جمهوری افغانستان احزاب سیاسی اجازه دارند، تشکیل شوند، برنامه های خود را ترتیب دهند، طوریکه اساسنامه ها و فعالیت های شان در تناقض با مندرجات این قانون اساسی و دیگر قوانین کشور نباشند. یک حزبیکه مطابق به مقیضیات قانونی تشکیل شده باشد، نمیتواند بدون دلایل قانونی منحل گردد.»؛ در عمل این ماده فقط برای تشکیل احزابی زمینه را مهیا کرد که باید همنا با حزب سراقندار میبودند. تشکیل همچو احزاب کوچک در حقیقت حیثیت نهال های کوچکی را داشتند که زیر سایه درخت بزرگ حزب دموکراتیک خلق (بعدها با تغییر نام به حزب "وطن" مسمی گردید)، تحت پوشش قرار می گرفتند.

ماده ششم: «"جبهه ملی جمهوری افغانستان" به حیث یک سازمان دارای قاعده وسیع سیاسی - اجتماعی، اتحاد احزاب، سازمانهای اجتماعی و اعضای انفرادی شامل کرها را برای اشتراک در فعالیت های اجتماعی، سیاسی و امور مدنی را زیر یک برنامه مشترک باهم تنظیم میدارد.»؛ تشکیل "جبهه ملی" در واقع ادامه همان "جبهه ملی پدروطن" بود که ببرک کارمل آنرا پس از رسیدن بقدرت تأسیس کرد. نجیب نیز به ادامه آن فقط با تغییر نام به تشکیل آن در قانون اساسی مشروعیت بخشید، در حالیکه این جبهه مثل جبهه "پدروطن" نتوانست موفق به جلب و جذب اقشار مختلف جامعه شود.

ماده هفتم: «اتحادیه های تجارتي و سازمانهای اجتماعي برطبق قانون در جمهوری افغانستان جواز تشکیل دارند. دولت برای تقويه نقش اتحادیه های تجارتي، کوپراتيف های دهقانی، جوانان، زنان و سائرسازمانهای اجتماعي درزمینه های اجتماعي، اقتصادي، سياسي وحيات فرهنگي کشور مساعدت میکند و همکاری و روابط متقابل آنها را با اورگانهای دولتي تأمین میدارد.»

ماده هشتم: «پشتو و دری زبانهای رسمي دربين سائر زبانهای کشور اند.»

ماده نهم: «نشان دولتي جمهوری افغانستان متشکل است از یک آفتاب درحال طلوع درقسمت فوقانی، یک محراب بروی یک صفحه سبز در وسط، با خوشه های گندم در دو طرف و یک فیته سه رنگ سیاه، سرخ و سبز درقاعده آن»؛ در اینجا جادادن رنگ سبزدروسط و زدودن رنگ سرخ از نشان رسمي دولت، موجودیت محراب در وسط و فیته سه رنگ بیرق ملی درقاعده، نه تنها فاصله گرفتن از سمبولهای انقلاب را معنی میدهد، بلکه یکنوع گرایش بسوی سمبول های دینی و ملی محسوب میشود که از نشان قبلی رژیم کاملاً متمایز میگردد.

ماده دهم: «بیرق دولتي جمهوری افغانستان از سه رنگ سیاه، سرخ و سبز به اندازه های مساوی بطور افقی تشکیل شده و نشان دولتي در هر دو طرف بیرق در وسط جوار دسته کمی بالاتر قرار دارد. طول بیرق دو چند عرض آن میباشد.» با این ترتیب بیرق رسمي از رنگ سرخ، به بیرق عنعنوی کشور یک تغییر دیگر سمبولیک و نشانه ای از برگشت به گذشته را به نمایش میگذارد.

ماده یازدهم: «پایتخت جمهوری افغانستان کابل است.»

ماده دوازدهم: «سرود ملی جمهوری افغانستان از طرف شورای ملی تصویب می‌گردد.»

فصل دوم قانون اساسی این دوره به اساسات نظام اقتصادی و اجتماعی، فصل سوم به حقوق شهروندان و افراد متبوعه کشور و فصل چهارم به لویه جرگه اختصاص یافته است. در این فصل لویه جرگه به حیث عالیترین مظهر اراده مردم تعریف شده و ترکیب اعضاء و وظایف آن مشخص گردیده است.

فصل پنجم مربوط به رئیس جمهور است که در راس دولت قرار دارد و قدرت خود را در قوای سه گانه دولت برطبق مواد مندرجه این قانون اساسی به منصفه اجراء می‌گذارد. به اساس ماده 72 رئیس جمهور از طرف لویه جرگه به اکثریت آراء برای هفت سال انتخاب می‌گردد که هیچکس نمیتواند بیش از دو دوره به این مقام انتخاب شود. رئیس جمهور در برابر لویه جرگه مسئول است لویه جرگه برای انتخاب رئیس جمهور باید سی روز قبل از بسر رسیدن موعد کاری رسمی رئیس جمهور موجود فرا خوانده شود. ماده 73 قانون اساسی حکم میکند که: یک تبعه مسلمان که سن 40 سالگی را تکمیل کرده و خودش و خانمش از والدین افغان متولد شده و از حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشند، حق دارد خود را به این مقام کاندید نماید. وظایف و صلاحیت های رئیس جمهور طی ماده 75 در 15 فقره گنجانیده شده است.

فصل ششم به شورای ملی اختصاص یافته که به حیث عالیترین مرجع تقنینی کشور از دو اتاق تشکیل یافته: یکی مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) و دیگر سنا. فصل هفتم مربوط به قوه اجرائیه یعنی "شورای وزیران" (حکومت) است که در راس آن صدراعظم قرار دارد. صدراعظم که

بوسیله رئیس جمهور معرفی میشود و پس از معرفی اعضای کابینه و اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه و تأیید رئیس جمهور به اجرای وظیفه مربوطه در امور داخلی و خارجی می پردازد. شورای وزراء نزد ولسی جرگه و رئیس جمهور مسئولیت دارد. فصل هشتم مشتمل بر موضوعات قوه قضائیه است و فصل نهم مختص به امور اداره خانونالی است و به همین ترتیب فصول دهم، یازدهم و دوازدهم هر یک به موضوعات شورای قانون اساسی، شوراهای محلی و مباحث پالیسی خارجی و بالاخره فصل سیزدهم به احکام متفرقه اختصاص یافته اند. (با اعتذار چون نسخه دري یا پشتوی این قانون اساسی در دسترس نبود، لذا متن فوق را از روی متن انگلیسی ترجمه کرده و اگر تفاوت های کوچک لفظی در آن به مشاهده برسد، ناشی از ترجمه است.)

در اینجا به یقین این سؤال در ذهن خطور میکند که چگونه رژیم با همچو تغییرات کلی تن داد و آنرا در قانون اساسی تسجیل نمود، در حالیکه نجیب در ارادتمندی و پیروی از اصول لنین و نظام سوسیالیستی شوروی بر خود می بالید، چنانکه در بیانیه خود در مسکو آنرا ابراز کرد؟ چطور ممکن است که او از باورها و اعتقادات خود که یک عمر در پی تحقق آن تلاش کرده بود و در زمانی ریاست خاد برای تحقق ارمانهای انقلابی خود تعدادی کثیر مردم بیچاره را از دم تیغ کشید و به ذرایع مختلف به قتل رسانید و یا به زندانها فرستاد، یکدم دست بکشد و به سمت معکوس آن رجوع کند؟ چرا او حاضر شد تا سمبول های افتخار حزب خود را از رنگ سرخ به سبز تبدیل نماید، بجای ستاره در نشان دولت محراب را جاگزین کند، بجای بیرق سرخ که روزی شهر را با آن رنگ مثل قوغ آتش ساخته بودند، به رنگ بیرق ملی مجدداً آراسته سازد، کلمه پرطمطراق

"دموکراتیک" را که ورد زبان خورد و کلان حزبی ها بود و به آن افتخار میکردند، از نام دولت جمهوری بزداید، دین اسلام را دین افغانستان قبول کند و خودش در صف نمازگذاران قرارگیرد و دربیانیه های خود از آیات مبارکه و احادیث نبوی یاد کند، گوئی به دیانت اسلامی گرویده است؟ آیا چنین تحول فکری و عقیدوی به یکبارگی امکان دارد؟ یا اینکه باید گفت که برای رسیدن به اهداف سیاسی، ماندن بقدرت و بقای رژیم، لباس دیگر به تن کرد و به چنین تظاهر پرداخت تا اعتماد مردم را جلب نماید؟ نجیب و امثال او دیگر شاخچه های نازک یک درخت نبودند که بهرطرف قابل انعطاف و تغییر باشند، بلکه آنها هریک به مثل تنه درخت درآمده و قابلیت انعطاف و تغییر را نداشتند، مگر آنکه تظاهر کنند و از روی ریاء و تفتین به چنین تغییرات تن دهند.

لویه جرگه و انتخاب داکتر نجیب به حیث رئیس جمهور:

ماده 146- فصل سیزدهم (مواد متفرقه) قانون اساسی 1366 (1987) حکم میکرد: «با انفاذ این قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور، رئیس شورای انقلابی برکنار میگردد. شورای انقلابی وظایف خود را تا آغاز کارشورای ملی ادامه میدهد و وظایف مندرج فصل ششم این قانون اساسی را پیش می برد. شورای ملی از انفاذ این قانون اساسی تا شش ماه بکارآغاز میکند. شورای وزیران صلاحیت های مفوضه مندرج فصل هفتم این قانون اساسی را تا زمان تشکیل حکومت جدید و اخذ رأی اعتماد از ولسی جرگه به پیش می برد. متعاقب انفاذ این قانون اساسی رئیس جمهور طی مدت شش ماه اداره قضا و اداره خارنوالی را به اساس یک سیستم باهم بسته مطابق مندرجات قانون اساسی فعال میسازد و شورای قانون اساسی را تشکیل میکند.»

همچنان برطبق ماده 147 آن قانون اساسی که در مورد انتخاب اولین رئیس جمهور حکم میکرد: «اولین رئیس جمهور توسط لویه جرگه انتخاب میشود و این قانون اساسی را توشیح میکند.» به این اساس در روز دوم لویه جرگه 9 قوس 1366 (30 نوامبر 1987) پس از تصویب قانون اساسی، موضوع انتخاب رئیس جمهور دولت جمهوری افغانستان مطرح گردید. چون برطبق ماده فوق صلاحیت توشیح و اعلام انفاذ قانون اساسی جدید نیز به رئیس جمهور منتخب داده شده بود، لذا رئیس شورای انقلابی که تا آنوقت حیثیت رئیس دولت را داشت، از مقام معزول و تمام صلاحیت های مندرج فصل پنجم قانون اساسی به رئیس جمهور منتخب، البته پس از طی مراسم تحلیف که فی المجلس اجراء شد، به رئیس جمهور تفویض گردید.

از آنجائیکه همه قدرت در آنوقت در دست نجیب بود و غیر از او کسی دیگر جرأت نمیکرد، کاندید مقام ریاست جمهوری باشد، لذا نجیب با اکثریت آراء بحیث رئیس جمهور کشور انتخاب شد؛ اما اینکار در عین زمان توأم با مخالفت ها نیز بود. عبدالوکیل (وزیر خارجه) که شخصاً در لویه جرگه حضور داشت، می نویسد: «انتخاب نجیب الله بحیث رئیس شورای انقلابی و بعداً رئیس جمهور کشور در لویه جرگه 1987 و هم در لویه جرگه 1989 خالی از مخالفت در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رهبری شوروی نبود؛ چنانچه از ابتداء در داخل حزب عده بی به این عقیده بودند که نباید تمام قدرت دولتی و حزبی در وجود یک شخص متمرکز گردد، زیرا برای یک فرد قدرت نامحدود میدهد و جلو اتخاذ تصمیم جمعی و دموکراتیک در حزب و دولت را میگیرد. ولی برعکس نجیب الله گرایش شدیدی برای احراز کرسی های ریاست شورای انقلابی قبلاً و ریاست جمهوری بعداً، بر علاوه پست منشی عمومی

حزب [و در عین زمان رئیس شورای عالی دفاع و سرقوماندان عالی اردو] نشان میداد و کوچکترین مخالفتی را در این مورد نمی پذیرفت.» (عبدالوکیل: "از پادشاهی مطلقه..."، جلد دوم، صفحه 628)

عبدالوکیل می افزاید: «در صحبت‌های که با بعضی از کارمندان وزارت خارجه شوروی و سفارت آن کشور قیل و بعد از انتخاب نجیب الله بحیث رئیس جمهور داشتیم، چنین برداشت نمودم که رهبران شوروی هم در مورد اینکه آیا نجیب الله ریاست دولت را در اختیار داشته باشد یا نه، باهم اختلاف داشتند. عده ای از آنها بشمول گارباچف به این عقیده بودند که: نجیب الله نباید بحیث رئیس جمهور در راس قدرت قرار گیرد. آنها معتقد بودند که بعد از خروج قوای شان از افغانستان برای تشکیل یک حکومت ائتلافی با پایه های وسیع به شمول گروه های مسلح مجاهدین با اشتراک حزب دموکراتیک خلق افغانستان، قرار گرفتن نجیب الله در راس دولت تمام تلاشها و امیدها برای صلح را به یأس مبدل مینماید. در اینصورت هیچ گروه حاضر به دیالوگ و مذاکره با رهبری افغانستان نخواهد شد. بنابراین پست ریاست جمهوری در شرایط موجود تا قبل از تشکیل حکومت ائتلافی خالی بماند و یا یک شخصیت دیگر غیر حزبی درین مقام برگزیده شود... اما ولادیمیر گریچکوف رئیس ک.ج.ب. از ابتداء به این عقیده بود که نجیب الله بحیث رئیس جمهور و منشی عمومی کمیته مرکزی حزب در راس قرار داشته باشد و باید کمک کنیم تا پایه های قدرت موصوف و حزب دموکراتیک خلق افغانستان مستحکم گردد. عده ای دیگر به شمول "ادوارد شوارد نازا" وزیر خارجه شوروی به این عقیده بودند که باید نقش های ثانوی به افراد غیر حزبی در یک ائتلاف وسیع در دولت داده شود و نجیب الله بحیث یک شخصیت مرکزی باید در راس قدرت

تا یک زمانی قرار داشته باشد.» (مأخذ فوق ... صفحه 628 و 629) [اصلاح یک اشتباه: عبدالوکیل تاریخ تصویب قانون اساسی را در لویه جرگه 28 و 29 جون 1989 وانمود میکند، درحالیکه قانون اساسی در لویه جرگه 29 و 30 نوامبر 1987 تصویب گردید و اما در لویه جرگه جون 1989 بعضی مواد آن تعدیل شد. - کاظم]

عبدالوکیل نظر انتقادی خود را در مورد بعضی مواد قانون اساسی با این عبارات بیان میکند: «علاوه از جهات دموکراتیک و مترقی قانون اساسی که از جانب لویه جرگه تصویب شد، جهات غیر دموکراتیک آن هم برجسته بود: از جمله اینکه به اساس قانون اساسی رئیس جمهور نه به رأی آزاد، عمومی، مستقیم و سری مردم، بلکه توسط لویه جرگه که از جانب دولت دعوت میگردد، انتخاب می شد. مخصوصاً اینکه به اساس ماده 72 قانون اساسی رئیس جمهور برای 7 سال انتخاب میگردید و برای دوره دوم نیز میتوانست انتخاب شود. همچنان قانون اساسی به رئیس جمهور قدرت نامحدود میدهد و میتواند تصامیم حکومت و پارلمان را در بسیاری موارد زیر سؤال برد و مانع اجرای مستقلانه تصامیم آنها گردد. لذا عملاً استقلال و تفکیک قوای سه گانه دولت در معرض تهدید و خطر از جانب رئیس جمهور قرار میگرفت و رفتن بسوی نهادینه شدن دموکراسی در جامعه را به مشکل مواجه می ساخت.» (مأخذ فوق... صفحه 631)

در ارتباط با انتقاد فوق این سؤال مطرح میگردد که عبدالوکیل به حیث یک پایه بسیار قوی رژیم یعنی وزیر خارجه در آن لویه جرگه حضور داشت، چرا این نظر خود را در همان وقت بیان نکرد؟ آیا او هم از نجیب می ترسید و میخواست برای حفظ مقام خود خاموشی اختیار کند که حالا بعد از سه دهه در کتاب خود آنرا وضاحت میدهد یا

اینکه موصوف در آنوقت با نجیب همکار بود و زیر سایه قدرت او کسب مقام میکرد؟ علاوه‌تاً قابل ذکر است که در کتاب دوجلدی موصوف بسا مطالبی وجود دارد که از اصل به حاشیه کشانیده شده و روی بعضی حقایق پرده افکنده است که بحث پیرامون آن در این مختصر نمی‌گنجد.

انتخابات پارلمانی:

چندی بعد از انفاذ قانون اساسی برطبق ماده 146 آن مقدمات تدویر انتخابات شورای ملی راه اندازی گردید و در ماه جوزای 1367 (می 1988) انتخابات انجام یافت و شورای ملی رسماً بکار آغاز نمود. کاندید اکادمیسین ابراهیم عطائی درباره می نویسد: «چند ماه بعد انتخابات شورای ملی صورت گرفت، یک برچهار حصه چوکی ها برای اپوزیسیون (مجاهدین) خالی گذاشته شده بود، 22 فیصد چوکی ها را اعضای حزب دموکراتیک خلق بدست آورده بودند.... انتخابات با چنان فضاحت اجراء شد که موترها از مردم مملو و یک نفر درینج ناحیه رأی میداد... یکباردیگر نجیب از اپوزیسیون خواست تا در پارلمان حصه بگیرند، ولی آنان به زبان راکت جواب دادند... پارلمان بی خاصیت از دو مجلس تشکیل گردید: ولسی جرگه که رئیس آن ابوی [داکتر خلیل احمد] مقرر شد و دیگر آن مجلس سنا بود که داکتر محمود حبیبی یکی از وزرای زمان شاه رئیس آن گردید.»

عطائی در مورد خصوصیات پارلمان و وکلاء می افزاید: «وکلاهی پارلمان هیچ مصروفیت نداشتند، تمام روز در صدارت نشسته از صدراعظم امرخانه را گرفته و سپس آنرا بفروش میرسانیدند. نجیب میخواست جلسات استیضاح نیز در پارلمان ایجاد شود، ولی همه می دانستند که این یک توطئه بخاطر کوبیدن سلطان علی کشتمند است، زیرا وی

مشغول فعالیت های سمتی [در سازمان ملیت هزاره] بود. وکلای پارلمان مثل گرگهای باران دیده بودند، به هر اندازه که فضا میان صدراعظم و رئیس جمهور مکرر میشد، به نفع آنان بود و خود نیز برای خراب ساختن وضع کوشش بیشتر می نمودند.» (عطائی، محمد ابراهیم : "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان"، ... صفحه 445 و 446)

امضای توافقنامه ژینوا، خروج قوای شوروی:

بتاریخ 25 حمل 1367 (14 اپریل 1988) بعد از انتظار طولانی توافقنامه ژینوا از طرف رژیم کابل و پاکستان بدون اشتراک نمایندگان مجاهدین با ضمانت شوروی و امریکا در ژینوا - سویس به امضا رسید که برطبق آن بتاریخ 25 جوزای 1367 (15 می 1988) شوروی به خروج عساکر خود از افغانستان بعد از 9 سال پرماجرا مبادرت ورزید و بتاریخ 26 دلو 1367 (15 فبروری 1989) با خروج آخرین عسکران کشور از خاک افغانستان، دوره خونبار اشغال ظاهراً پایان یافت.



نمایی از خروج آخرین عساکر شوروی و عبور از پل به اصطلاح دوستی

یک ماه بعد از خروج کامل قوای شوروی جنگ خونین جلال آباد در ماه مارچ 1989 به وقوع پیوست که موجب تلفات سنگین برای قوای مجاهدین و رژیم گردید و در نهایت قوای رژیم در این جنگ فایق شدند و این پیروزی موفق نجیب را تقویه کرد، گویا "دم در رشمش" درآمد. از آن به بعد نجیب متوسل به یک تعداد اقدامات گردید که قبلاً برایش گرباچف توصیه کرده بود، چنانچه قبلاً تحت ده فقره بیان گردید و از جمله میتوان به نکات ذیل اشاره کرد:

-- انکشاف جبهه نام نهاد "پدروطن" که در زمان ببرک کارمل تأسیس شده بود، با تغییر نام: "جبهه ملی کمسیون مصالحه و جبهه صلح"؛ او میخواست بدینوسیله یک عده اشخاص را به عنوان نمایندگان با اعتبار مردم دور هم جمع و از وجود آنها در مشروعیت بخشیدن رژیم استفاده کند؛ -- تدویر شوراهای بنام علما و روحانیون و تأسیس وزارت شئون اسلامی، تا از آن طریق برای اجراءات رژیم مشروعیت اسلامی کسب نماید؛

-- تأسیس وزارت امور ملیت ها و اشاعه حقوق اقلیت های قومی از قبیل تشکیلات رسمی بنام ملیت هزاره، سازا در بدخشان و غیره، تا بدانوسیله اقوام افغانستان را یکی در برابر دیگر قرار دهد؛

-- تقسیم افغانستان به 9 زون اداری به حیث یک مقدمه خطیر تجزیه زیر نام "خودگردانی ملی" و "حرکت بسوی خود مختاری ها" و اعزام یکنفر به حیث صدراعظم شمال و تشکیل یک کابینه در آنجا. نجیب به زودی از این اقدام منصرف گردید؛

-- تشکیل، تجهیز و تمویل قطعات نظامی قومی زیر قوماندان رژیم بنام "ملیثه ها" به مقصد دفع حملات مخالفان؛ این قطعات که از صلاحیت عام و تام عملیاتی در محل مربوطه

برخوردار بودند، در حقیقت حکمروای محل خود حساب می شدند.

یکی دیگر از اقدامات نجیب بعد از خروج قوای شوروی همانا غیرحزبی ساختن حکومت بزعم خودش بود و بجای سلطان علی کشتمند (عضو حزب) داکتر حسن شرق را که چندی بعد از کودتای ثور برای 6 سال به حیث سفیر کبیر افغانستان در دهلی جدید و بعد از آن به حیث وزیر عودت کنندگان و معاون صدارت در خدمت رژیم ایفای وظیفه میکرد، به مقام صدارت گماشت. اینکار در اثر پافشاری مقامات شوروی صورت گرفت که اصرار داشتند یک شخص غیرحزبی در آن مقام مقرر شود و یک کابینه مختلط حزبی و غیرحزبی تشکیل گردد. بالاخره نجیب موافقه کرد که این مقام را بتاريخ 26 می 1988 به داکتر حسن شرق - شخص مورد نظر شوروی بسپارد تا بتواند بدانوسیله به ادعای خود مبنی بر جاگزین ساختن یک حکومت ائتلافی به شمول اعضای غیرحزبی مهر تأیید بگذارد. حسن شرق از سالها قبل شخص مورد اعتماد شوروی بود و سردسته کسانی که ظاهراً در لباس غیرحزبی خود را آراسته بودند، چنانچه عبدالوکیل می نویسد: «قبل از تعیین دوکتور شرق به پست صدارت، روزی سرمشاور نجیب الله [پتروویچ] نزد آمد و گفت: "مسکو در نظر دارد تا دوکتور شرق صدراعظم تعیین شود و نجیب در زمینه نیز موافقه نموده است. لهذا رهبران ما در مسکو به این نظر اند که اعضای رهبری کمک نمایند تا دوکتور شرق به این پست تقرر یابد. من در این زمینه با یک عده رفقای رهبری شما صحبت نموده ام، ولی بعضی از آنها ترجیح میدادند تا عبدالرحیم هاتف به سمت صدراعظم تعیین گردد."»؛ حتی گفته میشود که بحث های زیادی بین مقامات شوروی در جریان بود که پس از خروج کامل قوای شوروی، حسن شرق را بجای نجیب به قدرت برسانند.

نجیب به این اسرار پی برد و پس از 9 ماه بدون رعایت نظر مقامات شوروی، حسن شروق را از صدارت برکنار کرد و سلطان علی کشتمند را باردوم به مقام صدارت گماشت که کابینه او همه متشکل از اعضای حزبی بودند. (برای شرح مزید در این مورد دیده شود: عبدالوکیل - "از پادشاهی مطلقه..."، جلد اول، صفحه 477 تا 482)

لویه جرگه دوم - تعدیل بعضی مواد قانون اساسی:

این لویه جرگه بتاريخ 8 و 9 جوزای 1369 (28 و 29 می 1990) برای دو روز در کابل دائر شد و هدف آن تعدیل بعضی مواد قانون اساسی 1987 بود که قبلاً درباره آن صحبت گردید. رئیس جمهور داکتر نجیب این لویه جرگه را با ایراد بیانیه طویل افتتاح کرد و در ضمن گفت که از افغانهای مقیم کشورهای خارج دعوت میکند تا به کشور آمده و مطابق این قانون اساسی زندگی کنند و نیز به لزوم بعضی تعدیلات در قانون اساسی اشاره کرد. متعاقباً لویه جرگه بحث را در مواد قابل تعدیل آغاز کرد که بهترین موارد آن از اینقرار میباشد:

- ایزاد نکاتی آتی به حیث هدف در متن مقدمه قبلی: «حفظ استقلال، دفاع از تمامیت ارضی و استحکام حاکمیت ملی؛ رسیدن بیک صلح سرتاسری در کشور و تحکیم وحدت ملی؛ تأمین عدالت و دموکراسی؛ بازسازی اقتصادی - اجتماعی و رشد متوازن و ارتقای سویه زندگی مردم؛ ارتقای حیثیت و نقش کشور در ساحه بین المللی، ایجاد شرایط جهت موقف بیطرفی دائمی افغانستان و غیر مسلح سازی کشور»؛

- حذف ماده 6 فصل دوم: در مورد "جبهه ملی جمهوری افغانستان" به حیث بنیاد وسیع سیاسی - اجتماعی که احزاب سیاسی و سازمان های اجتماعی و اعضای منفرد در محور آن به اشتراک مساعی بپردازند که با حذف این ماده "جبهه ملی... " از بین رفت؛

- حذف ماده 12: درباره سرود ملی جمهوری افغانستان که صلاحیت تصویب آن به ولسی جرگه داده شده بود؛
- حذف ماده 26: درباره اینکه تجارت داخلی و خارجی جمهوری افغانستان بوسیله دولت تنظیم می‌گردد؛
- تزئید دوفقره بر صلاحیت ها و وظایف رئیس جمهور در ماده 75: در فقره 3 "مقرری صدراعظم" به "معرفی صدراعظم" تغییر کرد؛ صلاحیت تصویب سرود ملی جمهوری افغانستان به رئیس جمهور داده شد؛ صلاحیت الغای قوانین و سائر فیصله های تقنینی که از طرف شورای قانون اساسی در مغایرت با قانون اساسی دانسته شود، به رئیس جمهور.
- حذف دو فقره از ماده 94: در رابطه با مراجع و مقامهای که صلاحیت پیشنهاد تعدیل مواد قانون اساسی را دارند: حذف صلاحیت "بورد اجرائیه جبهه ملی" (فقره 7) و حذف صلاحیت "شورای علماء و روحانیون" (فقره 8)
- تزئید موارد مختلف در ماده 105 راجع به حالاتیکه که منجر به انحلال حکومت می‌گردد. این تعدیل درج 4 فقره جدید گردید: استعفای صدراعظم، ابتلاء به مریضی لاعلاج و ادامه مریضی صدراعظم، سلب اعتماد بوسیله ولسی جرگه از حکومت، ختم دوره کاری ولسی جرگه؛
- ماده 117 در باره اداره خارنوالی که قبلاً تشکیل خارنوالی های اختصاصی را "دولت" میتوانست در چهار چوب سیستم بسته خارنوالی بگنجانند. بجای "دولت" در این موضوع " برطبق قانون" جاگزین شد؛
- در ماده 125: مدت کار اعضای شورای قانون اساسی که بوسیله رئیس جمهور تعیین می شدند، شش سال تعیین شده بود، قید این مدت حذف گردید؛
- تغییرات قسمی در مورد وظایف و تشکیل ادارات محل در سطح ولایت، ولسوالی، شاروالی ها و مجالس مشورتی

در ماده 128 و ماده 130 تغییر کرد و امور مربوطه، به قوانین جداگانه حواله داده شد؛

- ماده 146 به این عبارت تعدیل شده: «تحقیقات پیرامون اتهامات وارده بر رئیس جمهور، معاونین رئیس جمهور، اعضای اداری هر دو مجلس شورای ملی، صدراعظم، معاونین صدراعظم، اعضای شورای وزیران، قاضی القضاة، معاون و اعضای ستره محکمه و معاونان آنها و شورای قانون اساسی؛ و نحوه ای محاکمه ایشان بوسیله یک قانون مخصوص صورت میگیرد.»

- ماده 147 به این عبارت تعدیل گردید: «در جمهوری افغانستان کسانی که خودشان یا خانم یا شوهرشان از والدین افغان به دنیا نیامده باشند، نمیتوانند به حیث معاون رئیس جمهور، صدراعظم، معاون صدراعظم، وزیر، قاضی القضاة، خازنوال و دیگر مامورین عالی رتبه (برطبق قانون) و اعضای دیپلماتیک مقرر شوند.»

- در ماده 147 این جمله علاوه شده: «تعدیلات در این قانون اساسی از تاریخ تصویب لویه جرگه و توشیح رئیس جمهور نافذ میگردد.»

(قابل توجه: چون متن دری یا پشتوی قانون اساسی 1990 را در دسترس نداشتیم، لذا تعدیلات فوق الذکر را از متن انگلیسی ترجمه کرده ام، اگر بعضی تفاوت ها در کلمات دیده میشود، ناشی از ترجمه است)

یک روز بعد از تصویب تعدیلات فوق الذکر در قانون اساسی بوسیله لویه جرگه، داکتر نجیب خواست تا فضل الحق خالقیار را که شخص غیر حزبی و اما همکار رژیم بود، به حیث صدراعظم بگمارد. خالقیار کابینه 30 عضوی خود را متشکل از 4 معاون صدراعظم، 10 وزیر حزبی برای وزارت های کلیدی و 12 غیر حزبی برای وزارت های سکتوری و 4 وزیر مشاور (اکثر حزبی) تشکیل و به ولسی جرگه

معرفی کرد که پس از اخذ رأی اعتماد بکار آغاز نمود. ابراهیم عطائی در زمینه می نویسد: «این کابینه وسیع که وزراء به مشکل یکدیگر را می شناختند و نیز اینکه چه کار کنند، معلوم نبود، زیرا چنان منطقه در کشور به مشکل یافت می شد که در آن جنگ نبوده باشد و کابل نیز زیر حملات وسیع راکتی قرار داشت. در این حال وزراء به مشکل جلسه را تشکیل میدادند. هنگام جلسه، وزراء در مورد اخبار و تبصره های رادیو بی بی سی و صدای امریکا که در مورد جنگ افغانستان نشر شده بود، صحبت میکردند. فضل الحق خالقیار میدانست که آخرین زمامدار حکومت است و بعد او این رژیم دیگر صدراعظم و وزیر نخواهد داشت.» (لست مکمل کابینه دیده شود - عطائی، ابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ افغانستان معاصر"، ... صفحه 454 و 455)

پدیده دیگری که به تأسی از قانون اساسی به وجود آمد، همانا سازمانهای کوچک بنام "احزاب" بود که در واقع همه آنها در زیر سایه و نفوذ حزب سراقندار که تا آنوقت بنام حزب دموکراتیک خلق یاد میشد، قرار داشتند، از جمله: "سازمان انقلابی زحمتکشان" (سازا)، "سازمان زحمتکشان افغانستان" (سزا)، "حزب عدالت دهقانان افغانستان"، "حزب همبستگی مردم افغانستان"، "حزب کارگران جوانان افغانستان" (کجا)، "اتحادیه انصارالله"، "اتحادیه رستگاری ملی افغانستان" و از همه مهتریک تشکیل وسیع زیر نام "جنبش ملی" بود که بیشتر توسط ببرک کارمل و هواداران او پا به عرصه ظهور گذاشت. ماهیت این تشکیل بیشتر از آنکه یک حزب باشد، یک اتحادیه متشکل از جناح های مختلف بود که در راس آن جنرال رشید دوستم قرار گرفت. عناصری متشکله جنبش ملی قسماً ترکیبی از شاخه های حزب وحدت، جمعیت اسلامی (شاخه شورای نظار)، حرکت (محسنی)، محاذ ملی (گیلانی)، جبهه نجات

ملی (مجددی)، اتحادیه ولایات شمال (به رهبری آزاد بیگ)، فرقه 80 (به رهبری سید منصور نادری)، فرقه 53 (به رهبری جنرال دوستم)، لوی 70 حیرتان و فرقه 18 دهدادی بودند.

تغییر نام حزب دموکراتیک خلق به "حزب وطن":

بنابر لزوم بعضی تغییرات مهم، نجیب دومین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بتاريخ 6 و 7 سرطان 1369 (27 و 28 جون 1990) درحالی دائر کرد که از کنگره مؤسس (کنگره اول) آن حزب مدت 26 سال می گذشت. در این کنگره حزبی که نمایندگان سازمانهای حزبی اعم از ملکی و نظامی از مرکز و ولایات کشور اشتراک داشتند، نخست اجندای مورد نظر مورد تائید نمایندگان قرار گرفت و سپس داکتر نجیب منشی عمومی کمیته مرکزی آن حزب بیانیه بسیار طویل خود را بالغ بر 50 صفحه در مورد فعالیت های 26 ساله حزب و وظایف جدید و آینده حزب تهیه شده بود، قرائت کرد. نجیب پس از توضیح جوانب مختلف خصوصیات و کارکرد های ح.د.خ.ا. در 26 سال گذشته، به تحولات اخیر جهان و شرایط خاص کشور در آنوقت، تغییر در نحوه کار و اهداف حزب را یک ضرورت مبرم خواند و در نهایت گفت که «باید نظر داشت عدم هماهنگی مرامنامه حزب با نام فعلی آن بجاست که تعدیل نام "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به "حزب وطن" پیشنهاد گردد» و افزود: «گزینش نام "حزب وطن" برای حزب ما هم از لحاظ خصلت ملی و وطندوستانه آن و هم بخاطر اراده راستین آن در خدمت به وطن و هم با در نظر داشت اهداف نوسازی حزب که سیمای واقعی ملی حزب را منعکس میسازد، کاملاً مطابقت دارد... عمده ترین مشخصه طرح جدید برنامه حزب رهائی از احکام و مدلهای کلیشه یی و بیگانه با واقعیت جامعه ماست. در این طرح

مطابقت اهداف حزب با منافع ملی، احکام دین مقدس اسلام و سنن پسندیده مردم ما انعکاس شایسته یافته است.» (ودان، فقیر محمد - "دشنه های سرخ"، 1999، صفحه 169؛ متن مکمل این بیانیه دیده شود در ضمیمه اول همین کتاب از صفحه 137 الی 183)



داکتر نجیب در حال ایراد بیانیه

عبدالوکیل (وزیر خارجه) که اساساً عضو هیئت اجرائیه شورای مرکزی حزب وطن بود، بعداً در کتاب "از پادشاهی مطلقه الی سقوط ج.د.ا." می نویسد: «در اساسنامه جدید حزب [وطن] ظاهراً اصل "سانترالیزم [مرکزیت] دموکراتیک" که جوهر اصلی اساسنامه قبلی حزب را تشکیل میداد، از آن حذف گردید؛ ولی در مجموع عمل کرد و ساختار تشکیلاتی حزب کمافی السابق به حال خود باقی ماند و تغییر با اهمیت در مضمون آن وارد نگردید. طور مثال کمیته مرکزی به شورای مرکزی و بیرونی سیاسی به هیئت اجرائیه و کمیته ولایتی به شورای ولایتی و عوض اسم منشی عمومی کمیته مرکزی، رئیس حزب و به همین ترتیب عناوین دیگر مقامها و ارگانهای حزب به اساس اساسنامه جدید تغییر نام دادند.» عبدالوکیل می افزاید:

«درحقیقت این کنگره روی یک سلسله ضرورت‌های سیاسی و سازش‌های درون حزبی میان اکثریت جناح پرچمیها صورت گرفت، زیرا جناح خلق بعد از سرکوب کودتای شهنواز تتی، دیگر تهدید جدی برای نجیب الله و پرچمیها نبودند. بدین لحاظ در کار کنگره جناح خلق حزب سهم قابل توجه نداشتند. این موضوع هرچه بیشتر باعث دوری آنها از حزب گردید و اثرات ناگوار را در آینده برای وحدت دورن حزبی [که از اول هم وجود نداشت] به بار آورد... در این کنگره برای تعیین اعضای رهبری حزب به شمول رئیس حزب وطن، باید خلاف میل دستها برای تائید بلند می شد و شخصی را جرئت نبود تا رأی مخالف بدهد.» (عبدالوکیل: "از پادشاهی..."، جلد دوم، صفحه 634 و 635)

رژیم در سرایشب سقوط:

طوریکه در بالا ذکر شد، رژیم کابل در آنوقت مواجه با انشعابات مختلف گردیده بود: گروه طرفدار کارمل، گروه طرفدار نجیب، خلقی‌های ناراض از نجیب و خلقی‌های ناراض از حمایت شوروی از نجیب. این تشنت و انشعاب در درون حزب از یکطرف تخریبات ذات البینی را در داخل رژیم دامن زد و از طرف دیگر تمایلات سازش کارانه آنها را با تنظیم ها و مخالفان تقویه نمود؛ چنانکه شهنواز تتی وزیر دفاع رژیم در اثر تفاهم قبلی با حزب اسلامی حکمتیار در 6 مارچ 1990 دست به کودتای خونین علیه نجیب زد و اما ناکام گردید. این حادثه موج شدید تصفیه ها را در داخل رژیم به وجود آورد و پایه های رژیم را بیش از پیش متزلزل ساخت.

از هم پاشیدن اتحاد شوروی، از بین رفتن گرباچف و رویکار آمدن "یالستین" در راس قدرت فدراتیف روسیه در سال 1989 عمده ترین عامل دیگر بود که بنیاد اصلی رژیم کابل

را در هم ریخت و خطر سقوط آنرا بیشتر محسوس ساخت. ببرک کارمل از مسکو به کابل آمد تا در صورت وقوع تحول در روسیه، او و دوستانش نیز برای اعاده قدرت در کابل دست بکار شوند.

رژیم کابل با تمام تلاش و حمایت های شوروی و با وجود دست زدن به هر اقدام، نتوانست اعتماد مردم را جلب کند. در آخر نجیب در مانده از هر طرف به این حقیقت پی برده بود که شمع عمر رژیم او به پایان رسیده و زنگهای خطر سقوط به دلایل ذیل از هر طرف بصدا در آمده بود:

-- فشار اقتصادی توأم با قحطی و انفلاسیون؛
-- از هم پاشیدگی داخلی و متلاشی شدن حزب به فراکسیونهای متعدد؛

-- فرار بعضی از اراکین حزبی به خارج؛
-- ضعف لوژستیکی قطعات نظامی از طریق کمبود مواد سوخت و اکمالات آذوقوی؛

-- محصور بودن شهرها و قطع خطوط مواصلاتی؛
-- فشار بین المللی توأم با تجرید سیاسی رژیم؛
-- احتمال روزافزون سبوتازها و قیامها در داخل قطعات نظامی رژیم؛

-- فشارهای داخلی از طریق سازمانهای رسمی تحت کنترل رژیم از قبیل احزاب وابسته و غیره.

در همین احوال دوکویار - سرمنشی ملل متحد بتاريخ 31 ثور 1380 (21 می 1991) پلان پنج فقره ای خود را جهت حل معضله افغانستان ارائه کرد که بسیار شباهت با پلان پادشاه سابق داشت. بتاريخ 5 دسمبر همان سال ملل متحد بر طبق پلان فوق موضوع انتقال قدرت را بیک "حکومت بیطرف" در افغانستان مورد تائید قرار داد و "بینان سیوان" نماینده سرمنشی یک تعداد افغان های سرشناس را در پشاور گردهم آورد تا در مورد تشکیل یک حکومت بیطرف اقدام نمایند.

نجیب که سقوط خود را حتمی می دید، از موقع استفاده کرد و با تفاهم بینان سیوان حاضر شد از مقام ریاست جمهوری استعفی دهد و میخواست بر طبق وعده با بینان سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد و به ذریعه طیاره ملل متحد افغانستان را ترک و به هند فرار کند، چون میدان هوائی کابل قبلاً با قوای تازه وارد دوستم از صفحات شمال اشغال شده بود، نجیب از ترس اینکه مبادا بدست قوای دوستم اسیر و یا کشته شود، دوباره به ارگ برگشت و با استفاده از دروازه عقبی باغ ارگ که به دفتر ملل متحد راه داشت، به آنجا رفت و تا آخر زندگی در دفتر مذکور پناهنده شد، تا آنکه موصوف با برادرش در اولین روز سقوط کابل بدست طالبان به قتل رسید و جسد شانرا طالبان بطور فجیع درملاء عام شهر حلق آویز کردند. با این ترتیب طومار حکومت کمونیستی در افغانستان در هم پیچید و حکومت تنظیمی جای آنرا گرفت و افغانستان رها نشده از یک مصیبت، به کام مصیبت دیگر فرو رفت که تا امروز گستره ای آن در کشور پهن است.

بخش هشتم

تدویر شورای "اهل حل و عقد" در کابل (28 قوس 1371 ش)

سقوط داکتر نجیب و تشکیل حکومت تنظیمهای جهادی:

با موجودیت دلایل متعدد که در فصل گذشته به آن اشاره گردید، از جمله آغاز بغاوت ها در شمال کشور بوسیله جنرال مؤمن (قوماندان لوای 70 سرحدی متمرکز در بندر حیرتان)، جنرال دوستم (قوماندان فرقه قومی 53) و جنرال سیدجعفر نادری (قوماندان فرقه قومی 80) با همکاری عده ای از هواداران ببرک کارمل (آصف دلاور و نبی عظیمی) بتاريخ 28 حوت 1370 (18 مارچ 1992) شهر مزار شریف بدست دوستم و متحدانش سقوط کرد و در عین زمان در اثر وساطت عده دیگر پرچمیها (فریدمزدک و کاویانی) قوماندان احمدشاه مسعود (شورای نظار) نیز بطور بسیار سوال انگیز با دشمن دیرینه خود یعنی دوستم در این ائتلاف پیوست و با شمول حزب وحدت خلیلی جبهه ضد رژیم نجیب وسعت پیدا کرد و مسعود توانست بر وادی کوهدامن چیره گردد و قوای خود را بتاريخ 25 حمل 1371 (15 اپریل 1992) در چاریکار جاگزین سازد. دوستم بعد از اشغال ولایات شمال به هدایت پرچمیها متوجه کابل شد و در قدم اول یک قسمت قوای خود را از طریق فضا به میدان هوای کابل پیاده کرد و میدان هوایی را تصرف نمود.

با این تحول، سقوط رژیم کمونیستی کابل قطعی شد و نجیب در شام 26 حمل 1371 استعفی خود را به نفع پلان ملل متحد

از تلویزیون اعلام کرد. انگیزه عمده دوست شدن دو دشمن قدیم درحقیقت از موقف مشترک آنها در برابر طرح صلح ملل متحد مبنی بر تسلیمی قدرت به یک حکومت وسیع البنیاد و غیرحزبی و غیرتنظیمی بود که گفته می‌شد با تحقق این پلان نقش تنظیم‌های افراطی جهادی از یکطرف و گروپ مخالفان نجیب (بخصوص کارملی‌ها و خلقی‌های طرفدار شهنواز تتی که درصدد تداوم قدرت کمونیستها بودند) از طرف دیگر از بین میرفت و طبق شایعات، قدرت باید بدست تکنوکرات‌ها (بخصوص طرفداران پادشاه سابق) متمرکز می‌گردید.

باچیره شدن قوه‌های ائتلاف شمال و کنار رفتن نجیب از صحنه، طرح ملل متحد در حال تعلیق قرار گرفت و خلای قدرت در کشور به وجود آمد. عبدالوکیل وزیر خارجه رژیم ویکی از رقبای نجیب به چاریکار نزد مسعود رفت تا سند تسلیمی دولت منقرضه را به او بسپارد. ولی جنرال رفیع معاون نجیب به چهار آسیاب نزد حکمتیار شتافت تا او را در گرفتن کابل تشویق نماید. ائتلاف مسعود با دوستم موجب نگرانی قوماندان‌های جهادی گردید و آنها از مسعود راجع به چگونگی اوضاع طالب معلومات شدند.

طی یک مذاکره تلفونی مسعود به قوماندان‌های جهادی اطمینان داد که: «ما هر نوع تبعیض لسانی، قومی، مذهبی، و منطقی را مخالف اصول اسلامی و منافع ملی افغانستان دانسته و آنرا شدیداً رد و محکوم می‌کنیم... ما شایعه تشکیل جنبش ملی-اسلامی صفحات شمال را به رسمیت نشناخته و با آن موافق نیستیم... ما هر نوع ائتلاف و تشکیل حکومت ائتلافی را با حزب وطن و سایر کمونیست‌ها رد نموده به آن شدیداً مخالف می‌باشیم... ما خواهان تشکیل یک حکومت اسلامی با حفظ تمامیت ارضی و وحدت ملی سراسری همه نیروهای جهادی در افغانستان می‌باشیم... ما ترجیح داده ایم تا داخل شهر کابل نشویم و منتظر بمانیم تا یک حکومت واقعاً

اسلامی توسط رهبران تنظیمهای تشکیل گردد و بعداً مجاهدین فاتحانه وارد شهر کابل شوند.... هرگاه تنظیم خاصی بصورت تک روانه و انحصار طلبانه مانع تشکیل حکومت مشترک جهادی گردد، ما بی تفاوت باقی نمانده و ناگزیریم از نیروهای جهادی خویش جهت دفع این آشوب استفاده نمائیم.... ما از همه رهبران تنظیمهای جهادی خواهشمندیم تا هرچه سریع تر حکومت اسلامی رابه اتفاق و اتحاد تشکیل نموده و از داخل افغانستان رسماً اعلام نمایند.... هرگاه رهبران موفق به تشکیل این حکومت نشوند، مجبوراً از علمای کرام و قوماندانهای جهادی و موی سفیدان اقوام دعوت بعمل می آوریم تا بمشوره و تفاهم یکدیگر به تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمایند... من به عنوان یک سپاهی اسلام در خدمت اسلام و مردم افغانستان بوده و شخصاً هیچ جاه و مقام را برای خود مطابحه نمی نمایم.» (اظهارات قوماندان مسعود: هفته نامه امید، شماره اول مؤرخ 25 اپریل 1992)

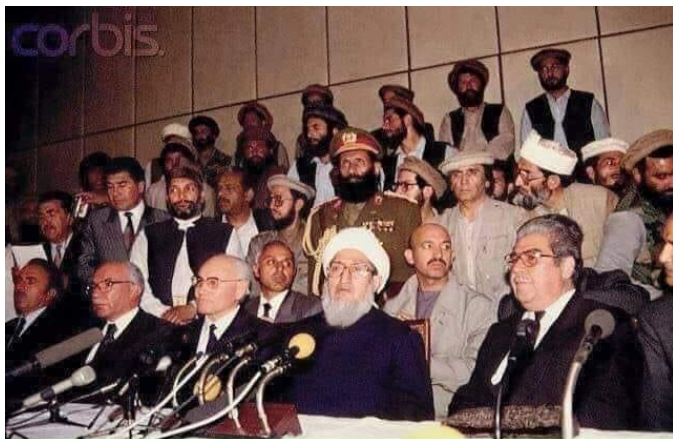
بتاریخ 21 اپریل حکومت پاکستان بر رهبران تنظیمهای جهادی فشار آورد تا اختلافات را کنار گذاشته و در تشکیل یک حکومت انتقالی در افغانستان به تفاهم برسند. بینان سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد که در قبال حوادث غیرمترقبه ناکامی طرح صلح ملل متحد را قبول کرده بود، نیز تغییر موقف داد و سران مجاهدین را در راه تشکیل یک حکومت مؤقت تشویق نمود. رهبران تنظیمهای جهادی مستقر در پاکستان زیر نام شورای قیادی بتاریخ 4 ثور 1371 (24 اپریل 1992) در پشاور تشکیل جلسه دادند و بعد از ساعتها مذاکره بالاخره در اثر فشار نواز شریف صدراعظم آنکشور به تفاهم رسیدند و موافقتنامه پشاور را امضا نمودند. البته باید گفت که پیر سید احمد گیلانی بخاطر حمایت از طرح ملل متحد و برگشت شاه سابق در این اجلاس اشتراک

نکرد و همچنان حکمتیار که در داخل افغانستان بود، در جلسه حضور نیافت.

برطبق این موافقتنامه نخست یک شورای 51 نفری از شخصیت‌های جهادی تنظیمها بنام "شورای مؤقت جهادی" تشکیل شد که ریاست آنرا به حضرت صغبت الله مجددی سپردند. همچنان فیصله شد تا مجددی به حیث ممثل دولت مؤقت انتقالی جمهوری اسلامی افغانستان به معیت شورای جهادی به کابل برود و اداره کشور را از بقایای رژیم کمونیستی تسلیم شود. دوره کار مجددی دوماه تعیین گردید که البته بعد از دوماه قدرت باید صرف برای مدت چار ماه به برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی انتقال کند و موصوف درختم آن مدت باید شورای "اهل حل و عقد" را دائر نماید. این شورا یک اداره مؤقت را برای 18 ماه تشکیل دهد و با تدویر انتخابات، حکومت انتخابی به وجود آید. همچنان فیصله شد درطول جمعاً دو سال دوره انتقالی، صدارت به حزب اسلامی حکمتیار داده شود، طوریکه زیر اثر رئیس دولت مؤقت نباشد. حکمتیار که شخصاً در اجلاس پشاور حاضر نبود، بعداً مواد موافقتنامه را با یک شرط قبول کرد که ملیشه های رشید دوستم، سید کیان و سایر قطعاتی که اخیراً از شمال به کابل انتقال یافته بودند، باید به اسرع وقت کابل را ترک گویند، زیرا وجود آنها در کابل باعث جنگ و بی امنیتی میباشد." (اعلامیه حزب اسلامی منتشره امید، شماره 2، مؤرخ 3 می 1992)

هنوز مجددی و همراهان به کابل نرسیده بودند که قوای دوستم، قوای مسعود و قوای حکمتیار به شهر کابل هجوم آوردند و جنگهای سخت بین شان در گرفت، زیرا هریک آنها تلاش داشتند تا قبل از حریف دیگر کابل بیصاحب را تصرف نمایند. با این ترتیب نهاد حکومت تنظیمی در اولین روزها به جنگ و خونریزی گذاشته شد که در نتیجه هر قسمت شهر

بدست قوت‌های مختلف اشغال گردید، چور و چپاول، ویرانی و غارت دارائی‌های عامه و خصوصی شروع شد و ذخایر سلاح رژیم مضمحلّه کمونیستی نیز بدست افراد تنظیمی و قوماندانهای مربوط آنها افتاد که با اینکار داستان خونبار و تراژید کابل و شهریان آن آغاز گردید.



محل تسلیم‌دهی قدرت به حضرت صبغت الله مجددی در کابل

مجددی حوالی شام 7 ثور به سروبی رسید و فردای آن (8 ثور 1371) به کابل مواصلت نمود و قدرت بنام و بی محتوای دولتی را طی یک محفل رسمی از بقایای رژیم گذشته تسلیم شد. حکومت تنظیمی فوراً از طرف عربستان سعودی، ایران، روسیه، چین، و پاکستان برسمیت شناخته شد. مجددی از جمله 51 نفر شورای جهادی که فقط 35 نفر به معیت او آمده بودند، همه را به پست‌های حکومتی به حیث وزیر و یا سرپرست وزارت‌ها و رؤسای دوائر مهمه مقرر کرد، از آنجمله مقرری قوماندان مسعود به حیث وزیر دفاع حایز اهمیت بعدی میباشد. مجددی عفو عمومی را که شامل نجیب و همه اراکین رژیم گذشته بود، به تاسی از فیصله‌های قبلی تنظیمها اعلام کرد که موجب بروز اختلاف نظر بین او و بعضی

سران جهادی (خاصتاً سیاف و ربانی) گردید، زیرا آنها سران رژیم گذشته و شخص نجیب را شامل عفو عمومی نمیدانستند. مجددی همچنان اعلام کرد که چون حزب وحدت در ساحات مرکزی و غربی کشور تسلط دارد و از موافقات پشاور بدور مانده بود، اکنون به تعداد سه کرسی وزارت را در حکومت مؤقت در اختیار خواهند داشت و نمایندگان آن در شورای جهادی اشتراک خواهند کرد. درست در همین هنگام بود که قوای مسلح حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری داخل کابل شد و در نواحی غربی شهر جابجا گردید. شیخ آصف محسنی نیز هتل انترکانتیننتال را مرکز فعالیت خود قرار داد. بتاريخ 20 ثور شورای قیادی در اولین اجلاس خود در کابل حزب وطن، قانون اساسی و کلیه قوانین رژیم قبلی را ملغی قرار داد و شورای جهادی فروش مشروبات الکھولی را منع کرد و به زنان دستور داد تا حجاب اسلامی را رعایت کنند.

در این موقع که در اثر فشارهای وارده و مذاکره مستقیم بین مسعود و حکمتیار جنگ در شهر متوقف و آتش بس نافذ شده بود، مجددی به این فکرافتاد که مدت کار دو ماهه خود را به نحوی تمدید کند. ولی موصوف برای اینکار به یک یا چند حمایتگر نظامی با قدرت نیاز داشت. مجددی قبلاً روابطی با دوستم برقرار کرده بود، چنانچه هیئت مخفی او به ریاست پسرش نجیب مجددی از مدتی به کابل رفته و با عناصر رژیم قبلی در حال مذاکره بود که جنگ تنظیمها در گرفت و قوای دوستم، نجیب مجددی و هیئت معیتی وی را از شر قوای حکمتیار نجات دادند. لذا حضرت صیغت الله مجددی بتاريخ 21 می جهت بازدید به مزار شریف رفت و بعد از نماز جمعه در حضور هزارها نفر با ابراز قدردانی از دوستم، وی را "خالد بن ولید" خواند و به رتبه اعلاى سترجنرالی ارتقا داد و بعداً اعلام داشت که به دوستم یک چوکی وزارت و همچنان

پنج کرسی نمایندگی را در شورای جهادی تفویض میدارد. اینکار مجددی بازتاب منفی در بین مردم و همچنان سائر قوت‌های مؤثر پیدا کرد و اکثر بر این اقدام او انتقاد کردند. تلاش مجددی به منظور تمدید دوره کارش، از یکطرف مسعود و حزب جمعیت و از طرف دیگر حزب اسلامی حکمتیار را با حمایتگران پاکستانی او در ضدیت شدید با مجددی قرار داد و آنها چنان ساحه را بر مجددی تنگ ساختند که مجبور شد بعد از یک مسافرت کوتاه به پاکستان از آرزومندی تمدید دوره دو ماهه خود منصرف گردد و قدرت را با یک عالم گلایه و شکایت بر طبق موافقتنامه پشاور بتاريخ 7 سرطان 1371 (28 جون 1992) بیک شورای ده نفری، در حضور اعضای شورای قیادی و شورای جهادی به برهان الدین ربانی تسلیم دهد.

اصرار حکمتیار مبنی بر اخراج قوه های دوستم از کابل و طفره رفتن مسعود از این کار موجب شد تا حکمتیار حملات راکتی را بر شهر کابل شروع کند و جنگ بین دو جناح رقیب طوری آغاز گردد که بزودی پای سائر قوت‌های قدرت طلب را نیز در جنگ بکشاند و ابعاد جنگ را در کابل وسیعتر سازد. اگرچه حکمتیار بر طبق موافقتنامه پشاور نماینده خود استاد فرید را به حیث صدر اعظم بتاريخ 7 جولای به کابل فرستاد، ولی او نتوانست کاری از پیش ببرد و با اوج گرفتن مجدد اختلافات و جنگ بین قدرت های رقیب، او صدارت را گذاشت و به بهانه مریضی از کابل خارج شد. همچنان بر خوردهای متواتر حزب وحدت با اتحاد اسلامی سیاف و اشتراک قوای مسعود، کابل را به شهر ارواح و خون مبدل کرده بود. با این وضع موعد چار ماهه حکومت ربانی نیز به پایان رسید و اما او مدت کار خود را دوماه دیگر تمدید کرد، تا آنکه زیر فشار چند جانبه مجبور شد شورای "اهل حل و عقد" را در 28 قوس 1371 (19 دسمبر 1992) با اشتراک

اکثر طرفداران خود دائر نمایند و در نتیجه باز هم موفق گردید تا به حیث رئیس جمهور به وظیفه ادامه دهد.

دوره کاررسانی به حیث رئیس جمهور بدو قسمت تقسیم میگردد: قسمت اول از شروع تا سقوط کابل بدست طالبان (مؤرخ 26 سپتمبر 1996) و قسمت دوم از فراری شدن و به اصطلاح خانه بدوش شدن او تا سقوط طالبان در اثر حملات قوای امریکائی و جاگزین ساختن حامد کرزی به حیث رئیس اداره موقت (22 دسمبر 2001)

باید خاطر نشان کرد که قسمت اول کار رسانی همه در جنگ و جدال قدرت طلبانه گذشت و در قسمت دوم او مثل یک سلطان بی تاج و تخت و یک رئیس جمهور آواره بود که فقط بنام او قوماندان مسعود و متحدانش (اتحاد شمال) جنگ را با طالبان در حالت دفاع و عقب نشینی به پیش میبردند. در این مبحث مقصد از دوره حکومت تنظیمی همان مدتی است که با ورود مجاهدین به کابل و تسلیمی قدرت از رژیم کمونیستی (8 ثور 1371 - مطابق 28 اپریل 1992) آغاز میشود و تا سقوط کابل بدست طالبان (6 میزان 1375 مطابق 26 سپتمبر 1996) دوام میکند.

تدویر شورای "اهل حل و عقد" بجای لویه جرگه:

از آنجائیکه موضوع تدویر شورای "اهل حل و عقد" به مقصد تعیین رئیس دولت در افغانستان و نیز در کشورهای دیگر اسلامی سابقه ندارد و اکثراً با این نام یا اصطلاح نا آشنا میباشند، لذا بهتر است قبل از شرح رویداد این شورا که بتاريخ 28 قوس 1371 در کابل منعقد شد، مختصر معلومات درباره مفهوم و سوابق تاریخی این موضوع ارائه گردد. اگرچه قبل از تدویر این شورا مطالبی در هفته نامه امید (منتشره کالیفورنیا که در آنوقت بیشتر اخبار و مسائل مربوط به افغانستان را با گرایش و همسوئی با حزب جمعیت اسلامی

و شورای نظاربه نشر می سپرد) برای تنویر اذهان خوانندگان چه به طرفداری و چه به مخالفت در این مورد نوشته شده بود، اما در مجله "آئینه افغانستان" نوشته های متعدد در زمینه به نشر رسید که بیشتر به مخالفت با تدویر این شورا بود. از جمله یکی یک هم مقاله مشرح از این قلم تحت عنوان "هدف تدویر شورای اهل حل و عقد بجای لویه جرگه" بود که در شماره 27 آن مجله چاپ گردید. در آن مقاله پس از ذکر سوابق لویه جرگه به حیث شیوه معمول تاریخی در کشور، شورای اهل حل و عقد را یک پدیده نامانوس و غیر معمول حتی در جهان اسلام وانمود و تدویر آنرا صرف برای تعیین امام بسنده کردم، نه برای تعیین خلیفه، امیر یا رئیس دولت. از آنجائیکه موضوع تعیین امام به حیث رهبر مذهبی و مرجع تقلید در افغانستان هیچگاه مطرح نبوده است، لذا برای تعیین خلیفه یا امیر که امور دولت و اداره کشور متعلق به او است، داشتن مواصفات "اهل حل و عقد" لازم پنداشته نمیشود. برعکس برطبق مقتضیات عصر رئیس دولت باید از میان مردم و باید به رأی مردم انتخاب گردد، چنانکه در صدر اسلام عبدالرحمن بن عوف جهت معلوم کردن رأی مردم در حالیکه نقاب بر روی انداخته بود تا کسی او را نشناسد، با هر کسی روبرو می شد، نظرش را در مورد جانشینی خلیفه می پرسید. این کار همان روشی است که امروز مردم با رأی خود در زمینه ابراز نظر میکنند. در تاریخ اسلام هیچگاه برای انتخاب خلیفه از روش اهل حل و عقد کار گرفته نشده است، البته در زمان اموی ها و بعد از آن اصل انتخاب به اصل وراثت تبدیل گردید و دیگر لزومی برای حصول نظر مردم نیز مطرح نشد.

خلاصه بعد از شرح مزید در مقاله فوق الذکر به این نتیجه رسیدیم که: «تنظیم های پشاور و تهران نشین که اکنون در کابل مقیم شده اند و در راس دولت اسلامی قرار دارند،

متأسفانه تلاش مینمایند تا مطابق بخواسته های خود جامعه بدوزند و آنرا بنام اسلام برتن مردم افغانستان در آورند تا در سایه و پناه آن خود به حکمروائی در کشور برسند و هرآنکه خواهان حقوق طبیعی خود گردد، با ذرایع مختلف آنرا نامشروع و ناحق جلوه دهند و فقط مشورعت را بنام اصول اسلامی و حتی خواسته ها امیال خود مهر زنند، گروهی را بنام زن از حقوق شان محروم سازند، جمعی را بنام آنکه در جهاد اشتراک نکرده، مسح شمول در قدرت ندانند و یک تعداد دیگر را محکوم به غرب زدگی و سلوک غیراسلامی نمایند تا بدینوسیله قدرت را در انحصار خود و وابستگان خود قرار دهند. هدف اصلی از تدویر شورای اهل حل و عقد بجای لویه جرگه فقط همین بود و بس. (شرح مزید دیده شود: کاظم، سید عبدالله: "هدف تدویر شورای اهل حل و عقد بجای لویه جرگه"، مجله آئینه افغانستان، شماره 27، ماه اسد - سنبله 1371 - آگست سپتمبر 1992 از صفحه 4 تا 7)

در همین راستا اخیراً یک مقاله بسیار مستند و پرمحتوا از استاد محمد مُحق تحلیلگر امور دینی تحت عنوان "نقد نظریه شورای حل و عقد طالبان به جای انتخابات" در دستم رسید که بار اول در صفحه ناظران بی بی سی فارسی و سپس درافغان جرمن آنلاین (مورخ 14 آگست 2019) به نشر رسیده به تفصیل درزمینه بحث نموده است و اینک مختصری از آن خدمت تقدیم میگردد:

مُحق می نویسد: «برخی از گروه های بنیادگرا، از جمله طالبان، القاعده و داعش، ساز و کار انتخابات به شیوه کنونی را مردود میدانند و به جای آن شیوه دیگری را به نام شورای "اهل حل و عقد" پیشنهاد میکنند. آنان این شیوه را بهترین راه انتخاب کسی میدانند که در رأس قدرت قرار بگیرد و نامش خلیفه یا امیرالمومنین گذاشته شود. اهل "حل و عقد" در لغت یعنی "گشودن و بستن". ریشه اصلی کلمه به شرایط زندگی

عرب های بدوی بر میگردد که غالباً در حال کوچیدن از یک جای به جای دیگری بودند، و چون به تکرار بار خود را برای کوچیدن بر شتر می بستند و برای اتراق کردن میگشودند، این کلمه از آنجا وارد زندگی عمومی شد و بر کسی که در این کار مهارت داشت تعبیر "اهل حل و عقد" صدق میکرد. این عبارت برای سده ها در زبان عربی معنایی ساده داشت و اصطلاحی نبود که بار سیاسی یا فرهنگی خاصی داشته باشد، از همین رو نه در قرآن شریف آمده و نه در احادیث نبوی، و نه حتی در آثار فقها و مجتهدان دو سه قرن نخست تاریخ اسلام. نخستین کسی که در سیاق مباحث سیاسی تعبیر "اهل عقد" را به کار برد ابوالحسن اشعری، بنیانگذار مکتب کلامی اشاعره در قرن چهارم هجری بود، اما نه به مثابه اصطلاح خاص. ابوبکر باقلانی متکلم بزرگ اشعری در آغاز قرن پنجم نخستین کسی بود که تعبیر "اهل حل و عقد" را با هم به کار برد، اما با اقتباس از معنایی که در عقد نکاح به کار می‌رود، با تکیه بیشتر به مفهوم ولایت و اهلیت و نه به معنای خاص سیاسی که دلالت بر مکانیسم و اضحی در عرصه انتقال قدرت داشته باشد. از همین رو درباره اینکه چه کسانی اهل حل و عقد شناخته میشوند، چگونه انتخاب میشوند، چه کسی آنان را انتخاب میکند، چه صلاحیت هائی به آنان داده میشود و آنان چگونه این صلاحیت ها را اعمال می کنند، هیچ توضیحی نداده است. پس از او، دو فقیه دیگر، ماوردی و ابوعلی الفراء، که هر کدام کتابی به نام "الاحکام السلطانیة" دارند، در میانه های قرن پنجم این اصطلاح را بیشتر به کار بردند، هر چند هنوز چارچوب مفهومی آن واضح نشده بود، از اینرو گاهی آن را مترادف با "اهل اختیار"، و گاهی "اهل اجتهاد" به کار می‌گرفتند. پس از آنان این اصطلاح در میان فقها رواج یافت و رفته رفته این پندار به وجود آمد که گویا شورای اهل حل

و عقد روشی برگرفته از یکی از قواعد دین است و باید مطابق آن عمل کرد. اما رواج نظری این اصطلاح در میان فقیهان به رواج عملی آن در میان حاکمان منتج نشد و از روزگاری که این اصطلاح بر سر زبان ها افتاد تا روزی که آخرین خلیفه عثمانی برکنار شد، هیچ گاه گروه یا شورای رسمی به نام اهل حل و عقد وجود خارجی پیدا نکرد، و هیچ خلیفه ای با رأی این شورا به حکومت نرسید. اگر چنین اصلی در شریعت وجود می‌داشت، خواه نخواه، نهادی هرچند صوری و نمایشی به نام اهل حل و عقد در تاریخ اسلام تأسیس میشد و مانند نهاد سلطنت و در کنار آن تداوم پیدا میکرد. وجود حتی ظاهری یک نهاد با گذشت زمان سبب شکل‌گیری سنتی سیاسی و اجتماعی به پیرامون آن میشد و در فرهنگ سیاسی عامه نیز القاب و عناوینی به آن تعلق می‌گرفت.»

استاد محق در ادامه می‌نویسد: «نظریه اهل حل و عقد نظریه ای یتیم بود که هیچ مرجع و نهادی در تاریخ اسلام به آن اهتمام نداشت و کسی در پی اجرا و تطبیق آن بر نیامده است.... علاوه بر اینکه نظریه حل و عقد اساساً در تاریخ اسلام جنبه عملی پیدا نکرد و صرفاً یک نظریه متروک بود که تاثیری عملی بر روند تحولات سیاسی و انتقال قدرت نداشت، همچنان این نظریه هیچ راه و روشی برای پاکسازی ساختار قدرت از بزرگترین آفت آن که استبداد است نداشت، بلکه در خدمت آن قرار می‌گرفت. نظریه اهل حل و عقد اگر در سطح عملی پا نگرفت، در سطح نظری هم تلاش نکرد که این بیماری مزمن را از بدنه نظام قدرت بزدايد و توضیح دهد که برای مهار خلفای خودسر و امیرالمومنین چه تدابیری سنجیده است. این مشکل از این جهت بسیار جدی است که امیرالمومنین یا خلیفه در فقه سنتی از صلاحیت مطلق برخوردار است و طبق ظاهر برخی از نصوص دینی حکم او در درجه بعد از حکم خدا و پیامبر قرار گرفته، و جنبه

قدسی پیدا میکند. با چنین صلاحیت بیحد و حصری که به این مقام داده میشود نه تنها رای مردم به پیشیزی نمایارزد حتی رای همان اهل حل و عقد هم مثل جاده یکطرفه عمل میکند، یعنی از آن برای روی کار آوردن این حاکم مطلق العنان و تثبیت قدرت و صلاحیت او استفاده میشود اما برای محدود کردن اختیارات او یا برکناری اش کارایی ندارد. در تمام تاریخ هزار و چهار صد سال اسلام حتی یک بار اتفاق نیفتاده است که شورایی به نام اهل حل و عقد تشکیل شده و سندی درباره محدود کردن اختیارات خلیفه ای صادر کرده باشد چه رسد به اقدام به برکناری اش.»

مُحق در باره این که اهل حل و عقد دقیقاً چه کسانی با چه مشخصات اند، به نظر حسن البنا اشاره میکند و می نویسد که: «البنا به جای تکیه بر علوم سیاسی به اقوال فقیهان مراجعه کرده و میگوید: "بر پایه آن چه از ظاهر سخنان اهل فقه و اوصافی که آنان برای اهل حل و عقد بیان کرده اند دانسته میشود، این وصف بر سه گروه راست میآید: یکی فقیهان مجتهدی که در فتوا و استنباط احکام شرعی قابل اعتماد هستند، دوم صاحبان تجربه در شئون عمومی، و سوم کسانی که دارای نوعی جایگاه رهبری یا سروری در میان مردم هستند مانند بزرگان خاندانها، موسفیدان قبایل و رؤسای گروهها؛ اما از آنجا که استبداد نه درگذشته نگرانی عمده فقیهان بود و نه اکنون گروههای بنیادگرا با آن مشکل دارند، حسن البنا پذیرش تصمیم شورای حل و عقد را برای خلیفه یا امیرالمومنین الزامی نمیداند و تنها برای آن نقش مشورتی قابل است. یعنی اگر شورای حل و عقدی هم وجود داشته باشد و مشورتهایی هم به امیرالمومنین خود بدهند او الزامی ندارد که به آن مشورتهای عمل کند... البته شماری از فقیهان، مانند ابن عطیه از قدما و طاهر بن عاشور از معاصران، بوده اند که مصوبات شورا را برای رأس قدرت الزامی دانسته و

معتقد بودند که اگر او از آن سرپیچی کرد، باید از مقامش عزل شود، اما این نظریه طرفدار بسیار اندکی دارد و چون درمقابل نظریه اکثریت فقیهان قرار میگیرد و تا امروز جایگاهی پیدا نکرده است. افزون بر اینها، در عموم سازمانهای اسلام سیاسی گرایش شدیدی به تمرکز قدرت وجود دارد، و الزامی کردن مصوبات شورا با این گرایش دیرینه سازگار نیست. آنان ترجیح میدهند که شورایی وجود داشته باشد تا به تصامیم آنها مشروعیت بدهد، اما فاقد چنان اختیاراتی باشد که مزاحم مقام رهبری شود. با این حساب، شورای حل و عقد اگر فرضاً شکل هم بگیرد زیر تاثیر دو عامل مهم قرار خواهد گرفت اول خوی و خواص آن رهبر خودکامه ای که این جمع را برای مشروعیت دادن به جایگاه، اختیارات و تصمیم های خود گرد آورده است، دوم سطح فرهنگی جامعه ای که به آن تعلق دارد. جوامعی که به درستی وارد عصر مدرن شده اند بستری سازگار برای ظهور نهادهای واپسگرایی از این نوع نیستند، و تنها در جوامعی امکان ظهور آنها وجود دارد که سنتهای ستبر قرون وسطایی مانع پیوستن آنها به عصر حاضر شده و از نو زایی آن جلوگیری میکنند. از این منظر، شورای حل و عقدی که طالبان بر آن تاکید میکنند، نه منبع قرآنی دارد و نه به سنت پیامبر و یا حتی میراث مجتهدان بزرگ. بلکه باز نمود گزینه ای انفعالی از سوی برخی فقهای دوره های انحطاط تمدن اسلامی است که در اثر ناکامی در اصلاح دستگاه قدرت به آن متوسل شده بودند....» (محمد مُحَقِّق: "نقد نظریه شورای حل و عقد طالبان به جای انتخابات" که نخست در صفحه ناظران بی بی سی فارسی و سپس در افغان جرنم آنلاین مورخ 14 آگست 2019 به نشر رسیده است)

شورای "اهل حل و عقد" و انتخاب رئیس جمهور:

جری تامس خیرنگار صدای امریکا از اسلام آباد گزارش ذیل از مجلس شورای اهل حل و عقد که برای انتخاب رئیس جمهور در کابل دائر گردیده بود، ارسال داشته از اینقرار: «شورای اهل حل و عقد با وجود مخالفت و مقاطعه پنج تنظیم عمده جهادی از جمله 9 تنظیم روز سه شنبه 29 دسمبر 1992 با بیانیه پروفیسور برهان الدین ربانی رئیس جمهور مؤقت افغانستان شروع بکار کرد. استاد ربانی در بیانیه افتتاحیه خود گفت: پس از پیروزی انقلاب اسلامی در افغانستان، تشکیل شورای اهل حل و عقد، دومین پیروزی واقعی افغانها است. وی اظهار امید کرد که با تشکیل این شورا معضلات افغانستان حل و فصل گردد. همچنین درین جلسه عبدالرب رسول سیاف و مولوی محمدشاه فضلی معاون حرکت انقلاب اسلامی مربوط مولوی محمدی سخنرانی نمودند. سیاف گفت: وظیفه شورای اهل حل و عقد آنست که رهبر آینده افغانستان را تعیین کند و پس از آن وظیفه همه ما است اوامر این رهبر را اطاعت نموده و از وی به حیث اولوالامر متابعت نمائیم [؟]. شورا در روز دوم جلسه خود استاد برهان الدین ربانی رئیس جمهور مؤقت را برای مدت دو سال به حیث اولین رئیس جمهور انتخابی افغانستان انتخاب نمود.»

در اینجا باید علاوه کرد که یکی دیگر از تصامیم این شورا همانا تعیین یک تعداد از اشتراک کنندگان آن به حیث نمایندگان شورای ملی میباشد که به گزارش رویتر از کابل: «شورای اهل حل و عقد روز دوشنبه دوم جنوری 1993 از بین اعضای خود یک شورای ملی یا پارلمان را انتخاب کرد که مدت کار آن دو سال خواهد بود و طی این مدت قوانین لازمه از جمله قانون اساسی جدید افغانستان را به تصویب خواهد رسانید» همچنان در یک گزارش دیگر آمده است که: «شورای اهل حل و عقد همچنان تصویب نمود تا یک اردوی اسلامی [؟] تشکیل گردد و به رادیو و تلویزیون افغانستان

هدایت داد تا نشرات خود را مطابق به اصول اسلامی عیار نماید...» (امید، شماره 37، صفحه 12)

در گزارش آمده است: «شورا تحت ترتیبات شدید امنیتی در مقر وزارت داخله انعقاد یافت که در آن 1325 نفر نماینده از 29 ولایت افغانستان و تعدادی از افغانهای مقیم خارج که در شورا دعوت شده بودند، اشتراک داشتند. همچنان نمایندگان سازمان ملل متحد و کنفرانس اسلامی در این جلسات حضور داشتند. شورا بعد از ظهر روز چهارشنبه 30 دسمبر به رأی گیری جهت انتخاب رئیس جمهور پرداخت و در ختم آن مولوی فضل قاضی القضاة افغانستان نتیجه رأی گیری را چنین اعلام کرد: 916 رأی موافق، 59 رأی مخالف، 260 رأی ممتنع. مفسرین در نتیجه این رأی گیری هیچ شک و شبهه ندارند، زیرا ربانی یگانه کاندید مقام ریاست جمهوری بوده و پیرسید احمد گیلانی و مولوی خالص که هر دو کاندیدان این مقام بودند، کاندیدای خود را پس گرفته و با شورا مقاطعه کرده بودند. پنج تنظیمی که با شورا مقاطعه نموده اند، عبارتند از حزب اسلامی خالص، حضرت مجددی، پیرگیلانی، حزب وحدت اسلامی و حزب گلبدین حکمتیار.»

گزارش اضافه میکند: «هنگامی که جلسات شورا دائر بود، دوازده راکت به شهر کابل فیر شده باعث ویرانی تعدادی منازل شخصی و عمارات دولتی گردید. گلبدین قبلاً گفته بود که اگر استاد ربانی انتخاب شود، وی به کابل حمله خواهد کرد. صبغت الله مجددی اظهار داشت که نتیجه شورا به معنی اعلان جنگ است.» اسوشیتدپرس از کابل گزارش داد که مولوی قیام الدین بشار، مولوی منصور و همایون شاه آصفی در روز اول جلسه خود را بمقام منشی اول و دوم مجلس کاندید نمودند و مولوی قیام الدین بشار و مولوی منصور به اکثریت آراء به این مقام برگزیده شدند. مولوی خالص طی

مصاحبه اش با آژانس اسلامی افغان مربوط حزب گلبدین گفته بود که امکان موفقیت شورا اندک است، زیرا عده ای از تنظیم های جهادی در آن اشتراک ندارند و اگر شورا به اساس اصول اسلامی فیصله نماید، وی در برابر آن ایستاده نخواهد شد، ولی این شورا نه قانونی است و نه شرعی و علاوه کرد که از تنظیم او کسی در این شورا شرکت نخواهد کرد.»

در گزارش آمده است: «به قول منابع که در شورا حاضر بودند، جلسه رأی دهی بی نظم و پرهرج و مرج بود. دوصندوق برای رأی دهی گذاشته شده بود، به روی یک فوتوی برهان الدین ربانی گذاشته شده بود و دیگری سفید بود. این منابع گفتند: هیئت های اشتراک کننده در سالون جلسه قید ساخته شده بودند و مخالفین در بیرون آن به سر میبردند. گرچه در حدود 20 نفر از اعضای شورا توانستند راه خود را به بیرون باز نمایند. بعضی از اعضای شورا برای سخنرانی تقاضای نوبت کردند، ولی مباحثه اجازه داده نشد. به مجردی که رأی دهی خاتمه یافت، ربانی جلسه را ترک گفت، در حالیکه شورا جلسه داشت.» (هفته نامه امید، منتشره شمال کالیفورنیا، شماره 37، مورخ 14 جدی 1371 - 4 جنوری، 1993، صفحه اول)

مراسم تحلیف استاد ربانی به حیث رئیس جمهور روز بعد از رأی دهی یعنی دوم جنوری 1993 در جمنایوم لیسه امانی برگزار گردید. او ضمن بیانیه خود پس از شرح مشکلات موجود گفت: «از حالا به بعد من به همه مردم افغانستان تعلق دارم و نه به یک حزب خاص، و امروز نماینده کلیه اقوام و گروه های مذهبی کشور هستم و به این مناسبت از همه مخالفان خود میخواهم از راهی که در پیش گرفته اند، باز گردند و تسلیم اراده ملت شوند.» او ضمناً هوشدار داد و علاوه نمود: «آنانیکه در برابر اسلام و دولت اسلامی قدعلم

کرده اند، "مرتد" محسوب میشوند و از کلیه افغانهای تحصیل کرده که مقیم خارج اند، دعوت کرد به کشور خود باز گردند...» (امید، شماره 37، صفحه اول)

از جمله کسانی که از خارج در این شورا دعوت شده بودند و توانستند در فرصت زود خود را به کابل برسانند، از امریکا دو نفر (پروفسور محمد مبین شورش و استاد نظر محمد معاف)، از اروپا همایون شاه آصفی، از استرالیا یکنفر و از پاکستان سه نفر در شورا اشتراک کردند و یک عده دیگر به دلیل کمی وقت و مشکلات دیگر موفق به سفر نشدند. پروفسور شورش پس از برگشت از کابل مصاحبه طولانی و دلچسپ با مدیر هفته نامه امید انجام داد و از بازدید خود از کابل و رویدادهای شورا مطالبی بیان نمود که در یک قسمت آن چنین گفت: «شورا بروز 29 دسمبر 1992 در تالار وزارت داخله (که بعداً بنام تالار شورا حل و عقد نام گذاری شد) توسط استاد ربانی افتتاح شد. شورا به روزهای 30 و 31 دسمبر 92 و اول جنوری 1993 دوام داشت و روی موضوعات مختلف (حدود 450 که از طرف وکلا پیش شد) بحث نمود. دوم جنوری 1993 در جمنایم لیسه امانیه روز مراسم سوگند استاد ربانی به حیث اولین رئیس جمهور حکومت اسلامی افغانستان توسط مولوی فضل قاضی القضاة افغانستان صورت گرفت و مردم به او بیعت [؟] کردند و در همان روز از اقصا نقاط کشور برای موصوف تلگرامهای تبریکی فرستاده شد. همسایگان افغانستان و کشورهای دیگر هم تا چند روز تلگرام های تبریکیه خود را برای موصوف فرستادند.» (مصاحبه محمد مبین شورش، هفته نامه امید، شماره 39 و 40 و متن سند فوق در شماره 40 صفحه 12)

مخالفت ها در برابر کاندید شدن استاد ربانی:

این موضوع را با ادامه مصاحبه پروفسور شورش با هفته نامه امید آغاز میکنم: موصوف در این مصاحبه کاپی سندی را ارائه کرد که از جیب همایون جریر [داماد حکمتیار] حین فرار [؟] بدست آمده و متن آن از اینقرار بود:

بسم الله الرحمن الرحيم (مورخ 7 جدی 1371 - شهر کابل)
فیصله پنج گروه جهادی و سیاسی:

ما پنج تنظیم جهادی و سیاسی افغانستان به نقاط ذیل برای ایجاد اصلاح در وضع فعلی کشور و عواقب وخیم آن به توافق رسیدیم که قرار ذیل است:

1 - تشکیل شورای اهل حل و عقد بحالت فعلی آن ناقص بوده و لذا جلسات آن اگر تدویر میگردد، غیرقانونی بوده فیصله های آن برای ما غیرقابل قبول میباشد.

2 - قدرت را دولت فعلی باید بصورت فوری و کامل به شورای محترم رهبری انتقال دهد تا یک دولت موقت سرپرست جدید از آن طریق تشکیل گردد، طوریکه همه تنظیمها و گروه های جهادی و سیاسی در آن شرکت ورزند.

3 - دولت جدید با تغییرات اساسی در ریاست دولت و کابینه تشکیل گردد.

4 - اصلاح و تکمیل شورای محترم اهل حل و عقد پس از تطبیق ماده 2 توسط یک کمیسیون مشترک گروه های جهادی و سیاسی تحت اجراء گرفته شود.

امضاء کنندگان به نمایندگی از: جبهه ملی نجات افغانستان، حزب اسلامی افغانستان، حزب وحدت اسلامی افغانستان، جنبش ملی اسلامی افغانستان، محاذ ملی افغانستان. « (مأخذ بالا... صفحه 12)

غلام غوث وزیر - رئیس دفترشاه سابق در "روم - ایتالیا" در مورد اصطلاح شورای "اهل حل و عقد" چنین ابراز نظر کرد: «از ابتداء این اصطلاح نامأنوس و غیرمفهوم بود،

نامأنوس به این عبارت که مردم افغانستان اصلاً این کلمه را تلفظ کرده نمی توانستند [در بین مردم عوام به شورای "هله لُق" شهرت یافته بود] و نامفهوم به این معنی که نمی دانستند مطلب آن چیست؟ من فکر میکنم از ابتداء قرار بود لویه جرگه ای که در آن تمام مردم افغانستان بصورت مساوی و به شکل دموکراتیک نمایندگان شان جمع شوند و برای آینده تصمیم بگیرند، مگر به هرحال از همان ابتداء می بینم که مخالفت هایی در داخل افغانستان علیه آن آغاز شد.» (امید، شماره 37، صفحه 7)

حضرت صبغت الله مجددی که دو روز قبل از تدویر شورا کابل را ترک کرده و به پشاور برگشته بود، در یک مصاحبه گفت: «من به یقین میگویم که همه مخالف این شورا بوده و آنرا قبول نداریم. مزیداً اینکه وقت کار برهان الدین ربانی تکمیل شده است و وقت بعد از تمدید نیز پوره شده است و مدت کار وی دیگر تمدید نمی شود و باید قدرت به شخص دیگری منتقل شود، در غیر آن شورش و خانه جنگی آغاز خواهد شد. قدرت باید به شورای قیادی منتقل شود تا رهبر جدید سرپرست را انتخاب کند.» (هفته نامه امید، شماره 36، مورخ 7 جدی 1371، صفحه 12)

عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در پیام خود گفته است: «ما معتقد هستیم که این شورا فاقد آن اعتبارات است که بتواند زعامت آینده را تعیین نماید و ما معتقد بودیم که باید نمایندگان همه مردم از ولایات افغانستان جمع شوند و همه رهبران تنظیم های جهادی هم موافقت نمایند و یک تصمیم وسیع و مجموعی درباره آینده افغانستان اتخاذ شود، ولی در این شورا این مسایل اصلاً در نظر گرفته نشد. به نظر ما باید شورای جهادی تصمیم بگیرد که همه رهبران جهادی در آن اشتراک دارند.» (امید، شماره 36، مورخ 7 جدی 1371، صفحه 9)

وقتی هفته نامه امید نظر سیدشمس الدین مجروح (شخصیت سرشناس کشور) را در مورد شورای اهل حل و عقد جويا گردید، موصوف چنین گفت: «راجع به مشروعیت و قانونیت شورای حل و عقد فکر میکنم که اختلاف موجود است و اکثر تنظیمها آنرا قبول نکردند و همکاری نمودند. فلذا من آنرا یک شورای بسیار قانونی یا شورایی که بتواند از تمام مردم افغانستان نمایندگی کند، میدانم و نتیجه ای که از لحاظ اکثریت آراء از آن بدست آمده معلوم میشود که تمایل به یک طرف خاص بود. درحالیکه تنظیم های بزرگ دیگر و اشخاص بیطرفی بودند که باید اشتراک میداشتند. کثرت آراء به یکطرف نشان دهنده این است که انتصاب بیشتر مدنظر بود تا انتخاب و بناءً من آنرا زیاد معتبر نمیدانم...» (امید، شماره 37، صفحه 4)

به سلسه همین نظرخواهی داکتر محمدطاهر هاشمی سابق استاد حقوق در پوهنتون کابل می نویسد: «واقعیت امر اینست که افغانستان در شرایط کنونی فاقد یک هیئت رهبری مشروع و با صلاحیت حقوقی است و تا هنگامی که چنین رهبریت سیاسی را از طرق دموکراتیک تشکیل ننماید، هرگونه تپ و تلاش در جهت غصب قدرت سیاسی مخالف آمال ملی بوده و با هر پشتیبانه اعم از داخلی و خارجی با قهر و خشم قاطبه ملت مواجه و سرانجام به سرنگونی قطعی روبرو خواهد شد. مسئولیت ممثلین قدرت در کابل آنست تا زمینه را بمنظور انتقال قدرت به نمایندگان واقعی مردم تهیه دیده و مصالح علیای کشور و مردم را فدای امیال و اغراض جاه طلبانه خود نه نمایند...» (امید، شماره 45، صفحه 2)

پوهاند داکتر محمد طاهر سیفی استاد سابق فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل در مورد ماهیت شورا چنین ابراز نظر کرد: «مناسب خواهد بود، اگر این شورا (بعوض شورای فتح جهاد) حالا "کمکی جرگه" [جرگه کوچک]

خوانده شود. گرچه این شورا با قاعده وسیع از نظر ترکیب و تعداد اعضا کمتر از لویه جرگه نخواهد بود، ولی چون صلاحیت آن محدود به انتخاب رئیس جمهور و حکومت مؤقت بوده و قید زمانی دارد، لذا نمیتوان آنرا لویه جرگه خواند، زیرا لویه جرگه عنعنوی دیرین ما بوده و در آن مسایل و موضوعات و امور ملی که در درازمدت با بُعد وسیع به مقدرات و سرنوشت کشور تعلق میگیرد، دارای صلاحیت قانونی و تقنینی وسیعتر میباشد...» (امید، شماره 42، صفحه 2)

بخش نهم

طالبان و تدویر شورای علمای دینی قندهار (اواخر ماه حوت 1374ش)

چگونگی ظهور و عروج طالبان:

اگرچه جنبش طالبان که بعداً به "تحریک طالبان" مسمی گردید، در افغانستان به شکل امروزی یک پدیده جدید سیاسی و نظامی است که در قالب یک حرکت قشری منسجم و فعال در نوامبر 1994 در افغانستان پا بعرصه وجود گذاشت، ولی ریشه های عمیق آن که با ملا و مدرسه پیچ خورده و در راس آن علمای دینی قرار داشته اند، سابقه طولانی دارد. آغاز این جنبش را در تاریخ معاصر کشور میتوان از زمان جهاد علیه انگلیسها در قرن 19 به وضاحت مشاهده کرد. در تمام قیامهای ملی ملاها، علمای دینی و پیران طریقت نقش بسیار مهم و اساسی بازی کردند و همیشه مردم را به جهاد و مبارزه علیه قوه های مهاجم دعوت نمودند و خود شخصاً در جهاد اشتراک کردند. ملامشک عالم یکی از مثالهای برجسته آن محسوب میشود. همانطوریکه ملا صاحبان در گذشته چرخهای جهاد مقابل انگلیس را به پیش کشیدند، متأسفانه بعد از استقلال عده ای آنها سد راه پیشرفت و تمدن نیز شدند. از ملای لنگ گرفته تا کسان دیگر که ذکر نامهای شان در این مبحث نمی گنجد. اکثر علمای دینی افغانستان تحت تاثیر دبستان دیوبندی قرا داشتند. هدف اصلی این دبستان که با اشاعه افکار شاه ولی الله دهلوی توسط شاگردان و مخلصان او در اوسط قرن 19

در محل دیوبند در ایالت اتر پردیش هند تاسیس گردید ، وحدت مسلمین اهل تسنن و بسیج نمودن آنها بر علیه استعمار انگلیس و مقابله با فشار مذهبی روز افزون هندوها در برابر مسلمانها بود. دیوبندیها به سرعت مدراس زیاد در سرتاسر هند گشودند که در جمع شاگردان این مدراس یک عده افغانها نیز شامل بودند. در آن وقت افغانستان یکی از پایگاه های مبارزان مسلمان هند محسوب میشد و بسیار از آنها با علمای افغانستان دوست و حتی همصنف بودند و موفق شدند چند مدرسه در افغانستان نیز تاسیس نمایند که در نتیجه، نهضت اسلامی هند در افغانستان به دو سمت اثر کرد: یکی مبارزه علیه استعمار و دیگر پخش افکار دیوبندی در بین علمای دینی افغانستان که همه در مجموع استعمار و تمدن جدید را باهم مربوط دانسته برضد هر دو به مخالفت برخاستند. باهمین روحیه بود که آنها اصلاحات امانی را یک پدیده کفری پنداشته در برابر آن قیام کردند.

اگرچه در دوره سلطنت محمد نادر شاه و سپس محمد ظاهر شاه سازش رهبران و علمای دینی با دولت به وجود آمد و حرکت ملاحا و علمای دینی به تدریج روبه ضعف گذاشت، ولی با کودتای منحوس ثور و آشکار شدن ماهیت الحادی رژیم ، ملاحا و علمای دینی دسته دسته با مردم یکجا به قیام علیه رژیم پرداختند و برای این هدف عده بیشتر آنها راهی پاکستان شدند تا در جهاد اشتراک نمایند. در همان وقت نقش ملاحا در جهاد، طرز تفکر و اندیشه شان با اکثر تنظیمهای جهادی فرق داشت و روی همین دلیل بعضاً باهم در تنازع فکری و برخورد بودند. اگرچه عمده ترین پایگاه فکری آنها را تنظیم حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص که هر دو از پیروان و شاگردان مدرسه دیوبندی در دارالعلوم حقانیه پاکستان بودند، تشکیل میداد، ولی آنها بصورت پراکنده

در تمام تنظیمها فعالیت داشتند و نتوانستند یک تنظیم مختص به خود رابه وجود آورند، زیرا در آنوقت ISI و حزب جماعت اسلامی پاکستان به سرکردگی قاضی حسین احمد(دوست نزدیک جنرال ضیا الحق) که یک حزب بیشتر بنیادگرا بود و روابط نزدیک با حزب اسلامی حکمتیار داشت، مانع اینکار شد. برعکس حزب جمعیت العلمای اسلام در پاکستان به رهبری مولانا فضل الرحمن به حیث یک حزب دارای پیوند دیوبندی، در آنوقت از قدرت سیاسی لازم برخوردار نبود تا برای تشکیل یک تنظیم خاص برای گروپ ملاها اقدام نماید. با آن هم حزب جمعیت العلماء کوشید در آنوقت صدها مدرسه را در حواشی پشتون نشین ایالت شمال غرب و بلوچستان فعال سازد و در آن عده کثیر نوجوانان افغان را نه تنها در ساحه دینی بطور مجانی تدریس، اعاشه و اباته نماید، بلکه به آنها تمرین نظامی نیز دهد. در سال 1970 تعداد این مدارس در پاکستان به 900 مدرسه میرسید، اما در سال 1988 بالغ بر 8000 مدرسه شد و تعداد طلبه آن نیز از 25000 به نیم ملیون افزایش یافت. این مدارس پرورشگاه فکری و عملی نسل جوان، متعصب و پرخاشگر افغان بود که بعداً به حیث یک ماشینری جنگی مسمی به "تحریک طالبان" در برابر تنظیم های قدرت طلب، بقایای ملیشه های کمونیستی و قوماندان های خود مختار آنها که افغانستان را در یک جنگ داخلی بیش از پیش ویران کردند و ثمره جهاد را بریاد دادند، وارد میدان کارزار شدند. طوریکه قبلاً از قول جنرال ضیا الحق تصریح شد، استراتژی دیرینه پاکستان در افغانستان به چهار اصل ذیل استوار بود:

- 1- پاکستان بخود حق میدهد برای افغانستان تعیین رژیم کند، رژیمی که با پاکستان دوست باشد،
- 2- این رژیم باید ادعای ارضی با پاکستان نداشته باشد یعنی معاهده دیورند را به رسمیت بشناسد،

3- حکومت افغانستان باید یک حکومت واقعاً اسلامی باشد،
 4- رژیم مطلوبه در افغانستان باید زمینه دسترسی پاکستان را
 به کشورهای آسیای میانه مساعد سازد.
 مقامات پاکستانی اعم از آی اس آی و حکومت برای نیل به
 اهداف فوق همیشه کوشیدند قدرت و توانائی ملی را به
 اشکال و انواع مختلف در افغانستان تضعیف کنند تا یک
 رژیم دست نگر و مطیع خود را در افغانستان به وجود
 آورند. مقامات نظامی و حکومت پاکستان خواستند تا همچو
 هدف را با حمایت حکمتیار و حزب او که خود را نماینده
 پشتونها نیز میدانست، برآورده سازند. ولی این تیربه خطا
 رفت و حکمتیار از یکطرف نتوانست باوجود جنگهای
 خونین موفقیت لازم بدست آورد و ازطرف دیگر تنش بین
 امریکا و پاکستان درمورد بقدرت رسانیدن حکمتیار
 درافغانستان روز بروز فرونی گرفت. لذا پاکستان که
 دچار رقابت جدی در رابطه با بازارهای آسیای میانه با ایران
 بود، ناگزیر بدیل دیگری را برای عین هدف در میدان جنگ
 قدرت در افغانستان به حرکت انداخت که این بدیل همانا
 حرکت طالبان بود.

هنگامیکه بیظیر بوتو در سال 1993 به صدارت پاکستان
 رسید، حزب جمعیت العلماء یک متحد قوی او در مبارزه
 انتخاباتی بود و رئیس این حزب مولانا فضل الرحمن
 مخصوصاً در دوره دوم صدارت خانم بوتو به حیث رئیس
 کمیسیون روابط خارجی پارلمان پاکستان از قدرت سیاسی
 فراوان برخوردار شد. موصوف با استفاده از این مقام طی
 سفر خود در اروپا و امریکا موضوع طالبان مدارس را به
 حیث یک بدیل مطلوب بجای تنظیمهای جنگ طلب و ناکام
 با این دلیل پیش کرد گویا طالبان اهل سیاست نیستند و اما
 این قوت را خواهند داشت تا به جنگ قدرت بین تنظیمها
 خاتمه دهند و بعد از آنکه همه قوتهای محلی و تنظیمی را

خلع سلاح کنند، آنوقت قدرت را بیک حکومت با کفایت و صاحب اداره خواهند سپرد و خودشان دوباره به مدارس خود خواهند رفت.

با این استدلال مولانا موفق شد حکومت امریکا را که در عین زمان زیر فشار کمپنی های نفتی آنکشور قرار داشت و آرزومند آمدن ثبات و ایجاد یک حکومت شایسته برای عقد قرارداد با کمپنی های نفتی در مورد تمدید پایب لاین گاز بود، قناعت دهد تا برپیشنهاد پاکستان مبنی بر تقویه حرکت طالبان در افغانستان مهرتائید گذارد و آنرا حمایت کند.

حکومت پاکستان که در آغاز چندان امید قطعی از موفقیت طالبان نداشت، کوشید تا در مرحله اول با مسلط ساختن طالبان در قندهار و ولایات اطراف آن، قوماندانهای مختلف تنظیمی را از صحنه دور کند. لذا در اثر یک تفاهم قبلی با اسمعیل خان والی هرات که خود را امیر حوزه غربی میخواند و جنگسالار شمال رشید دوستم موقتاً تا تطبیق پلان عمومی در کابل، از دهلیز هرات استفاده کند و روابط تجارتي خود را در رقابت با ایران از آن طریق با کشورهای آسیای میانه برقرار سازد. (برای شرح مزید دیده شود: کاظم، سید عبدالله: "دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان"، کالیفورنیا، دسمبر 1994)

بعد از سفر وزیر داخله پاکستان - نصیر الله بابر به قندهار و هرات (اکتوبر 1994). حرکت لاریهای مال التجاره پاکستان بعزم آسیای میانه از طریق قندهار و هرات براه افتاد. از آنجائیکه در برابر اولین کاروان لاریها در قندهار از طرف بعضی قوماندانهای محلی آنجا مشکلات و موانع ایجاد شد و خطر ناکامی این پلان در همان روز های اول محسوس گردید، حرکت گروپ محدود طالبان افغان از کوپته به سپین بولدک و از آنجا به قندهار البته به حمایت محسوس و حتی آشکار پاکستان، ظاهراً برای رهائی لاریها

و اما در واقع بمنظور چیره ساختن طالبان در آن ولایت آغاز یافت. به این ترتیب گروه تازه کار که قبلاً در مدارس دینی پاکستان برای همین روز تربیه شده بودند، در عرصه جنگ قدرت در افغانستان سر بلند کرد و به سرعت گسترش یافت. آنها بتاريخ 5 نوامبر 1994 قندهار را تسخیر کردند و بعد از آن بطور برق آسا به تصرف چند ولایت دیگر آن حوزه موفق شدند. با تشویق و زمینه سازی حکومت تنظیمی ربانی و مسعود روبه غزنی و کابل نهادند. ربانی طالبان را در آن وقت به حیث یک نیروی "خود جوش" توصیف نمود و حمایت خود را از آنها ابراز کرد و آنها را به مقصد مقابله با قوای حکمتیار برای آمدن بکابل تشویق نمود. طالبان نیز به نوبه خود در هر قدم نخست پایگاه های حزب اسلامی حکمتیار را تصفیه کردند، تا آنکه نوبت چار آسیاب - مرکز نظامی حکمتیار رسید و به سهولت او را فراری ساختند. در عین زمان قوای حزب وحدت را خلع سلاح کردند و رهبر شان عبدالعلی مزاری را به گروگان گرفتند که بعداً توسط آنها بطور مرموز بشهادت رسید.

در این وقت رژیم کابل به سرکردگی نظامی قوماندان مسعود برای اولین بار احساس آرامش کرد، زیرا دو رقیب سرسخت او توسط طالبان مضمحل گردیده بودند. اما این آرامش به مثابه آرامش قبل از طوفان بود. طالبان از مسعود خواستند تا سلاح خود را به آنها تسلیم دهد. اینکار فصل تازه جنگها را باز کرد و قوای مسعود و طالبان را باهم درگیر ساخت که در نتیجه طالبان با شکست مواجه شده، دوباره عازم قندهار گردیدند. این شکست طالبان را ب فکر اشغال هرات انداخت که بعد از جنگهای سخت و چندین مرتبه تغییر در جبهات مقدم جنگ، بالاخره آنها بتاريخ 5 سپتمبر

1995

موفق به اشغال هرات شدند و اسمعیل خان به ایران فراری شد.

سقوط هرات زنگهای خطر را برای رژیم کابل بصدا درآورد و طالبان باردیگر روبه کابل کردند، ولی حملات شان نتیجه فوری نداد و زمستان سخت را در اطراف کابل به جنگهای شدید با قوای رژیم کابل گذشتاندند. تا آنکه یک سال بعد به جلال آباد حمله کردند و بعد از تسخیر ولایات شرقی با سازو برگ مکمل نظامی و قوای تازه وارد از مدراس پاکستان، حمله بکابل را از طریق شاهراه سروبی آغاز نمودند. با سقوط سروبی، سقوط کابل بدست طالبان حتمی شد و قوای مسعود ناگزیر به تخلیه کابل پرداخته با تمام قوا بسوب پنجشیر فراری شدند و شهر را بدون مقاومت بتاريخ 26 سپتمبر 1996 در اختیار طالبان قرار دادند. سقوط کابل بدست طالبان آغاز دوره زمامداری طالبان در افغانستان محسوب میگردد. در همین موقع طالبان برای اكمال هویت رسمی خود ملا محمد عمر آخوند رهبر خویش را به حیث "امیر المؤمنین" تعیین کردند.

آنها بعد از آن خود را به حیث یک قوه مشروع و مسلط بر افغانستان دانسته به منظور گسترش قدرت در سائر نقاط کشور به جنگ و کشتار ادامه دادند و در عین زمان از کشورهای جهان به شمول ملل متحد تقاضای برسمیت شناختن امارت خود را نمودند که هیچگاه این تقاضا برآورده نشد(البته به استثنای پاکستان، عربستان سعودی و امارت متحده عربی)

هنگامیکه طالبان وادی کوهدامن را برای بار اول تصرف کردند و رو به ولایات شمال گذاشتند، درسالنگ با قوای دوستم مواجه شدند که از آن تاریخ به بعد جنگهای طالبان برای تسخیر ولایات شمال کشور آغازگردید. بتاريخ 28 می 1997 طالبان با یک سازش اسرار آمیز با جنرال

عبدالملک، رقیب سرسخت جنرال دوستم توانستند موقتاً به مزارشریف دست یابند، ولی بزودی با شکست مدتش روبرو شدند و تعداد زیادی قوای شان تلف گردید. آنها بعد از یکسال بتاریخ 8 اگست 1998 بار دیگر به مزارشریف حمله کردند و بعد از تسخیر آن ولایت، بطور برق آسا سائر ولایات شمال را تا بغلان و قندوز یکی بعد دیگر بشمول ولایت بامیان و ساحات مرکزی کشور بدست آوردند. با این ترتیب تا اواخر سال 1998 تقریباً 90 فیصد خاک افغانستان زیر سیطره آنها قرار گرفت و قوای مخالف بنام جبهه متحد برای نجات افغانستان مشهور به "جبهه متحد شمال" زیرقیادت قوماندان مسعود فقط درحاشیه کوچک تخار و بدخشان و پنجشیر به مقاومت ادامه داد.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که طالبان تا اشغال کابل از نظر نظامی با مشکل عمده برخوردار نکردند و با تبلیغ اسلام و به رخ کشیدن ظلم و ستم تنظیمها و قوماندانهای محلی توانستند نظر مردم را به حیث یک قوه ناجی بخود جلب کنند و در صورت مواجه شدن به مشکل، با پیش آوردن قرآن مجید و از همه مهمتر دادن پول و تطمیع قوماندانها به پیشرفت خود ادامه دادند. این روش بعد از اشغال کابل تغییر کرد و قوای طالبان در هر قدم بسوی شمال با مشکلات عدیده و جنگها و مقاومت‌های شدید مواجه شدند که اگر حمایت همه جانبه پاکستان و ورود قوای تازه نفس طالبان پاکستانی و از همه بیشتر اگر نقش "عربهای افغان" (عربهاییکه برای جهاد در افغانستان داخل فعالیت شده بودند) بخصوص سازمان القاعده به رهبری اسامه بن لادن نمی بود، سلطه طالبان در شمال کشور میسر نمی شد. (برای شرح مزید جنگهای طالبان مآخذ فراوان موجود است، از جمله: احمد رشید: طالبان، اسلام، نفت و بازی نو در آسیای میانه،

مترجم - عبدالودود ظفری، کالیفورنیا، 2001، صفحه 30 تا 120)

در مورد میلان سیاسی طالبان چند نکته قابل ذکر است:

- 1- طالبان نام دولت را به امارت و رهبر امارت خویش رابه امیر المؤمنین تغییر دادند تا به آن وسیله وجه اسلامی خویش را بیشتر تبارز دهند،
- 2- احزاب را نفیه کردند و آنرا مایه شقاق و نفاق دانستند ، لذا جنبش خود را تحریک نامیدند،
- 3- در مورد تعصبات قومی و زبانی مباحثات زیاد بین مخالفان و موافقان داخلی و خارجی آنها وجود دارد. بعضی ها طالبان را قوم گرا و زبان گرامی شمارند و حتی کلمات فاشیست رابه آنها اطلاق میدارند که گویا آنها خواهان برتری قوم پشتون و زبان پشتو میباشند. حرکت طالبان یک حرکت کاملاً قشری است، لذا آنها همه کسانی را که شامل قشرشان باشند، بدون تفکیک قومیت و حتی ملیت و نژاد ، رنگ و پوست درخود مدغم میدانند و هر آنکه شامل قشر شان نباشد، و لو برادر هم تن شان ، او را ازخود نمی شمارند، به این اساس آنها بین ملاحای اندونیزیائی ، پاکستانی ، ازبکستانی ، تاجکی وغیره تفاوت قائل نیستند. جانبدای ازپشتون برای طالبان درشرایط آن وقت بیشتر حیثیت وسیله را داشت تاهدف ، آن هم برای تحکیم مبانی قدرت شان دربرابر مخالفان که عین شیوه را در پیش داشتند ونیز مقامات پاکستان کوشیدند تا حرکت طالبان افغان را از قشرگرایی به قوم گرایی تغییر مسیر دهند تا حرکت طالبان را منحصر به افغانستان سازند.
- 4- مداخله اداره امریه معروف ونهی از منکر که به گفته مردم جای نکیر و منکر را در این دنیا گرفته بود. درتمام شئون حیات فردی و اجتماعی مردم از سرحد آزار و شکنجه زن ومرد بالا رفت و به ظلم و استبداد مبدل شد.

5- انحصار قدرت بدست علمای دینی و واگذاری مقام های دولتی به اساس صلاحیت افراد در علوم شرعی موضوعیست که ماهیت رژیم طالبانی را بیک رژیم تیوکراتیک قرون وسطانی شباهت میدهد، زیرا به نظر دیوبندیها اسلام هیچگاه در یک نظامی که قدرت بدست علمای غیردینی باشد، تبارز کرده نمیتواند.

6- تصمیم تدریس علوم دینی در مکاتب و پوهنتونها برای همه محصلان تا سرحدی که آنها را "مبلغ الی الله و مجاهد فی سبیل الله" سازد. آنها بدینوسیله میخواستند تا جامعه رایبیک جامعه قشری تبدیل کنند که در آن جهاد دوامدار علیه دیگر اقشار و بخصوص علیه غیر مسلمان در جریان باشد.

7- طالبان به تاسی از افکار رهبران دیوبندی خویش و نیز زیر نفوذ اساسات پشتتوالی و افکار وهابی در مورد زنان و مسئله حجاب چنان راه افراط پیمودند که گویا زن را از ماهیت انسانی آن بیرون کرده و محض به حیث یک وسیله شهوت و منبع فتنه و فساد در جامعه دانستند و بناً آنها را در بند چادری و محدودیت های بی لزوم دیگر گرفتار کردند. (برای شرح مزید دیده شود: کاظم، سید عبدالله: "وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان"، 2001، صفحه 86 تا 125)

با همین خصوصیات فکری و شیوه های عملی، رژیم طالبان از روزی که بقدرت رسید، تا زمان سقوط نمونه یک رژیم مذهبی توتالیتهیر را از خود تبارز داد که روز بروز بر حرص قدرت طلبی و استبداد قشری آنها افزوده شد. اجرات آنها بدون توجه به خواسته های مردم و رعایت نورمهای بین المللی در تمام ساحات گسترش پیدا کرد. یکی از ساحات عمده که باعث عکس العمل های جدی جهان و نارضایتی طبقات غیر قشری افغانستان گردید، همانا وضع قیود بر زنان و محرومت آنها از حقوق انسانی بود که موجب عکس العمل

های جدی حامیان حقوق بشر و بسا کشورهای جهان قرار گرفت و در نهایت موجب عدم شناخت رسمی آنها در جهان شد.

شورای علمای دینی و تعیین "امیرالمؤمنین":

پس از آنکه طالبان در قسمت اعظم مملکت چیره شدند و حکومت بر رهان الدین ربانی در شمال متواری گردید، طالبان که خود را قوت مسلط بر کابل و بسیاری نقاط دیگر افغانستان می دانستند و تا آنوقت خویش را «حرکت یا جنبش» میخواندند و فاقد تشکیلات رسمی دولتی بودند، خواستند از یکطرف به موقف رهبر خود یعنی ملا محمد عمر وجه رسمی بدهند و از طرف دیگر حرکت خود را مبدل بیک نام رسمی که مؤید دولت باشد و دیگر کشورها آنرا به حیث دولت رسمی افغانستان بشناسند، یک شورای بزرگ را در قندهار به اشتراک تقریباً یک هزار علمای دینی و طالبان جوان دائر کردند. در این جرگه بزرگ که اساساً ماهیت یک تجمع "دینی - مذهبی" داشت و اعضای آنرا بطور کل قشر طالبان تشکیل میداد، نام "دولت اسلامی افغانستان" را به "امارت اسلامی افغانستان" مبدل نمودند و ملا محمد عمر آخوند رهبر خود را ملقب به "امیرالمؤمنین" ساختند. احمد رشید نویسنده کتاب "طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه" طی فصل سوم زیر عنوان "امیرالمؤمنین" شرحی مبسوطی در زمینه دارد که بعضی قسمت های مهم آنرا در اینجا اقتباس میدارم:

او می نویسد: «صدها ملا و طالب با استفاده از موتر و سائر وسائل در اوایل بهار 1996م وارد قندهار شدند و تا 20 مارچ بیش از 1200 ملای پشتون از غرب، جنوب و مرکز افغانستان در قندهار تجمع کردند. آنها در ادارات حکومتی، در قلعه قدیمی و بازار سرپوشیده ...جا داده شدند. این بزرگترین

اجتماع ملاها و علمای دینی در تاریخ افغانستان معاصر بود. قوماندان های محلی، رؤسا و بزرگان قبایل، شخصیت های سیاسی دوران جهاد و نمایندگان اقوام و طوایف غیرپشتون از شمال افغانستان در آن شرکت نداشتند. ملا عمر تنها علمای دینی را احضار کرده بود تا برپلان آینده و مشروعیت رهبری طالبان بحیث رهبر تمام مملکت بحث نمایند.

جلسات شورای علما بیش از دو هفته، شب و روز دور از انظار نامه نگاران و گزارشگران خارجی بصورت کاملاً مخفی و سری دوام نمود. ولی تعدادی از مامورین رسمی پاکستان به شمول قاضی همایون - سفیر پاکستان در کابل و شماری از ایجنت های آی اس آی مانند کرنیل امام، جنرال قنسول پاکستان در هرات در کارجلسات اشتراک داشتند. در شورای قندهاربرمسائلی از قبیل خط مشی سیاسی و نظامی، تمویل قوانین شرعی و آینده تعلیم زنان و مشروعیت رژیم طالبان بحث صورت گرفت. بخاطر زدودن اختلافات، ملاهای قندهاری که حیثیت گروپ مرکزی را در شورا داشتند، ملا عمر را به صفت امیرالمؤمنین نامزد نمودند. این لقب و مقام، ملا عمر را به حیث رهبر بلا منازعه جهاد و امیرافغانستان در می آورد. سپس طالبان نام افغانستان را بنام امارت اسلامی افغانستان تغییر دادند.»

احمد رشید در ادامه گزارش از یک رویداد دلچسپ ذکر میکند و می نویسد: «در 4 اپریل 1996 ملا عمر در بالای بام عمارت خرقة مبارک در حالی ظاهر شد که خود را در خرقة و ردای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم پیچانیده بود. این اولین باری بود که خرقة مبارک از محفظه اش در شصت سال گذشته کشیده شده بود. زمانیکه ملا عمر خرقة را در دور بدن خود باز بسته میکرد و میگذاشت آنرا باد به اهتزاز در آورد، ملاها و طالبان در محوطه عمارت فریاد می کشیدند و می گفتند: "ملا عمر امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین!"؛ این

اظهارات وفاداری به ملا عمر مانند بیعتی بود که حضرت عمر فاروق (رض) به صفت خلیفه مسلمین در حجاز انتخاب شد. احراز این مقام به ملا عمر صلاحیت می بخشید که نه تنها خود را رهبر افغانها بداند، بلکه میتواند رهبری تمام مسلمانها را بدوش داشته باشد. جلسات شورای قندهار با اصدار اعلامیه جهاد علیه رژیم ربانی خاتمه یافت. طالبان عهد بستند که با هیچ یک از رقبای خود مذاکره نکنند...»

احمد رشید می افزاید: «طالبان ادعا دارند که اجتماع ملاها، شرایط قرآنی یک مجلس "اهل حل و عقد" را دارا بوده و آن مجلس صلاحیت داشت به نمایندگی از جامعه مسلمین چنین تصمیمی را اتخاذ کند و ملا عمر را "امیر المؤمنین" بخواند. نام گذاری ملا عمر به حیث امیر المؤمنین به وی مشروعیت مقامی را داد که او ضرورت داشت... این مقام او را از امور یومیه "امارت" و کارهای سیاسی دور ساخت و بهانه برایش داد تا از ملاقات با دیپلماتهای خارجی ابا ورزد و قاطع تر در وسعت دادن قدرت کدر رهبری طالبان و یا مذاکره با مخالفان عمل کند؛ همچنان او با این لقب از ملاقات بارهبران مخالف نکول کند.»

از ملا وکیل احمد متوکل (شخص معتمد ملا عمر و وزیر خارجه طالبان) احمد رشید نقل قول میکند که گفته است: «ما تشکیلات خود را تاحال اعلان نکرده ایم، زیرا قدرت کافی نداریم تا فیصله کنیم کی صدراعظم باشد و یا رئیس جمهور. شریعت سیاست را اجازه نمیدهد و تشکیل احزاب سیاسی را مردود می‌شمارد. به همین خاطر ما به مامورین خود و عساکر معاش و حقوق نمی پردازیم؛ فقط به آنها غذا، لباس و پاپوش تهیه می نمائیم و سلاح در اختیار شان می گذاریم. ما می‌خواهیم زندگی خود را مطابق زندگی پیامبر اسلام (ص) که 1400 سال پیش وجود داشت، عیار گردانیم

و جهاد را حق خود تلقی کنیم.» (برای شرح مزید دیده شود : احمد رشید: "طالبان، اسلام،، صفحات 63 تا 67)

محمد مُحق در ادامه مقاله خود که در مبحث گذشته قسمتی از آن را اقتباس کردیم، تدویر شورای طالبان را در قندهار یک نوع شورای اهل حل و عقد میداند که ماهیت کاملاً قشری داشت و از مردم نمایندگی نمیکرد و بوسیله همین شورا طالبان ملا محمد عمر را به حیث امیرالمؤمنین خود تعیین کردند؛ او می نویسد: «برداشت طالبان از اهل حل و عقد بدوی تر از دیگر گروه های بنیادگرا است، چرا که آنان به صاحبان هیچ تخصص دیگری بها نمیدهند و تنها بخشی از ملاهای کم دانش روستایی را شایسته این امر میدانند. آنان برای سرکوب آزادی بیان، محو نهاد های جامعه مدنی، شلاق زدن مردمان عادی، درهم شکستن غرور و عزت شهروندان و خلاف شرع خواندن هر فعالیت فردی یا جمعی که منافی قدرت مطلقه آنان باشد، به مشتی از آدم های دهان بسته نیاز دارند که از نشانی دین به استبداد آنان مشروعیت بدهند. در تجربه نخست گروه طالبان، ملا عمر امیر یک گروه شورشی مسلح بود که پس از سیطره قهری به کمک استخبارات پاکستان در چند ولایت افغانستان، شماری از این دست ملا ها را به نام شورای حل و عقد در قندهار گرد آورد تا او را امیرالمؤمنین بخوانند. این شورا نه اعضای ثابت داشت، نه دفتر مشخص برای آن در نظر گرفته شده بود، نه لایحه و مقررهای قانونی برای آن وضع شده بود، نه مدت اعتبار آن معلوم بود، نه صلاحیت نظارت بر امیرالمؤمنین خود را داشت و نه هیچ تاریخچه ای از فعالیت آن به ثبت رسید که با حکومت مجاهدین میجنگیدند و برای ادامه جنگ و کشتار خود نیاز داشتند از جایی تائید طالبان را در دهه 90 بگیرند، و برای این کار شورای حل و عقد را برگزار کردند. البته دو سه سال پیش از آن حکومت مجاهدین

نیز از همین شیوه برای تداوم کار خود سود جستند و سپس در برابر طالبان به زانو در آمده بود. حال نگرانی اصلی این است که شورای حل و عقد، در عمل تنها برای بستن استقاده شود و نه گشایش.» (محمد مُحق: "نقد نظریه شورای حل و عقد طالبان به جای انتخابات"، افغان جرمن آنلاین مورخ 14 اگست 2019)

اعلامیه طالبان بعد از تدویر مجلس بزرگ در قندهار:

این سند که در واقع اعلامیه مهم تحریک اسلامی طالبان است و در آن با ذکر جریان مختصر تشکل این تحریک و بیان اوضاع نا به سامان و مصیبت بار کشور پس از ورود تنظیمهای جهادی به کابل و بخصوص در دوره زعامت استاد برهان الدین ربانی و ادامه جنگهای قدرت طلبانه بین تنظیمها و حلقات سیاسی دیگر، گروه زیر نام تحریک طالبان تصمیم گرفتند تا به افغانستان آمده و برای استقرار امن و ثبات و ایجاد یک نظام واقعاً اسلامی جهت سرنگونی تنظیمها داخل اقدام شوند. آنها در این اعلامیه به نکات عمده اهداف خود اشاره کرده و آنرا در 20 ماده گنجانیده اند. کاپی اصلی این سند در شماره 59 مجله "آئینه افغانستان" ماه جدی 1374 (جنوری 1996) آن مجله در صفحه 34 و 35 به چاپ رسیده است. با آنکه در روی مجله تاریخ نشر آن ماه جدی نوشته شده، اما اکثراً اتفاق افتاده که مجله دیرتر از آن به نشر رسیده باشد، زیرا تاریخ اجلاس قندهار در اوایل ماه اپریل صورت گرفته است و اعلامیه نیز بعد از آن تهیه شده است. در ذیل متن اصلی برای سهولت مطالعه متن تایپ شده آن نیز خدمت تقدیم میگردد:

بسم الله الرحمن الرحيم
 دافغانستان د طالبانواسلامی تحریک نهضة الطلبة الاسلامية
 افغانستان

تحریک اسلامی طلبه افغانستان و اهداف آن

تبارک و تعالی و نصلی علی رسول الکریم و بعد
 هنگامیکه جهاد مقدس مردم مسلمان افغانستان به ثمر میرسد
 و قوات سرخ و بفرارنهاد، آنگاه روسها زمام امور را به
 غلام حلقه بگوش خود داکتر نجیب سپرد و از پشت پرده با
 او همکاری میگرد.

نجیب الله این اجیردیرینه روس درمقابل مجاهدین از هر حیل
 و فریب کار میگرفت، تا آنکه برای تألیف قلوب بعضی
 ایشان به پرداختن پول توسل جست و این حیل اش تا حدی
 کارگر بیفتاد و در صفوف مجاهدین رخنه انداخت و
 مجاهدین مرتزقه از جهاد دست برداشتند، مگر گروهی
 مخلص بودند که در عزم ایشان اندک خللی وارد نشد و گفتند
 ما برای اعلام کلمة الله و اقامه حکومت عدل اسلام بجهاد
 مقدس ادامه خواهیم داد.

مدتی سپری شد داکتر نجیب نیز مجبور راه گریز را پیش
 گرفت و او را از نیمه راه برگشتاند و در دفتر ملل متحد در
 کابل پناه خواست درین اثناء کمونیست ها مواضع
 استراتژیک را به کسانی که قبلاً با ایشان مراوده داشتند
 واگذاشتند و فقط قصر جمهوری را به رهبران جهادی
 سپردند. آنها نه توانستند در صفوف مجاهدین درآیند. حقا
 آتش فتنه برافروختند و در همان اوایل پیروزی انقلاب
 اسلامی مسلمانان بایکدیگر بکشتار بیرحمانه پرداختند و
 اینجا بود که فجار و فساق زمینه را مساعد دیده و ازین
 فوضی و بی بندباری استفاده نموده به راهزنی، دزدی، پرده
 دری، کشتار و هر نوع فساد و تبه کاری دست زدند، انهماک
 در شهوات ایشان به غایتی رسید که پسر بچه ها را به اغواء

گرفتند و مسلمانان تحمل دید و شنید این نوع فجایع را بر خودد شوار دیدند، گریستند و ناله و فغان بر آوردند، مگر کجا کسی بود که گوش شنوا و توان یاری مستضعفین در خود مشاهده میکرد؟ تا آنکه قضای خداوندی خواسته بود گروهی از طلبه علوم دینی مجاهدین مخلص و علمای کرام برای انجام این رسالت سترگ برگزیدند و با ایشان الهام کرد که یگانه راه نجات جهاد است. ایشان از صمیم قلب برای این کار قد علم کردند و بعد از انتظاری که تقریباً سه سال طول کشید که همه مسلمانان چشم براه بودند تا رهبران جهادی بتوانند امن و استقراری در کشور تأمین نمایند و حکومت اسلامی واقعی بمنصه ظهور رسد، مگر متأسفانه ایشان نتوانستند و نمی توانند این آرمان مردم متدین و مجاهد کشور را بر آورده سازند.

درین لحظات تلخ و ناگوار طلبهٔ دینی، علما و صلحا برای انتخاب امیر واحد اقدام نموده و ملا محمد عمر مجاهد را بامارت پذیرفتند. این انتخاب در ماه ربیع الثانی 1415 هجری قمری [معادل 1374 هجری شمسی] در قندهار صورت گرفت و از علمای کرام استفتاء جستند که باین فساق و فجار راهزنان و ظالمان چه باید کرد؟ در نتیجه علمای کرام فتوی صادر نمودند که ایشان را از دوش مردم بزمین بانیست نشاند و اسلحهٔ ایشان را جمع نمایند. طلبه دینی بگفتهٔ علمای کرام لبیک گفته و مردم کشور که از ظلم خائنین بستوه آمده بودند با طالبان هر نوع مساعدت و همکاری حاضر شدند مال و متاع را در اختیار ایشان گذاشتند. طلبه و علما گرداگرد امیر خویش حلقه زدند و مردم بایشان پیوستند تا به ثمرات جهاد مقدس خود نائل آیند و بساط ظالمان را برچینند، زیرا جهادیکه با روسها و کمونست ها آغاز شده بود غرض نهائی از آن اعتلای کلمهٔ الله و طرد ظالمان خدا شناس بود.

آری آنچه خدا خواسته بود، بظهور رسید. گروهی کوچک ولی با ایمان قوی و راستین و عزم راسخ و راستین توانستند در مدت کوتاهی پانزده ولایت از ولایات کشور را در قلمرو خویش در آورند. الله (ج) بایشان پاداش نیکو دهد زیرا برای هموطنان مسلمان خویش فرصتی مهیا ساختند تا میوه های نورس جهاد را بچینند و در سر زمین خویش تنفیذ حدود و احکام شریعت غرای محمدی بچشم و سرمشاهده کنند مثل ولایات کندهار، هلمند، ارزگان، زابل، غزنی، وردک، لوگر، پکتیا، پکتیکا، خوست، هرات، نیمروز، فراه، غور که در اینها امنیت کلی حکمفرماست و مردم به رفاه و اطمینان بسر می برند. نهضت اسلامی طلبه ابتکاری از خود نشان داد که همگی قضات و حکام را از اشخاص علماء و معلمین انتصاب داشتند و بعد از آنکه حدقصاص در قندهار

و ارزگان و حد سرقه در هلمند و بعضی ولایات دیگر کشور نافذ گردید، الحمدلله هیچ جنایت و جرمی از کبائر مثل دزدی، زنا و قتل ارتکاب نپذیرفته است و هرگاه [وقتی] مسلمانان متدین و قوماندانان جهادی نستوه مطلوب حدود و عودت امن و استقرار در منطقه را مشاهده کردند، جوقه جوقه در صفوف قافله های تحریک اسلامی درآمدند و برگزیده ترین سخن اینکه این تحریک سراپا مقدس و اسلامی و اهداف آن اولی الامرش بهترین مرامها بوده پس بر همه مسلمانان که خواهان امن، عدل و استقرار نظام اسلام در سرزمین خویش میباشد، لازم است بآن گرویده و از ته دل برای مسانددت آن بشتابند. مساعدت های مادی و معنوی ازین تحریک دریغ نداشته تا بخواست او تعالی حکومت اسلام در سرزمینی که بخون صدها هزار شهید گلگون کفن سیراب شده مستقر گردد و ماذالک علی الله بعزیز.

اهداف تحریک:

- 1 - استقرار حکومت اسلامی بمعنی کلمه آن و بر نهج خلافت راشده اسلام؛
- 2 - اسلام دین حکومت و مردم بوده باشد؛
- 3 - قانون دولت از شریعت محمدی استنباط گردیده باشد؛
- 4 - مساعد نمودن زمینه برای اینکه مردم متدین کشور در سایه نظام حکومت اسلامی در اطمینان و راحت بسربرند؛
- 5 - تعیین اشخاص صلحا و دیانتدار با در نظر داشت کفایت در مناصب و پست های حکومتی؛
- 6 - قلع و قمع ریشه تعصبات قومی و لسانی و سمتی و مهیا کردن فضای اخوت اسلامی برای هموطنان مسلمان کشور؛
- 7 - نگهداری اموال، انفس و اعراض اهل ذمه و مستأنین و رعایت حقوق همه جانبه ایشان در چوکات شریعت اسلامی؛
- 8 - برقرار نمودن علاقات نیکو با دولت ها و منظمات اسلامی؛

- 9 - ارتباطات حسنه سیاسی و اقتصادی با دول صلح دوست غیر اسلامی موافق قوانین شرعی؛
- 10 - پافشاری بر مسئله حجاب و الزام آن در همه موارد؛
- 11 - برگماشتن هیئت های امر بالمعروف و النهی از منکر در گوشه و کنار دولت اسلامی؛
- 12 - مبارزه با جرایم اخلاقی و سد باب مخدرات، تصاویر و اقلام محرمة بجمیع انواع آن؛
- 13 - تفوق محاکم شرعی و احتساب بر جمیع ادارات حکومت اسلامی؛
- 14 - تشکیل اردوی منظم و تربیه شده اسلامی برای دفاع و نگهداری حدود دولت اسلامی از تجاوزات بیگانگان؛
- 15 - برگزیدن برنامه اسلامی فراگرفته برای جمیع مدارس و پوهنتون ها و تدریس علوم عصری به نحویکه جوانان زیر تأثیر فرهنگ اجانب قرار نگرفته و افکار منحرفی نیاموزند و در نتیجه در دلهای ایشان عظمت قرآن و سنت قرار گیرد و هر جوان متعلم و محصل داعی به پروردگار و مجاهد در راه او تعالی بوده باشد؛
- 16 - حل و فصل تمام مسائل سیاسی و بین المللی در روشنی قرآن و سنت؛
- 17 - صورت دادن انتخاب قضاة محاکم از اشخاص علمای متیقن و با کفایت؛
- 18 - اسلامی کردن سیستم اقتصاد دولت و بذل مساعی در نمو و رشد آن در جمیع مجالات چون زراعت، صنعت، کشف و استخراج معادن و غیره؛
- 19 - جلب مساعدت از دول اسلامی مومیرین محسنین برای اعمار مجدد کشور، گشودن فابریکه ها و مصانع میکانیزه کردن زراعت برای تقویه اقتصاد ورشکسته دولت اسلامی؛

20 - جمع آوری ذکات، عشر، خراج، جزیه و غیره محصول دولتی و بعداً مصرف آن درمرئقی عامه برای رفاه مردم مسلمان کشور عزیز. (پایان)

نخستن مصاحبه با ملا محمد عمر:

ملا محمد عمر امیرالمؤمنین طالبان طی یک مصاحبه اختصاصی با بیجن تورابی خبرنگار دویچه پرس مطالبی را بیان کرد که در رابطه با حقوق زنان در افغانستان زیربنای تمام اجرات طالبان را تشکیل میداد. اینک یک قسمت مصاحبه را از نشریه لوموند فرانسوی از بخش سیاست بین المللی (مؤرخ 8 فبروری 1997) اقتباس میدارم: سوال: شما میگوئید در افغانستان یک دولت اسلامی را رویکار میاورید... آیا افغانستان از چند قرن به اینطرف دارای یک ملت مسلمان نبود؟

جواب ملا عمر: «ملت افغانستان مسلمان باقی می ماند، ولی اینرا به رژیمهای گذشته آن اطلاق کرده نمی توانیم، زیرا تا سالهای 70 یک رژیم شاهی برسر اقتداربود که این مرحله دیکتاتوری شخصی داؤد رویکار آمد که به نوبه خود ضد اسلام و ظالم و بیدادگر بود. بعد سیزده سال رژیم کمونیستی بیخدا توسط امپراتوری شوروی بمیدان آمد که به مودل اسلام قرابت نکرد، وچار سال رژیم مجاهدین به تعقیب آن جهالت کامل خودرا دربرابر اساسات اسلام و تطبیق قوانین قاطع آن که دین ما برای تطبیق بالای اجتماع مردم روا داشته است، به اثبات رسانیدند، دارائی های مملکت را ربودند، مخالفین خود را کشتند، مردم را مقهور نمودند، به زنها اجازه دادند که درخارج منزل کارکنند، احکام شریعت را تطبیق نکردند. لذا این تنها طالبان است که به افغانستان زمینه استحکام یک دولت حقیقی اسلامی را فراهم می سازد واین کار برای نخستن بار در تاریخ دور و دراز مملکت ما صورت میگیرد.»

خبرنگار به ارتباط اینکه حکومت تنظیمی به زنها اجازه داده بود تا در خارج منزل کارکنند، سؤال اختصاصی تر را مطرح ساخت و از ملا پرسید: چرا شما در مناطق زیرکنترول تان زنان را از کارکردن مطلقاً مانع شده اید؟ جواب ملا عمر: «من از عکس العمل ممالک غرب مقابل این عمل ما خبیر دارم. ولی باید بدانید که برخورد ما روشن است: خداوند بزرگ زن و مرد را از هم مختلف خلق کرده است تا وظایف از هم جدا و متفرق را در روی زمین انجام دهند. ماضرب المثل داریم که میگوید: کار داخل خانه وظیفه زن است و دنیای خارج خانه به مردان جنگجو تعلق دارد. آیا این نظر شما عجیب نیست که مردان نیز در خانه به تربیه اطفال خود بپردازند و به کارهای خانه نظارت کنند؟ زن بصورت طبیعی یک مخلوق ضعیف بوده و در مقابل تحریکات و اغواگری نفس اماره شکننده است و اگر تنها بدون همراهی پدر و برادر و یا کاکا و شوهر خود از خانه خارج شود، مردان از آنها کام گرفته و بعد رهای شان میکنند، مانند زنهای جهان غرب که با مردان بیگانه همکاری شوند و این اولین قدم در راه فحشا میباشد.»

ملا عمر در ادامه صحبت افزود: «ما به زنان که در خانه بمانند از طرف حکومت تنخواه مقرر میکنیم، آیا این یکی از بهترین سیاست های انسانی نیست؟ همچنان پوشیدن برقع (چادری) برای زن حتمی است تا مردان شکل آنها را نبینند و از سن شان اطلاع حاصل نکنند. باین صورت عوض اینکه به سرنوشت غم انگیز زنان روی لچ غرب مبتلا شوند، و به گدیهای رنگین و بازیچه های جنسی تبدیل شوند، میتوانند در خانه و زیر برقع منابع معنوی خود را انکشاف دهند." (نخستین مصاحبه و اشنائی با ملا عمر، لوموند بین المللی مؤرخ 8 فبروری 1997)

بخش دهم

لویه جرگه ها پس از سقوط طالبان و رویکار آمدن نظام جدید

حمله امریکا به افغانستان و سقوط طالبان:

به هر اندازه که طالبان در افغانستان بیشتر مسلط شدند و قوه های مخالف را خلع سلاح و در خود مدغم کردند، به همان اندازه حرص شان برای حفظ قدرت زیادتر گردید و بر فشار نظامی خود افزودند. آنها چون ماهیت ایدئولوژیک نداشتند و فاقد دانش سیاسی لازم بودند، بسیار زود در دام گروه های دیوبندی پاکستان و زیر نفوذ عربها و سازمان القاعده مخصوصاً شخص اسامه بن لادن قرار گرفتند و در عین زمان روابط خاص را با مافیای قاچاق مواد مخدر و قاچاق مال التجاره پاکستان برقرار کردند. از اینجاست که تفکر سیاسی طالبان در مسائل بین المللی به سمت ضدیت با غرب و جامعه مدنی، ناسازگاری با اصول و نورمهای جهانی، پیوند با افراطیون ملیشائی اسلامی، پناه دادن به تروریستها، شراکت با قاچاقیان و تعصب و تنگ نظری خاص زیر نام اسلام کشانیده شد. عاقبت کار بجائی رسید که حامیان اول شان تدریجاً به دشمنان آخر شان تبدیل شدند و همانطوریکه در عروج آنها نقش بازی کردند، زمینه های سقوط شانرا نیز فراهم نمودند.

در سال 1377 (1998م) حوادثی رخ داد که روابط طالبان و امریکا را برهم زد و امیدی را که موجب دل بستگی امریکا به طالبان شده بود، به یاس مبدل کرد. امریکائی ها مکرراً

به طالبان هوشدار میدادند تا از پناه دادن و حمایت اسامه بن لادن که متهم به چندین عملیات تروریستی علیه امریکا و تهدید علنی امریکائی ها بمرگ بود، دوری جویند و موصوف را جهت محاکمه به امریکا بسپارند، ولی طالبان به این اخطارها کمترین توجه و اعتناء کردند. امریکا بتاريخ 16 سرطان 1378 (6 جولای 1999م) در برابر طالبان به وضع تعزیرات اقتصادی متوسل شد. بتاريخ 15 اکتوبر همان سال شورای امنیت ملل متحد نیز باراول تعزیرات را بر طالبان نافذ ساخت و سال بعد بر وسعت ساحه و شدت اجرای آن افزود. بدون شک قدم بعدی، همانا اقدامات نظامی بود که برفحوای ماده 42 منشور ملل متحد علیه طالبان از طرف شورای امنیت باید به منصفه اجراء قرار می گرفت، ولی حادثه 11 سپتمبر 2001 اوضاع را به یکبارگی تغییر داد و امریکا را بسوی اقدامات عاجل نظامی کشانید. (برای شرح مزید دیده شود: کاظم، سید عبدالله - "وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان"، نیویارک، 2001، صفحه 53 تا 85)

دراثر حادثه فاجعه 11 سپتمبر دو آسمان خراش بزرگ مرکز تجارت جهانی در نیویارک سقوط کردند و یک قسمت ساختمان وزارت دفاع امریکا پنتاگون ویران گردید و بر علاوهٔ ملیاردها دالر خساره مالی، بیش از 2500 انسان بیگناه در این تراژیدی جان دادند. این اولین بار بود که امریکا در داخل کشور با یک فاجعه مرگبار و یک عمل تروریستی مدهش و بزرگ مواجه می شد. وقوع این حادثه مثل انفجاریک بمب اتمی در جهان پیچید و زنگهای خطر تروریزم را در همه جا بصدا در آورد.

جارج بوش رئیس جمهور آنوقت امریکا در همان روز وقوع حادثه اعلام کرد که امریکا مسئولین فاجعه و کسانی را که به این تروریست ها پناه داده اند، به پای میز محاکمه خواهد

کشانید. روز بعد وزیر خارجه امریکا مسئولیت حادثه را بدوش سازمان القاعده و در راس آن اسامه بن لادن انداخت و از طالبان بار دیگر تقاضا کرد تا اسامه را جهت محاکمه به امریکا بسپارند. طالبان مثل گذشته به این تقاضا وقعی نگذاشتند و داستان همیشگی خود را تکرار کردند، اما مقامات امریکائی این بار جدی و مصمم بودند و از همان روزهای اول موضوع حمله نظامی برافغانستان را به منظور فروپاشی سازمان القاعده و سقوط رژیم طالبان در نظر داشتند. امریکائی ها کوشیدند تا مبارزه علیه تروریسم را وجه جهانی دهند و حمایت و اشتراک مساعی کشورهای جهان را در این مورد حاصل کنند که به سهولت و سرعت به آن دست یافتند. شورای امنیت ملل متحد نیز با اقدام امریکا علیه تروریسم هم صدا شد و بزودی جبهه ضد تروریسم در جهان وسعت پیدا کرد.

امریکا با جلب توافق بعضی کشورهای منطقه و همکاری پاکستان و ازبکستان بتاريخ 15 میزان 1380 (7 اکتوبر 2001م) اولین حمله نظامی خود را از طریق هوا به افغانستان در ساحات تحت تسلط طالبان آغاز کرد. وضع متشنج و پیچیده سیاسی پاکستان و شدت عکس العمل های افراطیون اسلامی آنجا بر علیه حملات امریکا در افغانستان، خطر برهم خوردن اوضاع و احتمال ایجاد نا آرامی ها را در آنکشور می افزود. لذا امریکا نخواست با این حالت، حملات را از طریق پاکستان از جنوب افغانستان آغاز کند، بلکه با ازبکستان به تماس شد و حملات را از طریق آنکشور از شمال با دستیاری مستقیم قوه های ضد طالبان در افغانستان یعنی جناحهای مختلف جبهه متحد شمال شروع کرد.

قوای هوائی امریکا در قدم اول عملیات خود را بر فروپاشی کامل قوای هوائی طالبان متمرکز ساخت و سپس مراکز تجمع قوتهای طالبان و القاعده را در شمال کشور زیر آتش

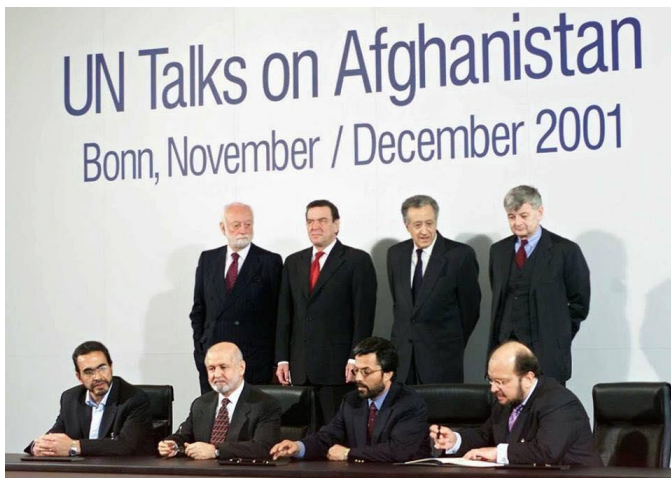
گرفت. در اینجا نیرو های پراکنده جبهه متحد شمال با استفاده از مساعدت اوضاع و حمایت مستقیم امریکا رو به پیشرفت گذاشتند و قدم بقدم با شکست و عقب نشینی قوای طالبان، اراضی از دست رفته آنها را متصرف شدند. تا آنکه بتاريخ 9 نوامبر 2001 شهر مزار شریف سقوط کرد و بعد از آن اکثر ولایات شمال از تصرف طالبان خارج گردید و آن ساحات به تصرف قوای جبهه شمال درآمد. بتاريخ 12 نوامبر طالبان بطور غیر مترقب شهر کابل را ترک کردند، عده ای بسوی قندهار رفتند و عده ای دیگر پا بفرار گذاشتند. در این موقع قوای جبهه متحد (جناح شورای نظار) بدون مقاومت و مشکل به کابل وارد شدند و بساط حکومت خود را در آن شهر بعد از تقریباً پنج سال گریز بار دیگر در کابل هموار کردند.

موافقتنامه بن و تشکیل حکومت مؤقت:

در مدت کمتر از دو ماه در اثر عملیات هوایی و قسماً زمینی امریکا، رژیم طالبان در افغانستان از هم فرو پاشید و قوای القاعده نیز پراکنده شد و اما بعضی مقاومت ها ی محلی بخصوص در حواشی ولایات قندهار، هلمند، اورزگان و پکتیا جریان داشت. در این فرصت که طالبان مجبور به ترک کابل شدند، قوای شورای نظار که در حواشی پنجشیر پراکنده شده بودند، دوباره زیر امر احمد شاه مسعود بسیج شده وارد کابل شدند و برهان الدین ربانی دوباره به حیث رئیس جمهور کشور به کابل آمد. امریکائی ها از ورود این قوا، خاصتاً قوای مسعود در کابل راضی نبودند، اما در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند و سعی کردند به کمک ملل متحد و بعضی کشورهای اروپائی و با جلب تفاهم کشورهای همسایه در چارچوب فورمول (6+2) هر چه زودتر یک کنفرانس بین الافغانی را با یک ترکیب خاص و مطلوب خود دائر نمایند تا در مورد سرنوشت افغانستان که عملاً

دچار خلابی قدرت شده بود، با تشکیل یک حکومت مؤقت تصمیم اتخاذ دارند. این کنفرانس به اشتراک نمایندگان چهارگروپ سیاسی افغان بتاریخ اول قوس 1380 (21 نوامبر 2001م) در "پیتزبرگ" در حواشی شهر بن جمهوری اتحادی آلمان دائر شد که منتج با امضای یک موافقتنامه گردید.

با در نظر داشت نقش ملل متحد برای پر کردن خلابی قدرت پس از سقوط طالبان در افغانستان، آقای لخصر ابراهیمی - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان که مدتی خود را از مسائل دور گرفته بود، دوباره وارد صحنه فعالیت گردید. اولین قدم همانا تدویر اجلاس مورخ اول اکتوبر 2001 در روم در منزل شخصی پادشاه سابق بود. در این مجلس طرفین روم و نمایندگان جبهه متحد به تفاهم رسیدند که در مورد تدویر لویه جرگه اضطراری با امتیاز مساوی (60 نفر از هر طرف) اقدام نمایند تا بدانوسیله یک بدیل ائتلافی (روم و جبهه متحد) را بجای طالبان به وجود آورند. موضوع وقتی جدی گردید که طالبان بتاریخ 12 نوامبر بطور غیر مترقب کابل را ترک کردند و قوای جبهه متحد به آن شهر وارد شدند. بروز 13 نوامبر ابراهیمی یک پلان پنج فقره ای را که شباهت بسیار به پلان سه فقره ای پادشاه سابق داشت، به شورای امنیت ملل متحد ارائه کرد و بر طبق آن خواهان تشکیل یک حکومت با قاعده وسیع و متشکل از اقوام مختلف در افغانستان گردید. بعد از آنکه پلان مذکور به تائید شورای امنیت رسید، ابراهیمی بر طبق آن از چارگروپ سیاسی افغان دعوت کرد در یک کنفرانس در شهر "بن" جمهوری اتحادی آلمان اشتراک نمایند و راجع به ایجاد یک بدیل تصمیم گیرند.



درباره ترکیب جناح های سیاسی شامل کنفرانس باید خاطر نشان کرد که این ترکیب اساساً متشکل از دو جناح اصلی یعنی روم و جبهه متحد و دو جناح فرعی مسما به قبرس و مجمع صلح و وحدت ملی بود که دو جناح فرعی بیشتر برای جلب خاطر ایران و پاکستان به دو جناح اصلی علاوه گردیدند. از جبهه شمال 12 نماینده، از روم 6 نماینده، از قبرس 3 نماینده و از مجمع صلح 3 نماینده رسمی در کنفرانس معرفی شدند (البته یک تعداد نمایندگان غیر رسمی به حیث مشاورین در هر حلقه نیز در کنفرانس اشتراک داشتند که تعداد شان به 37 نفر میرسید)

اجندای این کنفرانس که از تاریخ 21 نوامبر آغاز و بطور تشدید الی تاریخ 5 دسمبر 2001 (از 21 عقرب تا 14 قوس 1380 ش) در شهر بن جمهورییت اتحادی آلمان ادامه یافت، قبلاً توسط ابراهیمی و به همکاری زلمی خلیزاد، داکتر اشرف غنی و گروپ مربوطه تهیه گردیده بود، با نظارت و وساطت آنها بشکل سیستماتیک طوری پیشبرده شد که اشتراک کنندگان مجبور شدند اختلافات ذات الینی را

(عجالتاً) کنارگذارند و در تشکیل یک اداره مؤقت شش ماهه و متعاقباً یک اداره انتقالی دوساله بعد از جروبحت های زیاد بخصوص در مورد تقسیم کرسی های کابینه به توافق برسند. در اثر این تفاهم متن یک موافقتنامه که قبلاً به زبان انگلیسی تهیه شده بود، بتاريخ 15 قوس 1380 (5 دسمبر 2001) از طرف رؤسای هیئت های مربوطه در شهر بن به امضا رسید که به موجب این موافقتنامه یک دوره کاملاً جدید در افغانستان آغاز گردید.

در این ارتباط خالی از دلچسپی نخواهد بود که بیک موضوع مهم در ارتباط فشارهای وارده بر نمایندگان فوق الذکر مبنی بر قبول نظر تدویر کنندگان اجلاس در مورد تعیین رئیس اداره مؤقت یعنی حامد کرزی به این نوشته محمد عمر داؤدزی توجه کرد. او می نویسد: «وقتی نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و جامعه جهانی وارد خاک افغانستان شدند، طی کنفرانسی در اسلام آباد پاکستان با اشتراک UNDP، بانک جهانی و بانک آسیایی، کار را روی طرح بازسازی افغانستان آغاز کردیم. در جریان این کنفرانس از داکتر محمد اشرف غنی رئیس جمهور کشور که در آن زمان به حیث مشاور با لخصر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان کار می کرد، تماس تلفونی دریافت کردم. آقای غنی از من خواست که به تعداد 60 تن از نماینده های جامعه مدنی افغانستان را که در پاکستان به فعالیت های شان ادامه می دادند، جهت اشتراک در کنفرانس بن معرفی نمایم. این تعداد انتخاب شد و رهسپار بن شدیم. افزون بر گروه های مختلف سیاسی دخیل در قضیه افغانستان که در کنفرانس بن اشتراک داشتند، این نمایندگان نیز در جریان نشست بن در محل جداگانه حضور داشتند. نماینده های گروه های سیاسی و نماینده های جامعه مدنی در وهوتل جداگانه ساکن بودند. ایالات متحده امریکا

و جامعه جهانی از حضور نماینده‌های جامعه مدنی به عنوان نقطه فشار بهره می‌برد تا برای گروه‌های سیاسی تبیین کرده باشند که در صورتی که به نتیجه نمی‌رسند، گزینه دیگری در اتاق مجاور وجود دارد».

او در ادامه می‌افزاید: «خلاف پیشبینی، نشست بن به درازا کشید. شب آخر 4/3 دسامبر 2001 حوالی 12 شب داکتر محمد اشرف غنی مشاور لخصر ابراهیمی طی تماسی از من خواست تا جلسه جامعه مدنی را دایر نمائیم و برای فردا 9 بجه صبح نشست مطبوعاتی برگزار نموده طی آن اعلان کنیم که اگر گروه‌های سیاسی به تفاهم نمی‌رسند، ما (نمایندگان جامعه مدنی) حکومت جدید را اعلان خواهیم کرد. همان نیمه شب جلسه نمایندگان جامعه مدنی را فرا خواندیم و بحث‌های ما تا ساعت هفت صبح ادامه یافت. حوالی هشت صبح لخصر ابراهیمی طی تماس تلفونی برایم از جور آمدن و توافق گروه‌های سیاسی برای ساختن حکومت آینده خبر داد، مگر تدویر نشست خبری برنامه ریزی شده را پابرجا دانست و از اشتراکش در آن اطمینان داد.» (شرح مزید دیده شود: سلسله مقالات محمد عمر داؤدزی: "روایت صلح؛ از کجا تا این جا؟"، منتشره روزنامه 8صبح، بخش سوم، مورخ 16 حمل 1399)

در موافقتنامه که در بن به امضاء رسید، فیصله بعمل آمد تا:

- 1 - یک اداره مؤقت که متشکل از یک حکومت مؤقت، یک کمسیون مستقل برای تدویر لویه جرگه اضطراری و یک ستره محکمه است، در افغانستان به وجود آید؛
- 2 - حکومت مؤقت که در راس آن یک رئیس قرار دارد، متشکل از پنج معاون و 24 وزیر خواهد بود که از طرف همین مجلس تعیین خواهد شد؛

- 3 - حکومت مؤقت بتاريخ 22 دسمبر 2001 زمام امور را از رژیم قبلی بدست خواهد گرفت و تا شش ماه بکار دوام خواهد داد؛
- 4 - به مجرد انتقال رسمی قدرت به اداره مؤقت، قوای مسلح افغان و گروه های مسلح درکشور تحت فرمان و کنترل این اداره قرارخواهند گرفت و برطبق مقتضیات جاری امنیتی قوای مسلح دوباره تنظیم خواهد شد؛
- 5 - اداره مؤقت با جامعه بین المللی در راه مبارزه علیه تروریسم، تولید و قاچاق مواد مخدره و جنایات سازمان شده همکاری خواهد کرد و متعهد میباشد تا به قوانین بین المللی احترام گذارد و با کشورهای همسایه و باقی اعضای جامعه بین المللی مناسبات صلح آمیز و دوستانه برقرار کند؛
- 6 - کمسیون 21 نفری مستقل برای تدویر لویه جرگه اضطراری که اعضای آن به پیشنهاد افغانها و تائید ملل متحد تا 22 جنوری 2002 تعیین خواهد شد، مکلف است الی دو ماه بعد از آغاز کار، طرز العمل تدویر لویه جرگه را با جزئیات آن ترتیب و اعلام دارد و در ختم مدت کارشش ماهه حکومت مؤقت، لویه جرگه اضطراری را دائر نماید؛
- 7 - لویه جرگه اضطراری یک اداره انتقالی را برای مدت جمعاً دو سال تعیین میکند که در راس آن رئیس دولت قرار خواهد داشت و این اداره مکلف است مسوده قانون اساسی را توسط یک کمسیون مخصوص تهیه نماید و الی یک و نیم سال با تدویر لویه جرگه عنعنوی آنرا تصویب و با انفاذ آن در ایجاد یک حکومت انتخابی برای افغانستان اقدام کند؛
- 8 - با رویکار آمدن حکومت انتخابی بعد از دو سال فوق، اداره انتقالی جای خود را به حکومت انتخابی سپرده و خود منحل میشود و دوره عادی در افغانستان آغاز می یابد؛

9- چوکات قانونی اجراءات در اینمدت بر مبنای قانون اساسی سال 1964 استوار خواهد بود، البته با انصراف از موادیکه مغایر به روحیه این موافقتنامه باشد.

موافقتنامه بر علاوه متن عمومی دارای چهار ضمیمه بود: ضمیمه اول مربوط به قوای امنیتی بین المللی، ضمیمه دوم درباره نقش ملل متحد، ضمیمه سوم راجع به توقعات اعضای افغانی مجلس از سازمان ملل متحد و ضمیمه چهارم مشتمل بر اسامی رئیس حکومت، معاونین و اعضای 24 نفری کابینه بود که همه از طرف اعضای افغانی مجلس بن البته با جار و جنجال زیاد تعیین گردیدند. در راس حکومت مؤقت بنابر توصیه و حمایت مقامات امریکائی حامد کرزی (منسوب به گروپ روم) به حیث رئیس حکومت مؤقت برگزیده شد. باید خاطر نشان کرد که داکتر عبدالستار سیرت (رئیس هیئت نمایندگی روم) که کاندید دیگر این مقام بود، با وجود حمایت اکثریت قاطع اعضای مجلس روی دلائلی از موقف خود به نفع کرزی گذشت. (در این باره توضیحات بیشتر بعداً در ارتباط با انصراف شاه سابق از کاندید شدن برای ریاست اداره انتقالی از قول زلمی خلیل زاد در کتابش تحت عنوان "فرستاده" ارائه خواهیم کرد.)

صحبت های بعدی داکتر سیرت میرساند که این گذشت او کمتر رضاکارانه، بلکه بیشتر مبتنی بر درک موضوعی بود که امریکائی ها اساساً در نظر داشتند یک شخصیت مورد اعتماد خود را که منسوب بیکی از اقوام پشتون افغانستان باشد، به ریاست حکومت مؤقت بگمارند. طور معلوم آنها قبلاً قوماندان عبدالحق قوماندان معروف جهادی از ننگرهار و حامد کرزی از قندهار را برای این مقام در نظر گرفته بودند، چنانچه این دوشخصیت چند روز بعد از آغاز حمله قوای امریکائی بر طالبان بصورت غیر مترقب بداخل

افغانستان اعزام شدند و کوشیدند در مقابل قوای نیمه متلاشی شده طالبان یکی در ننگرها و دیگری در ارزگان به حمایت امریکائی ها داخل فعالیت شوند.



حامد کرزی با محافظان امریکائی در ارزگان

قوماندان عبدالحق در اثر بی احتیاطی خودش و نرسیدن کمک به موقع از جانب امریکائی ها بدام طالبان افتاد و شهید شد و حامد کرزی نیز که هیچگاه تجربه قوماندانی جبهه و امور نظامی را نداشت، قریب بود به سرنوشت عبدالحق گرفتار شود، ولی بخت با او یاری کرد و توسط قوای امریکائی محافظش نجات یافت.

بر طبق موافقتنامه بن بتاریخ دوم جدی 1380 (22 دسمبر 2001) مراسم رسمی انتقال قدرت از رژیم ربانی که چند هفته قبل مجدداً به کابل دست یافته بود، به حکومت موقت تحت ریاست حامد کرزی در کابل برگزار شد و حکومت جدید شروع بکار کرد.

مبحث اول

تدویر لویه جرگه اضطراری (21 جوزا 1381 مطابق 10 جون 2002)

تلاشها برای انتخاب رئیس دولت انتقالی:

برطبق فقره سوم موافقتنامه بن، مدت کارحکومت مؤقت فقط برای شش ماه تعیین گردیده بود. حکومت موقت وظیفه داشت که درختم این مدت یعنی 22 جون 2002 لویه جرگه اضطراری را دائر کند تا جرگه مذکور یک حکومت انتقالی را برای جمعاً دوسال بوجود آورد و یکنفر را بحیث رئیس آن انتخاب نماید، همچنان برای ساختار و اعضای کلیدی حکومت انتقالی پیشنهادات لازم را ارائه دهد. حکومت مؤقت برطبق بخش چهارم فقرات 1 تا 5 موافقتنامه بن، باید در ظرف مدت یکماه کمیون مستقل مخصوص برای تدویر لویه جرگه اضطراری را تأسیس و 21 نفر اعضای کمیون مذکور را از بین اشخاص واجد صلاحیت علمی و اجتماعی به مشوره ملل متحد تعیین کند و آنها را جهت تدویر لویه جرگه اضطراری، انتخاب نمایندگان جرگه، نظارت و اجرای همه امور مربوطه توظیف نماید.

بتاریخ 23 جنوری 2002 اعضای 21 نفری کمیون بعد از تائید ملل متحد از طرف کرزی تعیین گردیدند که در راس آن محمد اسمعیل قاسمیار - سابق قاضی ستره محکمه گماشته شد، در جمله اعضا سه نفر خانم نیز شامل بودند. اولین کار کمیون تثبیت تعداد مجموعی نمایندگان شامل جرگه بود که جمعاً به 1501 نفر رسید. از 391 ولسوالی کشور، به اساس اندازه نفوس هر ولسوالی (بر طبق

احصائیه تقسیمات نفوس در 20 سال گذشته) باید 1051 نفر از طرف مردم باروش غیرمستقیم انتخاب می شدند و متباقی به اقشارمختلف جامعه اختصاص یافت، به این شرح که: اعضای حکومت و کمسیون لویه جرگه (جمعا 53 نفر)، شخصیت‌های با نفوذ (20 نفر)، مؤسسات اجتماعی و فرهنگی (51 نفر)، شخصیت‌ها علمی و مسلکی (29 نفر)، مهاجرین ایران و پاکستان (100 نفر) بیجا شدگان (6 نفر) و سهمیه خاص طبقه اناث 100 نفر که در مجموع به تعداد 160 نفر نمایندگان را زنان تشکیل میدادند.

جریان انتخاب نمایندگان بهر شکل که بود، انجام یافت و لویه جرگه اضطراری بتاریخ 10 جون 2002 (21 جوزا 1381) بعد از سه بار تعویق درخیمه مخصوص درساحه پولیتختیک کابل توسط بیانیه اعلیحضرت پادشاه سابق گشایش یافت و تا 16 جون دوام کرد. طی اجلاس اول محمد اسمعیل قاسمیار با کثرت آراء به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب شد و از جمله کاندید ها برای دو کرسی معاونیت، یکی داکتر سیماسمربه حیث معاون اول و داکتر اعظم دادفر به حیث معاون دوم به اکثریت آرای لویه جرگه برگزیده شدند.

حامد کرزی - برنده انتخابات:

یکی ازوظایف عمده لویه جرگه اضطراری انتخاب رئیس حکومت دردوره انتقالی بود که جمعا سه کاندید برای این مقام خود را معرفی کردند: حامد کرزی - رئیس موجود حکومت مؤقت، داکتر مسعوده جلال طبیب که یک چهره قبلاً ناشناخته درکشوربود و انجنیر میرمحموظ ندائی - یک تکنوکرات که دردوره های مختلف طی چند دهه اخیر در مقامهای بلند وزارت معادن وصنایع ایفای وظیفه کرده بود.

انتخاب رئیس حکومت در دوره انتقالی بروز 13 جون بعد از ایراد بیانیه های سه کاندید مبنی بر معرفی خط مشی شان با مراجعه به آرای نمایندگان مجلس صورت گرفت و در نتیجه رأی گیری: حامد کرزی با 1295 رأی به حیث رئیس حکومت انتقالی انتخاب شد، در حالیکه داکتر مسعوده جلال 171 رأی و میرمخوف ندائی فقط 89 رأی بدست آوردند. به این اساس حامد کرزی به حیث رئیس حکومت انتقالی به اکثریت قاطع آرای لویه جرگه برگزیده شد.

در رابطه با تعیین کابینه جدید 29 عضوی کرزی، مأیوسیت عده ای از نمایندگان و مردم کشور از تقرر مجدد اکثر اعضای کابینه قبلی بیشتر شد، زیرا مردم بطور کل در این زمینه انتظار یک تحول عمده را داشتند. اکثر مردم اینکار را بیشتر ناشی از مداخلات بیش از حد زلمی خلیلزاد میدانستند که باز هم قدرت را مثل سابق به جناحهای همکار قوای نظامی امریکا حین سقوط طالبان یعنی جبهه متحد شمال سپرد.

کاندید شدن یک زن برای مقام ریاست دولت:

از جمله سه کاندید برای مقام ریاست حکومت انتقالی، یکی هم خانم داکتر مسعوده جلال بود که در واقع با قبول کاندید شدنش از طرف لویه جرگه یک مانع و یک سنت در کشور شکست و برای نقش زنان در آینده امیدواری زیاد پیدا شد. داکتر مسعوده جلال در سال 1342 (1963) به گفته خودش در یک خانواده منور تحصیل یافته و متوسط الحال متولد گردید، بعد از فراغت از مکتب به پوهنخی طب معالجوی کابل شامل و در سال 1367 از آنجا فارغ شد. موصوفه به حیث داکتر در چند شفاخانه کابل کار کرد و نیز عضویت کدر علمی پوهنخی طب را حاصل نمود. او مدت

کوتاه با مؤسسه نسوان و بعداً با کمشنری عالی ملل متحد بر ا می مهاجرین به همکاری پرداخت.

اینکه آیا در یک نظام اسلامی یک زن میتواند به حیث رئیس دولت انتخاب شود، سؤالی بود که قبلاً در سمینارهای بنام "فردای افغانستان اسلامی" منعقدہ پشاور در سال 1369 (1990) مطرح بحث قرار گرفت و نظریات مختلف در زمینه ابراز گردید. باید گفت گرچه در اکثر کشورهای اسلامی چنین ممانعتی برای زنان وجود ندارد، ولی در برخی دیگر کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی، ایران و کشورهای خلیج زنان از این حق محروم اند. در افغانستان نیز با نفوذ محافظه کاران مذهبی از یکطرف و رعایت اصول عنعنوی و پشتونوالی از طرف دیگر ترس از این بود که مبدا همچو ممانعت مطرح شود و یا سکوت قانونی مشکلات بعدی را بوجود آورد. لذا گردانندگان امور خواستند با ورود یک کاندید زن در لویه جرگه اضطراری احتمال این محدودیت را عملاً از بین بردارند. برطبق خواستههای جامعه مدنی که در موافقتنامه بن بطور واضح در مورد احترام به تعاملات بین المللی حقوق بشر، عدم تبعیض جنسی و غیره انعکاس یافته بود، هم حکومت مؤقت کرزی و هم نماینده ملل متحد و بخصوص مقامات امریکائی در کابل کوشیدند از بین زنان افغان یکی را با داشتن شرایط نسبتاً مساعد تشویق نمایند تا خود را برای این مقام کاندید کند، ولو که کمترین چانس را داشته باشد.

بعضی ها از خود می پرسیدند که چرا داکتر مسعوده جلال با فقدان سوابق کار سیاسی، اداری، جهادی و غیره حاضر به قبول نامزدی به چنین مقام ارشد گردید و چرا زنان سرشناس و قبلاً فعال سیاسی و اکثر با پشتوانه های محکم قومی مثلاً فاطمه گیلانی، سیما سمر، آمنه افضلی، صدیقه بلخی و یا یک شخصیت علمی مثل محبوبه حقوقمل و یا دیگران

علاقمند چنین کارنشدند؟ این سؤالی بود که جواب آنرا میتوان از بعضی انگیزه ها در آنوقت بدست آورد. واضح بود زنان سرشناس مذکور که با حکومت مؤقت نیزهمکار بودند، میدانستند موفقیت کرسی یک موضوع قطعی است وبنأ نخواستند خود را به حیث رقیب ضعیف در برابر یک شخص دارای چانس قوی قرار دهند و شکست را یک صدمه به شهرت خود و نیز از دست دادن چانس برای مقام های بعدی تلقی کردند. لذا باید شخصی حاضر به قبول همچو موقف می شد که در شکست انتخاباتی، نه تنها چیزی را از دست نمیداد، بلکه میتوانست امتیازات بعدی را حاصل کند و به یکبارگی از عالم گمنامی به اوج شهرت برسد و با کمی تحمل و دقت دروازه های پیشرفت سریع برویش باز گردد. احتمال داشت که تلاشهای زیاد از طرف مراجع افغانی و غیر افغانی در جستجو همچو شخص صورت گرفته باشد و در نتیجه از میان چند تن، یکی مسعوده جلال بود که جرأت و شهامت قبولی کاندید شدن به این مقام را از خود تبارز داد.

بهر حال اینکه چگونه موصوفه توانست به حیث کاندید دوم 171 رأی بدست آورد، در حالیکه کاندید سومی با وجود سوابق کار و احتمالاً افکار چپگرا فقط 86 رأی حاصل کرد، سؤالی بود که بعضی ها جواب آنرا به حمایت بیشتر وکلای زن از مسعوده جلال در لویه جرگه میدانند که تعداد شان جمعاً به 160 نفر میرسید، برخی دیگر از نقش جمعیت اسلامی به ارتباط شوهر او (فیض الله جلال از بدخشان که بین سالهای 1979 - 1980 در پلچرخ زندانی بود) صحبت میکردند. ولی به ادعای خود مسعوده جلال که زیادترین آرای حاصله را از جانب یکعده طرفداران شاه سابق (البته مبتنی بر یک حرکت احتجاجی علیه کرسی) دریافت کرده است، بیشتر محقق به نظر می آید.

مسعوده جلال دربیانیه 15 دقیقه ای که به مناسبت قبول کاندیدای خود در لویه جرگه اضطراری بیان کرد- در حالیکه سروموهای خود را با یک چادر رنگ روشن پیچیده بود، گفت: «من یک خواهر شما هستم، از من خواستید تا خود را به زعامت دولت کاندید کنم، اینک نظر شما را قبول میکنم» و افزود: «زنان افغان قهرمانان هستند؛ آنها به جهان اعلام میدارند به همان مشکلات شدید که طی پنج شش سال گذشته در خانه مجبور به اقامت شدند و آنرا تحمل کردند، اکنون آنها نمونه زنده از رنج هایی اند که ملت و مردم افغان با آن مواجه بوده اند، لذا زنان با این شکیبائی میتوانند افغانستان را نجات دهند و دنیا باید به آنها اعتماد کند.» او گفت: «وقتی میدیدم که مردم ما طی 23 سال رنج می بردند و از فقر جان میدادند، من همیشه به این سؤال فکر میکردم که چگونه میتوان از این مشکلات رهایی یافت؟ حالا که این زمینه میسر شده است، من یک زن افغان هستم و اهلیت زعامت کشور خود را دارا میباشم، دیگر همه چیز مربوط شما است». (برگرفته از متن انگلیسی گزارش "یورایشیا - نت" مورخ 17 جون 2002)

با وجود همه مشکلات و تبصره ها، میتوان گفت که لویه جرگه اضطراری یک رویداد تاریخی بود که در آن بیشترین نمایندگان در تاریخ لویه جرگه های کشور اشتراک داشتند و اولین لویه جرگه ای بود که به تعداد 160 نفر وکیل از طبقه انانث در آن سهیم بودند. این جرگه همچنان یک درس بزرگ برای جلسات بعدی بود که باید از تجارب حاصله آن در آینده استفاده لازم بعمل می آمد و نیز بعد از چند دهه باردیگر یک فرصت نیک بود که به مردم افغانستان مژده امید به آینده را میداد.

نکته بسیار جالب و مهم در لویه جرگه صراحت بیان عمومی 160 نفر زنان نماینده بود که توجه مردان را نیز بخود جلب

کرد. در گزارش نشریه "یورایشیا-نت" مورخ 17 جون 2002 که از جریان اجلاس لویه جرگه خبر میداد، حاکی از آن بود که: «دراثنای وقفه مجلس، جمعیت انبوه مردان در اطراف زنان سرشناس مجلس تجمع میکردند و نظر آنها را در مورد جریان رویدادهای مهم روز جویا می شدند». یکی از مردان به گزارشگر گفت: «زنان را در اینجا بسیار صبور و قابل اعتماد یافتم. اگر یک زن به حیث رهبر انتخاب شود، افغانستان با سرعت زیادتر ترقی خواهد کرد.» ثریا بهادری - یکی از وکلای زن ضمن انتقاد بر روند مباحثه روی مسائل مورد بحث مجلس گفت: «ما اینجا آمده ایم که بهترین شخصیتها را برای حکومت خود انتخاب کنیم، متأسفانه وقت بیشتر به مسائل گذشته صرف میشود.» بسیاری از زنان در مجلس موضوعات حساس سیاسی را با متانت زیاد مطرح کردند، یکی انتقاد داشت که: «چرا سرود ملی مربوط دوره ربانی را که یک رژیم منحط بود، در آغاز مجلس پخش کردند؟»، دیگری گفت: «چرا جنگ سالاران در این مجلس حضور دارند؟» و بسوی سیاف اشاره کرد و گفت: «دستهای ما زنان به خون الوده نیست این مردان اند که به کشتار یکدیگر دست زده اند و آنها اند که از یکدیگر می ترسند». مردان نیز خاموش نبودند آنها نیز اعتراضهای جدی داشتند. یکی از وکلای مرد که از کثر بود به گزارشگر گفت: «قرآن مجید ریاست زن را در کشور منع کرده است» و مرد دیگر این مطلب را به گونه دیگر مطرح ساخت: «من میخوام خانم به ریاست دولت انتخاب شود، لکن موضوع اطفالم چطور میشود وقتی او به سفر برود من چگونه بگذارم خانم با مردان همراه باشد و تکلیف شرعی من چطور میشود؟ (دیده شود: مقاله حلیمه کاظم: "زنان افغان - صاحب صدای سیاسی"، منتشره "یورایشیا-نت"، مورخ 17 جون 2002 بزبان انگلیسی)

چرا شاه سابق کاندید ریاست حکومت انتقالی نشد؟

در مورد نقش اعلیحضرت محمد ظاهر شاه - پادشاه سابق گفتنی ها بسیار است که شرح همه در این مختصر نمیگنجد، اما قابل ذکر است که اعلیحضرت در اوایل ماه جوزای 1352 به دلیل معاینات صحتی عازم لندن گردید و از آنجا طبق معمول به یکی از جزایر ایتالیا برای دوره استراحت تشریف برده بود که خبر کودتای 26 سرطان 1352 را شنید و بتاريخ 21 اسد همان سال استعفی نامه خود را از مقام سلطنت عنوانی رئیس دولت محمد داؤد ارسال داشت و از آن به بعد به حیث مهاجر در ایتالیا با خانواده خود بسربرد. تا آنکه اعلیحضرت چند ماه بعد از حمله امریکا و سقوط اداره طالبان و نیز تشکیل اداره مؤقت تحت ریاست حامد کرزی پس از تقریباً 29 سال هجرت، دوباره به وطن عودت کرد و در یک قسمت ارگ ریاست جمهوری که در زمان سلطنت خود به انکشاف آن بسیار زحمت کشیده بود، اقامت گزید.

با خروج قوای شوروی از افغانستان جنگ سرد فروکش کرد و جای آنرا تفاهم "شرق و غرب" گرفت. در اثر این رویداد مهم در عرصه جهانی، دیگر نیاز برای تعقیب سیاست بهره برداری از قضیه افغانستان در ساحه بین المللی نیز به حداقل رسید و در قبال آن نقش پاکستان و جهاد و مجاهدین و در مجموع راه حل نظامی نیز تقلیل یافت و جای آنرا راه حل سیاسی اشغال کرد. به هر اندازه که راه حل سیاسی بیشتر مطمح نظر گردید، به همان اندازه نقش پادشاه سابق به حیث یک بدیل مورد بحث و مناقشه طرفهای درگیر و ذینفع افغانستان بیشتر مورد توجه قرار گرفت. اعلیحضرت پس از فروکش کردن جنگ سرد و توجه به راه حل سیاسی از زمان خروج قوای شوروی تا تدویر لویه جرگه اضطراری بطور کل شش بار به حیث بدیل در حل معضله

کشور مطرح بحث شد و هر بار با مقاومت مخالفان و سبوتاژ بعضی از حلقات خاص مواجه گردید، از اینقرار:

1 - بعد از امضای موافقتنامه "ژنیوا" و خروج قوای شوروی مسئله ایجاد یک حکومت مسمی به "مصالحه ملی" ظاهراً از طرف داکتر نجیب رئیس رژیم حکومت کمونیستی کابل و در واقع به هدایت مقامات مسکو مطرح شد. نجیب از اعلیحضرت تقاضای اشتراک در قدرت را کرد، ولی ایشان در پاسخ گفتند که با رژیم کابل همکاری نخواهند کرد، چون نجیب ادامه رژیم کمونیستی است. اگر به افغانستان برگردند، با مجاهدین یکجا خواهند رفت.

2 - یک سال قبل از آنکه در ماه می 1992 حکومت کمونیستی کابل سقوط کند، سرمنشی ملل متحد "دوکویار" پلان پنج فقره ای آن مؤسسه را ارائه کرد که مبنای فعالیت های بعدی ملل متحد را بطور کل تا چندین سال بعد در افغانستان تشکیل میداد. متعاقباً اعلیحضرت پادشاه سابق نیز میکانیزم پیشنهادی خود را که بعداً مسمی به "پلان سه فقره ای" گردید، ارائه نمود. این دو پلان که در واقع محتوای بسیار مشابه داشتند، موجب شد تا بار دیگر نقش اعلیحضرت به حیث یک بدیل در حل قضیه افغانستان مطرح بحث حلقه های افغانی و بین المللی گردد.

3 - هنگامیکه طالبان به قدرت رسیدند، آنها اعلان کردند که از پادشاه سابق و اعضای فامیلش در افغانستان استقبال میکنند، بدون آنکه راجع به نقش موصوف تذکری دهند. این وضع افواهی را به راه انداخت که گویا طالبان همان قوای بیست هزار نفری مندرج پلان ملل متحد می باشند که در حمایت از اعلیحضرت عمل خواهند کرد. سفر جنرال عبدالولی به پاکستان (جولای 1995) این افواه را تقویه کرد و آوازه آن در همه جا پیچید، مخصوصاً حلقه های نزدیک به

روم جلساتی در هر جا برای حمایت از طالبان برپا داشتند و اما همین که پای طالبان به زمین محکم شد، همه آوازه های دروغین و هممه های آن به سکوت گرائید و طالبان دیگر نامی از پادشاه سابق نبردند و معلوم گردید که پخش آن شایعات دسیسه پاکستان بود تا از آنطریق زمینه پیشرفت طالبان را مساعد سازد.

4 - هنگامیکه "شورای مصالحه و وحدت ملی" زیر نظر استاد عبدالستار سیرت (یکی از مشاوران ارشد اعلیحضرت) نخست در فرانکفورت و بعد در استانبول پا بعرضه وجود گذاشت و یک تعداد شخصیت های بیشتر منسوب به "جبهه متحد شمال" در آن جاگرفته بودند، چنین شایع شد که گویا اعلیحضرت با همکاری و حمایت جبهه مذکور در داخل افغانستان فعال خواهد شد. این شایعه تاجائی پیش رفت که اعلیحضرت ناگزیر برای نفی غیرمستقیم آن، جلسات متعدد را در روم زیر نظر خود دائر کرد تا حد فاصل را بین روم و شورای مصالحه و وحدت ملی منعکس سازد.

5 - مرحله دیگر بعد از برهم خوردن مناسبات امریکا با طالبان است که اساساً با اقامت اسامه بن لادن زیر حمایت طالبان در افغانستان و تهدید های علنی او علیه امریکا در اوایل سال 1998 آغاز یافت و با بمب گذاری دو سفارت امریکا در افریقا در اواسط آن سال کسب شدت کرد. از آن تاریخ به بعد امریکا سلسله حمایت های خود را از طالبان پایان داد و بجای آن بار دیگر به اعلیحضرت به حیث یک بدیل قابل اعتبار عطف توجه کرد. چنانکه در "اوراق سفید" منتشره یک مؤسسه تحقیقاتی معتبر امریکائی و با اشتراک زلمی خلیلزاد (بعداً نماینده خاص رئیس جمهور جارج بوش جوان و سفیر صاحب اقتدار آن کشور در افغانستان) بر ضرورت این بدیل در صورت تغییر ناپذیری طالبان جداً تأکید بعمل آمده بود. اداره قبلی امریکا در دوره ریاست

جمهوری بل کلنتون نیز برای جلب همکاری اعلیحضرت داخل اقدام شده بود و گفته میشد که منابع مالی را نیز در اختیار روم قرار داده بود. عطف توجه به شاه سابق بخصوص بعد از وضع تعزیرات امریکا و متعاقباً تعزیرات شورای امنیت ملل متحد بر طالبان بیشتر گردید و هیئت های امریکائی چندبار با اعلیحضرت در روم دیدار کردند و رفت و آمدها و تدویر مجالس افغانی در آنجا رونق بیشتر گرفت.

6 - آخرین بار که اقدام عملی برای حمایت از اعلیحضرت صورت گرفت، موقع حساسی بعد از سقوط طالبان بود که با در نظر داشت نقش ملل متحد برای پر کردن خلای قدرت، آقای لخصر ابراهیمی - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در امور افغانستان که مدتی خود را از مسائل دور گرفته بود، دوباره وارد صحنه فعالیت گردید. اولین قدم همانا تدویر اجلاس مورخ اول اکتوبر 2001 در روم در منزل شخصی پادشاه سابق بود. در این مجلس طرفین روم و نمایندگان جبهه متحد شمال به رهبری استاد ربانی به تفاهم رسیدند که در مورد تدویر لویه جرگه اضطراری با امتیاز مساوی (60 نفر از هر طرف) اقدام نمایند تا بدانوسیله یک بدیل انتلافی (روم و جبهه متحد شمال) را بجای طالبان به وجود آورند. این تفاهم وقتی از نظر افتاد که قوای شورای نظار پس از تخلیه کابل از وجود طالبان، بر کابل باردیگر دست یافت و برهان الدین ربانی مجدداً در راس آن قرار گرفت. اما وقتی حکومت مؤقت از طریق کنفرانس بن در دسمبر 2001 به زعامت حامد کرزی ایجاد گردید، اعلیحضرت با وجودیکه درسن کهولت (87 سالگی) قرار داشتند، به تشویق قدرت های ذیعلاقه در ماه اپریل 2002 عزم برگشت به افغانستان کردند و تلاش بعمل آمد تا اعلیحضرت را قانع سازند که به نفع کرزی اعلام حمایت کند و ضمناً از کاندید شدن خود برای احراز مقام ریاست

مؤقت انصراف نماید. (برای شرح مزید دیده شود: "نگاهی به نقش اعلیحضرت پادشاه سابق طی 29 سال هجرت در حل معضله کشور"، از این قلم، افغان جرمن آنلاین، 2 آگست 2016)

در رابطه به این سؤال که چرا شاه سابق نخواست کاندید ریاست حکومت در دوره انتقالی باشد، باید گفت که اعلیحضرت پادشاه سابق وقتی بوطن مراجعت کرد، با آنکه شخصاً طالب کدام مقام رسمی نبود، ولی اطرافیان و حامیان شان اصرار میکردند تا به حیث کاندید مقام ریاست حکومت انتقالی، وارد میدان انتخابات در لویه جرگه اضطراری شوند. در این حال واضح بود که با موجودیت استاد ربانی از یکطرف و شاه سابق از طرف دیگر، چانس موفقیت کرزی به حیث یک شخص مورد نظر امریکا در انتخابات شدیداً تقلیل می یافت و پلان مطروحه ملل متحد و از همه مهمتر مقامات امریکائی که از مدتها قبل در موجودیت کرزی شکل گرفته بود، به ناکامی مواجه می گردید و نیز افغانستان با یک تشنج جدید روبرو می شد، زیرا گفته میشد که ربانی با زعامت پادشاه سابق ولو برای دو سال دوره انتقالی موافق نبود. لذا زلمی خلیزاد- نماینده مخصوص رئیس جمهور امریکا در امور افغانستان و یک شخصیت فعال در قضیه کشور، ضمن دیدار با پادشاه سابق و شرح مسائل، توانست به سهولت ایشان را از کاندید شدن منصرف و یا بعبارت بعضی ها او را مجبور به کناره گیری سازد. به گفته داکتر عمر زاخیل وال- یک وکیل لویه جرگه اضطراری در آنوقت: «وکلاء اول فکر میکردند که در اینکار نقش دارند، ولی بعداً فهمیدند که همه چیز قبلاً تعیین شده بود. مردم اکثراً طرفدار پادشاه سابق بودند، اما کرزی راه خود را پیش گرفت. حضور مامورین امریکائی در مجلس این سؤال را مطرح کرد که آیا ایالات متحده

امریکا برای موفقیت کرسی در فعالیت بوده است، یا چطور؟» دکتر اشرف غنی که در آنوقت اداره امور کمکهای خارج را تنظیم میکرد، با رد آن شایعه گفت: «انصراف پادشاه سابق جزء یک عملیه سیاسی عادی بوده است.» (دیده شود مقاله مالکم گارسیا: مرکوری نیوز، مورخ 14 جون 2002، صفحه 14)

زلمی خلیل‌زاد در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "فرستاده" که متن دری آن در سال 1395 (2016) به نشر رسید، در رابطه با نقش پادشاه سابق حین مذاکرات هیئت‌ها در کنفرانس بن که تا آنوقت به خوبی و با تقاهم همه جوانب پیش میرفت، می نویسد: «وقتی چهار چوب اساسی برای روند انتقال ترسیم شد، کنفرانس به رکود مواجه شد. مشکل اصلی نقش شاه [سابق] بود. خانواده سلطنتی [؟؟] در حالیکه به دنبال برقراری نظام پادشاهی نبود، اعلام کرد که شاه از روم به کابل باز می‌گردد تا در حکومت جدید سهم بگیرد. برای ائتلاف شمال و حامیانش این امر غیر قابل قبول بود. چندین روز تأمل و تردید درباره شاه کنفرانس را به خطر انداخت.» خلیل‌زاد در ادامه می افزاید: «از آنجائیکه سیاست نرم و مسامحه آمیز ما کار نمی‌کرد، دابینز [رئیس هیئت ایالات متحده] تصمیم گرفت که مداخله کند. او نوعی مصالحه را پیشنهاد کرد: ظاهر شاه رئیس دولت نخواهد شد، اما لویه جرگه اضطراری را گشایش خواهد داد و گروه روم اختیار خواهد داشت که رهبر دولت مؤقت را به گونه ای معرفی کند که این رهبر برای همه هیئت‌ها قابل قبول باشد... دابینز از من [خلیل‌زاد] خواست که کار را با گرفتن تماس با شاه [سابق] شروع کنم و نظر او را درباره پیشنهاد سازش مان بپرسم. به شاه در خانه اش در روم وصل شدم و ایده مان را توضیح دادم. او به نقشی که ما برایش پیشنهاد داده بودیم، توافق و تکرار کرد که نمی خواهد دولت را

رهبری کند. ما توانستیم توافق ائتلاف شمال را برای این نقش محدود برای شاه حاصل کنیم.» معلوم نیست که خلیل‌زاد چه سخنان دیگر را با شاه در میان گذاشته بود که شاه سابق به زودی با یک امتیاز هیچ یعنی صرف افتتاح لویه جرگه حاضر به قبول پیشنهاد او گردید!!

خلیل‌زاد دربارهٔ انتخاب حامد کرزی در راس ادارهٔ مؤقت حین اجلاس بن می نگارد: «چالش دیگر تعیین رئیس دولت [اداره] مؤقت بود. وقتی به کنفرانس می رفتیم، فرض کردیم که کرزی به راحتی صاحب چنین عنوانی خواهد شد. او تنها چهره ای بود که از حمایت فراگیر در داخل و خارج کشور برخوردار بود [؟؟]. عبدالله در پروازی از تاشکند به کابل پیش از کنفرانس بن به دابینز گفته بود که او [حامد کرزی] مناسب ترین رهبر [؟؟] پشتون است که مورد قبول ائتلاف شمال میباشد. شگفت آور بود که کشورهای همسایه حتی نظامیان پاکستان هم او را تأیید کردند.»

اینکه چرا ائتلاف شمال و حتی کشورهای همسایه و بخصوص امریکا همه از حامد کرزی حمایت میکردند، دلایل برمیگردد بیشتر به خصلت و خوی سازشکارانه کرزی از یکطرف و فقدان پشتوانه مردمی و قومی او از طرف دیگر و نیز نداشتن یک اجندای مشخص کاری برای خودش. به این اساس همه فکر میکردند که میتوانند از موجودیت همچو شخص به اصطلاح "بی باد و بی بخار" به سهولت به نفع خود استفاده کنند. برای امریکائی ها کرزی یک گماشته و همکار سابقه آنها بود که در زمان طالبان در پروژه تمدید پایپ لاین گاز بوسیله کمپنی امریکائی "یونیکال" از نزدیک با خلیل‌زاد و گروپ او همکاری داشت و نیز هنگام اقامت در پاکستان با کانهالهای مختلف آن کشور به تماس بود. علاوهً انتخاب یک پشتون ضعیف و فاقد قدرت قومی برای جبهه شمال نیز خوش آیند

بود تا او را در کف دستان خود داشته باشد، چنانکه در طول مدت زعامت حامد کرزی این موضوع به اثبات رسید، مگروقتیکه امریکائی ها در انتخابات سال 2009 ریاست جمهوری از او روی گشتانند، اینکار موجب رنجش خاطر کرزی از اداره رئیس جمهور او با ما گردید که تا امروز این داغ از دل کرزی نرفته است. نکته مهم دیگر در نصب کرزی به مقام ریاست مؤقت دولت این بود که کرزی به حیث یک شخص ضعیف ناگزیر بود از او امر خلیلزاد که عملاً حیثیت "وایسرای امریکائی" را تا سالهای 2007 در امور افغانستان داشت، اطاعت کامل نماید. اینکار تصادفی نبود، بلکه جزء پلان پشت پرده امریکا در کنفرانس بن بود.

توضیحات مزید خلیلزاد باز هم در ارتباط با گزینش رئیس اداره مؤقت در کنفرانس بن دلچسپ است، زیرا او در زمینه می نویسد: «وقتی نامزدی رهبر مؤقت فرا رسید، گروه روم ستار سیرت را در یک رأی گیری 9 برابر 2 رأی به عوض کرزی برگزیدند. بسیاری از نمایندگان که تبعید شدگان [مهاجرین] قدیمی بودند، هیچ احساس وفاداری به چهره جوانتر و کم تجربه تر کرزی نداشتند که رویهمرفته خودش در کنفرانس نبود تا از خود دفاع کند. برخی [؟؟] کرزی را تهدید در برابر جاه طلبی خود در دولت جدید میدانستند. کرزی از دهه 1990 عضو گروه روم بود، اما بیشتر بر بسیج قبیله ای و پشتون های سلطنت طلب در افغانستان و پاکستان تمرکز کرده بود [بهبتر است در اینجا از نقش پدرش شهید عبدالاحد خان کرزی یاد کرد، زیرا در آنوقت حامد کرزی چندان شخصیت سرشناس قومی در بین پشتون ها و حتی در بین اقوام خود در قندهار نبود - کاظم]؛ سیرت در مقایسه با او نقش فعالی در گروه روم در سالهای 1990 بازی کرده بود. او علاوه بر خدمت به عنوان مشاور ارشد ظاهر شاه، تلاش برای ابتکار لویه جرگه، شاه را هم

رهبری کرده بود. اما او عمیقاً تفرقه برانگیز بود، حتی در درون گروهی که رهبری میکرد [مقصد نویسنده احتمالاً روابط سیرت با جنرال عبدالولی - داماد شاه و شخصیت نفوذگذار بر پادشاه سابق در روم بوده است - کاظم]»

خلیلزاد در ادامه می افزاید: «نمایندگان ائتلاف شمال اصرار کردند که هر چه من در توان دارم، انجام دهم تا مانع نامزدی سیرت شوم. قانونی [محمد یونس - رئیس هیئت جبهه شمال در کنفرانس بن] فکر میکرد که ربانی به نفع سیرت کناره گیری نخواهد کرد. از آنجائیکه سیرت از نظر قومی از بک بود، قانونی فکر نمیکرد که او [سیرت] بتواند ادعای داشتن پیروان زیادی میان پشتون ها داشته باشد و بتواند کشور را متحد کند. ... این بلا تکلیفی، کنفرانس بن را به انحلال تهدید میکرد. وقتی من، دابینز و ابراهیمی به گروه روم خبر دادیم که نامزدی سیرت برای دیگر گروه ها غیر قابل قبول است، سیرت سرسختی کرد.... من که می ترسیدم کنفرانس پایان نافرجام داشته باشد، تمام اعضای هیئت روم را گرد هم جمع کردم و گفتم که: شما توافق قبلی خود را انکار [نقض] کرده اید، من یادآوری کردم که شما توافق کردید رئیس دولتی را نامزد کنید که مورد توافق سه گروه دیگر باشد. به آنها هشدار دادم که یا به توافق قبلی خود پایبند بمانید یا تقصیر ناکامی کنفرانس را به پای گروه روم می نویسیم. آنها باید مسئولیت چنین تحول و پیامد های آنرا برای افغانستان بپذیرند. من سپس دوباره به ظاهر شاه زنگ زدم و مسئله را توضیح دادم. سخنانم را با همدردی شنید و توضیح داد که گزینه او هم سیرت نبوده است. با من هم نظر بود که گروه روم غیر منطقی بوده و پیشنهاد داد که با برخی از پیروان خود تماس تلفونی بگیرد. او مرا تشویق کرد که با نوه اش مصطفی ظاهر - یکی از نمایندگان از نزدیک مشورت کنم. سرانجام زیر فشار شاه، گروه روم دوباره جلسه کرد و به

کرزی رأی داد.» (برای شرح مزید دیده شود: خلیزاد، زلمی - "فرستاده - از کابل تا کاخ سفید، سفر من در جهان آشفته"، مترجم: هارون نجفی زاده، چاپ اول، 1395، از صفحه 117 تا 130)

در ارتباط با نقش زعامت مجدد اعلیحضرت پادشاه سابق این نکته قابل ذکر است که ایشان به حیث یک شخصیت قابل اعتبار ملی و بین المللی در همان سالهای اول جهاد اگر به اقدامات عملی و جدی تشبث میکردند، چانس موفقیت شان بیشتر بود، اما تداوم انزوا برای چندین سال از یکطرف و تحلیل قوای جسمانی شان نسبت به کبر سن از طرف دیگر و همچنان سنگ اندازیهای متواتر پاکستان و بعد رژیم آخوندی ایران و نیز مخالفت تنظیمهای هفتگانه و هشت گانه به شمول ایجاد رقابت ها در حلقه روم، همه باهم موجب شدند تا اعلیحضرت نتواند نقش بارز در حل معضله کشور بازی نماید. لذا نقش شان به حیث بدیل در هریک از شش مرحله فوق فقط وقتی مطرح میگردد که وضع در افغانستان بیک نوع بن بست مواجه میشد و در چنین مواقع از موجودیت اعلیحضرت به حیث وسیله فشاریه مقصد دیگر استفاده میگردد. مخصوصاً پیشرفت سن و سال نه تنها از نظر توانائی رهبری و بیرون کشیدن کشور از بحران جدی چند جانبه یک معضله بود، بلکه اعلیحضرت خود میدانست که در صورت رسیدن به زعامت در کشور، نام از او و کام از دیگران خواهد بود و اما مسئولیت آن در تاریخ بنام او ختم می شد ولذا نخواست در آن شرایط سخت خود را درگیر قبول این مسئولیت بزرگ سازد و بناء بر طبق خواست امریکائی ها تا اخیر عمر به حمایت از حامد کرزی اکتفا نمود. از آن به بعد اعلیحضرت مدت پنج سال و چند ماه در ارگ اقامت داشتند تا آنکه داعی اجل را به سن 92 سالگی بتاریخ اول اسد 1386 لیبیک گفتند.

ارزیابی کلی لویه جرگه اضطراری و مشکلات آن:

درباره ارزیابی عمومی این لویه جرگه و مشکلات آن باید بطور مختصر به نکات ذیل اشاره کرد:

1 - تعداد بسیار زیاد نمایندگان حتی به مراتب زیادتیر از یک لویه جرگه عادی؛

2 - توقعات بیش از حد نمایندگان از این لویه جرگه اختصاصی؛

3 - عدم وضاحت در محتوا و عبارات موافقتنامه بن که موجب سوء تعبیرها گردید، بخصوص در ارتباط تعیین اعضای کابینه و پستهای کلیدی که منجر به تعویق معرفی یک عده اعضای کابینه در سه مرحله شد، همچنان مصلحتی بودن تعیین اعضای کابینه؛

4 - توجه بیشتر به عملیه انتخاب نمایندگان و توجه کمتر به اجندا و چگونگی تدویر جرگه و تدابیر مقدماتی آن؛

5 - انصراف غیرمترقبه پادشاه سابق از کاندید شدن برای ریاست دولت و تشنج جدی بین طرفداران ایشان، همچنان انصراف برهان الدین ربانی متعاقب شاه سابق؛

6 - تشنج در مورد انتخاب رئیس لویه جرگه؛

7 - نفوذ والیها و جنگ سالاران حین اجلاس و تهدید نمایندگان؛

8 - بحث های داغ وجدی نمایندگان و تأکید بردوری از جنگ و قوماندان سالاری؛

9 - بحث روی تشکیل یک مرجع تفنینی مؤقت که البته این موضوع شامل موافقتنامه بن نبود، اما نمایندگان بر آن اصرار داشتند؛

10 - جرأت و صراحت بیان خانمها و از همه مهمتر کاندید شدن یک زن برای احزار مقام ریاست دولت که رویداد تاریخی و بس مهم در کشور محسوب میشود.

مبحث دوم

لویه جرگه قانون اساسی 1382 (2004م)

از آنجائیکه قانون اساسی سال 1382 بعد از یک دوره طولانی و پر از تشییب و فرازهای زیاد و در عین زمان مصیبت بار که بیش از دو دهه کشور را بیک ویرانه تبدیل کرد و نظم و اداره قبلی را از هم پاشید و بی ثباتی و خودسری را جانشین آن ساخت و نیز از آنجائیکه پس از سقوط طالبان و تدویر کنفرانس بن در دسامبر 2001 شرایط طوری بار آمد که بازسازی همه جانبه در افغانستان به کمک ملل متحد و جامعه جهانی رویدست گرفته شد، بنابراین تصویب قانون اساسی جدید و تصویب آن از طرف لویه جرگه به شکل عنعنوی به حیث سرآغاز یک تحول مهم و تاریخی و یک گام بس مهم در حیات سیاسی و ملی کشور محسوب میشود.

علاوئاً در ظرف مدت 18 سال که این قانون اساسی نافذ است، همان جروبحثهای متناقض که حین تصویب آن در لویه جرگه مطرح گردیده بود، هنوز هم بین جوانب مختلف مورد مناقشه و جدال قرار دارد. بخصوص در این چند سال اخیر عده ای خواهان دائرکردن لویه جرگه و تعدیل بعضی مواد قانون اساسی به ارتباط نظام سیاسی کشور از ریاستی به پارلمانی و نیز انتخابی شدن والی ها و سائر مسائل میباشند، لذا ایجاب میکند تا نگاهی وسیعتر و با ذکر جزئیات بیشتر به این مبحث انداخته شود تا از یکطرف موضوعات حاد و متنازع فیه آنوقت حین بحث مواد قانون اساسی روشن گردند و از طرف دیگر از تجارب حاصله آن برای لویه

جرگه آینده که احتمالاً جهت بازنگری قانون اساسی تا یکی دو سال آینده دائرگردد، استفاده بعمل آید.

مقدمات تسوید و تدقیق قانون اساسی:

برطبق موافقتنامه بن (احکام عمومی - بند 6) حکومت انتقالی الی 18 ماه از تاریخ آغازکار، باید لویه جرگه را بمنظور تصویب قانونی اساسی جدید دائر نماید که بعد از تصویب آن الی شش ماه با تدویر انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی دوره انتقالی پایان یابد و حکومت انتخابی جای آنرا بگیرد. برای اینکار لازم بود نخست یک کمیسیون تسوید قانون اساسی تشکیل گردد و متعاقباً کمیسیون تدقیق بر آن غور نماید و در اخیر لویه جرگه برای تصویب آن دائر شود. همچنان لازم بود تا برای فراهم آوری امکانات عملی و تنظیم امور مربوطه یک دارالانشاء مخصوص ایجاد شود و جامعه بین المللی زیر نظر ملل متحد و نماینده ذیصلاح آن با این دارالانشاء همکاری نموده و نیز هر قدم این پروسه را نظارت کند.

به تاسی از این مأمول در قدم اول حکومت انتقالی حامد کرزی به کمک ملل متحد (UNAMO و UNDP) بتاریخ 13 میزان 1381 (15 اکتوبر 2002) یک کمیسیون 9 نفری را تحت ریاست پوهاند نعمت الله شهرانی - معاون رئیس اداره انتقالی برای تهیه مسوده قانون اساسی تعیین کرد که در آن اشخاص ذیل شامل بودند: پوهاند عبدالسلام عظیمی، محمدموسی معروفی، سیدموسی اشعری، قاضی آصفه کاکر، قاضی مکرمه اکرمی، داکتر محمد رحیم شیرزوی، محمد سرور دانش و پوهاند داکتر محمد قاسم فاضلی.

وظیفه این کمیسیون تهیه مسوده به حیث مجموعه از طرح های پیشنهادی برای ترتیب قانون اساسی بود. البته گفته میشود که یکی از طرح های پیشنهادی قبلاً به کمک یکعده

متخصصین خارجی (بخصوص پروفیسور بارنت روبین (Barnet Robin) از پوهنتون نیویارک و مشاور ارشد در امور افغانستان) و گروپ همکاران او و نیز با مراجعه به قوانین اساسی گذشته کشور آماده شده بود که کمیته بروی آن کار خود را آغاز کرد. (دیده شود - کرس جانس و دیگران: "انکشاف سیاسی و قانون اساسی افغانستان"، جنوری 2003 در 48 صفحه بزبان انگلیسی)

کمسیون تسوید موفق شد تا مسوده قانون اساسی را در ظرف شش ماه تکمیل کند و آنرا به رئیس حکومت انتقالی بسپارد. سپس حامد کرزی رئیس حکومت انتقالی با صدور فرمان مورخ 6 ثور 1382 یک کمسیون 35 نفری را بازم تحت ریاست پوهاند نعمت الله شهرانی و به معاونیت پوهاند عبدالسلام عظیمی جهت تدقیق مسوده مؤظف ساخت. اشخاص ذیل بر علاوه اعضای فوق الذکر کمسیون تسوید، شامل اعضای کمسیون تدقیق بودند: داکتر عبدالحق صافی، محمداشرف رسولی، عبدالحق واله، پوهاند عبدالعزیز، داکتر محمد طاهر بورگی، داکتر محمد یعقوب واحدی، وکیل شمس الدین، داکتر محمد علم اسحاقزی، قاضی محمد امین وقاد، انجنیر محمد اکرم، پوهنوال نادرشاه نیکیار، لیکراج، پروین مومند، محمدامین احمدی، میرمحمد افضل میرگازرگاه، فاطمه گیلانی، پروین علی مجروح، شکریه بارکزی، صدیقه بلخی، پوهاند محمد هاشم کمالی، انجنیر معراج الدین، حاکمه مشعل، انجنیر محمد داؤد موسی، آمنه افضلی، داکتر محمد طاهر هاشمی، نادر علی مهداوی، محمد صدیق پتمن و عبدالحی خراسانی. در عین زمان برای تدویر لویه جرگه یک دفتر مشترک تنظیم انتخابات (دار الانشاء) که مرکب از اعضای افغان و چند نماینده سازمان ملل متحد بود، تحت ریاست داکتر محمد فاروق وردک نیز از طرف

حامد کرزی تعیین شد تا امور اجرائی لویه جرگه و انتخاب کلاء را تنظیم و کنترل نماید.

در اینجا باید خاطر نشان کرد که به منظور تدقیق بیشتر حقوق زنان یک کمیته اختصاصی زیر نظر محبوه حقوق (وزیر دولت در امور زنان) متشکل از 20 خانم نیز مؤلف گردید تا مسوده قانون اساسی را مورد غور قرار دهد. این کمیته ضمن بعضی ابراز نظر ها پیشنهاد کرد که در مقدمه 12 فقره ای مسوده یک فقره دیگر به این عبارت علاوه گردد: «تضمین حقوق مساوی زنان و مردان و امحای تمام اشکال تبعیض و خشونت علیه زنان»؛ همچنان کمیته توصیه کرد دوفتر زن بهتر است بجای یکفتر درولسی جرگه ازهر ولایت عضویت پیدا کند و به عین شکل درشوراهای ولایتی. از همه بیشتر دلچسب آنست که مسوده قانون اساسی افغانستان در یکی از جلسات استماعیه کانگرس ایالات متحده امریکا نیز به ارتباط حقوق زنان و آزادی مذهب مورد بحث قرار گرفت و نظریاتی در زمینه ابراز گردید. (درباره مباحثات جلسه استماعیه فوق: صدای امریکا، پروگرام خاص مورخ 21 نوامبر 2003)

در نظر بود که لویه جرگه قانون اساسی در ماه میزان دائر و تا 3 عقرب 1382 (اکتوبر 2003) ادامه یابد، ولی نظر به مشکلات متعدد تدویر آن به ماه قوس به تعویق افتاد. مسوده قانون اساسی نیز که باید دوماه قبل از لویه جرگه به مقصد نظریایی به اطلاع عامه رسانیده میشد، بالاخره بتاریخ 13 عقرب (3 نوامبر) به نشر رسید که در 12 فصل و جمعاً 172 ماده بود. نا گفته نماند که دارالانشاء کمسیون قانون اساسی یک رساله معلوماتی را برای آگاهی عامه از طرز کار کمسیونها تسوید و تدقیق و نیز مراحل قدم بقدم اجرای طی مراحل قانون اساسی و لویه جرگه تحت عنوان "مواد ممد برای پروسه آگاهی عامه" در اواسط سال 1382 در 32

صفحه نشر کرد و در اختیار مردم قرار داد. اینکار در لویه جرگه های گذشته معمول نبود و ابتکار جدید محسوب میشد. گفته میشود که مبلغ تقریباً 20 میلیون دالر برای آگاه سازی مردم از طرف جامعه جهانی و ملل متحد اختصاص داده شد. برای کمپاین آگاهی عامه تقسیم اوقات ذیل مطرح گردید: 6 ماه برای کمپاین تسوید، 2 ماه برای تدقیق، 2 ماه برای نظرخواهی از مردم، یک ماه برای توحید نظریات، یک ماه برای انتخاب نمایندگان که از ماه آگست شروع شد و یک ماه برای نمایندگان که مسوده را مطالعه کنند.

چگونگی انتخاب نمایندگان در لویه جرگه:

رئیس حکومت انتقالی طی فرمان مورخ 22 سرطان 1381 (14 جولای 2003) طرز اجراءات و چگونگی انتخاب وکلای لویه جرگه را تعیین کرد که برطبق آن لویه جرگه دارای 500 عضو بود، به این ترتیب که: 450 نفر عضو انتخابی که 15 فیصد آنرا باید زنان تشکیل دهند؛ 50 نفر عضو انتصابی که از طرف رئیس حکومت انتقالی تعیین میگردید و نصف آن (25 نفر) باید زنان باشند.

برطبق فرمان فوق الذکر از جمله اعضای انتخابی باید به تعداد 344 نفر از بین پانزده هزار نمایندگان ولسوالیها که در جریان لویه جرگه اضطراری توسط مردم معرفی شده بودند، برطبق سهمیه هر ولسوالی از بین خود شان انتخاب و به حیث وکیل به لویه جرگه معرفی شوند، همچنان 24 نفر از بین مهاجرین افغان در ایران و پاکستان، 9 نفر از کوچیها و 6 نفر از بیجاشدگان داخلی که جمله 42 نفر می شدند، به عین روش انتخاب گردند که از مجموع وکلای انتخابی 15 فیصد آن زنان باشند. علاوه به تعداد 62 زن از 23 ولایت کشور از طرف زنان برگزیده شوند تا در لویه جرگه از زنان ولایات نمایندگی کنند. تنها در مراکز شهرها

که دارای نواحی مستقل اداری اند، از جمله شهر کابل، جلال آباد، هرات، بامیان، قندز، قندهار، مزار شریف و گردیز، و کلاء با رأی گیری آزاد و مستقیم انتخاب شوند. برطبق همین فرمان کلیه اعضای حکومت اعم از اعضای کابینه، ستره محکمه، کمسیونهای تسوید و تدقیق، والیها و اراکین اردو و پولیس میتوانند به حیث ناظر در لویه جرگه اشتراک نمایند، ولی حق رأی ندارند.

همچنان وزارت داخله موظف گردید تا قطعه خاصی را برای تأمین امنیت در لویه جرگه و امنیت انتخابات و انتقال نمایندگان تشکیل نماید و مسئولیت اینکار را بعهده گیرد. در عین زمان یک کمیته دیگر برای تنظیم امور اجرائیوی پروسه لویه جرگه مرکب از وزیر داخله، عدلیه، لوی خارنوال، رئیس کمسیون مستقل حقوق بشر و نماینده ملل متحد نیز تشکیل شد.

نکات مهم در باره جریانات داخلی لویه جرگه:

لویه جرگه قانون اساسی بروز یکشنبه تاریخ 23 قوس 1382 (14 دسمبر 2003) زیر خیمه بزرگ درساحه پولیتخنیک کابل آغاز یافت و برای مدت 22 روز متوالی ادامه پیدا کرد. لویه جرگه با بیانیه اعلیحضرت پادشاه سابق که در لویه جرگه اضطراری رسماً به بابای ملت ملقب شده بود، به ساعت 11:30 قبل از ظهر انروز رسماً افتتاح گردید. ایشان در بیانیه خود ضمن ایراز حمایت از حامد کرزی، خطاب به نمایندگان لویه جرگه گفتند: «ممکن است در پیش نویس قانون اساسی به مواردی برخورد کنید که با خواسته های شما متناسب نباشد، سعی کنید خواست مردم و منافع کشور را برخواست خود ترجیح دهید»؛ اعلیحضرت بعد از ختم بیانیه خود سید احمد گیلانی را به حیث رئیس مؤقت لویه جرگه معرفی کرد. سپس حامد کرزی رئیس

حکومت انتقالی بیانیه خود را ایراد نمود و دست آوردهای دوسال گذشته را با ذکر تحولات در ساحات مختلف موفقیت آمیز دانست و نیز از بعضی نارسائی ها یاد آور شد. در اینجا قسمت اول برنامه در آن روز پایان یافت و در قسمت دوم که بساعت 3:00 بجه بعد از ظهر دائر شد، نخست در باره طرز العمل و چگونگی کار لویه جرگه که توسط فرمان تقنینی حامد کرزی مشخص شده بود، بحث صورت گرفت. عده ای از وکلاء ادعا داشتند که تصویب طرز العمل از صلاحیت لویه جرگه است، ولی پس از مباحثه آنها قبول کردند که چون کرزی از طرف لویه جرگه اضطراری به این مقام برگزیده شده است، لذا صلاحیت صدور فرمان و تعیین طرز العمل را دارا میباشد.

سپس انتخاب رئیس دائمی جرگه مطرح گردید که برای آن مقام، چهار عضو جرگه خود را کاندید کرده بودند، هر یک: عبدالحفیظ منصور، حضرت صبغت الله مجددی، داکتر عبدالکبیر رنجبر و عزیزالله واصفی. در نتیجه رأی گیری حضرت صبغت الله مجددی با اخذ اکثریت آراء به حیث رئیس لویه جرگه انتخاب گردید.

در روز دوم - دوشنبه مورخ 24 قوس (15 دسمبر) موضوع انتخاب معاونین و منشی های در اجندا قرار داشت. برای سه مقام معاونیت جرگه 16 نفر کاندید شدند که از جمله میرویس یاسینی به حیث معاون اول، داکتر اعظم دادفر معاون دوم و مولوی قیام الدین کشاف معاون سوم به اکثریت آراء مجلس انتخاب شدند. از آنجائیکه هیچیک از چهار نفر زنان کاندید در مقام فوق نتوانستند رأی اکثریت را بدست آورند، لذا در اصرار یکی از وکلای زن مبنی بر اینکه یک معاون باید زن باشد، صفیه صدیقی که در بین زنان بیشترین آراء را گرفته بود، به حیث معاون چهارم لویه جرگه تعیین گردید. جمیله مجاهد و فاطمه فاطمی، بعد از

آنکه ثریا پرلیکا به نفع آنها از حق خود گذشت، به حیث دومنشی و عبدالحق شفق به حیث منشی سوم مجلس انتخاب شدند. در این موقع حضرت صبغت الله مجددی رئیس لویه جرگه صفیة صدیقی (معاون چهارم جرگه) را به حیث سخنگوی جرگه تعیین کرد.

طی همین اجلاس وکلاء موضوعات مختلف را مطرح کردند از جمله مسائل مربوط به نوع نظام که ریاستی باشد یا پارلمانی و نیز برخی دیگر از مشکلات محلی خویش سخن گفتند که یک نوع بی نظمی در طرح مسائل رخ داد. داکتر اشرف غنی (آنوقت وزیر مالیه) پیشنهاد کرد که برای رسیدگی به مسائل محلی وکلای هر ولایت در ختم لویه جرگه میتوانند با رئیس حکومت انتقالی صحبت نمایند و مشکلات محلی خویش را با وی در میان بگذارند و نیز هریک از وزراء حاضر است در ختم لویه جرگه راپور کارکردهای خویش را به وکلاء تقدیم دارد.

در روز سوم - سه شنبه مورخ 25 قوس (16 دسمبر) که مصادف با افتتاح شاهراه کابل - قندهار بود، مجلس با غیابت 64 نماینده بساعت 8 صبح آغاز گردید و بحث ها بار دیگر به بطور پراکنده اینطرف و آنطرف بالا شد، اما رئیس لویه جرگه از وکلاء خواست تا به اصل موضوع یعنی قانون اساسی متمرکز شوند. در این ارتباط باز هم جنجال دیگر به وجود آمد که آیا بحث فقط در مورد مسوده باشد و یا اینکه نظریات میتواند ماورای مسوده ابراز گردد؟ از آنجائیکه در مسوده نظام ریاستی مطرح گردیده بود، بعضی میخواستند که در پهلوی متن مسوده، موضوع نظام پارلمانی را نیز زیر بحث ببرند، لذا اصرار داشتند تا بحث از محدوده مندرجات مسوده فراتر برود.

در اینجا باید گفت که رئیس حکومت انتقالی و حامیان آن از نظام ریاستی که رئیس جمهور در عین زمان رئیس حکومت نیز باشد، حمایت میکردند، در حالیکه گروه مخالف اصرار داشتند که رئیس جمهور در راس سه قوه قرار داشته و قوه اجرائیه یعنی حکومت توسط صدراعظم که باید از طریق اکثریت پارلمانی تبارز کند، تمثیل گردد. این موضوع اعضای جرگه را بدو گروه تقسیم کرد که در نهایت یک نوع تقسیم قومی و زبانی در آن محسوس و مشهود بود. جر و بحث های روز سوم چنان شدید و متشنج بود که یک عده وکلاء را سخت متأثر ساخت.

موضوع دومی بحث درباره طرز العمل پیشنهادی حکومت در ارتباط با مسوده مطروحه بود. نمایندگان بعد از جنجال زیاد قبول کردند که مسوده پیشنهادی حکومت را اساس کار قرار دهند. اینکه چگونه روی مواد مسوده بحث صورت گیرد، دونظر وجود داشت: یکی بحث روی هر ماده در اجلاس عمومی لویه جرگه و دیگر اینکه نخست موضوع در گروپهای کوچکتر 50 نفری بحث و توافق بعمل آید و بعداً آنچه مورد مناقشه باشد، در اجلاس عمومی برای بحث رویت داده شود. توافق بر آن شد تا وکلاء به ده گروه تقسیم شوند و هر گروه مسوده را مورد غور قرار دهد و آنچه مورد اختلاف آنها باشد، همه بیک کمیته یازدهم که متشکل از رؤسای کمیته ها بود، گسیل یابد. هر آنچه که در کمیته رؤسا مورد موافقت قرار نگیرد، باید به مجلس عمومی مطرح شود. خلاصه با تشکیل کمیته های ده گانه موافقه شد و مجلس همان روز به پایان رسید.

در روز چهارم - چهارشنبه مورخ 26 قوس (17 دسمبر) یکی از جنجالی ترین روزها بود که نخست با خودداری بعضی از اعضای حزب جمعیت جهت اشتراک در کمیته های ده گانه آغاز شد و جر و بحث های جدی پیرامون نحوه

تشکیل کمیته ها و تعیین رؤسای آن بلند گردید که در نتیجه اشخاص ذیل در راس هر یک از کمیته ها قرار گرفتند: 1 - برهان الدین ربانی؛ 2 - عبدالرب رسول سیاف؛ 3 - احمد نبی محمدی؛ 4 - شیخ آصف محسنی؛ 5 - مولوی گل احمد؛ 6 - مولوی سیدمحمد حنیف؛ 7 - داکتر مشاهد؛ 8 - حشمت غنی احمدزی؛ 9 - محمد طاهر؛ 10 - احمد فرید. (بعداً احمد نبی محمدی ریاست کمیته خود را به خانم یاری سپرد، چون در راس کمیته ها هیچیک از خانمها برگزیده نشده بودند)

کمیته یازدهم متشکل از رؤسای هر ده کمیته بود که هر عضو کمیته های فرعی نظریات یادداشت شده ای خویش را نخست به رئیس کمیته فرعی داده و رئیس آن کمیته نظریات را به کمیته یازدهم (مسمی به کمیته تفاهم) برده و کمیته تفاهم موضوعات مورد اختلاف کمیته های فرعی را جمع بندی نموده آنها را به دارالانشای مجلس عمومی لویه جرگه رویت داده که دارالانشاء باید آنها را درمجلس عمومی مطرح سازد.

در همین روز مباحثات پیرامون مسوده و جنجال بر سر نظام سیاسی بار دیگر بین اعضا اوج گرفت که مبدل به صحبت های جدی و پر از شدت لحن گردید. این وضع یک عده وکلا را نا راحت ساخت و مجلس دچار بی نظمی شد، تا آنکه خانم مستوره ستانکزی وکیل منتخب مهاجرین افغان در ایران به پاخاست و با تضرع وکلاء را مخاطب قرار داد و به پشتو چنین گفت: «ترجمه» «ما اگر زن هم هستیم، اینقدر احساس داریم؛ شما میخواهید خون بیشتر بریزید و من با این سرفسید مهاجر باقی بمانم. چه میخواهید؟ به لحاظ خدا به لحاظ قرآن تمام دنیا متوجه ما هستند، مسئولیت این همه بیوه ویتیم در اردوگاه های مهاجرین بدوش شما است، اینجا هیچ رقابتی جز رقابت شخصی، رقابت برای مقام و ترس از اینکه در دولت مرکزی آینده به ما مقام و چوکی ندهند، دیگر

چیزی وجود ندارد. لعنت به این چوکی و مقام! به خدا چطور جواب خواهید داد به این جرگه چطور جواب خواهید گفت؟ ارزش این جرگه را بدانید!» (برگرفته از کست مستند منتشره بی بی سی)

چند لحظه بعد یک خانم جوان 25 ساله وکیل منتخب ولایت فراه بنام ملالی جویا پشت میکروفون رفت و با احساسات طغیان آمیز و صدای پرطنین گفت: «آنهایکه لویه جرگه را نهاد کفرآلود و معادل فحاشی میخوانند، اینجا می آیند و گپ او مورد قبول واقع میشود و یا کمیته ها را شما ببینید بین مردم چه زمزمه میشود، رئیس هرکمیته همه پیش از پیش تعیین شده است چرا همه جنایتکارها را در یک کمیته نمی برید، در آنجا ببینیم که بازملت را آنها به چه حالت می‌رسانند» (گریو و هممه حضار توام با کف زدن و عصبیت ها بطور مخلوط)؛ ملالی جویا به گفتار خود ادامه داد: «اینها کسانی بودند که کشور ما را محراق جنگهای ملی و بین المللی ساختند، زن ستیزترین بودند که جامعه ما را به این حالت رسانیدند باز میخواهند... آزموده را باز آزمودن خطاست. به نظر من اینها باید محاکمه بین المللی و ملی شوند، اینها را اگر مردم ببخشند، مردم پا برهنه افغان هرگز نمی بخشد؛ اینها ثبت تاریخ کشور ما استند.» (برگرفته از کست مستند ویدیویی مجلس)

هنوز سخنان ملالی جویا پایان نیافته بود که وضع برهم برخورد، خشم یکعده با ستایش عده دیگر چنان در فضا پیچید که هیچیک حرف دیگر را نمی شنید. هیئت رئیسه مجلس هرچه و کلاء را به آرامش و نشستن به جاها توصیه کردند، اثر نبخشید. رئیس مجلس ملالی جویا را مخاطب قرار داده گفت: «همشیره ما تاحال گفتیم سخنی که زده میشود، همه در چوکیات ادب و اخلاق باشد. به کسی تعرض نشود و اگر شکایتی باشد، نوشته کنید به منشی ها منشی ها آنرا بیاورند،

باز ما بازخواست میکنیم؛ اما این سخنان تشنج مجلس را تقلیل نداد. مجددی در ادامه گفت: «خیراست اگر یک همشیره چند سخنی گفت، تحمل کنید!»؛ وضع روبه وخامت رفت و همه از جاهای خود بلند شدند و صداها اوج گرفت، مجددی با عصبیت تمام داد زد: «برادرها به جای تان بنشینید! این وظیفه ما است»؛ صفیه صدیقی معاون جرگه فریاد کرد: «متوجه باشید که این در تمام دنیا پخش میشود» در همین اثنا صدای مجددی شنیده شد که ملالی را کافرکمونیست و تحریک شده خواند و در ادامه گفت: «همشیره عجب کاری کردی، همه را به تور آوردی، همین طور یک سخن کس میزند که به همه بر بخورد و همه متأثر شوند. بسیار غلط کردی!» در اینجا چون احتمال حمله برملالی جویا متصور بود، قوای امنیتی در داخل خیمه حضور داشت و رئیس مجلس امر اخراج ملالی جویا را صادر کرد. ولی ملالی مقاومت کرد و درجایش باقی ماند.

در اینموقع عبدالرب رسول سیاف رئیس تنظیم اتحاد اسلامی بپا خاست و نخست همه را به آرامش و سکوت دعوت کرد و بعد به اجازه رئیس مجلس ده دقیقه صحبت نمود. او ضمن سخنرانی خود گفت: «برادرها! ما در اینجا برای یک هدف مقدس جمع شده ایم... باید صحبت های ما و شما در فضای برادری، دوستی و در یک فضای آرام و صمیمیت باشد. من یقین دارم که ممکن است یک تعداد مردم بخواهند که این مجلس ناکام شود، ناکامی این مجلس ناکامی کل ملت است...»

او بعد از ذکر خدمات مجاهدین هنگام استیلای شوروی گفت: «همین مجاهدین که دومیون شهید دادند در راه آزادی ملک همین قدر سینه فراخ داشتند، همین قدر همت داشتند که وقتی پس آمدند یک تن از مزدوران روس را در اینجا بدار نیاویختند...» [و اما مردم بیچاره و بیگناه را چطور؟ -

کاظم] بهر صورت بیابنه استاد سیاف مجلس را نسبتاً آرام ساخت و یک‌عده مردان و زنان به شفاعت ملالی جویا نزد مجددی رفتند؛ مجددی اعلام کرد: «برادرها و همشیره ها! این بار او معاف شد از کشیدن و اگر یک کلمه دیگر برخلاف مصلحت [??] ویا اعتراض بر سر اشخاص بزنند، البته خواهد دید که چه خواهد شد. کسانی که او را تحریک کرده اند، همه میدانند که کی او را تحریک کرده و اینها باید اینقدر عقل می داشتند که باید به سخنان اینها وقعی نمیگذاشتند.» (عیناً برگرفته از کست ویدیوئی مجلس)

این بود گزارش روز چهارم لویه جرگه و رویداد تاریخی که هیچگاه در کشور ما نظیر نداشت. عکس العمل در درون و بیرون مجلس و همچنان در داخل و خارج کشور بسیار بود، ولی اکثریت از ملالی جویا حمایت کردند و جرأت این دختر جوان افغان را در همچو موقع که هیچکس شهامت بیان حقایق را نداشت، ستودند و حتی برای حفظ جان او که مورد تهمت قرار گرفته بود، قوای ایساف مجبور به اقدام گردید.

این رویداد نمونه بارز یک جامعه ای است که در نهاد شدیداً محافظه کار و عنعنه گرا، ولی در ظاهر میخواد مشق تجدد و دموکراسی کند، در غیر آن هرگاه بجای ملالی جویا یک مرد مقتدر این سخنان را میگفت، آیا حضار و رئیس مجلس با همان شیوه تحقیر آمیز با او رفتار میکردند؟ آیا اتهام کفر و یا کمونیست بودن از طرف رئیس مجلس به ملالی جویا، به مراتب شدیدتر از مطالبی نبود که ملالی بدون گرفتن نام مشخص بطور عام جنایتکاران را مخاطب قرار داده بود؟ آیا این دختر جوان اگر کمونیست بود ویا نبود، حرف غلط و نادرست گفته بود که باید مثل یک بچه مکتب مورد سرزنش قرار میگرفت؟ آیا رئیس مجلس با رعایت احترام به حقوق مردم، حق اخراج یک وکیل رسمی و منتخب مردم را از یک مجلس ملی داشت و آیا در چهار چوب مصئونیت

پارلمانی، هر وکیل حق ابراز نظر آزاد را ندارد؟ اینها همه سؤالاتی بودند که مردم در همه جا از خود میپرسیدند و هیچکس نبود که به آن سؤالات پاسخ گوید.

اسمعیل خان والی آنوقت هرات که در لویه جرگه حضور نداشت، در یک مصاحبه با سعید حقیقی گزارشگر بی بی سی در مورد اظهارات ملالی جويا چنین عکس العمل نشان داد و گفت: «در جریان جرگه قانون اساسی واقعاً بی ادبی یک دختر روح تمام ملت مسلمان و مجاهدین ما را جریحه دار ساخت. وقتیکه انسان متوجه میشود که در این کشور با داشتن یک نظام اسلامی و با پیروز شدن یک انقلاب اسلامی [؟؟] و با موجودیت علماء و شخصیت های بزرگ دینی و کابینهٔ یک کشور مسلمان می بینیم که یک زن ایستاده میشود، به علمای دینی و به مجاهدین و رهبران انقلاب اسلامی توهین میکند، پس شما قضاوت کنید که انقلاب شما چه بهای بزرگی داشته و اگر این انقلاب صورت نمیگرفت، چه میشد؟ اگر همچو انسانهای نا آگاه و نادان و جاهلی که به علم و جهاد و مقدسات توهین می کنند، توهین بیک شخصیت جهادی، درحالیکه شما همه رهبران جهادی خود را می شناسید، همه رهبران جهادی شما مفسرین قرآن اند، همه رهبران جهادی شما پروفیسورهای علوم دینی اند.» (برگرفته از کست مربوطه، پروگرام شامگاهی بی بی سی، مورخ 19 دسمبر)

اسمعیل خان در گفتار خود چند بار از انقلاب اسلامی یاد کرد، ولی نگفت: کدام انقلاب اسلامی؟ او با این لحن که "یک زن ایستاده میشود و به علمای دینی و مجاهدین و رهبران انقلاب اسلامی توهین میکند"، از یکطرف به مقام زن بطور کل اهانت کرد و از طرف دیگر مردان مجاهد ووو.. را در اوج افتخار چنان بالا برد که نباید هیچگاه بر آنها، آنهم بوسیلهٔ یک زن!! انتقاد بعمل آید. مگر اسمعیل

خان حوادث مصیبت بار بعد از سالهای 1992 را فراموش کرده بود؟

سه روز بعد یعنی بتاريخ 20 دسمبر در رابطه با رویداد فوق مظاهرات زنان در مرکز ولایت فراه به حمایت از ملالی جویا براه افتاد که توأم با شعار های ضد کسانی بود که ملالی جویا را زیر فشار قرار دادند و حتی تهدید به مرگ کردند. جریان این مظاهرات باز هم از طریق رادیو بی بی سی به نشر رسید. در اینجا بیمورد نخواهد که درباره سرنوشت ملالی جویا که بکجا کشید، مختصری یادآوری کرد: او بعداً به حیث نماینده ولایت فراه به وکالت ولسی جرگه انتخاب شد و هنوز مدتی از کارش در آن جرگه نگذشته بود، که بار دیگر شدت کلامش آنقدر بالا گرفت که حتی آن جرگه را "طویل" خطاب کرد. اینکار موجب برکناری او از وکالت ولسی جرگه شد و سرنوشت او را از وطن دور نمود و به دیار مهاجران و پناهندگان کشانید. مدتی ملالی جویا در دیار هجرت گل سر سبد علاقمندان شد و از شهری به شهری و از کشوری به کشوری رفت و از طرف کسانی برای سخنرانی در محافل دعوت گردید که از انتقاد های او برضد ملاءها و آخوندها بهره می جستند، تا آنکه آتش اشتیاق شنیدن سخنان او تدریجاً فروکش کرد و از مدتیست که هیچ آوازی از او برنخاسته است.

در روز پنجم - پنجشنبه مورخ 27 قوس (18 دسمبر) کار کمیته های ده گانه روی مسوده آغاز شد و گمان نمی رفت که لویه جرگه به وقت موعود یعنی تا ده روز به پایان برسد و قانون اساسی جدید تصویب گردد. در این روز نزدیک به صد تن از نمایندگان منسوب به حزب جمعیت اسلامی که دو روز قبل گفته بودند تا نوع نظام مشخص نگردد، آنها حاضر به اشتراک در کمیته ها نمیباشند، از حضور در جلسه روز پنجم خوداری کردند.

رویداد روز گذشته و عکس العمل های مربوط به سخنان ملالی جویا شب قبل عده ای را برانگیخت تا جلو محل اقامت ملالی جویا در ساحه پولیتخنیک جمع شوند و با حرفهای زشت او را توهین کنند و شعار مرگ بر کمونیست ها را سر دهند. بر عکس شماری دیگر از زنان با دایر نمودن کنفرانس خبری در هوتل انترکانتیننتال از ملالی جویا دفاع و اعلام پشتیبانی نمودند و نیز عده ای از آنها سخنان ملالی جویا را واقعیت خواندند و بعضی هم بر شدت کلام او انتقاد کردند.

به تاسی از انتقاد یک تعداد وکلاء مبنی بر گمرنگ بودن اقوام هزاره و از یک در ریاست کمیته های ده گانه، کوشیده شد تا تعدادی از آنها را به حیث معاونان بعضی کمیته بگمارند، ولی اعتراض ها هنوز هم بجای خود باقی ماند.

در روز ششم - جمعه مورخ 28 قوس (19 دسمبر) در حالیکه هریک از کمیته های ده گانه به اجلاس خود مصروف بودند، بحث روی زبان های رسمی، سرود ملی، تحصیلات عالی بطور رایگان و مسائل حقوق بشر از جمله موضوعاتی بودند که در کمیته ها شور و هیجان را موجب گردیدند. در مسوده قانون اساسی آمده بود که زبانهای دری و پشتو به حیث زبانهای رسمی کشور شناخته میشوند، یک تعداد نمایندگان ترک زبان اصرار داشتند تا زبان ترکی/ از یکی نیز شامل زبانهای رسمی کشور شود. همچنان در مسوده آمده بود که سرود ملی افغانستان به پشتو باشد و اما در اکثر کمیته ها توافق صورت گرفت تا سرود ملی از مخلوطی از همه زبانهای رایج در کشور تهیه گردد. اینکه تعلیمات ابتدائی و متوسطه رایگان باشد، همه به آن توافق داشتند، با آنکه معضله تحصیلات عالی در مسوده مشخص نشده بود، اما روحیه نشان میداد که تحصیلات عالی رایگان خواهد بود و محصلان مکلف به پرداخت یک مبلغ خواهند بود، در حالیکه

اکثریت وکلاء در کمیته های ده گانه از تحصیلات رایگان حمایت کردند.

مشکل اساسی و بسیار عمیق در رابطه با اعلامیه جهانی حقوق بشر در مسوده بود که منسوبان احزاب اسلامی اصرار و تأکید داشتند که در قانون اساسی باید قید شود که مواد مندرج اعلامیه حقوق بشر در صورتی قابل رعایت است که مطابق به اساسات اسلام باشد، اما تعداد دیگر از وکلاء از رعایت آن به حیث یک منشور جهانی حمایت میکردند که باید جزء قوانین ملی باشد.

معضله دیگر در ارتباط با صلاحیتهای رئیس جمهور مندرج مسوده قانون اساسی بود که تعدادی از وکلاء بر اختیارات و صلاحیتهای بیش از حد رئیس جمهور انتقاد داشتند و نظریات خود را مبنی بر محدودیت صلاحیت ها ابراز کردند.

در روز هفتم - شنبه مورخ 29 قوس (20 دسمبر) بحث داغ و جدی که از اول تا آخر لویه جرگه موجب تشنج های جدی گردید، همانا شکل نظام بود که ریاستی باشد یا پارلمانی؟ در متن مسوده، نظام ریاستی مطرح شده بود و شخص حامد کرزی - رئیس حکومت انتقالی و طرفداران او با جدیت از متن مسوده یعنی نظام ریاستی دفاع میکردند، در حالیکه احزاب مربوط به تنظیمهای جهادی بیشتر از نظام پارلمانی حمایت داشتند و اما جنبش ملی دوستم و حزب وحدت از آن فراتر رفته طرفدار فدرالی شدن افغانستان بودند. حامیان نظام پارلمانی در عین زمان با جدیت بر محدود ساختن صلاحیتهای رئیس جمهور تأکید میکردند و ادعا داشتند که چون رئیس جمهور و معاونش (در مسوده تنها یک معاون تذکریافته بود)، با رأی مستقیم مردم انتخاب میشود و رئیس جمهور در اس سه قوه دولت قرار دارد و نیز قوماندان عالی قوای مسلح میباشد و یک سوم اعضای مجلس سنا را انتصاب

میکند و رئیس و اعضای ستره محکمه را نیز به ولسی جرگه معرفی میدارد، لذا همه امور مهمه کشور در دست او قرار دارد و در مقابل پارلمان به یک نهاد ضعیف مبدل میگردد. کرزی و حامیان او اعم از اعضای کابینه و شخصیت های دیگر تلاش داشتند تا در بین وکلای لویه جرگه نفوذ کرده و در نشست های خصوصی می کوشیدند تا نظر آنها را به دلیل ایجاد یک حکومت قوی و با ثبات بسوی نظام ریاستی جلب کنند؛ حتی حامد کرزی طی یک مصاحبه مطبوعاتی در ارگ در حضور خبر نگاران بصراحت بیان کرد که: «در مورد مسائلی که به منافع و حقوق اقوام مختلف مربوط میشود، میتوان مذاکره کرد، اما برسر منافع ملی کشور [بزع او نظام ریاستی] نه تنها با رهبران مجاهدین، بلکه با هیچکس دیگر حاضر به معامله نیست.»

طی جلسات همین روز موضوع تشکیل شورای عالی قانون اساسی یکی دیگر از مسائل داغ بود که باید درج قانون اساسی شود. اما طرفداران نظام ریاستی با این نظر موافق نبودند و فکر میکردند که تشکیل همچو مرجع شاید موجب تحدید صلاحیت های رئیس جمهور در آینده شود. در همین روز وقتی آیت الله محسنی یکی از نمایندگان انتصابی و رئیس یکی از کمیته های ده گانه بر برخی نکات مسوده قانون اساسی انتقاد کرد، ساحه اختلاف نظرها بیشتر شد و امکان نرسیدن به تفاهم در موارد متنازع فیه بیشتر گردید.

در روز هشتم - یکشنبه مورخ 30 قوس (21 دسمبر) رویداد مهمی پیش نیامد، کمیته های ده گانه مصروف بررسی مواد مسوده بودند و نقاط نظراعضای خود را به کمیته یازدهم مرکب از رؤسای کمیته ها مسمی به "کمیته تفاهم" بالترتیب ارسال میکردند. کمیته تفاهم متشکل بود از: 10 نفر رؤسای کمیته های ده گانه، 7 نفر هیئت رئیسه لویه جرگه، ده نفر

منشی های کمیته های ده گانه و 4 نفر اعضای کمیسیون تسوید قانون اساسی.

در این روز حضرت صبغت الله مجددی رئیس لویه جرگه طی یک کنفرانس خبری از روند پیشرفت امور ابراز رضایت کرد و گفت امید است وظایف کمیته های ده گانه هرچه زودتر به اتمام برسد و کار روی موضوعات مورد بحث در کمیته تفاهم رویدست گرفته شود. همچنان اوبه موضوع ملالی جويا اشاره کرد وگفت: عناصری هستند که قصد اخلال در برگزاری لویه جرگه را دارند، ولی از آن عناصر نام نبرد.

در روز نهم - دوشنبه مورخ اول جدی (22 دسمبر) کار در کمیته های ده گانه به پایان رسید و نظریات همه به "کمیته تفاهم" ارائه شد و کمیته مذکور شروع بکار توحید و انسجام نظریات کرد. در این روز در کمیته تفاهم هیئت رئیسه لویه جرگه، رئیسان کمیته های ده گانه و ناظران بین المللی اشتراک نمودند. کمیته تفاهم مباحثی را که در اجلاس عمومی لویه جرگه مطرح شود، بملاحظه اوراق واصله از کمیته های ده گانه مشخص ساخت. رئیس لویه جرگه بعد از ظهر این روز مجلس عمومی را دائرکرد و خودش بغرض اشتراک در کمیته تفاهم رفت و ریاست مجلس را به مولوی قیام الدین کشاف معاون لویه جرگه سپرد. در ضمن وکلاء موضوعات مربوط به محلات خود را در تالار لویه جرگه با وزیران کابینه در میان گذاشتند که در واقع مباحثات مجلس عمومی شکل نسبتاً آزاد به خود گرفت.

در روز دهم - سه شنبه مورخ 2 جدی (23 دسمبر) باز هم کمیته تفاهم به اشتراک رئیس ولسی جرگه و ناظران بین المللی روی نظریات وارده کمیته های ده گانه غور و بررسی خود را ادامه دادند. با آنکه گفته می شد کار به کندی پیش

میرود، اما باز هم تا این روز 110 ماده مورد تأیید همه اعضای کمیته های ده گانه قرار گرفته بود و 50 ماده دیگر موجب اختلاف نظر در آن کمیته ها بودند. در این روز در کمیته تفاهم جمعاً 124 ماده تأیید گردید و 22 ماده به اجلاس عمومی قابل بحث پنداشته شد که از جمله 14 ماده آن با مشکلات و اختلاف نظرهای جدی توأم بود.

در روز یازدهم - چهارشنبه مورخ 3 جدی (24 دسمبر) یکی از موضوعات بسیار مهم و حساس دیگر نیز در ارتباط با نام دولت افغانستان در بین وکلای لویه جرگه مطرح شد که آیا افغانستان به حیث یک "دولت جمهوری" مسمی شود و یا یک "دولت جمهوری اسلامی"؟ البته نظریات پیرامون این موضوع، مخصوصاً کسانی که تنها با ذکر "جمهوری" اکتفاء میکردند، با احتیاط کامل ابراز میگردد.

در عین زمان موضوع نظام ریاستی و پارلمانی نیز یکی دیگر از معضلات لویه جرگه بود و تا هنوز راه حل پیدا نکرده بود. این بار حامد کرزی رسماً اعلام کرد که در صورتی حاضر با کاندید شدن در انتخابات ریاست جمهوری آینده میباشد که نظام ریاستی در لویه جرگه تصویب شود. او حتی پیشنهاد تشکیل یک نظام مختلط ریاستی و پارلمانی را رد کرد و گفت: «اگر نظام مختلط میخواستیم، تشکیل نظام ریاستی را پیشنهاد نمیکردیم؛ ما برای اینکه نظام مختلط تشکیل نشود و افغانستان دوباره بسوی هرج و مرج نرود، نظام ریاستی را پیشنهاد کرده ایم».

با گذشت یازده روز از آغاز کار لویه جرگه تدریجاً مخالفان نظام ریاستی متوجه شدند که داعیه شان رو به ضعف میرود و حاضر شدند تا بخشی از شرایط جناح مقابل را بپذیرند. آنها پیشنهاد کردند که تا راه اندازی انتخابات پارلمانی، بهتر است یک تعداد از اعضای انتخابی لویه جرگه به حیث یک

شورای ممثل انتخاب شوند. اما کرزی گفت که باید جنبه های حقوقی این پیشنهاد بررسی شود و پرسید که هدف از این پیشنهاد چیست؟ او میدانست که مخالفان نظام ریاستی میخواهند تا تشکیل شورای جدید، این شورا بتواند تا حدی قدرت فراوان رئیس حکومت انتقالی را زیرکنترول داشته باشد.

در روز دوازدهم - پنجشنبه مورخ 4 جدی (25 دسمبر) کمیته تفاهم مشغول بررسی نظریات وارده کمیته های ده گانه، بخصوص در موارد متنازع فیه بود و سائر وکلاء در اجلاس عمومی همچنان سرگرم طرح مشکلات محلی و مباحثات مختلف بودند و وزرای بازسازی، مالیه، معارف و رئیس بانک مرکزی به مجلس حاضر شدند و به سؤالیهای وکلاء جواب گفتند.

در روز سیزدهم - جمعه مورخ 5 جدی (26 دسمبر) مذاکرات جدی در کمیته تفاهم در جریان بود و در مجلس عمومی مثل چند روز گذشته اعضاء مصروف مسائل محلی و عمومی بودند، از جمله طرح موضوع تادیه غرامات جنگی از اتحاد شوروی به افغانستان و حتی بعضی ها از پاکستان نیز خواهان پرداخت خسارات وارده بر کشور شدند و جلسه عمومی بعد از ظهر این روز تعطیل گردید.

در روز چهاردهم - شنبه مورخ 6 جدی (27 دسمبر) باز هم مثل دو سه روز قبل نمایندگان در اجلاس عمومی درباره مسائل مختلف به مباحثه پرداختند، از جمله این سؤال که آیا موجودیت نیروهای خارجی معنی اشغال را افاده میکند، یانه؟ و نیز موضوع نظرخواهی از مردم افغانستان برای محاکمه جنایتکاران جنگی، ولی کمیته تفاهم باز هم مشغول دستیابی به راه حل های مسائل متنازع فیه بود.

در روز پانزدهم - یکشنبه مورخ 7 جدی (28 دسمبر) نتایج کمیته تفاهم به مجلس عمومی رویت داده شد، اما متن تحریری نتایج هنوز چاپ نشده بود. وکلاء اصرار داشتند تا هرچه زودتر متن چاپی نتایج کار کمیته تفاهم را بدست آورند تا پس از مطالعه آن بدانند که چه تغییراتی در آن به مقایسه مسوده وارد شده است. در اینوقت به دلیل مشخص نبودن شیوه بررسی مواد قانون و بعضی افواها متناقض دیگر، نظم مجلس برهم خورد، ولی عبدالرب رسول سیاف وکیل پغمان و یکی از رؤسای کمیته های ده گانه و عضو کمیته تفاهم گفت: موادی که در کمیته ها از تصویب وکلاء گذشته است، نیازی به طرح و بررسی مجدد در مجلس عمومی ندارد و آنها بیش از صد ماده مسوده میباشد که با اکثریت آراء از طرف کمیته ها به تصویب رسیده است، و اگر وکلاء با این پیشنهاد موافق باشند، تصویب مواد باقی مانده زمان زیادی را دربر نخواهد گرفت.

در همین احوال بحث بر ماده اول مسوده آغاز شد، به این متن که: «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه میباشد.» در تمام کمیته های ده گانه لویه جرگه "جمهوری اسلامی" مورد تائید اکثریت قرار داشت، ولی بودند کسانی که پسوند "اسلامی" را غیر ضروری میدانستند و عده ای نیز از امکان سوء استفاده این پسوند ابراز نگرانی میکردند. طوریکه معلوم بود، تعداد کثیر اعضای کمیته ها با ایزاد پسوند اسلامی در نام نظام موافق بودند و این ماده در اجلاس عمومی بدون کدام مشکل مورد تائید قرار گرفت و تصویب شد و افغانستان هم "جمهوری اسلامی" گردید و باقی موضوعات برای فردا موکول شد.

در روز شانزدهم - دوشنبه 8 جدی (29 دسمبر) بالاخره نتایج کار کمیته تفاهم چاپ شد و بدسترس وکلای لویه جرگه

قرارگرفت تا درمجلس عمومی مورد تصویب قرار گیرد و فیصله شد که در صورت مخالفت و یا تعدیل به تغییر آن، باید درهریک از مواد حداقل 151 امضاء برای طرح مجدد آن ماده در مجلس عمومی جمع آوری گردد تا همه وکلاء بطورسری درآن ماده رأی دهند. برای اینکار برای وکلاء چهارساعت وقت داده شد و کار جمع آوری امضاء ها درمواد مورد اختلاف آغاز گردید.

مهمترین موضوعاتی که وکلای جناحها و گروههای سیاسی، مذهبی و قومی برای تغییر و یا ایزاد آن در متن مسوده قانون اساسی به جمع آوری امضاء پرداختند، عبارت بودند از: نوع نظام آینده افغانستان، رسمیت زبان ترکی/ازبکی درمناطق ترک زبان، نقش زنان در دولت، زبان سرود ملی، حذف پیوند اسلامی از نام دولت جمهوری افغانستان و کاهش صلاحیت های رئیس جمهور که این مسائل از همان روزهای اول مورد اختلاف تعدادی از وکلاء قرار داشت.

درآن روز موضوع ایجاد "شورای نظارت بر قانون اساسی" نیز مطرح بحث گردید که همچو چیزی اصلاً در مسوده ذکر نشده بود. این ادعای آصف محسنی عضو کمیته تفاهم که تأسیس همچو شورا در اکثر کمیته های ده گانه مورد تأیید قرار گرفته بود، چرا این موضوع در متن نهائی منتشره کمیته تفاهم حذف شده است، موجب بروز شک و تردید ها گردید. محسنی همچنان ادعا داشت که برخی دیگر از مواد در متن منتشره کمیته تفاهم با مصوبات کمیته های ده گانه تفاوت دارد، از جمله نظارت ولسی جرگه بر چاپ پول از سوی بانک مرکزی که در گزارش نهائی کمیته تفاهم به نظر نمیرسد. برخی دیگر از وکلاء از موارد دیگر نیز صحبت کردند که در نتیجه مجلس عمومی دچار بی نظمی و تشتت گردید. در همین موقع فاروق وردک رئیس دارالانشای کمسیون تدوین قانون اساسی اعلام کرد که باید وکلاء کار را

هرچه زودتر به پایان برسانند، زیرا دولت توانائی پرداخت مصارف لویه جرگه را ندارد و تخصیصیه درحال پایان یافتن است. با این وضع اجلاس آن روز خاتمه یافت و ادامه کار به اجلاس فردا موکول شد.

در روز هفدهم - سه شنبه مورخ 9 جدی (30 دسمبر) بر شدت مباحثات افزوده شد و پیشنهاد های جدید که با امضای بیش از 151 نفر مزمین بود، به هیئت رئیسه لویه جرگه تسلیم داده شد که بیشتر آن بطور کل روی 12 ماده می چرخید. قرار بود که در این اجلاس وکلاء به هریک از پیشنهادات رأی دهند، ولی بعضی از وکلاء رأی دهی را بدون مباحثه و تفاهم قبلی نمی پذیرفتند و تعدادی از وکلاء می گفتند که بعضی از مواد دیگر شامل این 12 موضوع نگردیده و ادعا داشتند که مواد دیگری را که به امضای 151 وکیل رسیده و حتی تعداد آنها به 40 پیشنهاد وانمود می کردند، از نظر افتاده و شامل لست مواد مورد بحث نشده اند. مجلس عمومی در این روز بسیار هیجانی و پراز تشنج بود و اعتراضات تا جایی رسید که عده ای از وکلاء از رأی دهی خودداری کردند و حاضر به ترک مجلس شدند. در این وضع رئیس مجلس با ایراد یک بیانیه وکلاء را به آرامش و حفظ نظم دعوت کرد که گفتار او چندان اثر نبخشید. لذا اوتعطیل مجلس را برای آن روز اعلام داشت که موجب خشنودی وکلاء گردید.

در روز هژدهم - چهارشنبه مورخ 10 جدی (31 دسمبر) از جمله هیئت رئیسه لویه جرگه فقط رئیس آن در جایگاهش حضور یافت و از معاونان و منشی ها خبری نبود. رئیس خواست تا نظر وکلاء را به تفاهم جلب کند و پیشنهاد کرد تا یک کمیته مرکب از نمایندگان تمام ولایات تشکیل گردد که به حل اختلافات و رفع تشنج بپردازد. تلاش این کمیته به نتیجه نرسید، لذا تصمیم گرفته شد که تمامی مواد مورد اختلاف به رأی گذاشته شوند، اما عده ای باز هم به آن مخالفت

کردند. در این موقع سخنان جدی بین یک تعداد زنان و بعضی سران مجاهدین در کمیته اختصاصی رد و بدل گردید و زنان خطاب به آنها گفتند: «شما بیست سال جنگیدید و باهم به توافق نرسیدید، اگر در این مجلس هم بخواهید به اختلافات خود ادامه دهید، ما اعتصاب غذائی میکنیم!»

برخی از وکلاء پایان یافتن بدون نتیجه لویه جرگه را بعید از امکان نمی دانستند و این عده از وکلاء در ایجاد این تشنج و ناکامی لویه جرگه دست های خارج را شریک می پنداشتند. رئیس لویه جرگه برای نجات از بن بست، پیشنهاد کرد که تمام مواد مورد اختلاف در مسوده جدید به رأی گیری گذاشته شود. صندوق های رأی دهی را آوردند، ولی ساعت شش شام بود، اما عده ای از وکلاء بیرون مجلس بودند و به این دلیل رأی دهی را به فردا موکول کردند. خلاصه این روز هم بدون رسیدن به یک نتیجه به پایان رسید.

در روز نهم - پنجشنبه مورخ 11 جدی (اول جنوری 2004) رأی گیری آغاز شد و مخالفت ها هنوز هم ادامه داشت. رئیس لویه جرگه در شروع مجلس گفت: «تمام مواد مورد اختلاف به رأی گیری گذاشته خواهد شد و هرکس با این روش مخالف است و رأی اکثریت را قبول ندارد، میتواند مجلس را ترک کند.» در حدود صد وکیل که می دانستند خواسته های شان با مراجعه به رأی اکثریت برآورده نخواهد شد، از شرکت در رأی دهی خودداری کردند و این عده بیشتر کسانی بودند که خواهان نظام پارلمانی و کاهش صلاحیت های رئیس جمهور بودند. در این روز پنج ماده از جمله 32 ماده مورد اختلاف به رأی گیری گذاشته شد و اینکار تا حوالی ظهر صورت گرفت، اما وقتی وکلاء برای صرف طعام رفتند، تعدادی وکلای مخالف در تالار باقی ماندند و تهدید کردند که اگر به خواسته های شان توجه نشود، اعتصاب غذائی خواهند کرد.

نکته مهم بعد از شمارش آراء این بود که دیده شد آرای ریخته شده در صندوقها به 259 رأی میرسید و این تعداد 9 رأی بیشتر از نصف آرای مجموعی بود یعنی فقط با تفاوت 9 رأی، پنج ماده به تصویب رسید که از نظر مشروعیت دارای ضعف قابل ذکر شمرده میشود.

در جمع وکلاء که تالار لویه جرگه را برسم اعتراض ترک کرده بودند، یکی هم جنرال دوستم بود که با وساطت لخصر ابراهیمی - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان و همراه با او دو باره به مجلس آمد، اما شماری از وکلای معترض و هم‌نوا با دوستم در مورد برسمیت شناختن زبان ترکی/ازبکی فریاد زدند که ما وابسته به هیچ مقام و هیچ قوماندان نیستیم و خواهان برآورده شدن خواست خود میباشیم.

در این روز رئیس لویه جرگه وکلایی را که با پسوند اسلامی در نظام مخالفت میکردند، مخاطب قرارداد و گفت: «هرکس با جمهوری اسلامی مخالف است، کافر و ملحد است» و این جواب قاطعی بود که توسط رئیس لویه جرگه در زمینه داده شد و بدینوسیله این ماده از دستور کار بحث مجدد خارج گردید. این روز نیز مثل چند روز گذشته بدون کدام نتیجه مطلوب به پایان رسید.

در روز بیستم - جمعه مورخ 12 جدی (دوم جنوری 2004)
باز هم چندان امیدی برای پیشرفت امور متصور نبود، لذا هیئت رئیسه به شمول اعضای دارالانشای تدویر لویه جرگه و ناظران بین المللی تصمیم گرفتند تا مجلس را در آن روز تعطیل کنند و اما مذاکرات را با عده ای از وکلاء بطور خصوصی و غیر علنی پیش ببرند.

در روز بیست و یکم - شنبه مورخ 13 جدی (سوم جنوری 2004)
مجلس تا بعد از ظهر دایر نگردید و اختلافات در این

روز بیشتر بر موضوعات تابعیت دوگانه اعضای کابینه، ملی شدن زبان پشتو، حذف کلمه مقاومت از متن مسوده و رسمی شدن زبان ترکی/ ازبکی می چرخید. حامد کرزی در این روز ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی تصریح کرد که به درازا کشیدن لویه جرگه یک کار بدیهی است و گفت: «در لویه جرگه اکثریت و اقلیت مطرح نیست، بلکه مهم است تا همه اعضای لویه جرگه خود را در تصمیم گیریها سهیم دانند»؛ همچنان او ادعای مبنی بر دخالت وزراء و مقامات دولتی را در کار لویه جرگه رد کرد، چیزی که عده ای از وکلاء شاهد همچو مداخلات بودند. در این روز شایع شد که مذاکرات پشت پرده دیروزی اثر بخشیده و احتمال تفاهم بار آمده است تا لویه جرگه به نتیجه برسد، اما گفته شد که هنوز هم بعضی مشکلات وجود دارند. شایعات حاکی از آن بود که در این مذاکرات غیررسمی و غیرعلنی بر علاوه نمایندگان ملل متحد، زلمی خلیلزاد سفیر آنوقت امریکا و نیز سفیر ایران در افغانستان نقش فعال داشتند.

صفیه صدیقی سخنگوی لویه جرگه ابراز امیدواری کرد که با حل اختلافات تا بعد از ظهر این روز مجلس بتواند در ساعات پایانی روز تشکیل جلسه دهد، اما این انتظار برآورده نشد و وکلاء همه حوالی پنج بجه بعد از ظهر به تالار حاضر شدند و رئیس لویه جرگه از اینکه تا هنوز موفق به حل اختلافات نشده است، خبر داد و گفت که مشکل فقط در یک کلمه باقی ماند است و اما آن یک کلمه را واضح نساخت. به نظر بعضی ها مقصد از یک کلمه همانا رسمی شدن زبان ترکی/ ازبکی بود. این روز هم مثل چند روز گذشته بدون کدام نتیجه به پایان رسید.

در روز بیست و دوم - یکشنبه مورخ 14 جدی (4 جنوری 2004) بالاخره لویه جرگه موفق شد متن نهائی مسوده قانون اساسی جدید افغانستان را به تصویب برساند. رئیس لویه

جرگه حضرت صیغت الله مجددی از وکلاء خواست تا برای تأیید مسوده نهائی همه به پا برخیزند و وکلاء همه به پا برخاستند و با این شکل مسوده نهائی به تصویب رسید و رئیس لویه جرگه اضافه کرد که از این به بعد مسوده گفته نمیشود، بلکه به آن باید قانون اساسی نام داد. در این موقع رئیس لویه جرگه از وکلاء که در طول این بیست و دو روز دشوار با جدیت اشتراک کردند و در پایان به تفاهم رسیدند، تشکر کرد و ضمناً گفت که اگر در طول این چند روز سخنی سخت گفته باشد، از همه معذرت میخواهد. در پایان لخصر ابراهیمی نیز بیانیه مختصر ایراد کرد و برای ملت افغانستان این موفقیت را تیریک گفت و ابراز خوشی نمود که در این روز آخرین وظیفه خود را به حیث نماینده سرمنشی ملل متحد در افغانستان به پایان میرساند. در اینجا لویه جرگه با دعای جامعی از طرف رئیس لویه جرگه به پایان رسید. (گزارشات 22 روزه لویه جرگه که مختصر آن در بالا بیان شد، بیشتر از نشرات روزمره بی بی سی گرفته شده است که این مرجع بر علاوه گزارشات ارسالی خبرنگار خاص خود که همه روزه از کابل ارسال میگردد و در ویب سایت آن به چاپ میرسید، رادیو بی بی سی به زبان دری/ فارسی نیز گزارشات مفصل را از طریق اخبار خود طی یک برنامه اختصاصی به شمول مصاحبه ها با شخصیت های مختلف افغان بطور منظم به نشر میرسانید. مایه مسرت است که به تعداد 14 کست آدیوئی یک ساعته و تمام نشرات چاپی آنوقت را در آرشیف خود نگهداشته و از ورای این نشرات، در اینجا مختصر گزارشات روزمره لویه جرگه را از روز اول تا روز بیست و دوم خدمت محققان و علاقمندان موضوع تقدیم میدارم.)

لویه جرگه و آوردن تغییرات در مسوده نهائی:

مسوده نهائی قانون اساسی که جهت غور و درنهایت برای تصویب به لویه جرگه ارجاع گردید، دارای یک مقدمه، 12 فصل و جمعاً 160 ماده بود. لویه جرگه بعد از 22 روز پرجنجال که چند بار جریان آن به بن بست وحتی با خطرناکامی مواجه شد، توانست قسماً زیر فشارهای محسوس و نامحسوس خارجی ها و نیز نفوذ پیهم بعضی از اراکین دولت کارش را پیش ببرد که بالاخره بتاريخ 14 جدی 1382 (4 جنوری 2004) قانون اساسی جدید کشور به شکل دراماتیک تصویب گردید. طوریکه در بالا گفته شد، کمیته های ده گانه طی دو سه اجلاس اول خود بطورکل بیش از یک صد ماده مسوده را بدون کدام مشکل تائید کردند و درباقی مانده 60 ماده دیگر مسوده اختلاف نظرها بین اعضای کمیته های ده گانه موجود بود که درکمیته تفاهم مورد بحث قرار گرفت که تعدادی از آن با تغییر دریک کلمه و یا عبارت بعداً تائید شدند، اما بقیه مواد مورد اختلاف که با جمع آوری 151 امضاء قابل تعدیل و تجدید نظر پنداشته میشد واکثر وکلاء خواهان مباحثه پیرامون آن مواد دراجلاس عمومی بودند، اینکار صورت نگرفت و درآخرین روز فیصله شد که مواد مورد اختلاف به رأی گیری گذاشته شود و نظراکثريت قابل قبول میباشد. در روزآخر لویه جرگه از وکلاء خواسته شد که برای تصویت مسوده نهائی بعد ازتعدیلات به پا ایستاده شوند، چنانکه همه به پا خاستند و به این شکل قانون اساسی تصویب گردید و اما یک تعداد مسائل لاینحل باقی ماند که تا امروز دامنه بحث و جدال درآن موارد، بخصوص شکل نظام سیاسی کشور بین ریاستی و پارلمانی مورد بحث و مناقشه قرار دارد. دراینجا توجه را صرف به تغییرات مهمی جلب میدارم که لویه جرگه برمتن

مسوده نهائی وارد کرد و آنرا مورد تصویب قرار داد، از اینقرار:

در ماده 4: مصوبه در توضیح ملت افغانستان نام اقوام دربند سوم آن به این عبارت ایزاد گردید: «ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه پی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام میباشد.»

در ماده 6: که در مسوده آمده بود «دولت مکلف به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی...»، در مصوبه کلمه «مکلف» حذف گردید.

در ماده 9: در مسوده آمده بود: «معادن و سایر منابع زیر زمینی ملک دولت میباشد» در مصوبه «و آثار باستانی» نیز به حیث ملکیت دولت علاوه گردید.

در ماده 12: مربوط به صلاحیت های بانک مرکزی دربند سوم مصوبه این عبارت اضافه شد: «بانک مرکزی در مورد چاپ پول با کمسیون اقتصادی ولسی جرگه مشوره میکند.» در ماده 15: این تعدیل به وجود آمد: «دولت مکلف است در مورد حفظ و بهبود جنگلات و محیط زیست تدابیر لازم اتخاذ نماید.»

در ماده 16: به ارتباط زبانهای کشور در بند دوم مصوبه این عبارت اضافه شد: «در مناطقی که اکثریت مردم به یکی از زبانهای ازبکی، ترکمنی، پشه پی، نورستانی، بلوچی و یا پامیری تکلم می نمایند، آن زبان علاوه بر پشتو و دری به حیث زبان سوم رسمی میباشد و نحوه تطبیق آن توسط قانون تنظیم میگردد.»

در ماده 20: در ادامه اینکه «سرود ملی به زبان پشتومیباشد» این عبارت در مصوبه تزئید گردید «و با ذکر الله اکبر و نام اقوام افغانستان»

در ماده 22: در بند 2 آن که در مسوده آمده بود «اتباع افغانستان در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی میباشند» این عبارت در مصوبه علاوه شد «اعم از زن و مرد». این تغییر در اثر فشارهای وارده اعضای انات لویه جرگه و نیز به حیث تأکید برای تساوی حقوق زن و مرد از طرف جامعه جهانی، با وجود مخالفت بعضی عناصر محافظه کار مذهبی در متن این ماده گنجانیده شد.

در ماده 60: این بند مسوده که «رئیس جمهور در برابر ملت مسئول میباشد» حذف گردید و آن در ماده 69 با کمی تغییر علاوه شد و اما در همین ماده در بند دوم در مورد معاون که در مسوده یک معاون پیشینی شده بود، در مصوبه چنین تعدیل بعمل آمد: «رئیس جمهور دارای دو معاون، اول و دوم میباشد. کاندید ریاست جمهوری نام هر دو معاون خود را همزمان با کاندید شدن خود به ملت اعلام میدارد. معاون اول رئیس جمهور در حالت غیاب، استعفا و یا وفات رئیس جمهور، مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل میکند. در غیاب معاون اول رئیس جمهور، معاون دوم مطابق به احکام مندرج این قانون اساسی عمل میکند.»

در ماده 64: مربوط به صلاحیت های رئیس جمهور در بند 2 مسوده آمده بود که: «تعیین خطوط اساسی سیاست کشور» این عبارت در مصوبه علاوه گردید: «به تصویب شورای ملی»؛ و در بند 11 این ماده در مصوبه چنین تعدیل گردید: «تعیین وزراء، لوی خرنوال، رئیس بانک مرکزی، رئیس امنیت ملی و رئیس سره میاشت به تائید ولسی جرگه و عزل و قبول استعفای آنها.»

در ماده 67 و 68: «معاون» به «معاونین» تعدیل شد. در ماده 69: این عبارت در مصوبه اضافه گردید: «رئیس جمهور در برابر ملت و ولسی جرگه مطابق به احکام این ماده مسئول می باشد.»

در ماده 72: به ارتباط وزراء بند اول در مصوبه چنین تغییر کرد: «تنها حامل تابعیت افغانستان باشد؛ هرگاه کاندید وزارت تابعیت کشور دیگری را نیز داشته باشد، ولسی جرگه صلاحیت تأیید و یارد آنرا دارد؛»

در ماده 83: در انتصاب یک ثلث اعضای مشرانو جرگه در بند 3 این عبارت اضافه شد: «دو نفر نمایندگان معلولین و معیوبین و دو نفر نماینده کوچی ها...»

در فصل یازدهم - "احکام متفرقه" دو ماده اضافه گردید: یکی ماده 156 که قبلاً نبود، به این عبارت که: «کمیسیون مستقل انتخابات برای اداره و نظارت بر هر نوع انتخابات و مراجعه به آرای عمومی مردم در کشور مطابق به احکام قانون تشکیل میگردد.» و ماده جدید دیگر - ماده 157 به این عبارت که: «کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی مطابق به احکام قانون تشکیل میگردد. اعضای این کمیسیون از طرف رئیس جمهور به تأیید ولسی جرگه تعیین میگرددند.» در ماده 158 مسوده که اکنون پس از ایزاد دوماده جدید: «کوشش همه جانبه صورت میگیرد تا اولین انتخابات رئیس جمهور و شورای ملی باهم در یک وقت صورت بگیرد.»

قابل ذکر است که در متن فوق مقصد از "مسوده" همان مسوده نهائی است که بتاريخ 12 عقرب 1382 از طرف کمیسیون قانون اساسی افغانستان به لویه جرگه فرستاده شد که در ذیل هر ورق آن پوهاند نعمت الله شهرانی رئیس کمیسیون مذکور بطور مصدقه امضا نموده بود (متن چاپی این مسوده را در آرشیف خود دارم - کاظم). البته قیل از آن مسوده های دیگر در مطبوعات نیز درز کردند که از نظر رسمی مدار اعتبار نبودند، و اما مقصد از "مصوبه" همانا متن نهائی است که لویه جرگه آنرا به تصویب رسانید و بعد از توشیح رسماً به نشر رسید.

توشیح و اعلام انفاذ قانون اساسی جدید:

پس از تصویب قانون اساسی توسط لویه جرگه، رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان - حامد کرزی طی فرمان شماره 103 مورخ 7 دلو 1382 با این متن مصوبه را توشیح و انفاذ آنرا به حیث قانون اساسی جدید کشور رسماً اعلام کرد.

متن فرمان:

«بنام خداوند بزرگ و به آرزوی سعادت مردم نجیب و صلحدوست افغانستان، قانون اساسی جدید را که توسط لویه جرگه تاریخی 22 قوس الی 14 جدی 1382 هجری شمسی منعقدہ شهر کابل در 12 فصل و 162 ماده به اتفاق آراء تصویب گردید، توشیح و انفاذ آنرا اعلام میدارم.

از بارگاه خداوند متعال استدعا دارم تا این قانون اساسی با رعایت احکام دین مبین اسلام، تحکیم وحدت ملی، تحقق اهداف دموکراسی، اعمار جامعه مدنی، رفاه همگانی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مشعل راه دولت و مردم کشور گردیده، صلح، برابری و برادری را بین ملت افغانستان تأمین نماید.» ومن الله التوفیق

حامد کرزی، رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان،

9 دلو 1382 هجری شمسی - شهر کابل

ابراز نظر شخصیت های مؤثر خارجی در زمینه:

البته موضوع قانون اساسی جدید افغانستان در رسانه های بین المللی نیز جایگاه خاصی داشت، بخصوص بی بی سی، صدای امریکا، صدای آلمان، ایرنا، و دیگر رسانه ها بطور منظم اخبار مربوطه را با نشر گزارشها و تبصره نشر و پخش میکردند. اما از جمله شخصیت های سیاسی و صاحب نفوذ خارجی که بیشتر در کار طرح مقدماتی مسوده قانون

اساسی، در تدویر لویه جرگه و نیز در داشتن تماس با وکلاء (ظاهراً زیر نام مشوره و اما در واقع توریید فشار بر آنها) نقش مؤثر و عملی بازی کردند، عبارت بودند از: لخصر ابراهیمی - نماینده خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان، پروفیسور بارنت روبین - مدیر مرکز همکاریهای بین المللی پوهنتون نیویارک و مشاور ملل متحد در لویه جرگه افغانستان، فرانسیس ویندرل - نماینده اتحادیه اروپا در افغانستان، داکتر زلمی خلیلزاد (امریکائی افغان تبار) - سفیر ایالات متحده امریکا در افغانستان و آقای ... سفیر دولت اسلامی ایران در افغانستان.

لخصر ابراهیمی دوبار به حیث نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان کار کرد و در لویه جرگه قانون اساسی 1382 از آغاز تا انجام آن نقش کلیدی داشت، مخصوصاً از نظر فراهم آوری تسهیلات تخنیکی و مالی و نظارت بر اداره امور تدویر لویه جرگه، انتخاب نمایندگان، امور جاری لویه جرگه و رفع منازعات و اختلاف نظرها از طریق همکاری و نظارت بر اجراءات دارالانشاء تدویر لویه جرگه. بعد از ختم لویه جرگه، کار او نیز به پایان رسید و از طرف حامد کرزی مفتخر با اخذ مدال عالی شاه امان الله غازی گردید.

فرانسیس ویندرل که به حیث نماینده اتحادیه اروپا در افغانستان فعالیت داشت، یکی دیگر از چهره های مؤثر در نظارت امور لویه جرگه بود. موصوف که در زمان طالبان به حیث نماینده خاص سرمنشی ملل متحد در افغانستان ایفای وظیفه میکرد، بر اجراءات اخیر حضرت صیغت الله مجددی رئیس لویه جرگه انتقاد کرد و گفت: «مجددی نباید کسانی را که خواستار تعیین نظام جمهوری بجای جمهوری اسلامی برای آینده این کشور بودند، کافر و ملحد خطاب میکرد. همه میدانند که کافر و ملحد خواندن یک فرد در کشوری چون افغانستان چه عواقب و

مجازات‌های به‌مراه دارد. مجددی باید به یاد داشته باشد که بیش از 150 نماینده لویه جرگه چنین درخواستی را مطرح کرده و این اقدام بر اساس دستورکار این مجلس انجام گرفته است.» (ایرنا، 2 جنوری، هفته نامه امید شماره 611)

یک مصاحبه مهم با بارنت روبین:

پروفیسور بارنت روبین Barnet Robin - یک چهره سرشناس امریکائی در امور افغانستان که بخصوص در طرح مقدماتی مسوده اولی قانون اساسی با یک تیم کاری اش نقش بسیار مؤثر داشت، به حیث مشاور ملل متحد شخصاً در جلسات لویه جرگه در کابل شاهد و سامع بود. اودریک قسمت مصاحبه خود با ظاهر طنین - گزارشگر بی بی سی بتاريخ 15 دسمبر 2003 در جواب این سؤال که انتظار جامعه بین المللی از قانون اساسی افغانستان چیست، چنین گفت: «به نظر من نکته مهم برای جامعه بین المللی اینست که این قانون اساسی افغانستان را قادر بسازد تا دولت با ثبات را ایجاد کند، از قلمرو خود حفاظت و کنترل نماید، متعهد جامعه بین المللی باشد و علیه مواد مخدر و تروریزم مبارزه کند. همچنین برای جامعه بین المللی مهم است که قانون اساسی به دولت افغانستان این امکان را بدهد تا امنیت خود و جامعه بین المللی را تأمین کند، به عبارت دیگر باید یک نظام مؤثر دولتی به وجود آید، ولی در عین حال مسائل دیگر مانند حقوق بشر و حقوق زنان نیز برای جامعه بین المللی مهم است. البته طالبان نه تنها به دلیل حمایت از تروریزم، بلکه همچنین به دلیل منع تعلیم و کار زنان و تخطی از حقوق بشر و غیره توسط جامعه بین المللی پذیرفته نشدند.»

بارنت روبین در ادامه مصاحبه خود علاوه کرد: «افغانستان یک کشور اسلامی است و دولت آن اسلامی خواهد بود و همچنان مردم افغانستان میدانند که کشورشان متحد و همکار

جامعه بین المللی است و نمیخواهند که دولت اسلامی شان شباهتی با دولت طالبان داشته باشد. مشکل اینست که بین معیارهای بین المللی حقوق بشر و تعبیری که بعضی افراد از اسلام دارند، تفاوت هایی وجود دارند، خصوصاً تعبیرهای محافظه کارانه. در این رابطه در مسوده قانون اساسی تضاد هایی موجود است که باید یا در جریان بحث کنونی و یا بعداً توسط محاکم حل و فصل شوند.»

بارنت روبین در برابرین سؤال که آیا جامعه جهانی خط سرخی دارد که نادیده گرفتن آن به همکاریهای جهان با افغانستان صدمه بزند، جواب داد: «بلی! برای مردم افغانستان مهم است که بدانند ارتباط آنها با جامعه بین المللی تنها ارتباط با آقای ابراهیمی، آقای خلیلزاد و رؤسای جمهورکشورهای مختلف نیست. وقتی دولتها تصمیم میگیرند که برای تأمین امنیت در افغانستان به آیساف عسکر بدهند، پارلمانهای این کشورها باید تصمیم آنها را تائید کنند و در بسیاری از پارلمانهای این کشورها درباره رفتار دولت افغانستان سؤالاتی مطرح شده است. من اخیراً با دیپلماتهای آلمانی صحبت کرده ام و آنها بمن گفتند که اگر قانون اساسی افغانستان حمایت لازم را از حقوق بشر و حقوق زنان فراهم نکند، پارلمان آلمان در مورد حمایت ازادامه گروه های کاربازسازی ولایتی آنکشور در افغانستان و درمورد تهیه پول برای بازسازی افغانستان تردید زیادی خواهند داشت. فکر میکنم عین مسئله در امریکا نیز مطرح است.»

بارنت روبین به این سؤال که چگونه حقوق بشر و پابندی افغانستان به میثاق ها و قراردادهای بین المللی در قوانین ملی بازتاب یابد، گفت: «شامل ساختن این مسائل در قوانین ملی یک کشور کار پیچیده است و این است که در مسوده کنونی یک تضاد منطقی بالقوه بین اینکه دولت مکلف به رعایت میثاقهای بین المللی است و درعین زمان قوانین کشور نباید

مخالف دین اسلام باشد، وجود دارد... قانون اساسی بیانگر خواست مردم افغانستان است که میخواهند هم تعهدات بین المللی خود را رعایت کنند و هم میخواهند کشور اسلامی باشد.»

او به این سؤال دیگر که مسوده کنونی قانون اساسی یک مدل برای کشورهای اسلامی است یا یک مجموعه ای که در شرایط پیچیده ای افغانستان تهیه شده است، جواب گفت که: «این مسوده در شرایط بسیار بدی تهیه شده است، بخاطری که هنوز بی نظمی، خشونت و نا امنی در کشور وجود دارد. به همین دلیل مباحثات باز در این مورد صورت نگرفت، زیرا بعضی ها هراس داشتند که اگر چنین مباحثات باز، طوریکه اکنون در لویه جرگه انجام می یابد، قبلاً انجام می یافت، ممکن بود به گروه هائیکه کنترل اسلحه را در دست دارند، موقع میداد که جریان را اخلاص و یا مردم را تهدید کنند. به همین دلایل این قانون اساسی نتیجه بحث و اجماع گسترده بین افغانها در مسائل مطروحه در آن نبوده است که البته این مشکل تقصیر اعضای کمیسیون نبود، بلکه نتیجه شرایط افغانستان بود.»

درباره این سؤال که امریکائی ها در افغانستان طرفدار چه نوع نظام استند، بارنت روبین چنین جواب داد: «فکر میکنم که تعدادی از مسئولان امریکائی تمایل به مقدم شمردن نظام ریاستی در افغانستان دارند. در امریکا ما همچو نظام داریم، اما باید بخاطر داشت که در ایالات متحده امریکا یک سیستم فدرالی هم است، اما نمیخواهند آنرا در افغانستان تحمیل کنند... امریکائی ها به این باوراند که در یک سیستم ریاستی با یک شخصی که از طریق آرای عموم مردم به قدرت میرسد، به آسانی میتوانند کنار بیایند، درحالیکه در یک نظام پارلمانی ممکن است یک حکومت ائتلافی بی ثبات با رهبری غیر واضح تشکیل شود. اما در قبال نظام سیاسی دولت،

مسائل مربوط به مرکزیت و فدرالیسم نیز مطرح است که درباره آن دیدگاه های متفاوت موجود است که در عقب آن برخی دلایل سیاسی، نژادی و نیز برخی نگرانی های موجه ملی هم وجود دارد. در اینجا دو مسئله است: یکی نظام پارلمانی در برابر نظام ریاستی و دیگر غیرمرکزی کردن در برابر حکومت مرکزی. به این دلیل کلمه غیرمرکزی کردن را بکار می برم که اکنون حزب وحدت و جنبش ملی اسلامی هر دو فدرالیسم را نمیخواهند، بلکه در واقع نوعی اختیارات بیشتر برای ولایات را می خواهند به این معنی که ولایات قانون را نخواهند ساخت و ممکن است والیان انتخابی داشته باشند، اما همه از قانون واحد پیروی میکنند. من فکر میکنم طرفداران و مخالفان نظام های ریاستی و پارلمانی هر دو برخی دلایل از نظر سیاسی و نژادی دارند و به همین صورت برخی نگرانی های مشروع ملی هم دارند..... مسئله مرکزیت و غیرمرکزیت نیز به همین صورت است، البته واضح است که جنگسالاران و رهبران گروه ها طرفدار مرکزیت نباشند، زیرا آنها فکر میکنند که اگر در محلات انتخابات برگزار شوند، خواهند توانست محلات را در کنترل خود نگهدارند.»

بارنت روبین در ادامه مصاحبه گفت: «چنین معلوم میشود که ممکن است بیشتر مردم نظام ریاستی را بخواهند، این امکان هم است که آنان در برابر کنترل اختیارات رئیس جمهور تدابیری بسنجند یعنی آنها در بدل دست کشیدن از نظام پارلمانی، اعطای اختیارات بیشتر به شوراهای محلی و نیز ضمانت ها برای برگزاری انتخابات میخواهند. شماری از طرفداران نظام ریاستی می گویند که اکنون افغانستان دستخوش هرج و مرج است. بنابراین حکومت باید این اختیار را داشته باشد که والیان را تبدیل کند و به تدریج قوماندانها را خلع سلاح نماید. اما وقتی که در افغانستان نظم حاکم شود،

شاید بهتر این باشد که به شورا‌های محلی اختیارات بیشتر داده شود، نه آنکه حکومت مرکزی را ضعیف سازد، بلکه در هماهنگی با حکومت مرکزی عمل کند.»

(گزارش فوق را شهباز ایرج در کابل تهیه کرده بود و رادیو بی بی سی آنرا در دو قسمت بتاريخ 15 و 19 دسمبر 2003 به نشر سپرد و این هنگامی بود که یک هفته از آغاز لویه جرگه میگذشت. متن مکمل این گزارش را از روی کست آدیوئی که نزد من موجود است، به قید قلم آورده و قسمت های آنرا در اینجا به این مقصد اقتباس و ارائه کردم تا از یکطرف خواننده امروز با روحیه موضوع در آنوقت آشنائی پیدا کند و از طرف دیگر واضح گردد که چرا از نظام ریاستی در آنوقت حمایت بیشتر صورت گرفت و آیا بعد از 16 سال که تاحال از این قانون اساسی میگذرد، تا کدام اندازه وضع امنیتی و شرایط سیاسی بخصوص تشکیل احزاب سیاسی در افغانستان تغییر کرده است که لزوم تغییر نظام از ریاستی به پارلمانی را مبین سازد.)

زلمی خلیل‌زاد و رویدادهای لویه جرگه:

زلمی خلیل‌زاد (امریکائی افغان تبار) سفیر امریکا و بعداً نماینده خاص رئیس جمهور بوش در افغانستان که به دلیل نقش وسیع او در امور افغانستان در رسانه های بین المللی به لقب "ویسرای" شهرت یافته بود، بیشتر به دلیل حاکمیت در زبان دری و پشتو در طول مدت کاری خود در افغانستان چنان با مردم و شخصیت های با نفوذ افغان محشور گردیده بود که همه فکر میکردند که او یک افغان است و هیچکس او را به نظر یک امریکائی نمی دید. این خصوصیت در پهلوی آنکه او به حیث سفیر امریکا از قدرت سیاسی و صلاحیت وافر مالی برخوردار بود، همه به حرف هایش ارزش زیاد قایل بودند و به سهولت نظر او را می پذیرفتند. با این شکل او نقش

بسیار مهمی را در لویه جرگه بازی کرد و قرار اطلاع هر شب با گروههای مختلف اعضای لویه جرگه دیدار و ساعت ها با آنها مصروف تعاطی افکار بود. خلیل‌زاد در مواقع حساس که اختلاف نظرها بین اعضای لویه جرگه بروز میکرد و جرگه را به بن بست می کشانید، به تنهایی و یا به معیت یک یا دو وزیر با وکلاء بطور شخصی به تماس میشد و آنها را به مصلحت و تسامح دعوت میکرد. نقش او در مسائل افغانستان حتی تا امروز به نحوی از انحاء ادامه دارد و حتی یکی دوبار موضوع کاندید شدن او به ریاست جمهوری افغانستان نیز در رسانه ها بخش گردید، تا آنکه خودش آنرا شایعه خواند. ولی این احساس نیک اکنون پس از راه اندازی مذاکرات با طالبان و امضای توافقنامه با آنها بتاريخ 29 فبروری 2020 و در عین زمان وارد کردن فشار بالای دولت افغانستان تا آنچه امریکا با طالبان توافق کرده است، باید دولت آنرا بدون چون چرا قبول کند و در عین زمان بالا آوردن موقف طالبان در مذاکرات صلح، همه از عواملی اند که موقف او را نزد مردم افغانستان بسیار خدشه دار ساخته و مردم دیگر او را دوست و هموطن خود نمی شمارند.

خلیل‌زاد در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "فرستاده" که ترجمه درسی آن در سال 1395 به چاپ رسید، درباره لویه جرگه قانون اساسی مطالبی دارد که بعضی قسمت های آنرا به حیث تکمله این مبحث در اینجا اقتباس میدارم. او می نویسد: «من با رهبران افغان کار کردم تا نسخه پیش نویس [مسوده] قانون اساسی را کنار بگذاریم که در آن حکومتی شبیه حکومت اسلامی ایران برای افغانستان در نظر گرفته شده بود. افغانها درباره فدرالیسم و نظام ریاستی یا پارلمانی باید تصمیم های مهمی میگرفتند. مسائل عاطفی مرتبط با

نمادهای ملی و زبان ها از مسائل آسانی نبودند که به سادگی یک سره شوند.» (کتاب: "فرستاده"، ...صفحه 206)

«من "خط های قرمز [سرخ]" ایالات متحده را کشیدم و با رهبران افغان در میان گذاشتم. با آنها کار کردم تا در مورد سؤالهای عمده قانون اساسی به توافق برسیم و سپس خود را کنار کشیدم تا آنها به رویه لویه جرگه پی ببرند. من تنها در صورتی درگیر شدم که آنها با موانعی برمی خوردند و از من کمک میخواستند. با کرزی و دیگر رهبران افغان ملاقات کردم تا بر سر مسائل کلیدی اجماع نظر شکل گیرد. سرانجام آنها توافق کردند که از نظام ریاستی که محدود به دو دور باشد و از ساختار دولت واحد برگرفته از قانون اساسی 1964 حمایت کنند. وقتی این توافق بدست آمد، مطمئن شدم که لویه جرگه به نتیجه معقول خواهد رسید.» (کتاب: "فرستاده"، ...صفحه 207)

او درباره امیدواری وکلای لویه جرگه و خوشبینی آنها با موجودیت امریکا در افغانستان می نگارد: «مجموع نمایندگان از حضور پر رنگ امریکا و جامعه بین المللی حمایت میکردند. من به ندرت رگه های بیگانه ستیزی را می دیدیم. بیگانه ستیزی در روش و رفتار ملی افغانها در گذشته ریشه داشت... اعتماد به امریکا در حد بسیار بالا وجود داشت. افغانها معمولاً تعریف میکردند که هر مشکل نظامی را با ویتامین "بی - 52" [مقصد طیارات جنگی بی - 52 است] میتوانند حل کنند. من از این خوشحال شدم که نمایندگان به رسیدگی به مسئله جنگسالاران هم اهمیت قائل شدند. یکی از نمایندگان به قوت به من گفت: "امریکا باید تنها بر سر مشکلاتی تمرکز کند که افغانها نمی توانند از پی آن برآیند. ما میتوانیم مکتب بسازیم و روستا و شهر خود را بازسازی کنیم، اما نمیتوانیم مشکل شبه نظامیان [قوماندان سالاری] را بدون کمک شما حل کنیم." بسیاری از نمایندگان

از ایالات متحده خواستند که تصمیم های سریع نظامی علیه جنگسالاران اتخاذ کند. من ناچار بودم پیچیدگی تعامل را توضیح دهم. توضیح دادم که هر چه سریع تر اقدام کنیم، همان قدر خطر منازعه بزرگتر میشود.» («فرستاده»، صفحه 207)

کاش خلیلزاد در همان زمان به این خواست و کلاء گوش فرا میداد و در مورد تضعیف و امحای جنگ سالاری در افغانستان با جدیت کار میکرد و این میراث شوم را برای بعد به ودیعه نمی گذاشت. در سالهای 2002 تا 2006 شرایط برای همچو اقدام حیاتی بسیار مساعد بود، زیرا طالبان به غارهای خود خفته بودند و از مقاومت مسلحانه آنها خبری نبود و جنگ سالاران نیز زیر تأثیر قدرت نظامی ناتو و قوای امریکا توان هیچ نوع مقاومت را نداشتند. این سهو بزرگ بود که در آنوقت صورت گرفت. اگر جنگسالاران در آنوقت منحل می شدند، طالبان نیز جرأت برای ظهور مجدد نداشتند. اما امریکا نمی خواست حکومت افغانستان و یا رئیس دولت آنرا در موقف قوی قرار دهد و میکوشید با حمایت از یک جناح دیگر همیشه حکومت را زیر فشار نگهدارد تا در صورت عدم اطاعت حکومت از اوامر "ویسرا"، از وسیله جنگ سالاران کار گرفته و از اینطریق کلید قدرت را امریکا در دست خود نگهدارد. این سیاست امریکا از آنوقت تا امروز ادامه دارد و حتی قبل از آن در زمان جهاد ایجاد جناح های مختلف و تقویه یکی در مقابل دیگر بر همین هدف استوار بود.

خلیلزاد با خوشی به این نکته اشاره میکند که: «نمایندگان اجازه داشتند پشت مکروفن آزاد قرار گیرند. برای من ترغیب کننده بود که می دیدم نمایندگان زن در برابر همگان قرار میگیرند تا فرماندهان شبه نظامیان و جنگ سالاران را سرزنش کنند. یک زن جوان افغان به اسم ملالی جو یا با انتقاد شجاعانه اش از جنگسالاران که خواهان پیگرد آنان در دادگاه

های بین المللی شد، درسرخط رسانه های بین المللی قرار گرفت. صبغت الله مجددی رئیس لویه جرگه ابتداء تلاش کرد او را از جرگه بیرون اندازد، اما دیگر نمایندگان اعتراض کردند و او تنها ماند.» (کتاب: "فرستاده"، صفحه 208)

خلیلزاد در ارتباط با بن بست جرگه و کشیدگی های قومی می نویسد: «مباحثات درباره چگونگی دولت و مسائل قومی شدید بود و گاهی جرگه را به بن بست می کشاند. رهبران ائتلاف شمال تصمیم گرفته بودند که صلاحیت اجرایی کرزی را تضعیف کنند. قانونی [محمد یونس] در آغاز تهدید کرد که از حکومت استعفا خواهد داد و با هدف رسیدن به نظام پارلمانی، یک جنبش سیاسی را رهبری خواهد کرد. طرفداران نظام پارلمانی باور داشتند که کرزی خیلی قدرتمند شده و به گفته یکی از رهبران، میتواند شبیه دیکتاتورهای خاورمیانه شود. من در بسیاری حالات هوادار پارلمان قویتر بودم. اما باور داشتم که بعد از سالها جنگ و ویرانی، ساختار نیرومند اجرایی لازم بود تا تصمیم ها را قاطعانه اتخاذ و نهاد های ملی را بازسازی کند. تفاهم نهایی داشتن مقام رئیس جمهوری قوی را حفظ کرد، اما اختیارات، نظارت و بررسی را به پارلمان داد. قانون گذاران صلاحیت وزیران را تائید خواهند کرد، اما نه انتصاب های کلیدی ریاست جمهوری را.» (کتاب: "فرستاده"، ... صفحه 208)

این گفته خلیلزاد که "بعد از سالها جنگ و ویرانی، ساختاری نیرومند اجرایی لازم بود تا تصمیم ها را قاطعانه اتخاذ و نهادهای ملی را بازسازی کند"، نمیتواند تنها با عملکرد ساختار اجرایی نیرومند تحقق پذیرد، بلکه شخصی که در راس این ساختار قرار میگیرد، نقش بسیار عمده را بازی میکند. از یک شخص گمنام، فاقد تجربه و بدون برنامه - مثل حامد کرزی که بوسیله امریکا و حمایت خاص زلمی خلیلزاد در همچو موقع حساس در افغانستان بقدرت رسانیده شد، این

هدف بطور لازم برآورده شده نمی توانست. گفته میشود که اداره آنوقت امریکا عمداً چنین شخص را در افغانستان بقدرت رسانید، تا نام از او و کام از آنها باشد و در واقع همینطور شد، چنانکه خلیلزاد به یک شخص همه کاره در افغانستان مبدل گردید و لقب "ویسرای" را رسانه های بین المللی برایش دادند. ناکامی های امروزمحصول ناعاقبت اندیشی های رهبران سیاسی امریکا در آن وقت بود که آنها فقط به ساختار فکر کردند، نه به کسیکه عاملیت و اهلیت کار را داشته باشد.

خلیلزاد در موضوع دین اسلام و حقوق بشر می نویسد: «تعامل نهائی در مورد مسئله دین و حقوق بشر، نقش اسلام را به عنوان منبع قانون مشخص و به حفاظت از اقلیت های مذهبی تعهد کرد. اسلام دین رسمی دولت شد، اما آزادی های مذهبی وسیعی از طریق مراجعه به اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد و دیگر تعهدات حفظ شد. حفاظت آشکار حقوق زنان هرگونه تهدید "طالبانیزه شدن" را برکند [برطرف کرد]. قانون اساسی "حقوق و مکلفیت های برابر قانونی" را برای مردان و زنان ضمانت کرد.»

خلیلزاد می نویسد: «مباحثات در جرگه بر سه هویت ملی اختلاف برانگیز شد. برخی از رهبران پشتون می خواستند در قانون اساسی، پشتو به عنوان "زبان ملی" تسجیل شود. پس از کش و قوس های فراوان، من برای رسیدن به توافق پادرمیانی کردم که هیچ "زبان ملی" وجود نداشته باشد، بلکه یک رشته "زبانهای رسمی" وجود داشته باشد. نمایندگان پشتون که این توافق را امتیازی دیگر به جنگسالاران شمال میدانستند، به شدت اعتراض کردند. وقتی انتقاد های آنان متوجه ایالات متحده شد، من بلند شدم و با قاطعیت حرف زدم و به آنان یادآوری کردم که بعد از یک ربع قرن جنگ داخلی، کشور یک شبه ساخته نمیشود. اگر نمایندگان اراده دارند که

سازش کنند و بسرعت قانون اساسی را تدوین کنند، جهان درکنار افغانستان خواهد ایستاد؛ در غیر آن جهان لویه جرگه را شکست خورده خواهد شمرد و پشتون ها را در محروم کردن افغانستان از قانون اساسی مقصر خواهد دانست. نمایندگان سرکش که تنبیه [!!] شدند، عقب نشینی و به سازش موافقت کردند.» (کتاب: "فرستاده"، صفحه 209)

نکته مهم دیگر را خلیلزاد در کتاب خود در ارتباط با دو تابعیته بودن وزراء بیان میکند و می نویسد: «لویه جرگه سپس به مسئله رو کرد که من تصور میکردم آخرین نکته باقی مانده باشد: تابعیت دوگانه وزیران. این مسئله تفرقه قومی را برانگیخت، چون تکنوکرات های پشتون مانند اشرف غنی و علی احمد جلالی که پس از اشغال شوروی مهاجرت کرده و حالا برای خدمت بازگشته بودند، بیشتر و بصورت مستقیم از آسیب آن متأثر می شدند. در یک جلسه نیم شبی با فهیم [محمد قسیم]، کرزی و من، عبدالله قول داد که هر چند او بر سر راه توافق در لویه جرگه نخواهد آمد، اما اگر تابعیت دوگانه وزیران تائید شد، استعفی خواهد کرد. فهیم هم در جلسه خصوصی با من اصرار کرد که مسئله تابعیت دو گانه برای ائتلاف شمال خط قرمز است و تهدید کرد که در مخالفت به این مسئله با عبدالله هم صدا میشود. کرزی باور قاطعی داشت که شهروندان دو تابعیته نباید رد صلاحیت شوند. اما سرانجام بهترین توافقی که توانستیم بدست آوریم، با پا درمیانی من و سیاف صورت گرفت. این توافق به پارلمان صلاحیت میداد که نامزدهای دو تابعیته را تائید یا رد کند. از آنجا که انتخابات پارلمانی تا سال 2005 برگزار نمیشد، هیچ مانعی بر سر راه انتصاب [وزراء] برای کرزی وجود نداشت، اما پارلمان در سالهای اخیر اصرار کرده است که نامزدهای کابینه غنی تابعیت دوگانه خود را ترک کنند.» (کتاب: "فرستاده"، صفحه 209)

خلیلزاد در پایان مبحث لویه جرگه در کتاب "فرستاده" درباره شکایت زنان می نویسد که: گروهی از زنان یک رشته مسائل حل نشده داشتند. این گروه از آن نا امید شده بودند که با تمام پابندی به همه قوانین لویه جرگه، کسی به طرح های آنان به قدر کافی توجه نکرده است. آنها موضوع را بالخضر ابراهیمی در میان گذاشتند. او در جواب شان گفته بود که حالا دیر شده و از دستش کاری ساخته نیست. خلیلزاد اینبار به اصطلاح خودش نقش "پاسبان خوب" را بازی کرد و با رهبران کلیدی در لویه جرگه دیدار و صحبت نمود و آنها را متقاعد ساخت تا تعدیلات پیشنهادی زنان را بپذیرند. در نتیجه قانون اساسی زمینه انتخاب شدن دو زن از هر ولایت را در شورای ملی فراهم کرد که معادل حضور 25 فیصدی آنان در ولسی جرگه است. (کتاب: "فرستاده"، صفحه 210)

ارزیابی عمومی لویه جرگه و تصویب قانون اساسی:

جریان های قبل و بعد لویه جرگه را به شمول رویدادهای 22 روزه آن در همان وقت هر روز از طریق رسانه ها تعقیب میکردم، خاصتاً برنامه های بی بی سی و نشر اخبار مکمل رویداد ها و نیز گزارشات مفصل از مصاحبه با شخصیت های مؤثر در لویه جرگه آنقدر معلومات دهنده و همه جانبه بودند که اگر شخصاً در آن مجلس حاضر میبودم، نمیتوانستم بیشتر از آن کسب معلومات کنم. به تاسی از همان اطلاعات در آنوقت نکاتی را تحت چند فقره یادداشت کرده بودم که میخواهم در پایان این مبحث آنرا به حیث یک ارزیابی عمومی تقدیم دارم:

1 - چنانکه تاریخ افغانستان معاصر نشان میدهد، مردم این کشور زیر دو فشار قطبی قرار داشته اند: یکی فشارهای محافظه کارانه که بیشتر از ارزشهای عنعنوی، مذهبی، قومی و قبیله‌ای از داخل الهام میگرفت و دیگر فشارهای تجدد

خواهانه که از ارزشهای جامعه مدنی و تحولات عصری بیشتر از خارج در کشور نفوذ میکرد و با حلقات تحول پذیر جامعه همساز میشد. کشمکش و جدال بین این دو فشار حالات بحرانی را در گذشته و حال بار آورده که حتی موجب سقوط بعضی نظام ها در کشور شده اند.

در لویه جرگه قانون اساسی 1382 این حالات بطور محسوس به نظر میرسید: از یکطرف محافظه کاران که بیشتر در قالب جهادی ها و رهبران تنظیمی شکل گرفته بودند، از قانون اساسی، فقط همان چیزهایی را میخواستند که در طی سمینارهای منعقد در پشاور راجع به "فردای افغانستان اسلامی" بیان کرده بودند، (برای شرح مزید دیده شود: مجموعه هفت جلدی سمینارها در باره "فردای افغانستان اسلامی"، از نشرات شورای ثقافتی جهاد، چاپ پشاور سال 1369 و 1370: سمینار اول: اساسات نظام آینده افغانستان؛ سمینار دوم: مطالعه نظام عدلی و قضائی افغانستان؛ سمینار سوم: تعلیم و تربیه در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار چهارم: اساسات اقتصادی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار پنجم: وسایل ارتباط جمعی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار ششم: قواعد اساسی حکومت اسلامی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار هفتم: رهیابی برای جبران نواقص تعلیم و تربیه در آینده افغانستان. هریک از سمینارهای فوق در یک جلد قطور به چاپ رسیده و در آنوقت به حیث دستور کار حکومت پس از سقوط کمونیست ها باید به حیث برنامه اساسی تنظیمهای جهادی در افغانستان مورد تطبیق قرار میگرفت. خوشبختانه این مجموعه هفت جلدی را در دست دارم.)

از طرف دیگر جامعه بین المللی که افغانستان را از شرطالبان رهنیده و قوای نظامی شان متضمن امنیت و بازسازی همه جانبه کشور بودند، از خود نیز خواسته های داشتند تا افغانستان را در پرتو دموکراسی، حقوق بشرواقتصاد

بازار آزاد و غیره به سمت سازگاری با ارزشهای جهانی بکشانند. در این حال واضح بود که هریک از دوطرف سعی داشتند قانون اساسی را، طوریکه فوقاً در موارد مختلف بیان شد، به سمت خواسته های خود تغییر دهند.

2 - بعضی ها معتقد بودند که چون افغانستان تحت اشغال است و امنیت ضعیف است و اسلحه و فشار بر اوضاع مسلط میباید، بنابر آن اراده آزاد مردم که اصل عمده دموکراسی است، تمثیل شده نمیتواند و لذا در تحت این شرایط تدوین و تصویب قانون اساسی ممثل اراده آزاد مردم نمیباشد. آنها به این نظر بودند که اول باید امنیت تأمین شود و نقش اسلحه و جنگ سالار از بین برود و بعداً اقدام به تدوین قانون اساسی گردد.

در برابر این ادعا باید خاطر نشان ساخت که برای ایجاد یک جامعه قانونمند، موجودیت قانون ولو کاملاً ممثل اراده مردم نباشد، باز هم قانون اساسی یک زیربنای مهم و یک استناد لازمی برای تنظیم امور کشور میباید، در غیر آن مشروعیت اجراءات دولت بر مبنای چه استوار خواهد بود و چگونه زورگویان را به انصراف از اعمال زور و فشار مجبور خواهند ساخت؟

3 - توقعات بعضی ها از لویه جرگه و بطور کل از نظام آنقدر زیاد بود که تصور میکردند یک درخت بی برگ در زمستان پر برف و سرد، باید سیب های سرخ و لذیذ حاصل دهد! آیا میتوان در شرایط آنوقت کشور و حتی امروز هم توقع داشت که یک پارلمان، یک حکومت، یک لویه جرگه واقعاً ممثل اراده مردم دفعتاً تبارز نماید؟ این یک آرزو بود و هنوز هم است که تحقق آن ایجاب وقت و زمان را میکند. این گفته معنی آنرا نمیدهد که هر چه پیش آمد، باید آنرا قبول کرد و به آن راضی و دلخوش بود. نه خیر! پیشنهاد های اصلاحی و

انتقادهای بجا، جر و بحث ها و بذل مساعی در حل مشکلات، یک عنصر حتمی برای اصلاح اوضاع است. اگر لویه جرگه مملو از همچو بر خوردها و نظریات مختلف بود و گاهی هم به بن بست مواجه شد، مایه تأثر نیست، بلکه بر عکس باید به آن امیدوار و خوشبین بود.

4 - دست آورد لویه جرگه که در مصوبه قانون اساسی انعکاس یافت، عاری از خلاء و نواقص نبود، ولی این نواقص می توانست با شیوه های عاملانه حل شود که لازم نبود با شدت کلام و یا تهدید از جوانب مختلف همراه باشد. (عکس العمل ها در برابر ملالی جویا و یا حکم کفر و الحاد بر کسانیکه موافق با ایزاد پسوند "اسلامی" در نام دولت افغانستان نبودند)

5 - گوش دادن به جریانات لویه جرگه و رعایت حق آزادی بیان حین سخنرانی های وکلاء و نیز تبصره های آزاد مردم خارج از لویه جرگه که هیچگاه قبل از آن در کشور معمول نبود و کسی جرأت ابراز نظر آزاد را نداشت، مایه امیدواری بود و از یک تحول شایسته و قابل توصیف و از بیرون شدن مردم از "بیتفاوتی" در امور جمعی نوید میداد.

6 - در موضوعات متنازع فیه برای اینکه موضوع به جدال و بن بست کشانیده نشود، کوشیده شد تا آن موضوع در کل درج قانون اساسی شود، ولی جزئیات آن به قوانین فرعی حواله داده شد که بعداً از طرف پارلمان به تصویب برسد. بدینوسیله بجای آنکه معضله را حین بحث لویه جرگه حل نمایند و به قانون اساسی صراحت دهند، آنرا موکول به قانون بعدی کردند. طوریکه بعداً دیده شد، اینکار تطبیق قانون اساسی را در موارد مختلف با مشکلات زیاد روبرو ساخت و اکثر نقاضت های عملی با قانون اساسی بعداً از همین نقیصه بوجود آمد.

7 - متمرکز شدن مسائل بر دو محور مسمی به نظام ریاستی و نظام پارلمانی، طوریکه در نحوه مباحثات لویه جرگه دیده شد، متأسفانه شکل یک پرخاش سیاسی را با ملاحظات قومی - زبانی به خود گرفت و اعضای لویه را به دو گروه "پشتون و غیرپشتون" تقسیم کرد. اینکه همچو وضع در لویه جرگه تصادفی بار آمد و یا عمدی، بهر حال عواقب ناگوار و صدمه آن بر وحدت ملی نه تنها در آنوقت، بلکه تا امروز حتی با شدت بیشتر محسوس مییاشد.

8 - تقسیم قومی برای حامد کرزی دو منفعت سیاسی را بار آورد: یکی اینکه تمرکز صلاحیت ها در دست کرزی چانس کاندید شدن او را به حیث رئیس جمهور در انتخابات آینده بسیار بالا برد و دیگر اینکه تقسیم قومی حامد کرزی را از بی پشت و پناهی قومی که تا آنوقت قرار داشت، بیرون کرد و او توانست توجه قومی را بسوی خود جلب کند. امریکائی ها فکر میکردند که حامد کرزی از پشتوانه قومی برخوردار بود، درحالیکه او در جوانی بیشتر عمر خود را در کابل گذشتاند و در زمان کمونیست ها وقتی از مکتب فارغ شد، پدرش او را جهت تحصیل به هند فرستاد و بعد ختم تحصیل به پاکستان آمد و به حیث یک شخص عادی در خدمت تنظیمها قرار گرفت و در آنجا با مراجع امریکائی رابطه برقرار نمود و گاهی هم به معیت پدر به روم نزد شاه سابق میرفت. لذا او هیچ فرصتی نیافته بود که با قوم خود در تماس باشد. اما باید گفت که پدر و پدر کلانش را مردم قومی احترام داشتند و نیز یکی از کاکاهایش خلیل کرزی در بین قوم نفوذ زیاد داشت.

9 - بحث نظام ریاستی و پارلمانی و نیز مرکزیت و یا نیمه مرکزیت، بخصوص موضوع انتخاب والیها در آنوقت و حتی امروز بیشتر برای حفظ و تحکیم قدرت در دست یک عده سربرآوردگان محلی بود تا از آزادی عمل برخوردار شوند.

امروز هم این موضوع یکی از جنجالی ترین معضلات کشور محسوب میشود. در آنوقت گروپ های هفتگانه و هشتگانه هر کدام خود را بنام حزب یاد میکردند و پیروان زیاد داشتند، ولی ماهیت شان بیشتر قومی، مذهبی و زبانی بود تا سیاسی. امروز هم این خصوصیت چندان تغییر نکرده است. همین حالا موجودیت بیش از صد حزب کوچک و از هم مجزا نمیتواند اکثریت پارلمانی را برای تشکیل حکومت به وجود آورند، چون ائتلاف احزاب کوچک و جنجال برسر تقسیم مقامات، بی ثباتی سیاسی را دامن میزند.

موضوع انتخابی شدن والی ها معضله دیگری بود که نقش گروهها و اشخاص مسلط را در ولایات بطور انحصاری و بشکل قدرت موازی در برابر مرکز (هم در آنوقت و هم در شرایط موجود) بار می آورد که میتوان آنرا مقدمه بر فرالی ساختن کشور تلقی کرد، طوریکه اسمعیل خان در آنوقت در هرات خود کامگی را پیش گرفته بود و تاچندی قبل عطا محمد نور در بلخ و عبدالرازق در قندهار، دوستم در جوزجان همان راه را می پیمودند.

10 - صلاحیت های وافر رئیس جمهور و درجوار آن ادعای یک پارلمان قوی برای نظارت و کنترل قوه اجرائیه که رئیس جمهور هم رئیس حکومت و هم در راس سه قوه دولت قرار دارد، بذات خود یک سؤال عمده در قانون اساسی بود که عملاً امکان تحقق آن بعید به نظر میرسید. ایجاد یک پارلمان قوی از آنوقت تا امروز جز یک تخیل و تصور چیزی دیگر نبوده است و آنچه در قانون اساسی برای این منظور در پهلوی صلاحیت های وسیع رئیس جمهور با عبارت "به مشوره و لسی جرگه" و یا "به تائید و لسی جرگه" علاوه کردند، منحصر به چند مورد خاص بود که بیشتر در رأی اعتماد و یا سلب صلاحیت وزراء خلاصه شد. اعطای این صلاحیت به و لسی جرگه هدف نظارت بر حکومت را

برآورده نساخت و اما ولسی جرگه را به مرجع معامله گریها مبدل کرد.

بعضی از اعضای لویه جرگه بخصوص تعدادی از پیروان تنظیم های جهادی به مقصد محدود ساختن صلاحیت های رئیس جمهور در قانون اساسی و نوعی نظارت بر تصویب قوانین از طرف ولسی جرگه حتی پیشنهاد کردند تا مثل جمهوری اسلامی ایران، شورایی را تحت نام "شورای نگهبان" در قانون اساسی بگنجانند تا بدانوسیله تصویب قوانین را در ولسی جرگه که به نظر آنها مخالف شریعت اسلامی تشخیص شود، باطل اعلام کنند. خوشبختانه این پیشنهاد از طرف لویه جرگه با بی میلی مواجه شد و طرفدار پیدا نکرد.

11 - با آنکه در لویه جرگه در موارد مختلف جر و بحث های جدی صورت گرفت و تا آخرین روز مباحثات داغ ادامه داشت که حتی خطرناکامی جرگه را محتمل می ساخت، اما تعجب آور بود که در روز بیست و یکم که جرگه نیمه تعطیل شد و وکلاء در ارگ رفتند و با کرزی دیدار کردند و نیز با خلیلزاد و دیگر اراکین دولت به تماس شدند، وضع به یکبارگی تغییر کرد و فردای آن همه بدون چون و چرا برای تصویب جمعی قانون اساسی پیشنهاد رئیس لویه جرگه را پذیرفتند و رأی گیری را فقط بوسیله "ایستادن" به منصفه اجراء گذاشتند، گوئی همه متفق الرأی بودند و هیچ مشکل قبلاً در طی 21 روز گذشته بین آنها وجود نداشت! درحالیکه این شیوه رأی گیری درهیچیک از لویه جرگه های قبلی معمول نبود. در آن لویه جرگه ها بحث درمجلس عمومی روی هر ماده بطور مسلسل صورت می گرفت و پس از تأیید و یا تعدیل یک ماده، بحث روی ماده بعدی بعمل می آمد، تا آنکه قانون اساسی به تصویب میرسید.

اینکه چه طلسمی در عرصه یک روزبکار رفت و چه آب سردی بروی احساسات گرم و کلاء ریخته شد، هنوز هم یک معما است؟ به گفته بعضی: "آنها در اول بسیار سخت گرفتند، اما در آخر بسیار سست یله کردند!"

12 - گفته می شد که این وضع نتیجه مداخله مستقیم خارجی ها و هم مداخله دولت بود، حتی بعضی از وکلای لویه جرگه ضمن مصاحبه های خود بصراحت بر این موضوع انگشت انتقاد گذاشتند. اینکه تاچه حد این مداخله از نظر قانونی درست بود و اینکه مداخله به مصلحت و به خیر مردم بود، سؤال جداگانه است.

13 - در این لویه جرگه مداخلات دولت برای رسیدن به اهداف مطلوبه بروفق خواسته های دولت از مجاری ذیل عملی گردید:

- تعیین معاون رئیس دولت به حیث رئیس کمیسیون تسوید و کمیسیون تدقیق بوسیله رئیس دولت انتقالی؛
- تعیین اعضای کمیسیونهای تسوید و تدقیق توسط رئیس دولت انتقالی؛

- حضور بهمرسانی رئیس دولت انتقالی در چندین جلسه کمیسیونهای تسوید و تدقیق و تغییر نظر کمیسیون؛

- انتصاب 50 نفر به حیث وکلای لویه جرگه و نقش آنها در هیئت رئیسه و رؤسای کمیسیونهای ده گانه؛

- اشتراک منظم عده ای از وزراء در جلسات کمیته تفاهم به نام "مشاوران صاحب نظر"؛

- اشتراک و سهم فعال بعضی از سفراء، بخصوص سفیر امریکا و سفیر ایران در لویه جرگه؛

- نقش فعال لخصر ابراهیمی که تلاش او با تلاش دولت همسو بود؛

- مهمانی های خصوصی و جلسات شخصی شبانه در محل برگزاری لویه جرگه و بیرون از آن؛

– اصرار حامد کرزی و حتی تهدید او در مورد پذیرفتن نظام ریاستی در قانون اساسی. رئیس دولت انتقالی نه تنها در مراحل تسوید، تدقیق و در جریان مباحثات لویه جرگه نفوذ مستقیم و غیرمستقیم داشت، بلکه او بر علاوه از این فرصت برای زمینه سازی به نفع خود در انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز استفاده شایان کرد. این یک نقیصه بزرگی بود که حین تصویب موافقتنامه "بن" تصریح نگردیده بود که رئیس دولت انتقالی حق کاندید شدن را در اولین انتخابات ریاست جمهوری ندارد. فقدان همچو ماده در موافقتنامه بن موجب شد تا حامد کرزی برای سیزده سال پیهم در قدرت باقی بماند و یکه تاز میدان قدرت در کشور باشد.

بخش یازدهم

(لویه) جرگه های مشورتی

تا حال هرچه درباره لویه جرگه و اشکال و اهداف آنها گفته شد، در مجموع شامل کتگوری جرگه های میشد که همه به حیث یک مرجع عالی تصمیماتی ملی پنداشته شده و فیصله یا مصوبه های آنها، چه در حالت خلای قدرت و یا برای تصمیم گیری بر یک موضوع مشخص، از جمله تصویب قانون اساسی کشور، دارای ضمانت اجرائی و الزامیت تطبیقی بوده اند. برعکس جرگه های دیگر ملی که سابقه تاریخی چندان ندارند و اما در این ده سال اخیر چهاربار دائر گردیده اند، نوع خاص از جرگه های بزرگ میباشند که هدف آن مشوره دادن به دولت در یک موضوع خاص بوده و اما تصویب یا فیصله آنها از ضمانت اجرایی برخوردار نمیباشند.

از سال 2010 تا 2019 چهار بار همچو جرگه های مشورتی در کابل تشکیل شدند: یکی در ارتباط با موضوع صلح و مذاکره با مخالفان مسلح دولت، دومی برای غور بر پیمان استراتژیک بین افغانستان و ایالات متحده امریکا، سومی جرگه بزرگ مشورتی برای بررسی موافقتنامه امنیتی دو جانبه بین افغانستان و ایالات متحده امریکا که بخشی از پیمان استراتژیک بین دو کشور محسوب میگردد و چهارمی در ارتباط با مذاکرات صلح با طالبان. سه جرگه اول الذکر در دوره ریاست جمهوری حامد کرزی و جرگه

اخیر در دوره ریاست جمهوری داکتر اشرف غنی در شهر کابل و در محلی مسمی به "خیمه لویه جرگه" در ساحه پولیتخنیک کابل دائر شده اند که در این بخش هریک را تحت مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهم. اما قبل از آن باید گفت که بعضی ها این جرگه های مشورتی را به دو دلیل جرگه مشورتی ملی " نیز یاد کرده اند: یکی به دلیل تعداد کثیر اشتراک کنندگان و دیگر به دلیل مسائل مهم ملی، ولی به سه دلیل ذیل نمیتوان آنها را تحت نام "لویه جرگه" مسمی ساخت: یکی فقدان ضمانت اجرایی فیصله ها و تصاویب آنها؛ دیگر خصلت انتصابی اعضای آن که همه بوسیله فرمان رئیس جمهور فرا خوانده شده اند، نه به اساس انتخاب مردم؛ همچنان از لحاظ تعریف لویه جرگه مندرج بند دوم ماده 110 قانون اساسی که: «لویه جرگه متشکل است از: 1- اعضای شورای ملی، 2 - رؤسای شوراهای ولایات و ولسوالیها».

با ملاحظه همچو تفکیک بین لویه جرگه و جرگه ملی مشورتی، اکنون به شرح رویدادهای هریک از چهار جرگه مشورتی تحت مباحث جداگانه ذیلاً پرداخته میشوند:

مبحث اول

"جرگه ملی مشورتی صلح افغانستان" 12 جوزای 1389 (2 جون 2010م)

انگیزه ها برای تدویر جرگه مشورتی صلح:

از این واقعیت تلخ نمیتوان انکار کرد که از سالها بدینسو در اثر جنگ، خونریزی و ویرانی بوسیله بمباردمانهای

بزرگ هوایی، فیر راکتها و گلوله های قدرتمند توپ و تانک وانفجار ماین ها در کشور آرامش، ثبات و رفاه برهم خورده و یک روز هم مردم بیچاره از این مصیبت درمان نبوده اند. اکنون حملات انتحاری در این چند سال اخیر شیوه ای جدید جنگ و خونریزی را در کشور معمول ساخته که هربار تعدادی از بیگناهان را به کام مرگ فرو می برد و دل هزارها هموطن را داغدار می سازد.

مردم افغانستان بعد از سقوط طالبان و آغاز حکومت مؤقت و انتقالی با موجودیت قوای بین المللی امیدوار بودند که رایحه صلح به مشام شان خواهد رسید و زندگی در پناه آن باز شکل عادی بخود خواهد گرفت، اما متأسفانه که از آن روزها تاحال این آرزومندی و توقع مردم برآورده نشده و هر روز چهره منحوس جنک به شکل دیگر در شهرها و اطراف واکناف کشور بیشتر و بیشتر ظاهر میشود و جان مردم بیگناه را میگیرد. در این مدت همیشه نیاز مردم به صلح و آرامش در کشور بالاتر از هر چیز دیگر قرار داشته و همه از دولت میخواهند تا هرچه زودتر در پی صلح با مخالفان مسلح برآید و با آنها به مذاکره بپردازد، تا روزنه ای بسوی آرامش باز گردد.

در سال 2009 رئیس جمهور وقت حامد کرزی در جریان انتخابات ریاست جمهوری آن سال به مردم وعده داد که در صورت پیروزی در انتخابات بطور جدی در زمینه اقدام میکند. او پس از پیروزی حین ادای مراسم تحلیف به این وعده خود اشاره کرد و گفت که: «جرگه بزرگی را برای رسیدن به هدف صلح بزودی دائر خواهم کرد.»

این وعده رئیس جمهور در همان آغاز با مشکلاتی روبرو بود، زیرا از یکطرف قوای بین المللی مذاکرات صلح را با طالبان قبل از وقت می دانستند و نمی خواستند دولت

افغانستان از یک موقف ضعیف وارد مذاکره با مخالفان شود و از طرف دیگرگروه های مخالف طالبان در داخل نیز به دلایل متعدد، مذاکره با طالبان را بی نتیجه و فقط ضیاع وقت و چشم دوختن به یک سراب می دانستند. با موجودیت همچو مشکلات، تدویر این جرگه چند ماهی به تعویق افتاد و اما به دلیل اینکه صلح یک ضرورت اساسی و آرزومندی ملت بود و برای رسیدن به آن باید تلاش های ممتد صورت می گرفت، لذا برای تدویر جرگه ملی مشورتی صلح به حیث یک نیازمیرم لازم بود تا دولت هر چه زودتر در زمینه اقدام می کرد.

اخیراً یک سلسله مقالاتی تحت عنوان "روایت صلح؟ از کجا تا اینجا؟" بقلم محمد عمر داؤدزی در روزنامه هشت صبح به نشر رسیده است که اشاره به بعضی مطالب مهم دارد. داؤدزی که شخص بسیار نزدیک با حامد کرزی بود و در دوره ریاست جمهوری او در مقامهای حساس و بلند ایفای وظیفه کرده است، در بخش اول مقاله خود ضمن تذکراز تیره شدن روابط افغانستان و پاکستان و لزوم تدویر این جرگه می نویسد: «دو سه سال بعد، روابط پاکستان و افغانستان تیره شد. ترکها [مقصد دولت ترکیه است] پیش قدم شدند تا روابط را دوباره احیا کنند. به همین منظور در ماه اپریل سال 2007 نشست سه جانبه (افغانستان، پاکستان و ترکیه) در انقره برگزار گردید که در آن رئیس جمهور کرزی و رئیس جمهور پاکستان پرویز مشرف اشتراک نمودند. در این نشست فیصله صورت گرفت تا لویه جرگه امن منطقه ای پاکستان و افغانستان در کابل برگزار شود. ترتیبات تدویر لویه جرگه در کابل گرفته شد. جرگه امن منطقه ای پاکستان و افغانستان که در خیمه لویه جرگه دایر گردید، اقدام دیگری در راستای برقراری صلح بود که پاکستان برخلاف وعده قبلی، متأسفانه آن را جدی نگرفت

و کوشید از اشتراک در آن ابا ورزد. مگر درمیانه و به گمان اغلب بر اثر مداخله امریکا، پرویز مشرف حاضر شد تا در آن اشتراک نماید.»

داؤدزی علاوه میکند که: «سال بعد زمانی که در ایالات متحده امریکا باد برنده شدن بارک اوباما وزیدن گرفت و فصل جدیدی باز شد، مک کرسنل فرماندهی نیروهای امریکا و ناتو را در افغانستان بر عهده گرفت. روزی آقای کرسنل نزد رئیس جمهور کرزی آمد و در ملاقاتی که با آقای کرزی داشت گفت که در مبارزه با "شورشیان" ضرورت به افزایش سی هزار نیرو است. رئیس جمهور کرزی تاکید نمود که به جای افزایش نیروهای امریکایی بهتر است پول بالای نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان مصرف شود، مگر مک کرسنل در پاسخ گفت که ما نیروها را بیشتر می‌سازیم تا طالبان را چنان تضعیف کنیم که «دم در میان پاهای» یا به اصطلاح «سرشان خم» به میز مذاکره حاضر شود. من [داؤدزی] که در همین ملاقات حضور داشتم، گفتم پیش از این از جانب ایالات متحده امریکا به طالبان عناوین "دشمن و تروریست" به کار می‌رفت، اما امروز لفظ "شورشی" استفاده می‌شود. پرسش من این بود که آیا این یک تغییر در پالیسی است؟ مک کرسنل در پاسخ تایید کرد که کاربرد این لفظ تغییر درپالیسی ایالات متحده امریکا است. این تغییر پالیسی، رویکرد آن کشور را در جنگ افغانستان کاملاً دگرگون ساخت. ایالات متحده به این نتیجه رسیده بود که طالبان دیگر تروریست نیستند، بل شورشی‌اند و آن کشور حاضر است با این گروه وارد گفتگو و مذاکره شود. این یک جهش بزرگ بود.»

با این تغییر درپالیسی امریکا و شدت فعالیت های مسلحانه طالبان موضوع تدویر لویه جرگه برای تعیین یک پلان راه جهت چگونگی تأمین صلح و مذاکره با طالبان بعد از کمی

تأخیر رویدست گرفته شد. عمر داؤدزی در باره می نویسد: «در رویکرد جنگ و صلح ایالات متحده امریکا زمانی تغییر رونما گردید که جنگ به شکل باورنکردنی به درازا کشید و پیروزی از راه جنگ برای شان دشوار می نمود. در این هنگام، بحث های صلح آهسته آهسته در جامعه شکل گرفت و گروه های مختلف مردمی و سیاسی از طرق مختلف دیدگاه های خود را بیان می نمودند. در این هنگام جامعه مدنی و گروه های مختلف بیشتر هراس خود را از قربانی شدن ارزش ها و دست آوردهای نظام پسا طالبانی مطرح می کردند تا مبادا دست آوردهایی که در سال های اخیر در زمینه های آزادی ها، حقوق بشر، حقوق زنان و غیره به وجود آمده است، با چالش [مشکل] مواجه گردد. رئیس جمهور کرزی در پی راه هایی برآمد تا با طالبان در پیوند به صلح گفتگو و صحبت کند، اما در عین زمان لازم می دانست تا نظریات اقلیت مختلف جامعه را توحید نماید و اجماع ملی و سیاسی به وجود بیاورد. بهترین راه برای رسیدن به این مهم در قانون اساسی تصریح شده بود که همانا برگزاری ريفراندم یا نظرسنجی عمومی بود، مگر اوضاع امنیتی و سایر نیازهای آن مساعد نبود. یگانه راه رسیدن به این هدف و همچنان به دست آوردن صلاحیت رفتن به مصالحه، تدویر لویه جرگه مشورتی بود. رئیس جمهور کرزی بعد از مشورت با شماری از رهبران سیاسی، در سال 2010 میلادی گروهی را توظیف نمود تا لویه جرگه عنعنه ای را برگزار کند.» (داؤدزی، محمد عمر: "روایت صلح؟ از کجا تا اینجا؟"، سلسله مقالات منتشره در روزنامه 8 صبح، بخش اول، مورخ 2 حمل 1399)

رئیس جمهور کرزی برای تنظیم امور این جرگه یک کمیسونی را تحت ریاست داکتر فاروق وردک (وزیر معارف) توظیف نمود تا لست اعضای جرگه را با

برنامه تدویرآن ترتیب نماید که پس از تأیید رئیس جمهور عملی گردد. برطبق همین برنامه جرگه بتاریخ 12 جوزای 1389 (2 جون 2010م) به ساعت 9:00 صبح با حضور بیش از 1600 نفر عضو، مشمول بزرگان قومی، بعضی از وکلای شورای ملی و شورا های ولایتی در زیر خیمه بزرگ لویه جرگه در پولیتخنیک کابل با بیانیه حامد کرزی افتتاح گردید. این جرگه مدت سه روز را در بر گرفت و اعضای آن به 28 کمیته فرعی و درهریک از کمیته ها به تعداد بیش از 50 عضو تقسیم شدند. اعضای جرگه به پیشنهاد حضرت صبغت الله مجددی، استاد برهان الدین ربانی را به حیث رئیس جرگه انتخاب کردند. قیام الدین کشف به حیث معاون، داکتر جعفر مهداوی بحیث منشی و عبدالستار درزابی به عنوان نایب منشی و خانم ناجیه زیوری به عنوان عضو هیئت رهبری جرگه انتخاب شدند. دراجندای این جرگه بطورکل سه موضوع گنجانیده شده بود: 1- شناخت مخالفان، 2- توافق عمومی برای مصالحه، 3- دریافت میکانیزم صلح.



رئیس جمهور حامد کرزی در یک قسمت بیانیه افتتاحیه خود خطاب به اعضای جرگه گفت: «امروز بار دیگر به تمام مردم افغانستان ابلاغ میکنم که باید بکوشند که هموطنان

گمراه خود را در پرتو قانون اساسی و زندگی صلح آمیز فراخوانند. جرگه امروزی به این مقصد دائر شده که چگونه میتوان در راه استحکام صلح کار کرد و با کی ها از راه صلح پیش آمد. امروز ملت افغانستان چشم براه مشوره ها و نظریات شما میباشند تا ملت را از رنج و درد جاری برهاند. امیدوارم در این سه روز که جرگه دوام میکند، به چنان مشوره ها و نظریات برسید که در پرتو آن صلح در کشور تأمین شود و دوستی افغانستان با جهان از آن استحکام یابد و این سرزمین بسوی پیشرفت قدم بگذارد. از طالبان نیز میخواهم و به آنها صدا میکنم که طالب جان به پروسه صلح بیوند و از جنگ دست بردار... با افراد مرتبط با القاعده و کسانیکه دست شان به خون مردم بیگناه آلوده است، هرگز مذاکره نخواهم کرد.»؛ اما برهان الدین ربانی رئیس جرگه ضمن ابراز مخالفت با طالبان به این موضوع اشاره کرد که موجودیت پیش شرط ها، موانع را در برابر تلاشهای صلح ایجاد میکند.

نکات مهم قطعنامه این جرگه:

جرگه ملی مشورتی صلح که به اشتراک 1600 نفر از 12 الی 14 جوزای 1389 در خیمه لویه جرگه در کابل دائر گردید، در پایان کار قطعنامه ای را مشتمل بر سه فصل و 16 ماده صادر نمود که متن مکمل آن را در همان روز "راديو آزادى" به نشر سپرد. اینک توجه را به بعضی نکات مهم آن جلب میدارم:

در یک قسمت مقدمه آن آمده است: «اعضای جرگه ملی مشورتی صلح طی سه روز مطابق اجندای مطروحه در جلسات متعدد کمیته های کاری و جلسه عمومی بحث های همه جانبه نموده و بالای مواد آتی به توافق رسیدند:

- ما اشتراک کنندگان جرگه ملی مشورتی صلح، با درک مکلفیت های دینی و ملی خویش و با در نظر داشت اینکه صلح یک ضرورت حیاتی و خواست هر فرد این ملت بوده، از ابتکار و تعهد رئیس جمهوری اسلامی افغانستان که بر مبنای مشوره با ملت برای پایان دادن به جنگ و خونریزی در کشور و رسیدن به صلح پایدار از طریق مسالمت آمیز اتخاذ گردیده، پشتیبانی همه جانبه می نمائیم؛

- ما از عزم، تحمل، شکیبائی و قربانی های مردم مسلمان افغانستان برای رسیدن به صلح پایدار و رفاه همگانی در کشور قدردانی می نمائیم؛

- مردم افغانستان حمایت همه جانبه جامعه جهانی به خصوص ایالات متحده امریکا را در بازسازی نهاد های ملی و زیر بناهای کشور به دیده قدر نگرسته و خواهان ادامه همکاری های وسیع، مؤثر و بنیادی شان می باشیم؛

- ما از تلاشهای دلسوزانه کشورهای اسلامی، بالاخص خادم حرمین شریفین پادشاه عربستان سعودی و جمهوری ترکیه برای پشتیبانی از اقدامات و ابتکاراتی که منجر به صلح در کشور جنگ زده ما شود، قدردانی نموده، خواهان تداوم، تسریع و گسترش همکاری بیشتر آنها می باشیم.»

اشتراک کنندگان جرگه ملی مشورتی صلح از دولت افغانستان و طرف های درگیر جنگ و دیگر حلقات تقاضا کردند تا در تعمیم مواردی که تحت شانزده فقره جزبندی شده، اقدام صادقانه، فوری و ملموس نمایند. فقرات اول تا هشتم بیشتر به توجه طرفهای درگیر جنگ بخصوص طالبان و حزب اسلامی حکمتیار رسانیده شده؛ مخاطب فقره هشتم دولت افغانستان و نیروهای بین المللی میباشند؛ در فقرات نهم و دهم به نقش علمای دینی و مردم و نیز رسانه های جمعی اشاره گردیده؛ و اما فقرات یازدهم تا پانزدهم به ایجاد یک میکانیزمی اختصاص یافته که اعضای

اشتراک کننده جرگه برای مذاکره با ناراضی ها پیشنهاد کرده اند. فقره اخیر درباره مسئله اسرائیل و فلسطین است که یک تذکر ضمنی شمرده میشود.

اینک متن هریک از فقرات قطعنامه مذکور ذیلاً اقتباس میگردد:

« 1 - ما اشتراک کنندگان جرگه ملی مشورتی صلح از تمام طرف های درگیر جنگ مطالبه می نمائیم تا در مطابقت با ارشادات دین مقدس اسلام، به ندا و خواست مردم افغانستان برای قطع جنگ، برادر کشی و رسیدن به صلح دائمی لیبیک گفته و راه مفاهمه و مذاکره را در پیش گیرند. این ابتکار صلح و آشتی میان تمام افغان ها بوده و به هیچ وجه در برگیرنده عناصر افراطی و شبکه های تروریستی بین المللی نمیباشد؛

2 - دولت باید یک برنامه همه جانبه را برای آغاز پروسه صلح، با در نظر داشت فیصله های جرگه ملی مشورتی صلح تدوین و تلاش برای تأمین صلح را بحیث یک استراتژی ملی و دائمی اعلان نماید؛

3 - تلاشهای صلح نباید دست آورد های نظام و ارزش های قانونی آنرا زیر سؤال قرار دهد که منجر به ایجاد بحران تازه در کشور گردد؛

4 - جهت رسیدن به صلح پایدار، تعهدات همه جانبه و صادقانه تمام جناح های ذیدخل یک امر ضروری میباشد. ما اشتراک کنندگان جداً تقاضا می نمائیم تا به خواست مردم افغانستان و اشتراک کنندگان جرگه ملی مشورتی صلح و فیصله های این جرگه احترام گذاشته و بصورت جدی و صادقانه در عمل پیاده گردد، در غیر آن به ارزش تاریخی جرگه صدمه وارد خواهد شد؛

5 - ما از تمام جناح های ذیل تقاضا می نمائیم تا از پیش شرط هایی که زمینه آغاز مذاکره و مفاهمه را غیرممکن

می سازند، اجتناب نموده و روش های سازنده و انعطاف پذیر را برای آغاز تفاهم روی دست گرفته، حسن نیت خویش را ابراز نمایند؛

6 - جلوگیری از دامن زدن به مسائل قومی، منطوقی، لسانی، سمتی، تنظیمی، مذهبی و سیاسی که منجر به خدشه دار شدن وحدت ملی میگردد، در اولویت های کاری اطراف ذیدخل قرار داده شود؛

7 - فراهم سازی زمینه های سرمایه گذاری جهت تقویه بنیه اقتصادی، انکشاف و رشد منابع بشری و زیر ساخت های کشور، به منظور اشتغال، کاهش فقر و ارتقای ظرفیت های تعلیمات اسلامی و عمومی در صدر برنامه های دولت قرار گیرد.»

8 - ما از دولت افغانستان و نیروهای بین المللی مستقر در افغانستان تقاضا می نمایم که:

- بعنوان حسن نیت، در مورد آزادی آن عده افرادی که به اساس راپورهای نادرست و یا اتهامات ثابت نشده در زندانهای مختلف بسر می برند، اقدام فوری و جدی نماید؛
- دولت باید در تفاهم با جامعه جهانی در مورد حذف اسامی مخالفین از لست سیاه اقدام عاجل نماید؛

- دولت و نیروهای بین المللی باید امنیت و مصئونیت کسانیرا که به پروسه صلح می پیوندند، تضمین و تأمین نماید و زمینه بازگشت ایشان را به زندگی مصئون مساعد سازد؛

- از نیروهای بین المللی و افغانی جداً تقاضا میگردد تا از دستگیری های بیمورد و تلاشی های خود سرانه منازل و بمباردمان ساحات مسکونی که باعث تلفات ملکی میگردد، جداً خودداری ورزند؛

- دولت باید اقدامات جدی را برای بدست گرفتن رهبری عملیات نظامی و هماهنگی میان نیروهای بین المللی موجود در افغانستان رویدست گیرد؛
- ناراضیان مسلح باید خشونت و همه فعالیت های را که منجر به قتل هموطنان عزیز و تخریب زیربنا ها میگردد، ترک نموده و رابطه خود را با شبکه های القاعده و تروریستی قطع نمایند؛
- از جامعه بین المللی تقاضا بعمل می آید تا در تجهیز، آموزش و تقویۀ نیروهای امنیتی افغانستان همکاری و اقدامات جدی نماید، تا این نیروها قادر گردند که مسئولیت تأمین امنیت مردم و کشور خود را به عهده گیرند؛
- ما از جامعه بین المللی خواهان تعهدات دراز مدت هستیم، تا افغانستان دوباره به میدان کشمکش ها و رقابت های منطقوی مبدل نگردیده و از مداخلات بیرونی جلوگیری بعمل آمده، زمینه را برای تقویه همکاری های منطقوی مساعد سازد؛
- ما از جامعه بین المللی تقاضا می نمایم تا از پروسه صلح تحت رهبری جمهوری اسلامی افغانستان پشتیبانی همه جانبه نمایند؛
- دولت با همکاری مردم با ایجاد حکومتداری خوب، سپردن کار به اهل کار، مبارزه علیه فساد اداری، اخلاقی و غصب [چه؟ - مقصد دارائی های عامه است] در سطح مرکز و ولایات اقدام نماید. این اقدامات اعتماد مردم را بالای دولت بیشتر ساخته و در نزدیک ساختن ملت با دولت و موفقیت پروسه صلح، نقش کلیدی ایفاء می نماید؛
- مردم افغانستان خواستار صلح عادلانه می باشند که در آن حقوق تمام اتباع کشور به شمول زنان و اطفال در نظر گرفته شده باشد و به منظور تأمین عدالت اجتماعی،

جرگه تأکید می نماید تا قوانین بالای تمام اتباع کشور طوری که سان تطبیق گردد.

9 - ما اشتراک کنندگان این جرگه از علمای کرام، مسئولین و دست اندرکاران رسانه های صوتی، چاپی و تصویری تقاضا به عمل می آوریم تا از منابر مساجد و وسایل ارتباط همگانی برای تبلیغ صلح و ترک خشونت استفاده رسالت مندانه و مسئولانه به عمل آورند؛

10 - ما اشتراک کنندگان این جرگه از تمام مردم متدین خویش تقاضا می نمائیم تا یکجا با دولت برای پایان دادن به نا آرامی های کنونی کشور دست بدست هم داده و در موفقیت این پروسه تلاش نمایند. دولت باید تمام تدابیر لازم را به همکاری مردم برای تأمین امنیت رویدست گرفته و جلو اعمال تخریب کارانه و تروریستی را بگیرد.

11 - کمیسیون با صلاحیت یا شورای عالی صلح برای عملی ساختن مشوره های جرگه و پیشبرد پروسه صلح در کشور ایجاد گردد. این نهاد به مرور زمان نمایندگی های ولایتی، ولسوالی و محلی خود را ایجاد و توسعه بخشد که در ترکیب آن شخصیت های مصلح اعم از برادران و خواهران دلسوز، علمای کرام، بزرگان قوم، یک یک نفر نماینده از مجلسین شورای ملی و مخالفین که دست از جنگ برداشته باشند، شامل گردند. این شورا باید کمیته خاص را برای رسیده گی به زندانیان، رهائی و بازگشت آنها به زندگی عادی ایجاد نماید؛

12 - ما اشتراک کنندگان این جرگه ملی مشورتی صلح تعهد می نمائیم تا به صفت پیام آوران صلح حین بازگشت به مناطق و محلات خود، پیام صلح این جرگه را به مردم خود رسانیده و در این راه سعی و تلاش همه جانبه را به همکاری ادارات محلی، علماء، بزرگان قوم، جوانان و زنان به راه

اندازیم تا باشد سهم دینی و ملی خویش را در تأمین صلح ایفا نمائیم؛

13 - جهت کسب حمایت جامعه جهانی از قطعنامه جرگه ملی مشورتی صلح، دولت جمهوری اسلامی افغانستان مکلفیت دارد تا آنرا شامل اجندای کنفرانس کابل نماید؛

14 - دولت باید از طریق میکانیزمی که ایجاد میگردد، درمورد پیشرفت برنامه صلح مردم را طور متداوم و شفاف در جریان قرار دهد؛

15 - سفارشات کمیته های بیست و هشت گانه، جهت تدوین و پیگیری برنامه عمل و استراتژی صلح، ضمیمه قطعنامه میباشد؛

16 - در اخیر جرگه ملی مشورتی صلح به نمایندگی از ملت مسلمان افغانستان، حمله وحشیانه نیروهای نظامی اسرائیل را درآب های بین المللی بالای کاروان کمکهای بشر دوستانه برای مردم مظلوم و محاصره شده فلسطین در نوار غزه که منجر به قتل و جراحت ده ها تن گردیده، شدیداً تقبیح کرده با خانواده های کشته شدگان و مجروحین ابراز همدردی می نمایند، از بارگاه ایزد متعال صبر و استقامت را برای شان استدعا میکند. از ملل متحد و جامعه جهانی جداً تقاضا میگردد تا به محاصره ظالمانه نوار غزه خاتمه دهند.» (پایان قطعنامه جرگه ملی مشورتی صلح افغانستان)

لویه جرگه مشورتی در پایان کار به رئیس جمهور صلاحیت داد تا با طالبان درمورد صلح مذاکره کند. علاوه بر آن، 67 سفارش به شمول ایجاد شورای عالی صلح جهت پیشبرد امور صلح را، پیشنهاد کرد. جرگه پیشنهاد داشت تا به منظور نشان دادن حسن نیت تعدادی از طالبان زندانی نیز آزاد گردند، مشروط به این که این طالبان روابط خود را با گروه های تروریستی قطع کرده و در روند صلح اشتراک کنند.

باختم لویه جرگه کرسی به مشوره‌های خود در داخل و خارج کشور ادامه داد و نیز شورای عالی صلح را با 78 عضو تاسیس نمود. استاد برهان الدین ربانی به حیث رئیس شورا و معصوم استانکزی به حیث رئیس دارالانشا تعیین گردیدند. کشورهای تمویل کننده با اشتیاق کامل و سخاوت مندانه شورا را تمویل کردند. ذوق زده‌گی عجیبی به وجود آمده بود. احساس می‌شد که صلح در یک قدمی قرار گرفته است. شورا به ایجاد تشکیلات و پلان‌گذاری آغاز کرد و تلاش‌ها را آغاز نمود تا با سیاسیون مشورت‌هایی انجام گیرد و از این طریق اجماع مورد نیاز به وجود بیاید.

مخالفت ها با تدویر جرگه ملی مشورتی صلح:

از همان اول طالبان و حزب اسلامی حکمتیار از اشتراک در این جرگه خودداری کردند و اشتراک خود را مشروط به خروج قوای خارجی از کشور و نیز تعدیل قانون اساسی افغانستان ساختند که این دوشرط به هیچ وجه از طرف دولت افغانستان قابل پذیرش نبود. طالبان و حزب اسلامی جواب رد خود را نه تنها به زبان بیان کردند و گفتند که تدویر این جرگه کار امریکائی‌ها است، بلکه با فیریک راکت که در جوار محل تدویر جرگه اصابت کرد، عملاً مخالفت خود را نشان دادند. این راکت هنگامی منفجر شد که کرسی مصروف ایراد بیانیه در جرگه بود و پس از شنیدن صدای مهیب انفجار، خطاب به اعضای جرگه گفت: «نگران نباشید، آرام در جاهای تان بنشینید، خیرخیریت است. ما با این حملات عادت کرده ایم.»؛ همچنان در روز سوم چند طالب با لباس زنانه در حواشی پولیتخنیک گرفتار شدند که عزم ورود به محل جرگه را داشتند.

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که حین تدویر جرگه مشورتی در کابل، یک عده اعضای طالبان و حزب اسلامی

در کشور "مالدیو" به تثبیت همایون جریر - داماد حکمتیار مجلسی را برگزار کردند که در آن 45 نماینده از طالبان و حزب اسلامی و 25 تن از اعضای پارلمان افغانستان اشتراک داشتند.

تشکیلی بنام "جبهه ملی افغانستان" به حیث یک ائتلاف سیاسی مخالف دولت، عدم اشتراک خود را در این جرگه نیز اعلام کرد. فاضل سنچارکی سخنگوی این جبهه ضمن مصاحبه با بی بی سی گفت: «این جرگه از نظر ما وزن و اعتبار و جایگاه حقوقی لازم را ندارد و ثانیاً این جرگه ای فرمایشی و حکومتی است و اعضای آن توسط مقامات حکومتی از گوشه و کنار کشور گلچین شده اند.»

جنرال دوستم رئیس جنبش ملی نیز با انتشار یک اعلامیه تدویر این جرگه را یک کار بیهوده تلقی کرد و با انتقادهای شدید بر حکومت گفت که: جرگه به هدف صلح دائر نشده، بلکه آنرا حکومت برای اهداف دیگری به وجود آورده است. عدم اشتراک دوستم، محقق و ضیاء مسعود را بعضی ها چنین تعبیر کردند که گویا جرگه ماهیت ملی نداشته است، اما برگزارکنندگان جرگه گفتند که از ایشان دعوت اشتراک بعمل آمده بود، اینکه در آن اشتراک نکردند، کار خودشان بوده است.

برخی از اعضای ولسی جرگه نیز نظر موافق با تدویر این جرگه، ولو زیر نام مشورتی بوده باشد، نداشتند و با آن مخالفت کردند. ولسی جرگه بعد از مباحثات زیاد به این نتیجه رسید که هر یک از اعضای ولسی جرگه میتوانند بطور شخصی در جرگه اشتراک نمایند و اما ولسی جرگه به عنوان یک نهاد در آن حضور نمی یابد، درحالیکه مشرانو جرگه حضور خود را در آن جرگه به حیث یک نهاد تأیید کرد.

یکی دیگر از رویداد های مهم به ارتباط این جرگه، همانا احضار مقام های امنیتی به ارگ ریاست جمهوری بود، تا در باره حملات راکتی که حین جریان لویه جرگه در روز اول در حاشیه خیمه بزرگ به وقوع پیوست، توضیحات ارائه دارند. بر طبق اعلامیه دفتر ریاست جمهوری، حنیف اتمر وزیر داخله و امرالله صالح رئیس عمومی امنیت ملی چون نتوانستند جواب قناعت بخش ارائه دهند، لذا هردو استعفی شانرا به رئیس جمهور پیش کردند که فوراً از طرف رئیس جمهور پذیرفته شد. گفته میشود که انگیزه اینکار بر میگردد به تصمیم قبلی رئیس جمهور تا برای ابراز حسن نیت به پاکستان و ایجاد فضای مساعد برای تفاهم با آن کشور، باید دو مخالف جدی پاکستان را از مقام های شان به نحوی برکنار کند.

نتایج حاصله از جرگه و پی آمدهای آن:

با آنکه ایالات متحده امریکا در آغاز تدویر، این جرگه را قبل از وقت میدانست، اما بعداً از قطعنامه لویه جرگه استقبال کرد و کارل آیکن بیری سفیر کبیر آن کشور در کابل گفت که: حالا این وظیفه دولت افغانستان است که در خصوص عملی نمودن فیصله های این جرگه تلاش جدی نماید. ایالات متحده نیز در این راستا با دولت افغانستان همکاری خواهد کرد. او درباره آزاد ساختن تعدادی از زندانی ها و حذف نام بعضی از رهبران طالبان از لست سیاه سازمان ملل متحد علاوه کرد که: «جواب به این درخواست نیاز به فیصله جامعه جهانی بخصوص پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد دارد که باید در این راستا توافق داشته باشند. حکومت افغانستان در این خصوص میتواند به اعضای دائمی شورای امنیت ملل متحد مراجعه نماید.»؛ در این میان اتحادیه اروپا و جمهوری

ترکیه و متعاقباً بعضی کشورهای دیگر از فیصله های جرگه استقبال کردند.

یکی از پی آمدهای مهم این جرگه اعطای جواز رسمی مذاکره با طالبان برای حامد کرزی رئیس جمهور کشور بود که میتواند از این به بعد باب مذاکره را با آنها باز کند، اما این نکته که باید مذاکره با آن عده طالبانی صورت گیرد که از لحاظ فکری با افراط گرایان از قبیل القاعده در تماس نباشند، یک معضله جدی محسوب می شد. طوریکه بعد ها دیده شد، پس از تشکیل شورای عالی صلح از آنوقت تا امروز هیچ نتیجه عملی در زمینه بدست نیامده است. اگرچه گلبدین حکمتیار رئیس حزب اسلامی بعداً با امضای یک پروتوکل و موافقتنامه با دولت افغانستان دست از مخالفت با دولت کشید و اکنون در کابل حضور دارد، اما سائر شاخه های مخالفان مسلح دولت، از جمله طالبان و بخصوص گروپ حقانی به همکاری سازمانهای افراطی مقیم پاکستان زیر نظر آی اس آی نه تنها با فیصله های این جرگه و قعی نگذاشتند، بلکه هر روز بر شدت عملیات خرابکارانه و مسلحانه خود افزودند و با حملات انتحاری در شهرهای بزرگ کشور بخصوص در شهر کابل به صدها تن مردم بیگناه را به شهادت رسانیده اند.

شورای عالی صلح با همه تشکیلات وسیع و معاشات دالری در این چند سال کاری قابل ذکر را در راستای تطبیق مواد قطعنامه انجام نداده و گفته میشود که اعضای این جرگه با کسب امتیازات مالی و داشتن مقام و منزلت تاحال فقط مصروف روزگزرانی و حرافی بوده و نشانه ای از عاملیت شان به چشم نمیخورد.

قابل ذکر است که پس از تدویر این جرگه مشورتی در سال 1389 و توصیه های آن و متعاقباً تشکیل شورای عالی صلح

با تعدادی کثیر اعضاء، وضع نه تنها به سمت مثبت تغییر نکرد، بلکه فعالیت های تخریبی مخالفان مسلح دولت خاصاً طالبان روز بروز کسب شدت نمود و این سؤال مطرح گردید که آیا طالبان اساساً آماده صلح میباشند و اگر بلی، تحت کدام شرایط و چگونه در این راه با آنها به مذاکره و مفاهمه پرداخت؟

این سؤالها از آنوقت تا اکنون جواب لازم نیافته است، حتی تا دو سال قبل امریکا هم از رسیدن به صلح با طالبان مایوس بود، چنانچه این موضوع در رسانه ها نیز به وضاحت منعکس میگردید. نگاهی بیک مقاله در روزنامه هشت صبح بقلم صمد دلاور به وضاحت میرساند که: «کشتار وسیع مردم ملکی از سوی طالبان موجی از عصبانیت و خشم را در کشور به وجود آورده است و تحت چنین حالت کاخ سفید و ارگ ریاست جمهوری به صراحت میگویند که دیگر چیزی به نام صلح با طالبان ممکن نیست، چنانچه دونالد ترامپ، رئیس جمهور امریکا میگوید که وقتی طالبان چپ و راست مردم عادی را میکشند، بیش از این صلح و گفتگو معنایی ندارد. ارگ نیز میگوید که پس از این باید صلح را در میدان جنگ به دست آورد. یعنی صلح تنها پس از شکست نظامی طالبان ممکن است.»

نویسنده مقاله در ادامه می افزاید: «با توجه به تلاش های ناکام برای مصالحه و حملات پیوسته ای طالبان بر اهداف غیرنظامی، در داخل افغانستان هرگز خوشبینی نسبت به صلح با طالبان وجود نداشته است؛ چون پاکستانی ها و طالبان در عمل اراده ای گفتگو و اتخاذ رویکرد سیاسی را از خود بروز نداده اند. پاکستانی ها توقع دارند که افغانستان در سیاست خارجی و داخلی خود به عنوان یک کشور زیرحمایت اردوی پاکستان عمل کند. طالبان هم با توجه به گسترش ساحه نفوذ و سازماندهی حملات گسترده تروریستی

برپایخت، دلیلی برای امتیاز دادن و نشستن باحکومتی که خود امیدی به آینده اش ندارد، نمی بینند. از این رو، موضع گیری جدید حکومت مبنی بر دسترسی به صلح از طریق فشار سهمگین نظامی بر طالبان نتیجه ای ناگزیر این وضعیت است.»

مبحث دوم

(لویه) جرگه مشورتی درباره موافقتنامه استراتژیک با ناتو و اضلاع متحده امریکا عقرب 1390 (نوامبر 2011)

اینکه در عنوان این نوشته چرا (لویه) بین قوسین گرفته و جرگه بیرون آن نوشته شده است، دلیلش اینست که "لویه جرگه" بزعم ماده 110 قانون اساسی جدید افغانستان بطور مشخص تعریف گردیده و نمیتوان آنرا برای هر جرگه دیگر، ولو تعداد اعضای آن بسیار زیاد باشد و یا یکی از مسائل مهم کشور را مطرح بحث سازد، بکار برد. اگرچه در اوراق رسمی درپسوند "لویه جرگه" کلمه "مشورتی" را اضافه کرده اند، اما بهتر بود آنرا به "جرگه ملی مشورتی" مسمی می ساختند. بهرحال در اینجا جرگه مذکور با اختصار "جرگه مشورتی" نامیده میشود که هدف تدویر آن بررسی و غور بر محتوای مسوده "موافقتنامه استراتژیک بین افغانستان و اضلاع متحده امریکا و ناتو" (با اختصار "موافقتنامه استراتژیک" یاد میشود) بوده است. برای درک بهتر موضوع لازم می افتد، کمی به سوابق آن نظر اندازی شود تا ریشه موضوع به حیث یک بحث مهم و تاریخی برای علاقمندان وبخصوص محققان رویدادهای جاری کشور بیشتر واضح گردد.

کنفرانس "بن" و نقش آیساف در تأمین امنیت:

بیشترین رویدادهای مهم افغانستان پس از سقوط طالبان، از کنفرانس "بن" و موافقتنامه مربوطه مورخ 5 دسمبر 2001 الهام میگیرد که بر مبنای آن اداره مؤقت، اداره انتقالی، تصویب قانون اساسی و سپس انتخابات ریاست جمهوری و بعداً پارلمانی در کشور رویدست گرفته شدند. در ضمیمه اول این موافقتنامه تحت عنوان "قوای امنیتی بین المللی" در ماده اول آن آمده است: «شرکت کنندگان مذاکرات ملل متحد [مقصدهمان 22 نفر اعضای رسمی هئیت های اشتراک کننده افغان در این کنفرانس میباشد] درباره افغانستان درک مینمایند که مسئولیت تأمین امنیت، قانون و نظم در سراسر کشور به عهده خود افغانها می باشد. آنها تعهد می نمایند که با استفاده از تمام امکانات و نفوذ خود، همه اقدامات را در جهت تأمین امنیت به شمول امنیت کارمندان ملل متحد و سائر سازمانهای بین المللی دولتی و غیردولتی مستقر در افغانستان انجام دهند.»؛ ماده دوم آن مشعر است که: «برای رسیدن به این هدف، شرکت کنندگان از جامعه جهانی میخوانند که مقامات جدید افغان را جهت تشکیل و تربیه قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانی کمک نماید.»؛ ماده سوم می افزاید: «با درک این امر که تشکیل و تجهیز قوای جدید امنیتی و قوای مسلح افغانی، تا فعال شدن کامل آن به وقت ضرورت دارد، شرکت کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان از شورای امنیت ملل متحد تقاضا می نمایند که تجویز استقرار هرچه زودتر نیروهای تحت امر سازمان ملل متحد را در افغانستان بررسی نماید. این نیروها در تأمین امنیت در شهر کابل و نواحی اطراف آن مساعدت میکند. این چنین نیرویی در صورت لزوم میتواند تدریجاً به سائر شهرها و مناطق گسترش یابد.»؛ ماده چهارم آن تصریح میکند که: «شرکت کنندگان مذاکرات ملل متحد درباره افغانستان متعهد میشوند

که تمام واحدهای نظامی را از کابل و دیگر مراکز شهری و مناطق دیگر که در آن نیروهای زیر امر ملل متحد مستقر میباشند، خارج کنند. مطلوب خواهد بود که این نیروها در بازسازی افغانستان کمک نمایند.»

بر طبق مواد فوق شورای امنیت ملل متحد موافقه کرد تا 41 کشور (به شمول امریکا و ناتو) قوای نظامی خویش را تحت امر ملل متحد زیر نام "قوای بین المللی حافظ صلح" (آیساف) به افغانستان مستقر سازند. به اساس ضرورت و بنا بر درخواست جانب افغان، موعد اقامت این قواء متواتر تمدید گردید و عندالضرورت بر تعداد آن افزوده شد، طوریکه در سالهای 2009 و بعد، تعداد مجموعی آن به بیش از یکصد هزار رسید، از جمله بیشترین آن نیروهای ایالات متحده امریکا بود. تا آنکه در کنفرانس منعقد در لژین - پرتگال در ماه نوامبر 2010 ملل کمک کننده با آیساف و دولت افغانستان بعد از 9 سال موافقه کردند تا انتقال مسئولیت های امنیتی از آیساف به قوای ملی امنیتی افغانستان بطور تدریجی و مرحلوی انتقال یابد. حکومت افغانستان و "ناتو- آیساف" در ماه جولای 2011 با پروسه انتقال مسئولیت ها آغاز کردند که باید تا ختم 2014 این پروسه به پایان برسد.

در آخرین روز اجلاس کشورهای ناتو منعقد شهر "شیکاگو" (مورخ 2 جوزای 1391 - مطابق 21 می 2012) موافقه بعمل آمد که وقتی پروسه انتقال مسئولیتهای امنیتی از آیساف به نیروهای افغان تا ختم سال 2014 به پایان میرسد، باید نقش نیروهای آیساف از فعالیت های محاروبی به نقش حمایتی مبدل شود، چنانکه در یک قسمت اعلامیه با اشاره به فیصله "لژین" (2010) آمده بود که: «در نیمه سال 2013 هنگامیکه مرحله پنجم انتقال مسئولیتهای افغان به اكمال میرسد، ناتو به مرحله نهایی هدف خود میرسد و از آن به بعد نیروهای افغان مسئولیت تمام مناطق افغانستان را

بعهده خواهند گرفت. ناتو بطور مسئولانه و تدریجی نیروهایش را در افغانستان کاهش میدهد تا ماموریت آیساف در ختم 2014 تکمیل شود. ماده دهم اعلامیه شیکاگو می افزاید: «به هدف حفظ و تقویت پیشرفتهای قابل ملاحظه و دست آورد مشترک، کشورهای آیساف بالای تعهد دوامدار خویش به امنیت افغانستان پس از 2014 مجدداً تأکید مینمایند. دولت جمهوری افغانستان به استقبال از این حمایت ادامه میدهد.» در ماده 16 آن گفته شده که کمک ها از 4.1 میلیارد دلار جمعاً برای ده سال برطبق ضرورت افزایش خواهد یافت و تا سال 2024 ادامه خواهد داشت. رهبران کشورهای ناتو در کنفرانس شیکاگو با آنکه ماموریت جنگی شانرا در افغانستان تا ختم 2014 تصویب کردند، اما گفتند که: با وجود گرفتن مسئولیتهای امنیتی توسط نیروهای افغان، باز هم ما آنها را تنها نمی گذاریم.

لزوم عقد موافقتنامه استراتژیک افغانستان با ناتو و ایالات متحده امریکا:

دولت افغانستان با درک این هدف که تامین صلح پایدار و بازسازی کشور آرزوی فرد فرد ملت افغانستان است و صلح نیاز به پیکار و مبارزه پیگیر با فکتورهای مانند تروریسم دارد که ثبات و آرامش عمومی را برهم می زند و کشور را به بی ثباتی می کشاند. همچنان برای فراهم آوری زمینه های مساعد در راه اعمار مجدد، توسعه اقتصادی و اجتماعی، حاکمیت قانون، دموکراسی، عدالت اجتماعی و حکومت داری خوب که افغانستان در تحقق آن با مشکلات زیاد مواجه است، نیازمند اقدامات مشترک و همکاری های منطقی و بین المللی در عرصه های مختلف میباشد. به همین ملحوظ دولت افغانستان با بعضی کشورها قبلاً پیمانهای استراتژیک را امضاء کرد، از جمله قرارداد همکاری های استراتژیک بین جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری هند، داشتن تعهد

دوامدار با سازمان ناتو، روابط استراتژیک بشکل سند همکاری های اقتصادی با اتحادیه اروپا، معاهده همکاری های استراتژیک با فرانسه، اعلامیه همکاری های درازمدت استراتژیک با کشورشاهی انگلستان و گفتگوها برای انعقاد سند همکاری های استراتژیک با کشور استرالیا نام برد.

با اعلام اینکه ماموریت آیساف به حیث نیروهای تحت امر ملل متحد درختم سال 2014 به مرحله پایانی میرسید و حکومت افغانستان هنوز هم به کمکهای اقتصادی و حمایتی نظامی برای تأمین امنیت اشد ضرورت داشت، لازم بود که با بعضی کشورهای کمک کننده بطور مستقل به امضای موافقتنامه های "استراتژیک" پردازد، تا در چهار چوب قانونی همچو موافقات بتواند هنوز هم از کمک های حمایتی آنها در ساحه تأمین امنیت کشور استفاده نماید. به اساس این ضرورت حکومت افغانستان با آغاز پروسه انتقال با بعضی کشورها، از جمله ناتو و امریکا در زمینه همکاری های دراز مدت استراتژیک به مفاهمه پرداخت، تا آنکه هیئت های هر دو طرف در تهیه مسوده آن به توافق رسیدند. حکومت افغانستان قبل از امضای آن خواست با تدویر یک جرگه مشورتی منعقد ماه عقرب 1390 (نوامبر 2011) متن مسوده را از نظراعضای جرگه بگذراند و پس از آن متن نهائی "موافقتنامه همکاری های دراز مدت استراتژیک میان دولت جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" (در اینجا به "موافقتنامه استراتژیک با امریکا" خلاصه میشود) امضاء نماید.

تدویر لویه جرگه (مشورتی) عنعنوی:

برای دریافت مشوره های ملت، درک خواستههای مردم در قبال انعقاد اسناد همکاری های استراتژیک بخصوص سند همکاری های استراتژیک با ایالات متحده امریکا و توافق

روی میکانیزم سازنده برای پروسه صلح و گفتگو با مخالفین مسلح، رئیس جمهور کرزی لویه جرگه عنعنوی (مشورتی) را در شهر کابل دائر نمود که از تاریخ 25 تا 28 عقرب 1390 (16 تا 19 نوامبر 2011) ادامه یافت. این لویه جرگه که با اشتراک 2000 نفر جهت بحث و ارائه توصیه ها در مورد مسوده پیمان استراتژیک بین افغانستان و ایالات متحده دائر شد، از نظر تعداد اعضا یکی از بزرگترین لویه جرگه ها است که برای سه روز ادامه یافت و یک موضوع مهم را مورد بررسی قرار داد. برای انسجام بهتر لازم دیده شد تا اعضا به کمیته کاری تقسیم شوند و هرکمیته بطور جداگانه به موضوع غور و ابراز نظر نماید. اگر چه توحید و انسجام کار کمیته ها و رسیدن بیک نتیجه نهائی کار مشکل بود، اما باز هم آنها توانستند روی بسا نکات مهم مسوده مطروحه به تفاهم برسند و به شکل یک قطعنامه در 76 ماده تصویب و به حیث نظر مشترک لویه جرگه مذکور به حکومت تقدیم دارند.

قابل یادآوریست که در متن ذیل از ماده یک تا 54 مربوط به نقاط نظراعضای لویه جرگه در ارتباط با موافقتنامه استراتژیک با ایالات متحده میباشد و از ماده 55 تا ختم مسائل مربوط به صلح و فعالیت های شورای عالی صلح و روابط با پاکستان را بطور عموم احتوا میکند که چند ماده آن مربوط به شهادت استاد ربانی در اثر یک رویداد طرح شده صورت گرفت واعضای جرگه خواهان تحقیق درموضوع شده اند. اینک نظر به اهمیت موضوع متن مکمل قطعنامه لویه جرگه که تحت چند عنوان فرعی تدوین شده بود، به حیث یک سند تاریخی تقدیم علاقمندان میگردد:

متن قطعنامه جرگه:

در عرصه سیاسی:

با تأکید روی نیاز به حفظ دست آوردهای ده سال گذشته، احترام به قانون اساسی افغانستان، حقوق زنان و آزادی مطبوعات و با در نظر داشت وضعیت حاکم در منطقه، همکاری های استراتژیک با ایالات متحده امریکا، که یک دوست استراتژیک نظام و مردم افغانستان می باشد؛ به منظور تأمین امنیت سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور ضروری پنداشته می شود. امضای سند همکاری های استراتژیک با ایالات متحده امریکا در همنوایی با منافع ملی افغانستان بوده و از اهمیت زیادی برخوردار است، چون با امضای سند همکاری های استراتژیک امنیت سیاسی و نظامی افغانستان در منطقه تأمین می شود.

سفارش اعضای جرگه اینست که حکومت افغانستان باید خطوط اساسی ذیل را در تمام انواع گفتگوها بخصوص در چارچوب مذاکرات استراتژیک با ایالات متحده امریکا در نظر داشته باشد:

- 1 - به مقدسات دینی، فرهنگ و عنعنات مردم افغانستان بدون هیچ نوع کوتاهی، احترام گذاشته شود؛
- 2 - به حاکمیت ملی و استقلال افغانستان احترام گذاشته شود و تضمین واضح در مورد جلوگیری از نقض آن موجود باشد؛
- 3 - قوانین افغانستان احترام و رعایت گردد؛
- 4 - افغانستان باید از مفاد شامل فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد خارج و شامل فصل ششم منشور متذکره ساخته شود؛
- 5 - سند همکاری های استراتژیک به سه زبان (پشتو، دری و انگلیسی) ترتیب و در شروع آن "بسم الله الرحمن الرحيم" تحریر گردد؛

- 6 - عملیات شب هنگام که از جانب نیروهای امریکایی صورت می گیرد، به اسرع وقت افغانی شود؛
- 7 - رهبری تمام عملیات باید به عهده نیروهای امنیتی افغان باشد. نیروهای امریکا باید از هر نوع عملیات خودسرانه و بدون هماهنگی با نیروهای امنیتی افغان خود داری نموده و به حاکمیت ملی کشور احترام نمایند؛
- 8 - تلاشی منازل مسکونی، نباید توسط نیروی های خارجی صورت گیرد. در صورت ضرورت هر نوع تلاشی و خانه پالی توسط نیرو های امنیتی داخلی صورت گرفته و این پروسه باید کاملاً افغانی شود؛
- 9 - زمان انفاذ همکاری های استراتژیک بزود ترین فرصت ممکن و بعد از امضای سند شروع گردد؛
- 10 - در صورت امضای سند همکاری های استراتژیک، باید در مورد ضمانت اجرایی آن توافق و معلومات مشخص وجود داشته باشد؛
- 11 - ایالات متحده امریکا تعهد نماید که به ساختارهای موازی به حکومت جمهوری اسلامی افغانستان خاتمه داده، نهادهای رسمی حکومتی را در پیشبرد وظایف محوله شان همکاری می نماید؛
- 12 - اعضای جرگه مخالف حضور دایمی امریکا در افغانستان می باشد. ولی تا زمانیکه حکومت افغانستان توان دفاع از خاک خود را بگونه مستقل پیدا نماید با حضور نیروهای نظامی خارجی مشکلاتی وجود ندارد. بنابراین، هر نوع سند همکاری های استراتژیک که با ایالات متحده امریکا امضا می شود، باید موقتی بوده و در ظرف ده سال آینده ختم شود؛
- 13 - امریکا نمی تواند در امور مربوط به شورای ملی، ساختار های سیاسی و امور قضائی افغانستان مداخله نماید و یا در خاک افغانستان زندان داشته باشد. بنابراین، مسوولیت

تمام زندانهای امریکایی، که در قلمرو افغانستان وجود دارد، به اسرع وقت ممکن با تمام زندانیان آن به حکومت افغانستان سپرده شود؛

14 - ایالات متحده امریکا باید در مدت زمانی که سند همکاری های استراتژیک نافذ است، تمام نیازمندی های تسلیحاتی و تجهیزاتی نیرو های امنیتی کشور بشمول زمینی و هوایی را با امکانات مدرن اكمال نماید؛

15 - ایالات متحده امریکا در قسمت احیا، تعلیم، تجهیز و تسلیح قوای هوایی کشور اقدام عاجل نماید؛

16- در صورتیکه این خواست مردم مبنی بر تجهیز و تسلیح نیروهای امنیتی برآورده نشود، حکومت افغانستان باید بعد از تحلیل اوضاع از طریق خود اجراءت مقتضی نماید؛

17- ایالات متحده امریکا باید در مورد آماده ساختن بورسیه ها و زمینه تحصیلات عالی در رشته های مختلف تعهدات مشخص داشته باشد؛

18 - سند همکاری های استراتژیک بعد از مشوره و تصویب شورای ملی کشور مدار اعتبار باشد؛

19- برای حصول اطمینان از عملی شدن همکاری های استراتژیک، سند امضاً شده باید در سازمان ملل متحد ثبت گردد و از آنها تعهد گرفته شود که همکاری ها و امور تعهد شده از جانب امریکا در وقت معین آن عملی می گردد؛

20 - افغانستان و امریکا این سند را به عنوان دوکشور مستقل و مساوی با در نظر داشت اصول و روابط مروج بین الدول، امضا نمایند؛

21 - درسند باید ذکر شود که در صورت حمله کدام کشور دیگر بالای افغانستان ایالات متحده امریکا در پهلوی افغانستان ایستاد می شود؛

22 - ایالات متحده امریکا از اتباع افغانستان، خصوصاً از مهاجرین افغان در خارج از کشور حمایت و پشتیبانی نماید و

در صورت بروز مشکلات بالای دولت های میزبان فشار وارد نماید؛

23 - ایالات متحده امریکا باید ضمانت نماید که افغانستان به صحنه رقابت های سیاسی تبدیل نشود؛

24 - ایالات متحده امریکا باید ضمانت نماید که در پروسه صلح افغانستان همکاری می نماید و همکاری های استراتژیک آنکشور مسایل مربوط به صلح را نیز تحت پوشش قرار می دهد؛

25 - سند همکاری های استراتژیک توسط متخصصین دقیقاً ارزیابی، تجزیه و تحلیل شود؛

26 - میعاد سند همکاری های استراتژیک ده سال باشد و بعد از تکمیل میعاد آن قابل تمدید باشد؛

27 - افغانستان و ایالات متحده امریکا بصورت مساویانه حق فسخ پیمان را داشته باشند؛

28 - ایالات متحده امریکا در عرصه مباحثات و منازعات بالای آب حکومت افغانستان را همکاری نماید؛

29 - با امضای این سند، اسناد و قراردادهای که در دوران حکومت موقت، انتقالی و دوره اول حکومت انتخابی افغانستان به امضا رسیده است، لغو گردد؛

30 - سند همکاریهای استراتژیک، در صورت امضا، صرف بخاطر تغییر نظام سیاسی در یکی از کشورهای طرف معامله تغییر خورده نمی تواند.

در عرصه دفاعی و امنیتی:

قرار است در سال 2014 میلادی روند انتقال مسؤلیت امنیتی و دفاعی کشور از نیروهای نظامی بین المللی به قوت های امنیتی افغان تکمیل گردد، بنابراین به تداوم همکاری های امنیتی کشورهای بزرگ دنیا با جمهوری اسلامی افغانستان بنابر نیازمندی های عینی ضرورت است. با درک این حقیقت که امنیت و ثبات کشور ما هنوز در معرض خطرات داخلی

و بیرونی قرار دارد، همکاری های استراتژیک ایالات متحده آمریکا با افغانستان از اهمیت خاصی برخوردار است. بنابراین، مردم افغانستان از ایالات متحده آمریکا در خصوص تقویت ظرفیت های دفاعی و امنیتی کشور توقع دارند که:

31 - ایالات متحده آمریکا، افغانستان را بنابر درخواست خود افغانها در دفع تجاوزات خارجی و براساس اصول پذیرفته شده بین المللی همکاری بموقع نماید؛

32 - اتباع امریکایی، در صورت ارتکاب جرایم در قلمرو افغانستان، مسئولیت قضایی نداشته و مطابق قوانین افغانستان محاکمه شوند؛

33 - نیروهای نظامی آمریکا در تأسیسات نظامی شان زیر بیرق افغانستان زنده گی نموده به قانون اساسی کشور احترام نمایند؛

34 - از داخل خاک افغانستان بر علیه هیچ کشوری عملیات نظامی صورت گرفته نمی تواند، مگر درحالاتی که جنگ علیه تروریسم ایجاب نماید. ایالات متحده آمریکا باید به این اصل احترام گذاشته و در مورد عملی نمودن آن ضمانت های معتبر ارائه نماید؛

35 - ایالات متحده آمریکا باید زمینه آنرا مساعد سازند تا حکومت افغانستان بتواند از سرحدات خود بصورت موثر حفاظت نماید؛

36 - ایالات متحده آمریکا باید در استراتژی خود در عرصه مبارزه علیه تروریسم و مواد مخدر تغییرات قابل ملاحظه وارد نموده و پایگاه های اصلی تروریسم را مورد نشانه و هدف قرار دهد و آنها را از بین ببرد؛

37 - سند همکاری های استراتژیک با ایالات متحده آمریکا در حد یک پیمان باشد، نه اعلامیه و یا چیزی کمتر از پیمان.

- 38 - با تأکید بر اینکه ایالات متحده آمریکا و جامعه بین المللی تا حال در ایجاد، تمویل، تجهیز و تسلیح نیروهای امنیتی کشور همکاری های بی شایبه نموده اند. اعضای جرگه می خواهند تا جهت تقویت، تجهیز و تسلیح نیروهای امنیتی کشور با وسایل مدرن و آموزش این نیروها تعهدات ایالات متحده آمریکا بشکل منظم و زمان بندی شده ادامه یابد.
- 39 - در ارتباط با همکاری های دفاعی و امنیتی آمریکا با افغانستان و استفاده از تأسیسات نظامی کشور، اکنون و بعد از سال 2014، حکومت افغانستان باید اصول و پرنسپل های نافذ بین المللی رعایت شود. تعداد و نوعیت تأسیساتی را که ایالات متحده آمریکا خواستار داشتن آن در خاک افغانستان می باشد، هم اکنون تعیین گردد؛
- 40 - در صورت توافق، تأسیسات و عساکر خارجی کاملاً بیرون از شهرها و دور از محلات مسکونی و دور از محلاتی باشد که در آن معادن و منابع زیر زمینی وجود دارد؛
- 41 - ترجیح داده می شود که این تأسیسات در نزدیکی سرحدات افغانستان با کشورهای همسایه انتخاب شود؛
- 42 - درمورد جبران خساره ناشی از تأسیسات نیروهای ایالات متحده آمریکا که بالای ملکیت های شخصی اعمار گردیده است، باید دستورالعمل واضح ترتیب و عملی گردد؛
- 43 - ایالات متحده آمریکا نمی تواند از این تأسیسات برای تقویت مخالفین حکومت استفاده نماید؛
- 44 - ایالات متحده آمریکا در برابر استفاده از تأسیسات افغانستان مکلف است تا سالانه بودجه کافی بخاطر ارتقای ظرفیت، بازسازی و تقویت نیروهای امنیتی کشور و انکشاف سایر عرصه ها مانند معارف، صحت، ایجاد تأسیسات برق، استخراج منابع زیرزمینی و انکشاف زراعت بپردازد.

در عرصه توسعه اقتصادی و اجتماعی:

با توجه به رشد اقتصادی و خود کفائی جمهوری اسلامی افغانستان، مردم ما توقع دارند تا ایالات متحده امریکا در خصوص همکاری های اقتصادی و اجتماعی به مسایل ذیل توجه نماید:

45 - در مورد کمکهای مالی و پولی، ایالات متحده امریکا باید تعهدات مشخص و زمان بندی شده از جانب آنکشور وجود داشته باشد؛

46 - حد اکثر مصرف پول کمکی از طریق بودجه ملی و بر اساس اولویت های شناسایی شده در بودجه افغانستان صورت گیرد؛

47 - روی ساختن زیربناها در افغانستان توجه بیشتر صورت گیرد؛

48 - به منظور شگوفایی اقتصاد افغانستان روی توسعه تجارت و جذب سرمایه گذاری خارجی تأکید به عمل آید؛

49 - با در نظر داشت موقعیت حساس جغرافیایی افغانستان من حیث نقطه اتصال میان آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خاورمیانه در راستای رشد و انکشاف ظرفیت های ترانزیت و تجارت همکاری و توجه بیشتر صورت گیرد؛

50 - با توجه به اینکه افغانستان از نظر ذخایر طبیعی یک کشور غنی می باشد و استخراج معادن در ثبات اقتصادی کشور نقش عمده دارد، ایالات متحده امریکا در تشویق و جذب سرمایه گذاری و رشد ظرفیت های لازم برای استخراج شفاف معادن طوری کمک نماید تا بیشترین منفعت از این مدرک به مردم افغانستان برسد؛

51 - ایالات متحده امریکا در قسمت دادن قرضه ها به سکتور خصوصی همکاری نماید؛

52 - ایالات متحده امریکا از استفاده و ذخیره سلاح های هستوی، کیمیاوی و بیولوژیکی در داخل افغانستان جداً

خودداری نموده و از دفن مواد اضافی اسلحه هستوی در داخل خاک افغانستان جلوگیری نموده در قسمت حفظ محیط زیست با حکومت افغانستان همکاری نماید؛

53 - ایالات متحده امریکا باید افغانستان را در عرصه رشد و انکشاف صنعت، همکاری قابل لمس نماید؛

54 - در عرصه صحت، همکاریهای ایالات متحده امریکا باید بیشتر شود.

پروسه صلح، مصالحه ملی و بازگشت به زنده گی مسالمت آمیز:

55 - چون صلح یک امر الهی و نیاز مبرم مردم افغانستان است به ادامه آن تا کید می نمائیم، ولی با در نظر داشت تجارب یکسال گذشته خواهان تغییر در عملکرد این پروسه هستیم. پروسه صلح باید فراگیر بوده و دولت در تمام ابعاد آن تدابیر مشخص را با در نظر داشت سفارشات این جرگه در نظر بگیرد؛

56 - سفارشات 16 فقره یی که سال گذشته در جرگه ملی مشورتی صلح تصویب گردید و نتیجه مباحثات سه روزه نماینده گان مردم افغانستان بود، یکبار دیگر تائید است. در عملی شدن آن باید جدیت و دقت بیشتر بخرچ داده شود. تداوم در روش های کاری یک امر ضروری برای موفقیت برنامه های ملی است. با تغییر شرایط، در تاکتیک ها نیز تغییرات وارد گردد و دولت نباید روش خود را هر روز با حوادث روزمره پیوند داده و پالیسی جدید را وضع نماید، بلکه باید برای اصلاح نقایص اقدام نماید؛

57 - شهادت نا بهنگام جناب پروفیسور برهان الدین ربانی رئیس جمهور سابق کشور، رئیس شورای عالی صلح و رهبر جهاد افغانستان، ضربه جدی را به پروسه صلح وارد نمود. در حالیکه ما این عمل غیر اسلامی را شدیداً تقبیح می نمائیم و به صلح باور داریم، از دولت و شورای عالی صلح

به جدیت می طلبیم تا راه صلح را که استاد شهید زنده گی خود را قربان آن کرد با جدیت ادامه دهد و نگذارد تا دشمنان افغانستان به نیات شوم خویش که همانا توقف پروسه صلح، ایجاد فضای بی اعتمادی در بین مردم افغانستان و جلوگیری از پیوستن مخالفین به پروسه صلح می باشد، نایل آیند. برای بهبود رابطه بین مردم و دولت کار بیشتر صورت گیرد، زیرا فاصله ایجاد شده فعلی یکی از عوامل نفوذ عمال تروریستی در کشور می باشد؛

58 - اعضای جرگه از کشور پاکستان می خواهند تا هیئت افغانی را که بخاطر تحقیقات در مورد شهادت پروفیسور برهان الدین ربانی، رهبر فقید جهاد و شهید صلح به آنکشور اعزام گردیده است، بپذیرد و با آنها در راستای دریافت حقایق همکاری نمایند؛

59 - در صورت عدم کامیابی این هیئت، از جامعه بین المللی خواسته می شود تا برای بررسی موضوع یک هیئت عالیرتبه را از جانب خود تعیین نماید؛

60 - اعضای جرگه از جامعه بین المللی می خواهند تا در پروسه صلح افغانستان همکاری نمایند و بخاطر محدود ساختن زمینه های فعالیت شبکه های تروریستی، بالای جمهوری اسلامی پاکستان و جمهوری اسلامی ایران فشار بیاورند؛

61 - دولت باید در راستای تشخیص و محدود ساختن عوامل پیوستن هموطنان ما با گروپهای مسلح مخالف کار جدی و قابل لمس نماید؛

62 - دولت در تقویت تبلیغات مثبت از طریق منبرها که فعلاً وسیله قوی تبلیغاتی مخالفین مسلح دولت است، سعی بلیغ بخرچ دهد؛

63 - دولت زمینه های تعلیم و تربیه دینی را بسطح عالی در داخل کشور مساعد سازد تا اولاد وطن بخاطر فراگرفتن

دانش دینی به سفر به خارج از کشور مجبور و طعمه تروریسم نشود؛

64 - موفقیت تطبیق هر پالیسی و روش به رهبری قوی، با درایت و متعهد بستگی دارد. بنابراین، از رئیس جمهوری اسلامی افغانستان تقاضا می‌نمائیم تا شخص ثالث بالخیر، با تجربه و متدین را که اعتماد همه جوانب را حاصل نموده بتواند به ریاست شورای عالی صلح تعیین نماید. در عین زمان به ترکیب و تعداد اعضای شورای عالی صلح نیز باید مرور مجدد صورت گیرد و موثریت و تعهد در آن در نظر گرفته شود؛

65 - در تشکیل شورای عالی صلح، در ساختارهای جانبی آن وسایر ساختارهای حکومتی برای یک شخص نباید چندین وظیفه مهم سپرده شود؛

66 - بودجه شورای عالی صلح، مراجع تمویل و شیوه های مصرف و حسابدهی آن باید مورد تجدید نظر قرار گیرد؛

67 - جریان مذاکرات با سران مخالفین مسلح دولت باید به اساس تحلیلهای همه جانبه از واقعیت های عینی، اوضاع سیاسی و امنیتی منطقه و از یک موقف قوی صورت گیرد. بسیج مساعی مشترک مردم، دولت و جلب پشتیبانی و همکاری صادقانه کشور های منطقه و جهان، افغانستان را در این موقف قرار میدهد؛

68 - با توجه به جریانات اخیر، مطالب ذیل را در شکل دهی پالیسی جدید صلح لازم دانسته و توصیه می‌نمائیم:

- از دوست، مخالف و دشمن باید یک تعریف مشخص ارایه گردد تا پروسه صلح در چارچوب آن تطبیق شده بتواند؛
- مذاکرات با مخالفینی صورت گیرد که هویت ثابت افغانی داشته، آدرس دقیق شان معلوم باشد و منحیث یک جریان سیاسی مشروع خواهان راه حل سیاسی در کشور باشند؛

– همه میدانند که سران مخالفین در کشور پاکستان زنده گی می کنند و حلقات خاصی در آنکشور با آنها تماس نزدیک دارد، برای برقراری صلح و ثبات در افغانستان، همکاری های صادقانه و دوامدار پاکستان یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. توقع اعضای جرگه از دولت پاکستان اینست که روش خود را در قبال افغانستان تغییر دهند و بعبوض ایجاد بحرانات امنیتی که دامنگیر خود آنها نیز گردیده است، در رفع آن همکاری صادقانه نمایند؛

– دروازه صلح برای مخالفین مسلح و رهبران شان که آرزوی ترک خشونت و بازگشت به زندگی صلح آمیز داشته باشند، باز گذاشته شود. دقت کامل صورت گیرد تا تجارب تلخ گذشته تکرار نگردد و هویت آنهایی که تحت عنوان مخالفین به این پروسه یکجا می گردند بصورت دقیق تشخیص گردند. بر علاوه کسانی که صادقانه به پروسه صلح یکجا می شوند مصئونیت و امنیت آنها تأمین گردد و به مشکلات کسانی که از اعمال جنایت کارانه تروریستان آسیب می بینند، رسیده گی دقیق و بموقع صورت گیرد؛

– توجه بیشتر به کار در داخل کشور (ولایات، ولسوالی ها و دهات) متمرکز گردد تا به مردم روحیه اعتماد و تصاحب داده شود. پروسه صلح باید موازی با پروسه انتقال مسئولیت ها، حکومتداری خوب و انکشاف در سطح ملی عملی گردد. نواقصی که در ترکیب و شیوه کار کمیته های صلح ولایتی وجود دارد، باید با تجدید نظر بر آنها برطرف شود و در عین زمان مسئولین ملکی و نظامی فعالیت این کمیته ها را حمایت همه جانبه نمایند. مشکلات امنیتی بزرگان قومی، علماء، فعالین صلح که همیشه مورد حملات تروریستی قرار می گیرند، با اتخاذ تدابیر عملی و سنجیده شده، رسیده گی شود؛

– برای مطالعات دوامدار در باره روند صلح یک مرکز مطالعات صلح ایجاد و یک کنفرانس بین المللی صلح دریکی

از کشورهای اسلامی دایر گردد که در آن پیام صلح و فتوای نا مشروع بودن جنگ به جهانیان شنوایده شود؛
- فقر چالش بزرگی در سر راه تأمین امنیت در روستاها و دهات کشور می باشد. دولت به مشکلات اقتصادی مردم از طریق فراهم سازی زمینه های کار، تعلیم و تربیه رسیده گی نماید.

69 - دولت و شورای عالی صلح به همکاری تمام نهاد های ذیربط یکجا با مساجد، تکایا، نهادهای جامعه مدنی و فرهنگی کشور در راستای ترویج فرهنگ صلح کار شدید را راه اندازی نمایند تا مردم از رابطه نزدیک پروسه انتقال، پروسه صلح، همکاری های منطقی و بین المللی، همکاری های استراتژیک با ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای یک دید روشن داشته باشند و در روشنی آن بدون تشویش در پروسه صلح فعالانه سهم بگیرند؛

70 - ما تا کید می نمائیم که پروسه صلح باید تحت رهبری افغانها به پیش برده شود. درحالیکه ازحمایت جامعه بین المللی در این راستا ابراز امتنان می نمائیم، خواهان همکاری های دوامدار و جدی آنها و مخصوصاً کشورهای منطقه و جهان اسلام می باشیم. درعین زمان از آنها می خواهیم تا از اقدامات موازی بدون اطلاع دولت افغانستان و یا شورای عالی صلح که زمینه را برای بازی های استخباراتی مساعد می سازد، خود داری نمایند؛

71 - ما از تمام کشورهای همسایه و منطقه می خواهیم که رقابت برای نفوذ در افغانستان را با استفاده از وسایل بی ثباتی کنار بگذارند و بعبوض آن در همکاری صادقانه و نزدیک که خیر و فلاح همه در آن نهفته است مردم افغانستان را کمک نمایند تا بعد از سه دهه قربانی به صلح برسند صلح و ثبات در افغانستان درحقیقت به معنی ثبات در منطقه است

و دولت افغانستان در این راستا سیاست فعال توأم با تداوم را دنبال نماید؛

72 - ما اعضای جرگه یکبار دیگر از مخالفین و رهبران شان در هر کجا که هستند می خواهیم تا با مسئولیت در قبال مردم افغانستان برخورد نمایند. امروز زمانی است که شرایط برای بحث و مذاکره مهیا گردیده و میتوان گره را با دست باز نمود، بدون اینکه خون هزاران انسان بی گناه وطن ریخته شده شود. افغانها نباید وسیله رسیدن دیگران برای اهداف شان در افغانستان گردند و منافع ملی کشور و حیات مردم افغانستان همیشه در معرض خطر قرار گیرد. البته مسولیت بعدی بعهدہ آنهائی خواهد بود که امرالهی و خواست مردم افغانستان را نادیده گرفته، به قتل و کشتار ادامه میدهند؛

73 - ما از مسئولین دارالانشای کمیسیون آماده گی برای تدویر لویه جرگه عنعنوی [مشورتی] می خواهیم تا مجموع سفارشات کمیته های کاری رسماً به دولت و شورای عالی صلح سپرده شود تا در روشنائی سفارشات تفصیلی، تدابیر مشخص را روی دست گیرند؛

74 - آنعده از اراکین دولتی که به اشکال مختلف در بی ثباتی نظام نقش دارند و در پشت پرده به تخریب نظام می پردازند، از موقف شان برطرف گردند تا نظم و ثبات در کشور تأمین شود؛

75 - حکومت افغانستان برای دست یافتن به صلح دائمی و دریافت راه حل موثر و سریع برای حل معضلات امنیتی در افغانستان و منطقه باید با جمهوری اسلامی پاکستان به گفتگو های جدی بپردازد؛

76 - ایالات متحده امریکا از پیشبرد مذاکرات مخفیانه با سران طالبان و مخالفین حکومت خودداری نماید. (پایان قطعنامه)

طی مراحل و انفاذ موافقتنامه استراتژیک و مواد مهم آن:

موافقتنامه بعد از بررسی و ارائه توصیه های لویه جرگه از جانب حامد کرزی رئیس جمهور وقت و بارک اوباما رئیس جمهور وقت امریکا بتاريخ 12 ثور 1391 (2 می 2012) در کابل به امضاء رسید.

از آنجائیکه موافقتنامه های بین الدول بر طبق ماده 90 قانون اساسی افغانستان باید به تائید شورای ملی افغانستان برسد، ولسی جرگه و مشرانو جرگه افغانستان آنرا در یک روز بتاريخ 6 جوزای 1391 (25 می 2012) به اکثریت رأ تائید کردند.

موافقتنامه استراتژیک با امریکا در هشت بخش، هریک تحت عناوین ذیل ترتیب و تدوین یافته: دیپاچه؛ حفظ و تقویت ارزش های مشترک دموکراتیک؛ تحکیم امنیت درازمدت؛ تقویت امنیت و همکاریهای منطوقی؛ انکشاف اقتصادی واجتماعی؛ تقویت نهادها و حکومتداری در افغانستان؛ تدابیر و میکانیزم های تطبیق موافقتنامه واحکام عمومی؛ اینک بعضی از مواد مهم آن:

در ماده 2، بخش سوم "تحکیم امنیت دراز مدت" این موافقتنامه آمده است: «به منظور تحکیم امنیت و ثبات در افغانستان، کمک به صلح و ثبات منطوقی و بین المللی، مبارزه با القاعده و وابستگانش و نیز به هدف افزایش توانمندی افغانستان برای دفع تهدیدات علیه حاکمیت ملی، امنیت و تمامیت ارضی افغانستان، طرفین به تلاشهای شان جهت تقویت همکاری نزدیک در اتخاذ تدابیر دفاعی و امنیتی طبق فیصله جانین، همچنان ادامه میدهند.»؛ در بند ب همین ماده چنین تصریح گردیده است: «طرفین مطابق طرز العمل های داخلی شان، روی یک "موافقتنامه دو جانبه امنیتی" مذاکرات را آغاز می نمایند. این مذاکرات بعد امضای این

موافقتنامه همکاری استراتژیک آغاز گردیده و در ظرف یک سال نهائی میگردد. این موافقتنامه امنیتی جاگزین توافقنامه چگونگی حضور پرسینونل امنیتی و ملکی ایالات متحده امریکا در افغانستان بمقصد همکاری برای پاسخ به تروریسم، ارائه کمک های بشردوستانه و ملکی، آموزش و تمرینات نظامی و سائر فعالیت های 2003 (مصوبه سال 1382) و توافقات و تفاهماتی که طرفین بر مغایرت احکام آن با "موافقتنامه دوجانبه امنیتی" موافقت نمایند، میشود.»

در ماده 3 این بخش آمده است: «ایالات متحده به منظور کمک در ایجاد یک چارچوب درازمدت همکاریهای دوجانبه امنیتی و دفاعی، افغانستان را بعنوان "متحد عمده خارج ناتو" تلقی مینماید.»؛ همچنان در بند الف ماده 4 این بخش مشخص گردیده است که: «افراد و گروه هایی میتوانند شامل روند صلح و مصالحه گردند که: با القاعده قطع رابطه کنند، از خشونت دست بردارند، و به قانون اساسی افغانستان بشمول ضمانت های آن به حقوق همه زنان و مردان این کشور احترام بگذارند.»

آنچه به وضاحت از مواد فوق الذکر "موافقتنامه استراتژیک" برمی آید، لزوم امضای یک موافقتنامه دیگر میباشد که بنام "موافقتنامه دوجانبه امنیتی" در آن یاد شده و مقصد از آن همان "قرارداد همکاری های امنیتی و دفاعی بین جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" میباشد که یک جز مهم موافقتنامه استراتژیک بین دو کشور محسوب میشود.

لازم به تذکر است که همزمان با امضای موافقتنامه استراتژیک با امریکا، دولت افغانستان یک موافقتنامه دیگر مشابه آنرا با ناتو نیز امضاء کرده بود که برای تحقق اهداف آن یک چارچوب قانونی مثل قرارداد همکاری های امنیتی و دفاعی با امریکا را ایجاد میکرد. سرمنشی آنوقت پیمان

ناتو "راسموسن" بناریخ 13 قوس 1392 در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای ناتو در بروکسل راجع به لزوم همچو قرارداد تأکید کرد و گفت: «ما در مورد ماموریت آموزشی نیروهای افغان بعد از سال 2014 صحبت کردیم که به یک چارچوب قانونی نیاز است و قدم کلیدی این چارچوب امضای موافقتنامه امنیتی با ما است که موقف نیروهای ما را در افغانستان بعد از سال 2014 واضح سازد.»

مبحث سوم

لویه جرگه مشورتی درباره توافقتنامه امنیتی و دفاعی بین افغانستان و اضلاع متحده امریکا (عقرب 1392 - نوامبر 2013)

مذاکرات طولانی جهت تسوید متن توافقتنامه:

برطبق بند ب ماده 2 توافقتنامه استراتژیک که فوقاً تذکر رفت: «طرفین مطابق طرز العمل های داخلی شان، روی یک "توافقتنامه دو جانبه امنیتی" مذاکرات را آغاز می نمایند. این مذاکرات بعد از امضای این توافقتنامه همکاری استراتژیک آغاز گردیده و در ظرف یک سال نهایی میگردد.» بر مبنای همین ماده، مذاکرات بین هیئت های دو کشور در مورد تهیه مسوده توافقتنامه امنیتی و دفاعی در کابل و در امریکا شروع شد. در قدم اول هیئت امریکائی مسوده مرتباً خویش را به هیئت افغانی ارائه کردند و مذاکرات به روی همان متن آغاز گردید؛ نقاط نظر طرفین بارها مورد مباحثه قرار گرفت، به گفته داکتر دادفر سپنتا: 165 ساعت در خارج و 67 ساعت در کابل مذاکرات بین هیئت های دو

طرف طول کشید، تا آنکه در مدت بیش از یک سال متن نهایی مورد قبول طرفین آماده گردید.

از آنجائیکه افواهاات زیاد در زمینه اختلاف نظر رئیس جمهور کرزی با امریکائی ها و همچنان در ارتباط با موضوع پایگاه نظامی امریکا در افغانستان بین مردم پراکنده شده بود، ولسی جرگه بتاريخ 24 عقرب 1392 مشاور امنیت ملی داکتر دادفر سپینتا را با لوی درستیز و وزرای مالیه و عدلیه جهت استجواب احضار کرد و پرسش هایی از آنها بعمل آورد. سپینتا نکات مهم قرارداد امنیتی و دفاعی را شرح داد و علاوه نمود که: «کابل و واشنگتن روی توافقنامه امنیتی و دفاعی به جز از حوزه قضائی در دیگر بخش ها به حد نهائی نزدیک شده است» و علاوه کرد که: «توافقنامه را با کشورهای همسایه و منطقه نیز شریک ساخته اند و به جز یک کشور، سائر کشورهای به شمول روسیه و چین با امضای آن توافق نشان دادند.»؛ مقصد از "جز یک کشور" واضحاً ایران بود که با امضای سند مخالفت کرد. سپینتا افزود: «امریکا به جز از بگرام در هیچ جای افغانستان از ما پایگاه مستقل برای خود نخواسته است، فقط در 9 ولایت و یا حوزه از ما آنها تقاضا کرده اند که افراد شان را بخاطر تعلیم و تربیه و تجهیز اردوی افغانستان در کنار نیروهای افغان به اجازه و همکاری افغانستان مستقر بسازند.» او گفت: «امریکا به شمول میدان هوائی کابل، در میدان هوائی هرات، مزار شریف، قندهار، شورابه هلمند، گردیز، جلال آباد و شنیدند تقاضای مستقر نمودن افرادش را کرده است.» در مورد لزوم امضای این توافقنامه سپینتا گفت: «من معتقد هستم که بدون این سند افغانستان یک کشور منزوی خواهد بود. آنها متعهد شده اند که 4.1 میلیارد دالر را که 5 صد میلیون آن از خود ماست و بقیه از کمک های خارجی است، برای ده سال آینده تا سال 2024 جهت آموزش، تجهیز و تمویل اردوی ملی و پولیس

ملی در اختیار ما بگذارند. این [کمک] دارای اهمیت است برای افغانستان غریب و ناتوان.» او علاوه کرد: «هرگاه توافقنامه امنیتی بین کابل و واشنگتن به امضاء برسد، بین 10 تا 16 هزار سرباز امریکائی و سائر کشورهای عضو ناتو در افغانستان باقی خواهند ماند. این توافقنامه برای مدت ده سال مدار اعتبار بوده و طرفین میتوانند در جریان این مدت توافقنامه را فسخ کرده و یا در ادامه به تمدید آن موافقت نمایند.» (گزارش جاوید حسن زاده، رادیو آزادی، مورخ 25 عقرب 1392)

داکتر سپینتا در مورد (لویه) جرگه مشورتی که تا چند روز دیگر در کابل برگزار میگردد، گفت: «رئیس جمهور میتواند مجموعه از بزرگان مردم افغانستان را برای مشوره خواهی گردهم بیاورد، ولی مشوره های شان برای رئیس جمهور و شورای ملی الزام آور نیست.» او بازم تأکید کرد که: «عدم امضای قرارداد امنیتی به معنی صرف نظر کردن افغانستان از تعهدات کنفرانس توکیو و شیکاگو خواهد بود. افغانستان هیچ گزینه دیگری غیر از امضای این سند برای تقویت نیروهای امنیتی و توسعه ندارد.» (گزارش فرزاد، روزنامه 8 صبح، مورخ 26 عقرب 1392)

نگرانی ها و مباحثات قبل از تدویر (لویه) جرگه مشورتی:

هرگاه به عناوین رسانه ها در داخل و خارج کشور در آنوقت نظر انداخته شوند، روبروشدن با گفتارهای ضد و نقیض دولتمردان افغان و بخصوص کرسی نشینان ارگ در مورد محتوای این توافقنامه مایه تعجب میگردد. یک روز رئیس جمهور کرزی اطمینان میداد که جانبین در نکات متنازع فیه به تفاهم رسیده اند و اما روز دیگر با طرح همان مسائل تکراری، چنان وانمود میکرد که گویا مشکل حل نشده است. این وضع مردم را شدیداً دچار سردرگمی ساخته بود و

نمیدانستند که به کدام حرف رئیس جمهور و مشاوران ارشد او باور کنند. داکتر اسپینتا در ولسی جرگه به صراحت بیان کرد که طرفین در مواد توافقنامه 99.9 فیصد موافقه کرده اند، ولی روز بعد بار دیگر مقامهای افغان به موجودیت اختلاف نظرها اشاره نموده و گفتند که موضوع "صلاحیت قضائی" و بخصوص عملیات نیروهای خارجی در روستا های افغانستان که کرسی خواهان توقف فوری آن است، تا هنوز حل نشده، در حالیکه امریکائی ها ادامه آنرا در مبارزه علیه تروریسم یک ضرورت میدانند. هرگاه امریکائی ها عملیات نیروهای خارجی را در روستا های کشور ضروری دانند و اما جرگه مشورتی آنرا رد کند، در آن صورت رئیس جمهور بر سر یک دو راهی قرار خواهد گرفت که باید یکی را انتخاب نماید.

با این گونه ضد و نقیض گوئی ها در لحظات بسیار حساس، این سؤال خلق شده بود که آیا رئیس جمهور میخواهد این توافقنامه امضا شود و یا اینکه برای رد آن بهانه تراشی میکند؟ اگر مقصد رئیس جمهور برای رویت دادن موضوع به جرگه مشورتی همانا انتقال بار مسئولیت آینده بدوش جرگه بوده باشد، اینکار بهر حال با تدویر جرگه عملی میشود و اما اگر او فکر میکند که امریکا به هیچ وجه افغانستان را ترک نخواهد کرد و او میتواند همه شرایط را بر آن کشور بقبولاند و از این ناحیه نزد مردم به حیث یک شخصیت مبارز ملی کسب شهرت کند، او باید بداند که با یک «قمار» بزرگ و خطیر سیاسی مبادرت می ورزد.

در آنوقت کس نمیدانست که ممکن امریکائی ها به دلیل همچو چانه زنی ها از قبول شرایط ابا ورزیده و با انداختن بار مسئولیت بدوش افغانها به یکبارگی خود را مثل عراق و بعضی جاهای دیگر کنار بکشند. در آن صورت دولت افغانستان چه گزینه دیگر خواهد داشت و چگونه این وضع را ترمیم و

یا تعویض خواهد کرد؟ مردم می گفتند: رئیس جمهور باید بداند که این موضوع یک بازی خطرناک با آینده و سرنوشت کشور و مردم افغانستان خواهد بود و مسئولیت آن مستقیماً بدوش او خواهد افتید.

دشمنان افغانستان نیز میکوشیدند بهروسیله ممکن جلو امضای این توافقنامه را بگیرند، گاهی به اخلال امنیت می پرداختند و با انفجار بمب انتحاری درحواشی محل تدویرجرگه انسان های بیگناه را به قتل میرساندند و گاهی هم با تدویر محافل و براه انداختن مظاهرات و نیز جعل اسناد میخواستند اذهان مردم را در برابر این توافقنامه به بیراهه بکشانند. چنانچه یک هفته قبل از تدویر جرگه مشورتی، گروهی زیرنام «جبهه متحد ملی» با تجمع یک تعداد اشخاص محفلی را دائر کردند و ضمن ایراد بیانیه ها، امضای توافقنامه امنیتی را یک خیانت ملی شمردند. وحیدمژده یکی از تدویر کنندگان محفل و یک چهره معلوم الحال به صراحت بیان کرد: «اگر شما [خطاب غیابی به اعضای جرگه] این توافقنامه را امضاء کردید، در تاریخ افغانستان به عنوان خیانتکاران بزرگ ثبت خواهید شد و اگر این پارلمان این توافقنامه را تائید کند، بدون تردید نام شان درلست کسانی خواهد بود که بزرگترین خیانت و بزرگترین جفا را به ملت افغانستان روا داشته اند». (برگرفته از کلیپ ویدیوئی منتشره بی بی سی، مورخ 19 عقرب 1392) (10 نوامبر 2013)

درحالیکه رئیس جمهور کرزی طی یک کنفرانس مطبوعاتی در ارگ گفت: «اگر مشورت اعضای جرگه مثبت بود و ازجانب آنها مسوده توافقنامه پذیرفته شد، طبیعی است که مسوده مذکور به ولسی جرگه میرود و در آنجا به اساس قانون به آن رأی تائید و رد داده میشود»، و اما در جواب سؤالی درباره اینکه اگر جرگه مشورتی در مورد توافقنامه نظر

منفی و یا رد ابراز کند، آنوقت جانب دولت چه موقف را اتخاذ خواهد کرد، رئیس جمهور کرزی گفت: «هر دیدگاه و نظری را که جرگه افغانستان پیشکش کند، همان دیدگاه و نظر ملت افغانستان است و ما به آن احترام داریم.» (وبسایت: دفتر ریاست جمهوری، منتشره مورخ 25 عقرب 1392 (16 نوامبر 2013))

گذشته از آن اگر به توضیحات رئیس جمهور کرزی به جواب این سؤال که چرا دولت خودش در این مورد فیصله نکرد و جرگه را دائر کرد، توجه کنیم، نکات ضعف استدلال او آشکار میگردد، با این شرح که کرزی در جواب سؤال فوق گفت: «توافقتنامه امنیتی و دفاعی با امریکا و بعد از آن با ناتو یک امر نهایت مهم ملی و حیاتی برای افغانستان است و باید ملت افغانستان در آن دخیل باشد، زیرا مردم سالاری آنرا حکم میکند و ما کشوری دارای یک عنعنۀ بزرگ ملی و مردم سالاری هستیم که آن لویه جرگه مردم افغانستان برای فیصله روی مسائل مهم ملی میباشد. زمانیکه ما چنین یک نهاد عنعنوی ملی و تاریخی داریم که دیگر کشورها ندارند، چرا از آن به خیر مردم افغانستان و فیصله های درست استفاده نکنیم و چرا ملت افغانستان در آن دخیل نباشد. من هرگز این حق را به خود و دولت افغانستان نمیدهم که در قضایای بزرگ و مهم ملی مانند توافقنامه امنیتی و دفاعی با یک کشور خارجی به آن وسعت که این قرارداد صورت میگیرد و ابعادیکه این توافقنامه برای ما و برای منطقه دارد، فیصله نمایم» (سایت: دفتر ریاست جمهوری مورخ 25 عقرب 1392)؛ همچنان او افزود: «جرگه هر فیصله را که بکند، جرگه از ملت افغانستان و به نمایندگی از شهرها و دهات افغانستان هستند، فیصله شان محترم است برای همه». (گزارش شکیلا ابراهیم خیل: منتشره: آژانس خبری پژواک، مورخ 25 عقرب 1392)

کرزی همچنان تصریح کرد که: «من هرگز این حق را به خود و دولت افغانستان نمیدهم که در قضایای بزرگ و مهم ملی مانند توافقنامه امنیتی و دفاعی... فیصله نمائیم»؛ واضح است که رئیس جمهور میتواند از این حق قانونی خود منصرف شود و آنرا به یک جرگه تفویض کند، ولی این حق را از دولت افغانستان سلب کرده نمیتواند، زیرا شورای ملی کشور شامل قوای ثلاثه دولت بوده و این حق را قانون اساسی در ماده 90، بند 5 (تصدیق معاهدات و میثاقهای بین المللی یا فسخ الحاق افغانستان به آن) برای شورای ملی حفظ کرده است و رئیس جمهور حق سلب این حق را به هیچ وجه ندارد.

تدویر (لویه) جرگه مشورتی:

(لویه) جرگه مشورتی افغانستان بر طبق فرمان رئیس جمهور کرزی از تاریخ 30 عقرب الی 3 قوس 1392 در "خیمه بزرگ" پوهنتون پولیتخنیک کابل برگزار گردید تا موضوع توافقنامه امنیتی و دفاعی افغانستان و امریکا را مورد بحث و بررسی قرار داده و نظر مشورتی خود را به مقام ریاست جمهوری در زمینه ارائه دارد. کمیسیون برگزاری این جرگه به تعداد بیش از 2500 نفر اعضای آنرا در هفده بخش تعیین و از هر یک آنها بغرض اشتراک در جرگه مشورتی دعوت بعمل آورد، از اینقرار: اعضای شورای ملی 351 تن؛ اعضای شوراهای ولایتی 155 تن؛ والیان 34 تن؛ علمای دین 250 تن؛ زنان سرشناس کشور 65 تن؛ متنفذان قومی 533 تن - یک تن از هرواحد اداری؛ کوچی ها 80 تن؛ جامعه مدنی 140 تن؛ معلولین و معیوبین 40 تن؛ مهاجران پاکستان 120 تن؛ مهاجران ایران 60 تن؛ مهاجران سایر کشورها 30 تن؛ تاجران و صنعتکاران 64 تن؛ حقوق دانان و خبرگان 80 تن؛ اعضای تدویر جرگه 31 تن - نامزدان تائید شده از طرف ریاست جمهوری؛ نمایندگان اعضای لویه جرگه های قبلی 488 تن. (گزارش زینب محمدی: "اعضای لویه

جرگه مشورتی افغانستان چه کسانی اند؟"، بی بی سی،
مورخ 17 نوامبر 2013)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که تا کنون هیچ لویه جرگه ای مطابق به آنچه در قانون اساسی تعریف شده، برگزار نگردیده، زیرا تاحال انتخابات شوراهای ولسوالی صورت نگرفته است. جرگه مشورتی نوعی از جرگه های "انتصابی" هستند که اعضای آن به پیشنهاد کمیسیون برگزاری جرگه و تأیید رئیس جمهوری تعیین می شوند. این اولین بار است که برای تعیین اشخاص به حیث عضو همچو جرگه شرایط شمول را مشخص می سازند، از این قرار که: شخص باید سن 25 سالگی را تکمیل کرده باشد؛ ناقض حقوق بشر نباشد؛ متهم به جرایم جنگی نباشد؛ معلومات کافی در مورد جرگه داشته باشد؛ در منطقه و گروهی که از آن نمایندگی می کند، امین و متنفذ باشد؛ میزان سواد برای شرکت در این جرگه شرط نیست.



نمای از جریان جرگه مشورتی هنگام سخنرانی رئیس جمهور
کرزی

از آنجائیکه موضوعات مورد بحث جرگه از جمله مسائل پیچیده و دقیق حقوقی میباشد، چطور امکان دارد کسانی که

از سواد کافی برخوردار نباشند در همچو موارد قادر به درک مفاهیم مغلق موضوع شوند و باز در ازای آن بتوانند اتخاذ تصمیم کنند؟ برداشت اراکین ارگ این بود که اکثر اعضای جرگه ناگزیراند از هر آنچه چند نفر بگویند، اطاعت نمایند که در اینصورت تصمیم و مشوره باز هم بدست یک عده ای مشخص خواهد بود و جرگه به این اساس فقط نقش یک وسیله را در دست یک عده خواهد داشت و میتواند از این طریق هدف رئیس جمهور را برآورده سازند، اما نتیجه برخلاف توقع ارگ تحقق پذیرفت.

به گفته سخنگوی کمیسیون برگزاری جرگه مشورتی: روز اول برنامه افتتاحیه است و دو یا سه روز دیگر اعضای جرگه در کمیته های جداگانه روی آجندا بحث میکنند؛ پس از آغاز جرگه، متن توافقنامه امنیتی و دفاعی به زبانهای دری و پشتو در اختیار اشتراک کنندگان قرار می‌گیرد؛ اشتراک کنندگان در 50 کمیته، در هر یک 50 نفر تقسیم میشوند؛ هر یک از این کمیته ها یک رئیس و یک منشی دارد که در روز آخر گزارش نتیجه کارشان را به جلسه عمومی ارائه میدارند و سرانجام قطعنامه جرگه صادر میگردد. در لویه جرگه مشورتی چهارصد زن شرکت میکنند.

جرگه مشورتی با بیانیه رئیس جمهور کرزی افتتاح گردید و ریاست این جرگه را حضرت صیغت الله مجددی بعهدہ گرفت که از طرف اعضای جرگه به شمول معاونین و منشی ها در اولین روز افتتاح جرگه انتخاب شدند. سراز روز دوم کمیته ها بر طبق آجندا کار خود را شروع کردند و در روز اخیر قطعنامه جرگه را به تصویب رسانیدند. در این روز باردیگر رئیس جمهور به تالار آمد و با بیانیه مفصل خود جرگه را پایان داد.

نگاه مختصر به متن نهائی مسوده توافقنامه همکاریهای امنیتی و دفاعی:

متن نهائی که به لویه جرگه غرض بررسی و ابراز نظر ارائه گردید، با یک مقدمه و 26 ماده و دو ضمیمه، جمعاً در 49 صفحه طوری چاپ گردیده بود که در هر صفحه در یک ستون متن پشتو و در ستون مقابل آن متن دری قرار داشت. پس از یک مقدمه چهار صفحه ای، ماده اول: توضیح اصطلاحات مندرجه متن قرارداد؛ ماده دوم: مقاصد و ابعاد؛ ماده سوم: قوانین؛ ماده چهارم: توسعه و تقویت، پایداری توانائی های دفاعی و امنیتی افغانستان؛ ماده پنجم: میکانیزم های همکاری امنیتی و دفاعی؛ ماده ششم: تجاوز خارجی؛ ماده هفتم: استفاده از تأسیسات و ساحات توافق شده؛ ماده هشتم: حق مالکیت؛ ماده نهم: جابجائی و ذخیره وسایل و تجهیزات؛ ماده دهم: گشت و گذار و سایط، کشتی ها و طیارات؛ ماده یازدهم: طرز العمل عقد قراردادها؛ ماده دوازدهم: تأمینات و مخابرات؛ ماده سیزدهم: جایگاه حقوقی پرسونل؛ ماده چهاردهم: حمل سلاح و استفاده از یونیفورم؛ ماده پانزدهم: ورود و خروج؛ ماده شانزدهم: واردات و صادرات؛ ماده هفدهم: وضع مالیات؛ ماده هژدهم: رانندگی و جوازهای مسلکی؛ ماده نوزدهم: وسایط نقلیه؛ ماده بیستم: فعالیت های حمایت از نیرو؛ ماده بیست و یکم: اسعار و تبادل آن؛ ماده بیست و دوم: دعاوی؛ ماده بیست و سوم: ضمایم؛ ماده بیست و چهارم: اختلاف نظر در تطبیق توافقنامه؛ ماده بیست و پنجم: کمیسیون مشترک؛ ماده بیست و ششم: انفاذ، تعدیل و فسخ توافقنامه. همچنان ضمیمه الف: ساحات و تأسیسات مورد توافق؛ و ضمیمه ب: نقاط رسمی ورود و خروج.

قطعنامه لویه جرگه مشورتی:

قطعنامه لویه جرگه مشورتی دارای یک مقدمه و جمعاً 31 ماده میباشد که نظریه اهمیت موضوع، مواد مندرجه آن ذیلاً ذکر میگردد. در یک قسمت مقدمه آمده است: «با درک این واقعیت که هدف اصلی ملت و دولت افغانستان از امضای توافقنامه همکاری های امنیتی، آوردن صلح و امنیت دایمی در کشور میباشد، اعضای جرگه با تأکید بر بیانیه تاریخی رئیس جمهوری افغانستان در جلسه افتتاحیه لویه جرگه مشورتی، بعد از بحث همه جانبه با کمال تعهد، صداقت و عشق به وطن در پنجاه کمیته کاری روی مسوده توافقنامه همکاری های امنیتی که از جانب مذاکره کننده های جانب افغانستان و ایالات متحد امریکا آماده گردیده، غور و به شرح ذیل ابراز نظر نموده و آنرا در چوکات قطعنامه لویه جرگه مشورتی به اتفاق آراء تصویب نمودیم.»

مواد مندرج قطعنامه از اینقرار اند:

1 - اعضای لویه جرگه مشورتی، با توجه به فیصله لویه جرگه عنعنوی [؟؟] سال 1390 مبنی بر انعقاد پیمان همکاری های دراز مدت استراتژیک با ایالات متحده امریکا، در روشنی مشوره نماینده های مردم، اینک از تلاش پیگیر و توجه خاص شخص رئیس جمهوری اسلامی افغانستان جلالتمآب حامد کرزی و تیم همکار شان در راستای حفظ منافع ملی، ارزشهای والای افغانی و دفاع از مردم افغانستان در موقع پیشبرد مذاکرات روی توافقنامه همکاری های امنیتی سپاسگذاری مینماید؛

2 - با توجه به وضعیت موجود و با در نظر داشت نیاز افغانستان به حمایت جامعه بین المللی در جریان دهه تحول، الی خود کفائی ملی، مفاد توافقنامه همکاری های امنیتی در کل مورد تأیید لویه جرگه مشورتی میباشد؛

3 - اعضای لویه جرگه مشورتی، با ارج گزاری به احساس وطن دوستی جلالتمآب حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان به ایشان پیشنهاد می نماید تا توافقنامه همکاری های امنیتی را الی ختم سال 2013 با جانب ایالات متحده امریکا امضاء و بخاطر طی مراحل بعدی به شورای ملی بفرستد؛

4 - در امضای توافقنامه همکاری های امنیتی، احترام به دین مقدس اسلام، فرهنگ، رسوم و عنعنات مردم افغانستان از سوی ایالات متحده امریکا جداً رعایت گردد. این قرارداد بین دو کشور مستقل، دارای حاکمیت ملی و مساوی الحقوق منعقد و برای مدت ده سال اعتبار داشته باشد؛

5 - اعضای لویه جرگه از جامعه جهانی، بخصوص ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان خواهان تسریع پروسه صلح و مذاکرات بین الافغانی بوده تأکید می نمایند تا امضای این توافقنامه منتج به تأمین صلح و امنیت در سراسر افغانستان گردد؛

6 - اعضای لویه جرگه تأکید می نمایند تا در ماده 26 توافقنامه یک پراگراف جداگانه مبنی بر تضمین طرفین برای عملی نمودن اقدامات ملموس جهت بهبود صلح و امنیت در سراسر افغانستان علاوه گردد؛

7 - در صورت عملی شدن درست و بموقع تعهدات از جانب ایالات متحده امریکا، حکومت افغانستان کوشش نماید توافقنامه همکاری های امنیتی را مبنایی برای بهبود، توسعه و پخته سازی روابط دفاعی بین دوکشور استفاده نموده و در ارتقای روابط دفاعی به سطح یک پیمان امنیتی تلاش همه جانبه نماید؛

8 - با توجه به اهمیت توافقنامه همکاری های امنیتی لازم است تمام متون انگلیسی، پشتو و دری سند بصورت دقیق باهم مقایسه گردیده، تفاوت بین متون، مشکلات در ترجمه، کوتاهی های تایی و انشائی آن مرفوع و برای توضیح درست تعاریف و اصطلاحات بخصوص در قسمت تروریزم، تجاوز، قرارداد، حدود پایگاه ها... مفاهیم متعارف حقوقی استعمال گردد؛

9 - در خصوص محاکمه آنعده از پرسونل نیروهای نظامی امریکا که در افغانستان مرتکب جرم میگردند، میکانیزمی در نظر گرفته شود تا حضور ناظران افغان در جریان تحقیق و محاکمه آنها را حتمی ساخته و نیز ایالات متحده امریکا پروسه حضور ناظران را تسهیل و تمویل نماید؛

10 - بخاطر رعایت هرچه بیشتر اصل بیطرفی کوشش صورت گیرد تا محاکمه آنعده پرسونل نیروهای نظامی امریکا که در افغانستان مرتکب جرم میگردند، حتی الامکان در محاکم امریکائی در داخل خاک افغانستان صورت گیرد. ولی ایالات متحده امریکا نمیتواند تحت هیچ شرایطی در خاک افغانستان زندان داشته و یا زندانی را مدیریت و رهبری کند؛

11 - پیشبرد عملیات و تلاشی منازل به جز از حالت آنی که در فقره سوم ماده سوم توافقنامه همکاری های امنیتی پیش بین شده، مجاز نمییباشد. متن نامه رئیس جمهور اوباما که در این زمینه به رئیس جمهوری اسلامی افغانستان فرستاده شده، منحیث ضمیمه به توافقنامه همکاریهای امنیتی علاوه گردد؛

12 - بخاطر حصول اطمینان از تأمین زمینه های انکشاف اقتصادی و بهبود سطح زندگی مردم افغانستان، توجه شود تا در توافقنامه های نیروهای امریکائی پالیسی حمایت از اتباع

افغان و اعطای توافقنامه ها به شرکت‌های افغان به قوت تمام تحقق پیدا کند؛

13 - در موقع تطبیق توافقنامه همکاریهای امنیتی، توجه جدی به تعلیم و تربیه نیروهای نظامی ملی افغانستان بخصوص نیروهای هوایی بخرچ داده شود، کوشش صورت گیرد و از میکانیزم‌هایی استفاده شود که براساس آن تجهیز نیروهای امنیتی کشور با سلاح و مهمات پیشرفته تضمین گردد؛

14 - صلاحیت موافقت و اجازه درمورد دادن تأسیسات و ساحات جدید و یا تغییرات در ساحات تأسیسات موجود، باید منوط و منحصر بر هبری سیاسی (شخص رئیس جمهوری اسلامی افغانستان) باشد. تأسیسات و ساختمانهای جدیدی که از سوی نیروهای ایالات متحده امریکا در موافقت با افغانستان ایجاد میگردد، باید از کیفیت خوب برخوردار بوده و از ایجاد تأسیسات بی کیفیت و تعمیرات مؤقتی خودداری صورت گیرد؛

15 - حضور نیروهای امریکائی در تأسیسات نظامی مشترک بیشتر بمقصد تعلیم و تربیه و کمک‌های تخنیکی به نیروهای افغان باشد؛

16 - در توافقنامه همکاری‌های امنیتی پیش بینی گردد که نیروهای امریکائی نمیتوانند از فضای مجازی، شبکه‌های انترنتی و تیلیفونی و فریکونسی‌های مخابرات به مقاصد استخباراتی و یا طور دیگری بر علیه اتباع افغانستان استفاده نمایند؛

17 - پالیسی خارجی افغانستان باید همیشه مبتنی بر حسن همجواری باشد. توافقنامه همکاریهای امنیتی نمیتواند تحت هیچ شرایط مخالف این پالیسی باشد. بناءً نیروهای امریکائی نمیتوانند از خاک افغانستان بر علیه کشور و یا کشورهای

دیگر برای مقاصد نظامی استفاده نماید، مگر به اجازه و رغبت حکومت افغانستان؛

18 - طرز العمل های استفاده ایالات متحده از حریم فضائی افغانستان به زودترین فرصت ممکنه با در نظر داشت حاکمیت ملی و کنترل کامل افغانستان بالای حریم فضائی، آبی و زمینی کشور تدوین گردد؛

19 - طرز العمل های دخول و خروج قوای نظامی و پرسونل ملکی نیروهای امریکائی از طریق نقاط تعیین شده مرزی برای رفت و آمد نیروها که شامل ضمیمه شماره دوم است، به زودترین فرصت ممکنه تدوین و تکمیل گردد؛

20 - طرز العمل های مربوط به انتقال، استفاده از اسعار و تبادلۀ آن به زودترین فرصت ممکنه تدوین و به مرحله اجرا گذاشته شود؛

21 - بخش های ملکی، اشخاص حقیقی و یا حکمی که به نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا وابسته نبوده، ولی مصروف فعالیت های تجارتي با پرسونل نظامی ایالات متحده امریکا مستقر در افغانستان می باشند، مطابق قانون افغانستان مالیه بپردازند؛

22 - در صورتیکه از اثر فعالیت عادی و یا عملیات نظامی نیروهای ایالات متحده امریکا مستقر در خاک افغانستان به دارائی های منقول و غیرمنقول، مزارع، مواشی و یا حقوق معنوی اتباع افغانستان و یا کسانی که تحت حاکمیت دولت افغانستان زندگی میکنند، صدمه وارد گردد، نیروهای امریکائی مکلف به پرداخت جبران خساره بموقع و عادلانه آن میباشد؛

- 23 - لست اقدامات دیپلماتیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی به هدف دفع تجاوز و طرد تجاوز خارجی یا تهدید تجاوز خارجی علیه افغانستان به اسرع وقت تهیه و معرفی گردد؛
- 24 - اعضای لویه جرگه مشورتی روی حفظ محیط زیست، عدم استفاده از مواد کیمیایی، بیولوژیکی و هستوی تأکید نموده و از حکومت افغانستان میخواهد که مانع جدی ذخیره و استفاده سلاح هستوی در خاک کشور گردد؛
- 25 - با در نظر داشت اهمیت معادن در افغانستان، اعضای لویه جرگه مشورتی پیشنهاد می نماید تا یک جز در فقره هفتم ماده هفتم برای حفاظت معادن، منابع زیرزمینی، سنگهای قیمتی و آثار باستانی کشور علاوه گردد؛
- 26 - در صورتیکه ایالات متحده امریکا به تعهدات خود بطور درست عمل نکند، جانب افغانستان باید در قدم نخست امتیازات پیش بینی شده برای ایالات متحده امریکا را لغو و نظریه تحلیل اوضاع به جستجوی راه های بدیل اقدام نماید؛
- 27 - مرجع مسئول (نماینده اجرائی) برای تطبیق توافقنامه همکاری های امنیتی از طرف افغانستان، مرکز حکومت، شورای امنیت ملی و یا هم وزارت امور خارجه افغانستان باشد؛
- 28 - بنابر درخواست وکلای ولایت بامیان و تعدادی از ولایات همجواری، پیشنهاد میگردد تا یکی از تأسیسات مشترک بین نیرو های نظامی ایالات متحده امریکا و جمهوری اسلامی افغانستان در ولایت بامیان مستقر و بخاطر تعلیم و تربیه نیرو های امنیتی افغانستان استفاده گردد؛
- 29 - اعضای لویه جرگه مشورتی خواستار تسلیمی فوری 19 تن زندانیان افغان که در زندان گوانتانامو بسر می برند،

بوده و از دولت ایالات متحده امریکا میخواهند تا زندانیان یاد شده را به حکومت افغانستان تسلیم دهند؛

30 - غرض تأمین امنیت اشتراک کنندگان و اعضای لویه جرگه مشورتی که از خارج کشور حضور بهم رسانیده اند، دولت جمهوری اسلامی افغانستان مؤظف است اقدامات لازم دیپلماتیک را جهت حصول اطمینان از مصئونیت شان روی دست گیرد؛

31 - پیشنهادهای عمده اعضای لویه جرگه مشورتی به شرح فوق طی سی و یک ماده تأیید و تصویب است. این قطعنامه بعد از قرائت در مجلس عمومی لویه جرگه مشورتی از طرف رئیس لویه جرگه حضور رئیس جمهوری اسلامی افغانستان تقدیم و بخاطر سهولت استفاده از سائرمشوره های اعضای لویه جرگه تمام جزئیات پیشنهادی و اصلاحات بشکل گزارش توحیدی از جریان کار کمیته های پنجاه گانه در ضمیمه ارائه میگردد. و السلام (ختم قطعنامه لویه جرگه مشورتی)

در پایان قطعنامه فوق یک یادداشت نیز به این عبارت علاوه گردیده است: «نوت: اعضای لویه جرگه مشورتی متن بیانیه اختتامیه جلالتمآب رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در مجلس عمومی لویه جرگه را استماع و به اتفاق آراء مورد تأیید قرار دادند. اعضای لویه جرگه مشورتی به اتفاق آراء تأیید نمودند تا متن بیانیه متذکره ضمیمه قطعنامه گردیده و نکات اجرایی بیانیه یاد شده بخصوص سخنان رئیس جمهوری در مورد توقف تلاشی و عملیات نظامی امریکا اعتبار از امروز، بهبود وضعیت امنیتی، آوردن فوری صلح، صداقت ایالات متحده در مقابل دوستی افغانها به فیصله های لویه جرگه مشورتی افزوده شود.»

در اینجا سؤال میشود که آیا اعضای لویه جرگه مشورتی بعد از پایان بیانیهٔ اختتامیه رئیس جمهور کرزی به تدویر جلسه پرداختند تا چنین موضوع را تأیید نمایند که خواهان درج بعضی از نکات آن در قطعنامه شدند؟ اگر متن مکمل بیانیه اختتامیه کرزی به دقت خوانده شود، آنقدر ضعیف و بی محتوا و پر از چرند است که درج آن به حیث ضمیمه، ارزش این قطعنامه را بسیار پایان می آورد. (متن مکمل این بیانیهٔ طویل در سایت مخصوص دفتر ریاست جمهوری افغانستان بتاريخ 24 نوامبر 2013 (2 عقرب 1392) به نشر رسیده است.) [در متن این قطعنامه اصطلاح "قرارداد" بکار رفته و اما به دلیل همسان سازی آن در تمام این مبحث از اصطلاح "توافقنامه" کار گرفته شده که "قرارداد" با "توافقنامه" تعویض گردیده است. بعضی ها در صحبت های خود آنرا موافقتنامه نیز گفته اند، ولی هدف همان کلمه Agreement است.]

کرزی: «من آنرا امضاء نمیکنم!!»

رئیس جمهور حامد کرزی مدتها قبل از تدویر جرگه مشورتی با ذکر شرایط و دلایلی می گفت که تا شرایط مورد نظرش برآورده نشود، آن سند را که زیر نظر خودش و هیئت گماشته شده ای خودش قدم بقدم به پایه اکمال رسیده بود، امضا نمیکند. او حتی این سخن را با شرح و بسطی ضمن بیانیه اختتامیه جرگه مشورتی با جدیت ابراز کرد. اینکه چرا او نمیخواست توافقنامه امنیتی را امضاء کند، در بیانیه اختتامیه خود در جرگه مشورتی گفت: «تا هنگامیکه صلح تأمین نشود، حملات بر خانه های مردم قطع نگردد و انتخابات در وقت معین آن دائر نشود، هیچگونه قرارداد [توافقنامه] با امریکا وجود نخواهد داشت.» او با اشاره به حضور سفیر امریکا و خطاب به او تصریح کرد: «سفیر شان نشسته، می شنود. اگر یکبار دیگر [عساکر شما] به خانه

ای ما رفت، به همراهیت قرارداد [توافقنامه] نیست، در پایگاه تان بنشینید... پس سر از امروز عملیات نظامی امریکا، تلاشی امریکا، خانه پالی امریکا، راه گیری امریکا در سر سرک، راه ما بند است و مردم ما آزاد در کشور خود شدند... این قرارداد به همین است که امنیت وطن ما جور باشد صلح افغانستان، من خدمت شما عرض کردم در افتتاحیه که صلح افغانستان در قدم اول بدست امریکا، در قدم دوم بدست پاکستان است و این ثابت است پیش من مطلق ثابت است، پیش من یک عالم دلایل دارم یک عالم دلایل اثبات دارم.»

در همین وقت از اعضای جرگه یک خانمی میخواست نظرش را در مورد مداخلات ایران و پاکستان و نقش آنها در برهم زدن صلح بیان کند، کرزی فوری در بین سخن او درآمد و گفت: «نی! ما در مورد صلح گپ می زنیم! ایران و پاکستان را باز بعداً چاره اش را میکنیم، فعلاً چاره ای امریکا را بکنیم!» او اصرار داشت که: «ما امنیت و صلح را سر از امروز میخواهیم؛ وقتی ما پایگاه میدهیم، امنیت و صلح شرط اول ما است.»

شرط دیگر کرزی برای امضای سند امنیتی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری [2014] بدون مداخله و در وقت معین آن بود و گفت: امریکا باید تعهد کند که اگر انتخابات به دور دوم میرود، انتخابات باید مطابق قانون دو هفته بعد از اعلام نتایج آن، بین دو نامزد صورت بگیرد تا راه معامله گری بند شود و تجارب انتخابات گذشته [2009] تکرار نشود. باید اطمینان حاصل شود که امریکا چنین تضمینی میدهد؛ بخاطریکه اگر صلح نیاید و انتخابات نشود، افغانستان به مشکلات زیاد مواجه میگردد.

کرزی در پاسخ به خواست یک عضو جرگه مشورتی گفت: «شما میگوئید که سند امنیتی در ظرف یکماه باید امضاء

شود؛ آیا صلح در یکماه می آید؟ اگر صلح نیاید، ملامت کیست؟ ما این را از روی مجبورت امضاء کردیم تا امنیت و صلح بیاید و گر نه، غیرت ما قبول نمیکند، اما مجبور هستیم!»

بعد از اینکه گفتار کرزی به پایان رسید، حضرت صبغت الله مجددی رئیس جرگه مشورتی از امضای سند امنیتی حمایت کرد و گفت: «رئیس جمهور همیشه به حرف های من گوش داده و قناعت نموده، اما عمل نکرده است و اگر به سخنانم عمل میکرد، این مشکلات امروز نمی بود... اگر سند امضاء میشود و بعد از آن امریکائی ها تخلف میکنند، این ملت مسلمان افغانستان مرده نیست، زنده است و با دست خالی مقابله میکند [؟؟]... امروز یک ابرقدرت از سند منصرف شده نمیتواند و رئیس جمهور وعده بدهد که سند را به بزودی امضاء میکند و اگر رئیس صاحب سند را امضاء نمیکند، من به شما وعده میدهم که استعفی میکنم و مهاجرت میکنم، از وطن بیرون میشوم و میگویم که از سیاست غلط حکومت اینجا [در مهاجرت] هستم.» در این موقع رئیس جمهور بار دیگر خود را به مایکروفون نزدیک کرد و گفت: «این را نمی پذیرم و فیصله من همین است!» (برای شرح مزید دیده شود: متن بیانیه اختتامیه رئیس جمهور کرزی در جرگه مشورتی، مورخ 3 عقرب 1392، ویبسایت دفتر ریاست جمهوری؛ و گزارش خبرگزاری پژواک، مورخ 24 نوامبر 2013)

این اظهارات رئیس جمهور کرزی عکس العمل جدی مقامات امریکائی را در پی داشت و جن ساکی - سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا گفت: «به نظر ما هرچه زودتر باید این توافقنامه امضاء شود پیش از انتخابات پیش رو، تا با اطمینان خاطر به امریکا و دیگر هم پیمانان هم فرصت دهد درباره حضور نیروها پس از سال 2014 برنامه ریزی کنند.»

همچنان سخنگوی قصر سفید جاش ارنست گفت: «برای حکومت افغانستان مهم است که این توافقنامه امنیتی را تاختم سال جاری [2013] تصدیق و امضاء کند. این تقاضا دلایل عملی دارد، زیرا حضور فعلی در افغانستان حضور ناتو است. از اینرو ایالات متحده به پلانگذاری نیاز دارد، چه در داخل کشور و چه هم با متحدین آن تا هماهنگ بسازد که حضور ما بعد از سال 2014 چگونه باشد.» (گزارش رادیو آزادی، مورخ اول قوس 1392)



برخورد لفظی رئیس جمهور با رئیس جرگه مشورتی
بطور طنز گونه در رسانه ها به نشر رسید

چرا کرزی نمیخواست توافقنامه امنیتی را امضاء کند؟

در پاسخ به این سؤال لازم است به چند انگیزه مهمی اشاره کرد که در پشت پرده در خودداری رئیس جمهور کرزی از امضای قرارداد امنیتی نقش بازی کردند. آوردن فوری صلح و امنیت توسط امریکائی ها در کشور، نرفتن نظامی های امریکائی به خانه های مردم، اجتناب از تلاشی خانه ها، عدم

مداخله در انتخابات و غیره، همه دلایلی ظاهری بودند که رئیس جمهور برای توجیه خودداری از امضای قرارداد ارائه میکرد، و اما دلایل اصلی به نظر بسیاری از مردم از اینقرار بودند:

1 - تیره شدن روابط شخصی کرزی با رئیس جمهور بارک اوباما: سابقه روابط کرزی با امریکا به دو دوره تقسیم میشود - دوره اول از کنفرانس بن (2001) تا سال 2006 و دوره دوم از آنوقت تا ختم ریاست جمهوری کرزی در سال 2014. دوره اول مصادف بود با حاکمیت جمهوری خواهان در راس آن جورج بوش (پسر) در جوار ماموریت زلمی خلیل زاد که برای کرزی یک دوره مثل "ماه عسل" بود. وقتی بارک اوباما رئیس جمهور امریکا شد، ستاره اقبال کرزی به تدریج روبه افول گذاشت و کرزی نتوانست موقف قبلی خود را مثل سابق در اداره اوباما حفظ کند.

ایوب آر وین، گزارشگر بی بی سی در یک گزارش تحقیقی و مستند تحت عنوان "گشتی نرم کرزی و امریکا" (مورخ 7 جدی 1392 - 28 دسمبر 2013) شرحی مبسوطی در زمینه ارائه کرده و موضوع تیره گی روابط کرزی را با امریکا در دوره اوباما از پنج نگاه مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار داده است که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. اما اینقدر باید گفت مشکل عمده حین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در سال 2009 که در آن کرزی و داکتر عبدالله عبدالله کاندید بودند و شمارش آراء زیرسؤال رفت و گفته شد که هیچیک موفق به اخذ بالاتراز 50 فیصد آراء نگردید و لذا انتخابات باید به دور دوم برود، ولی در اثر بررسی مجدد آراء اعلام گردید که تعداد آرای کرزی به اندازه بسیار کم از 50 فیصد بالا رفته و لذا او برنده است. کرزی مسئولیت این وضع را به گردن امریکائی انداخت و چنین توجیه کرد که آنها نمیخواستند کرزی برنده شود.

از همین جا روابط کرزی با امریکا تغییر کرد و موضوع تلفات ملکی در اثر بمباردها و هوایی امریکا و بعداً موضوع بازداشت افغانها بوسیله امریکائی ها مطرح گردید. روابط قدم قدم تا حدی حساس گردید که وقتی از کرزی پرسیده شد که اگر بین امریکا و پاکستان جنگ صورت گیرد، او از کدام طرف حمایت خواهد کرد؟ کرزی در جواب گفت: «از پاکستان!» همچنان وقتی او با جهت بازدید قوای نظامی امریکا به میدان هوایی بگرام آمد، نخواست با کرزی حتی تلفونی صحبت کند، درحالیکه اینکار هفته یکبار با جارج بوش در قصر سفید برای کرزی میسر بود. حامد کرزی یکبار متحدان غربی خود را تهدید کرد که اگر نیروهای افغان را با وسایل و سلاحهای سنگین تجهیز نکنند، او از چین و روسیه و هند همچو سلاح ها را خریداری میکند [از کدام پول؟]. این مثالها که تعداد آن زیاد است، همه تیره گی روابط کرزی با امریکا را بیان میدارند.

2 - کرزی میدانست که قانون اساسی به او اجازه نمیدهد تا بیش از دو دوره کاندید ریاست جمهوری باشد، لذا او میخواست به نحوی یکی از معتمدان نزدیک خود را به ریاست جمهوری برساند، چنانکه در یک مصاحبه طولانی متصدی برنامه رادیو آزادی بتاریخ 6 قوس 1392 (27 نوامبر 2013) از رئیس جمهور کرزی به صراحت این سؤال را مطرح کرد که: «بعضی از مردم این تشویش را در مورد انتخابات [2014] چنین تعبیر میکنند که رئیس صاحب جمهور حامد کرزی میخواهد یک تجربه روسیه را عملی بسازد که مدیدیف و پوتین باهم تبادلۀ قدرت کردند، شما به این مردم چه جواب میدهید؟» کرزی در جواب گفت: «این تبلیغات میشود که [کرزی] از خود نامزد [انتخاباتی] دارد... و هم درین مورد اتهام بود که رئیس جمهور تغییر قانون اساسی را می آورد و او برای خود کار میکند... این هم

انشاءالله ثابت خواهد شد که غلط است»؛ با آنکه کرزی موضوع را اتهام علیه خود دانست، اما جای شک نبود که به قول معروف: "تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها!" (والله اعلم) آنچه در انتخابات 2014 ریاست جمهوری افغانستان تاحدی ملموس بود، کرزی تلاش داشت تا یکی از نزدیکانش به آن مقام برسد، ازجمله برادرش قیوم کرزی و نیز داکتر زلمی رسول که هر دو نتوانستند آرای لازم را در دور اول انتخابات بدست آورند. کرزی سعی میکرد با آوردن فشار بر امریکائی ها که گویا آنها نباید بار دیگر در انتخابات کشور مثل دوره قبلی مداخله کنند، زمینه را برای کاندید مورد نظر خود مساعد سازد، درحالیکه امریکائی ها از قبل توجه خود را بسوی اشرف غنی معطوف کرده بودند.

3- کرزی در بین مردم و حتی بسویه جهانی به دست نشانده امریکا شهرت داشت که یک واقعیت بود و اما کرزی میخواست در سه سال اخیر ریاست جمهوری این لکه را از نام خود دور کند، لذا کوشید تا بر امریکائی ها فشار وارد کند و حتی گفت که: «امریکا با ما صادقانه عمل نمیکند؛ امریکا اولتر از پاکستان مسئول نا امنی ها و جنگ در افغانستان میباشد.»؛ کرزی امریکا را متهم کرد که با طالبان رابطه دارد و حملات انتحاری طالبان را در خوست و کابل بتاريخ 20 حوت 1391 (11 مارچ 2913) خدمت به امریکائی ها خواند که گویا امریکائی ها با این فشارها میخواهند ما را برای امضای قرارداد [توافقنامه] امنیتی مجبور سازند.

هدف کرزی از انتقاد کردن امریکائی ها بزعم بسیاری از تحلیل گران داخلی و خارجی آن بود تا به مردم نشان دهد که او برای منافع ملی افغانستان کار میکند و در این موقف بر کوتاهی ها و نواقص کار امریکائی ها شدیداً انتقاد مینماید. او میکوشید با نام نیک از قدرت کنار برود و به حیث یک

شخصیت ملی و عاری از وابستگی شخصی با امریکا شناخته شود، اما این نوع تلاش های او نه تنها گذشته اش را پاک نکرد، بلکه او را در نزد مردم و جامعه جهانی بیشتر بی اعتبار ساخت. در عین زمان "چالبازی" او در زیر پرده حین انتخابات ریاست جمهوری 2014 چنان عمیق و زیرکانه بود که منجر به جدال انتخاباتی بین دو کاندید دور دوم یعنی اشرف غنی و عبدالله عبدالله گردید و جان کری وزیر خارجه امریکا را در موقفی قرار داد که برای رفع معضله پیشنهاد تشکیل حکومت وحدت ملی را ارائه نماید، چنانکه همینطور شد و کرزی توانست با نیرنگ اداره بعدی را در دو قطب متضاد روبرو سازد و مسئولیت آنرا به گردن وزیر خارجه امریکا بیندازد. کرزی میخواست با این ترفند نظام بعد از خودش را دچار پراگندگی و کشمکش سازد تا مردم به این نظر برسند که به قول معروف بگویند: «باز همان کفن کش قدیم، خوب بود» و بدینوسیله دوره سیزده ساله ریاست جمهوری خود را که یک دوره طویل و از نظر شرایط مالی، نظامی و سیاسی برای افغانستان یک "دوره طلایی" محسوب می شد و اما با دست آوردهای بسیار ضعیف و حتی منفی توأم بود، روپوش سازد. سوء نیت حامد کرزی بعد از کنار رفتن از قدرت در این چند سال برای همه واضح است که حاجت به بیان ندارد.

بالاخره توافقنامه امنیتی امضاء شد، اما....:

رئیس جمهور کرزی به حرف خود ایستاد و تا اخیر دوره ریاست جمهوری خود از امضای توافقنامه امنیتی با وجود فشارهای زیاد داخلی و خارجی خودداری کرد، ولی حینیکه انتخابات ریاست جمهوری در 2014 آغاز گردید، اکثر کاندید ها از جمله داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله از همان روزهای اول وعده سپردند که در صورت موفقیت و رسیدن

به مقام ریاست جمهوری، اولین کاریکه انجام دهند، امضای این توافقنامه خواهد بود.

با انصراف از شرح مشکلات انتخابات در دوره اول و دوم ریاست جمهوری 2014، بالاخره پس از توافق دوطرف (غنی و عبدالله) برای تشکیل "حکومت وحدت ملی" این نتیجه بار آمد که داکتر اشرف غنی به حیث رئیس جمهور و داکتر عبدالله به حیث رئیس اجرایی دولت شناخته شدند. اشرف غنی بتاريخ 7 میزان 1393 (29 سپتمبر 2014) به حیث رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان در ارگ ریاست جمهوری حلف وفاداری یاد کرد و فردای آن یعنی مورخ 8 میزان دو توافقنامه مهم امنیتی - یکی با ایالات متحده امریکا و دیگر با ناتو به امضاء رسیدند که به موجب آن حضور نظامی امریکا و ناتو بعد از ختم 2014 مشخص می شد.

توافقنامه امنیتی افغانستان و امریکا با حضور رئیس جمهور جدید اشرف غنی و رئیس اجرایی عبدالله عبدالله و شماری از رهبران جهادی و مقامات دولتی افغانستان بین محمد حنیف اتمر مشاور امنیت ملی رئیس جمهور که شب گذشته به آن مقام منسوب شده بود و جیمز کنینگهام سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در افغانستان و متعاقباً با موریس یوخمس نماینده خاص غیرنظامی ناتو در افغانستان یکی پس از دیگر امضاء شد. در این محفل رئیس جمهور قبلی حامد کرزی حضور نداشت.

در این مراسم اشرف غنی گفت: «امروز روزی است که افغانستان حاکمیت ملی خود را بصورت اساسی بدست می آورد»؛ البته این اشاره او برمیگردد به موافقتنامه "بن" در دسمبر 2001 که همه امور امنیتی کشور با حمایت ملل متحد از طریق "آیساف" پیش میرفت و بعداً برطبق فیصله "الزبن" - پرتگال (2010) این وضع تا ختم 2014 پایان می یافت. از

آن به بعد همکاریهای نظامی بطور مستقل با هر کشور و سازمان برطبق توافقنامه های استراتژیک و در چوکات آن به اساس توافقنامه های امنیتی جداگانه تنظیم میگردید. بیمورد نخواهد بود که در اینجا به قسمت های از بیانیه مختصر اشرف غنی رئیس جمهور جدید افغانستان که به مناسبت امضای این قرارداد ایراد کرد، اشاره شود:

اشرف غنی گفت: «قبل از این استفاده از نیروی نظامی در خاک افغانستان براساس فیصله سازمان ملل متحد در سال 2001 صورت می گرفت و امروز افغانستان شاهد مساوات دولت این کشور با دولتهای همکار خود در دنیا است که بصورت یک دولت مستقل براساس برداشت منافع ملی خود توافقنامه را برای اثبات خیر و رفاه مردم خود و برای اثبات خیر دنیا امضاء میکند. براساس این قرارداد [توافقنامه] کمک های بین المللی برای تقویت نهاد های امنیتی افغان مصرف شده و حق استعمال نیروی نظامی براساس فیصله حکومت افغانستان خواهد بود. کمک های بین المللی بعد از این تا حد ممکن از طریق بودجه افغانستان صورت میگیرد؛ البته در صورتیکه افغانستان اصلاحات بنیادی را در مصرف عملی بودجه و شفافیت را که مردم از روند مصرف بودجه میخوانند، عملی کند... فضای این کشور بعد از این تحت کنترل حکومت افغانستان خواهد بود و هرکس به افغانستان وارد میشود، براساس نظام قبول شده ای بین المللی ویزا خواهد گرفت و قراردادهای بین المللی تحت قوانین مشخص انجام خواهد شد. نیروهای بین المللی به هیچ یک از مکان های مقدس افغانستان مثل مساجد داخل شده نمیتوانند؛ حریم زندگی افغانها طبق ارزشهای قانون اساسی محفوظ و قراردادی های افغان که از طرف قراردادی های بین المللی قرارداد میگیرند، حقوق مشخص و واضح خواهند داشت.»

اشرف غنی در بیانیه خود علاوه کرد که: «افغانستان نقطه اساسی و محور توجه دنیا است و خطرهای مشترک هنوز منافع ملی افغانستان و جهان را تهدید میکند و منافع مشترک ایجاب مبارزه مشترک در مقابل خطرها را می نماید. در اجلاس شیکاگو برای تقویت نیروهای امنیتی افغانستان 16 میلیارد دلاری برای چهار سال در نظر گرفته شده که افغانستان از این کمک برای تجهیز، آموزش و تمرین اردوی ملی افغانستان مصرف خواهد کرد... افغانستان به سمت نهادسازی می رود و ساختن نهادهای درجه اول امنیتی خواست مردم این کشور است... هیچ خطری از این قرارداد [توافقنامه] برای همسایه های افغانستان متصور نیست و هیچ همسایه افغانستان باید خود را با امضای این قرارداد در خطر نبیند، زیرا این قرارداد صرفاً برای دفاع و رفاه افغانستان است... هیچ گونه سلاح هستوی بر اساس این قرارداد در افغانستان مستقر یا مورد استفاده قرار نخواهد گرفت، ولی در صورتیکه این خاک با خطر مواجه شود، هم پیمانهای افغانستان که ناتو و آمریکا باشد، با هم اقدام خواهند کرد.»

عبدالله عبدالله - رئیس اجرایی نیز در این محفل مطالبی در زمینه اهمیت این توافقنامه ابراز کرد و گفت: «طرف افغانستان قرارداد را به دقت مرور کرده و مفاد آنرا به نفع افغانستان و جهان میداند و تلاش شده که در تمام روند تدوین آن منافع افغانستان محفوظ باشد.»

جیمیز کیننگهام سفیر آمریکا در کابل نیز این توافقنامه را تقویت دوا مدار روابط بین دو کشور دانست و گفت که آمریکا به روابط خود با افغانها و افغانستان ارزش قایل است و علاقمند کار با رئیس جمهور جدید و رئیس اجرایی این کشور میباشد، آمریکا برای ادامه همکاری با مردم افغانستان متعهد است. همچنان نماینده ناتو تصریح کرد که با امضای این قرارداد در حدود 10 هزار نیروی امریکائی و تعداد

از نیروهای دیگرکشورهای عضو ناتو پس از پایان ماموریت جنگی بعد از ختم 2014 در افغانستان باقی خواهند ماند و ماموریت اصلی آنها از آن پس تعلیم و تربیه، مشوره دهی و حمایت از نیرو های نظامی و امنیتی افغانستان خواهد بود. خلاصه با امضای این توافقنامه یک دوره جدید در ساحه امور امنیتی و دفاعی افغانستان آغاز گردید.

مبحث چهارم

لویه جرگه مشورتی صلح - مذاکره با طالبان

(9 ثور 1398 - 29 اپریل 2019)

لویه جرگه مشورتی صلح روز دوشنبه 9 ثور 1398 در حالی انعقاد یافت که مذاکرات بین امریکا و طالبان جریان داشت و احتمال رسیدن دوطرف به یک توافق قابل پیشبینی بود. طالبان به تأکید می گفتند: تا زمانیکه یک عسکر امریکایی در افغانستان وجود داشته باشد، آنها در برابر شان خواهند جنگید. اما در اثر مذاکرات امریکا و طالبان در دوحه طالبان آمادگی نشان دادند که آنها ضمانت خواهند کرد که امریکا و سایر کشورها از افغانستان مورد حمله آنها قرار نخواهند گرفت و درآنصورت امریکا حاضر خواهد بود نیروهای خود را از افغانستان بیرون کند.

این دو آمادگی موجب شد تا دریچه صلح بین طالبان و امریکا باز گردد و امیدواری به صلح در افغانستان نیز ایجاد شود، اما این امیدواری با نگرانی های زیاد توأم بود و سؤال های زیاد را برای دولت افغانستان بار می آورد، بخصوص وقتی نماینده خاص امریکا زلمی خلیلزاد در مذاکرات خود با طالبان و نیز تماس با دولت افغانستان و حلقات مؤثرسیاسی

در کابل بازی دوگانه "دبل استاندارد" را پیش گرفته بود و این شیوه بر اغلاق قضیه می افزود و مذاکرات صلح با طالبان در یک فضای مغشوش و تاریک ایجاب میکرد تا دولت افغانستان در مورد برنامه های آینده مذاکره با طالبان نقاط نظر مشخص را در دست داشته باشد. این موضوع بخصوص وقتی جدی شد که جلسه بزرگ بین الافغانی در قطر در آخرین لحظات ترتیبات برگزاری آن به تعویق افتاد.

لغو مجلس قطر نا امیدی های زیاد را برای علاقمندان صلح در داخل و خارج افغانستان بار آورد، زیرا عده زیادی از تحلیلگران به این نظر بودند که مجلس بین الافغانی قطر بخاطر مناقشه و تبادل نظر مسائل مهم و اساسی کشور، از اهمیت زیادی برخوردار بوده و گمان می رفت که در آن مجلس گره هایی از رسیدن بیک نقشه راه باز گردند و زمینه تبادل افکار بر طبق آن مساعد شود.

در همین احوال رئیس جمهور غنی تصمیم گرفت تا با تدویر یک لویه جرگه مشورتی مسائل صلح و چگونگی و شرایط آنرا در این جرگه بزرگ مطرح بحث سازد و نظر مردم را به نحوی جویا گردد تا رهنمود اقدامات بعدی دولت در مذاکرات صلح در آینده با طالبان باشد. به نظر بعضی از تحلیل گران سیاسی افغان تدویر این جرگه را به دلیل غیبت دولت افغانستان در نشست های صلح مسکو و دوحه میدانند که دولت افغانستان بدانوسیله خواست موجودیت دولت را از حاشیه بحث صلح به متن آن تغییر دهد و نقش دولت را در مذاکرات صلح متبازر سازد. اینکا در واقع جوابی بود به خواسته طالبان مبنی بر اصراری که آنها دولت افغانستان را یک دولت دست نشانده امریکا دانسته و خواهان مذاکره با دولت نبودند و خلیلزاد نیز برای رسیدن به هدف امریکا یعنی خروج عساکر آنها از افغانستان قبل از رسیدن موقع انتخابات ریاست جمهوری امریکا بر دولت افغانستان فشار می آورد

تا به این خواسته طالبان تمکین کرده و حاضر شود نقش دولت را در سطح گروپ های سیاسی افغان تنزیل دهد. اما اشرف غنی طرف قانونی مذاکرات با طالبان دولت را میدانست و حاضر نبود دولت را از موقف قانونی آن به حیث یک گروپ سیاسی پایان آورد و برای تقویه موقف دولت در این راستا تصمیم به برگزاری این لویه جرگه مشورتی گرفت تا درباره چگونگی صلح با طالبان از مردم مشورت گیرد.

مختصری درباره چگونگی تدویر لویه جرگه صلح:

محمد عمر داؤدزی، رئیس کمیسیون برگزاری این لویه جرگه گفت که بیش از سه هزار نفر به نمایندگی از اقشار مختلف مردم افغانستان به شمول نمایندگان مهاجران افغان ساکن ایران و پاکستان برای حضور در این لویه جرگه به کابل آمده اند و با توجه به تعداد شرکت کنندگان، این "بزرگترین لویه جرگه تاریخ افغانستان" خواهد بود که برای چهار روز ادامه می یابد.

محمد اشرف غنی، رئیس جمهور و رولاغنی، بانوی اول افغانستان به همراه شمار دیگری از چهره های سیاسی افغان در این اجلاس شرکت کرده بودند. رئیس جمهور در سخنرانی افتتاحیه لویه جرگه با بیان اینکه لویه جرگه مشورتی، چارچوب گفتگوهای صلح با طالبان را مشخص می کند، گفت: دو سال است که بحث صلح در حکومت وحدت ملی مطرح است، اما این بحث حالا برای منسجم شدن در لویه جرگه مشورتی مطرح می شود و از طالبان خواست که «اگر افغان و مسلمان هستند»، با دولت افغانستان مذاکره کنند».

گروه طالبان تا حال حاضر به گفتگوی مستقیم با دولت افغانستان نشده است. رئیس جمهوری افغانستان گفت دلیل خودداری طالبان از مذاکره با دولت این است که طالبان "در

گرو کشورهای خارجی" قرار دارند و مقصد او از این اشاره بسوی پاکستان است که طالبان را از نظر مالی و تسلیحاتی حمایت میکند. رئیس جمهور اشرف غنی از روابط با پاکستان یاد کرد و گفت "با انعطاف بی سابقه و طرح بی سابقه" به پاکستان مراجعه کرده و از آنها خواسته تا فضای همکاری را به فضای تقابل ترجیح بدهند.



اشرف غنی در پایان سخنانش از عبدالرب رسول سیاف خواست تا ریاست لویه جرگه را به عهده بگیرد. این پیشنهاد با استقبال اکثر شرکت کنندگان نشست روبرو شد. آقای سیاف که از رهبران پرنفوذ جهادی در افغانستان است، با اشاره به نگرانی‌هایی که درباره روند صلح مطرح شده، گفت: «اینجا مسئله انتقال قدرت نیست. بحث انتقال نظام و رژیم نیست. مسئله دعوت به سوی همزیستی است. دعوت به سوی زندگی باهمی است. نه این که ما تمام داروندار را انتقال می‌دهیم.» او در سخنانش با اشاره به اهمیت انتخابات، حقوق زنان و شهروندان گفت: «ما صلح را حتماً می‌آوریم. کسی نخواهد یا نخواهد، ما صلح را می‌آوریم و در این صلح این احتیاط را مدنظر می‌گیریم که خدای ناخواسته، نهمیده قدم ما منجر به تقسیم ملک ما یا خدشه دار شدن وحدت ملی و حاکمیت ملی

ما نشود.» سیاف خطاب به کشورهای همسایه گفت که «افغانستان باثبات و امن به مراتب برای آنها بهتر از افغانستان ناامن و ویران» است. (تلاش غنی برای جبران 'انزوای سیاسی' محمد وزیری، بی‌بی‌سی)



در اجلاس روز اول بعد از مشخص شدن رئیس لویه جرگه چهار نفر به حیث معاونان جرگه معرفی شدند، هریک: حبیبه سرابی، عبدالرؤف ابراهیمی، عبدالرؤف انعامی و فضل هادی که این اقدام با مخالفت حاضران در نشست روبرو شد. اعضای لویه جرگه خواستار آن شدند که معاونان، فردا با رای‌گیری از همه اعضاء انتخاب شوند و ترکیب 51 کمیته کاری لویه جرگه هم قرار شد فردا مشخص گردند. جرگه در روز اول درحالی برگزار شد که برخلاف مجالس مشابه در گذشته، جای رهبران سیاسی و قومی مطرح در آن خالی بود. چهره‌هایی که حداقل در جرگه های دو دهه اخیر در صف اول جا داشتند، حالا از منتقدان برگزاری این جرگه هستند. یک روز پیش از برگزاری این لویه جرگه ستادهای انتخاباتی دوازده نامزد انتخابات ریاست جمهوری درکابل اعلام کردند که در آن شرکت نمی‌کنند. آنها این جرگه را سفارشی و

ابزاری برای کمپاین اشرف غنی می‌دانند، اماغنی در سخنان خود به این اتهام منتقدانش پاسخ داد و گفت که اگر او قصد کمپاین میداشت نام این مجلس را لویه جرگه نمی‌گذاشت.

در این مورد بتاريخ 14 ثور 1398 (وقتی در پایان روز چهارم لویه جرگه قطعنامه آن به نشر رسید، مقاله تحت عنوان "اعلامیه جرگه مشورتی؛ تقویت روایت غنی" بقلم فردوس در روزنامه 8 صبح به نشر رسید که در یک قسمت آن آمده بود: «از سپتامبر سال گذشته میلادی آماده‌گی‌ها برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مذاکره امریکا با طالبان آغاز شد. محمد اشرف غنی یک روایت محوری برای کمپین خودش ساخت و آن حفاظت از افغانستان در برابر یک توافق بد و ناپایدار صلح است. آقای غنی پیوسته بر این موضوع تأکید می‌کند. او همیشه می‌گوید که توافق صلحی را که از آن بوی خون می‌آید، هرگز نمی‌پذیرد. به نظر آقای غنی، توافق صلح خوب و پایدار توافقی است که حکومت در مذاکره و شکل‌دهی آن نقش مهم داشته باشد. از نظر آقای غنی اگر حکومت در روند حل سیاسی جنگ و توافق نهایی آن نقش اساسی داشته باشد، صلح پایدار به دست می‌آید و نه در غیر آن. یک تحلیل تاریخی و ارزیابی‌های آماری و کتابخانه‌ای، ایشان را به این نتیجه رسانده است. آقای غنی در پژوهشی که در سال 2007 همراه کلهر لارک‌هارت امریکایی انجام داده بود، حدود 17 توافقنامه صلح را در کشورهای گوناگون مطالعه کرده است. او از همین مطالبات و پژوهش برای تدوین برنامه‌ای پایان جنگ حکومت که در نشست ژنیوا در ماه قوس سال گذشته ارایه کرد، نیز استفاده کرده است. او به لحاظ نظری می‌داند که چند توافقنامه صلح در کدام کشورها و در چه زمانی به شکست انجامیده است.»

فردوس در ادامه مقاله خود می نویسد: «این تجربه‌ای تاریخی (داکتر نجیب) شاید این باور را در ذهن آقای غنی تقویت بخشیده است که تن دادن به راه‌هایی که براساس آن قانون اساسی کنار گذاشته می‌شود، در نهایت نتیجه مثبت ندارد. تردیدی نیست که آقای غنی بقای سیاسی خود و متحدان سیاسی‌اش را هم در نظر دارد. از این به بعد محمداشرف غنی می‌تواند به فیصله‌ای جرگه مشورتی کابل هم در بحث با بازی‌گران داخلی و خارجی استدلال کند. آقای غنی که تا حال از مواضعش کوتاه نیامده است، بعد از این فیصله جرگه مشورتی ماه ثور کابل را مبنای دفاع از روایت خودش قرار خواهد داد. اگر انتخابات ریاست جمهوری برگزار شود، روایت محوری کمپین آقای غنی هم حفاظت از افغانستان در برابر یک توافق صلح ناپایدار خواهد بود و به فیصله‌های جرگه مشورتی ماه ثور هم استناد خواهد کرد. البته در جرگه مشورتی صلح تلاش شد تا اختلاف‌های آقای غنی با داکتر خلیل‌زاد و دیگر دیپلمات‌های امریکایی که تلاش‌های حل سیاسی جنگ افغانستان را مدیریت می‌کنند، رو نشود. ولی روشن است که اختلاف‌ها هنوز پابرجا است. برای ایالات متحده در حال حاضر مهم حل سیاسی جنگ افغانستان است. آقای خلیل‌زاد بر آتش‌بس، گفتگوهای میان افغانستانی [بین الافغانی] و حل سیاسی جنگ تأکید دارد. کارشویه حل سیاسی، برای واشنگتن زیاد مهم نیست. واشنگتن می‌خواهد که هرچه زودتر روندی آغاز شود که در پایان به حل سیاسی جنگ منجر شود؛ اما آقای غنی کارشویه‌ای را که بر مبنای آن نظم مبتنی بر قانون اساسی موجود ملغی شود، قبول ندارد. او مذاکره‌ای می‌خواهد که علاوه بر احزاب، شخصیت‌های سیاسی و فعالان جامعه مدنی، حکومت هم در آن نقش محوری داشته باشند و شخص خودش به نحوی آن را رهبری کند. جرگه مشورتی ماه ثور

کابل هم به آقای غنی مجوز داده است تا روی این موضعش بیايستند. روشن است که مخالفان سیاسی آقای غنی و نامزدان دیگر انتخابات ریاست جمهوری، نمی‌خواهند که تیم ارگ در موقعیت نیرومند قرار داشته باشد. آنان حتماً در روزهای آینده موضع‌گیری خواهند داشت. ولی یک چیز روشن است و آن این‌که محمداشرف غنی از شش ماه به این طرف که بحث مذاکره با طالبان داغ شده است، هیچ تغییری در موضع خود نیاورده است. او بر موضع خودش ایستاده است. تنها تغییری که در کمپ سیاسی محمد اشرف غنی آمده است، این است که او حالا متحدان سرسخت‌تر دیگر نیز یافته است. امرالله صالح و عبدالرب رسول سیاف از حوزه مقاومت ضد طالبان، متحدان جدید محمد اشرف غنی اند.»

ابراز مخالفت ها و تحریم اشتراک در لویه جرگه:

یک روز پیش از برگزاری لویه جرگه مشورتی صلح افغانستان، ستادهای انتخاباتی دوازده نامزد انتخابات ریاست جمهوری طی یک اجلاس مشترک در کابل اعلام کردند که تدویر این لویه جرگه از نظر آنها "بی‌موقع، غیرضروری و ضیاع منابع دولتی" است و لذا در آن شرکت نمی‌کنند. غلام فاروق نجرابی، حکیم تورسن، نورالحق علومی، احمد ولی مسعود، محمد حنیف اتمر، فرامرز تمنا، شیدا محمد ابدالی، محمد شهاب حکیمی، رحمت الله نبیل، عنایت الله حفیظ، محمد ابراهیم الکوزی و نورالرحمان لیوال از جمله نامزدان ریاست جمهوری بودند که از اشتراک در لویه جرگه صلح امتناع ورزیدند. به نظر آنها «این جرگه در تناقض با تلاش‌ها برای صلح است و در آستانه انتخابات هر نوع اقدام از نظر آنها کمپاین انتخاباتی محسوب می‌شود». این نامزدان از تمدید دوره کاری رئیس‌جمهور تا زمان برگزاری انتخابات توسط ستره محکمه نیز انتقاد کردند و گفتند که این اقدام مانعی جدی در برابر برگزاری انتخابات شفاف است.

محمد یونس قانونی، معاون اول در دسته انتخاباتی محمد حنیف اتمر در این نشست گفت: «دلیل تحریم جرگه به اصطلاح مشورتی صلح این است که این جرگه فاقد جایگاه حقوقی است. ثانیاً این جرگه به هدف پروسه صلح نه بلکه و به هدف سبوتاژ پروسه صلح است».

پیش از این عبدالله عبدالله، رئیس اجرایی حکومت وحدت ملی هم اعلام کرده بود که تیم انتخاباتی او در جرگه مشورتی صلح شرکت نمی‌کند. جمعیت اسلامی، جنبش اسلامی و وحدت اسلامی از احزاب برجسته مشمول این تیم انتخاباتی هستند.

حامد کرزی رئیس جمهوری قبلی با انتشار اعلامیه گفته بود که: «لویه جرگه مشورتی صلح که از سوی حکومت برگزار می‌شود، در شرایط کنونی به دلایلی مختلف به سود مردم نیست. منفعت ملی و نیاز حیاتی به صلح در کشور ایجاب می‌کند که مذاکرات صلح به سرعت هرچه بیشتر به پیش برده شود تا مردم افغانستان از تلفات عظیم فرزندان شان که روزانه با آن مواجه اند نجات یابند». کرزی از رئیس جمهور غنی خواسته که برگزاری این جرگه را به منظور جلوگیری از تأثیرات احتمالی منفی آن بر فضای گفتگوهای جاری صلح به تأخیر بیندازند. مسلماً این تقاضای کرزی از طرف حکومت ناشنیده پنداشته شد و به آن اعتنایی صورت نگرفت.

گروه طالبان هم با انتشار یک اعلامیه برگزاری لویه جرگه مشورتی صلح را «روند مکرر و ملت فریبانه غلامان امریکائی خوانده که توسط آن، برای تداوم ومشروع جلوه دادن حکومت تلاش می‌شود»؛ اما اشرف غنی بر تدویر لویه جرگه مشورتی تأکید کرده و آنرا به هدف ترسیم نقشه راه

برای گفتگوهای صلح افغانستان حتمی دانست و برگزاری آنرا یک ضرورت مهم خواند.

متن مکمل قطعنامه لویه جرگه مشورتی صلح:

لویه جرگه که بتاريخ 9 ثور 1398 (29 اپریل 2019) آغاز شده بود پس از چهارروز بتاريخ 12 ثور با صدور یک قطعنامه حاوی 23 ماده به پایان رسید. این قطعنامه در روز پنجم اجلاس لویه جرگه با حکومت شریک ساخته شد. رئیس جمهور غنی از قطعنامه این جرگه استقبال کرد و گفت که آن را نقشه راه صلح قرار می‌دهد. اینک متن مکمل قطعنامه تقدیم میگردد:

- 1- ما اشتراک کنندگان در این جرگه مصمم و متعهد برای آوردن صلح پایدار در کشور هستیم.
- 2- اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از تحریک طالبان می‌خواهند تا با در نظر داشت پیامدهای ناگوار جنگ و خونریزی، به صدای کتله عظیم مردم که از گوشه و کنار افغانستان نمایندگی می‌کنند، گوش داده، دست از دشمنی بردارند و در عمران و آبادی وطن خود سهیم شوند.
- 3- یکی از عوامل بزرگ جنگ در افغانستان برداشت ها و قرائت های متفاوت از دین مبین اسلام است. اعضای لویه جرگه مشورتی صلح به دولت، تحریک طالبان و علمای دینی پیشنهاد می‌نمایند تا دیدگاه خویش را از قرائت اسلام واحد ساخته، وسیله همسویی و وحدت ملی گردند.
- 4- دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تحریک طالبان باید به صدای اکثریت مطلق افغان ها لبیک گفته و آتش بس فوری و دایمی را بخاطر احترام به اراده مردم، حرمت گذاشتن به ماه مبارک رمضان، پایان خشونت ها و اعتماد سازی میان طرفین و پایان دادن به تبلیغات منفی، سراز آغاز ماه مبارک رمضان سال جاری، اعلان و در سراسر کشور تطبیق نمایند.

5 - نظام جمهوری اسلامی دست‌آورد بزرگ مردم افغانستان و حاصل سالها قربانی و مجاهدت است. استقرار و استحکام صلح در افغانستان باید با حفظ نوعیت نظام (جمهوری اسلامی افغانستان) و از مجرای مذاکرات مستقیم صورت گیرد.

6 - قانون اساسی کنونی افغانستان یک وثیقه ملی و با ارزش برای ملت افغانستان است که باید حفظ گردد، اما در صورت لزوم دید، تعدیل برخی مواد آن از طریق میکانیزم های اصولی و پسندیده در این قانون، بعد از توافق صلح، امکان پذیر است.

7 - حقوق اساسی اتباع، مندرج در قانون اساسی افغانستان، منجمله حقوق زنان و اطفال، حق مشارکت سیاسی و مدنی، حق آزادی بیان، حق آموزش و کار، حق دسترسی به خدمات عامه و همچنین حقوق اقلیت های قومی و مذهبی، معلولین و وارثان شهدا به عنوان پایه های اساسی استحکام صلح، باید در جریان پروسه صلح حفظ و تقویت گردد.

8 - نیروهای امنیتی و دفاعی افتخارکشور هستند. تحکیم و تداوم صلح پایدار نیازمند نهاد های امنیتی و دفاعی ملی و نیرومند می باشد. بنابراین مردم افغانستان از آدرس این جرگه بر حفظ و تقویت این نهادها تاکید می نمایند.

9 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از طرفهای درگیر و کشور های دخیل در پروسه صلح افغانستان تقاضا می کنند تا با تفاهم و تشریک مساعی، زمینه باز نمودن دفتر سیاسی طالبان را در افغانستان فراهم نمایند.

10 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از دولت افغانستان می خواهند تا در هماهنگی نزدیک با جامعه جهانی و بعد از تفاهم میان تمام جناح های ذیدخل در پروسه صلح، جهت حفظ ارزش ها و دستاوردهای حدود دو دهه اخیر، جدول

زمانی عملی برای خروج مسئولانه نیروهای خارجی از افغانستان را ترتیب و تنظیم نماید.

11 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از دولت افغانستان، تمام احزاب، جریان های سیاسی و شخصیت های تاثیرگذار ملی در چنین وضعیت تاریخی و سرنوشت ساز میخواهند تا با استفاده از فرصت های پیش آمده، اجماع ملی و سیاسی داخلی را برای پیشبرد پروسه صلح ایجاد و تقویت نموده و از یک آدرس واحد و افغانستان شمول وارد مذاکرات صلح گردند.

12 - تمام جناح های ذیدخل باید از پیش شرط هایی که زمینه آغاز مذاکرات مستقیم را محدود می سازد، اجتناب ورزند.

13 - تمام جناح های ذیدخل باید با روحیه اسلامی و برخورد نیکو با اسیران و زندانیان یکدیگر رفتار نمایند و با استفاده از روش های سازنده و انعطاف پذیر درقبال تبادل اسراء و رهایی زندانیان اقدامات را برای اعتماد سازی و حسن نیت هرچه بیشتر دو طرف روی دست گیرند.

14 - برای دستیابی به صلح پایدار، اجماع منطقه ای و بین المللی یک امر حتمی و حیاتی می باشد. بنابراین تقاضای اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از کشورهای منطقه و فرا منطقه و جامعه جهانی این است تا تلاش های خود را برای استقرار صلح در افغانستان با دولت هماهنگ ساخته و نقش دولت جمهوری اسلامی افغانستان را در محوریت ابتکارها و تلاش های خود قرار دهند.

15 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از دولت می خواهند که در تمام مذاکرات و گفتگو ها برسیاست حسن همجواری با کشور های منطقه و همسایه ها تاکید ورزیده و در صورت تداوم دخالت های کشورهای منطقه و یا برخی از همسایه ها در امور افغانستان، به صورت رسمی شکایت مردم افغانستان را به آدرس شورای امنیت سازمان ملل متحد درج نماید.

16 - دولت باید مشوره با آدرس های تاثیرگذار ملی، سیاسی و اجتماعی، برنامه جامع و همه شمول را برای تسریع پروسه صلح و آغاز مذاکرات مستقیم با تحریک طالبان با در نظر داشت مشوره های این جرگه تدوین و به منصفه اجراء گذارد.

17 - با درک نیازمیرم با موجودیت یک نهاد بیطرف برای تسهیل پروسه صلح، اعضای این جرگه اذعان می دارند تا به منظور شفافیت و موثریت شورای عالی صلح در ساختار، تشکیلات و عملکرد این شورا اصلاحات بنیادی اعمال گردد.

18 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح با در نظر داشت تجارب گذشته، مشوره می دهند که هیأت مذاکره کننده از شخصیت های جهادی، افراد ملی، متخصص، با تجربه، نیکنام، متعهد به ارزش های حقوق بشری و صلح طلب با ترکیب قابل مدیریت (حد اکثر پنجاه تن) و با در نظر داشت توازن قومی و حضور علمای جید، متفدین قوم، زنان، جوانان، خانواده های قربانیان، معلولین، اقلیت ها، نماینده های جامعه مدنی، مهاجرین، رسانه ها، کوچی ها و نمایندگان اقشار و اصناف مختلف جامعه و برخی از اعضای لویه جرگه مشورتی صلح تشکیل گردد.

19 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از دولت جمهوری اسلامی افغانستان تقاضا می نمایند تا برای تسهیل و تسریع پروسه صلح، خواست ها و مطالبات مشروع و معقول طالبان را شناسایی و در قبال آن اقدامات لازم را جهت اعتماد سازی بیشتر روی دست گیرد.

20 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح تعهد می کنند که به صفت پیام آوران صلح حین بازگشت به مناطق و محلات خود، پیام صلح این جرگه را به مردم خود رسانیده و در این راه سعی و تلاش همه جانبه را به همکاری ادارات محلی،

علماء، بزرگان قوم، جوانان و زنان به راه اندازند تا باشد سهم دینی و ملی خویش را در تأمین صلح ایفا نمایند.

21 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح از دولت می خواهند تا روابط خود را با اعضای این جرگه و نهادهای تاثیرگذار حفظ نموده و به گونه متداوم اعضای این جرگه را از تطبیق مشوره های جرگه و پیشرفت گفتگوها و مذاکرات صلح در جریان قرار دهند.

22 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح با تاکید بالای مواد این قطعنامه، به دولت جمهوری اسلامی افغانستان، تحریک اسلامی طالبان، جامعه بین المللی، کشورهای منطقه و دیگر جناحهای دخیل، خطاب می نماید تا به خواسته ها و مطالبات برحق مردم افغانستان و مشوره های این لویه جرگه تاریخی احترام گذاشته و به صورت جدی و صادقانه در امر استقرار و استحکام صلح پایدار و جلوگیری از تداوم و تشدید جنگ و همچنین تلفات مردم عام تلاش ها و اقدامات عملی را انجام دهند.

23 - اعضای لویه جرگه مشورتی صلح بخاطر اهمیت این لویه جرگه تاریخی از رئیس و هیأت اداری لویه جرگه مشورتی صلح می خواهند تا تمام دیدگاه ها، نظریات و پیشنهادات کمیته های پنجاه گانه را در یک سند رسمی چاپ و به دست نشر بسپارند. (پایان قطعنامه)

ارزیابی کلی محتوای قطعنامه:

بیشترین تأکید قطعنامه بر پایان جنگ است و آنهم به این دلیل که که صلح خواست اکثریت مردم است. برای اعتمادسازی و شروع مذاکرات صلح، پیشنهادهای لویه جرگه این است که دو طرف فوراً آتشبس کنند، زندانیان یکدیگر را رها و تبادل نمایند. برای گروه طالبان یک دفتر سیاسی در افغانستان ایجاد و مطالبات مشروع این گروه شنیده شود. دولت برای خروج سربازان خارجی از افغانستان

جدول زمانی آماده کند. در این قطعنامه تأکید شده تا نظام "جمهوری اسلامی"، قانون اساسی، حقوق اقلیت‌ها و زنان و تقویه نهادهای امنیتی در مذاکرات صلح حفظ شود. همچنان این جرگه از دولت خواسته است تا برنامه صلح را در مشورت با آدرس‌های ملی تأثیرگذار تدوین و اجراء کند، از احزاب، جریان‌ها و چهره‌های سیاسی خواسته شده است تا از یک آدرس واحد با گروه طالبان وارد مذاکره شوند. به همین منظور هیئت مذاکره کننده با حداکثر پنجاه عضو تشکیل شود و این هیئت باید از تمام طرف‌ها نمایندگی کند. جرگه خواسته است تا برای تسهیل پروسه اصلاحات لازم در شورای ملی صلح به وجود آید. در این قطعنامه تأکید شده است که تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی در راستای صلح با محوریت دولت افغانستان دنبال شود. همچنان لویه‌جرگه از دولت خواسته است که در برخورد با کشورهای منطقه و بخصوص همسایه‌ها از سیاست حسن همجواری کار بگیرد و در صورت ادامه دخالت این کشورها در امور افغانستان، به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت شود.

با یک نگاه کلی در مواد مندرجه قطعنامه پیشنهاد تازه برای باز کردن گره صلح در کشور به نظر نمی‌خورد، آنچه در قطعنامه این جرگه آمده است، پیش از این نیز ابراز گردیده و اختلافات روی آن اندک بوده است. اما یک نکته مهم و جدید در این قطعنامه همانا موضوع خروج نیروهای خارجی از کشور است که اعضای جرگه از حکومت افغانستان خواسته اند برای خروج نیروهای بین‌المللی از افغانستان، جدول زمانی تعیین کند، اگرچه این موضوع پیش از این به صورت پراکنده مطرح شده بود، اما این بار اول است که همچو تقاضا از جانب یک جرگه ارائه می‌گردد و آن یک پیشنهاد جدید محسوب میشود.

باید گفت که بخش عمده‌ای نکات مندرج قطعنامه این جرگه قبلاً در جرگه مشورتی سال 1389 در دوره ریاست جمهوری کرزی نیز تذکریافته بود، پیشنهادهای چون حفظ نظام، قانون اساسی، آزادی بیان، حقوق بشر، حقوق زنان و دست آورد های نظام و نیز رهایی زندانیان طالبان از بند از جمله مواردی اند که در هر دو جرگه تکرار شده است، درحالیکه در جرگه قبلی صلح سخنی درباره خروج سربازان بین‌المللی از افغانستان به میان نیامده بود.

دپلماسی خلیل‌زاد، اهداف و نگرانی های او:

امریکایی‌ها خواستار آن هستند که هرچه زودتر در کابل یک اجماع سیاسی ایجاد شود، دسته‌ای از سیاستمداران به قطر بروند و با طالبان مذاکره کنند تا روند مذاکرات بین‌افغانی شکل بگیرد و بزودی به نتیجه برسد. خلیل‌زاد به سیاستمداران وطنی در ارگ گفته است که واشنگتن می‌خواهد که امسال بنیاد جنگ را از افغانستان برچیند. اما در داخل همه از عینک منافع انتخاباتی‌شان به این قضیه نگاه می‌کنند. ایالات متحده از تدویر این جرگه نگران بود که مبادا جرگه مشورتی کابل فیصله کند که هر نوع مذاکره با طالبان باید حکومت محور باشد و غنی رهبری آن را بردوش داشته باشد که در اینصورت دپلماسی خلیل‌زاد با مشکلات مواجه خواهد شد و نیز ترس از آن بود که اگر جرگه به سمت انتقادی بر فعالیت های خلیل‌زاد تغییر مسیر دهد، آنوقت مسلماً این وضع بر تلاش‌های ایالات متحده برای پایان دادن جنگ در افغانستان و بهره برداری سیاسی از آن در انتخابات ریاست جمهوری امریکا که هدف عمده تمام تلاش‌های خلیل‌زاد را در این راستا تشکیل میدهد، ضربه می‌زند. موضع‌گیری سیاستمداران مثل عبدالله و اتمر در مورد جرگه مشورتی، بی‌ارتباط با نگرانی‌های احتمالی ایالات متحده از این جرگه نبود. (پایان کتاب)

فهرست مآخذ

کتب و رساله ها:

- کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، گردآورنده و مهتم: برهان الدین کشکی، چاپ اول، دلو 1303، چاپ مطبعه سنگی وزارت حریبه
- فیض زاد، محمد علم: "جرگه های بزرگ ملی افغانستان"، چاپ لاهور، 1368
- غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد اول، چاپ چهارم، 1368
- غبار، میر غلام محمد: "افغانستان در مسیرتاریخ"، جلد دوم، تاریخ چاپ 1999، ویرجینیا - امریکا
- عبدالرزاق، دگر جنرال: "افغانستان در جریان زندگی من"، کابل 1384
- رشتیا، سید قاسم: "خاطرات سیاسی 1311 - 1371"، چاپ اول، ویرجینیا، 1997
- رشتیا، سید قاسم: "افغانستان در قرن 19"، چاپ چهارم، پشاور، 1377
- خافی، میرزا یعقوب علی: "پادشاهان متأخر افغانستان"، چاپ دوم، حوت 1377، جلد اول و دوم، مرکز نشراتی میوند، پشاور
- خاطرات محمود طرزی، گردآورنده: داکتر روان فرهادی، نشرات انستیتیوت دیلماسی وزارت خارجه، کابل، 1389

- صدیق چرخى، خالد: "برگى چند از نهفته هاى تاريخ در افغانستان"، جلد اول و دوم، هالند، چاپ دوم، 1391
- کاتب، علامه فيض محمد: "سراج الواربخ"، جلد چهارم، بخش سوم، چاپ کابل، 1390
- آدامک، لودويک: "تاريخ روابط سياسى افغانستان از زمان امير عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: على محمد زهما، مرکز نشراتى ميوند، پشاور
- آدامک، لودويک: "روابط خارجى افغانستان در نيمه اول قرن بيست"، (چاپ اول به زبان انگليسى، پوهنتون اريزونا، 1974)، مترجم: پوهاند محمد فاضل صاحبزاده، چاپ دوم، پشاور، 1377
- وکيلى پوپلزائى، عزيزالدين: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، بخش اول و دوم، چاپ قندهار، 1396
- وکيلى پوپلزائى، عزيزالدين: "سفرهاى غازى امان الله شاه در دوازده کشور آسيا و اروپا"، چاپ دوم، پشاور، 1379
- نويد، داکتر سنزل: "واکنش هاى مذهبى و تحولات اجتماعى در افغانستان، شاه امان الله و علمای افغان 1919-1929"، مترجم: محمد نعيم مجددى، هرات، 1388
- آهنگ، پوهاند محمد کاظم: "سير ژورناليزم در افغانستان"، چاپ دوم، پشاور، 1378
- زمانى، داکتر عبدالرحمن: "بازنگرى دوره امانى و توطئه هاى انگليس" (چاپ جلال آباد سال 1391ش)
- اولسن، آستا: "اسلام و سياست در افغانستان"، مترجم: خليل زمر، دنمارک، 2001

- استیوارت، ریه تالی: "آتش در افغانستان 1919 - 1929"، مترجم: یارمحمد کوهسار کابلی، چاپ اول، پشاور، 1380
- رفیع، حبیب الله: "لویه جرگه" (به زبان پشتو)، پشاور، 1381
- صابر هروی، محمد محسن: "آئینه شورا"، جلد اول و دوم، از نشرات ریاست اطلاعات و ارتباط عامه ولسی جرگه، کابل، سال 1386
- عطائی، محمدابراهیم: "نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، چاپ اول ف پشاور، 1389
- چشتی، مهروز نگهت: «انکشاف قانون اساسی در افغانستان»، به زبان انگلیسی، کراچی - پاکستان، 1998
- اندیشمند، محمد اکرام: "ما و پاکستان"، چاپ دوم، کابل، 2009
- فرهنگ، میرمحمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، چاپ تهران
- مجروح، سیدشمس الدین: "سرگذشت من"، مهتم: سید فضل اکبر، کابل، 1391
- کشکی، صباح الدین: "دههٔ قانون اساسی - غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها"، پشاور، چاپ اول 1365
- شرق، داکتر محمد حسن: "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان..."، مهتم: خان آقا سعید، مرکز نشرات سعید، چاپ دوم 1384
- شرق، داکتر محمد حسن: "کرباس پوشهای برهنه پا"، دهلی جدید، 1991

- حق شناس، داکتر ش. نصیر: "دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک، چاپ دوم، پاکستان، 1368
- دریخ، امین الله: "افغانستان در قرن بیستم، پشاور، 1379
- کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویداد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، 1997
- صیقل، داکتر امین: "افغانستان معاصر - تاریخ مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمد نعیم مجددی، کالیفورنیا، 2014
- "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتور پرویز آرزو"، چاپ اول، 1392ش
- پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب ج.د.خ."، جلد اول و دوم، چاپ سوم، پشاور
- "کودتای کمونیستی ثور- آیا افغانستان یک جمهوریت شوروی خواهد شد؟"، تألیف K.H. Rudersdorf مترجم از آلمانی به دری: جنرال میرمحمد آصف انصاری، چاپ کالیفورنیا، 2012،
- کشتمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویداد های تاریخی"، جلد دوم، چاپ دوم، 2003
- عظیمی، جنرال محمد نبی: «اردو سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»، پشاور، چاپ دوم، 1377
- هریسن، سیلیگ - کوردوویز، دیاگو: "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، مترجم: عبدالجبار ثابت، چاپ دوم، پشاور 1377

- عبدالوکیل: "از پادشاهی مطلقه الی سقوط ج.د.ا"، جلد اول و دوم، کابل، چاپ اول، 1395
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان"، کالیفورنیا، دسمبر 1994
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان کالیفورنیا، 2001
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، چاپ کابل، 2005
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "هرات از قیام حوت تا امروز"، کالیفورنیا، 2011
- کاظم، داکتر سید عبدالله: کتاب "نگاهی به رویدادهای تاریخی: اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله و الدین به استناد سراج التواریخ"، در 22 قسمت، منتشره: افغان جرمن آنلاین، 11 دسمبر 2016 تا 10 جنوری 2017
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "زندگی سیاسی شهید محمد داود از آغاز تا انجام"، جلد اول، دوم و سوم، کابل، 1398 (2019)
- احمد رشید: "طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه"، مترجم: عبدالودود ظفری، کالیفورنیا، می 2001
- خلیزاد، زلمی - "فرستاده - از کابل تا کاخ سفید، سفر من در جهان آشفته"، مترجم: هارون نجفی زاده، چاپ اول، 1395
- مجموعه هفت جلدی سیمنارها در باره "فردای افغانستان اسلامی"، از نشرات شورای ثقافتی جهاد، چاپ پشاور سال 1369 و 1370: سیمینار اول: اساسات نظام آینده افغانستان؛

سمینار دوم: مطالعه نظام عدلی و قضائی افغانستان؛ سمینار سوم: تعلیم و تربیه در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار چهارم: اساسات اقتصادی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار پنجم: وسایل ارتباط جمعی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار ششم: قواعد اساسی حکومت اسلامی در جامعه آینده افغانستان؛ سمینار هفتم: رهیابی برای جبران نواقص تعلیم و تربیه در آینده افغانستان.

ب - مقاله ها:

- ف. هیرمند: مقاله "چرا لویه جرگه...؟" است که بتاريخ 22 نوامبر 2017 در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "نگاهی به نقش اعلیحضرت پادشاه سابق طی 29 سال هجرت در حل معضله کشور"، افغان جرمن آنلاین، 2 اگست 2016
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "هدف تدویر شورای اهل حل و عقد بجای لویه جرگه"، مجله آئینه افغانستان، شماره 27، ماه اسد - سنبله 1371 - اگست سپتمبر 1992
- کاظم، داکتر سید عبدالله: "چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد لقب امیرالمؤمنین را رد کرد؟"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 19 جولای 2017
- خالد، حفیظ الله: "پاسخ مرحوم داؤد خان به یک خبر نگار خارجی"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ 15 نوامبر 2009
- عبدیانی، داکتر فضل احمد: "خاطره ای از زندان"، منتشره سالنامه انجمن سالمندان افغانی در شمال کالیفورنیا، سال 2008، به اهتمام محمد نعیم مجددی،

– بینوا، عبدالرؤف: "نظری به پشتونستان"، سالنامه کابل، 1329،

– داؤدزی، محمد عمر: "روایت صلح؟ از کجا تا اینجا؟"، سلسله مقالات منتشره در روزنامه 8صبح، بخش اول، مورخ 2 حمل 1399

– محمد مُحق: "نقد نظریه شورای حل و عقد طالبان به جای انتخابات" که نخست در صفحه ناظران بی بی سی فارسی و سپس در افغان جرمن آنلاین مورخ 14 اگست 2019 به نشر رسیده است

– اعلامیه "تحریک اسلامی طلبه افغانستان و اهداف آن"، منتشره مجله "آئینه افغانستان" ماه جدی 1374 (جنوری 1996)

– حلیمه کاظم: "زنان افغان – صاحب صدای سیاسی"، منتشره "یورایشیا - نت"، مورخ 17 جون 2002 بزبان انگلیسی

ج - گزارش ها و مصاحبه ها:

– اظهارات قوماندان مسعود: هفته نامه امید، شماره اول مؤرخ 25 اپریل 1992)

– اعلامیه حزب اسلامی منتشره امید، شماره 2، مؤرخ 3 می 1992

– "نخستین مصاحبه و آشنائی با ملا عمر"، لوموند بین المللی مؤرخ 8 فبروری 1997

– مصاحبه با بارنت روبین: گزارش فوق را شهپاز ایرج در کابل تهیه کرده بود و رادیو بی بی سی آنرا در دو قسمت بتاريخ 15 و 19 دسمبر 2003 نشر کرد

- کرس جانس و دیگران: "انکشاف سیاسی و قانون اساسی افغانستان"، جنوری 2003 در 48 صفحه بزبان انگلیسی
- درباره مباحثات جلسه استماعیه: صدای امریکا، پروگرام خاص مورخ 21 نوامبر 2003
- گزارشات 22 روزه لویه جرگه نشرات روزمره بی بی سی درج کتاب "زنان زیر فشار عنعنه و تجدد"، تألیف کاظم، سید عبدالله، کابل، 2005
- مصاحبه محمد مبین شورش، هفته نامه امید، شماره 39 و 40
- مالکم گارسیا: مرکوری نیوز، مورخ 14 جون 2002، – ایوب آروین، گزارشگر بی بی سی در یک گزارش تحقیقی و مستند تحت عنوان "گشتی نرم کرزی و امریکا" (مورخ 7 جدی 1392 - 28 دسمبر 2013)
- گزارش جاوید حسن زاده، رادیو آزادی، مورخ 25 عقرب 1392
- گزارش فرزاد، روزنامه 8 صبح، مورخ 26 عقرب 1392
- وبسایت: دفتر ریاست جمهوری، منتشره مورخ 25 عقرب 1392 (16 نوامبر 2013)
- گزارش زینب محمدی: "اعضای لویه جرگه مشورتی افغانستان چه کسانی اند؟"، بی بی سی، مورخ 17 نوامبر (2013)
- گزارش رادیو آزادی، مورخ اول قوس 1392

آثار منتشره نویسنده کتاب (در نشرات بیرون مرزی افغان)

الف - مقالات:

مقالات از 1990 تا 2007:

به تعداد 54 مقاله در مجله آئینه افغانستان منتشره جنوب کالیفورنیا، ماهنامه کاروان منتشره شمال کالیفورنیا، جریده در راه صلح منتشره شمال کالیفورنیا، ماهنامه افغان رساله منتشره کانادا، ماهنامه لمر منتشره کانادا، جریده انیس منتشره کانادا، جریده آینده افغان منتشره نیویارک و نشریه اتحاد آزادگان منتشره نیویارک.

مقالات از 2007 تا 2020:

جمعاً به تعداد 621 عنوان نوشته ها در وبسایت مشهور "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسیده که لست مکمل آنرا با مراجعه به هر نوشته میتوان در آرشیف نویسندگان آن وبسایت زیر نام نویسنده دریافت کرد. (بروی عنوان هر نوشته اگر کلیک شود، متن مقاله باز میشود)

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها:

- 1 - نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده در راه صلح (شماره 13، سپتمبر 1994) و مجله آئینه افغانستان (شماره 42، اکتوبر 1994)
- 2 - نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در 14 صفحه)
- 3 - نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ 7 جون 1997 (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)

- 4 - نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقدہ بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)
- 5 - پیام «جنبش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو "نقش های جاودان" منتشره شمال کالیفورنیا نشر شد و نیز به تعداد زیاد تکثیر و توزیع گردید)
- 6 - پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت مؤقت در افغانستان، مؤرخ 29 جون 1996 (این پیشنهاد ضمناً به حیث ضمیمه در کتاب "افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت" از این قلم زیر نام "پلان صلح نهضت وحدت ملی" درج گردیده است)
- 7 - نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ 5 اکتوبر 2001، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا بر افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرائت و مورد مباحثه قرار گرفت)
- 8 - پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ 22 تا 24 نوامبر 2001 منعقدہ اوتاوا-کانادا مطرح بحث قرار گرفت)
- 9 - نامه سرگشاده عنوانی جلالتمآب جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنلاین»، مؤرخ اول جولای 2007، در 13 صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)

ج - کتابها و رساله ها :

- 1 - دهلیز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر 1994 (در 36 صفحه)

- 2 - افغانستان بسوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فبروری 1995 (در 71 صفحه)
- 3 - افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای 1995، چاپ دوم مارچ 1997 (پشاور) (در 99 صفحه)
- 4 - وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل 2001 (249 صفحه)
- 5 - طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، اگست 2001 (در 154 صفحه)
- 6 - جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کالیفورنیا) اکتوبر 1994، چاپ دوم (کابل) جنوری 2006 (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در 99 صفحه)
- 7 - زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر 2005 (در 602 صفحه)
- 8 - هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کالیفورنیا، اکتوبر 2011 (در 496 صفحه)
- 9 - قیام تاریخی مردم هرات - 24 حوت 1357، چاپ اول، کالیفورنیا، 2013 (در 90 صفحه)
- 10 - زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام (1310 تا 1357)، در سه جلد، جمعاً 1321 صفحه، چاپ اول، کابل، 1398 (2019)
- 11 - رویدادهای عمده در دوره صدرات شاه محمود خان غازی، چاپ اول، کالیفورنیا، فبروری 2020 (در 423 صفحه)

کتابهای آماده چاپ:

(این کتابها به سلسله در وبسایت افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده اند، ولی در نظر است عندالموقع به حیث کتاب مستقل نیز چاپ شوند)

- 1 - درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری 2009 به استناد کتاب کای آیدی
- 2 - رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303
- 3 - اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان
- 4 - اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ و مأخذ دیگر
- 5 - شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور 1357
- 6 - بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
- 7 - مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان
- 8 - مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه 1303
- 9 - نگاه گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان
- 10 - موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور
- 11 - شاه امان الله غازی بانی تحول در زندگی زن افغان
- 12 - استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است
- 13 - چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد انگلیس ها را مبنی بر متارکه قبول کرد؟
- 14 - مکثی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان

معلومات مختصر درباره نویسنده کتاب



داکتر سید عبدالله کاظم در 15 جدی 1320 شمسی (5 جنوری 1942) در چارباغ - شهر کابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل در سال 1963 شامل کدر تدریسی آن پوهنخی گردید. در سال 1971 پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطیش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث استاد در پوهنخی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال 1973 به رتبه علمی "پوهندوی" ارتقا کرد ونخست به حیث امر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از 1974 تا 1978 به حیث رئیس آن پوهنخی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای

مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار و برای مدت 19 ماه در پلچرخی زندانی شد. بعد از رهایی از زندان در اپریل 1980 به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر 1981 تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال 1974 در ازای خدمت به معارف، بخصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کریدت» در پوهنخی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مفتخر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال 1981 عضو مؤسس انجمن مهاجرین افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در 1982 عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغانها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از 2006 تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن "سالمندان افغان در بی ایریا - کالیفورنیا شمالی" بوده است. موصوف در سال 1993 حرکت سیاسی بنام "نهضت وحدت ملی افغانستان" را آغاز کرد و در سال 1994 به حیث منشی عمومی دارالانشای آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا بر انگیزه هائی در سال 1996 از هم پاشید.

داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان در حدود 500 تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیر افغانی خدمت هموطنان تقدیم کرده و نیز بیش از 700 مقاله تا ایندم در مدیای افغانی بیرون کشور به نشر سپرده

است. علاوه بر بعضی پیشنهادها برای آینده کشور که در مواقع مهم ارائه داشته، به تعداد 26 عنوان کتاب نیز نوشته که 11 کتاب آن چاپ شده و تعداد دیگر به سلسله در و بسیایت افغان جرمن تا حال به نشر رسیده که امید است آنها نیز عندالموقع به حیث کتاب به چاپ برسند.

داکتر کاظم در 8 ثور سال 1344 (1965) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر میباشد. -
 هریک : مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (یکی از آمران دیپارتمنت پولیس شهر "سننتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و حلیمه کاظم (استاد در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه") و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر که همه در شمال ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.